پاسداری راستین از سنت پیامبر ﷺ

ترجمه کتاب: دفاع عن السنة

تألیف:

ابو محمد، محمد بن محمد ابوشهبه

مترجم:

گروه علمی فرهنگی موحدین

عنوان کتاب: پاسداری راستین از سنت پیامبرﷺ

عنوان اصلی: دفاع عن السنة

نویسنده: ابو محمد، محمد بن محمد ابوشهبه

مترجم: گروه علمی فرهنگی موحدین

موضوع: حجیت و جایگاه حدیث و سنت

نوبت انتشار: اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار: مهر (میزان) ۱۳۹۴شمسی، ذو الحجه ۱۴۳۶ هجری

این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.
www.aqeedeh.com

ایمیل: **book@aqeedeh.com**

سایت‌های مجموعۀ موحدین

www.aqeedeh.com
www.islamtxt.com
www.shabnam.cc
www.sadaislam.com
www.mowahedin.com
www.videofarsi.com
www.zekr.tv

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

فهرست مطالب ۱

مقدمه ناشر ۱۳

مقدمه کتاب ۱۵

بخش اول: دفاع از سنت و رد شبهه‌های شرق‌شناسان و نویسندگان معاصر ۲۳

جایگاه سنت در دین اسلام ۲٤

نمونه‌هایی از شرح و تبیین قرآن با سنت ۲۵

استقلال سنت در قانونگذاری ۲۷

حجت بودن سنت ۲۸

اما استدلال به احادیث: ۳۰

حدیث سنجیدن سنت با قرآن برای استدلال، دروغ است ۳۳

اهتمام یاران پیامبر ﷺ به حدیث ۳۴

[نوشتن و تدوین حدیث] ۳۷

نهی از نوشتن حدیث در دوران رسول اکرم ﷺ: ۳۷

نوشتن حدیث بعد از وفات رسول اکرمﷺ: ۳۹
تدوین عمومی حدیث..... ۳۹
شور و شوق برای عملیات تدوین ۴۰
سفر در جستجوی علم..... ۴۱
مراحل تاریخی تدوین حدیث..... ۴۳
توجه محدثین به نقد و بررسی احادیث..... ۴۴
شرائط روایات مقبول در اسلام:..... ۴۶
اهتمام محدثین به نقد و بررسی متن و سند حدیث..... ۴۹
توجه محدثین به فهم و درک سنت و احادیث ۵۰
روایت حدیث با لفظ و معنی ۵۱

نقد و بررسی کتاب ابی ریه..... ٥٤
نقد و بررسی تفصیلی ۶۰
گمان او مبنی بر اینکه علماء به احادیث توجه نکرده‌اند و رد بر او..... ۶۰
و اینک برای روشن شدن حق به او جواب می‌دهیم:..... ۶۱
توجه و اهتمام محدثین به نقد سند و متن حدیث ۶۲
راز احتیاط محدثین در نقد و بررسی متن حدیث..... ۶۴
گمان او در مورد اینکه همه احادیث به معنی روایت شده‌اند نه به لفظ و ردّ بر آن:..... ۶۷
گمان او مبنی بر اینکه نوشتن قرآن موجب تواتر آن شده است، و ردی بر آن: ۶۹
آشفتگی نویسنده در بیان منزلت سنت:..... ۷۰
جنایت او در حق عمربن خطاب مبنی بر اینکه او بعضی از اصحاب را به خاطر روایت حدیث زندانی کرده است:..... ۷۱
اعتراض گرفتن او به حدیث «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا»، و بیان حقیقت در این زمینه: ۷۳
اما حقیقت و جزئیات این موضوع:..... ۷۴

روایت حدیث بر اساس معنی خدشه‌ای به دین وارد نکرده است ۷۷
مفصلاً به نقد و بررسی احادیثی که به آنها استدلال کرده می‌پردازیم:..... ۸۰
۱- حدیث تشهد هیچ اضطرابی ندارد: ۸۰
۲- احادیث ایمان و اسلام ۸۲
۳- حدیث «تعیین قرآن برای مهریه زن» هیچ تحریفی در آن وجود ندارد..... ۸۳
۴- حدیث «نماز خواندن در بنی قریظه»..... ۸۵
ابوریه محدثین را مسخره می‌کند و آنها را نادان می‌داند..... ۸۶
احتیاط فراوان محدثین در روایت حدیث بر اساس معنی..... ۸۷
اعتماد ابوریه بر کلام مستشرقین ۸۸
حمله‌ی او به معاویه و پاسخ آن ۸۹
اعتراض گرفتن او به حدیث حسن ۹۲
عدم تمییز ابو ریه بین احادیث ساختگی و ادارج در حدیث ۹۳
طعن ابو ریه بر کعب الأحبار و ردی بر آن:..... ۹۴
طعن او به وهب بن منبه وردی بر آن: ۹۶
نقد و بررسی اسرائیلیات..... ۹۷
روش ابوریه در پژوهش، غیر علمی است. ۹۷
طعن ابو ریه به احادیثی که قرآن آنها را تأیید می‌کند ۹۹
اعتراض او به حدیث «طلب باران توسط عباس ﷺ در خشکسالی»..... ۱۰۰
اعتراض او به حدیث «اسراء و معراج» ۱۰۲
او حدیث «لا تشد الرحال» را از اسرائیلیات می‌پندارد..... ۱۰۴
اعتراض او به حدیثی متفق علیه در مسلم و بخاری ۱۰۷
او گمان می‌کند همچون اسرائیلیات، روایات مسیحیان هم وارد اسلام شده است، و به تمیم الداری خرده می‌گیرد ۱۰۹
حدیث جساسه موضوع نیست. ۱۰۹
احادیث دجال و نزول عیسی در آخر الزمان صحیح هستند..... ۱۱۱
اعتراض به حدیث صحیحین و ردی بر آن. ۱۱۳
قول زمخشری دلیل بر طعن در حدیث نیست. ۱۱۵

دیدگاه محققان و تحلیل‌گران ۱۱۵
تکذیب احادیث «شکافتن سینه رسول الله» ۱۱۷
همه احادیث در این زمینه صحیح هستند. ۱۱۷

ابوهریره رضی الله عنه ۱۱۹
جایگاه صحابه ۱۱۹
عدالت صحابه ۱۲۰
صحابه مظلوم ۱۲۳
ابوریه امانت علمی را رعایت نمی‌کند. ۱۲۵
اعتماد ابوریه در حدیث بر کتاب‌های ادبی و تاریخی و مانند آن ۱۲۷
مخالف ابوریه با بدیهیات عقلی ۱۲۸
سفسطه‌ی ابوریه در نقد ابوهریره ۱۳۰
نمونه‌ای از این فساد و سستی در نقد ۱۳۰
اعتراض به کثرت روایت توسط ابوهریره رضی الله عنه ۱۳۳
چرا ابوهریره احادیث زیادی روایت کرده است. ۱۳۳
او می‌گوید ابوهریره شخصی بسیار شوخ طبع و پر حرف است. ۱۳۶
شوخی ابوهریره از نوع مفید و جائز آن است. ۱۳۷
گزافه‌گویی او در اتهام ابوهریره به وضع حدیث ۱۳۸
ردی بر گمان او مبنی بر تدلیس ابو هریره رضی الله عنه ۱۴۰
ادعا می‌کند که ابوهریره رضی الله عنه اولین راوی متهم در اسلام است ۱۴۱
شکار روایات جهت استدلال ۱۴۱
تفصیل و توضیح استدلالات ابوریه ۱۴۶
دروغ گفتن بر زبان علماء برای متهم کردن ابوهریره ۱۵۱
ابوهریره فقیه و حافظ بود: ۱۵۲
اعتماد ابوریه بر نظرات مستشرقین ۱۵۵
ادعا می‌کند که کعب الأحبار اخبار ساختگی را به ابوهریره القاء نموده است:
..... ۱۵۵

احادیثی که ابوریه به آنها استدلال یا اعتراض می‌کند و جواب آن: ۱۵۶
حدیث «ماه و خورشید روز قیامت دو گاوی هستند در آتش جهنم» ۱۵۶
استدلال به حدیث موضوع برای زیر سؤال بردن ابوهریره ۱۵۸
اعتراض به حدیث مسلم ۱۵۹
استدلال به حدیثی که مرفوع بودن آن جای شک و گمان است ۱۶۰
اعتراض به حدیث صحیحین ۱۶۱
افتراء بستن به امام مالک ﷺ در رد برخی از احادیث صحیح ایشان ۱۶۳
اعتراض به حدیث صفات رسول ﷺ ۱۶۴
بررسی خلقت خاک در روز شنبه ۱۶۵
اعتراض او به حدیث بخاری ۱۶۷
اعتراض به حدیث مسلم ۱۷۰
متهم کردن ابوهریره به ضعف حافظه و ساختن روایات ۱۷۱
پیروی نویسنده از مستشرقین (شرق شناسان) در این گمان باطلش و پاسخ آن ۱۷۲
شکار و تحریف روایات برای اثبات فراموشکاری ابوهریره ۱۷۴
رد گمان در مورد حدیث «لا عدوی» ۱۷۵
جواب اعتراض حدیث «سهو نماز» ۱۷۷
حدیث شعر و بیان حقیقت در مورد آن ۱۷۸
گمان می‌کند در قرآن شعر یافت می‌شود ۱۷۹
گمان او مبنی بر اینکه ابوهریره حافظ قرآن نبوده است ۱۸۲
اعتراض به حدیث «وعاءین» و گمان تعارض بین آن و احادیث دیگر ۱۸۴
ادعای او مبنی بر اینکه ابوهریره جزء طبقات اصحاب ذکر نشده و جایگاهی ندارد ۱۸۸
ادعای ابو ریه مبنی بر طرفداری ابوهریره از بنی امیه ۱۸۹
متهم کردن ابوهریره به درست کردن حدیث در فضائل بنی امیه ۱۹۱
خیانت علمی ابوریه ۱۹۴
ادعای او مبنی بر اینکه ابوهریره در نکوهش علی حدیث می‌ساخت ۱۹۵
خیانت او در نقل ۱۹۶

ایجاد شک و تردید در عدالت صحابه..... ۱۹۶
تناقض‌گوئی‌های ابو ریه ۱۹۷
ابوریه برخی احادیث ابو هریره را نقل می‌کند و سپس آن را نقد می‌کند. ۱۹۷
حدیث فرستاده شدن ملک الموت به‌سوی موسی علیه‌السلام ۱۹۷
حدیث مناظره بهشت وجهنم..... ۱۹۹
حدیث سوم: بین دو شانه کافر ۲۰۲
حدیث مگس و بیان معجزه رسول الله در آن ۲۰۳
نظریه دنیای پزشکی در مورد حدیث ذباب ۲۰۶
ضعف نویسنده برای بیان مطالبش..... ۲۰۹
استشهاد به احادیث منکر توسط نویسنده برای اثبات ادعای خود ۲۰۹
اعتراض به حدیثی که از محاسن اسلام محسوب می‌شود ۲۱۰
حدیث: درخت بزرگ در بهشت..... ۲۱۲
نویسنده در بیان نظراتش متردد است ۲۱۳
پنجاه صفحه از کتاب، فقط ناسزا و تهمت ۲۱۳
ناتوانی ابو ریه در فهم زبان..... ۲۱۳
علت اینکه خلفا حدیث را کم روایت نموده‌اند..... ۲۱۴
هجوم به ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنه ۲۱۴
آنچه که سیدنا علی رضی‌الله‌عنه روایت نموده است ۲۱۵
نمونه‌ای از کج فهمیهای نویسنده ۲۱۵

ذکر برخی از روایت مشکله توسط نویسنده..... ۲۱۷
حدیث لوح محفوظ..... ۲۱۸
حدیث دوم «سجده خورشید» ۲۱۹
حدیث: «زنجیر کردن شیطان»..... ۲۱۹
حدیث شفا با «خرمای عجوه» ۲۲۰
حدیث «پشت کردن شیطان هنگام اذان» ۲۲۱
حدیث ابو سفیان..... ۲۲۲
پیامبر برخی از اشعار «امیه بن ابی صلت» را تصدیق میکند ۲۲۳

حدیث وقت برپا شدن قیامت ۲۲۴
احادیث مهدی..... ۲۲۵
احادیث «خلفاء دوازدهگانه»..... ۲۲۶
احادیث دجال ۲۲۸
احادیث تعیین «عمر دنیا» اسرائیلیات باطل هستند ۲۳۰
برای بیان حقیقت می‌گویم: ۲۳۰
تحریف معنی حدیث..... ۲۳۰
احادیث «فتن و علامات قیامت» ۲۳۱
استناد به کلام رشید رضا ۲۳۱
ردی بر رشید رضا واستادش..... ۲۳۲

زیر سوال بردن اصحاب و بزرگان دین در مورد جمع و تدوین احادیث.... ۲۳۶
افتراء به اصحاب مبنی بر اینکه آنها به جمع احادیث عنایت نداشتند..... ۲۳۶
گمان او مبنی بر این که لازمه تدوین تواتر است ۲۳۷
رد و جواب گمانه‌های ابو ریه ۲۳۸
گمان او مبنی بر اینکه ابن أبی سرح اولین کاتب وحی است..... ۲۳۹
تخمین زدن‌های ابو ریه در مسأله تدوین حدیث ۲۳۹
رد این تخمین زدنها و بیان منشأ آنها ۲۴۰
نتیجهگیری‌های ابو ریه بدون مقدمه ۲۴۲
فرضیه بدون دلیل..... ۲۴۳
نتیجهی دیگر ۲۴۴
اصحاب بشر هستند ولی در اوج قله تقوی و اخلاق قرار دارند. ۲۴۵
آنچه از خلفاء در قبول روایات سر زده است، تثبت بوده است نه تکذیب . ۲۴۵
گمان ابوریه مبنی بر اینکه تأخیر تدوین ضرر بزرگی برای دین داشته است.
..... ۲۴۵
خلاصه‌گویی ناقص او در بیان عدالت و ضبط محدث..... ۲۴۶

تلاش‌های مداوم مؤلف برای ایجاد شک در احادیث و راویان آن ۲۴۹

تلاش برای ایجاد شک در احادیث آحاد و حتی متواتر ۲۴۹
ایجاد شک در قواعد و تحریف آیات..... ۲۵۲
متهم کردن فقهاء به تعصب مذهبی ۲۵۳
اعتراض به حدیث: آگاه باشید که به من کتاب و مثل آن داده شده است ۲۵۴
تحریف کلام ائمه بقصد کاستن از جایگاه حدیث..... ۲۵۶
چند نصیحت برای نویسنده و همفکرانش ۲۵۷
اظهار نظرش درباره موقف علماء نحو و بلاغه در مورد حدیث..... ۲۶۰
نقل از شیخ محمد عبده در انکار حدیث «سحر» پیامبرﷺ..... ۲۶۲
نمونه‌ای که نشان از سطحی بودن تحقیقات ابوریه می‌دهد. ۲۶۷
ابی ریه حق را بوسیله‌ی افراد می‌شناسد:..... ۲۶۷
رد احادیث متواتر و افترا بر حافظ ابن حجر ۲۶۸
توجه ابو ریه به بیان عیب‌ها و پوشاندن محاسن..... ۲۷۰
دروغ و افتراء بر بخاری و ابن حجر ۲۷۱
اختلاف عالمان در جرح و تعدیل..... ۲۷۳
برداشت عجیب از کلام رشید رضا ۲۷۴
استهزاء ابو ریه به احادیث متفق علیه ۲۷۵
بی‌ارزش جلوه دادن صحیحین و کتابهای دیگر..... ۲۷۵
رد بر این گمان‌ها..... ۲۷۶
اعتراض به مسند امام احمد و مسانید دیگر..... ۲۷۷
هجوم به محدثین مبنی بر عدم اهتمام به متن احادیث ۲۸۰
تلاش برای پایین آوردن جایگاه صحیح بخاری..... ۲۸۱
مسخره کردن علماء بخاطر دیدگاه آنها در عدالت صحابه..... ۲۸۲
خیانت علمی و دروغ بر ابن قتیبه ۲۸۲
ایجاد تردید در عدالت صحابه ۲۸۲
سبقت محدثین نقاد از ابن خلدون در تضعیف بعضی از روایات..... ۲۸۴
رد بر ادعای او مبنی بر کم بودن روایت ابو حنیفه ۲۸۵

صفحات زیادی از کتابش را با تفصیل بی‌فائده و غیر مفید پر کرده است. ۲۸۵
خلاصه کلام ۲۸۶
پایان این بخش..... ۲۸۸

بخش دوم: برخی شبهه‌های قدیم و جدید وارد شده بر سنت و پاسخ صحیح و علمی به آنها..... ۲۸۹

۱- آیا مسلمانان اهل کتاب سخنانی از انجیل را به عنوان حدیث وارد دین کرده‌اند؟..... ۲۹۰
۲- اتهام محدثین به ترسو و بُزدل بودن ۲۹۷
۳- اتهام محدثین به اینکه زیاد به نقد متن احادیث توجه نکرده‌اند..... ۳۰۱
۴- ادعای اینکه محدثین زیاد به بحث اسباب سیاسی در جعل حدیث نپرداخته‌اند..... ۳۰۵
دیدگاه محدثان ۳۱۳
۵ – ایجاد شک و شبهه توسط مستشرقین مبنی بر اینکه احادیثی که بر زکات و حد نصاب آن دلالت می‌کنند با حقایق تاریخی تناقض دارند..... ۳۱۳
۶- ادعای آنها در مورد اینکه عمر ﷺ گرایش به کاهش روایت حدیث و رجوع به قرآن داشت..... ۳۱۸

اتهامات مستشرقین در مورد علل جعل حدیث ۳۲۳

پاسخ مختصر ۳۲۸
حقیقت اول: ۳۲۸
حقیقت دوم:..... ۳۳۰
حقیقت سوم: ۳۳۱
حقیقت چهارم:..... ۳۳۲
پاسخ مفصل شبهات و شک اندازی‌های خاور شناسان ۳۳۵
پاسخ شبهه‌ی نخست از سلسه هفت شبه‌ی مطرح شده ۳۳۵
- ۸ – پاسخ شبهه‌ی دوم:..... ۳۳۸
پاسخ شبهه‌ی سوم: ۳۴۱

-۹- پاسخ شبهه‌ی چهارم: ۳۴۲
- ۱۰- پاسخ شبهه‌ی پنجم ۳۴۵
- ۱۱ - پاسخ شبهه‌ی ششم ۳۴۸
- ۱۲ - پاسخ شبهه‌ی هفتم: ۳۵۱
احادیث مربوط به زکات گاو: ۳۵۳
سخن پایانی این بخش ۳۵۵

دیدگاه خاورشناسان معاصر درباره‌ی حدیث ۳۵۷
نگاهی به سخنان «فینک»؟ ۳۵۹
حدیثی که به اجماع دانشمندان جعلی است ۳۶۰
حدیث دیگری که به اتفاق محدثان جعلی است ۳۶۱
سخن پایانی این بخش ۳۶۳
خواهش‌ها و سفارش‌ها ۳۶۶
کتاب: (مذاهب تفسیر اسلامی) اثر گولدزیهر ۳۶۶

احادیثی که در گذشته و اکنون نیز در معرض شبهات قرار گرفته‌اند ۳۶۸
شبهات مربوط به حدیث مگس ۳۶۹
حدیث مگس در بالاترین درجه‌ی صحت قرار دارد ۳۷۲
شرح و تفسیر حدیث مگس با روایت‌هایش ۳۷۴
حدیث مگس از لحاظ سند و متن صحیح است. ۳۷۶
پاسخ دانشمندان پیشین رحمهم الله ۳۷۷
دانش پزشکی پیامبر از طریق وحی صورت گرفته است ۳۷۸
دیدگاه علم پزشکی جدید راجع به حدیث مگس ۳۸۲
سخنرانی ارزشمند یکی از پزشکان مسلمان در انجمن هدایت اسلامی ۳۸۲
سخن دانش پزشکی جدید و وقایع ۳۸۳
دیدگاه علم پزشکی پیرامون حدیث مگس ۳۸۴
تحقیق علمی دکتر محمود کمال و دکتر: محمد عبد المنعم حسین. ۳۸۴
آنچه در مراجع علمی ذکر شده است ۳۸۵
حاصل تحقیق مزبور ۳۸۷

دیدگاه اینجانب راجع به این بحث متکی بر منابع علمی و آزمایش‌ها ۳۸۷
حدیث مگس یکی از معجزات پیامبر ﷺ است ۳۸۸
توضیح بیشتر ۳۸۹
احادیث جادو شدن پیامبر ﷺ ۳۹۱
روایت‌های بخاری و مسلم ۳۹۱
انتقادهای وارده بر حدیث مزبور و پاسخ آنها ۳۹۴
پاسخ به انتقادهایشان ۳۹۵
دیدگاه درست و معتبر امام مازری ۳۹۸
سخنان ارزشمند امام ابن القیم در این باره ۳۹۹
نتایج تحقیقات ۴۰۱
سفارش‌ها و درخواست‌هایی ۴۲۳

بخش سوم: شبهه‌های وارده از سوی برخی منکران حجیت و اعتبار سنت و پاسخ بدانها ٤٢٩

شبهه‌ی اول ۴۳۱
پاسخ شبهه اول: ۴۳۱
شبهه‌ی دوم: ۴۳۷
پاسخ شبهه دوم: ۴۳۷
شبهه سوم ۴۴۰
پاسخ شبهه سوم ۴۴۷
حجت بودن به وسیله‌ی عدالت حامل آن تحقق می‌یابد ۴۴۷
نوشتن جزو لوازم حجت بودن نیست ۴۴۸
نوشتن یقین‌آور نمی‌باشد ۴۵۰
قوت اعتبار نوشتن پایین‌تر از حفظ است ۴۵۰
حفظ مفیدتر از نوشتن است ۴۵۳
اعتقاد یقینی به قرآن از تواتر لفظی نشأت گرفته است ۴۵۵
در فروع و احکام عملی، عمل به ظنی‌الثبوت واجب است ۴۵۸
جلوگیری پیامبر ﷺ از نوشتن سنت دلیل حجت نبودنش نیست ۴۷۱

حکمت جلوگیری از نوشتن سنت..... ۴۷۴
پیامبر اجازه‌ی نوشتن سنت را داده است..... ۴۷۸
جمع میان احادیث جلوگیری و احادیث اجازه دادن ۴۹۰
نوشتن و تدوین سنت در دوران صحابه ۴۹۵
امتناع صحابه از بازگو نمودن سنت و جلوگیری کردنشان از آن..... ۵۰۸
شبهه‌ی چهارم: احادیثی از پیامبر مبنی بر حجت نبودن سنت:..... ۵۱۹
پاسخ ۵۲۱

مقدمه ناشر

إن الحمدلله، نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور أنفسنا وسيئات أعمالنا من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمدا عبده ورسوله صلى الله عليه وسلم.

پیش روی خوانندگان دانشنامه‌ی علمی مهمی قرار گرفته در مورد دفاع از سنت و بیان جایگاه آن در دین مبین اسلام و رسوا کردن دشمنانی که برای لطمه زدن و ایجاد شک و شبهه در احادیث رسول تیرهای مسموم خود را به آن شلیک می‌کنند.

کتاب شامل سه بخش است:

بخش اول: (دفاع از سنت و رد شبهه‌های شرق‌شناسان و نویسندگان معاصر) اثر دکتر: محمد بن محمد ابو شهبه، که در حیات مبارک ایشان به چاپ رسید و «کنگره پژوهش اسلامی» الازهر در یادواره هزار ساله خود دوباره آن را به چاپ رساند.

بخش دوم: بعضی از شبهه‌هایی که در قدیم و جدید در مورد سنت رسول اکرم ﷺ مطرح شده با روش علمی و صحیح جواب داده می‌شوند.

این بخش که برای اولین بار چاپ می‌شود، برگرفته از نوشته‌های خطی مؤلف رحمه‌الله است، آنچه نویسنده در مورد کتاب گفته بهترین چیز برای بیان قیمت و ارزش کتاب است آنجا که می‌گوید: «این کتاب چکیده‌ی ذهن و عقل و قلبم است و عصاره‌ای از پژوهش‌هایم در مدت زندگی طولانیم در سنت نبوی و پاسخ به شبهات، اتهامات، و اباطیلی، بوده است که غوغاهای زیادی حول آن‌ها ایجاد شده است. تجربه‌ای که بیشتر از یک سوم قرن از زندگیم را در برگرفته است. همه‌ی سپاس‌ها و ستایش‌ها برای خداست».

بخش سوم: «بیان شبهه‌های کسانی است که حجت بودن سنت را انکار می‌کنند و پاسخ به آنها» اثر دکتر عبدالغنی عبدالخالق است، ایشان استاد شریعت و رئیس سابق بخش فقه و اصول دانشگاه اسلامی امام محمد بن سعود در عربستان بوده است.

بنا به درخواست بسیاری از اهل علم، ما بخش سوم را هم به عنوان پایان بخش به این کتاب افزودیم. و بدین وسیله، این کتاب به عنوان «دانشنامه‌ی اسلامیِ مهمی»، برای حق‌طلبان می‌باشد تا سدّی باشد در مقابل تهمت‌ها و ادعاهای یاوه‌سرایان و قرائت‌های نادانان.

خداوند مؤلفین را مورد رحمت خود قرار داده و از جانب علم و اهل آن به مؤلفینش جزای خیر دهد. آمین.

ناشر:

ابو حذیفه شرف مجازی

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه کتاب

الحمدلله الذي كرّم الإنسان وميّزه على كثير من خلقه بنعمة العقل والبيان والصلاة والسلام على نبينا محمد الذي آتاه الله الحكمة وفصل الخطاب وعى آله وصحابته ومن تبعهم أجمعين.

«سپاس آن خدایی است که انسان را گرامی داشت، واو را بر سایر مخلوقاتش با نعمت عقل و بیان برتری داد، و درود و سلام بر پیامبر ما محمد، کسی که خداوند به او حکمت و فصل الخطاب عطا فرمود، و بر آل و اصحاب او و بر کسانی که از آنان به نیکی تبعیت می‌کنند».

اما بعد: مرجع شریعت اسلامی به دو اصل شریف برمی‌گردد، قرآن و سنت.

قرآن اساس دین و سرچمشه‌ی راه مستقیم و معجزه‌ی بزرگ رسول اکرم ﷺ و نشانه ماندگار او در هر زمان است.

سنت مبین قرآن و توضیح دهنده‌ی دستورات اجمالی آن و بسط دهنده‌ی قواعد و اصول و کامل‌کننده‌ی دستوراتش است، سنت زمانی که ثابت شود از معصوم ﷺ روایت شده است، قانون و هدایت است و پیروی از آن واجب و حتمی است.

بخشی از سنت وحی آشکار است که توسط جبرئیل بر رسول اکرم ﷺ نازل شده است[1]. و بخشی از سنت بر قلب رسول الهام شده است[1]. و بعضی دیگر اجتهاد رسول ﷺ

۱- مانند داستان کسی که در حالت استفاده کردن از عطر، احرام به عمره بسته بود و آن در صحیحین روایت شده است.

در پرتو آنچه از علوم قرآن و قوانین و قواعد و اصول شریعت آموخته و آنچه که قلب ایشان از فیض‌ها و آموزه‌های الهی سرشار گردیده و از راه مطالعه و بررسی و خواندن به دست نمی‌آید، خداوند در آیه‌ی ۱ تا ۵ سوره علق می‌فرماید:

﴿ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ ۝١ خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِنۡ عَلَقٍ ۝٢ ٱقۡرَأۡ وَرَبُّكَ ٱلۡأَكۡرَمُ ۝٣ ٱلَّذِي عَلَّمَ بِٱلۡقَلَمِ ۝٤ عَلَّمَ ٱلۡإِنسَٰنَ مَا لَمۡ يَعۡلَمۡ ۝٥﴾ [العلق: ۱- ۵].

«بخوان به نام پروردگارت، آن که آفریده است. انسان را از خون بسته آفریده است. بخوان پروردگار تو بزرگوارتر و بخشنده‌تر است، همان خدایی که به وسیله‌ی قلم آموخت. آموخت انسان را چیزهایی که نمی‌دانست».

آموزش با قلم در آیه، اشاره به علم اکتسابی است. و ما بعد آن اشاره به علم خدادادی است که آن را به هر که خواست می‌بخشد.

هرگاه رسول ﷺ اجتهاد کند و وحی در مورد اجتهاد او سکوت کند، این سکوت به معنی اقرار و تایید اللهﷻ بر اجتهاد رسول اللهﷺ است و این تأیید، اجتهاد رسول اللهﷺ را در صفت وحی قرار می‌دهد، بدین معنا هر چیزی که از دهان رسول اکرمﷺ بیرون می‌آید وحی است. وخداوند راست گفت آنجا که فرمود:

﴿وَٱلنَّجۡمِ إِذَا هَوَىٰ ۝١ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمۡ وَمَا غَوَىٰ ۝٢ وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ۝٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ۝٤﴾ [النجم : ۱-۴].

«سوگند به ستاره در آن زمان که غروب می‌کند. یار شما گمراه و منحرف نشده و راه خطا نپیموده و به کژ راهه نرفته است و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. آن چیزی نیست جز پیامی که (به وی) وحی گشته است».

امت اسلامی توجه بی‌سابقه‌ای به تبلیغ و رساندن این دو اصل نمود، بگونه‌ای که هیچ قومی به میراث پیامبران و پادشاهان و بزرگان خودشان چنین توجهی نکرده‌اند.

یاران رسول قرآن را حفظ کردند و در آن تدبیر نمودند و آن را خوب فهم کردند و

۱- چیزی که نشانگر این موضوع می‌باشد حدیث مرفوعی است مبنی بر اینکه: «جبریل در نفسم دمید که هیچ نفسی هرگز نخواهد مرد مگر اینکه رزقش را کامل دریافت کند، پس تقوای خدا پیشه کنید، و در طلب زیبایی به کار گیرد...» حاکم از ابن مسعود روایت نموده وآن را صحیح دانسته است، ابو نعیم وطبرانی از أبی‌امامه و بزار از حذیفه روایت کرده‌اند، و صاحب مسند فردوس نیز آن را از جابر نقل نموده است.

همان‌گونه که نازل شده بدون کم و کاست، آن را به شاگردان خود (تابعین) ابلاغ نمودند و آنها هم با همان روش به لاحقین خودشان سپردند تا به امروز، و ما آن را گرفتیم.

اینگونه جمع زیاد و غفیری در هر زمانی آن را به پیروان دوران بعدی منتقل می‌کردند. در دوران رسول اکرم نوشتن سنت، پشتیبانِ حفظ و دریافت شفاهی شد، تا بدون کم و کاست و تحریف و تبدیل به ما رسید. و این مصداق قول خداوند متعال است که می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: ۹].

«همانا ما خود قرآن را فرو فرستادیم و خود از آن نگهداری می‌کنیم».

همچنین صحابه کرام، از طریق حفظ ، فهم و درک، به سنت رسول ﷺ توجه نشان داده و با لفظ –که روش اکثر آنها بود– یا با معنی آن را به تابعینی که بعد از آنها آمدند تحویل دادند و این سلسله تا دوران ما ادامه یافت.

سنت نیز مانند قرآن کاملاً در عصر اول صحابه تدوین و جمع‌آوری نشد. چون از رسول اکرم ﷺ حدیثی روایت شده بود که از نوشتن نهی می‌کرد از ترس اینکه مبادا با قرآن مخلوط شود، یا صحابه با روی آوردن به حدیث، قرآن را کنار بگذارند.

بنابراین کاتبان سنت در عصر اول خیلی کم بودند، هر چند نگهبانان سنت، آن را با شور و شوق فراوان در سینه حفظ می‌کردند.

قرن دوم آغاز نشده بود که تدوین عمومی حدیث آغاز شد، علما برای این کارِ درخور ستایش، شور و شوق فراوانی داشتند، حرکت تدوین احادیث با عملیات نقد و جرح و تعدیل و جستجوی احادیث واقعی و صحیح همراه شد، بزرگان حدیث و نقادانِ آن، دقیق‌ترین قواعد نقد و بررسی را پایه‌ریزی کردند، که در نوع خود بهترین و مناسب‌ترین قواعد بودند، چه برای نقد متن احادیث و چه برای نقد سند آنها.

این حرکتِ بزرگِ تدوینی منجر به تدوین مراجع با ارزش و دائرة المعارف‌های بزرگی که شامل احادیث مقبول و قابل استناد و یا احادیث تقویت کننده و قابل استشهاد بودند، گشت، بعضی از این کتاب‌ها مخصوص احادیث صحیح و بعضی دیگر حاوی احادیث صحیح و حسن و حتی ضعیف هم بود، بعضی از آنها مخصوص احادیث رسول و در بعضی دیگر همراه احادیث، اقوال اصحاب و تابعین هم وجود داشت.

از روزگار قدیم اسلام گرفتار دشمنانی شده که پیوسته تلاش می‌کنند، مکر و حیله‌هایی را در ذهن بپرورانند و همیشه مشغول نقشه‌کشی و تنیدن دام‌ها و بر پا

کردن دسیسه‌هایی برای نابود کردن قدرت و شوکت اسلامی هستند.

اینها چون نمی‌توانستند دشمنی خود را علنی کنند، به مکر و حیله پناه بردند و در این راه وسائل گوناگونی را به کار گرفتند؛ گاهی از راه محبت رسول و اهل بیت مانند پیروان عبدالله بن سبأ، و گاهی دیگر از راه تفسیر ناسازگار با شرع و لغت و نصوص قرآن و سنت، و تلاش برای برداشتن دستورات و تکالیف دینی مانند گروه باطنیه و قرامطه و مانند آنها.

این دشمنان تلاش کردند مسلمانان را نسبت به اساس دین که قرآن است دچار شک و دو دلی کنند، مثلاً برای ایجاد شک و شبهه در مورد قطعی بودن آن و معجزه بودن و در امان ماندنش از اختلاف و تناقض و سازگار بودن احکامش با هر زمان و مکان، روایاتی درست کردند و معانی آیات را تحریف نمودند.

و همچنین تلاش کردند که در مورد اصل دوم دین یعنی حدیث رسول هم شک ایجاد کنند و برای رسیدن به این هدف شوم روش‌های گوناگونی را به کار گرفتند، گاهی از طریق ایجاد شک در ثبوت حدیث و قطعیت آنها مبنی بر اینکه احادیث آحادند[۱] و متواتر و قطعی نیستند. و گاهی از طریق ساختن روایاتی که با عقل و علم مخالفت آشکاری داشت یا روش‌های دیگر.

در روزگار قدیم پرچم‌دار این تهاجم، «نظام»[۲] معتزلی و همراهان و همقطاران او که از دشمنان سنت محسوب می‌شدند بودند. ابن قتیبه بسیاری از اقوالشان را در کتاب «تأویل مختلف الحدیث» ذکر نموده است.

و در عصر جدید کشیشان مسیحی و شرق‌شناسان دوباره در آن طعنه‌ها که زیر خاکستر زمان پنهان شده بود، دمیدند، وآنچه هوایشان میل کرد، بریدند و دوختند، و بیشتر از آنچه تحملش را داشت، تفسیر کردند.

در نهایت تأسف باید گفت بعضی از مسلمانانی که به هر فکر و مذهبی که از غرب وارد می‌شود، اطمینان کامل دارند، این شبهات را گرفته و همانند پوشیدن لباس جعلی و دروغی، آنها را به خود نسبت دادند و به اسم خود گذاشتند، و گروهی دیگر اگرچه به اسم خود تمام نکردند، اما بلندگوی خوبی برای غربیان شده و از اینکار

۱- آحاد: به حدیثی گفته می‌شود که به درجه تواتر نرسیده باشد، البته آحاد اگر در مقابل مشهور و عزیز بیاید به احادیثی گفته می‌شود که کم‌تر از سه نفر آن را روایت کرده باشند.

۲- او یکی از سران معتزله است.

احساس رضایت می‌کنند. یکی از کسانی که کتاب‌هایشان مملو از این شبهات است استاد احمد امین رحمه الله است که در کتاب «فجر الإسلام» و «ضحی الإسلام» مرتکب چنین کاری شده است. هرچند در بسیاری از افکارشان با آنها موافق بود اما در برخی مواقع مخالف نظرات‌شان بود و آنها را مؤدبانه و خیلی متین نقد می‌کرد.

بعضی از این مقلدانی که از متشرقین تغذیه می‌شوند، در پیروی از هوی و تعصب و دشمنی علنی با اسلام، از آنها نیز شدیدتر و تندتر می‌باشند و برای صحابه کرام و بالخصوص «ابوهریره» عبارات ناهنجار و بدور از ادب بکار می‌برند. همچنان که محمود ابوریه در کتاب «أضواء علی السنة المحمدیة» انجام داده‌است.

بین آنچه استاذ احمد امین انجام داده و فعل ابوریه فاصله فراوانی است. تفاوت بین آن دو همچو تفاوت بین عالم و مدعی علم، بین محققی واقعی و کسی که از پس مانده‌های محققین تغذیه می‌کند، می‌باشد.

تحقیق و بررسی سنت کاری آسان و ساده نیست، نیازمند تلاش و پشت‌کار فراوان و به کار بردن اندیشه و تفکر کردن طولانی است، نگاهی سطحی و بررسی سریع و سرقت شده، سرانجامی غیر از بروز آراء و نظرات مشمئز کننده و نتایج فاسد ندارد.

متوجه شدم اشتباه شرق‌شناسان و پیروانشان ناشی از این است که آنها سطحی‌نگری کردند و به اعماق و اساس و ریشه نرسیدند، همچنین به عمق نصوص دست نیافتند و شرایط اجتماعی و محیطی و عصری که احادیث جمع‌آوری شده است، توجه نکرده‌اند و آنها را خوب به تصویر نکشیده‌اند و به صفات و اخلاق بزرگان حدیث از علم گرفته تا تقوی و پرهیزگاری و امانت‌داری و در نظر داشتن خدا در آشکار و پنهان، ارج و قیمتی ننهادند.

اما خداوند رادمردانی را مهیا ساخته که از سنت رسول حمایت کردند و مکر و حیله مکاران را برملا ساختند، هیچ دورانی از وجود این بزرگان خالی نبوده و مدام تحریف و ادعاهای یاوه‌گویان و تفسیرهای نادانان را از این میراث مقدس مسلمانان می‌زدایند.

خداوند امام «ابن قتیبه» را مشمول رحمت خودش گرداند که بسیاری از شبهه‌های دشمنان را برطرف نمود و ایشان با رد کردن این شبهات کار و تلاش ستوده و بیادماندنی و مبارکی انجام داده‌اند.

و مدام در هر ناحیه‌ای از نواحی میهن اسلامی، بزرگ مردانی شیفته احادیث و تحقیق در مورد آنها بوده‌اند و در رد شبهات دشمنان تلاش فراوان را تحمل کرده‌اند و

کتاب‌های ارزنده‌ای در این راستا نوشته‌اند که سزاوار تقدیر و تشکر هستند مانند بزرگان الازهر و حجاز و شام و هند و مغرب.

سپاس و ستایش پروردگار که اراده فرمودند تا من هم با تحقیق و بررسی سنت به دفاع از این میدان پاک و مقدس مشرف شدم و به کاروان آن بزرگان بپیوندم. دفاع و تحقیقی که بر خواسته از علم و آگاهی و بررسی و اقناع باشد نه بر اساس تعصب و احساس و برای رد این شبهه‌ها با روش علمی و درست آستین همت را بالا بکشم.

و در کتابی تحت عنوان «الوضع في الحديث ورد شبه المستشرقين والكتاب المعاصرين» که بواسطه آن به درجه استادی «دکتری» نائل شدم، به برخی از این شبهه‌ها رد علمی و صحیح نوشتم.

وقتی کتاب «أضواء على السنة المحمدية» منتشر شد، متوجه شدم نویسنده کتاب همه گفته‌های پیشینیان و معاصرین و مردانی که به حدیث و رجال حدیث طعن زده‌اند مانند شرق‌شناسان و مسیحیان و حلقه به گوشان آنها را تکرار کرده است، و حریصانه تلاش کرده که سنت مطهر رسول اکرم را با چهره‌ای پر از تعارض و تناقض، تحریف و تغییر و ساده لوحانه و خرافاتی نشان دهد.

برای رسیدن به این غرض احادیث موضوع را صحیح و احادیث صحیح را موضوع دانسته است، احساس کردم رد بر این کتاب بسان رد بر تمامی غوغاهایی است که دشمنان با طعن و حمله به میدان مقدس سنت به راه انداخته‌اند، بدین سبب آن را «دفاع عن السنة ورد شبه المستشرقين والكتاب المعاصرين»[1] نامیدم.

کار را در «مجلة الازهر» شروع کردم و هفت مقاله پی در پی را در آن به چاپ رساندم[2]، برخی اشیاء دست بدست هم دادند تا اینکه دست از رد شبهات از طریق مجله بکشم، سپس خود را برای تکمیل کردن ردود بر این یاوه سرا فارغ کرده و

۱- سال ۱۳۶۵هـ موافق با ۱۹۴۶م تألیف نمودم.

۲- از محرم تا شعبان سال ۱۳۸۷هـ. قبل از اینکه دکتور مصطفی السباعی‌رحمه‌الله کتاب «السنة ومكانتها في التشريع» را منتشر کند، چرا که تاریخ کتابت مقدمه اول ۱۵ شعبان سال ۱۳۷۹هـ است، و سباعی رحمه‌الله در صفحه ۴۶ کتابش ذکر کرده که که این کتاب در سال ۱۹۶۱م زمانی که در بیمارستان قاهره بوده منتشر شده است.

خدواند نیز آن را برایم آسان گرداند و موقعیت‌ها را فراهم نمود، و نتیجه‌اش این کتابی شد که پیش روی شماست.

و فراموش نکنم که به تلاش و زحمت برادران ارجمند و شیوخ گرانقدر عبدالرحمن بن یحی المعلمی و محمد عبدالرزاق حمزه در این میدان اشاره کنم، هر کدام از ایشان در این مورد کتابی با ارزش تألیف نمودند و سزاوار پاداش خدای متعال و تعریف و دعای مردمی هستند.

کتابم را به خواندگان عزیز تقدیم می‌کنم، آنهایی که دوستدار و عاشق سنت مطهر رسول هستند، آنهایی که در جستجوی حقیقت هستند و در هر ناحیه و نقطه عالم اسلامی دوست‌دار علم و دانایی هستند.

در خلال رد شبهات بحثی داریم در مورد جایگاه سنت در دین و استدلال کردن به آن در احکام و غیره، و خلاصه‌ی از دوران‌های تاریخی سنت، و مختصری از اصول و قواعد بزرگان حدیث در نقد و بررسی سنت مطهره را شامل می‌شود.

اگر آنچه گفتم درست باشد فضل خدا و از طرف ایشان است و اگر درست نباشد هدفم حق بود و تنها خواستار حق و درستی هستم «توفیقم تنها از خداست و بر او توکل می‌کنیم و به‌سوی ایشان برمی‌گردم».

نویسنده:

ابو محمد، محمد بن محمد ابو شهبه

استاد دانشگاه الازهر

بخش اول:

دفاع از سنت و رد شبهه‌های شرق‌شناسان و نویسندگان معاصر

جایگاه سنت در دین اسلام

قرآن کریم اولین اصل و اساس اسلام، و سنت پاک، اصل دوم. و جایگاه آن نسبت به قرآن، بیان کننده و توضیح‌دهنده‌ی آن است. مجمل‌های قرآن را تبیین و مسائل مشکل آن را بیان و مطلق‌ها را مقید و عام‌ها را تخصیص و مختصرهای آن را بسط می‌دهد.

خداوند در آیه ۴۴ سوره نحل می‌فرماید:

﴿بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلزُّبُرِۗ وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ ٤٤﴾ [النحل: ۴۴].

«(که آن‌ها را) با دلایل روشن و کتاب‌ها (فرستادیم) و (ما این) قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم روشن سازی، آنچه را که به‌سوی آن‌ها نازل شده است، و باشد که آن‌ها بیندیشند».

و همچنین آیه ۵۲-۵۳ سوره‌ی شوری می‌فرماید:

﴿وَإِنَّكَ لَتَهۡدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٥٢ صِرَٰطِ ٱللَّهِ ٱلَّذِي لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ أَلَآ إِلَى ٱللَّهِ تَصِيرُ ٱلۡأُمُورُ ٥٣﴾ [الشوری: ۵۲-۵۳].

«قطعا به راه راست رهنمود می‌سازی. راه خدایی که همه چیزهایی که در آسمان‌ها و زمین هست مال اوست. آن! همه کارها به خدا باز می‌گردد».

پیامبر خدا ﷺ گاهی با گفتار و گاهی با کردار و گاهی با هر دو، قرآن را بیان می‌فرمودند. ثابت شده که پیامبر لفظ «ظلم» را در آیه‌ی ۸۲ سوره‌ی انعام به شرک و انباز تفسیر نموده‌اند: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡأَمۡنُ وَهُم مُّهۡتَدُونَ ٨٢﴾ [الأنعام: ۸۲]. ترجمه: «کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با «ظلم»(شرک) نیامیخته باشند، امن و امان ایشان را سزا است و آنان راه یافتگان هستند».

همچنین «حساب یسیر» را در آیه‌ی:

﴿فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ ۝٧ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا ۝٨﴾ [الانشقاق: ۷-۸]. ترجمه: «پس اما کسی‌که نامه (اعمالش) به دست راستش داده شود. بزودی به حسابی آسان، محاسبه می‌شود».

را به نشان داده شدن اعمال تفسیر[۱] نموده‌اند.

و همچنین پیامبر ﷺ فرمود: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي». «آنچنان که من نماز می‌خوانم، نماز بخوانید». [امام بخاری آن را روایت کرده است].

و در حجة الوداع رسول خدا ﷺ فرمود: «لِتَأْخُذُوا مَنَاسِكَكُمْ، فَإِنِّي لَا أَدْرِي لَعَلِّي لَا أَحُجُّ بَعْدَ حَجَّتِي هَذِهِ». «مناسک حج را از من بگیرید. چون نمی‌دانم شاید سالی دیگر با شما حج نکنم» و در روایتی دیگر می‌فرماید:

«خُذُوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ». «مناسک حج را از من بگیرید». [امام مسلم و ابوداود و نسائی آن را روایت کرده‌اند].

امام مسلم و احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه از عباده بن صامت در مورد آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی نساء: ﴿أَوْ يَجْعَلَ ٱللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا﴾ «تا خداوند برای آنها راهی قرار دهد». روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ فرمود: «خُذُوا عَنِّي، خُذُوا عَنِّي، قَدْ جَعَلَ اللهُ لَهُنَّ سَبِيلًا، الْبِكْرُ بِالْبِكْرِ جَلْدُ مِائَةٍ وَنَفْيُ سَنَةٍ، وَالثَّيِّبُ بِالثَّيِّبِ جَلْدُ مِائَةٍ، وَالرَّجْمُ». «از من بگیرید (سه بار) خداوند برای آنها راهی قرار داد و آن هم این است حکم بکر (دختر و پسر) صد ضربه شلاق و یک سال تبعید و حکم ثیت (متاهل و صاحب همسر) صد ضربه شلاق و سنگسار است»[۲].

نمونه‌هایی از شرح و تبیین قرآن با سنت

۱- آیه: ﴿وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ﴾ «نماز را برپادارید و زکات را پرداخت کنید».

۱- منظور این است که رسول الله «حساباً یسیرا» را تفسیر کرده که اینان فقط حسابشان برایشان عرضه می‌شود. (مترجم).

۲- برخی از فقها ظاهر حدیث را گرفته‌اند و برخی دیگر نظرشان نسخ شدن حکم تبعید برای بکر و شلاق برای متأهل است.

قرآن تعداد نمازها و کیفیت آن و اوقات آنها و واجب و سنت بودنشان را بیان نکرده است. سنت محمدی آمده و آنها را بیان کرده است. همچنین زمان فرض شدن زکات در مال و مقدار آن و حد نصاب و اموال زکاتی را بیان نفرموده، بلکه سنت همه آنها را شرح داده‌است.

۲- آیه‌ی ۳۸ سوره‌ی مائده: ﴿وَٱلسَّارِقُ وَٱلسَّارِقَةُ فَٱقْطَعُوٓاْ أَيْدِيَهُمَا جَزَآءَۢ بِمَا كَسَبَا نَكَٰلًا مِّنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ٣٨﴾ [المائدة: ۳۸]. «دست مرد دزد و زن دزد را به خاطر عملی که انجام داده‌اند و به عنوان کیفری از سوی خدا قطع کنید و خداوند چیره و حکیم است».

قرآن بیان نمی‌کند دزدی چیست و برای چه مقداری دست دزد قطع می‌شود و هدف از دست‌ها چه قسمت از آنهاست و از کجا باید قطع شود، همه اینها را سنت بیان کرده است.

۳- آیه‌ی ۲۱۹ سوره بقره: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلْخَمْرُ وَٱلْمَيْسِرُ وَٱلْأَنصَابُ وَٱلْأَزْلَٰمُ رِجْسٞ مِّنْ عَمَلِ ٱلشَّيْطَٰنِ فَٱجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ٩٠﴾ [البقرة: ۲۱۹].

«می‌خوارگی و قمار بازی و انصاب[1] و ازلام[2] پلیدند و عمل شیطان می‌باشند پس از آنها دوری کنید تا اینکه رستگار شوید».

در این آیه‌ی حد و سزای شراب خوار مشخص نشده است و سنت آن را بیان نموده است.

۴- آیه‌ی ۲ سوره‌ی نور: ﴿ٱلزَّانِيَةُ وَٱلزَّانِي فَٱجْلِدُواْ كُلَّ وَٰحِدٖ مِّنْهُمَا مِاْئَةَ جَلْدَةٖۖ وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٞ فِي دِينِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأٓخِرِۖ﴾ [النور: ۲]. «هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید و در دین خدا رأفت نسبت بدیشان نداشته باشید اگر به روز قیامت ایمان دارید».

بیان نشده این حکم برای چه کسی است. سنت تبیین می‌فرماید این حکم برای زناکار غیر محصن است و اگر محصن (متأهل) باشد حد آن رجم است.

۱- مکانی بوده که قربانی برای بتها انجام می‌شده است.

۲- ظرف‌هایی بوده که نوشیدنی‌هایی که نذر بت می‌شده در آن ریخته می‌شده است.

۵- آیه‌ی ۱۱۸ سوره‌ی توبه:

﴿وَعَلَى ٱلثَّلَٰثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُواْ حَتَّىٰٓ إِذَا ضَاقَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَرۡضُ بِمَا رَحُبَتۡ وَضَاقَتۡ عَلَيۡهِمۡ أَنفُسُهُمۡ وَظَنُّوٓاْ أَن لَّا مَلۡجَأَ مِنَ ٱللَّهِ إِلَّآ إِلَيۡهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيۡهِمۡ لِيَتُوبُواْۚ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ١١٨﴾ [التوبة: ۱۱۸]. «و [نیز] بر آن سه تن که [از دستور رسول ﷺ] تخلف کرده و بر جای مانده بودند [و قبول توبه آنان به تعویق افتاد] تا آنجا که زمین با همه فراخی‌اش بر آنان تنگ گردید و از خود به تنگ آمدند و دانستند که پناهی از خدا جز به‌سوی او نیست پس [خدا] به آنان [توفیق] توبه داد تا توبه کنند بی‌تردید خدا همان توبه‌پذیر مهربان است».

قرآن داستان و جرم آنها را بیان نفرموده، سنت به بهترین گونه آن را توضیح داده‌است.

این نمونه‌ها و نمونه‌های فراوان دیگر که قابل شمارش نیستند، اگر سنت اینها را بیان نمی‌فرمود معانی این آیات برای ما گنگ و نامعلوم باقی می‌ماندند و نمی‌توانستیم آنها را بفهمیم و تنها صحابه و پیروان آنها، که شاهد و گواه ماجرا بودند از این حقیقت آگاه بودند و بس.

ابن مبارک از عمران بن حصین روایت می‌کند که به مردی گفت: «تو مرد نادانی هستی آیا می‌توانی در قرآن پیدا کنی که نماز ظهر چهار رکعت است و با صدای آهسته خوانده می‌شود. بلکه رسول خدا عدد رکعات وکمیت زکات و مانند آن را بیان نموده است. سپس مالک ادامه می‌دهد: آیا اینها را در کتاب خدا پیدا می‌کنید؟ پس بدان که قرآن مجمل بیان کرده وسنت تبیین کننده‌ی قرآن است».

و اوزاعی از حسان بن عطیه روایت می‌کند: «وحی بر رسول خدا ﷺ نازل می‌شد و هنگام تفسیر و تبیین آن جبرئیل حضور پیدا می‌کرد».

مکحول می‌گوید: «قرآن به سنت نیازمندتر است (برای بیان احکام) تا سنت به قرآن».

امام احمد می‌فرماید: «سنت مبین و مفسر قرآن است».

استقلال سنت در قانونگذاری

بعضی مواقع سنت، مستقیماً احکام صادر می‌کند مثلاً: حرام بودن جمع کردن زن با عمه و خاله در یک نکاح یا حرام بودن نسبت‌های دیگر از طریق شیرخوردن -غیر از آنچه که در قرآن ذکر شده - وحرام بودن هر حیوان درنده و پرنده‌ی چنگال‌دار و حلال بودن مرده‌ی دریا (جانوارن آبزی) و قضاوت بر اساس سوگند بهمراه شاهد و

سایر احکام‌های دیگر که هیچ‌کدام از آنها در قرآن ذکر نشده‌اند[۱].

حجت بودن سنت

علمایی که اقوالشان قابل اعتماد است بر حجت بودن سنت اتفاق نظر دارند، چه سنت بیانی و چه سنت‌هایی که مستقلا قانون می‌گذارند، امام شوکانی می‌فرماید: «حجیت سنت و استقلال آن در قانون گذاری از ضروریات دین است، تنها کسی منکر آن است که از اسلام بهره‌ای نبرده باشد»[۲].

شوکانی درست فرموده چون تنها خوارج و رافضه منکر آن هستند، فقط ظاهر قرآن را گرفته و سنت را رها نموده و با این عقیده هم خود گمراه شدند هم موجب گمراهی دیگران گشته‌اند و از راه مستقیم اسلام به در رفته‌اند.

قرآن و سنت صحیحِ ثابت مملو از دلائلی هستند که به آنچه از رسول اکرم به صورت صحیح روایت شده است اذعان دارند و آن را حجت می‌دانند.

[استدلال به آیات قرآنی راجع به حجیت سنت]

۱- الله متعال می‌فرماید:

﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ﴾ [آل‌عمران: ۳۱]. «بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید شما را دوست خواهد داشت».

۲- همچنین درآیه‌ی ۵۹ سوره‌ی نساء می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ﴾ [النساء: ۵۹]. «ای مومنان از خدا و از پیامبرش اطاعت کنید و از کاردانان و کارداران فرمانبردای نمایید و اگر در چیزی اختلاف داشتید آن را به خدا و رسولش برگردانید اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید».

میمون بن ممران می‌گوید: «برگرداندن به خدا یعنی رجوع به قرآن و برگرداندن به رسول ﷺ یعنی رجوع به ایشان در حال حیات مبارکشان و رجوع به سنت مطهرش بعد از فوت آن حضرت ﷺ».

۱- مقدمه تفسیر قرطبی: ج ۱ ص ۳۷-۳۹.

۲- ارشاد الفحول: ص ۲۹

۳- آیه‌ی ۶۵ سوره‌ی نساء:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا ٦٥﴾ [النساء: ۶۵]. «اما نه، به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن به شمار نمی‌آیند تا تو را در اختلاف و درگیری‌ها خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم باشند».

قضاوت رسول ﷺ شامل قرآن و سنت می‌شود. آیه به این امر نیز دلالت دارد که تسلیم ظاهری کافی نیست بلکه باید قلباً دستورات رسول اکرم را با اطمینان قبول کرد.

۴- آیه‌ی ۸۰ سوره‌ی نساء:

﴿مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَۖ﴾ [النساء: ۸۰]. «هرکس از رسول پیروی کند در حقیقت خدا را اطاعت کرده است».

خداوند پیروی از رسول را مانند پیروی از خودش قرار داده‌است. و برحذر داشته از مخالفت با او.

۵- آیه‌ی ۶۳ سوره‌ی نور:

﴿فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٦٣﴾ [النور: ۶۳]. «آنان که با فرمان او مخالفت می‌کنند، باید از این بترسند که بلایی گریبانگیرشان گردد، یا این که به عذاب دردناکی دچار گردند».

اگر دستورات ایشان دلیل و واجب الاطاعه نمی‌بود، مخالفان دستورات رسول ﷺ چنین تهدید نمی‌شدند.

۶- آیه‌ی ۲۱ سوره‌ی احزاب:

﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ لِّمَن كَانَ يَرۡجُواْ ٱللَّهَ وَٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ وَذَكَرَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا ٢١﴾ [الأحزاب: ۲۱]. «سرمشق و الگوی زیبایی در پیغمبر خدا برای شما است برای کسانی‌که جویای خدا و قیامت باشند و خدای را بسیار یاد کنند».

۷- آیه‌ی ۷ سوره‌ی حشر:

﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ﴾ [الحشر: ۷]. «چیزهایی که پیامبر برای شما آورده را بگیرید (و اجرا کنید) و از چیزهایی که شما را از آن بازداشته است دست بکشید».

خداوند دستورات پیامبر را واجب الاجرا و منهیاتش را واجب الاجتناب قرار داده‌است.

اما استدلال به احادیث:

۱- ابوداود از مقداد بن معدیکرب روایت کرد که رسول خدا فرمود: «أَلَا إِنِّي أُوتِيتُ الْكِتَابَ، وَمِثْلَهُ مَعَهُ أَلَا يُوشِكُ رَجُلٌ شَبْعَانُ عَلَى أَرِيكَتِهِ يَقُولُ عَلَيْكُمْ بِهَذَا الْقُرْآنِ فَمَا وَجَدْتُمْ فِيهِ مِنْ حَلَالٍ فَأَحِلُّوهُ، وَمَا وَجَدْتُمْ فِيهِ مِنْ حَرَامٍ فَحَرِّمُوهُ، أَلَا لَا يَحِلُّ لَكُمْ لَحْمُ الْحِمَارِ الْأَهْلِيِّ، وَلَا كُلُّ ذِي نَابٍ مِنَ السَّبُعِ، وَلَا لُقَطَةُ مُعَاهِدٍ، إِلَّا أَنْ يَسْتَغْنِيَ عَنْهَا صَاحِبُهَا، وَمَنْ نَزَلَ بِقَوْمٍ فَعَلَيْهِمْ أَنْ يَقْرُوهُ فَإِنْ لَمْ يَقْرُوهُ فَلَهُ أَنْ يُعْقِبَهُمْ بِمِثْلِ قِرَاهُ». «کتاب خدا و مانند آن «سنت» به من داده شده است. نزدیک است مردی سیر روی تخت خود تکیه زده (تکبر کند) و بگوید. لازم است (فقط) از کتاب خدا پیروی کنید حلالی که در آن یافتید را حرام دانسته و حلال آن را حلال بدانید ، ولی هان ای مردم آگاه باشید که الاغ اهلی و هر درنده‌ای که دندان تیز داشته باشد، برای شما حلال نیست. و گمشده معاهدی بر شما حلال نیست مگر اینکه صاحبش از آن بی‌نیاز باشد، هرکس پیش قوم و ملتی برود. باید از او پذیرایی کند اگر قوم و ملت از او پذیرایی نکنند، می‌توانند به اندازه‌ی کافی از اموال آنها بردارد».

امام خطابی می‌فرماید: «أُوتِيتُ الْكِتَابَ، وَمِثْلَهُ مَعَهُ». «قرآن و مثل آن به من داده شده است». دو معنی دارد:

اول: معنای آن این است که به ایشان وحی باطنی از از قرآن اعطا شده است و تلاوت نمی‌شود اما وحی‌ای که قرآن است تلاوت می‌گردد.

دوم: قرآن به صورت پیامی که تلاوت می‌شود به ایشان داده شده است و در تبیین هم چیزی مانند قرآن به او داده شده، یعنی رسول ﷺ خاص و عام‌های کتاب را تبیین می‌کند و احکامی افزون بر قرآن صادر می‌فرماید. پس همانگونه که وحی خوانده شده (قرآن) لازم الاجرا است وحی الهام شده‌ی خوانده نشده (سنت) هم لازم الاطاعه است.

با جمله «يُوشِكُ رَجُلٌ» «چه بسا مردی ...» هشدار می‌دهد که دستورات ایشان هر چند در قرآن موجود نباشند با آنها مخالفت نورزید. مانند خوارج و روافض که قرآن را گرفته و سنت رسول اکرم را رها کرده‌اند و معنی جمله «بر تخت خود تکیه زده» این است: چنین افرادی اهل خوشگذرانی هستند و از خانه بیرون نمی‌روند و علم را در جاهایی که تدریس می‌شود فرا نمی‌گیرند.

این حدیث یکی از معجزات رسول اکرم است که خداوند او را مطلع ساخته گروهی بعد از تو می‌آیند و چنین ادعای کثیف و خطرناکی دارند و می‌گویند تنها قرآن کافی است، هدف آنها نابود کردن نیمی از دین اسلام یا حتی همه آن می‌باشد چون رها کردن سنت موجب نفهمیدن قرآن می‌شود و سرانجام چنین تفکری، مبهم ماندن قرآن برای امت است، که هدف پروردگار جهانیان را متوجه نمی‌شوند، پس اگر احادیث رها شد و قرآن مبهم گردید در حقیقت فاتحه اسلام خوانده شده است.

۲- ابو داود و ترمذی به صورت مرفوع از عرباض بن ساریه روایت کرده‌اند:

«عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ، فَتَمَسَّكُوا بِهَا، وَعَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ». «سنت من و خلفای راشدین هدایتگر بعد از من را با دندان بگیرید». و ترمذی گفته است این حدیث «حسن صحیح»[1] است.

۳- حاکم از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا در خطبه‌ی حجة الوداع فرمودند:

«إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ يَئِسَ أَنْ يُعْبَدَ بِأَرْضِكُمْ وَلَكِنَّهُ رَضِيَ أَنْ يُطَاعَ فِيمَا سِوَى ذَلِكَ مِمَّا تَحَاقَرُونَ مِنْ أَعْمَالِكُمْ، فَاحْذَرُوا يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنِ اعْتَصَمْتُمْ بِهِ فَلَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ». «شیطان مأیوس شده که در سرزمین شما عبادت شود، اما به اطاعت شدن با غیر از این هم راضی است هر چند شما آن را کوچک می‌پندارید. از آنها بپرهیزید، همانا من چیزی را میان شما جا گذاشته‌ام، اگر به آن تمسک جویید هرگز گمراه نخواهید شد، کتاب خدا و سنت رسولش». مانند آن را امام مالک در موطأ روایت نموده است.

این حدیث آشکارا را بیان می‌کند که سنت هم مانند قرآن در استنباط احکام معتبر است و باید به آن رجوع شود، صحابه کرام بر این اصل اتفاق داشته‌اند. اگرچه که اصلی در قرآن نداشته باشد و از هیچ کدام شنیده نشده که مخالف این قاعده باشند. هر کدام از آنها اگر رخدادی یا حادثه‌ای پیش می‌آمد به قرآن نگاه می‌کردند اگر در

۱- این اصطلاح مخصوص امام ترمذی است، که علما توجیه بسیاری برای آن دارند، که یکی از آنها این است که حسن به معنای لغوی آن مد نظر است، و منظور از صحیح همان صحیح مشهور در اصول حدیث است، بدین معنی که عادل و تام الضبط از مثل خودش حدیث روایت کند و این سند تا رسول الله ادامه داشته باشد، و بدون اینکه دارای علل یا شذوذ باشد، اما آراء دیگری نیز در توجیح این عبارت وجود دارد که می‌توانید به کتاب حدیث شناسی مراجعه نمایید.

کتاب خدا آن را نمی‌یافتند به سنت پیامبر روی می‌آوردند و اگر در سنت هم پیدا نمی‌کردند در پرتو قرآن و سنت و قواعد شریعت به اجتهاد می‌پرداخت.

پیامبر خدا با فرستادن معاذ به یمن و گفت و گو ایشان هنگام بدرقه این اصل را برای آنها پایه‌ریزی کرد، به معاذ فرمود:

«بِمَ تَقْضِي إذا عرض لك قضاء؟ قَالَ: بِكِتَابِ اللَّهِ قَالَ: «فَإِنْ لَمْ تَجِدْ؟» قَالَ: فَبِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ: «فَإِنْ لَمْ تَجد؟» قَالَ: أَجْتَهِدُ رأيي وَلا آلو . فَضَرَبَ رَسُول الله فِي صَدرِه وَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَفَّقَ رَسُولَ رَسُولِ الله لـما يَرضَى الله وَرَسُوله». «ای معاذ چگونه قضاوت می‌کنید؟ جواب داد، با کتاب خدا. فرمود: اگر در کتاب آن را نیافتی؟ گفتند: با سنت رسول خدا. پیامبر ﷺ فرمود: اگر در سنت هم پیدا نکردی؟ فرمود: بدون کوتاهی اجتهاد می‌کنم. رسول خدا به سینه‌ی معاذ زد و فرمود: سپاس که فرستاده رسول خدا بدان چیز که مورد خوشنودی خدا و رسولش می‌باشد هدایت گشته است».

صحابه ارجاع احادیث رسول ﷺ به قرآن را از آیه‌ی ۷ سوره‌ی حشر استنباط کرده‌اند آنجا که فرمود: ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ﴾ [الحشر: ۷]. «هرچه پیامبر به شما دستور می‌دهد اجرا کنید و از هر چیزی نهی می‌کند دوری گزینید».

۴- امام بخاری از ابن مسعود روایت می‌کند که می‌فرمود: «لَعَنَ اللهُ الوَاشِمَاتِ والمُستَوشِماتِ وَالمُتَنَمِّصَاتِ، وَالمُتَفَلِّجَاتِ لِلْحُسْنِ المُغَيِّرَاتِ خَلْقَ اللَّهِ، فَقَالَتْ أُمُّ يَعْقُوبَ: مَا هَذَا؟ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: «وَمَا لِي لاَ أَلْعَنُ مَنْ لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ، وَفِي كِتَابِ اللَّهِ؟ قَالَتْ: وَاللَّهِ لَقَدْ قَرَأْتُ مَا بَيْنَ اللَّوْحَيْنِ فَمَا وَجَدْتُهُ، قَالَ: وَاللَّهِ لَئِنْ قَرَأْتِيهِ لَقَدْ وَجَدْتِيهِ: قال الله تعالى: ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ﴾ [الحشر: ۷]. «لعنت خدا بر هر زن و مردی که خالکوبی می‌کنند و کسانی که خواستار خالکوبی هستند و زنانی را که از دیگری می‌خواهند ابرویشان را اصلاح کند و برای زیبایی بین دندان‌ها فاصله ایجاد می‌کنند. اینها خلق خدا را تغییر داده‌اند ام یعقوب گفت: این چیست؟ (چرا لعنت می‌فرستی؟). ابن مسعود گفت: چرا کسی را که ﷺ لعنت کرده لعنت نکنم؟ در حالیکه آن در کتاب الله نیز موجود است!، ام یعقوب گفت: سوگند به خدا من قرآن را خوانده‌ام ولی چنین چیزی ندیده‌ام: گفت: قسم به الله اگر آن را بخوانی خواهی دید و آیه ۷ سوره‌ی حشر را تلاوت فرمود».

این آیه به مثابه اصلی است برای احادیثی که در قرآن حکم آنها ذکر نشده‌اند و بزرگان علم و دین بعد از صحابه از همان دریچه و راه با سنت رسول اکرم تعامل کرده‌اند. روایت شده که امام شافعی در مسجد الحرام نشسته بود و برای مردم سخنرانی می‌کرد: فرمود از هر چیزی سوال کنید با قرآن جواب می‌دهم. مردی گفت در مورد کسی که در احرام است و زنبوری را به قتل می‌رساند چه می‌گوید؟ فرمود کفاره‌ای ندارد. مرد گفت این حکم در کجای قرآن است؟ فرمود: ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمْ عَنْهُ فَٱنتَهُواْ﴾ [الحشر: ۷]. «هرچه پیامبر به شما دستور می‌دهد اجرا کنید و از هر چیزی نهی می‌کند دوری گزینید». سپس سند حدیث را تا عمر ذکر می‌کند که می‌فرماید: «شخص محرم می‌تواند زنبور بکشد».

ابن عبدالبر در کتاب علم از عبدالرحمن بن یزید روایت می‌کند. «در احرام مردی را دید که لباس پوشیده، به او گفتم پوشیدن لباس در احرام جائز نیست گفت تا آیه‌ی را برایم تلاوت نکنید لباس را درنمی‌آورم، ایشان آیه‌ی ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمْ عَنْهُ فَٱنتَهُواْ﴾ [الحشر: ۷]. «هرچه پیامبر به شما دستور می‌دهد اجرا کنید و از هر چیزی نهی می‌کند دوری گزینید»، را تلاوت کرد».

حدیث سنجیدن سنت با قرآن برای استدلال، دروغ است

گروهی که معتقد به استقلال سنت نیستند به حدیثی استدلال می‌کنند که می‌گوید: «اگر حدیثی از من پیش شما آمد آن را بر قرآن عرضه کنید اگر موافق قرآن باشد بدان عمل کنید و اگر مخالف قرآن باشد آن را رها کنید».

بزرگان حدیث و ناقدان آن، دروغ و موضوع بودن روایت را بیان کرده‌اند و اینکه زنادقه برای رسیدن به هدف شوم خود که رها کردن سنت است، آن را درست کرده‌اند، برخی از ائمه می‌گویند: چون همین روایت را بر قرآن عرضه کردیم. دیدیم مخالف قرآن است. قرآن می‌فرماید: ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمْ عَنْهُ فَٱنتَهُواْ﴾ «هرچه پیامبر به شما دستور می‌دهد اجرا کنید و از هر چیزی نهی می‌کند دوری گزینید». یا آیه‌ی: ﴿قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِى يُحْبِبْكُمُ ٱللَّهُ﴾ «اگر خدا را دوست داری از من پیروی کنید خدا هم شما را دوست می‌دارد» یا آیه‌ی: ﴿مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ ٱللَّهَ﴾ «هرکس از رسول پیروی می‌کند از خدا پیروی کرده است».

می‌بینیم که قرآن، اینگونه روایت را تکذیب می‌کند[۱].

شرق‌شناسان و پیروانان‌شان که توسط استعمار زاییده شده‌اند، می‌خواهند این ادعای کثیف را زنده کنند و منادیانی برای آن درست کند ولی خداوند همان‌گونه که برای گذشتگانِ آنها رادمردانی عالم به حدیث را مهیا کرد، برای اینها هم، چنین سنت ثابت خود را به کار می‌اندازد و بزرگانی را به جنگ آنها می‌فرستد تا تیرهای مسموم را به گردن خودشان برگردانند: ﴿وَيَأۡبَى ٱللَّهُ إِلَّآ أَن يُتِمَّ نُورَهُۥ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡكَٰفِرُونَ﴾ «خداوند نمی‌خواهد جز این که نور خود را به کمال برساند. هر چند که کافران دوست نداشته باشند».

اهتمام یاران پیامبرﷺ به حدیث

به خاطر جایگاه سنت در دین و نسبت آن با قرآن، صحابه توجه شایسته‌ای به حدیث داشتند، همانند قرآن، بر سنت هم حریص بودند، لفظ یا معنی آن را حفظ کردند و با آن ذوق پویا و زنده خود هدف و معانی سنت را همانگونه که از رسولﷺ شنیدند شناختند. علاوه بر آن شاهد و گواه حال و وضعیت و ظروف و شرائط بیان حدیث بودند، و در هر حدیثی که دچار مشکل می‌شدند و معنی آن را نمی‌دانستند، به منبع فیاض آن و سرچشمه حکمت رسول اکرم مراجعه می‌کردند و از رسول می‌پرسیدند.

آن اندازه به شنیدن وحی و سنت حریص و مشتاق بودند که نوبتی به شنیدن حدیث اقدام می‌کردند و نمی‌گذاشتند چیزی از دهان پرنور و برکت رسول خارج نشود در حالی که یکی از آنها آنجا نباشد.

امام بخاری‌رحمه‌الله از عمر روایت می‌کند:

«كُنْتُ أَنَا وَجَارٌ لِي مِنَ الأَنْصَارِ فِي بَنِي أُمَيَّةَ بْنِ زَيْدٍ وَهِيَ مِنْ عَوَالِي المَدِينَةِ وَكُنَّا نَتَنَاوَبُ النُّزُولَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ج، يَنْزِلُ يَوْمًا وَأَنْزِلُ يَوْمًا، فَإِذَا نَزَلْتُ جِئْتُهُ بِخَبَرِ ذَلِكَ اليَوْمِ مِنَ الوَحْيِ وَغَيْرِهِ، وَإِذَا نَزَلَ فَعَلَ مِثْلَ ذَلِكَ...». «من و همسایه‌ی انصاریم از قبیله‌ی بنی أمیه بن زید –که در مناطق شمال مدینه بودند– نوبتی پیش رسول اکرم می‌رفتیم روزی او و روز دیگر من هر کدام خبر آن روز را برای دیگری تعریف می‌کردیم...»[۲].

۱- ارشاد الفحول: ص ۲۹.

۲- صحیح بخاری ـ کتاب العلم ـ باب التناوب في العلم.

با این روش سعادت دنیا و آخرت را به دست آوردند هرگز دنیا، آنها را از دین و دین آنها را از دنیا غافل نکرد.

اکنون متوجه شدیم که قرآن و سنت مملو از بیان فضل و بزرگی علم و علماء است و صحابه کرام سنت را مصدر دوم قانون‌گذاری دین می‌دانستند، و رسول ﷺ را بیشتر از خودشان دوست می‌داشتند. در گوش فرا دادن به رسول ﷺ لذت و راحتی احساس می‌کردند و معتقد بودند رسول بر اساس هوی و هوس سخن نمی‌گویند و کلام او بر اساس وحی است و از کلام ایشان توشه‌ی ایمان و تقوی را به دست می‌آوردند و آن را راه بهشت[1] می‌دانستند.

اگر همه اینها را دانستیم آنگاه شور و شوق صحابه در گوش فرار دادن به کلام حیات بخش رسول اکرم ﷺ را درک می‌کنیم و متوجه می‌شویم چنین موضع‌گیری از آنها بدیهی و آشکار است و از مسلمات تاریخ روشن آن نسل بی‌مانند است.

و همچنین به ابلاغ سنت اهتمام فراوانی داشتند، چون معتقد بودند که این دین است و ابلاغ دین لازم و ضروری می‌باشد و رسول اکرم آنها را به این کار مبارک تشویق می‌نمودند، چنانچه امام شافعی رحمه الله و بیهقی رحمه الله روایت می‌کنند که رسول خدا ﷺ فرمود:

«نَضَّر الله امرءاً سمع منا شيئاً، فبلَّغه كما سمعه، فرُبَّ مبلَّغ أَوْعَى من سامع». «سلامت و باطراوت باشد کسی که سنت مرا می‌شنود و آن را حفظ می‌کند همان گونه که شنیده است و به دیگران ابلاغ می‌کند، خیلی اوقات آنها خوب‌تر و بهتر کلامم را درک می‌کنند تا آنها که از من شنیده‌اند». و در روایتی دیگر: «فرُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ غَيْرِ فَقِيهٍ، وَرُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ». یعنی: «چه بسا افرادی هستند که با وجودی که خود عالم و فقیه نیستند اما پیام را انتقال می‌دهند و چه بسا کسانی از حاملان فقه و پیام دینی که آن را به افراد آگاه‌تر از خود می‌رسانند».

و در خطبه‌ی مشهور حجة الوداع می‌فرماید: «لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ فَإِنَّ الشَّاهِدَ عَسَى مِنْ أَنْ يُبَلِّغَ مَنْ هُوَ أَوْعَى مِنْهُ». «حاضران به غائبان ابلاغ کنند، همانا شاید بعضی از غائبان بهتر کلامم را درک کنند» [رواه بخاری].

۱- در حدیثی که امام مسلم روایت نموده چنین آمده است: هر کس راهی را در پیش گیرد که در آن راه علمی را طلب کند الله راهی به سوی بهشت را برای وی آسان می‌گرداند.

هرگاه نماینده و سفیری پیش رسول ﷺ می‌آمد قرآن و سنت را به او یاد می‌داد و به او سفارش می‌کرد که اینها را حفظ کرده و به مردم خودش ابلاغ کند.

امام بخاری رحمه الله روایت می‌کند که رسول خدا به نماینده‌های عبدالقیس فرمود: «اینها را حفظ کرده و به دیگران خبر دهید و برای آنها تعریف کنید» و در روایت دیگر «برگردید و به مردمان خود یاد دهید».

رسول ﷺ بارها به گوش آنها رسانده بود که «مَنْ كَتَمَ عِلْمًا أَلْجِمَ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ». «هرکس علمی را پنهان کند در روز قیامت با لگامی از آتش افسار می‌شود» و می‌فرمود: و آنها را در حفظ و تبلیغ سنت رسول اکرم تشویق می‌کرد.

[نوشتن و تدوین حدیث]

نهی از نوشتن حدیث در دوران رسول اکرم ﷺ:

عدم تدوین احادیث در حیات رسول اکرم دو علت داشت:

۱- همه مردم بر حافظه قوی و ذهن روان خودشان اعتماد داشتند و وسائل نوشتن خیلی کم بود و در دسترس همه مردم قرار نمی‌گرفت.

۲- از طرف رسول الله ﷺ اجازه نوشتن قرآن صادر شد. ولی ایشان از نوشتن حدیث نهی فرموده بودند.

امام مسلم از ابی سعید خدری ﷺ روایت می‌کند که رسول خدا فرمود: «لَا تَكْتُبُوا عَنِّي شَيْئًا، فَمَنْ كَتَبَ عَنِّي شَيْئًا فَلْيَمْحُهُ». «غیر از قرآن چیزی از من ننویسید و هرکس چیزی غیر از قرآن نوشته آن را نابود کند».

بدین علت بعضی از بزرگان گذشته امت نوشتن حدیث و علم را مکروه می‌دانستند.

ظاهراً حکمت نهی رسول ﷺ از نوشتن احادیث این بود که می‌ترسید که قرآن و سنت باهم قاطی شوند و یا اینکه مردم با روی آوردن به حدیث از قرآن غافل شوند، مخصوصاً که مردم بی‌سواد بودند. یا تنها برای افرادیست که به حافظه‌اش اطمینان دارد ولی برای افراد باسواد که نویسنده وحی بوده‌اند جائز باشد. با همه این تأویلات حدیث ثابت دیگری روایت شده که رسول خدا به بعضی از صحابه کرام اجازه نوشتن را صادر فرمود توجیه می‌شود.

ابو داود و حاکم و دیگران از عبدالله بن عمرو بن العاص ﷺ روایت کرده‌اند که گفتند: «قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، إِنِّي أَسْمَعُ مِنْكَ أَشْيَاءَ، أَفَأَكْتُبُهَا؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فِي الْغَضَبِ وَالرِّضَا؟ قَالَ: نَعَمْ، فَإِنِّي لَا أَقُولُ فِيهِمَا إِلَّا حَقًّا». «به رسول خدا ﷺ عرض کردم، ای رسول

الله من از شما چیزهایی می‌شنوم، آنها را بنویسم؟ فرمود: بله، گفتم: در حالت عصبانیت و آرامش؟ فرمود: بله، چون من در هر دو حالت فقط حق می‌گویم».

بخاری از ابوهریره ﷺ روایت می‌کند: «هیچ کدام از یاران رسول خدا بیشتر از من حدیث روایت نکرده مگر عبدالله بن عمرو بن عاص ﷺ، چون او می‌نوشت و من نمی‌نوشتم» پس امثال عبدالله از اینکه سنت را با قرآن اشتباه بگیرد مصون بود .

ترمذی از ابوهریره ﷺ روایت می‌کند: «مردی از انصار نزد رسول خدا ﷺ می‌نشست و تحت تأثیر گفتار ایشان قرار می‌گرفت ولی نمی‌توانست آنها را به خاطر بسپارد. شکایت را پیش رسول ﷺ برد. ایشان فرمودند: از دستت بهره‌گیر و با دستانش به نوشتن اشاره کردند».

بخاری و مسلم در صحیحین می‌گویند: «ابو شاه یمنی از رسول خدا خواست خطبه روز فتح مکه را برای او بنویسد». پیامبر فرمود: «برای ابو شاه بنویسید».

بخاری روایت می‌کند: از علی ﷺ سؤال شد. آیا شما تا به حال جز قرآن چیزی دیگر از رسول خدا دارید؟ گفت: سوگند به خدا نه. مگر فهمی که خدا به بنده‌ای در کتابش عنایت کرده باشد و چیزی که در این صحیفه وجود دارد. گفتند: چه چیزی در آن صحیفه وجود دارد؟ گفت: قصاص، و آزاد کردن اسیر، اینکه مؤمن در مقابل کافر کشته نمی‌شود». ثابت شده رسول خدا برای عمرو بن حزم و دیگران کتاب صدقات و دیات و فرائض نوشته است.

بعضی از عالمان می‌گویند: احادیثی که اجازه‌ی نوشتن می‌دهند، منسوخ کننده‌ی حدیث نهی هستند، چون حدیث نهی در اوائل اسلام بوده، زمانی که ترس از این بود که مردم قرآن را فراموش کنند یا قرآن و حدیث اشتباه شوند، سپس وقتی مشکل برطرف شد این نهی نسخ گردید.

شاید یکی از چیزهایی که نظریه منسوخ شدن را تأیید می‌کند این باشد که احادیث اذن بعد از حدیث نهی روایت شده‌اند چون ابوهریره در سال هفت هجری مسلمان شد و داستان ابی شاه در سال هشت هجری صورت گرفت.

هر کدام از تأویلات گذشته را بپذیریم، این موضوع ثابت است که در دوران نبوی نویسندگان حدیث خیلی کم بود و در همان حالت این دوران به پایان رسید.

نوشتن حدیث بعد از وفات رسول اکرم ﷺ:

بعد از اینکه رسول اکرم ﷺ دار فانی را وداع گفتند و به ملکوت اعلی پیوستند، نویسندگان حدیث از صحابه و تابعین افزایش یافتند، روایت شده که سعید بن جبیر در راه با ابن عباس رضی الله عنهما سخن می‌گفت و از او چیزهای می‌شنید میان راه آن را می‌نوشت و بعداً رونویسی می‌کرد.

عبدالرحمن پسر ابی زناد از پدرش نقل می‌کند: «ما حلال و حرام را می‌نوشتیم، ابن شهاب رحمه الله هر چیزی را که می‌شنید آن را یادداشت می‌کرد. هنگامی که مردم به او نیاز پیدا کردند متوجه شدم او از همه مردم داناتر است».

دوران خلافت یزید بن معاویه در روز گرمی کتاب‌های هشام بن عروه آتش گرفتند، هشام همیشه می‌گفت «ای کاش خانواده و اموالم به جای کتاب‌ها می‌سوختند».

عمر رضی الله عنه تصمیم گرفت احادیث را جمع‌آوری کند و در این مورد با صحابه مشورت کرد. آنها گفتند کار خوبی است، عمر شروع کردن به استخاره کرد ولی در استخاره دلش آرام نگرفت.

بیهقی از عروه بن زبیر رضی الله عنهما روایت می‌کند: «عمر خواست حدیث را جمع‌آوری کند و با اصحاب مشورت کرد. آنها نظر عمر را پذیرفتند و عمر تا یک ماه شروع کرد به استخاره کردن. در نهایت تصمیم گرفت و گفت. «من خواستم احادیث رسول ﷺ را بنویسم ولی ملتی که قبل از شما بود را به یاد آوردم، آنها احادیث پیامبرشان را نوشتند و کتاب خدا را رها کردند، سوگند به خدا من کتاب پروردگار را هرگز با چیزی مشتبه نمی‌کنم».

تدوین عمومی حدیث

امور بر این منوال بود که بعضی از بزرگان می‌نوشتند و بعضی دیگر خودداری می‌کردند تا دوران خلیفه‌ی راشد عمر بن عبدالعزیز به فضل خدا فرا رسید، ایشان از ترس نابود شدن حدیث و آمیخته شدن حق و گمراهی در سال ۱۰۰ هجری تصمیم به جمع‌آوری حدیث گرفت، نامه‌ای به فرمانداران و علمای بزرگ آن دوران نوشت و دستور داد احادیث را جمع‌آوری کنید.

امام مالک رحمه الله در موطا روایت می‌کند: «عمر بن عبدالعزیز نامه‌ای به ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم نوشت که تمام احادیث و سنت رسول را بنویسد چون می‌ترسم، عالمان فوت کنند و حدیث از بین برود و به او سفارش کرد احادیثی که نزد

عمره دختر عبدالرحمن انصاری و قاسم پسر محمد پسر ابوبکر است بنویسد».

بخاری به صورت معلق[۱] روایت می‌کند: «عمر بن عبدالعزیز به ابی‌بکر بن حزم نوشت که تمام احادیث شهر خودش را بنویسد. چون می‌ترسم عالمان فوت کنند و حدیث از بین رفته و محو شود.

ابونعیم در تاریخ اصفهان از عمربن عبدالعزیز روایت می‌کند: «به تمام نواحی کشور نوشت احادیث رسول را جمع‌آوری کنید».

یکی از بزرگانی که خلیفه عادل برای او نامه فرستاد امام محمدبن مسلم بن شهاب زهری مدنی، یکی از امامان برجسته و دانشمند اهل حجاز بودند، و در سال ۱۲۴ هجری فوت کردند.

شور و شوق برای عملیات تدوین

عالمانی که مأمور جمع‌آوی حدیث شدند، در تمامی شهرها آستین همت را بالا زدند و مأموریت را خوب به پایان رساندند، احادیث را جمع‌آوری کرد. آنها را منظم و صحیح و ضعیف را از هم جدا ساختند و هیچ کدام از آنها نوشتن احادیث را مکروه یا گناه نمی‌دانستند، بنابراین اختلاف در مورد نوشتن حدیث برطرف شد و همه بزرگان بر جواز نوشتن حدیث اجماع کردند حتی آن را مستحب و یا واجب می‌دانستند برای افرادی که لازم بود علم را به مردم تعلیم دهند ولی می‌ترسیدند آن را فراموش کنند[۲].

عملیات تدوین حدیث با رونق و شکوفایی فراوانی شروع شد، و بزرگانی که به امانت و راستگوی و جست و جو و پایداری معروف بودند، خود را برای این مأموریت مهم فارغ کردند و از هر چیز دیگر دست برداشتند. از تخت خواب دوری کرده و به قلم و دفتر چسبیدند و به روایت از بزرگان و شنیدن و گرفتن حدیث از آنان بسیار حریص بودند.

شب‌های زیادی را بیدار ماندند، صحرا و بیابان‌ها را پیمودند، در شهر و مناطق زیادی گشت و گذار کردند، در راه علم و روایت حدیث با وجود کم بودن پول و وسائل سفر و سواری به مسافرت پرداختند.

۱- معلق: یعنی از ابتدا. سند حدیث یک یا دو راوی حذف شده باشند. امام بخاری بیشتر در موضوعات ابواب و احادیث شاهد روایت‌ها را به صورت معلق آورده اما در احادیث اصلی کتاب همگی با سند متصل روایت شده‌اند.

۲- فتح الباری: ج ۱، ص ۱۶۵.

همه این بزرگان نمونه بلندی بودند که نام خود را در تاریخ ثبت و ماندگار ساختند. مدام بزرگان احادیث را جمع می‌کردند و به نقد و بررسی آنها می‌پرداختند و کتاب‌های صحیح و سنن و مسندها نوشتند، تا قرن سوم که به عصر طلایی معروف است همه احادیث رسول اکرم تدوین شد. با پایان قرن سوم تقریبا دوره‌ی جمع و نقد احادیث وخلاقیت در تألیف کتب حدیث واستقلال در نقد و تعدیل و تجریح خاتمه یافت و در قرن چهارم به بعد دوران تهذیب و استدراک (کامل کردن) و اختصار احادیث شروع شد.

بطور خلاصه چنین نتیجه می‌گیریم که هیچ زمانی بدون تدوین رها نشده است بلکه جمع‌آوری سنت به صورت ویژه‌ای کار خود را در دوران اول شروع کرد. و این کار در عصر صحابه و اوائل تابعین کم کم شدت گرفت و در دوران پایان تابعین شکل عمومی به خود گرفت و همچنان شدت می‌گرفت تا به دوران جوانی رسید و در خاتمه قرن سوم – که آن سه قرن به برکت در ایمان و علم و عمل و هدایت و راستکاری و پایداری شهرت یافته‌اند– بر ساقه‌های خویش راست ایستاد.

سفر در جستجوی علم

یکی از مشخصه‌های بزرگان علم مخصوصاً امامان حدیث کثرت و پیوستگی مسافرت‌های علمی می‌باشد. در این صفت ممتاز هم رهرو یاران رسول ﷺ و پیروان اصحاب بودند، یکی از آنها اگر حدیثی با سند راویان معتبر به او می‌رسید، به آن اکتفا نمی‌کرد، بلکه روزها و شب‌ها سفر می‌کرد تا بدون واسطه از راوی حدیث روایت کند.

بخاری از جابر بن عبدالله انصاری ﷺ روایت می‌کند: «برای یک حدیث مسافرتی یک ماهه به سوی عبدالله بن انیس داشت».

بخاری داستان را چنین بازگو می‌کند و ابو یعلی و احمد نیز این داستان را در مسندشان از طریق عبد الله بن محمد بن عقیل از زبان جابر بیان نمودند:

«به من خبر رسید مردی حدیثی از رسول خدا شنیده است شتری خریدم و آماده حرکت شدم یک ماه رفتم تا نزد عبدالله بن انیس در شام رسیدم به دربان گفتم: برو به عبدالله بگو جابر پشت در است، گفت جابر بن عبدالله؟ گفتم بله. عبدالله بیرون آمد و مرا در آغوش گرفت، به او گفتم: خبر دارم حدیثی از رسول خدا شنیده‌اید ترسیدم قبل از آنکه آن را بشنوم بمیرم، گفت بله از رسول اکرم شنیدم که می‌فرمود: «در روز قیامت مردم عریان و لخت بر انگیخته می‌شوند ... تا آخر حدیث».

دوباره از جابر ﷺ روایت شده «حدیثی در مورد قصاص از پیامبرﷺ به من رسیده بود و راوی حدیث در مصر بود پس شتری خریدم و به مصر رفته و در خانه آن مرد را کوبیدم ... مانند حدیث گذشته».

طبرانی از مسلمه پسر مخلد روایت می‌کند: «که جابر نزدم آمد و گفت در مورد پوشیدن عیب مسلمان حدیثی روایت کرده‌اید؟ داستان را مانند روایت گذشته ذکر می‌کند».

ظاهراً اینها هر کدام داستان متفاوتی است که جابر برای هر کدام سفر جداگانه‌ای کرده است.

امام احمد با سند منقطع روایت می‌کند که «ابو ایوب انصاری برای حدیث (پوشاندن عیب مؤمن) به‌سوی عقبه بن عامر مسافرت کرد».

ابو داود از عبدالله بن بریده روایت کرده «مردی از اصحاب برای حدیثی به‌سوی فضاله پسر عبید در مصر سفر کرد».

تابعین و بزرگان علم و دین بر این راه روشن واضح حرکت کردند. خطیب از عبیدالله بن عدی می‌گوید: «خبر دادند نزد علی حدیثی وجود دارد ترسیدم بمیرد و حدیث را نزد کسی دیگر پیدا نکنم، به‌سوی عراق سفر کردم».

امام مالک از یحیی بن سعید از سعید بن مسیب ﷺ روایت کرده «اگر من بودم شب‌ها و روزها برای یک حدیث مسافرت می‌کردم» و خطیب از ابی عالیه روایت می‌کند که گفت: «ما از اصحاب رسولﷺ حدیث می‌شنیدیم، تا پیش آنها نمی‌رفتیم و از دهان خودشان نمی‌شنیدیم رضایت نمی‌دادیم»[1]. شعبی در مسأله‌ای فتوی صادر می‌کند و می‌گوید: «ما بدون زحمت این علم دین را به تو عطا کردیم ولی گذشتگان ما برای یک مسأله به مدینه می‌رفتند».

دارمی با سندی صحیح از بسر بن عبیدالله روایت کرده «حتی برای یک حدیث به شهری از شهرها مسافرت می‌کنم».

ابو قلابه می‌گوید: «سه روز در مدینه ماندم هیچ کاری نداشتم مگر اینکه منتظر مردی بودم، تا از او حدیثی را بشنوم».

از امام احمد پرسیدند: «مردی می‌خواهد علم فرا بگیرد نزد مردی دانشمند بماند

۱- فتح الباری: ج ۱، ص ۱۴۱-۱۴۲.

یا سفر کند؟ فرمود سفر کند تا از بزرگان و عالمان مناطق اسلامی استفاده کند».

بزرگانی که برای علم‌آموزی سفر کردند : ابوحنیفه و شافعی و مالک[۱] و احمد و دیگران بودند و درمیان محدثین جمع زیادی هستند که پیشتازان آنها بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و حاکم قرار گرفتند، و درمیان آنها کسانی بودند که در طول زندگی طعم آسایش و اقامت و آرامش را نچشیدند.

مراحل تاریخی تدوین حدیث

گفتیم عملیات عمومی تدوین در آخر قرن اول هجری آغاز شد و عالمان نواحی و شهرهای اسلامی به ندای خالصانه خلیفه دادگر خود عمر بن عبدالعزیز ﷺ را لبیک گفتند و مردان ثابت قدم در دین و علم، خود را برای جمع‌آوری احادیث در شهرهای مختلف از هر چیز دیگری فارغ گردانیدند و در این میدان وسیع به رقابت پرداختند.

امام مالک در مدینه (متوفی ۱۷۹ ه) و امام ابو محمد عبد العزیز بن جریج (متوفی۱۵۰ه) در مکه و اوزاعی در شام (متوفی۱۵۶ه) و معمر بن راشد (متوفی ۱۵۲ه) در یمن، وسعید بن ابی عروبه (متوفی ۱۵۶ه) و حماد بن سلمه (متوفی ۱۷۶ه) در بصره و سفیان ثوری (متوفی ۱۶۱ه) در کوفه و عبدالله بن مبارک (متوفی ۱۸۱ه) در خراسان و هشیم بن بشیر (متوفی ۱۸۸ه) در واسط و جریر بن عبدالحمید (متوفی ۱۸۸ه) در ری و بزرگان دیگری که همه در قرن دوم بودند و روش آنها جمع‌آوری احادیث همراه با اقوال صحابه و فتاوای تابعین بود و این روش به وضوح در موطا امام مالک دیده می‌شود.

سپس مرحله‌ای دیگر در تدوین حدیث آغاز می‌شود که جدا کردن اقوال و فتاوای صحابه و تابعین از حدیث رسول الله است، آغاز آن در اول قرن دوم هجری بود.

هر کدام منهجی را پیش گرفتند، برخی از آنها اقدام به تألیف مسند کردند، و مسند یعنی اینکه احادیث هر صحابی را جداگانه و بدون موضوع‌بندی ذکر می‌کردند، مثلاً حدیث نماز کنار حدیث زکات و جهاد نوشته می‌شد. مانند مسند امام احمد و عثمان بن شیبه و اسحاق بن راهویه و دیگران، آنها خود را مقید به جمع احادیث صحیح نکردند، بلکه احادیث صحیح و حسن و ضعیف را با هم روایت می‌کردند.

۱- چنین به نظر می‌رسد که امام مالک جز برای حج و عمره از مدینه خارج نمی شده است. (مترجم)

بعضی دیگر بر اساس ابواب فقهی کتاب نوشتند مانند صحاح ششگانه، در این گروه بعضی مانند بخاری و مسلم تنها حدیث صحیح را روایت کردند ولی بعضی دیگر احادیث صحیح و حسن و ضعیف را باهم روایت می‌کردند، و گاهی اوقات صحت و ضعف حدیث را بیان می‌نمودند، گاهی هم با اعتماد بر خواننده و قدرتش بر نقد و بررسی احادیث، به صحت و ضعف حدیث اشاره نمی‌کردند، مانند سنن چهارگانه ابی داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه.

قرن سوم (سال ۲۰۰ تا ۳۰۰ ه) بهترین دوران در جمع و نقد و بررسی حدیث بود. امامان و نخبگان و نقادان زبردست در این دوره ظهور کردند، ستاره‌های صحاح ششگانه و امثال آنها که تألیفات آنها شامل تقریبا همه‌ی احادیث ثابت شده از رسول اللهﷺ می‌شود ، در این عصر درخشیدند، احادیثی که فقها و تحلیل‌گران و نویسندگان و استادان به آنها استدلال می‌کند، و رهیافتگان ومصلحان وادیبان وعلمای اخلاق وعلمای روانشناسی و جامعه شناسان نیازهای خود را در آن می‌یابند.

توجه محدثین به نقد و بررسی احادیث

امامان حدیث همان گونه که به جمع‌آوری و تدوین متون حدیث در کتاب‌های جامع توجه کردند از زاویه‌های دیگر که به سند و متن حدیث مربوط می‌شود هم به آن توجه فراوانی کردند زیرا قبول کردن یا رد متن و سند حدیث به آن وابسته است.

واقعاً بحث کردن در مورد حدیث از ناحیه سند و متن بسیار مهم و با ارزش است چرا که مشخص شدن پاک از ناپاک، صحیح از ضعیف و زدودن دروغ و حدیث‌های ساختگی‌های از این راه صورت می‌گیرد. با این روش می‌توان آلودگی‌هایی که دامنگیر سنت شده است، زدود، و بدین وسیله شریعت از فساد در امان خواهد ماند.

این زوایایی که در مورد آن بحث و بررسی کرده‌اند شامل تحلیل و بررسی صحت و حسن و ضعف و تمامی احوال حدیث و همچنین اقسام حدیث ضعیف مانند منقطع و معضل و شاذ و مقلوب و منکر و مضطرب و موضوع[1] و همچنین جستجو در احوال

۱- **منقطع**: حدیثی که یک راوی یا بیشتر از آن افتاده باشد اما غیر متوالی باشد.

معضل: حدیثی است که سقوط راوی در وسط سلسله دو یا بیشتر به صورت متوالی باشد.

شاذ: حدیثی که راوی آن در روایت حدیث با روایت‌های صحیح‌تر از خودش مخالفت کرده باشد در متن باشد یا در سند.

مقلوب: حدیثی که در کلمات متن یا در اسماء سند تقدیم و تأخیر صورت گیرد.

راویان حدیث مانند جرح و تعدیل، الفاظ روایت و نوع تحمل حدیث و شروط و کیفیات آن دو نوع، اداء حدیث و الفاظ آن. بیان علت و غرابت و اختلاف و ناسخ و منسوح حدیث، طبقات راویان، زادگاه و وفات آنها و سایر موارد می‌شود که در کتاب‌های علوم الحدیث مفصلاً بحث شده‌اند.

در این اواخر متوجه شدم که تدوین عمومی حدیث در آخر قرن اول صورت گرفت، ولی فراموش نکنید که بحث روایت حدیث و شروط آن و صفات راویان و جرح و تعدیل آنها در آن دوران هنوز تدوین نشده بلکه در ذهن ناقدان و بزرگان حدیث وجود داشت و آنها را به کار می‌بردند. قواعد در صفحات قلب و ذهن وروان نوشته شده بود نه در کتاب‌ها و صفحات کاغذ، آنها قواعد را در اختیار داشتند و خیلی خوب می‌توانستند آنها را به کار گیرند. نتیجه این دانش عمومی آنها روایاتی است که در کمال دقت و تثبت و احتیاط شدید آن را روایت و تدوین نموده، و نگذاشتند، احادیث موضوع و خطا و غلط وارد آن شود.

می‌توانید این موضوع را در کتاب‌های نوشته شده قرن اول احساس کرد. متون کتاب‌ها با اصول و قواعد نقد و بررسی حدیث آمیخته شده است.

مانند الرساله امام شافعی (متوفی ۲۰۴ه)، و آنچه شاگردانِ امام احمد (۲۴۱م) آن را در سؤالات و گفتگوهایشان نقل کرده‌اند، مقدمه‌ای که امام مسلم (متوفی ۲۶۱) آن را نوشته است، و آنچه ابی داود در نامه‌اش به اهل مکه در بیان منهج کتابت کتاب مشهور سنن خود نوشته است، وآنچه امام ابوعیسی ترمذی (متوفی ۲۷۹ه) در کتاب العلل خود که در فصل اخیر جامع خود، آن را نگاشته است، وآنچه امام بخاری (متوفی ۲۵۶ه) در کتاب‌های تاریخ سه‌گانه ذکر نموده است.

اینجاست که برای ما روشن می‌شود که نقد روایات و جدا کردن صحیح از ضعیف همراه با جمع‌آوری آنها در کتاب‌های سنن و جوامع و مسانید صورت گرفته است. اگرچه بعضی از کتب حدیثی، احادیث منکر و ضعیف و حتی موضوع -بسیار کم- بدون ذکر ضعف آن روایت کرده‌اند، اما علت اصلی آن اختلاف دیدگاه ائمه جرح و تعدیل در جرح و

منکر: حدیثی که راوی آن شخص ضعیفی باشد و با کسی که از او درجه‌اش بالاتر است مخالفت کرده باشد.

مضطرب: حدیثی که در متن یا سند مخالف حدیث صحیح دیگری باشد که از نظر صحت در یک درجه قرار دارند در نتیجه نمی‌توان حدیثی را بر دیگری ترجیح داد.

موضوع: حدیث ساختگی و دروغین است

تعدیل و شروط آنها در تصحیح و تضعیف احادیث است، برخی از آنها متشدد و سخت‌گیر و برخی دیگر متساهل و گروهی هم معروف به میانه روی در جرح و تعدیل راویان بودند، وگاها برخی علل‌های ضعف بر برخی‌ها پوشیده می‌شد که بر دیگری پوشیده نبوده است، واین دلالت بر آزادی در بحث و تحقیق در اسلام دارد، چرا که آزادی منشأش علاقه به احقاق حق و ابطال باطل است، نه مبنای آن هوی و شهوت است.

شرائط روایات مقبول در اسلام:

محدثین برای روایت مقبول شرایطی قرار داده‌اند که تا صدق راویان و سالم بودنشان از دروغ و اشتباه و عدم غفلت آن‌ها در نقل را تضمین می‌کند.

و اینک به ذکر شرائط می‌پردازیم:

۱- اسلام: یعنی تسلیم بودن ظاهری و درونی، که شامل ایمان آوردن به خداوند و ملائکه و کتاب‌ها و پیامبران و روز قیامت و پذیرفتن احکام و دستورات و اجرا کردن آنها می‌شود.

ولی چرا اسلام شرط است. هر چند در ادیان دیگر هم دروغ گفتن ممنوع است، چون موضوع، موضوع دین است و کافر می‌خواهد غیر از دین خود را تخریب کند و در چیزهایی که مرتبط به دین است مورد اتهام قرار می‌گیرد، پس مادامی که کافر متهم است، عدالت و انصاف مقتضی این هستند که حدیث او رها شود، ولی اگر شنیدن و تحمل کردن در دوران بی‌ایمانی باشد و هنگام اداء کردن مسلمان گردد، روایت او پذیرفته می‌شود.

۲- مکلف باشد: با رسیدن به سن بلوغ و کمال عقلی این شرط تحقیق می‌یابد. پس روایت بچه و دیوانه پذیرفته نمی‌شود، چون بچه برای دروغ نگفتن مانعی نمی‌بیند چرا که شرعاً دروغ برای او گناه محسوب نمی‌شود و دیوانه توانای درک و تشخیص ندارد.

ولی اگر در بچگی حدیث را شنیده باشد و در سن تکلیف آن را بازگو کند روایتش قابل قبول است.

و دلیل این موضوع اجماع صحابه بر پذیرفتن روایت گروهی از اصحاب مانند ابن عباس و ابن زبیر و محمود بن ربیع و دیگران می‌باشد که در دوران رسول ﷺ بچه بودند ولی هنگام بلوغ احادیث آنها پذیرفته شد. و علما سن تمییز را پنج سالگی ذکر کردند، وبه حدیث محمود بن ربیع استیناس کردند، آنجا که گفت: «بیاد دارم از رسول الله مشت آبی که از دلو بر من پاشید، و من پنج سالم بود».

۳- عدالت: ملکه و خصلتی راسخ است که موجب تقوی و مروءت (شخصیت و جوانمردی) می‌شود.

تقوی یعنی: به جا آوردن دستورات و دوری کردن از منهیات که با دوری از گناه کبیره و عدم اصرار بر گناه صغیره و اینکه شخص مبتدع نباشد محقق می‌شود.

مروءت: اخلاق و ادب درونی است که رعایت کردن آنها موجب انجام دادن کارهای نیکو و عادات پسندیده می‌شود.

دو چیز مروءت را خدشه‌دار می‌کنند:

۱- گناهان صغیره‌ای که بر پستی دلالت کنند مانند دزدیدن چیز بی‌ارزش و بی‌قیمت.

۲- کارهای مباحی که خواری و ذلت به بار می‌آورند و کرامت و شخصیت انسان را نابود می‌کنند. مانند ادرار در راه مردم، بیش از حد و اندازه‌ی ادب شوخی و مزاح کردن، همه این چیزها به عرف و عادت جامعه بستگی دارد و جامعه آنها را تعین می‌کند.

منظور از عدالت نزد محدثین عدالت راوی است و شامل مذکر و مونث و آزاد و برده بینا و کور می‌شود. محدثین به درستی عمل نموده و مذکر بودن و آزادی و بینایی را شرط عدالت قرار ندادند، چون بسیاری از احادیث توسط امهات مؤمنین و زنان دیگر و زید بن حارثه که برده بود و ابن ام مکتوم که نابینا بود، روایت شده است.

۴- ضبط و حفظ که دو نوع است:

- ضبط و حفظ در سینه.
- ضبط و حفظ کتاب.

اولی عبارت است از اینکه راوی هر آنچه از شیخ و استادش شنیده است را حفظ کند به گونه‌ای که توانایی یاد آوری وروایت آن را هر وقت بخواهد، داشته باشد.

دوم: محافظت از لوح یا کتابی که حدیث را در آن نوشته است، نگذارد هیچ گونه تغییری از وقت نوشتن تا اداء کردن در آن صورت گیرد، نوشته را به عنوان امانت تنها به افرادی بدهد که قابل اعتماد هستند و به آنها سفارش کند در آن تغیری ایجاد نکنند.

بخش اول، مورد اتفاق بزرگان است ولی بعضی از بزرگان مانند ابی حنیفه و مالک[۱]

۱- مقدمه‌ی ابن الصلاح: ص ۱۸۵

مخالف روایت با نوع دومِ ضبط، هستند اما جمهور علماء غیر از این دو بزرگوار اگر راوی از نوشته‌اش به خوبی محافظت نماید روایت او را می‌پذیرند.

اگر راوی این شروط را دارا باشد، روایت او قابل پذیرش است، بدون شک با چنین شرایطی جانب صدق راوی بر جانب کذبش ترجیح پیدا می‌کند. اگر کسی از روش محدثین در نقد و بررسی و جرح و تعدیل و مبالغه بیش از حد آنها در شناسایی حقیقت راوی و ویژگی‌های نفسانی او، مطلع باشد، یقین می‌کند که دروغگو پنداشتن چنین راوی که تمام شروط را داراست، تنها فرضیه و احتمال عقلی است.

افرادی که کتاب‌های مردان حدیث و منتقدین آنها را مطالعه نکرده باشند، این حقیقت ما را مبالغه بیش از حد می‌پندارد. ولی این حقیقت دارد و هرکسی در جست و جوی کتاب‌های بزرگان حدیث به عمق برسد بدان پی برد و هرکس پی برد به آن اعتراف می‌کند.

و همچنین با در نظر گرفتن شرط ضبط -آنگونه که توضیح دادیم- احتمال اشتباه و غلط راوی بسیار بعید است، بزرگان حدیث روایت افرادی که زیاد مرتکب اشتباه می‌شوند و فراموشکار هستند یا اشتباه و درست آنها مساوی بوده را رها کرده‌اند و احادیث‌شان را منکر نامیدند، بنابراین می‌بینیم محدثین نهایت احتیاط را در پذیرش روایت کرده‌اند، تنها از افرادی حدیث را روایت می‌کنند که هوشیار و عادل و زنده‌دل باشد، احادیث افراد فراموشکار و غافل و خیال‌پردازان را قبول نکرده‌اند، آن‌ها هیچ تسامحی در این مورد بخرج ندادند الا در مورد برخی اشتباهات نادر که اغلب انسان‌ها از آنها مبری نیستند[1]. وچه بسیار مردانی بودند که اهل دین و امانت‌دار بوده‌اند ولی نزد علمای حدیث آنها شایسته‌ی روایت حدیث نبودند.

اینک نمونه‌هایی از آنها:

ابن سیرین می‌گوید: «علم احادیث دین است، هوشیار باشید از چه کسی دین را فرا می‌گیرید» مالک بن انس می‌گوید: «در این مسجد هفتاد نفر را ملاقات کردم که می‌گفتند، فلانی از رسول خدا روایت کرد» ولی از هیچ کدامشان روایت نکردیم، هر چند بعضی از آنها اگر بیت المال به او داده می‌شد امین بود. اما شایسته نیستند که راوی حدیث باشند.

۱- جامع الأصول: ج۱، ص ۷۲، شرح نخبة الفكر: ص۳۲، مطبعة الإستقامة.

یحیی ابن سعید قطان می‌گوید: «چقدر مردان نیکوکاری بودند که بهتر بود حدیث روایت نمی‌کردند» منظورش نیکوکارانی است فراموشکار که حافظه بدی دارند.

امام احمد می‌گوید: «از همه‌ی مردم حدیث روایت می‌شود. مگر از سه نفر: ۱- اهل هوی و هوس که به آن دعوت می‌کند، ۲- دروغگو، ۳- مردی که در حدیث اشتباه می‌کند، و هنگامی که اشتباه وی به او گفته می‌شود آن را قبول ندارد».

سلیمان بن موسی می‌گوید: «بزرگان حدیث می‌گفتند از «صحفیین» حدیث فرا نگیرید. آنها که حدیث را از دهان کسی نمی‌شنوند بلکه آن را از کتاب یاد می‌گیرند، چون دچار اشتباه می‌شوند و غلط تلفظ می‌کنند و نمی‌توانند آن را تشخیص دهند».

بزرگانی که حدیث را در کتب مشهورشان جمع‌آوری کردند، اعتمادشان بر روایت حدیث و اخذ آن بصورت شفاهی از راویان عادل وحافظ بوده است، و کتابت فقط برای اطمینان بیشتر بوده است، و همچنین برای آیندگان که به مقام و جایگاه آنها نمی‌رسند حدیث را می‌نوشتند.

اهتمام محدثین به نقد و بررسی متن و سند حدیث

محدثین اهتمام فراوانی به نقد سند حدیث داشته‌اند، به گونه‌ای که برای آیندگان چیزی باقی نگذاشته‌اند. در مورد نقد راویان حدیث، میراث با ارزش به جا گذاشتند بعضی در مورد رجال صحیح و بعضی دیگر در مورد رجال ضعیف کتاب نوشته‌اند و گروه دیگری تنها به جرح و تعدیل ظاهری اکتفا نکردند حتی حالات نفسانی و انگیزه‌های درونی را هم مد نظر قرار دادند، مثلاً بدعت‌گزاری که در روایت حدیث انگیزه داشته باشد حدیث او را قبول نکرده‌اند، چون درصد احتمال دروغ در او بالاتر است ولی حدیث مبتدع بدون انگیزه را پذیرفته‌اند، همچنین حدیثی که مذهب بدعت‌گزار را تأیید می‌کند به همان سرنوشت دچار شده است، اما روایتی که مخالف مذهب بدعت‌گزار باشد از او پذیرفته می‌شود، چون درصد احتمال دروغ، پایین می‌آید.

حتی در مورد جرح و تعدیل به رابطه راوی با حکام و پادشاهان و قبول کردن هدیه از آنها توجه کرده‌اند، و نمونه‌های دیگری که ناقدان حدیث و تاریخ‌نویسان رجال حدیث آن را مد نظر قرار داده‌اند چون بعضی مواقع انگیزه‌های نفسانی انسان را دچار انحراف می‌کند.

همان‌گونه که به نقد سند حدیث (چهره خارجی) اهتمام ورزیده‌اند، نقد متن حدیث (درون حدیث) را هم فراموش نکرده‌اند، مثلاً برای قبول کردن حدیث گفته‌اند

باید با عقل صریح، درک و احساس و دنیای واقع مخالف نباشد و نتوان آن را به گونه‌ای تأویل کرد که با عقل و حس سازگار باشد.

احادیث زیادی که با قرآن و سنت مشهور و تاریخ معروف و صحیح قابل جمع نیستند رد شده‌اند.

و همچنین احادیث ضعیف را به منکر و شاذ و معلل المتن و مضطرب المتن و غیره تقسیم بندی کرده‌اند.

ولی قبول داریم که در نقد متن به اندازه نقد سند حدیث سخت‌گیری نکرده‌اند، که آن هم بر اساس تفکر عمیق و اصیل و تأمل در انجام کار بوده است، که بعداً به نقل آن خواهیم پرداخت.

توجه محدثین به فهم و درک سنت و احادیث

همچنین به درک احادیث توجه فراوانی کرده‌اند، آنها ، چنانکه برخی از افراد بدبین ادعا می‌کنند، تنها راویان خبر نبودند که بدون فهم و درک آن را روایت کنند، گروه پیشگام از امامان حدیث و کسانی که با جمع‌آوری و غربال کردن احادیث، آنها را از الفاظ غریب و نامعلوم پاک میکردند، فقیه و آشنا به درایت و معنای متن بودند؛ مانند مالک و احمد و سفیان ثوری و ابن عیینه و بخاری و مسلم و سایر مؤلفین صحاح سته و غیر آنها.

احمد بن حسن ترمذی می‌گوید: «از ابو عبدالله یعنی احمد بن حنبلرحمه‌الله شنیدم که می‌گفت آنهایی که حدیث را حفظ می‌کنند و معنی آن را می‌دانند نزد من محبوب‌تر از آنهایی هستند که تنها حدیث را بدون درک و فهم حفظ می‌کنند».

حاکم در تاریخش از عبدالعزیز پسر یحیی روایت می‌کند: «سفیان بن عیینه به ما گفت: «ای اهل حدیث معانی حدیث را درک کنید. من سی سال معانی حدیث را یاد گرفتم»[1].

در باب‌های صحیح بخاری و روش او در تعین عناوین حدیث و تکرار الفاظ حدیث یا قرار دادن بخش‌های یک حدیث در جاهای مختلف، به خوبی، علم و درایت آن امام بزرگوار را در معانی و فهم احادیث احساس می‌کنید. ایشان در مسائل اختلافی نظریه‌پرداز است، بعضی مواقع هنگامی که در مسئله‌ای، ترجیح یکی بر دیگری برایش

۱- الآداب الشرعیة: ج ۲، ص ۱۲۹.

واضح نشده باشد،آن را به صورت قطعی بیان نمی‌کند. تا جایی که گفته شده فقه امام بخاری در موضوعات ابواب او نهفته است.

این ویژگی تنها مخصوص بخاری نیست بلکه مسلم و اصحاب سنن مخصوصاً ترمذی در سنن خویش با هوشیاری تمام و فهم و شناخت، به نظریات فقهی توجه نشان داده است.

بله در دوران‌های متأخر مردانی پیدا شدند -هر چند کم بودند- که تنها همّ و غم آنها روایت حدیث بدون فهم و درک آن بود ، سر و کله اینها بعد از جمع حدیث و تدوین آن پیدا شد، شاید همان گروهی باشند که ابن فرج (ابن الجوزی) در کتاب «صید الخاطر» آنها را به حاملان حدیث نام می‌برد و آنها را به حاملان کتاب و اسفار توصیف می‌کند که هیچ از آن نمی‌فهمند[۱].

روایت حدیث با لفظ و معنی

بین علمای حدیث اختلافی نیست مبنی بر اینکه نگهداری و محافظت از الفاظ و حروف احادیث امری از امور شرعی و حکمی از احکام آن است و شایسته است که هر روای حدیث به اندازه‌ی توانایی، در رعایت آن کوشا باشد، حتی گروهی آن را واجب می‌دانند و نقل حدیث به معنی را منع کرده‌اند.

ولی گروهی دیگر که روایت حدیث به معنی را جایز دانستند، آن را با رعایت شرایط و احتیاط خاصی اجازه داده‌اند. آنها می‌گویند: «نقل حدیث با معنی برای کسی که آگاه به ظرافت الفاظ و معنی آنها و موقعیت‌های خطاب و ظاهر و أظهر و عام و أعم نباشد حرام است ولی برای کسی که آگاه به اینها باشد جائز می‌باشد» این نظر و دیدگاه جمهور فقها و محدثین است.

سلفِ صالحِ امت اسلامی بر روایت کردن لفظ حدیثی بسیار حریص و محتاط بودند و می‌گفتند: روایت به معنی حدیث رخصتی است که باید در موارد خاصی استفاده شود، بعضی از آنها روایت خود را مقید به روایت به الفاظ می‌کردند و از روایت حدیث به معنی دوری می‌کردند.

وکیع می‌گوید: «قاسم بن محمد و ابن سیرین و رجاء بن حیوه حدیث را با همان حروف خود تکرار می‌کردند یعنی حتی از تغییر حروف حدیث نیز پرهیز می‌کردند».

۱- الآداب الشرعیة: ص ۱۳۲.

امام مالک در این مورد خیلی محتاط بود و در مورد احادیث مرفوع، روایت بر اساس معنی را منع نموده و غیر از آن را اجازه می‌داد بیهقی این را در کتاب المدخل از وی روایت کرده است.

اما بعضی از سلف مانند ابراهیم نخعی و حسن و شعبی روایت حدیث به معنی را جایز می‌شمردند و آن را روایت می‌کردند.

ولی لازم است بدانیم جواز روایت به معنی در مورد احادیث موجود در کتاب‌های حدیثی صدق نمی‌کند، هیچ کس حق ندارد الفاظ احادیث نوشته شده در کتاب‌ها را تغییر دهد و الفاظی دیگر را به کار برد، چون روایت معنی حدیث در مورد افرادی بود که احادیث را شفاهاً از دهان بزرگان می‌شنیدند و تکرار دقیق الفاظ برای آنها سخت و شاید غیر ممکن باشد ولی در مورد کتاب‌ها دچار چنین مشکل و حرجی نمی‌شویم و فرضاً اگر مجاز باشد لفظ را تغییر دهد، آیا می‌تواند نوشته‌های مصنفین را عوض کند همان‌گونه که ابن صلاح در کتاب «مقدمه ابن صالح» صفحه‌ی ۱۸۹ گفته است.

همچنین باید بدانیم احادیثی که الفاظ آنها عبادت است مانند ذکر و اوراد و دعاها و تشهد و غیره قطعاً تغییر دادن الفاظ آنها جایز نیست.

بنابراین متوجه شدیم تدوین خاص در قرن اول شروع شد و تدوین عمومی حدیث در اوایل قرن دوم صورت گرفت، و روایت به معنی احادیث در کتاب‌های تدوین شده و مصاحف نوشته شده جایز نیست.

و فهمیدیم که راویان حدیث برخی از آنها خود را به نقل الفاظ حدیث ملزم نموده‌اند و بعضی دیگر که عرب اصیل و اهل فصاحت و بلاغت بودند، روایت معنی حدیث را هم جائز دانسته‌اند و ضمناً اینها افراد عادی نیستند، یا صحابی بودند یا تابعین و از همه مردم به پیچ و خم ادبیات عرب داناترند. حقیقت علم و روایت دین را می‌دانستند، به این موضوع کاملا آگاه بودند که دروغ بستن بر رسول خداﷺ جرمی است خطرناک و هلاک کننده و در در دین و شرع، حکم افتراء زدن به پروردگار را دارد.

وقتی همه اینها را دانستیم، یقین پیدا می‌کنیم روایت حدیث به معنی جنایت علیه دین نیست و داخل دائره تحریف و تبدیل نصوص نمی‌شود، همان‌طور که مستشرقین و حلقه به گوش‌های آنها گمان کرده‌اند. خداوندی که عهده‌دار حفظ و نگهداری قرآن شده، سنت مطهر و مبین قرآن را با مهیا کردن رادمردانی که جانانه در هر عصر و زمانی آن را از تحریف غلو کنندگان و دستکاری اهل باطل و تاویل گران نادان حفظ

فرمود، تا باطل زدوده شود و حق همچو سرچشمه صاف و گوارا برای ساقیان راه عدالت باقی بماند.

﴿قُلۡ جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَمَا يُبۡدِئُ ٱلۡبَٰطِلُ وَمَا يُعِيدُ ٤٩﴾ [سبا: ۴۹]. «بگو. حق به میان آمد و باطل نه کار تازه‌ای می‌تواند انجام دهد نه کار گذشته‌ای را از سر بگیرد».

نقد و بررسی کتاب ابی ریه

در رمضان سال ۱۳۶۴ هجری مصادف با اغسطس سال ۱۹۴۵ میلادی. استاد محمد ابو ریه، در شماره ۶۳۲ مقاله‌ای تحت عنوان «الحديث الـمحمدي» منتشر کرد و گفته بود این خلاصه کتابی است که در دست چاپ است و به زودی وارد بازار علم و ادب می‌شود.

وقتی آن را مطالعه کردم دیدم بعضی از مطالب کتاب از حقیقت و صداقت بسیار دورند، قلم را به دست گرفتم، ودر رد آن مقاله‌ای نوشتم، آن را به مجله «الرسالة» فرستادم در شماره ۶۴۲ بخش شد.

در پایان بخش مقاله گفتم: «از آنجایی که (طبق قول استاد) این مقاله چکیده کتابی است که در سدد انتشار است. ایشان را فرا می‌خوانم به بازخوانی حقایقی که هم اکنون برای ایشان روشن شده بپردازد. دوباره به نقد و بررسی جدید کتاب مشغول شود، چون علوم حدیث موضوعی سهل و آسان نیست، نیازمند تحمل و پشت کار در تحقیق و بررسی است».

نویسنده از اینکه تسلیم تمام انتقادهای بنده شود، خودداری کرد و مقاله‌ای دیگر در پاسخ به مقاله‌ی من نوشت و در شماره‌ی ۶۵۴ آن را به چاپ رساند در مقدمه‌ی آن می‌گوید: «مقاله‌ی من حق‌جویانه بوده و سزاوار توجه و قابل نقد و بررسی است».

اما استاد از انتشار فصول مورد اختلاف در کتابش خودداری کرد. با خودم گفتم چه بسا که به وجدانش مراجعه کرده و قانع گشته است.

در سال ۱۳۷۷ هجری - ۱۹۵۸ میلادی ابوریه کتابی تحت عنوان «أضواء على السنة الـمحمدية» منتشر کرد. کتاب را موشکافانه و آرام و با بصیرت مطالعه کردم،

دیدم که کتاب تصویری بزرگ شده از همان مقاله‌ی چند سال قبل بود، تنها مقدار ناچیزی از افکار نویسنده تغییر کرده، این بار تصمیم گرفتم با شرح و بسط فراوان به رد آن اقدام کنم، مخصوصاً که کتاب ایشان در افکار عمومی و مردمی که چیزی از علوم حدیث نمی‌دانند غوغا به پا کرد و مصیبت‌ها آفرید، بزرگان علم در این راستا مرا تشویق می‌کردند و مدام مقاله‌ی گذشته‌ام را به یاد می‌آوردند و نسبت به من اظهار لطف می‌کردند.

تصمیم گرفتم این بار مقاله را در مجله الأزهر «الزهراء» به چاپ برسانم، چون مجله‌ای شایسته‌تر از الأزهر در این موارد به چشم نمی‌خورد. این مجله زبان گویای الازهر و پرچم‌دار اسلام و پاسداری از آن است و مورد اعتماد مسلمانان تمام نقاط جهان می‌باشد.

بهتر دیدم قبل از نقد و بررسی، چکیده‌ای از کتاب با کلیات آن را به نمایش بگذاریم تا پیش زمینه‌ی کتاب و روش و منهج نویسنده را به دست آوریم و اینک روشنگری‌هایی بر کتاب.

۱- نویسنده بدون ارائه‌ی دلیل ادعاهای گسترده‌ای دارد یا اینکه تلاش می‌کند برای اثبات ادعاهایش دلیلی ذکر کند و آن را پیدا نمی‌کند، یا دلیل‌هایش توانایی اثبات ادعای او را ندارد و بسیار ضعیف است.

مثلاً در صفحه (۵) می‌گوید: «عالمان حدیث همه‌ی تلاش خود را در بررسی حدیث از لحاظ روایت به کار می‌برند.. درحالی که همه آنها مسئله مهمی را که لازم است قبل از بحث و بررسی این علم به آن توجه شود را فراموش کرده‌اند و آن اینکه قبل از بررسی باید به حقیقت نص صحیح حدیث رسول اکرم ﷺ پرداخت، آیا ایشان دستور فرموده‌اند هنگام بیان حدیث، لفظ حدیث نوشته شود یا اینکه می‌توان آن را تغییر داد؟ یا اصلاً از نوشتن حدیث نهی فرموده است؟ آیا یاران رسول بعد از ایشان حدیث را تدوین کردند یا آنها هم از این کار منصرف شدند؟ آیا هر آنچه از احادیث روایت گشته از نظر لفظ و معنی مطابق کلامی است که رسول ﷺ آن را بیان کرده یا اینکه مخالف آن می‌باشد؟...

خداوند متعال و راسخان در دانش این را می‌دانند که هر آنچه او ادعا کرده نسبت به آن بی‌توجهی شده است، آن بزرگان تمامی تلاش خود را برای پرداختن به آن انجام داده‌اند

در صفحه‌ی ۷ می‌گوید: «ممکن نیست در هیچ یک از کتاب‌هایی که آن را صحیح یا حسن می‌دانند یک حدیث وجود داشته باشد که موافق و مطابق الفاظ و ترکیب رسول اکرمﷺ باشد».

در صفحه ۱۳ می‌گوید: «چون هیچ کدام از گذشتگان به این بحث توجه نکرده‌اند، گفتم کتابی مرتب و جامع در این راستا به رشته تحریر درآورم و آن را میان مردم پخش کنم تا از سنت محمدی اطلاع تمام و کافی داشته باشند».

حقیقت آن است که هیچ موردی نیست که قابل بحث باشد مگر اینکه بزرگان قبل از او حق مطلب را اداء کرده‌اند و چیزی برای او باقی نگذاشته‌اند، اثبات این موضوع را به بحث تفصیلی می‌گذاریم.

۲- نویسنده در اثبات بعضی از مسائل به کلام مستشرقین استدلال می‌کنند!!.

مثلاً در صفحه‌ی ۸۱ و ۱۷۱ و ۱۷۲،

چگونه کینه و کدورت شرق‌شناسان به اسلام و مسلمین - مگر افراد معدودی از آنها- برای نویسنده نیک‌اندیش پوشیده مانده است!.

آنها سموم خود را در خلال گفت وگو و بحث‌های که ادعای پاکی و آزادی آن را دارند، دمیده‌اند و یکی از هدف ایشان نابود کردن برج بلند اسلام از طریق نابود نمودن ستون‌های اصلی آن یعنی قرآن و سنت می‌باشد، ولی چون بعد از تلاش فراوان نتوانستد در ستون اولی (قرآن) شکافی ایجاد کنند، تمام نیروی خود را به جنگ ستون دومی (سنت) فرستادند؛ با این ادعا که جزئیات سنت، متواتر نیست، مردم را دچار شک و گمان کردند و تحلیل‌گران احادیث رسولﷺ را به سیاه‌چاله‌های گمراهی انداختند، که یکی از قربانیان این حادثه استاد نویسنده است. نظرات و آراء مشمئزکننده و ستمگرانه‌ای ارائه می‌دهند که بوی کارخانه‌های مستشرقین از آنها بلند می‌شود و با دروغ و افتراء آنها را به خود نسبت می‌دهند.

۳- نویسنده در بعضی مباحث نصوص‌های فراوانی آورده تا از اقدامات عقیم، نتیجه مورد نظر خود را بیرون بکشد، هر چند هرگز چنین مقدمات، چنین نتایجی به بار نمی‌آورند.

مثلاً در دو بحث روایت حدیث بر اساس معنی و ضررهای دینی و لغوی و ادبی آن دست به چنین کاری می‌زند، ولی در برخی از آنها اختصاری مخل به کار می‌برد تا خواننده را گمراه کند و متوجه شعبده‌بازی او نشوند، و همچنان در دو بحث عدالت و

ضبط که اساس علم روایت و درایت هستند، همان ترفند گذشته را به کار می‌برد و با چند سطر محدود، آنها را به پایان می‌رساند!!.

چون اگر کاملاً حق مطلب را اداء می‌کرد، قواعد و شروط بزرگان حدیث را ذکر می‌نمود، راز او برملا می‌شد و پنبه او دوباره رشته شده و کارش به آب در هاون کوبیدن می‌ماند.

من گزاف و از روی تعصب نگفتم اگر به این حقیقت اقرار می‌کنم که اصول و قواعد بزرگان حدیث برای نقد احادیث بلندترین و دقیق‌ترین چیزهایی هستند که عقل بشری در طول دوران گذشته وحال به آن دست پیدا کرده است و در جای خود بر صحت این موضوع استدلال می‌کنم.

۴- خیلی عجیب است که نویسنده به احادیث موضوع استدلال می‌کند چون هوی و هوس‌های او را تقویت می‌نمایند، (آخر انسان در حالت غرق شدن دست آویز شاخه و ریشه‌های گیاهان بی‌قدرت می‌شود).

مثلاً در صفحه‌ی ۲۹ به روایت موضوعی (جعلی) استدلال می‌کند که عمر ﷺ ابن مسعود و ابو موسی اشعری و ابو درداء را در مدینه به زندان می‌فرستد، چون بیش از حد حدیث روایت می‌کنند.

این روایت دروغ و موضوع است آنچنان که ابن حزم بیان می‌کند، از آن بدتر این است که وی آن را به ابن حزم نسبت می‌دهد و این امر مخالف امانت علمی در نقل از دیگران است.

یا حدیث عرضه کردن سنت بر قرآن که بزرگان بر موضوع بودن آن اتفاق دارند.

در این حال تلاش می‌کند در حدیث صحیح «أَلَا إِنِّي أُوتِيتُ الْكِتَابَ وَمِثْلَهُ مَعَهُ». شک و شبهه ایجاد کند و آن را نقد می‌کند چون به زعم او متن آن مشکل دارد.

به حدیث «اسراء و معراج» آنجا که موسی رسول الله ﷺ را برای کم کردن نماز وادار به بر گشت به‌سوی پرودگار می‌کند، طعن می‌زند و آن را اسرائیلیات می‌داند.

و همچنین حدیث صحیح «لاتُشَدُّ الرِّحَالُ إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ» را اسرائیلیات می‌داند. و این در حالی است که امام ابن تیمیه که در منقول و معقول پیشوا می‌باشد و خود مؤلف در کتابش بسیار از وی نقل می‌کند، این حدیث را حجت دانسته و هیچ عیب و ایرادی از آن نگرفته است و این حدیث از جمله احادیثی است که امام بخاری و امام مسلم بر صحت آن اتفاق نظر داشته‌اند و همچنین او نیش خود را متوجه احادیث

دیگری هم کرده که در نقد تفصیلی به آنها اشاره می‌کنیم.

درمیان بزرگان دین، پیشوایی پیدا نمی‌کنم که در این احادیث طعن وارد کرده باشد مگر شرق‌شناسان که کار آنها خش خش کاغذی است و هرکس آن را سوراخ کند می‌دانیم.

از این بدتر و عجیب‌تر: حدیث عبدالله بن عمرو بن عاص که بخاری نیز آن را روایت کرده: «إِنَّهُ لَمَوْصُوفٌ فِي التَّوْرَاةِ بِبَعْضِ صِفَتِهِ فِي الْقُرْآنِ». «همانا بعضی از صفات ایشان که در قرآن تعریف شده، در تورات هم بدانها اشاره گردیده است» خرافه‌ای از خرافات کعب می‌داند که به شاگردش عبدالله بن عمرو هم نفوذ کرده است، نمی‌دانم کلام او چگونه با آیه‌ی ۱۵۷ سوره‌ی اعراف جمع می‌شود.

﴿ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلرَّسُولَ ٱلنَّبِيَّ ٱلۡأُمِّيَّ ٱلَّذِي يَجِدُونَهُۥ مَكۡتُوبًا عِندَهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَٱلۡإِنجِيلِ﴾ «کسانی که پیروی می‌کنند از پیامبری امی (که خواندن و نوشتن بلد نیست) و وصف او را به صورت مکتوب در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند».

۵- نویسنده در مورد تعصب مذهبی و سیاسی در فصل «الوضع» مانند شرق‌شناسان هر حدیثی که بیانگر فضیلت یکی از اصحاب می‌باشد یا دیدگاه یا نظری را تأیید می‌کند همه آنها را موضوع می‌داند، کار او برای هیچ منصفی قابل قبول نیست و قواعد علمی و دقیق آن را در بازار نقد خود جایی نمی‌دهند.

بنابراین در بسیاری از احادیث صحیحی که در فضایل آمده طعن وارد می‌کند

آیا معقول است صحابه‌ی پیامبری که در تورات و انجیل به اوصاف بلند آنان اشاره شده است، دارای فضائل نباشند یا اینکه برخی نسبت به دیگری فضیلت یا برتری نداشته باشد و بنابراین ادعای اینکه هر حدیثی در فضایل آمده یا فکر و نظری را تأیید می‌کند جعلی است، چنین ادعایی افراط و زیاده روی در حکم بر احادیث و بدون دلیل است و همچنین ادعای اینکه تمامی احادیثی که در فضایل و مانند آن آمده‌اند صحیح می‌باشد تفریط و کوتاهی در تحقیق است پس راه چاره اینست که در نقد احادیث فضائل هم پیروی از هوی و هوس را رها کنیم و به قواعد بزرگان حدیث تمسک جویم، و محققانه در پرتو این قواعد و نقد صحیح و عقل صریح، صحیح و مردود را از هم جدا کنیم.

۶- نویسنده حملات ظالمانه و بی‌ادبانه‌ای به صحابی بزرگوار رسول اکرمﷺ یعنی ابوهریره ﷺ کرده که هیچ صاحب دین و عقلی آن را نمی‌پسندد، ما مدعی عصمت

برای هیچ انسائی جز پیامبران نیستیم ولی خواستار آنیم که هرکس در جایگاه مناسب خودش قرار گیرد.

همچنین در نقد و بررسی منکر آزادی نیستیم، هرکس هرگونه نقدی بر اساس قواعد صحیح نقد دارد آزاد است، ولی دوست داریم ناقدان ادب نقد و عدالت را رعایت کنند، جملات و تعبیرات مؤدبانه‌ای به کار گیرند، مانند بزرگان از سبکسری دور باشند.

بزرگان گذشته باهم اختلاف داشتند و بر صندلی مجادله و بحث همدیگر را نقد می‌کردند ولی همه‌ی آنها در حلقه‌ی عفت و دوری از تعبیرات سبکسرانه و انصاف و جنایت جمع می‌شدند.

نمی‌دانم چگونه مؤلف به قلمش اجازه می‌دهد که هر کلمه‌ی گزند و ناهنجار و غیر اخلاقی را برای ابوهریره به کار برد، آن هم به خاطر سخنی که ابوهریره در بیان نعمت الله آن را گفته است[۱].

نص سخن مولف اینگونه است که «باد غرور و تکبر او را گرفته -یعنی ابوهریره ﷺ- و در مقابل خانمی بزرگوار از دایره‌ی ادب و وقار خارج می‌شود!! اصل و جایگاه خود را فراموش کرده بود. پس بعد از انجام ازدواجی که آن را در خواب هم نمی‌دید، می‌گوید: برای غذای شکم و کفش پا، اجیر دختر غزوان شدم. هر گاه سوار مرکب می‌شدند مهار مرکب آنها را می‌گرفتم وهر گاه می‌ایستادند، خدمت آنها می‌کردم، الان که با آن دختر ازدواج کردم، من الان سوار می‌شوم وهر وقت پیاده شدم او به من خدمت می‌کند...».

ابن سعد روایت می‌کند که ابوهریره می‌گوید: با مزد غذای شکم و کفش پا اجیر دختر غزوان شدم. او هم مرا وادار می‌کرد تا ایستاده سوار مرکب شوم و با پای عریان راه بروم، بعد از اینکه خداوند مرا بر او مسلط گردانید او را وادار کردم ایستاده بر مرکب سوار شود و با پای عریان راه برود».

نویسند بر این مطلبش تعلیق زده و در حاشیه آورده که نگاه کنید به این کلامی که خالی از ادب و نزاکت بوده و به زشتی و پستی دچار گشته است. می‌بینی که او (ابوهریره) به بی‌حرمتی همسرش می‌پردازد و او عقده‌اش را بر سر او خالی می‌کند. آیا

۱- در کتاب الإصابة از مضارب روایت شده که گفت: شب هنگام راه می‌رفتم ، پس ناگهان شنیدم که مردی تکبیر می‌گوید. گفتم این چیست؟ گفت: خدا را بسیار شکر می‌گویم که من خدمتکار بسره دختر غزوان بودم ، سپس داستان را تعریف کرد.

هیچ مرد شریفی که دارای اصل و نسب باشد چنین کاری انجام می‌دهد؟[۱]».

تنها عبارت را نقل می‌کنم که شخصیت و ادب درونی نویسنده را به خوانندگان معرفی می‌کند قضاوت را به ادب بلند و ضمیر پاک انسانی می‌سپارم. بدون شک قضاوت نویسنده ستمگرانه است.

(این نظر نویسنده در مورد صحابه جلیل القدر بود ولی) در مورد ناصران سنت و آنهایی که مخالف نظر او هستند، گاهی آنها را متهم بی‌مخ بودن و گاهی به تنگ نظری می‌کند و آنها مقلدان بی‌فکر می‌نامد. و همچنین عبارات دیگری که شایسته است تألیف و نقد از آن دور باشد.

برای اطمینان نویسنده، من هرگز به عقیده و مذهب او حمله نمی‌کنم، پاک‌نژادی یا جوان‌مردی یا خلاف آن دو را به او نسبت نمی‌دهم، هر چند او به صحابه بزرگوار نسبت می‌دهد.

از روزی که قلم به دست گرفتم متعهد شدم خودم را از سفسطه و دشنام و ناسزا گفتن دور کنم چون اینها سلاح درماندگان هست و افرادی که از منطق سلیم و دلائل دندان‌شکن یاری نمی‌گیرند از آن بهره می‌جویند. چیزی غیر نقد علمی کتاب از من دیده نخواهد شد.

کمک و یاری را از الله متعال می‌خواهم، با الها کمک کن و به حقیقت برسان.

نقد و بررسی تفصیلی

گمان او مبنی بر اینکه علماء به احادیث توجه نکرده‌اند و رد بر او

در ص ۴ و ۵ می‌گوید: «با آن همه متانت و ارزش حدیث، علما و ادیبان توجه و عنایت کاملی به آن نکرده‌اند و این وظیفه‌ی خطیر را به افرادی داده‌اند که آنها را رجال حدیث می‌نامند و ایشان هم با آن روش خشک و بی‌جان خود به مدارسه و تحقیق حدیث پرداختند. ضمناً چنین قواعد خشک و بی‌جان را از متقدمین خود گرفته‌اند و نمی‌توانند هیچ دخل و تصرفی در آنها داشته باشند قواعد تنها به سند حدیث و رجال آن می‌پردازد. توجه‌ی به این ندارند آیا هرچه از دهان آنها بیرون می‌آید

۱- این چیزی است که ابو ریه درباره‌ی سرورمان ابوهریره می‌گوید در حالی که امام ابن اسحاق درباره‌ی او می‌گوید: در میان قبیله دوس دارای مردی با فضیلت و دارای اصل و نسب محکمی بود، تفاوت میان دو گفته را بنگر.

صحیح است یا غیر صحیح؟ با عقل مخالفت دارد یا نه؟ بعد از این نسل، گروهی دیگر آمدند، آنها نیز میان همان چهارچوب و حدود سابقین باقی مانند و پا فراتر نگذاشتند و تنها در بررسی ظاهر حدیث که همان روایت است توقف کردند و به نقد و بررسی و تحقیق متن نپرداختند».

نویسنده از شرق‌شناسان و مسیحیانی که نمی‌توانند از زنجیر هوی و هوس و تعصب آزاد شوند متاثر شده، تا جایی که گاها در قضاوت از آنها هم پیشی گرفته در حکم صادر کردن بر احادیث از آنها نیز جلو زده است.

و اینک برای روشن شدن حق به او جواب می‌دهیم:

۱- نمی‌دانم هدف او از عالمانی که به حدیث توجه نکرده‌اند کدام گروه است، اگر هدفش فقهاء باشد، انصاف به خرج نداده چون آنها تمام تلاش خود را برای فهم و درک و نقد حدیث به کار برده‌اند، کافی است که به تألیفات آنها سری بزنیم. ده‌ها جلد کتاب و دائرة المعارف را می‌بینیم که از آنها به جا مانده است.

و اگر هدفش: عالمان درایه است. که آنها در میدان تحقیق متون احادیث و شرح و تحیل آن اسب خود را خوب تازانده‌اند و به هر ناحیه‌ای سر زده‌اند، بحث و موضوعی وجود ندارد که ده‌ها نفر از آنها، کتابی را در آن زمینه ننوشته باشند یا سال‌ها تدریس و تحقیق در آن نکرده باشند، هیچ کتاب حدیثی نیست مگر اینکه کتاب‌های زیادی در شرح و توضیح آن نوشته شده، کافی است سری به فهرست یکی از کتابخانه‌های عمومی این دیار بزنید تا میراث فکری و تحقیقی عالمان حدیث را ببینید. نمونه‌ی آن تنها در مورد قرآن دیده می‌شود. حتی دانشمندان غیر مسلمان مجذوب این ثروت عظیم شده‌اند و زندگی خود را در مطالعه و تحقیق در آن صرف کردند.

و اگر هدفش عالمان اخلاق باشد، آنها سنت رسول ﷺ را سرچشمه‌ی کتاب‌های خودشان قرار داده‌اند و همچنین عالمان بلاغه و ادب اکثراً به سنت استشهاد می‌کنند، بعضی از آنها کتاب‌هایی نوشته‌اند که زیبایی فنی و ادبی سنت را کشف می‌کنند مانند: «البلاغة النبوية» استاد شریف که آن را پایان‌بخشِ کتاب اعجاز القرآنش قرار داده است.

پس هدف نویسنده بغیر از عالمان حدیث و ادیبان کیست؟ یا اصلاً از همه می‌خواهد تا مثل او پا از گلیم خود بیرون کشند، و دست به کاری بزنند که حوزه‌ی تخصصشان نیست؟ آیا انتظار دارد که آنها با وجود این که تخصصشان نیست بین حدیث صحیح و ضعیف و مقبول و مردود و درشت و کوچک تشخیص دهند؟

ادیبان و بزرگان و امثال آنان که از رجال ناقد حدیث محسوب نمی‌شوند، خود را بزرگ‌تر ومحترم‌تر از آن می‌دانند که در مقامی قرار گیرند که اهل آن نیستند و دنباله‌رو چیزی باشند که از آن آگاهی ندارند و خود را به زور و با تکلف در علوم و معارفی بیامیزند که در آن تخصصی ندارند.

۲- تلاش نویسنده در اینجا و جای دیگر برای طعنه به محدثین و عیب‌جویی از آنان و دادن صفاتی همچون مقلد و متحجر وغیره، نه ارزش آنها را پایین می‌آورد و نه بر جایگاه نویسنده چیزی می‌افزاید، بلکه نزد محققین موجب خدشه‌دار کردن نقدهای او و بد و ناسزا گفتن به نویسنده می‌شود.

یقینا قواعد و اصولی که گذشته‌گان برای نقد حدیث پایه‌ریزی کرده‌اند بهترین و دقیق‌ترین چیزی است که علم نقد از گذشته تا کنون به آن دست پیدا کرده‌است، و متأخرین در این زمینه چیز تازه‌ای را به آن نیافزودند، جز اینکه در بکار بردن قواعد و گستره کردن دائره‌ی تطبیق تلاش نمودند.

ای کاش نویسنده بین قواعد بزرگان حدیث و قواعد افرادی که شیفته‌ی آنها است مقایسه‌ای انجام می‌داد و نتیجه‌ی صادقانه‌ای از این مقایسه می‌گرفت، ولی به جای این کار، یک دفعه و بدون دلیل بر سر همه آنها هجوم می‌برد.

در اینجا برای رد ادعاهای نویسنده همین مقدار کافی است. اما در بحث عدالت و ضبط، نویسنده را بیشتر به چالش می‌کشانم تا بداند قواعد محدثین خشک و بی‌جان نیستند.

توجه و اهتمام محدثین به نقد سند و متن حدیث

نمی‌دانم چرا نویسنده دستخوش وسوسه‌های نفسش قرار گرفته و گمان می‌کند که محدثین تنها به نقد سند حدیث توجه کرده‌اند و در مورد نقد متن آن کاری انجام نداده‌اند. این ادعای دروغین کجا و حکم محدثین در مورد بعضی از احادیث به شاذ و منکر و اضطراب و تعلیل و وضع و غیره کجا؟ و نشانه‌هایی که برای شناختن حدیث موضوع قرار داده‌اند کجا؟ یکی از این نشانه‌ها رکیک بودن لفظ حدیث است که هر شخص آگاه به زبان عربی می‌داند که چنین لفظی از دهان فرد فصیح عربی بیرون نمی‌آید چه رسد به فصیح‌ترین مردم -محمد مصطفی ﷺ- که آن را تلفظ کند. و همچنین رکیک بودن معنی یکی از این علامات است: یعنی حدیث شامل چرند و پرندهایی است که از دهان فرد حکیم و عاقلی همچون محمد ﷺ نمی‌تراود، یا حدیث

مخالف حس و مشاهده باشد یا با قرآن و سنت و متواتر و اجماع امت متضاد باشد و تأویل مقبولی را هم نپذیرد، یا حدیث از چیزی تازه‌ای سخن گوید که در عهد نبوی صورت نگرفته است یا چیزهای دیگری که کتاب‌های تاریخ وضع حدیث از آنها لبریز هستند[۱].

ربیع بن خثیم می‌گوید: «حدیث روشنایی دارد مانند روشنایی روز که زود شناخته می‌شود و یا تاریکی مانند تاریکی شب دارد که باعث رد آن می‌گردد».

ابن جوزی می‌گوید: «چه خوب گفته‌اند که هر حدیثی که مخالف عقل و مناقض اصول و ضد منقولات باشد، بدان که حدیث موضوع است».

ابن قیم در این زمینه کلامی دقیق و با ارزش دارد که نویسنده آن را در صفحه‌ی ۱۰۴ و ۱۰۵ کتابش نقل کرده است، نمی‌دانم نیش‌زبان‌هایی که به محدثین می‌زند و آنها را مقلد می‌پندارد با نقل چنین اقوال طلائی از آنها چگونه جور درمی‌آید؟!.

افزون بر مطالب گذشته برای افزایش یقین، بعضی از متونِ بررسی و نقد شده محدثان را ذکر می‌کنم تا ادعای نویسنده در مورد نقد نکردن متن احادیث باطل گردد.

ابن جوزی در مورد موضوع بودن حدیث «شكوت إلى جبريل رمد عيني قال: انظر في الـمصحف...» «برای درد چشمم پیش جبرئیل شکایت کردم گفت به مصحف نگاه کن». می‌گوید: «در عصر نبوی مصحف کجا بود تا رسول به آن نگاه کند».

ابن حجر در مورد حدیث موضوع «اتاني جبرئيل بسفرجلة ...». «شب اسراء جبرئیل با میوه‌ی «بِه» پیش من آمد، آن را خوردم و در نتیجه همبستری با خدیجه در این شب فاطمه به دنیا آمد». می‌گوید: نشانه‌های کذب این قول روشن است چرا که: فاطمه قبل از شب اسراء به دنیا آمده بود.

ابن قیم در مورد حدیث «إذا عطس الرجل ...». «اگر مردی هنگام روایت حدیث عطسه کرد، راستگو است»، می‌گوید: «هر چند بعضی از مردم سند آن را صحیح می‌دانند ولی مخالف حس و مشاهده است، چون عطسه‌کنندگان را می‌بینیم در حالی که با دروغ کار خود را انجام می‌دهد، اگر هزار مرد هنگام روایت حدیث عطسه کنند بر اساس عطسه به صحت حدیث حکم نمی‌کنیم».

نگاه کن بزرگان حدیث چقدر به نقد و بررسی متن حدیث توجه کرده‌اند حتی اگر

۱- در کتابم «الوضع في الحديث» چهارده علامت از علامت‌های جعلی بودن حدیث را ذکر کرده‌ام که بیشتر آنها به متن باز می‌گردد. که ان شاء الله به چاپ خواهد رسید.

سند حدیث سست و واهی باشد، باز هم دست‌بردار نقد متن حدیث نیستند.

مثلاً حدیث ساختگی در مورد جزیه اهل خیبر، که جعل کننده‌ی آن، سعد بن معاذ را به گواه می‌گیرد، محققین در نقد آن می‌گویند: معاذ پیش از غزوه خندق فوت کرد و همچنین جزیه در تبوک نازل شد، تا قبل از آن نه اصحاب و نه مردم عرب آن را نمی‌دانستند، تقریباً برای موضوع بودن این حدیث ده دلیل آورده‌اند[1].

اینها و مقدار زیادی از این نمونه‌ها در کتاب‌های موضوعات ذکر شده‌اند، آیا بعد از این دلائل باز هم جائز است گفته شود آنها تنها به نقد سند حدیث توجه کرده‌اند و متن احادیث را بدون نقد و بررسی رها کرده‌اند.

راز احتیاط محدثین در نقد و بررسی متن حدیث

ما منکر این نیستیم که محدثین بیشتر به نقد سند حدیث پرداخته‌اند تا نقد متن، این کار هم رازی دارد و می‌خواهیم برای خوانندگان و تحلیل‌گران توضیح دهیم.

واقعاً محدثین نیک‌اندیش و تیز بین، آسوده خاطر بودند که در نقد متن مانند نقد سند گام‌های بلندی برنداشتند و مسافت‌های عظیم این میدان را نپیمودند. این بدین خاطر بوده است که سنت به صلاح راوی و تقوا و عدالت و ضبط و حفظ و دوری جستن او از دروغ بر رسول الله در نقل نصوص اکتفاء نموده، و آن را اصلی از اصول دین می‌شمرده است.

وقتی شروط عدالت در راوی همراه با ضبط و حافظه قوی، و امانت وی در نقل حدیث وجود دارد، و پرهیز از دخل وتصرف در حدیث از راوی ملاحظه می‌شود، احتمال کذب و اختلاف بسیار دور می‌سازد، اگر نگوییم غیر ممکن می‌نماید.

بنابراین دیگر در احتیاج به شدت در نقد متن حدیث باقی نماند، چرا که متن حدیث:

۱- بعضی مواقع الفاظ حدیث متشابه بوده و قابل فهم نیست. در این میان جایی برای نقد عقلی به تنهایی در متن وجود ندارد. چون دیگر عقل توانایی درک آن را ندارد، و تنها خدا و رسول در این میدان حق سخن و داوری دارند و وظیفه‌ی ما یا ایمان آوردن به ظاهر نصوص آنچنان که ذکر شده و واگذار کردن حقیقت آن به خداوند، و دور کردن پروردگار از نقص و عیب است، یا تأویل کردن آنها به صورتی که موافق با عقل و سازگار با نقل محکم باشد، ، مانند احادیث صفات و مانند آن.

۱- موضوعات القاری: ص ۱۱۹.

۲- برخی از الفاظ احادیث در دائره‌ی حقیقت نمانده و وارد میدان وسیع مجاز شده است، رد کردن چنین احادیثی که امکان حمل آن بر مجاز وجود دارد، بدلیل حمل آن بر حقیقت، و مخالفت با عقل و حس و مشاهده، امری بر خلاف قواعد علمی است. مثلاً حدیث «رفتن خورشید به‌سوی عرش بعد از غروب آفتاب و سجده برای خدا» که در حدیث صحیح روایت شده است[۱]، اگر بر حقیقت حمل گردد، به سرنوشت احادیث موضوع دچار می‌شود، ولی اگر مجاز باشد، قبول کردنش مشکلی ندارد و حتی اسرار بلاغت را هم به همراه خودش می‌آورد، سجود خورشید، کنایه از تسلیمش در مقابل سنت و اراده خداوند است و هرگز از آن تخطی نمی‌کند و بدون سستی و غفلت تا آخرین شعله‌های فروزانش به این کار ادامه می‌دهد. هدف از چنین حدیث‌هایی تشویق مخلوقات به فرمانبرداری و کرنش در برابر پروردگار جهانیان است حال که خورشید با آن عظمت و هیبت تسلیم باشد، مخلوقات کوچکی مانند انسان، در چه حالی باید به سر برند. این روش جالب و حائز و مشهودی است بین عرب، شاعر آنها می‌گوید:

شكا إلى جَمَلي طول السُّرى صبراً جُمَيلي فكلانا مُبتَلَى

«شترم از درازی شب پیش من شکایت آورد، گفتم شتر کوچکم تحمل کن هر دو آزمایش می‌شویم».

معلوم است شکایت و حرفی صورت نگرفته، بلکه مجازی است برای بیان حال آن دو. نگاه کن چقدر زیبا است. اگر مجاز نمی‌بود هیچگونه شگفتی در آن دیده نمی‌شد.

و نمونه این تمثیلات در قرآن آمده است: ﴿وَيُسَبِّحُ ٱلرَّعۡدُ بِحَمۡدِهِۦ﴾ [الرعد: ۱۳]. «رعد از هیبت یزدان، حمد و ثنای خدا را می‌گوید».

اگر قرآنی که شکی در آن نیست، آن را به کار برده باشد، هرگاه حدیث چنین باشد چیزی تازه و نوظهور نیست .

۱- امام بخاری در صحیح از ابوذر روایت می‌کند که گفت: پیامبرﷺ هنگامی که خورشید غروب کرد به من فرمود: «می‌دانی کجا می‌رود؟. گفتم: الله و رسولش بهتر می‌دانند. فرمود: می‌رود تا اینکه زیر عرش سجده کند پس اجازه خواسته و به او اجازه داده می‌شود و چیزی نمانده که سجده کرده و سجده‌اش پذیرفته نشود و اجازه بخواهد و به او اجازه داده نشود به او گفته می‌شود برگرد به همان جایی که آمده‌ای پس از مغرب طلوع کند و این سخن خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿وَٱلشَّمۡسُ تَجۡرِي لِمُسۡتَقَرّٖ لَّهَاۚ ذَٰلِكَ تَقۡدِيرُ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡعَلِيمِ ٣٨﴾ [یس: ۳۸].

۳- بعضی مواقع متن حدیث در مورد غیبیات است مانند رخدادهای قیامت، رد کردن چنین احادیثی با عقل با قیاس جهان حاضر بر عالم غایب، از انصاف و عدالت به دور است، همچنین است احادیثی که در مورد بهشت و جهنم و نعمت و عذابِ آن دو بحث می‌کنند.

۴- بعضی مواقع متن حدیث در مورد مسائلی است که علم جدید آن را کشف کرده و از معجزه‌های نبوی می‌باشد، مانند این حدیث «اگر سگ در ظرف یکی از شما آب خورد یا آن را لیسد، هفت بار آن را بشوید یکی از آنها با خاک باشد» بعضی از پزشکان اثر خاک را برای کشتن و نابود کردن میکروب‌های دهان سگ ثابت کرده‌اند[۱].

با این حال بعضی از بی‌دینان نمونه‌های این حدیث را دروغ و تکلف در شریعت می‌دانستند ولی مومنان آن را تعبدا انجام می‌دادند اگرچه حکمت و علت آن را نمی‌دانستند.

ای انسان منصف، اگر عالمان با نظری سطحی به این حدیث نگاه می‌کردند و در صادر کردن حکم بطلان آن و احادیث دیگری که حکمت آنها پوشیده است عجله و شتاب به خرج می‌دادند. و بعد از آنها حکمت و دلیلش آشکار می‌شد. کار ایشان را نادانی و کوتاه فکری و ستم کردن در حق صاحب رسالت ﷺ نمی‌دانستی؟ پس آیا با من، کار محدثین را در روشی که در پیش گرفتند را تأیید نمی‌کنید؟

نویسنده در صفحه‌ی ۶ گمان می‌کند که «همه محدثین امر مهمی را رها کرده‌اند که باید قبل از تدریس و تحقیق در مورد حدیث دانسته شود، که همان حقیقت نص صحیح حدیث رسول خدا ﷺ است ؛درباره‌ی نوشتن حدیث یا رها کردن آن، و تدوین حدیث توسط صحابه یا منصرف شدن آنان از تدوین، و یا اینکه آیا احادیث روایت شده لفظا و معنا همان چیزی است که رسول آن را فرموده یا مخالف آن است، و سپس در چه دورانی احادیث روایت و تدوین شده است، و امثال این سؤالات را تحقیق و بررسی کنند. موضع‌گیری علماء در این باره چیست؟ ... و چیزهای دیگر».

این، فقط گمانی است که دلیلی برای تاییدش وجود ندارد، و ادعای است بدون شاهد، و اجحافی گزاف است در حق ائمه‌ی حدیث، چرا که آنان عمر خود را در این راه گذراندند، علمای زیادی در مورد این مباحث و امثال آن، به بحث و اظهار و نظر

۱- اسلام و الطب: دکتر محمد وصفی، ص ۲۸۶.

پرداخته‌اند، و امری جدید نیست و در بسیاری از کتب علوم حدیث این بحوث یافته می‌شود، کافی است به کتاب‌های «علوم الحدیث» از ابوعبدالله حاکم و ابن صلاح و «الفیة الحدیث» حافظ عراقی و «التدریب» امام نووی و «الباعث الحثیث» حافظ ابن کثیر و «نخبة الفکر» و شرح آن تألیف حافظ ابن حجر و «التدریب» سیوطی و دهها شرحی که بر آنها نوشته شده‌اند و «ظفر الاماني» علامه اللکنوی و «توجیه النظر» شیخ طاهرجزائری و دهها کتاب دیگر مراجعه کنی!.

ای طالب حقیقت اگر به یکی از این کتاب‌ها مراجعه کنی، متوجه می‌شوید آنچه که نویسنده «اضواء البیان» (ابو ریه) گمان می‌کند محدثین به آن بی‌توجهی کردند، ابواب و فصول و بحث‌های زیادی را به آن اختصاص داده‌اند، و متوجه خواهی شد که او چه جنایتی را در حق علمای حدیث روا داشته است.

گمان او در مورد اینکه همه احادیث به معنی روایت شده‌اند نه به لفظ و ردّ بر آن:

نویسنده در صفحه‌ی ۸ می‌گوید، بعد از تحقیق و بررسی ده‌ها ساله و صبر و شکیبایی و پشت کار فراوان به این حقیقت عجیب و غریب و نتیجه خطرناک دست پیدا کرده که «در کتاب‌هایی که آن را صحیح یا حسن می‌نامند حدیثی پیدا نکردم که ترکیب و الفاظ آن موافق ترکیب و الفاظ رسول اکرم ﷺ باشد. مگر بعضی از الفاظ در احادیث کوتاه که خیلی کم هستند، پس روشن می‌شود اصطلاح (صحیح) نزد محدثین نسبت به راویان است نه اینکه در ذات خود صحیح است، (یعنی راوی حدیث شروط صحیح را دارد، نه اینکه نسبت حدیث به رسول اکرم ﷺ ثابت شده است)».

نویسنده در حکم و قضاوت کردن به اوج قله‌ی گزافه گویی رسیده است، ما نمی‌گوییم همه‌ی احادیث لفظاً روایت شده‌اند چون یک واقعه با چند لفظ روایت شده است و اما مانند نویسنده نیز نمی‌گوییم همه احادیث به معنی روایت شده‌اند، چون احادیثی داریم که در الفاظ باهم متفق هستند، مگر اتفاق الفاظ در روایت به معنی این نیست که لفظ شنیده شده از رسول است؟

و بعضی از احادیث بدون شک از نور چراغ نبوت می‌تابند و شخص بلیغ وبا ذوق شک ندارد که از فصیح‌ترین مردم (رسول خدا ﷺ) روایت شده است، بدین علت است که بزرگان لغت قبلاً به این حقیقت در این احادیث رسیده‌اند و کتاب‌هایی را در بلاغت نبوی تألیف کرده‌اند.

چیزی که شایسته است به آن توجه شود این است که، روایت‌های لفظی بیشتر در احادیث کوتاه صورت گرفته درحالی‌که روایت به معنی بیشتر در احادیث طولانی و تنها در چند لفظ و کلمه واقع شده است. خیلی کم اتفاق می‌افتند که روایت بر اساس معنی در همه الفاظ حدیث باشد (یعنی کم‌تر حدیثی یافت می‌شود که همه الفاظ آن باهم فرق داشته باشد)، و این را بر اساس استقراء و بحث و جستجو می‌گویم، شاید مثالی بهتر از حدیث «بدء الوحي» که از عائشه رضی الله عنها در صحیحین و کتاب‌های دیگر روایت شده است، پیدا نشود، با وجود که روایتی است بسیار طولانی، اما راویان آن تنها در در چند لفظ آن با هم اختلاف نکرده‌اند.

در بحث روایت به معنی دلائل بیشتری در رد نویسنده می‌آورم و بیان می‌کنم که استدلال‌های او قابل قبول نیستند . همچنین بیان خواهم کرد آنچه که او به عنوان دلیل برای خود آورده، بر علیه خودش است، ولی در اینجا کلام حافظ ابن حجر رحمه الله، یکی از علمای حدیث را ذکر می‌کنیم که می‌فرماید: «از مثال های جوامع الکلم (سخنان کوتاه و پر معنی) در احادیث رسول ﷺ، حدیث عائشه و ابوهریره و مقداد است: حدیث عائشه «كُلُّ عَمَلٍ لَيسَ عَليهِ أمرُنا فَهُو ردٌّ». «هر کاری که دستور ما بر آن نباشد مقبول نیست». و «كُلُّ شَرْطٍ لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَهُوَ بَاطِلٌ». «هر شرطی که در کتاب خدا نباشد مردود است». حدیث ابی هریره «وَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِأَمْرٍ فَأْتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ». «اگر در مورد چیزی دستور دادم به اندازه توانایی و قدرت آن را اجرا کنید» و حدیث مقداد: «مَا مَلَأَ ابْنُ آدَمَ وِعَاءً شَرًّا مِنْ بَطْنِهِ». «انسان هیچ ظرفی بدتر و مضرتر از معده پر نمی‌کند».

این چهار حدیث را صحاح چهارگانه و ابن حبان و حاکم و دیگران با همان الفاظ بدون تغییر روایت کرده‌اند که علامت سالم ماندن از تغییر و تصرف راویان است و یکی از راه‌های تشخیص آن اتفاق الفاظ حدیث و کوتاه بودن مخارج است[1].

افزون بر کلام امام ابن حجر چند حدیث دیگر که دارای همان ویژگی هستند ذکر می‌کنم.

«المسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده». «مسلمان کسی است که مسلمانان را از دست و زبان او امین باشند».

۱- فتح الباری: ج ۱۳ ص ۲۱۱.

«الناس کابل مائة لا تجد فیها راحلة». یعنی: «مردم مانند صدها شتر هستند که در میان آنها یکی برای سوار شدن مناسب نیست».

«الـمؤمن للمؤمن کالبنیان یشد بعضه بعضاً». «مؤمن برای مؤمن همچو بنایی است که بعضی بعضی دیگر را محکم می‌کنند».

«تری الـمؤمنین في توادهم وتراحمهم...». «مسلمانان را در محبت و رحمت همانند بنایی می‌بینید .... ».

«هل یکب الناس في النار إلاَّ حصائد ألسنتهم». «مگر غیر از محصول زبان چیز دیگری انسان را وارد جهنم می‌کند».

«إنّ مِمّا یُنْبِتُ الرّبِیعُ مَا یَقْتُلُ حَبَطاً أوْ یُلِمُ». «گیاهانی که جویبار می‌رویاند گاه باعث مرگ شتر به خاطر پرخوری‌اش می‌شود یا آن را به مرگ نزدیک می‌کند».

«الحیاء من الإیمان ...». «حیاء بخشی از ایمان است».

و احادیث بی‌شمار دیگری که لفظاً و معناً باهم متفق هستند.

اما ادعای ایشان در مورد معنی صحت حدیث که گفتند صحت راوی آن است، نه به معنی صحت ذات آن، چیزی است که هزار سال و بلکه پیشتر از آن، امامان و بزرگان حدیث آن را بیان کرده‌اند و فرموده‌اند: «حکم کردن بر حدیثی به صحیح یا حسن و یا ضعیف یعنی تحقق شروط صحت یا حسن یا ضعیف نزد محدث و مراد این نیست که ذات حدیث صحیح یا حسن یا ضعیف است زیرا جز خداوند علام الغیوب این را نمی‌داند و از لحاظ عقلی نیز جایز است که راستگو دروغ بگوید و دروغگو راست بگوید و همین احتمال عقلی عالمان را وادار کرده که در عمق دریای بحث و تحقیق و بررسی حدیث غواصی کنند و به اوج قله انصاف برسند.

گمان او مبنی بر اینکه نوشتن قرآن موجب تواتر آن شده است، و ردی بر آن:

نویسنده در صفحه‌ی ۱۰ می‌گوید: «اگر حدیث در دوران رسول تدوین می‌شد و همانند دقتی که در نوشتن قرآن بکار گرفتند، در نوشتن حدیث هم بکار می‌گرفتند، سنت هم مانند قرآن متواتر می‌شد و مسلمانان در مورد سنت چنین اختلاف شدیدی پیدا نمی‌کردند».

گویی نویسنده چنان فهمیده است که تواتر قرآن بعلت نوشته شدن آن در دوران رسول بوده است، ولی حقیقت خلاف کلام و عقیده‌ی ایشان می‌باشد، متواتر بودن

قرآن از جهت لفظ و نقل آن می‌باشد، هزاران صحابه از دهان رسول قرآن را شنیده‌اند و دقیقاً آن را حفظ کرده‌اند و هزاران تابعی با همان روش از صحابه گرفتند و این روند ادامه پیدا کرده تا به دوران ما رسید و قرآن همچنان متواتر است و همین طور تا پایان این دنیا ادامه خواهد یافت.

بنابراین گرفتن شفاهی و حفظ قرآن موجب تواتر قرآن شده است نه نوشتن آن در مصحف، اما نوشتن و کتابت یکی از اسباب ثبوت و حفظ قرآن است، چرا که با اینکار دو وجود برای قرآن متصور است، نگهداری و حفظ قرآن در سینه‌ها و دوم وجود در مصاحف.

با نگاه کردن به تاریخ تدوین و نوشتن قرآن توسط دو خلیفه هدایت یافته رسول ﷺ، این موضوع کاملاً روشن می‌شود که آنها حریص بودند که همان چیزی در مصاحف نوشته شود که در دوران رسول و در حضور ایشان نوشته شده بود. اگر سنت در آن دوران تدوین هم می‌شد ولی عده‌ی زیادی آن را به خاطر نمی‌سپردند، آنگونه که نویسنده گمان کرده است متواتر نمی‌شد، بنابراین اساس تواتر روایت تعداد زیاد راویان است[۱].

اگرچه که سنت همراه و مقارن با قرآن تدوین نشد اما تعدادی از احادیث اگر چه کم هم هستند بعدها به صورت متواتر نقل شد. واگر علت تواتر کتابت باشد همه کتاب‌های که تدوین شده‌اند و عنایت بسیاری به آنها شده است باید متواتر باشند، اما کجایند آنها؟

آشفتگی نویسنده در بیان منزلت سنت:

در صفحه‌ی ۱۷ می‌گوید: «آنها سنت قولی را در درجه دوم یا سوم قرار داده‌اند، و جایگاه آن بعد از قرآن است». و بعد از چند خط دیگر می‌گوید: «اما سنت فعلی رسول ﷺ در درجه دوم است». و مفهوم آن این است که سنت قولی در درجه دوم قرار نمی‌گیرد.

نمی‌دانم علت آشفتگی و ثابت قدم نبودنش چیست؟ به گونه‌ای دچار تناقص شده ابتدای کلام با پایان آن مخالف است.

سپس برای اثبات ادعای خود دست به دامن امام شاطبی در «اعتصام» می‌شود ولی ما در سخن شاطبی چیزی را که دال بر جدایی بین سنت قولی و فعلی باشد پیدا نکردیم بلکه او سنت را فعل و قول و تقریر می‌داند.

۱- علما متواتر را اینگونه تعریف کرده‌اند: آنچه که گروهی آن را روایت کند که از نظر عقلی توافق آنها بر دروغ امکان‌پذیر نباشد و گفته‌اند که علم یقینی را می‌رساند اما روایت‌های آحاد اینگونه نیست.

بعد از آن از رشیدرضا نقل می‌کند که گفته «اساس در دین خدا در مرتبه‌ی اول قرآن و بعد از آن سنت عملی مورد اتفاق در مرتبه دوم قرار می‌گیرد، و احادیثی که در معنی و دلالت آحاد هستند در درجه سوم قرار گرفته‌اند. و کسی که پیرو احادیث «متفق علیه» باشد در قیامت رستگار و مقرب درگاه پروردگار است و امام غزالی هم این را ثابت کرده است».

در این هم دلیلی برای ادعای او وجود ندارد و آنچه محققین بر آنند آن است که «سنت شامل فعل و قول و عمل است و هر سه به نسبت قرآن در درجه دوم قرار گرفته‌اند».

«اما کلام رشیدرضا تنها این را ثابت می‌کند که سنت عملی «متفق علیه» در درجه‌ی دوم قرار دارد، هدف او همه سنت عملی نیست» چنین نظرات نیازمند تحلیل و بررسی هستند نه اینکه خوانندگان را دچار آشفتگی و دودلی کند.

جنایت او در حق عمربن خطاب مبنی بر اینکه او بعضی از اصحاب را به خاطر روایت حدیث زندانی کرده است:

در صفحه‌ی ۲۹ باب «الصحابة وروایة الحدیث» می‌گوید: ابن حزم در کتاب «الأحکام» نقل کرده که عمر ﷺ ابن مسعود و ابا موسی و ابا الدرداء را به خاطر روایت فراوان حدیث زندانی کرد.

مثل اینکه نویسنده دست بردار بزرگان نیست و او حقیقت را و به همراه آن شخصیت ابن حزم را هم کوبید و می‌خواهد به خواننده بگوید که ابن حزم این داستان را ذکر کرده است، ولی این حزم هرگز مرتکب چنین اشتباهی نشده است، خوانندگان محترم می‌دانند معمولاً نویسنده بعضی مواقع چیزهایی را نقل می‌کند، نه از این لحاظ که آنها را قبول دارد، بلکه می‌خواهد آن را نقل کند تا دروغ بودنش را ثابت گرداند. ابن حزم می‌خواهد چنین کاری را انجام دهد. ولی نویسده سوء استفاده می‌کند و بدون رعایت امانت دیدگاه ابن حزم را در مورد روایت نقل نمی‌کند.

برای روشن شدن خیانت نویسنده کلام ابن حزم را در «الأحکام» عیناً نقل می‌نمایم. ابن حزم می‌گوید: «روایت شده که عمر ﷺ، ابن مسعود و ابو درداء و ابوذر را به خاطر روایت حدیث زندانی کرده است».

عبارت «رُوِي» (روایت شده است) به کار رفته که نشانه ضعف روایت است اگر از

روایات خود ابن حزم باشد مانند روایات دیگری می‌گفت «روینا» (ما روایت کرده‌ایم) نه «رُوِيَ» (روایت شده). همچنین ابن حزم روایت را ضعیف می‌داند چون منقطع است و علت انقطاع این است که در سند، ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف از عمر روایت کرده در حالی که او هرگز از عمر چیزی را نشنیده است.

و منقطع ضعیف است و قابل استدلال نیست، چرا که مشکل ممکن است از راوی محذوف باشد و او آن را خلق کرده باشد، سپس ابن حزم می‌گوید: «ظاهر این حدیث دروغ و جعلی بودن آن را نشان می‌دهد زیرا می‌گوید که عمر صحابه را در این زمینه متهم کرده است یا اینکه بیان می‌کند که وی آنها را از تبلیغ سنت نهی کرده و به کتمان و انکار ملزم نموده است که این کار خروج از اسلام به شمار می‌رود، و خداوند امیر مؤمنان را از تمامی این‌ها حفظ نموده است و اگر آنها را بدون اتهام زندانی کرده یقینا به آنها ظلم کرده است، بنابراین کسی که به چنین حدیث باطلی برای مذهب فاسد و باطلش استدلال می‌کند یکی از این دو را اختیار کند، خروج عمر از اسلام یا ظلم او در حق اصحاب؟».

این کلام ابن حزم بود، آیا نویسنده امانت علمی در نقل از ایشان را رعایت کرده است؟ و اگر خواننده‌ی محقق در آنچه این مرد از علما نقل کرده شک کند، آیا معذور نیست؟

و برای تضعیف این روایت همین بس که ابن مسعود ﷺ همیشه پیرو عمر ﷺ و روش او بود، حتی در مورد عمر گفته: «اگر مردم راهی را پیش گیرند و عمر راهی دیگر، من به دنبال عمر راه می‌روم».

ضمناً عمر، ابن مسعود را به کوفه فرستاد تا مردم را آموزش دهد و خطاب به مردم می‌گوید: «سوگند به خدا با فرستادن عبدالله، شمارا بر خودم ترجیح می‌دهم»، چگونه ممکن است او در کم روایت کردن حدیث موافق با عمر نباشد وقتی خود را پیرو او می‌داند؟ و چطوری تصور می‌شود که عمر او را که چنین جملاتی در موردش می‌گوید را زندانی کند؟

در نهایت نویسنده چگونه نقد این حدیث را فراموش می‌کند در حالی که به محدثین و بزرگان علم و دین و رادمردان تاریخ حمله می‌کند چون متن حدیث را نقد و بررسی نکرده‌اند و خود حدیثی را آورده است که محدثین آن را بر اساس نقد متن، آن را نپذیرفته‌اند و خدا می‌داند این چه هجوم و تطاولی بر علما است.

اصلا او چگونه از آنچه این ادعایش را نقض می‌کند غافل مانده است، او دقیقا بعد از

یک صفحه از عمر بن میمون نقل می‌کند که گفت: یک‌سال با ابن مسعود رفت و آمد کردم، ولی نشنیدم که از رسول الله ﷺ نقل کند، و نمی‌گفت: «قال رسول الله»، اما روزی حدیثی را روایت کرد، چنان مشقتی او را در بر گرفت که تمام پیشانیش خیس عرق شد.

آیا شایسته است شخصی که ادعای منتقد بودن را دارد، روایاتی را ذکر کند که اولش با آخرش و آخر آن با اولش در تناقض باشد، بدون اینکه آن را مفصلا بیان کند؟

برادر عزیز علت این است که نویسنده هرچه را هوایش خواسته گرفته و هر آنچه هوایش آن را نپسندیده را رها ساخته است، و او بسیاری از کلام مستشرقین[1] را گلچین نموده است، مستشرقینی که دنبال روایات شاذند و برای آن هزینه می‌کنند، و سپس آن را به ابن حزم نسبت می‌دهد تا بتواند مقبولیتی به آن دهد.

اعتراض گرفتن او به حدیث «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا»، و بیان حقیقت در این زمینه:

در صفحه‌ی ۳۷ در مورد حدیث «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا، فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». «هرکس عمدی بر زبان من دروغ ببندد، جایگاه خود را در جهنم آماده و مهیا کرده است»، ابتدا کلام ابن حجر رحمه الله را درباره روایات متعدد حدیث ذکر می‌کند اینکه ایشان گفته‌اند، بعضی از روایت‌ها بدون کلمه «متعمداً» روایت شده است و در بعضی دیگر مانند صحیحین همراه «متعمداً» آمده است و بعد از این نقل قول می‌گوید: «اگر به دقت در روایات بررسی و تحقیق شود می‌بینند که روایت صحیح از بزرگان صحابه و ابوبکر و عمر و عثمان همراه با کلمه «متعمداً» است، وهر صاحب عقل و تیز فهمی می‌داند که رسول خدا ﷺ چنین چیزی را نمی‌فرماید، شاید کلمه‌ی «متعمداً» از راه ادراج که نزد عالمان معروف است وارد حدیث شده تا برای واضعانِ با نیت ثواب، و راویانی که اشتباه می‌کنند یا حدیث را بد فهم کرده‌اند، مجوز افزودن چیزی برای آنان صادر گردد، به این دلیل که عمدی نبود و آنها مجرم شناخته نمی‌شوند».

اینچنین ایشان به کلام ابن حجر قناعت نمی‌کند و با احتمالات بعید و دور از ذهن به پردازش افکار ذهن خود می‌پردازد!!.

۱- نگا: کتاب «نظرة في تاريخ الفقه الإسلامی» تا ببینی که که وی بدون تحقیق و اطمینان این روایت را سرقت کرده است.

اما حقیقت و جزئیات این موضوع:

۱- این حدیث توسط بسیاری از صحابه در صحیحین و غیره روایت شده است. حتی بعضی از محدثین این حدیث را -با همه‌ی طرق صحیح و حسن و ضعیف- به صد نفر رسانده‌اند و حقیقت این است که این حدیث با همین لفظ از طرقی روایت شده که به درجه‌ی تواتر می‌رسد. همانگونه که ابن‌حجر در [فتح الباری: ج ۱، ص ۱۶۴] فرموده است، و نقطه‌ی مشترک همه‌ی روایت‌ها سرزنش کردن و هشدار دادن به دروغ گفتن بر رسول ﷺ است و الّا همه آنها در همان الفاظ گذشته اتفاق ندارند و به اصطلاح بزرگان حدیث متواتر معنوی است نه لفظی.

ولی برخلاف کلام نویسنده تنها «علی ﷺ» در صحیحین و «عثمان ﷺ» در کتاب‌های دیگر حدیث را روایت کرده‌اند، چون ایشان گفته بودند «ابوبکر و عمر و عثمان در صحیحین آن را روایت کرده‌اند».

و همچنین در اغلب روایات صحیحین[۱] و دیگر کتاب‌های معتبر همراه کلمه‌ی «متعمداً» است.

و در صحیحین از انس و ابی‌هریره و مغیره بن شعبه و عبدالله بن عمر ابن عاص با ذکر این کلمه و در روایت علی و زبیربن عوام بدون آن روایت شده است، نقادان حدیث می‌گویند: اگر روایات باهم تعارض داشتند، بیشترین و قوی‌ترین روایت ترجیح داده می‌شود پس روایت همراه «متعمداً» بر روایت بدون متعمداً ترجیح داده شده است و یکی دیگر از اسباب ترجیح، روایت اسماعیلی در مستدرک و ابن ماجه از زبیربن عوام است همراه متعمداً، و همچنین اگر دو نوع روایت باشند کسی که آن را حفظ کرده بر کسی که آن را فراموش کرده برتری دارد، خصوصا که این زیادت از طریق عبد الله بن عمرو بن عاص آمده که هم قاری و هم کاتب حدیث بوده است بنابراین روایت او معتبرتر از دیگران است.

۲- اینکه گمان می‌کند «متعمداً» مجوز وضع حدیث است معقول نیست، نه من ونه هیچ‌کس دیگری نمی‌داند که چگونه ممکن است جعل حدیث از روی اخلاص باشد و عمدی در کار نباشد؟ چون معنی حسبة (و از روی اخلاص و بخاطر اجر) این است که سازنده حدیث قصدش رضایت و ثواب و خدمت به شریعت الله (بنا به گمان

۱- صحیح بخاری ، کتاب العلم ، باب إثم من کذب علی النبیﷺ بشرح النووی ج۱ ص۶۵-۷۰

خودش) است با ترغیب در انجام دادن خوبی‌ها و فضایل، و این گروه، جاهلانی از اهل تصوف کرامیه هستند که چنین وضعی و ساختن حدیثی را در تشویق به خیر و ترس از بدی‌ها جایز دانستند، چگونه قصد وضع بدون تعمد قابل تصور است؟ در نتیجه تفسیر و تعلیل او در مورد حسبة به اینکه غیر عمد است، قابل قبول نیست.

اما اینکه می‌گوید: «کلمه متعمداً با ادراج وارد حدیث شده تا پناهگاهی باشد برای اشتباه‌کنندگان مردود است» چون برداشته شدن گناه از کسی که اشتباه می‌کند یا مرتکب سهو می‌شود با این کلمه ثابت نشده است بلکه در شریعت اسلامی دلائل دیگری برای این موضوع وجود دارد، و در شریعت چنین مقرر گشته که اشتباه کننده و سهو کننده تا وقتی که کوتاهی نکنند گناهی بر آنها نیست اگر چنین دلیل قاطعی وجود داشته باشد چرا نیازمند کلمه‌ی متعمداً هستند و ضمناً آن را اضافه می‌کنند، مگر این تحصیل حاصل نیست ولی علت ذکر متعمداً غیر از اینهاست حدیث هشدار شدیدی می‌دهد به کسی که بر زبان رسول دروغ می‌گوید».

اما کسی که مرتکب اشتباه یا سهو یا فراموشی می‌شود شامل چنین تهدیدی نمی‌گردد و تعبیر متعمداً دارای دقت و ظرافتی است که توهم مجرم بودن این سه گروه را برطرف سازد.

امام نووی در شرع مسلم ج ۱ صفحه‌ی ۶۹ می‌فرماید: «دروغ نزد متکلمین اهل سنت عبارت است از: خلاف واقع خبر دادن به صورت عمدی باشد یا سهوی. ولی معتزله می‌گویند: خلاف واقع سخن گفتن به صورت عمدی. مفهوم مخالف حدیث «من کذب» برای ما دلیل است چون دروغ گفتن عمداً و سهواً صورت می‌گیرد. ولی با اجماع و نصوص قطعی کتاب و سنت ثابت کرده‌اند «کسی که اشتباهاً یا سهواً مرتکب جرمی می‌شود گنهکار نیست و جرمش در نامه‌ی اعمال او ثبت نمی‌گردد. و اگر رسول خدا متعمداً را به کار نمی‌برد گمان می‌شد این تهدید شامل حال آنها هم می‌شود ولی قاعده‌ی اصولی می‌گوید: روایات مطلقی مانند حدیث «من کذب» بر روایت مقید مانند حدیث «من کذب علی متعمداً» حمل می‌شود و به مطلق عمل نمی‌گردد والله اعلم».

هرچند بزرگان حدیث می‌گویند: «گناه خطا کننده و فراموش کار و به غلط افتاده نوشته نمی‌شود» ولی دروغ گفتن بر زبان رسول اکرم ﷺ در دائره‌ی اتهام رخ دهد شبیه روایت موضوع است چون در روایت حدیث باید خیلی دقت شود و حدیثی که به

چنین سرانجامی دچار می‌شود درست نیست روایت شود. و باید وضعیتش بیان گردد. این نظر خلیلی و ابن صلاح و عراقی و دیگران است، و بعضی دیگر مانند ابن معین و ابن ابی حاتم می‌گویند: «از قبیل روایت‌های موضوع و ساختگی است». بعضی از امامان دیگر آن را «مدرج» می‌دانند.

نظر هر کدام از بزرگان را بپذیریم آنها این نوع غلط یا وهم را موجب خدشه‌دار شدن عدالت و ضبط راوی دانسته‌اند.

۳- روش نویسنده مانند روش کسی است که ﴿لَا تَقۡرَبُواْ ٱلصَّلَوٰةَ﴾ را می‌خواند اما ﴿وَأَنتُمۡ سُكَٰرَىٰ﴾ را حذف می‌کند.

قبلاً دیدیم چگونه از ابن حزم در مورد زندانی کردن سه صحابه بزرگوار توسط عمر نقل کرد و مرتکب چه خیانت علمی در نقل شده بود و در اینجا هم چنین نقشه در سر می‌پروراند و خیال دارد نقل از ابن حجر را هم دچار همان سرنوشت کند.

در صفحه‌ی ۴۲ در مورد حدیث «من کذب ...» از ابن حجر رحمه‌الله نقل می‌کند که می‌گوید: «به خاطر روایات بی‌شمار حدیث، گروهی آن را متواتر می‌دانند ولی بزرگان ما در این مورد با آنها اختلاف پیدا کرده‌اند چون شرط تواتر این است که هر چند طرق روایت زیاد باشد ولی باید دو طرف و وسط آن مساوی باشند (یعنی همه طبقات به کثرت مورد نظر برسند)، و در این حدیث اینگونه نیست».

نویسنده تا اینجا از حافظ نقل کرده ولی تتمه را رها کرده که می‌گوید: «به بزرگان ما جواب داده شده، هدف از متواتر بودن حدیث این است جمعی زیاد، حدیث را از جمعی دیگر در تمام دوره ها (صحابه، تابعین و تابع تابعین) روایت کرده باشد و این اندازه برای مفید بودن علم یقینی حدیث کافی است، و همچنین تنها از طریق انس رضی‌الله‌عنه، تعداد بی‌شماری از او روایت کرده‌اند که به درجه تواتر می‌رسد، و شش نفر از بزرگان و ثقات تابعین از علی و ابن مسعود و ابی‌هریره و عبدالله بن عمرو روایت کرده‌اند. ضمناً در تواتر عدد معین شرط نیست، بلکه هر چیزی مفید علم باشد کافی است، و حتی صفات والای راویات جای عدد را پر می‌کند و شاید از آن هم بهتر باشد، همان گونه که در کتاب نکت بر «علوم حدیث» و کتاب شرح «نخبة الفکر» این موضوع را ثابت کرده‌ام و در همان دو کتاب ادعای افرادی را رد کرده‌ام که می‌گویند تنها این حدیث متواتر است چون احادیث متواتر دیگری هم داریم مانند: «من بني مسجداً» یا حدیث مسح بر

خفین و رفع الیدین و شفاعت و حوض کوثر و دیدن خدا در روز قیامت و «الائمة من القریش» و احادیث دیگری».

آیا بعد از نقل این کلام صریح از ابن حجر، که نویسنده آن را ترک کرده بود. نظر او درست است که می‌گوید حافظ ابن حجر حدیث را متواتر نمی‌داند -این برداشت ما از جملات نویسنده است، خودش صراحتاً در مورد ابن حجر چنین نمی‌گوید-؟؟؟.

اما در صفحه‌ی ۳۹ کتابش می‌گوید: «مدعیان سنت و بردگان اسانید در زمان ما هنوز هم برای اثبات این کلمه اضافه (متعمدا) لجاجت می‌کنند انگار از ابن قتیبه و بخاری و نسائی و منذری و خطابی و ابن حجر و ابن قیم و سیوطی و دیگران عالم‌تر هستند».

به نظرم این چرند و پرندی است که ارزش جواب دادن ندارد ولی می‌گویم: «آیا شرم و حیاء نمی‌کند اسم بخاری را به میان می‌آورد، در حالی که خود امام بخاری در اکثر روایات این اضافه را می‌آورد؟ و حتی در مورد ابن حجر که مفصل درباره آن بحث کردیم؟ پیامبر حکیم ﷺ راست گفته هنگامی که فرمود: «چیزی که مردم از کلام پیامبران گذشته گرفته‌اند این است اگر حیاء و شرم نکردید هر کاری دوست داشتید انجام دهید».

روایت حدیث بر اساس معنی خدشه‌ای به دین وارد نکرده است

۱- وقتی تفکر یا آرزویی بر نویسنده چیره می‌شود، بحث خود پیرو آن تفکر یا آرزو می‌گرداند و در این راستا از هر چیزی کمک می‌طلبد و به هر ضعیف و موضوعی می‌چسبد، اگر کلمات را تحریف کند یا مسائل را ناقص نقل نماید و نصوص را به گونه‌ای ناشایست تفسیر کند هیچ مشکلی نمی‌بیند و حتی در این راه به ساحت بعضی از بزرگان و امامان ثابت قدم نیز حمله می‌کند.

طبق عادتش هنگام بیان فکر یا نظری غوغا و مبالغه کرده و اصل را جای فرع و جزء را جای کل قرار می‌دهد، در صفحه‌ی ۵۴ کتابش در مورد روایت با معنی ، هیاهو به راه انداخته و روایت بر اساس معنی را اصلی کلی نزد همه عالمان و بزرگان حدیث قرار می‌دهد و روایت لفظی حدیث را موردی و شاذ می‌داند.

حتی به این بی‌انصافی هم قناعت نکرده و همه علمایی را به باد تمسخر و نادانی گرفته که باور دارند: احادیثی که در کتاب‌ها خوانده می‌شود یا از محدثین شنیده می‌شود با مبنای صحیح و ساختاری استوار وارد شده و الفاظ احادیث بدون نقص و ضعف به راویان رسیده و مطابق الفاظ رسول خداست، هیچ تغییر و تبدیلی در آنها راه

نیافته، صحابه و تابعین بدون کم و کاست، همان‌گونه که از رسول خدا شنیده‌اند تا دوران تدوین آن را نقل کرده‌اند و همان‌گونه که گرفته بوده‌اند آن را اداء نمودند، دست تغییر و تبدیل به هیچ کدام از آنها نرسید و راویان حدیث در حفظ و ضبط و سلامت ذهن، افرادی نابغه و استثنایی بودند.

بعد از این سخنِ بزرگان می‌گوید: «این تفکر در ذهن و افکار بعضی عالمان -مگر آنها که مورد رحمت خدا قرار گرفته‌اند- نفوذ و تأثیر کرده و اعتقاد دارند در پیروی و تسلیم، جایگاه حدیث مانند قرآن است. مطیع بودن در برابر احکام حدیث را واجب گردانیده‌اند و اگر کسی از آن سرباز زند مرتد و فاسق و گنهکار دانسته‌اند و باید از کسی که منکر آن است یا در آن شک دارد استتابه شود».

خواننده‌ی این کلام اگر اهل علم و درایت در حدیث نبوی نباشد خیال می‌کند که هیچ حدیثی با لفظ خودش روایت نشده و تغییرات و تبدیلات فراوانی در آنها رخنه کرده است.

هرچند این گمان و خیال خواننده خلاف واقعیت است چون اصل در احادیث روایت لفظی است و روایت معنی رخصتی است به اندازه‌ی نیاز اگر لفظ فراموش شده یا راوی کاملاً مطئن نباشد.

لازم است بر پژوهشگر احادیث نبوی پوشیده نباشد که بعضی از علماء مطلقاً روایت معنی حدیث را منع کرده‌اند و باید همان گونه که شنیده‌اند آن را اداء کنند ولی بعضی دیگر از بزرگان با شرایطی که دقت و احتیاط فراوانی به همراه دارند روایت حدیث به معنی را جائز می‌دانند.

گفته‌اند: «روایت حدیث بر اساس معنای آن درست نیست مگر برای کسی که آگاه به الفاظ و مقاصد لغت عربی باشد و به آنچه معنی را تغییر می‌دهد و به تفاوت الفاظ (علم معانی در بلاغه) بینا و خبیر باشد».

و همچنین گفته‌اند: «این رخصت قبل از تدوین جائز است ولی بعد از تدوین در کتاب هرگونه تغییر در هر حالتی جرم است و قبول نمی‌شود و موجب خدشه‌دار شدن عدالت و ضبط راوی می‌گردد»[1].

۱- مقدمه ابن الصلاح و شرح آن، ص ۱۱۰، (چاپ الشام).

شگفت در این است مطالبی از کتاب «توجیه النظر» جزائری را نقل می‌کند ولی نمی‌دانم چگونه چیزی را نقل می‌کند که بدان قناعت ندارد، و چرا فراموش کرده که تدوین عمومی در پایان قرن اول صورت گرفته است؟ و هنوز قرن سوم به پایان نرسیده بود که همه‌ی احادیث و تألیف صحاح و سنن و مسانید تدوین شده بود؟ و بعضی از صحابه در قرن اول و به ویژه بعد از وفات رسول حدیث را تدوین کردند؟ اینها چگونه با آن قضاوت ستم‌گرانه‌ی ایشان جور درمی‌آید؟ آیا بعد از این توضیحات کسی که نویسنده را متهم به خبث طینت و سوء قصد و نابود کردن اصل دوم شریعت کند، مجرم شناخته می‌شود. آیا چنین حکمی در مورد او گناه است؟!!!.

دشمنان اسلام، از افرادی مثل ابوریه و امثال او بیش از این چه انتظاری دارند که با تلاش‌های مذبوحانه و شکست خورده‌ی خود می‌خواهند ستون دین را نابود کنند؟ باید ابوریه بداند بزرگان دین وقتی جایگاه و مکانت سنت را در دین درک می‌کنند، معتقدند که در علم و عمل و روش لازم است پیرو سنت باشند، از ساحت مقدس آن دفاع می‌کنند، کسی که منکر سنت است و می‌خواهد با مکر و حیله و تحقیر سنت را نابود کند فاسق و گنهکار می‌دانند، و این حکم آنها برگرفته از دین و نظر روشن و علم راستین است. سزاوار نیست که حکم ایشان به باد مسخره گرفته شود.

۲- چنین نظرات ستمگرانه‌ای، از ذهن افرادی تراوش می‌کند که انگیزه‌های دینی و درونی و اخلاقی راویان از صحابه و تابعین و تابع تابعین را فراموش کنند، کسانی که با شهادت رسول اکرم ﷺ و واقعیت تاریخ، بهترین نمونه تاریخ انسانی هستند، اهل دینِ کامل و اخلاق فاضله و تقوی و مردانگی بودند، جایگاه علم و دانش را می‌دانستند و معتقد بودند که سنت اصل و ستون دین و شریعت است، هرگونه تحریف و تبدیلی در آن سزا و عقابی جز جهنم ندارد، و برای حفظ و نگهداری آن از حافظه‌ی قوی و ذهنی روان و وجدانی زنده و قلبی هوشیار و گیرا بهره می‌بردند، انکار چنین ویژگی برای آنها انکار حق و واقعیت ملموس است.

۳- هنگام نقل ادله‌ی بزرگانی که قائل به روایت معنی حدیث هستند حدیث عبدالله بن سلیمان را نقل می‌کند که می‌فرماید: «به رسول خدا گفتم، چیزهایی را از شما می‌شنوم ولی نمی‌توانم همان الفاظ را مانند شما اداء کنم، شاید حرفی افزوده یا کم شود. فرمود: اگر حرامی را حلال و حلالی را حرام نکند و معنی حدیث اداء شود درست است» این را برای حسن بصری ذکر نمود پس او گفت: اگر اینچنین نبود

حدیثی روایت نمی‌کردیم.

در صفحه‌ی ۵۷ می‌گوید: این حدیث مخالف حدیث «سربلند و شکوفا باشد مردی که حدیثم را می‌شنود و به خاطر می‌سپارد است» ولی هر گروهی برای تأیید مذهبش به حدیثی استدلال می‌کند و حدیث مخالف مذهبش را ضعیف یا مردود می‌داند می‌باشد.

در جواب او می‌گویم: «این حدیث را ابن منده در «معرفة الصحابة» و طبرانی در «معجم» و خطیب در کتابش و بزرگان و محققان حدیث در تألیفاتشان روایت کرده‌اند و هیچ کدام آن را موضوع نمی‌داند[1]، ای کاش نویسنده برای نقد حدیث متن و سند آن را بررسی می‌کرد امام او اینکار را انجام نداده است».

گمان او در مورد تناقص دو حدیث درست نیست، چون حدیث اول برای تشویق کردن مردم جهت محافظت و دقت در گوش دادن به حدیث است و بدون شک کسانی روایت حدیث بر اساس معنای آن را جایز دانسته‌اند بر این باورند که روایت حدیث بر اساس لفظ بهتر و افضل است، اما حدیث دوم در مورد جواز روایت معنی حدیث با رعایت کردن شرایط مذکور می‌باشد، آیا کسی که سخنی را بر اساس معنای آن و با دقت بسیار زیاد روایت کند ، آن را آنگونه که شنیده است روایت نکرده است؟ بله

۴- نویسنده برای استدلال بر نظرات پوچ و بی‌ارزشش به چند نمونه از روایات به معنی استناد می‌کند، مانند احادیث صیغه‌های تشهد و اسلام و ایمان و حدیث «زوجتکما بما معك من القرآن» و نماز خواندن در بنی قریظه که چند صفحه از کتابش را با این دلائل اشغال کرده و می‌خواهد اثبات کند روایت معنی به دین خدا لطمه می‌زند و به ناحیه‌ی دینی ضرر می‌رساند ولی خداوند خواست نقشه‌ی او را برملا گردد و قوت استدلال و علمی او در این بحث برای مردم روشن شود.

مفصلاً به نقد و بررسی احادیثی که به آنها استدلال کرده می‌پردازیم:

۱- حدیث تشهد هیچ اضطرابی ندارد:

در مورد تشهد نماز روایت ابن مسعود و ابن عباس و عمر و غیره را روایت کرده است سپس می‌گوید: «هشت نوع تشهد از صحابه روایت شده است و الفاظ آن متفاوت

۱- جوزقانی و ابن الجوزی این حدیث را موضوع دانسته‌اند که البته این دو در حکم به موضوع بودن حدیث متساهل می‌باشند و به همین خاطر است که سخاوی می‌گوید: و این جای بررسی دارد (منح المغیث للسخاوی ج ۲ ص۲۱۷).

می‌باشد و اگر این روایت‌ها از احادیث قولی بودند که بر اساس معنی رایت شده‌اند می‌گفتیم شاید، ولی همه این احادیث از اعمال متواتر هستند، چون همه‌ی اصحاب رسول ﷺ را در نماز هر روز چند دفعه آن را انجام می‌دادند...».

جواب و رد نویسنده:

از کجا متوجه شدی که همه‌ی احادیث از یک داستان روایت شده‌اند تا از آنها نتیجه بگیری که روایت حدیث به معنی برای دین ضرر دارد؟

هر دانش‌آموز ابتدائی در علم حدیث هم می‌داند که این احادیث در یک داستان روایت نشده‌اند بلکه مناسبات مختلفی بود و رسول ﷺ در هر کدام از آنها به گونه‌ای تشهد خواند تا برای مسلمانان روشن شود همه‌ی الفاظ جائز و درست هستند.

مثلاً ابن مسعود از سابقین اولین است او اول از همه آن را شنیده است و ابن عباس بعد از هجرت در فتح مکه آن را روایت کرده است.

ابن قدامه می‌گوید: «با هر الفاظی که از رسول به صحت رسیده تشهد درست است».

احمد همین نظر را داشته و می‌گوید: «من تشهد عبدالله را بیشتر دوست دارم ولی تشهد دیگران هم جائز است».

چون پیامبر خدا اینگونه به صحابه یاد داده‌است. مانند قراءت قرآن که همه‌ی آنها درست هستند[۱] و بزرگان فقه در مورد ترجیح روایات اختلاف پیدا کرده‌اند ولی به روایت مرجوح طعن نزده‌اند.

جمهور علماء و ابوحنیفه و حنابله تشهد ابن مسعود را ترجیح داده‌اند و شافعیه روایت ابن عباس و مالکیه روایت عمر را قبول کرده‌اند، و هر کدام از آنها برای ترجیح خود دلائلی دارند که نشانه وسعت دیدگاه و نظرات و تیزبینی و محقق بودن آنها است[۲].

ترمذی می‌گوید: «حدیث ابن مسعود از چند راه روایت شده و از همه روایات دیگر صحیح‌تر است و اهل علم و صحابه روایت او را پذیرفته‌اند».

اما فراموش نکنیم علماء و مدعیان علم باهم فرق دارند مثلاً از امام شافعی روایت شده «در مورد تشهد ابن عباس از او سوال شد؟ گفت: وقتی دیدم گسترده است و خبر ابن عباس به صورت صحیح به من رسید، و به نظر من جامع تر بوده و لفظ آن بیشتر از بقیه است آن را پذیرفتم ولی هرگز از عالمی دیگر که خبر غیر ابن عباس را

۱- المغنی والشرح الکبیر: ج ۱، ص ۵۷۹.

۲- نگا: فتح الباری ج ۲ ص ۲۵۱-۲۵۲ و المعنی و الشرح الکبیر، سابق.

صحیح می‌داند اعتراض نمی‌گیرم».

از این گذشته اگر در باب مجادله قبول کنیم که همه‌ی روایت‌ها از یک داستان نقل شده‌اند، اختلاف بین آنها خیلی ساده و جزئی است و این همه غوغا و هیاهو نمی‌خواهد، چون تشهد ابن مسعود ﷺ: «التحيات لله والصلوات والطيبات السلام عليك أيها النبي ...» است و تشهد ابن عباس ﷺ: «التحيات المباركات الصلوات الطيبات لله» و تشهد عمر ﷺ: «التحيات لله الزاكيات لله الصلوات لله الطيبات لله» بقیه تشهد هر سه تا مثل هم هستند، و ذکر لفظ «لله» بعد از هر کلمه یا در ابتدا یا انتهای آن است که همه‌ی اینها جایز بوده و در زبان عربی پذیرفته است اما اضافه‌ی بسم الله پیش از تشهد درست نیست چنانکه حافظ ابن حجر در فتح الباری گفته است. آیا این اختلاف جزئی می‌تواند ستون دین را متزلزل کند؟ نه، بلکه هدف آنها نابود کردن و به لرزه درآوردن دین است، از سویی دیگر چرا آقای نویسنده محقق و محدث می‌گوید حدیث تشهد تواتر عملی هستند؟ مگر هر خوانده‌ی ابتدایی که تازه مشغول یاد گرفتن نماز است نمی‌دانند نماز اقوال و افعال است؟ و تشهد بدون تردید از جمله اقوال نماز است.

۲- احادیث ایمان و اسلام

اما در مورد احادیث اسلام و ایمان: نویسنده گمان می‌کند تمام احادیث در مورد یک داستان هستند و روایت همه‌ی آنها در یک واقعه صورت گرفته است، البته شخصی مانند او بعید نیست.

به هر حال: هیچ کس حدیث مشهور جبریل را با حدیث طلحه بن عبیدالله در مورد داستان مرد نجدی که از شرائع اسلام می‌پرسد و قاطی نمی‌کند.

و همچنین کسی در این شک ندارد حدیث مشهور جبریل با حدیث ابوایوب انصاری ﷺ در مورد مردی که می‌آید و می‌گوید مرا به کاری هدایت کنید که موجب داخل شدن به بهشت و دوری از جهنم شود یکی نیستند و هر کدام داستان مخصوص خود را دارند.

هر چند بعضی می‌گویند: حدیث ابوهریره ﷺ «مردی نزد رسول ﷺ آمد و گفت: مرا به کاری رهنمایی کنم اگر آن را انجام دهم وارد بهشت شوم ...» با حدیث ابو ایوب ﷺ یکی هستند و هر دو حدیث در مورد یک حادثه روایت شده‌اند و گفته شده که دو واقعه جداگانه هستند، حافظ ابن حجر در [فتح الباري: ج ۳، ص ۲۰۴] طرف‌دار این نظریه است.

احتمال دارد علت اشتباه نویسنده این باشد که امام مسلم ﷺ همه احادیث را در یک باب روایت کرده است، یا شاید به علت درک نکردن عبارت امام نووی ﷺ در شرح احادیث بوده باشد، اما امام نووی از این بزرگ‌تر است که دچار چنین اشتباه فاحشی شود، و همه‌ی آنها را یک داستان و قصه بداند.

ای کاش نویسنده سری به «فتح الباري» اثر محقق جلیل القدر و بزرگ محدثین حافظ ابن حجر می‌زد، تا شاید دچار این اشتباه پر ننگ و عار نمی‌شد.

۳- حدیث «تعیین قرآن برای مهریه زن» هیچ تحریفی در آن وجود ندارد

در صفحه‌ی ۶۸ برای بیان مضرات روایت به معنی حدیث، به این حدیث استدلال می‌کند که: «زنی نزد رسول خدا ﷺ آمد و خواست خودش را تقدیم ایشان کند، پیامبر ﷺ قبول نکرد. مردی جلو آمد و گفت: ای رسول خدا او را به عقد من درآور –در حالی که هیچ چیزی نداشت مگر بعضی از قرآن– پیامبر فرمود: با مهریه همان مقدار قرآن او را به عقد تو درمی‌آورم». و در روایت دیگر «زوجتكها بما معك». و در روایت سومی «زوجتكها على ما معك» و در روایت چهارم «قد ملكتكها بما معك» و در روایت پنجم «قد أملكتكها بما معك ...».

و بعد از آن می‌گوید: هشت روایت از رسول خدا در مورد یک لفظ که به عقد در آوردن است توسط صحابه‌های مختلف نقل شده است.

نویسنده مانند روش سابق به صورت بریده از ابن دقیق العید و علائی برای تأیید نظرش نقل می‌کند.

جواب: هر چند امکان دارد که داستان‌ها مختلف باشند و همه از یک حادثه حکایت نکنند، ولی ظاهر روایات بیان می‌کنند که یک واقعه بوده است. بر این اساس ما منکر اختلاف آنها نیستیم، اما می‌گویم: الفاظ هم معنی و مترادف هستند. مثلاً روایت «زوجتكها» با «أنكحتكها» و «بما معك» با «على معك» و «أملكتكها» با «ملكتكها» یک معنی دارند و روایت «أملكتكها» به معنی اجازه استمتاع جماع نه تملیک فردی آزاده چون چنین تعبیری برای حدیث شرعاً و عقلاً جائز نیست، دیدیم بین پنج روایت هیچ‌گونه تناقضی وجود نداشت و بقیه‌ی روایات هشتگانه اینگونه است: «أنكحتكها على أن تقرئها وتعلمها». «او را به عقد تو درمی‌آورم تا قرآن بر او بخوانی و به او یاد دهید».

روایت هفتم «ملكناكها بما معك» «با آن مقدار قرآن او را در اختیار تو گذاشتم».

روایت هشتم «خذها بما معك» «او را با مهریه قرآن بردار».

آیا بین روایات آنقدر اختلاف وجود دارد که دین را خدشه‌دار کنند و دلسوزی فردی چون ابوریه به پا خیزید و ضررهای وارد شده به دین را جبران کند؟!.

روش علماء و بزرگان حدیث در این راستا ترجیح دادن روایتی بر روایات دیگر است و این کار با جستجو و تحقیق الفاظِ احادیثِ روایات شده امکان‌پذیر است.

آنها جدا از قواعد، ملکه و قدرت خاصی دارند که خیلی زود الفاظ شایسته مقام نبوت را شناسایی می‌کنند، در این حدیث اقدام به چنین کاری کرده‌اند.

ابن دقیق محقق می‌گوید: «لفظ صادر شده از دهان رسول اکرمﷺ در این داستان یکی از روایات است هر چند همه روایات یک مخرج دارد ولی در نقل الفاظ اختلاف پیدا کرده‌اند، راه چاره در این مواقع ترجیح است که دار قطنی لفظ «زوجتكها» را بر الفاظ دیگر ترجیح داده و گفته این روایت از همه بیشتر و صحیح‌تر است».

نویسنده هنگام نقل از ابن دقیقؒ، قبل از جمله‌ی «مع اتحاد مخرج الحديث» (مخرج حدیث یکی است) توقف می‌کند، چون می‌داند اگر آن را نقل کند جایی برای وراجی‌های خودش باقی نمی‌ماند و ریسمانش پنبه می‌شود.

و همچنین کلام العلائی را نقل می‌کند ولی جمله‌ی {«لكن القلب إلى ترجيح رواية...». «ولی قلب انسان به ترجیح روایت «زوجتكها» میل دارد» زیرا بیشتر روایت‌ها همین لفظ را آورده‌اند و چون رسول خدا آن را در جواب مردی فرمود که گفته بود: «زوجنيها يا رسول الله»}، او این جمله ترک می‌کند. آخر ای نویسنده امین!! چرا کلام محقق را دقیقاً نقل نمی‌کنید؟!

حافظ می‌گوید: «چیزی که مطالب گذشته (ترجیح روایت زوجتكها) را تأیید می‌کند این است که راویانِ لفظ «زوجتكها» بیشتر و موثق‌تر هستند و در میان آنها حافظانی مانند مالک هستند و روایت سفیان بن عیینه «أنكحتكها» با روایت آنها مساوی است و همچنین روایت زائده»[1].

۱- فتح الباري ۹/ ۱۷٦.

بنابراین روایت معنی حدیث تا وقتی الفاظ روایت شده مترادف یا قریب المعنی باشد و باب ترجیح باز بوده و مجتهد را به حقیقت و قول درست برساند، لطمه به دین وارد نمی‌کند چنانکه مؤلف می‌خواهد نشان دهد.

۴- حدیث «نماز خواندن در بنی قریظه»

نویسنده حدیث بخاری از ابن عمر رضی الله عنهما را نقل می‌کند که می‌فرماید: «هیچ کس نماز عصر را اقامه نکند مگر در بنی قریظه» و بعد از آن به نقل شرح ابن حجر رحمه الله می‌پردازد: «در همه‌ی نسخه‌های بخاری، حدیث اینگونه روایت شده ولی در تمام روایت مسلم، نماز ظهر روایت شده است، هر چند مسلم و بخاری از یک شیخ روایت کرده‌اند. ابویعلی و ابن‌سعد و دیگران موافق مسلم هستند ولی اصحاب مغازی اتفاق دارند که نماز عصر است».

نویسنده همین مقدار را از ابن حجر نقل کرد. ولی ما ادامه کلام ابن حجر را بیان می‌کنیم: «همچنین طبرانی و بیهقی در الدلائل روایت بخاری را تأیید می‌کنند، بعضی از بزرگان اینگونه بین روایات توفیق ایجاد کرده‌اند که احتمال دارد بعضی از صحابه قبل از دستور رسول اکرم نماز ظهر را خوانده بودند و بعضی هم نماز نخوانده بودند، و رسول اکرم به آنهایی که نماز نخوانده بودند فرمود: «لا یصلین أحد الظهر» و به آنهایی که نماز ظهر را خوانده بودند: «لا یصلین أحد العصر» و بعضی دیگر هم می‌گویند احتمال دارد: «دو گروه بودند. به یکی نماز ظهر را سفارش می‌کرد و به گروه دیگر نماز عصر» و ادامه می‌دهد تا اینکه می‌گوید: «به نظر من اختلاف در حفظ روایت توسط راویان صورت گرفته است یا اینکه بخاری رحمه الله در نوشتن حدیث بر حافظه خود اعتماد کرده و دقیقاً لفظ حدیث را ننوشته چون چنین کاری در مذهب بخاری جائز است، ولی مسلم دقت بیشتری به خرج داده اما موافقت ابی حفص السلمی با بخاری احتمال اولی را تأیید می‌کند اما با نظر به حدیثِ دیگران، احتمال اینکه به گروهی فرموده ظهر و به گروهی دیگر فرموده عصر، احتمالی موجه است ...».

دیدیم امام ابن حجر رحمه الله اینکه در روایت امام بخاری اشتباه یا وهمی صورت گرفته باشد ـ خواه از یکی از راویان بوده یا از خود امام بخاری ـ را رد نموده است و احتمال اول را ترجیح داده است.

ولی نویسنده از سخنان ابن حجر ، احتمال دوم را نقل کرده بی‌آنکه اول و آخر آن

را نقل کند و جمع بین دو روایت که ابن حجر از علما نقل کرده را رها می‌کند.

بدون شک خواننده‌ی هوشیار و تیزبین متوجه خیانت در نقل قول نویسنده و هدف شومش می‌شود که می‌خواهد امام محدثین مخصوصاً بخاری را به سهل‌انگاری و عدم دقت متهم کند.

اگر قبول کنیم که احتمالات موجب پدید آمدن وهم نویسنده شده است ولی آیا این اشتباه تغییری در حکم برداشت شده از حدیث می‌کند؟ هرگز.

بعد از آوردن دلائل مورد نظر در صفحه‌ی ۷۰، این نتیجه اشتباه و خطرناک را می‌آورد: که «دیدیم احادیث بر اساس معنی روایت شده‌اند، راویان زیاد و یا کم کردن و تقدیم و تأخیر الفاظ احادیث را مباح دانسته‌اند –چه رسد به اینکه بعضی از آنها بر این کار اصرار ورزیده‌اند– بنابراین ضرر بزرگی دامن‌گیر اسلام شد».

برای رد و جواب جنایت ابوریه بر محدثین این مقدار توضیحات کافی است.

ابوریه محدثین را مسخره می‌کند و آنها را نادان می‌داند.

از صفحه‌ی ۷۵–۷۹ به طعن و حمله به احادیث و تقدیم و تأخیر و کم و کاست و روایت بعضی از احادیث و اختصار به روشی مسخره‌آمیز و مرتب کردن اقوال محدثین برای سهل‌انگار قلمداد کردن آنها می‌پردازد و بعد از آن با عنوان درشت می‌گوید: «سهل‌انگاری محدثین در روایت احادیث فضائل و مضرات آن».

با این روش خواننده‌ای را که آگاهی ندارد به این وهم می‌اندازد که روش همه بزرگان حدیث اینگونه بوده است، ولی واقعیت خلاف این است و بزرگانی چون بخاری و مسلم و ابن خزیمه در ذکر احادیث فضائل بسیار دقت می‌کردند و تنها احادیث صحیح را در کتاب‌های خود روایت کرده‌اند، از سویی دیگر محدثین در مورد فضائل اعمال هم با شرایطی که در کتابها توضیح داده شد روایت می‌کنند، ولی مانند نویسنده، بدون فکر حرف زدن مخالف امانت علمی است و خیانت محسوب می‌گردد و بیشتر به دروغ و تدلیس می‌ماند تا به توضیح و تنویر مسائل.

برای روشن شدن مسائل و مطالب گذشته کافی است به کتاب‌های اصول حدیث مانند: «توجیه النظر» جزائری که تازه‌ترین و مهم‌ترین کتاب‌های علم حدیث است مراجعه شود تا خیانت‌ها و حمله کردن او به عالمان مشخص گردد.

احتیاط فراوان محدثین در روایت حدیث بر اساس معنی

برای اینکه حقائق نقل بدون کم و کاست سنن و احادیث ثابت روشن شود چند حقیقت چکیده شده و مقدمات را در مقابل خواننده عزیز قرار می‌دهم.

۱- بسیاری از صحابه و تابعین نقل معنی حدیث را نهی فرموده‌اند و گفته‌اند لازم است دقیقاً لفظ حدیث روایت شود.

۲- روایت معنی حدیث تنها برای عالمانی جائز است که عالم و آگاه به لغات عرب و اسلوب‌ها و تفاوت‌های دقیق بین الفاظ باشد.

۳- بزرگانی که روایت معنی حدیث را جائز می‌دانستند تنها رخصتی بود به اندازه‌ی نیاز و اصلی نبود که راویان به آن ملتزم باشند

۴- تدوین عمومی حدیث در رأس صده‌ی اول صورت گرفته است، و در نهایت قرن سوم همه احادیث جمع‌آوری شد و همچنین بعضی از صحابه و بزرگان تابعین در قرن اول هجری اقدام به تدوین خصوصی کردند.

۵- روایت احادیث بر اساس معنی در کتاب‌های تدوین شده جائز نیست.

۶- روایت احادیث بر اساس معنی به اتفاق علما در الفاظی که تعبدی هستند مانند اذکار و دعاها و سخنان جامع رسول الله ﷺ جائز نیست.

۷- راویان حدیث از صحابه و تابعین ثقه و قابل اعتماد بودند و هر کدام از آنها دارای ویژگی‌های دینی و نفسی و اخلاق پاکی بودند که از تغییر و سهل‌انگاری روایت دوری گزیدند و انکار کردن این حالت آنها تکبر و خودبینی است.

۸- قواعد و اصولی که عالمان حدیث برای تدوین و بررسی حدیث به کار برده‌اند دقیق‌ترین و پیشرفته‌ترین قواعدی بودند که عقل بشری در قدیم و عصر جدید به آن دست یافته‌اند، تا روایات مقبول و مردود و ضعیف و صحیح و حق و باطل از هم جدا شوند.

با این مقدمات صحیح به نتایج صادقی و درستی پی می‌بریم که اکثر احادیث رسول لفظاً به ما رسیده‌اند و بعضی احادیث با معنای آن روایت شده‌اند ولی با رعایت شروطی که در اوج دقت بودند تا به معنی اصلی حدیث لطمه وارد نکند و روایت معنی حدیث اگر مشکلی به همراه داشتند توسط بزرگان و علماء بیان می‌شد.

واقعاً پیام رسان پروردگار راست فرمود آنگاه که فرمود: «يَحْمِلُ هَذَا الْعِلْمَ مِنْ كُلِّ خَلْفٍ عُدُولُهُ, يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْغَالِينَ, وَانْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ, وَتَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ». «این علم توسط افراد پاکی نقل می‌شود که تحریف تجاوزگران و نظرات و دیدگاه اهل کفر و تأویل نادانان را از این علم می‌زدایند».

اعتماد ابوریه بر کلام مستشرقین

در صفحه‌ی ۸۱ و ۸۲ در مورد وضع احادیث از دائرةالمعارف اسلامی نقل می‌کند: «امکان ندارد اکثر احادیث را وصفی تاریخی از سنت پیامبر دانست بلکه عکس این قضیه امکان دارد که سنت نماینده تفکر بعضی از اصحابِ با نفوذ در قرن‌های نخستین بعد از وفات رسول ﷺ باشد، وفقط منتسب به رسول الله ﷺ است، واین بدین معنی است که بیشتر احادیث رسول ساختگی بوده‌اند».

عین کلام سابق را تکرار می‌کند بدون اینکه آنها را نقد کند یا به آنها اعتراضی بگیرد. و این نشان از این دارد که خود نیز بر مذهب آنان است وبا آنان هم مشربند. بلکه او مسائلی را در کتاب خود ذکر می‌کند که تکرار همین معنا است.

من می‌گویم:

در این گفتار مبالغه صورت گرفته و قضاوت آن دور از حق و تجاوز از حدود است، چرا که زیاد بودن احادیث رسول ﷺ نتیجه پیشرفت جامعه اسلامی نبوده و نمایانگر واقعیت تاریخی در نسبت احادیث به رسول الله ﷺ نیست، آنچنان که نویسنده این ماده در «دائرة المعارف اسلامی» بیان نموده است، بلکه بیشتر احادیث تدوین شده بوسیله طرق مورد اطمینان ثابت شده است، که از رسول الله ﷺ بر گرفته شده است. و بزرگان حدیث در جمع و تدوین و نقد و بررسی آن تمام تلاش و توان خود را به کار برده‌اند، همان‌گونه که مفصلاً آن را توضیح دادم، دیگر مجالی برای شک و گمان باقی نمانده، احادیث مقبول را از مردود جدا ساختند، علاوه بر این قواعد و اصول محکم دارای ملکه و استعدادی بودند که می‌توانستند احادیث راست را از دروغ تمیز دهند.

هرچند منکر آن نیستیم که اختلافات سیاسی و مذهبی و کلامی موجب وضع حدیث شده ولی هرگز چنین نظریه‌ی ستمگرانه‌ای را قبول نمی‌کنیم که بیشتر احادیث تدوین شده آثار وضع و دروغ بوده باشد.

حمله‌ی او به معاویه و پاسخ آن

در صفحه‌ی ۹۱ در فصل معاویه و شام گفته: احادیثی در مورد فضائل معاویه ﷺ وضع شده و در مورد معاویه می‌گوید: که او از جمله طلقاء (عده‌ای از اهل مکه که تا زمان فتح همچنان کافر بودند) بوده است و او را از جمله مؤلفة القلوب بر شمرده است.

ولی فراموش کرده که نویسندگان تاریخ صحابه، از واقدی و ابن سعد روایت کرده‌اند: «معاویه بعد از صلح حدیبه و قبل از فتح مکه در سفر عمره مسلمان شده ولی مسلمان شدن خود را پنهان کرده چون از خانواده‌اش می‌ترسید»[۱] واو در عمرة القضاء[۲] مسلمان بوده است.

و اگرچه بعضی می‌گویند: او و پدرش مؤلفة القلوب بودند ولی اکثریت علما مخالف و منکر آن هستند.

ابو عمر بن عبدالبر می‌گوید: «معاویه و پدرش نزد برخی از علما مؤلفة القلوب بودند، درحالیکه او می‌دانست که بسیاری از علماء این نظریه را نپذیرفته‌اند».

بدین سبب است ابن حجر رحمه الله این مورد را در شرح حال او ذکر نکرده، بلکه در مورد پدرش می‌گوید که مؤلفة القلوب است، هرچه باشد معاویه مسلمان شده و اسلامش نیکو گشت و یکی از کاتبان وحی بوده و در راه اسلام و مسلمین جهاد و مبارزه‌های پسندیده‌ای را انجام داده و در ایمانش خللی مشاهده نشده و در اخلاصش شکی وجود نداشته است.

ما شکی نداریم که در فضائل او احادیث بسیاری وضع شده ولی علماء همه آن احادیث را مشخص کرده‌اند، ما معاویه را از اینکه که دخلی در ساختن این احادیث در مورد خودش وشام داشته باشد مبرا می‌دانیم ، بلکه نمی‌پذیریم که حتی ایشان به آن راضی هم بودند. و اگر اسحاق بن راهویه رحمه الله می‌گوید: «هیچ حدیثی در مورد فضائل معاویه به صحت نرسیده»، اما بخاری در فضایل ایشان برخی احادیث را ذکر کرده است و این که امام بخاری تعبیر «باب ذکر معاویه» را بر «باب فضل معاویه» ترجیح داده است و مانند سایر بابها، لفظ فضل را بکار نبرده است، ذمی بر معاویه نیست.

۱- الإستیعاب: ج ۳، ص۳۹۵، و پاورقی الإصابة: ج۳، ص ۴۳۳، و فتح الباری: ج۶، ص ۸۲.

۲- آخرین عمره رسول الله ﷺ.

و در مورد عباس وپسرش عبد اللهرضی الله عنهما همچنین تعبیری به کار برده است[۱]، همچنین باکی بر معاویه نیست اگر امام بخاری حدیث مرفوعی با شرط خودش در فضل او بیان نکرده است اما او دو حدیث موقوف[۲] را که یکی از آنها فقه در دین و دیگری به صحبت رسول ﷺ را برای معاویه اثبات می‌کند، عالم و صحابه بودن برای فضل معاویه نزد افراد منصف کافی است. همچنین اگر در صحیح بخاری حدیثی در فضل معاویه روایت نشده، دلیل این نیست که در کتاب‌های معتبر دیگر احادیثی در فضایل او روایت نشوند. خود مؤلف دو حدیث مرفوع در فضیلت او که امام ترمذی آن را روایت کرده است را بیان نموده است. که آندو از همه‌ی احادیث دیگر صحیح‌تر هستند و حافظ ناقد ابن کثیر در «البداية والنهاية»[۳] آنها را ذکر کرده و احادیث ساختگی را از دیگر احادیث جدا نموده است، سپس می‌گوید: «ابن عساکر احادیث موضوع زیادی در فضل معاویه روایت کرده که به آنها پشت کردیم و با روایت احادیث صحیح از موضوعات و منکرات بی‌نیاز شدیم». پس دور از از عدالت است که تمام احادیث فضائل معاویه را موضوع بدانیم و معاویه را از ویژگی و صفت پاک به دور سازیم.

همچنین انکار نمی‌کنیم که در مورد شام و شهرهای مشهور دیگر اسلام، احادیث فراوانی وضع شده است و همچنین منکر نیستیم که در مورد قهرمانان بر زبان پیامبر دروغ‌های بی‌شماری ساخته شده ولی بزرگان و نقادان حدیث از آنها غافل نشده‌اند و بعضی از آن احادیث را صحیح دانسته‌اند. ولی قبول نداریم که معاویه دستور به وضع و ساختن آن داده‌است.

و بعد از این توضیحات به کلام ابوریه در صفحه‌ی ۹۴ نگاهی می‌اندازیم که می‌گوید: «معاویه بعد از بیعت با حسن بن علی رضی الله عنه در سال ۴۱ هجری، مدام در خطبه‌های جمعه بر روی منبر این حدیث را روایت می‌کرد: «شام سرزمین بندگان خاص الله و قهرمانان است» تا اینکه احادیث مرفوع زیادی در فضایل قهرمانان ساخته شد. و سپس برخی از این احادیث را ذکر می‌کند.

۱- فتح الباری ج ۶ ص ۸۰،۶۲

۲- خبری است که گوینده آن به صحابی ختم شود، و قول رسول الله نیست.

۳- ج ۸ ص ۲۱۰ و بعد از آن

چیزی که این لقمه را بر مؤلف تلخ کرده وتهمت و گمان را از معاویه دور می‌سازد، کلام شیخ الاسلام ابن تیمیه است که فرموده «لفظ أبدال (بندگان خاص و قهرمان)» تنها از علی بن ابی طالب ﷺ در حدیثی از اهل شام و منقطع الاسناد روایت شده است و به پیامبرﷺ نسبت داده شده است وسپس ابن تیمیه می‌گوید: «راجح این است که این روایت از سخنان پیامبرﷺ نیست».

شگفت اینکه نویسنده این کلام ابن تیمیه را در خلال نقل کلام رشید رضا درباره‌ی موضوع بودن احادیث ابدال (قهرمان) در صفحه‌ی ۹۵-۹۹ ذکر می‌کند.

اگر حدیث از معاویه نقل شده بود می‌گفتیم ممکن است و شاید، ولی می‌بینید که اینگونه نیست، چون رشید رضا تلاش کرده تا ثابت کند حدیثی که از علی روایت شده است اگر حدیث صحیح هم باشد منظور، آن ابدال (قهرمان) معروف نزد صوفی‌ها نیست، بلکه متقلبان و منحرفین ابدال را اینگونه تفسیر کرده‌اند.

از این هم شگفت انگیزتر اینکه نویسنده می‌خواهد به نقل چیزهایی بپردازد که به نفع خودش باشد، اما در حقیقت چیزهایی که بیان کرده برخلاف هوا و نظرات مشمئز کننده‌اش می‌باشد و آنها راتأیید نمی‌نماید، ضمناً در بسیاری از قسمت‌های کتابش چنین حالتی رخ داده است.

خلاصه‌ی کلام: بزرگان و نقادان حدیث، روایات ضعیف را شناسایی کرده‌اند و تمام زندگی خود را در این راه صرف نموده‌اند، هیچ روایتی در مورد فضائل و غیره وجود ندارد مگر اینکه ضعف و صحت و موضوع بودن آن را بیان کرده‌اند و برای روشن شدن گفته‌هایم کافی است نظری سریع به نوشته‌های عظیم آنها در بیان احادیث ساختگی داشته باشیم.

آنها کوتاهی نکرده‌اند بلکه متأخرین می‌باشند که بلند همت نبودند و در این میدان کوتاهی کردند و به اشتباه و خطاهای بسیاری دچار شدند.

در صفحه‌ی ۱۰۱ می‌گوید: «سازندگان حدیث، هر چیزی را که دوست می‌داشتند به نام حدیث اضافه می‌کردند» سپس از ابن حزمﷺ نقل می‌کند که در احکام از ابوهریره ﷺ روایت کرده است «اگر از من حدیثی برای شما روایت شد و موافق حق بود به آن تمسک جوید، هر چند از کلام من هم نباشد». و همچنین دوباره از ابوهریره ﷺ روایت شده است که رسول خدا فرمود: «اگر به نام من چیزی به شما رسید و موافق حق بود، هر چند آن را نگفته باشم پس آن را گفته‌ام».

هیچ‌کس در موضوع بودن این دو حدیث شک ندارد. با نگاهی به متن حدیث متوجه می‌شویم چنین چیزی از دهان معصوم (پیامبر اکرم) تراوش نمی‌شود. آیا فرد عاقل و دانا کلامی که از دهان خودش بیرون نیاید به خود نسبت می‌دهد؟! حتی چگونه به مردم دستور می‌دهد از چیزی پیروی کنند که به آن دستور نداده است؟! این یکی از عجائب است.

اعتراض گرفتن او به حدیث حسن[۱]

اگر نویسنده تنها به این دو حدیث موضوع استدلال می‌کرد حق نداشتیم به او اعتراض بگیرم ولی چیزی که موجب می‌شود از او اعتراض بگیریم و به نقد و رد کلامش بپردازیم این است بعد از ذکر دو حدیث موضوع می‌گوید: «نمونه این دو حدیث، حدیثی است که امام احمد از رسول خداﷺ روایت کرده که فرمود: اگر حدیثی را از من شنیدی که دل‌های شما منکر آن بود، و احساس شما از آن نفرت داشت، و معتقد بودید آن احادیث با شما فاصله دارد. هرگز کلام من نیست و من از آن دور هستم» رشید رضا می‌گوید: «سند حدیث جید است».

اگر رشید رضا به این حدیث اعتماد داشته -کسی که او را در بیشتر منقولات خود به عنوان محدث می‌شناسد- وگفته است اسناد حدیث صحیح است، پس چگونه نویسنده به خودش اجازه می‌دهد آن را به این دو حدیث دروغین که شکی در ساختگی بودن و نکارت آنها نیست، ملحق کند؟

شگفتا که نویسنده در بسیاری از مسائل بر نظرات و نوشته‌های رشید رضا اعتماد می‌کند اما در این مسئله به مخالفت با او می‌پردازد و نظر او را قبول نمی‌کند و از حق سرباز می‌زند و به سوی باطل در شتاب است، به نظر من او شخصی است پیرو هوی و هوس، هر چیزی موافق نظرش باشد آن را می‌پذیرد و هر چیزی مخالف او نباشد بدون علت و دلیل آن را رها می‌کند.

شاید رشید رضا ﷺ بر اساس اعتماد به تفسیر ابن کثیر: [ج ۳، ص ۵۶۹] آنجا که گفته است: آن را امام احمد با اسناد جید روایت کرده است این روایت را جید دانسته است و هیچ کدام از محدثین به جز امام احمد آن را روایت نکرده‌اند، و این حدیث با

۱- حدیث حسن به احادیثی گفته می‌شود که تمام شرایط حدیث صحیح را دارد فقط راوی آن قوت ضبطش کم است.

دو حدیث گذشته، نه در اثبات آن و نه در معنی هیچ شباهتی با هم ندارند. دو حدیث گذشته موضوع و این حدیث امام احمد حسن و از نظر مفهوم با حدیث «إِسْتَفْتِ قَلْبَكَ وَإِنْ أَفْتَاكَ النَّاسُ وَأَفْتَوْكَ» «از قلبت استفتا کن حتی اگر مردم به تو غیر از آن را فتوا دهند» نزدیک است.

این حدیث به اطمینان یا عدم اطمینان قلبی هنگام شنیدن حدیث اشاره دارد، همانا این وجدان و احساس قلبی برای مسلمانی که قلب خودش را با ایمان آباد کرده و از نور شریعت و شناخت اصول آن روشنایی کسب نموده، حاصل می‌شود. و کسی که به خواندن و تدریس حدیث نبوی عادت کرده، ملکه‌ای برای او حاصل می‌گردد که می‌تواند احادیث رسول ﷺ را سریع تشخیص دهد. امام ربیع بن خثیم بدان ملکه اشاره می‌کند با این قولش که «حدیث نوری دارد مانند روز و تاریکی دارد مانند شب، خیلی زود از هم تشخیص داده می‌شوند».

و یا ابن جوزی می‌فرماید: «حدیث منکر موی طالب العلم را سیخ می‌کند و قلبش از آن نفرت دارد» پس مشخص می‌شود حدیث امام احمد روایتی است ثابت و تأییدات دیگری هم از احادیث دارد.

مؤلف در صفحه‌ی ۱۰۵-۱۰۷ از کتاب «قواعد الحدیث» امام قاسمی روایات فراوانی را از بعضی از علما همچون ابن تیمیه و ابن قیم و ابن دقیق العید و ابن عروه حنبلی در مورد وجدان قلبی وملکه‌ای که برای محدث در فهم صحیح از ضعیف حدیث بوجود می‌آید را نقل کرده است.

عدم تمییز ابو ریه بین احادیث ساختگی و ادارج[1] در حدیث

در صفحه‌ی ۱۰۴ سخن از ساختن حدیث بوسلیه ادراج در حدیث به میان می‌آورد و اینگونه حدیث مدرج را از قبیل موضوع می‌داند.

به کار بردن لفظ «موضوع» برای «مدرج» یک نوع سهل‌انگاری است. هر چند بزرگانی چون ابن اصلاح حدیث مدرجی که اشتباها وارد حدیث شده را مانند موضوع می‌دانند ولی اکثریت آن را ادارج نامیدند؛ بر نویسنده لازم بوده ادراجی که بدون اشکال و ابهام است را از حدیث مدرجی که مشکل دارد، جدا کند، ادراجی که برای

۱- ادراج به عملی که گفته می‌شود که راوی حدیث، کلامی را از روی نادانی یا تفسیر کلمه یا امثال آن در حدیث وارد می‌کند.

تفسیر یا بیان معنی کلمه‌ی نامعلومی باشد و قرائن لفظی یا حالیه دال بر این باشد که لفظ اضافه شده از راوی است نه از رسول اکرم، مشکلی ندارد و به عدالت راوی ضرری نمی‌رساند و از قبیل حدیث موضوع نیست، ولی ادراجی که بدون قرینه و علامت ذکر می‌شود حرام است و عدالت را نقص می‌کند و موجب دروغگو شدن راوی می‌گردد.

امام سمعانی فرموده: «هرکسی عمداً کلمه‌ای را به حدیث اضافه کند (ادراج) عدالتش ساقط می‌شود، وکسی که کلمه را از جای خودش تحریف کند او از جلمه کذابین محسوب می‌شود».

و این چنین برای ما آشکار می‌شود که نویسنده در بحساب آوردن مدرج در مجموعه احادیث موضوع سهل‌انگاری کرده است و بر اساس قاعده نویسنده، بسیاری از محدثین بزرگ ما به صفت ناگوار و خطرناک وضع حدیث متصف می‌شوند.

مثلاً امام زهری هنگامی که حدیث «بدء وحي» را در صحیحین روایت می‌کند کلمه‌ی «التحنث» را به عبادت کردن تفسیر می‌کند پس اگر چنین باشد حدیث بدء وحی موضوع وزهری متهم به وضع حدیث می‌شود. وراوی حدیث نسائی که می‌گوید: «أنا زعيم -والزعيم الحميل» «من زعيمم و زعيم يعنى ضامن» وضاع است، و ابوهریره ﷺ که از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: «برای عبد مملوک دو پاداش وجود دارد – سوگند به خدا اگر جهاد در راه خدا و حج و نیکی به مادرم وجود نمی‌داشت آرزو می‌کردم در حالی بمیرم که عبد باشم-[1]». پس بنا به نظر ابوریه این جمله از قبیل وضع به حساب می‌آید زیرا جمله‌ی سوگند به خدا تا آخر، از راوی است، زیرا امکان ندارد رسول خدا آن را فرموده باشد. رسول خدا هنگام کودکی مادرش را از دست داد. نظر نویسنده در این مورد نزد هیچ عالم و تحلیل‌گری مورد قبول نیست و هیچ‌کس بر آن اقرار نمی‌کند.

طعن ابو ریه بر کعب الأحبار و ردی بر آن:

در صفحه‌ی ۱۰۸ عنوانی به اسم «الاسرائيليات في الحديث» را ذکر کرده و سپس منشأ آن را ذکر می‌کند وسپس از کعب الأحبار و وهب بن منبه و عالمانی از اهل کتاب که مسلمان شده‌اند شروع کرده و در مورد کعب خیلی عجولانه و بسیار زیاد سخن

۱- از «به خدا سوگند می‌خورم» تا «عبد باشم» بیان امید است که ابوهریره در هنگام روایت حدیث دارد و ارتباطی با اصل حدیث ندارد.

رانده است و او را اولین صهیونیست به حساب می‌آورد.

نظر من در مورد قضاوت و تحلیل او به شرح ذیل است:

۱- کعب یکی از تابعین بزرگوار است؛ و علمای جرح و تعدیل -که چیزی زیر ذره‌بین آنها گم نمی‌شود- او را به وضع یا صفات مذموم دیگر متهم نکرده‌اند و جمهور علماء، کعب را موثوق به می‌داند[1]، بدین سبب میان ضعفاء و متروک‌ها، ذکری از او نیست.

امام ذهبی‌رحمه‌الله در کتاب «تذکرة الحافظ» شرح حال کوتاهی از ایشان ذکر فرموده‌اند، و امام ابن عساکر در «تاریخ دمشق» و ابو نعیم «الحلیة» مفصلاً در مورد او توضیح داده‌اند.

ابن حجر در «الاصابة» و «تهذیب التهذیب» برای او عنوانی را قرار داده‌است و همه ناقدان و تاریخ‌نگاران در مورد او گفته‌اند: «ثقه» است.

بخاری از معاویه با سندش از معاویه روایت می‌کند که در حالی که برای بعضی از قریشیان -هنگامی که در زمان خلافتش حج کرد-: سخن می‌گفت در مورد کعب اظهار نظر کرد و گفت: «که کعب یکی از راست‌گویان اهل کتاب است که مسلمان شده‌اند ولی ما از او تجربه دروغ دیده‌ایم»، و این روایت نظر ناقدان حدیث در مورد کعب را به چالش می‌کشاند و بعضی از روایت‌های کعب را خدشه‌دار می‌کند.

اما این نمی‌تواند دلیل باشد تا کلام نویسنده را قبول کنیم و مانند او کعب و امثال کعب را دروغگو و واضع بدانیم.

هرچند این کلام معاویه است که مردی تیزهوش بوده و سیرت مردان و دسیسه‌هایشان از او پنهان نمی‌ماند، نه از کعب می‌ترسد و نه برای او چاپلوسی می‌کند و اگر از کعب چیزهای بیشتری می‌دید قطعاً آن را پنهان نمی‌کرد و می‌گفت. ولی بزرگان نسبت به کعب دیدگاه نیکویی دارند، ابن حبان در «الثقات» می‌گویند: «هدف معاویه این بوده که بعضی مواقع اشتباه می‌کند نه اینکه بگوید او کذاب و دروغگو است».

ابن جوزی‌رحمه‌الله می‌گوید: «یعنی بعضی چیزهایی که کعب از اهل کتاب نقل می‌کند دروغ است نه اینکه خودش دروغ بگوید چون کعب یکی از بزرگان است» قبل از ابن جوزی، ابن عباس رضی‌الله‌عنه در مورد کعب گفته:« قبل از او تغییر وتحریف ایجاد کردند و(و

۱- المقالات للکوثری: ص ۳۱.

این باعث شد او) در دروغ بیافتد»[۱].

اما فراموش نکنیم ابن جوزی متخصص نقد بوده و در این میدان صاحب قدرت و ملکه‌ای است که کسی از زیر ذره‌بین نقد او گم نمی‌شود ویک تنه اعلان جنگ با وضاعین کرده است، و کتاب «الموضوعات» یکی از مشهورترین کتاب‌های او است، هر چند به خاطر اینکه گاهی در صدور حکم وضع آسانگیری می‌کرده از وی ایراد گرفته‌اند. بنابراین اگر او در مورد کعب، نظر مؤلف وأمثال ایشان مبنی بر کذاب ووضاع بودن کعب را داشت کوچک‌ترین تردیدی در تجریح و طعن او به خود راه نمی‌داد، و از جمله معاویه در مورد او برداشت نیک نمی‌کرد، خصوصا که زبانش نسبت به وضاعین بسیار تیز و برنده است، آنچنان که خود آشکارا در مقدمه کتابش آن را بیان نموده است.

این‌چنین برای ما آشکار می‌شود که بر اساس گفته‌های بزرگان حدیث، کعب دروغگو و جعل‌کننده نبوده، هر چند در نقل از اهل کتاب دچار اشتباه و خطا شده است، واگر او در کلام اهل کتاب تلاش خود را برای یافتن حق از ناحق را بکار می‌برد، بی‌شک که اولاتر و زیباتر می‌نمود.

طعن او به وهب بن منبه وردی بر آن:

وهب بن منبه رحمه‌الله یکی از بزرگان تابعین و قابل اعتمادترین آنها است و درمیان بزرگان حدیث کسی را نمی‌شناسیم که او را زیر سؤال برده باشد مگر این نویسنده.

تحلیل‌گر و منتقد آگاه هرگز انکار نمی‌کند که در طول تاریخ اسلامی مقدار زیادی اسرائیلیات و خرافات وارد میراث فکری مسلمانان شده است و مسلمانان آنها را با حسن نیت روایت کرده‌اند. و همچنین قابل انکار نیست که اثرات بسیار مخربی در کتاب‌های علمی و افکار عوام مسلمانان گذاشته است و باعث شده است دشمنان دین، از آنجا که این نقلیات را جزء دین قلمداد کردند، اسلام را به باد استهزاء و تمسخر بگیرند، در حالی که اسلام از آنها بریء می‌باشد.

اما آنچه که محقق و پژوهشگر هرگز آن را نمی‌پذیرد این است که کعب و وهب و امثال آنها که مسلمان شده و اسلامشان نیکو گشت، هدفشان تباهی و تخریب و نابود کردن دین بوده است. خداوند به امت مسلمان لطف نموده که تمامی این اسرائیلیات در مورد داستان پیامبران و امت‌های گذشته و بیان وضعیت آغاز و پایان آفرینش و

۱- المقالات للکوثری ۳۱.

اسرار مخلوقات است و ارتباطی به حلال و حرام و عقائد ندارند مگر برخی از آنها که با با عصمت انبیاء منافات دارد و دروغ بودن آن هم بدون تحقیق و بررسی برای هر شخصی آشکار می‌شود.

ابن خلدون وقتی در «مقدمه» به بحث تفسیر ماثور می‌رسد، همانند نویسنده، یهودیان مسلمان شده را متهم به تخریب و تباهی دین نمی‌کند، بلکه آنها را منبع نقل اسرائیلیات می‌داند. این ویژگی تحلیل‌گر و منتقد واقعی است نه مانند ابوریه که تنها ادعا و حمله کردن را به کار می‌گیرد[۱].

نقد و بررسی اسرائیلیات

بزرگان حدیث تلاش‌های فراوان و پسندیده‌ای در نقد و بررسی اسرائیلیات به خرج داده‌اند و تمام روایات کعب و دیگران را نقد علمی و دقیق کرده‌اند، به گونه‌ای که هیچ روایتی وجود ندارد مگر اینکه بارها توسط آنها نقد شده باشد و اگر این تلاش جوانمردانه آنها نمی‌بود، اسرائیلیات برای مسلمانان بلا و مصیبتی خطرناک قلمداد می‌شد.

آنها تا حدی محطاط بودند که می‌گفتند: «قول صحابی اگر مرفوع باشد مجالی برای نظر ما وجود ندارد مگر اینکه مشهور به نقل از عالمان یهودی مسلمان باشد، چون اگر مشهور به روایت از آنها باشد جایز است که از اسرائیلیات باشد، واین احتیاط و دقت دلالت بر اصالت در نقد و وسعت نظرِ ستودنی محدثین است».

دوست دارم خوانندگان از مقاله مفصلی که در مورد: «الدخیل وکتب التفسیر» در مجله‌ی الازهر به چاپ رساندم، آگاه باشند، آنجا بسیاری از خرافات و اسرائیلیاتی را که به اسلام چسبانده شده بود زدودم[۲].

روش ابوریه در پژوهش، غیر علمی است.

ابوریه در پژوهش خود چنان وانمود می‌کند که هر چیزی از کعب و وهب و دیگران روایت شده دروغ و موضوع هستند، وروایات آنها هیچ راستی وحقی در آن نیست اگر هم در شریعت‌ما روایت‌هایی باشد که آنها را تأیید کرده و تصدیق کند.

آیا این روش و قضاوت عجولانه ، جنایت علیه حق و واقعیت و علمای محقق، نیست که می‌گویند: بعضی از روایت‌های اهل کتاب که توسط آنهایی که مسلمان شده‌اند به

۱- مقدمه ابن خلدون: ص۳۶۱.

۲- مجلة الأزهر: سال ۷۳-۷۴هـ.

ما رسیده است، راست و حق هستند و بعضی دیگر دروغ و باطلند و بعضی دیگر احتمال راست و دروغ بودن آنها وجود دارد.

ابن تیمیه‌رحمه‌الله بزرگ و استاد مدرسه‌ی حدیث و فقه دین است، او اخبار اهل کتابی که مسلمان شده‌اند را به سه دسته تقسیم می‌کند.

۱- روایاتی صحیح، چون ادله‌ی اسلامی صادق آنها را تأیید می‌کنند.

۲- روایات دروغی که مخالف دین ماست.

۳- روایاتی که در مورد آنها سکوت شده و نه از دسته‌ی اول می‌باشند و نه از دسته‌ی دوم ، ما نه آنها را تکذیب می‌کنیم و نه به آنها ایمان داریم، بر این اساس درست است که روایت شوند چون معمولاً در مورد امور دینی نیستند و روایت کردن آنها لطمه‌ای به دین وارد نمی‌کنند[۱]. ابن کثیررحمه‌الله شاگرد ابن تیمیه در تفسیرش نیز این تقسیم‌بندی را پذیرفته است[۲].

و حالا به شرح حدیث بخاری توسط حافظ بزرگ ابن حجر در کتابش «فتح الباري» که ابوهریره رضی‌الله‌عنه آن را روایت کرده، توجه کنید. اصل حدیث «اهل کتاب، تورات را با زبان عبری می‌خوانند و با زبان عربی برای مسلمانان تفسیر می‌کردند، رسول خدا فرمود: اهل کتاب را نه تصدیق کنید نه تکذیب، بلکه بگوید به آنچه از طرف خدا بر شما نازل شده ایمان داریم، و پروردگار ما و شما یکی است».

ابن حجررحمه‌الله در شرح این حدیث می‌گوید: «یعنی از آنجایی که کلام آنها احتمال صدق و کذب دارد شاید شما آنجایی که راست باشد را تکذیب کنید یا اینکه آنجایی که دروغ باشد را تصدیق کنید، در هر دو صورت شما دچار گناه بزرگی خواهی شد، ولی نهی در مورد تکذیب کلامی که با شریعت ما مخالفت دارد، یا تصدیق کلامی که شریعت ما آن را تأیید کرده، صادر نشده است، امام شافعی به این نکته‌ی مهم اشاره کرده است».

پس روشن شد صحیح دانستن هر آنچه اهل کتاب روایت کرده‌اند آسانگیری و ناحقی است و دروغ دانستنِ همه روایات آنها، زیاده روی و تهمت است.

این روشی که نویسنده آن را در پیش گرفته است منجر به خطاهای زیاد و اشتباهات بسیار شده است، او با این روش بسیاری از احادیث صحیحی که شکی در

۱- مقدمة التفسير ص ۴۶ ط السلفية.

۲- ج۱ ص۸ ط المنار.

صحت آنها نیست را اسرائیلیات دانسته و آنها را خرافات اهل کتاب پنداشته است، او برای این حکمش هیچ دلیلی جز سوء ظن و گمان ندارد، کار او بجایی رسیده که بسیاری از روایاتی که ما مصداق آن را در قرآن می‌بینیم ساختگی دانسته است. در قرآنی که باطل به آن راه ندارد، بلکه فراتر از آن احادیثی که هیچ‌یک از اسلام آورندگان اهل کتاب آن را روایت نکرده‌اند را نیز به حکم اسرائیلیات بودن رانده است، و امکان اینکه این راوی از آنان گرفته باشد نیز وجود ندارد، و در چند سطر به نقل آن احادیث می‌پردازیم تا روش‌های عجیب نویسنده مشخص شود.

طعن ابو ریه به احادیثی که قرآن آنها را تأیید می‌کند

در صفحه‌ی ۱۱۳-۱۱۴ بعد از ذکر روایات کعب و ابن سلام در مورد مژده‌ها و اوصاف رسول اکرم در تورات می‌گوید: «این خرافات – بشارت‌ها و اوصاف رسول در تورات- در عبدالله بن عمرو بن عاص ﷺ، ـ یکی از شاگردان کعب ـ تاثیر گذاشته است. امام بخاری از عبدالله بن یسار روایت کرده که «با عبدالله بن عمرو بن عاص ﷺ ملاقات کردم و به او گفتم: از اوصاف نبی در تورات برایم تعریف کن. گفت: بله. سوگند به خدا در تورات با بعضی از صفات قرآن متصف شده است {ای پیامبر ما تو را به عنوان گواه و مژده دهنده و بیم دهنده فرستادیم}. و در تورات آمده که تو حمایت کننده بی‌سوادان و تو عبد و فرستاده‌ی من هستی، تو را متوکل نامیدم، تند خو و سخت‌دل نیست، در بازار فریاد نمی‌کشد، بدی را با بدی پاسخ نمی‌دهد، اهل بخشش و گذشت است، خداوند او را نمی‌میراند تا ملت منحرف را به راه راست هدایت ندهد، و همه بگویند: «لا إله إلا الله». توسط او گوش‌های کر و چشم‌های بسته و قلب مهر شده باز می‌شوند. ابن کثیر اضافه می‌کند یسار گفت: سپس با کعب ملاقات کردم و از او پرسیدم، بدون تغییر همان چیزها را جواب داد، چون کعب به عبدالله یاد داده بود».

خیلی کودنی و نادانی است که نویسنده اوصاف رسول در کتاب‌های گذشته را خرافات می‌پندارد، نمی‌دانم نویسنده قدرت تشخیص راه حق را از دست داده؟ یا آیه ۱۵۶-۱۵۷ سوره‌ی اعراف را فراموش کرده که می‌فرماید:

﴿وَرَحۡمَتِي وَسِعَتۡ كُلَّ شَيۡءٖۚ فَسَأَكۡتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱلَّذِينَ هُم بِـَٔايَٰتِنَا يُؤۡمِنُونَ ١٥٦ ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلرَّسُولَ ٱلنَّبِيَّ ٱلۡأُمِّيَّ ٱلَّذِي يَجِدُونَهُۥ مَكۡتُوبًا عِندَهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَٱلۡإِنجِيلِ يَأۡمُرُهُم بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَىٰهُمۡ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ

ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡخَبَٰٓئِثَ وَيَضَعُ عَنۡهُمۡ إِصۡرَهُمۡ وَٱلۡأَغۡلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتۡ عَلَيۡهِمۡۚ فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِهِۦ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَٱتَّبَعُواْ ٱلنُّورَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ مَعَهُۥٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٥٧﴾ [الأعراف: ۱۵۶-۱۵۷].

«رحمت من همه چیز را در برگرفته است، آن را برای کسانی مقرر خواهم داشت که پرهیزگاری کنند و زکات بدهند و به آیات ایمان بیاورند. کسانی که پیروی می‌کنند از پیغمبر فرستاده شده امّی که(صفات او را) در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند، او آنان را به کار نیک دستور می‌دهد و از کار زشت باز می‌دارد و پاکیزه‌ها را بر ایشان حلال می‌نماید و ناپاکی‌ها را بر آنان حرام می‌سازد و فرو می‌اندازد و بند و زنجیر را از ایشان به درمی‌آورد، پس کسانی که به او ایمان بیاورند و از او حمایت کنند و وی را یاری دهند و از نوری پیروی کنند که همراه او نازل شده است بی‌گمان آنان رستگارند».

آیا حدیث بخاری تفسیر و مصداق این آیه مبارکه نیست که جای هیچ شکی باقی نمی‌گذارد؟ آیا فرقی می‌کند که این حدیث توسط عبدالله بن عمرو بن عاصرضی الله عنهما از کعب روایت شده باشد یا اینکه از کتاب آنها یاد گرفته باشد. چرا که ایشان باسواد و نویسنده بودند و تورات و انجیل را درک می‌کردند و قرآن هم آنها را تصدیق می‌کند و اقرار کردن به تأییدات قرآن واجب است. من در عجبم از نویسنده که چگونه به‌خود اجازه داده‌است و چگونه وجدانش او را آزاد گذاشته است که در مورد بشارت تورات و ذکر اوصاف رسول ﷺ در تورات و انجیل، بگوید اینها خرافه هستند.

ای مسیحیان! تکبیر گویید، از میان کسانی که خود را مسلمانان می‌نامند، افرادی پیدا شده‌اند که به نام بحث و شناخت و بررسی به شما و عقیده‌ی شما خدمت می‌کنند!!!.

اعتراض او به حدیث «طلب باران توسط عباس رضی الله عنه در خشکسالی»

در صفحه‌ی ۱۸۱ در مورد استسقاء می‌گوید: «کعب فرصت را غنیمت شمرده تا عقائد مسلمانان را فاسد کند، او کسی بود که باعث شد عمر از عباس عموی پیامبر درخواست کند تا دعای طلب باران بکند» و بعد از ذکر این مطلب که عمر رضی الله عنه از عباس رضی الله عنه طلب استسقاء نمود، بدون توقف می‌گوید: «اما عمر به مکر و حیله وی پی برد و به هیچ‌کس حتی رسول ﷺ تمسک نجست و بر استغفار بسنده کرد».

و برای تأیید ادعایش، نویسنده به کتاب «مغني والشرح الكبير» استدلال می‌کند که می‌گویند: «عمر برای نماز استسقاء بیرون آمد و به غیر از استغفار کاری دیگر انجام نداد».

جواب و رد بر آن

۱- بخاری ﷺ حدیث استسقاء توسط عباس را از انس ﷺ روایت کرده که «عمر بن خطاب ﷺ هنگامی که دچار خشکسالی می‌شدند به عباس عموی رسول اکرم ﷺ توسل می‌جست، و گفت: خداوندا در دوران رسول برای استسقاء به پیامبرت توسل می‌کردیم. بر ما باران نازل می‌فرمودید و حالا به عموی رسول توسل می‌کنیم، بر ما باران نازل فرما» ولی نویسنده ما برای استدلال بر اینکه کار کعب در این مورد دسیسه بوده حدیث انس را زیر سؤال برده، وآن را از جمله احادیثی بشمار می‌آورد که مخالف با روایات قوی است که در کتاب‌های دیگر است، خواننده عزیز آیا می‌دانید منظور او از روایات قوی که بر روایت بخاری ترجیح دارد کدام است؟

روایتی است که در کتاب «المطر» از ابن أبی الدنیا و مغنی و الشرح الکبیر و البیان و التبیین از جاحظ!! ذکر شده واین در حالی است که این روایات با حدیث انس هیچ مخالفتی ندارند. چرا که استسقاء (در خواست باران) حالات مختلفی داشته است: گاهی با نماز، باری دیگر با خطبه جمعه یا بعد از نمازهای واجب، گاهی دیگر دعا کردن در غیر حالات و اوقات نماز، یا روی منبر در مسجد یا بیرون مسجد بود و همه‌ی این حالات در سنت رسول اکرم ﷺ ثابت شده است[۱].

عمر ﷺ نیز یک بار با توسل به دعای عباس طلب باران کرد و گاهی دیگر هم تنها به دعای طلب باران اکتفا نمود، و گاهی هم به استغفار بسنده نمود و این سنت را انجام داده‌است. چون او از خدا باران می‌خواست و با تمام حالات به درگاه خداوند دست بلند می‌کرد.

پس بین روایت بخاری و مغنی و الشرح الکبیر تناقصی وجود ندارد تا یکی بر دیگری ترجیح داده شود.

نویسنده‌ی کتاب «المغنی والشرح الکبیر» که حدیث دوم از آن نقل شده، بعد از چند صفحه می‌گوید[۲]: «مستحب است که توسط آنکه به صلاح و نیکوکاری مشهور است است دعای باران شود زیرا امکان اجابت آن بیشتر است و عمر هم در خشک‌سالی عام الرماده به عموی پیامبر توسل کرده» و بعد از آن استسقاء معاویه

۱- نگا: شرح النووی علی مسلم ج۶ ص۱۸۸، و زاد المعاد ج۱ ص۱۲۶،۱۲۷.

۲- المغنی والشرح الکبیر ج۲ ص۲۹۵

وتوسل او به یزید بن الأسود و ضحاک بن قیس را ذکر کرده است.

پس روشن شد نویسنده ما بر اساس هوی و هوس از مغنی و شرح کبیر نقل قول می‌کند تا به هدف خودش برسد که استسقاء عمر توسط دسیسه کعب[1] بوده تا اینکه عقیده‌ی مسلمانان را فاسد کند.

۲- آخر در استسقاء عباس رضی الله عنه چه فسادی وجود دارد؟ همه‌ی مسلمانان توسل کردن به زنده را جایز می‌دانند. و هیچ‌کس نگفته توسل کردن به زنده عقیده را فاسد می‌کند و چگونه ممکن است مهاجرین و انصار و از همه مهم‌تر عمر رضی الله عنه متوجه این فساد عقیدتی نشوند؟ چرا این خطر بزرگ از همه مسلمانان و فقهاء و محدثین پنهان مانده؟ این چیزی است که انسان را متعجب می‌سازد!!!!!.

اعتراض او به حدیث «اسراء و معراج»

در صفحه‌ی ۱۲۳ گفت و شنود موسی با پیامبر و رفت و آمد بین موسی و خداوند برای چانه زنی و کم کردن تعداد نمازها را خرافات و اسرائیلیات می‌داند، و بزرگانی که حدیث را صحیح دانسته‌اند جاهل و نادان قلمداد می‌کند و آنها را فرومایگان آخر الزمان می‌داند، این نوع کلمات وبقیه‌ی بی‌ادبی و دشنام‌هایی که از قلمش تراوش می‌کند راحت نثار علما ودانشمندان می‌کند.

جواب و رد:

دقت نکردن در سخن و چشم بسته سخن راندن و بدون دلیل اظهار نظر کردن شایسته پژوهشگر و محقق منصف نیست. آیا ذکر نام موسی علیه السلام و گفتگوی او با محمدﷺ در شب معراج برای تخفیف نماز سبب می‌شود که این روایت از اسرائیلیات باشد؟ بر اساس منطق نویسنده همه احادیث در مورد فضائل موسی علیه السلام یا پیامبران بنی اسرائیل موضوع هستند. اما من معتقدم که هیچ عاقلی چنین حرفی را نمی‌زند چه رسد به محقق.

توضیحات گذشته در مورد روایت‌های بنی اسرائیل در دیدگاه علماء برای خوانندگان عزیز کافی است و حتی اگر روایت اسراء و معراج از کعب و یا امثال او نقل می‌شد،

۱- اگر کعب یکی از راویان حدیث انس بود یا اینکه انس به روایت از اهل کتاب مشهور بود از لحاظ عقلی دیدگاه مؤلف قابل قبول بود اما این حدیث هیچ ارتباطی با کعب نداشته و تمامی راه‌های احتمال مسدود می‌باشد.

شاید احتمال عقلی ضعیفی در دسیسه‌سازی آنها وجود داشت، اما این حدیث از بیست و چند نفر از صحابه بزرگوارکه هیچ کدام سابقه یهودیت ندارند، روایت شده است، لذا در منطق بحث علمی و صحیح، احتمال اینکه این حدیث از اسرائیلیات باشد بسیار بعید است، اگر نگوییم محال است.

حافظ ابو خطاب در کتاب «التنوير في مولد السراج المنير» نام تمام صحابه‌های راوی حدیث اسراء و معراج را ذکر کرده که به ۲۵ نفر می‌رسند و روایت را متواتر می‌داند.

امام ناقد ابن کثیر رحمه الله در تفسیرش، کلام حافظ ابو خطاب را نقل کرده و بر کلامش صحه گذاشته[1]. آیا نزد عقلا در چنین موردی احتمال این هست که حدیث موضوع با دسیسه باشد؟

امام بخاری و مسلم و سایر اصحاب سنن آن را روایت کرده‌اند و حافظ ابن کثیر همه‌ی روایات را در تفسیرش نقد و بررسی کرده و هرکسی می‌خواهد به صحت حدیث یقین بیشتری پیدا کند به تفسیر ابن کثیر مراجعه کند.

هیچ دانشمندی تا جایی که من می‌دانم، حدیث اسراء و معراج را دسیسه اسرائیلی نمی‌داند. آیا خیالات نویسنده بر همه عالمان بی‌شمار امت اسلامی مخفی مانده است؟ بهتر بود نویسنده به حکمت این رفت و برگشت و گفتگوی موسی و محمد ﷺ می‌پرداخت تا اینکه در آن شک و شبهه وارد کند و بگوید این حدیث به معنی نفی علم بی‌پایان خدا و تشخیص ندادن توانایی و طاعت امت اسلامی توسط محمد ﷺ می‌باشد.

چه مشکلی دارد که بگویم موسی در مورد توانایی مردم از محمد ﷺ با تجربه‌تر بود، چون قبلا خود تجربه کرده بود ؟ تا نویسنده چنین گمان نامبارکی داشته باشد و بگوید: کم کردن نماز از پنجاه نماز به پنج نماز به علت رفت و آمد محمد ﷺ، نشانه‌ی عدم علم خداوند نسبت به طاقت و توانایی امت اسلامی است؟

خداوند، دانا و آگاه به گذشته و حال و آینده است و می‌داند که رسول خدا ﷺ از او سبک نمودن و کم کردن اوامر را درخواست می‌نماید و خداوند هم به ندای ایشان لبیک می‌فرماید تا منتی بر بندگان باشد. چون در حدیث آمده «واجب و فرض خود را تأیید نموده و برای بندگانم تخفیف قائل شدم» و همچنین، منزلت رسول اکرم ﷺ بیان می‌شود که خداوند شفاعت او را پذیرفته و بیان می‌کند که محمد ﷺ مهربان و دلسوز

۱- نگا: تفسیر ابن کثیر و بغوی ج۵ ص۱۴۳

بوده و به مشورت موسیعليه السلام گوش فرا می‌دهد. ونپرس از شادی وشور مناجات و تکرار آن بین عبد و معبود که در این دیدار نهفته است.

او حدیث «لا تشد الرحال» را از اسرائیلیات می‌پندارد.

در صفحه‌ی ۱۲۸ باب «اسرائیلیات في فضل بیت المقدس» حدیث «لا تشد الرحال» را از اسرائیلات می‌داند.

و در صفحه‌ی ۱۲۸ می‌گوید: «در بدو امر احادیث صحیح، در مورد مسجد الحرام و مسجد رسول الله بوده است، اما بعد از ساختن قبة الصخرة، احادیث فراوانی در فضل آن و مسجد الاقصی درست شدند و یکی از این احادیث، حدیث «لَا تُشَدُّ الرِّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ: مَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَسْجِدِي هَذَا وَالْمَسْجِدِ الْأَقْصَى». «جایز نیست بار سفر بستن برای هیچ مسجدی مگر سه مسجد. مسجد الحرام و این مسجد من (مسجد النبی) و مسجد الاقصی». است؛ برای تأیید نظرش به روایت ابن عباس رضي الله عنه استدلال می‌کند که «زنی از بیماری شکایت داشت و گفت: اگر شفا یابم در مسجد الاقصی نماز خواهم خواند، سپس شفا یافت و خود را آماده‌ی سفر کرد. قبل از سفر پیش میمونه آمده و ماجرای را برای او تعریف کرد، ام المومنین فرمودند: بشین و هر آنچه آماده کرده‌ای بخور و در مسجد النبی نماز بخوان، چون از رسول ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «صَلَاةٌ فِيه أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ صَلَاةٍ فِيمَا سِوَاهُ إِلَّا مَسْجِدَ الْكَعْبَةِ» «نماز در مسجد رسول بهتر از هزار نماز است در مسجدهای دیگر، مگر در مسجد الحرام».

می‌گوید: «اگر حدیث «لا تشد ... صحیح بود میمونه زن را از رفتن به مسجد الأقصی منع نمی‌کرد و مانع زن در اجرای نذرش نمی‌شد.

جواب و رد:

۱- انکار نمی‌کنیم که احادیث فراوانی در فضل بیت‌المقدس و قبة الصخره درست شده‌اند. ولی این بدان معنی نیست که احادیث صحیح را هم که در فضل بیت‌المقدس آمده، قبول نکنیم و حدیث «لا تشد الرحال» را موضوع و دروغ بدانیم.

به نظرم این از حق وانصاف دور است که نویسنده می‌خواهد بیت‌المقدس را از هر فضلیتی خالی کند و هرچه در مورد آن روایت شده را موضوع بداند، مگر فضل بیت المقدس فقط با احادیث صحیح ثابت شده است؟ بلکه فضیلت بیت المقدس با

دلیلی قطعی از قرآن، که جای شکی باقی نمی‌گذارد، ثابت شده است و قرآن به فضیلت آن اشاره می‌کند. الله متعال می‌فرماید:

﴿سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِيٓ أَسۡرَىٰ بِعَبۡدِهِۦ لَيۡلٗا مِّنَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ إِلَى ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡأَقۡصَا ٱلَّذِي بَٰرَكۡنَا حَوۡلَهُۥ لِنُرِيَهُۥ مِنۡ ءَايَٰتِنَآۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ١﴾ [الإسراء: ۱].

«تسبیح و تقدیس خدایی را سزا است که بنده خود را در شبی از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برد، آنجا که پیرامون آن را پر برکت ساخته‌ایم تا از نشانه‌های خود بدو بنمایانیم بی‌گمان خداوند شنوا و بینا است».

دیگر مجالی برای شک و گمانِ بی‌اساس باقی نمی‌ماند، بیت‌المقدس قبله‌ی انبیاء و دومین مسجد روی زمین است، و توسط نواده‌ی ابراهیم، یعقوب ـ علیهما الصلاة والسلام ـ بنا گردیده و توسط حضرت سلیمان علیه السلام تجدید بنا شده، قبله اول مسلمانان بوده، پس چگونه نویسنده بعید می‌داند به همراه مسجد الحرام و مسجد النبی ذکر شود اگر چه که از نظر منزلت در جایگاه بعد از آنها قرار دارد؟

نقطه‌ی مشترک هر سه مسجد قدمت تاریخی و یادآوری زندگی بعضی از انبیاء است.

اگر نویسنده مرد ناقد و تحلیل‌گری بود، باید سند و متن آن را نقد می‌کرد نه اینکه گزافه‌گویی کند.

۲- این حدیث را دو امام بزرگوار یعنی امام بخاری رحمه الله و امام مسلم رحمه الله در صحیحشان روایت کرده‌اند. آن‌دو ید طولایی در تصحیح احادیث و شناخت کاملی از رجال و اشکالات حدیث دارند. و رأی آنها در مورد نقد احادیث خیلی دقیق است، و غیر از این دو بزرگوار ابن حبان و ابی داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه در کتابشان و احمد و بزاز در مسندشان و طبرانی هم از اصحابی مانند عمر رضی الله عنه و ابی سعید خدری رضی الله عنه و ابوهریره رضی الله عنه و ابی بصره غفاری رضی الله عنه و پدرش و ابی جعد رضی الله عنه روایت کرده‌اند[1].

و امت اسلامی از دیرباز این حدیث را پذیرفته‌اند، و بزرگان بی‌شماری که در نقد و بررسی همتایی نداشتند از عصر صحابه تا به امروز آن را روایت کرده‌اند. آیا آنچه که بر این نویسنده ظاهر گشت بر همه این بزرگان مخفی مانده!!!.

۳- اما آنچه نویسنده در مورد حدیث ابن عباس و قصه‌ی زنی که نذر کرده بود اگر

۱- نگا: عمدة القاری علی البخاری ج۷ ص۲۵۲ ط منیر

شفا یابد در مسجد الاقصی نماز بخواند، بسیار مضحک است. -ای کسی که ادعا می‌کنی ده‌ها کتاب و مرجع را مطالعه کرده‌ای- چه کسی گفته اگر فتوی بر خلاف آنچه باشد که حدیث یا عمل رسول ﷺ باشد دلیل ضعف یا دروغ بودن حدیث است؟ اگر اینگونه حکم کنیم باید بسیاری از احادیث رسول را موضوع و کذب بدانیم!!!.

ابن صلاح می‌گوید: «اگر فتوی یا عمل عالمی موافق حدیث باشد دلیل بر صحت حدیث نیست، و همچنین مخالفت او با حدیث دلیل ضعف حدیث نمی‌باشد»[۱].

أم المؤمنین میمونه به این حدیث رسول ﷺ استناد نموده که ادای نماز در مسجد النبی بهتر است، پس ادای نذر در مکان افضل، نیز بهتر است، و خصوصا که او زن بود و مسافرت برای زن پر مشقت است.

امام العینی می‌فرماید: «بعضی از بزرگان مانند مالک و احمد و شافعی به حدیث «لا تشد..» استناد کرده‌اند هرکسی نماز خواندن در یکی از این مساجد را بر خود نذر کند باید نذر خود را به جای بیاورد. ولی ابو حنیفه فرمود: لازم نیست، و امام شافعی در الأم فرموده: در مسجد الحرام لازم است چرا که نسک به آن تعلق می‌گیرد اما در دو مسجد دیگر واجب نیست و ابن منذر گفت: در دو مسجد حرمین واجب است ولی در مسجد الاقصی لازم نیست و به حدیث جابر استناد کرده که به رسول ﷺ گفت: من نذر کردم اگر توانستید مکه را فتح کنید در بیت المقدس نماز بخوانم ، رسول فرمود: همینجا (مسجد النبی) نماز بخوان»[۲].

پس اساس فتوا در حدیث جابر و میمونه بر این است که اگر کسی نذر کرد تا در جایی که فضیلت آن کمتر است مانند بیت المقدس نماز بخواند می‌تواند در مکانی با فضیلت‌تر از آن، مانند مسجد النبی نذرش را به جا آورد ولی عکس قضیه درست نیست[۳].

دیدیم امام شافعی رحمه‌الله فرموده فقط در مسجدالحرام واجب است و در دو مسجد دیگر واجب نیست با اینکه امام شافعی از کسانی است که حدیث «لا تشد» را صحیح می‌داند پس بنا بر منطق پژوهشی ابوریه باید استناد به رأی امام شافعی در کتاب «الأم» باید بگویم فضیلت مسجد النبی و مسجد الاقصی ثابت نیستند و ذکر آنها در

۱- مقدمه‌ی ابن صلاح: ص ۱۲۱.

۲- عمدة القاری ج۷ ص ۲۵۳

۳- مغنی و شرح کبیر: ج ۱۱، ص ۳۵۲.

حدیث «لا تشد» دروغ است آیا این روش دقیق علمی نقد است؟ ما که نمونه آن را در گذشته و حال ندیده‌ایم!!!.

اعتراض او به حدیثی متفق علیه در مسلم و بخاری

در صفحه‌ی ۱۳۱ باب «اليد اليهودية في تفصيل الشام» حدیث مرفوع مسلم و بخاری را ذکر می‌کند.

لفظ حدیث: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظاهرين على الحق، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ وَلا مَن خَالَفَهُم حَتَّى يَأْتِي أَمرُ الله». «مدام گروهی از امت من بر حق می‌مانند. مخالفان آنها و کسانی که سعی در ذلیل کردن آنها دارند، به آنها ضرری نمی‌رساند تا اینکه دستور خدا فرا رسد». امام بخاری رحمه‌الله می‌فرماید: آن گروه در شام هستند.

ما انکار نمی‌کنیم احادیث زیادی در فضل شام و شهرهای دیگر ساخته شده‌اند که بوی ملی‌گرایی و تعصب از آنها برمی‌خیزد، اما بزرگان حدیث در نقد و بررسی و بیان آنها قرن‌ها پیشی گرفته‌اند، اما آنچه که بر مؤلف ایراد می‌گیریم طعن در احادیث صحیح بدون دلیل و فقط سخن راندن با حدس و گمان است.

و چه دلیلی واضح‌تر از اینکه این حدیث را ذکر کرده و آن از دسیسه یهودیان بداند، آخر این حدیث در مورد شام – البته با تفسیر بخاری– چه فائده‌ای برای یهودیان دارد؟ شام شهر عرب است نه یهودی، آیا معقول است، یهودیان برای تخریب بنی امیه، در مورد فضل و بزرگی پایتخت آنها حدیث درست کنند، که به قدرت و سلطنت اسلام اشاره دارد، و در مورد این گروه حکم به بقاء تا روز قیامت دهد؟ آخر چگونه ممکن است که آنان چنین کنند در حالی که آنها خود را گروه و ملت برگزیده خدا می‌داند –ربا دروغ و بهتان– و گمان می‌کنند آنها سزاوارترین گروه برای ماندگاری بر حق هستند.

نویسنده آنها را به زیرکی و حیله‌گری توصیف می‌کند، پس چگونه احادیثی که موجب تقویت دشمن و تضعیف خودشان می‌شود درست می‌کنند؟ حقیقتا نویسنده می‌خواهد عقلمان را کنار بگذاریم.

امام بخاری و مسلم این حدیث را در کتاب صحیحشان روایت کردند. امام بخاری در کتاب «الاعتصام» از مغیره بن شعبه از پیامبر ﷺ با این لفظ حدیث را روایت کرده است «لا تزال طائفة من أمتي ظاهرين حتى يأتيهم أمرالله وهم ظاهرون». نویسنده این روایت را ذکر کرده است و دو باب بعد از این در باب «علامات النبوة» از عمیر بن هانی روایت

کرده «لا يزال من أمتي أمة قائمه بأمر الله لا يضرهم من خذلهم ولا من خالفهم حتى يأتي أمر الله وهم ظاهرون». عمیر می‌گوید: مالک بن یخامر گفته: معاذ معتقد بوده اهل شام هستند، معاویه می‌گوید: مالک گمان می‌کند که از معاذ شنیده آنها اهل شام بودند.

امام مسلم از ثوبان و مغیره بن شعبه ﷺ و معاویه ﷺ و جابرین عبدالله ﷺ روایت کرده که اهل شام هستند ولی در روایت مسلم «قال معاذ: وهم بالشام» وجود ندارد و به غیر از مسلم و بخاری نیز این حدیث را روایت کرده‌اند.

اما شایسته است اینجا متذکر شویم این قول معاذ ﷺ است و حدیث مرفوع نیست آنچنان که ابوریه گمان برده است، بلکه تفسیر معاذ است و در حدیث مرفوع «وهم بالشام» وجود ندارد. بدر العینی در شرح بخاری می‌گوید: «قول معاذ حدیث مرفوع نیست». بخاری ﷺ این طائفه را به اهل علم تفسیر نموده است. او بعد از بیان عنوان حدیث می‌گوید: «آن گروه اهل علم هستند». علی بن مدینی ﷺ می‌گوید: «آن گروه اهل حدیث هستند». امام احمد ﷺ نیز آنها را اهل حدیث می‌داند، پس می‌بینیم امامان از دوران صحابه در تعیین آن گروه اختلاف داشته‌اند، روایت امام بخاری از معاذ در مورد فهم حدیث دلیلی برای ضعف حدیث و دسیسه یهود دانستن آن نیست.

و همچنین قول بعضی از عالمان حدیث در مورد روایت امام مسلم از سعد بن ابی وقاص ﷺ که می‌فرماید: «مدام اهل مغرب بر حق هستند تا قیامت برپا می‌شود» می‌گویند اهل مغرب مردمان شام هستند، دلیل نیست که به حدیث اعتراض گرفته شود و آن را موضوع بداند چون تنها برداشت و قرائت آنها از حدیث است و هر قرائتی مصداق واقعی حدیث نیست.

شگفت اینکه نویسنده در پیروی از هوی و هوس خودش بر کتاب‌های ادبی مانند «نهاية الارب» و کتاب تاریخی «المعجب في تلخيص اخبار المغرب» اعتماد می‌کند در حالی که احادیث صحیحین را مادامی که مطابق با میلش نباشد زیر سؤال می‌برد، ولی نمی‌دانم آیا فراموش کرده که کتاب‌های ادبی و تاریخی، احادیث صحیح و ضعیف و مقبول و مردود را باهم روایت کرده‌اند، پس چگونه بر آنها اعتماد می‌کند؟ کتب قابل اعتماد حدیث، کتاب‌هایی هستند که اسناد را ذکر کرده‌اند و احادیث صحیح و ضعیف و مقبول و مردود را از هم جدا نموده‌اند.

او گمان می‌کند همچون اسرائیلیات، روایات مسیحیان هم وارد اسلام شده است، و به تمیم الداری خرده می‌گیرد

در صفحه‌ی ۱۴۰ باب «المسیحیات في الاسلام» می‌گوید: «اگر اسرائیلیات با دروغ و افترا ساحت اسلام را لوث کردند، همانا مسیحیان در نابود کردن اسلام سهم هنگفتی دارند و سردمدار این جنایت‌کاران تمیم بن اوس الداری بود» و بعد از آن احادیثی که ادعا می‌کند ساخته‌ی مسیحیان است را ذکر می‌کند.

در صفحه‌ی ۱۴۱ حدیث جساسه و دجال و نزول عیسی و دیگران را بیان می‌کند که می‌گوید تمیم‌داری آنها را پخش کرده است.

حدیث جساسه موضوع نیست.

امام مسلم[1] حدیث جساسه (حیوانی که در جزیره بود) را از فاطمه بنت قیس روایت کرده است «پیامبر خدا به منادی خود دستور داد که بگوید: «الصلاة جامعة» وقتی نماز را به پایان رساندند و سلام دادند رسول فرمود. هرکس جای خود بایستد، سپس فرمود: می‌دانی چرا شما را جمع کردم؟ گفتند: خدا و رسول بهتر می‌دانند، فرمود: برای امید یا ترس شما را جمع نکرده‌ایم بلکه برای اینکه تمیم داری -که مسیحی بود- آمده و بیعت داده است. برای من چیزی تعریف می‌کند، که موافق همان حدیث دجال است که برای شما تعریف کردم. سپس داستان بیرون رفتن تمیم داری همراه گروهی با کشتی در دریا را ذکر می‌کند: «آنها یک ماه در دریا حرکت می‌کنند تا به جزیره‌ای می‌رسند، در آنجا لنگر می‌اندازند و جانور بزرگی را پیدا می‌کنند که با آنها حرف می‌زند و آن حیوان آنها را به به مکانی در جزیره راهنمایی می‌کند که مردی در آنجا است، و آنها هم رهسپار آنجا می‌شوند تا ادامه داستان که خیلی بلند است و آن مرد دجال بوده است».

نویسنده در ایجاد شک نسبت به این حدیث جز قول مرحوم رشید رضا رحمه الله، هیچ سلفی ندارد، رشید رضا که نویسنده‌ی اضواء از او نقل می‌کند هم صراحتاً نه قصه را تکذیب می‌کند، و نه تمیم الداری را دروغگو می‌پندارد، بلکه او (رشید رضا) تلاش کرده که ثابت کند، رسول خدا ﷺ سکوت کرده و سکوت ایشان نشانه‌ی تصدیق داستان نیست، و چنین داستانی از جمله‌ی اقرار پیامبر به شمار نمی‌رود و فائده

۱- صحیح مسلم ، شرح نووی ج۱۶ ص۷۸-۸۴.

چندانی ندارند و ضمناً تصدیق کردن یا تکذیب کردن چنین اموری که بدین مرتبط نیست برای انبیاء جایز است.

در رد آن می‌گویم:

۱- راوی حدیث امام مسلم است و هیچ کدام از رجال حدیث جای شک و اعتراض نیستند و امام احمد و ابو یعلی و ابو داود و ابن ماجه آن را روایت کرده‌اند و غیر از فاطمه بنت قیس رضی الله عنها، اصحاب دیگر مانند ابوهریره رضی الله عنه و عائشه رضی الله عنها و جابر رضی الله عنه روایت کرده‌اند، تنها مسلم آن را روایت نکرده و غیر از فاطمه اصحاب دیگری هم آن را نقل کرده‌اند.

رسول ﷺ در حالی که بر روی منبر بود و همه اصحاب را جمع کرده بود، قول تمیم الداری را موافق با کلام خودش در مورد دجال و سایر علائم قیامت دانست. و گمان اینکه این حدیث زیر تقریرات پیامبر نمی‌گنجد امری غیر مسلم و دور از حقیقت است، بلکه این حدیث جزء تقریرات پیامبر است و سنت تقریری پیامبر محسوب می‌شود. و عالمان حدیث این روایت را در مناقب تمیم داری ذکر می‌کنند.

در تعریف تمیم الداری، ابن حجر رحمه الله در الاصابة[1] می‌گوید: «بین صحابه مشهور بود مردی نصرانی بوده که مسلمان شد و وارد مدینه گشت سپس اسلام آورد، داستان عجیب جساسه و دجال برای رسول الله ﷺ روایت کرد و رسول الله داستان جساسه و دجال را از او روایت کرد، و این یکی از مناقب آن مرد بوده است». و بعد از آن حافظ ابن حجر از ابی نعیم نقل می‌کند: «تمیم راهب دوران خود و عابد فلسطین بود و شب زنده دار بود، شبی تا صبح فقط این آیه را تکرار می‌نمود: ﴿أَمْ حَسِبَ ٱلَّذِينَ ٱجْتَرَحُواْ ٱلسَّيِّـَٔاتِ أَن نَّجْعَلَهُمْ كَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَوَآءً مَّحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ ۚ سَآءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٢١﴾﴾ [الجاثية : ۲۱]. «آیا کسانی که مرتکب کارهای بد شده‌اند پنداشته‌اند که آنان را مانند کسانی قرار می‌دهیم که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند [به طوری که] زندگی آنها و مرگشان یکسان باشد؟ چه بد داوری می‌کنند». و از دیگر مناقب و فضایل او آنچیزی است که در کتاب الإصابة[2] روایت شده است که گفت: بغوی از جریری از ابی علاء معاویه پسر حرمل روایت کرد: «پیش عمر رفتم به او گفتم: ای امیر المؤمنین، مردی هستم که قبل

۱- الإصابة ج۱ ص۱۸۳

۲- ج ۱، ص۱۸۳.

از اینکه به او دست پیدا کنی توبه کرده است. عمر گفت: تو کیستی؟ گفتم: معاویه بن حرمل، داماد مسیلمه. گفت: برو پیش بهترین مرد مدینه، حرمل می‌گوید: رفتم پیش تمیم داری، زمانی که ما صحبت می‌کردیم، ناگهان آتشی در «حره» فوران کرد. عمر پیش تمیم آمد و به او گفت: ای تمیم، برو بیرون [و آتش را خاموش کن]، تمیم گفت: من کیستم تا بیرون بروم [و آتش را خاموش کنم]؟ آیا نمی‌ترسی از اینکه آتش به من برسد و بسوزم؟ -تمیم داری شکسته نفسی کرد و خود را بسیار کوچک شمرد [از اینکه بتواند آتش را با کرامات خویش خاموش کند]- و سپس تمیم داری بلند شد و آتش را راند، تا اینکه آن را از سمتی که وارد شده بود بیرونش کرد، سپس خودش هم به دنبال آن رفت، بعد از آن، از آنجا بیرون شد در حالی که آتش آسیبی برایش نرسانده بود.

عمر ﷺ -آن نابغه قهرمان، صاحب فراست و بصیرت-، آیا ممکن است که حالت تمیم داری بر او پوشیده بماند و صلاح و استقامت و اخلاص وی را نداند در حالی که او بود که همیشه می‌گفت: «من حیله‌گر و فریبکار نیستم با این حال (آنقدر زیرک هستم) که فریبکاران و حیله‌گران نمی‌توانند مرا فریب دهند»، پس چگونه معقول است که شخصی که صلاح و استقامتش توسط عمر تأیید شده است را به دروغ و دسیسه متهم کند؟!!!.

۲- گمان رشیدرضا که می‌گوید: این موضوع در زیر تقریر رسول ﷺ قرار نمی‌گیرد، صحیح نیست، حافظ در کتابش فتح الباری[۱] می‌فرماید: «علماء اتفاق دارند، اگر در حضور رسول خدا کاری انجام داده شود یا سخن به میان آمد و رسول خدا در مورد آن چیزی نفرماید، یعنی آن کار یا سخن، جائز است چون عصمت و پاکی رسول ﷺ مخالف سکوت در مقابل منکر است».

دوباره این گمان هم درست نیست که رشیدرضا می‌گوید: «این روایت در مورد امور دینی نیست تا به عصمت انبیاء لطمه وارد کند» چگونه علامات و نشانه‌های قیامت امور دینی نیستند؟ اگر حدیث تمیم داری دروغ باشد هرگز وحی در مقابل آن سکوت نمی‌کرد، همان‌گونه که در بسیاری از اوقات، برخلاف اقوال و ادعاهای باطل منافقین و خبرهای دروغ آنان وحی نازل می‌شد و آنها را تکذیب می‌کرد.

احادیث دجال و نزول عیسی در آخر الزمان صحیح هستند.

۱- ج۱۳ ص۲۷۵

رسول خدا که درود خدا وسلامش بر او باد در مورد دجال و نزول عیسی بن مریم علیهما السلام در پایان عمر زمین و قبل از وقوع قیامت خبر داده‌است، و اینکه عیسی‌علیه‌السلام شریعت رسول ﷺ را اجراء می‌کند و علامت صلیب را می‌شکند و خوک‌ها را به قتل می‌رساند و با دست خودش دجال را نابود می‌کند.

همه اینها برگرفته شده از احادیث صحیحین[1] و اصحاب سنن قابل اعتماد می‌باشد، رسول خدا این اخبار را متوقف به خبر تمیم داری نفرموده است، بلکه حدیث گذشته فرصتی بود که آن را غنیمت شمرد تا ثابت کند تمیم چیزی موافق احادیث رسول خدا با چشمان خود دیده است، علاوه بر آن رأی نویسنده و امثال او در قول خداوندی ـ که باطل به آن راه ندارد ـ ، چیست؟ آنجا که خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِذَا وَقَعَ ٱلۡقَوۡلُ عَلَيۡهِمۡ أَخۡرَجۡنَا لَهُمۡ دَآبَّةٗ مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ تُكَلِّمُهُمۡ أَنَّ ٱلنَّاسَ كَانُواْ بِـَٔايَٰتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾ «هنگامی که فرمان وقوع قیامت فرا می‌رسد ما جنبنده‌ای را از زمین برای مردمان بیرون می‌آوریم که با ایشان سخن می‌گوید به آیات خدا ایمان نمی‌آورند».

نزد بسیاری از مفسرین جنبنده همان جساسه‌ای که تمیم آن را در جزیره دیده است و داستان آن در حدیث مسلم روایت شده است، آیا این حدیث را تصدیق نمی‌کند؟

به ویژه که قرآن وجود داشتن آن پیش از قیامت را انکار نمی‌کند زیرا قرآن نفرموده که هنگام وقوع فرمان دابه به وجود می‌آید بلکه بیان نموده که خارج می‌شود و حتی تعبیر قرآن اشاره به وجود آن پیش از این می‌کند.

۳- نویسنده اینگونه داستان تمیم را به مسخره می‌گیرد و می‌گوید: «باید جغرافی شناسان جزیره را پیدا کنند و جای آن جنبنده را معرفی کنند تا غرائبی که تمیم داری آن را بافته است ببینیم».

واقعاً این نشانه‌ی تنگ‌نظری و کوتاه فکری است. مگر جغرافی شناسان همه نقاط زمین را کشف کردند؟ بسیاری از اماکن خشکی و آبی هنوز کشف نشده‌اند، و حتی در قاره‌های معروف جهان مکان‌هایی هنوز هم مجهول هستند، گمان می‌کنم نویسنده ناشناخته‌های آفریقا و قاره‌های دیگر را نشنیده باشد، حتی در بعضی مناطق غارهای کوچک و بزرگی هستند که ناشناخته باقی مانده‌اند، اگر در خشکی این همه ناشناخته

۱- صحیح مسلم به شرح نووی: ج۱۶، ص ۵۸-۷۸، فتح الباری بشرح صحیح بخاری: ج۱۳، ص۷۶-۹۰.

کشف نشده وجود دارند، پس در آبها در دریاها و اقیانوس‌ها چه مقدار از سرزمین‌های کشف نشده خواهند بود، $\frac{۳}{۴}$ کره خاکی را آب تشکیل داده‌است، آیا اگر خداوند جزیره و حیوان را به تمیم داری و همراهانش نشان می‌دهد، باید به همه مردم نشان دهد؟ آیا جائز نیست بعد از دیدن تمیم داری از همه مردم مخفی گردد تا روز قیامت.

چرا عجیب است جنبنده‌ای حرف بزند؟ چه شگفتی دارد. طوطی مانند انسان حرف می‌زند؟ عقل بشری رباط را به سخن انداخته آیا خدا نمی‌تواند حیوان را به سخن وادارد؟

اعتراض به حدیث صحیحین و ردی بر آن.

در صفحه‌ی ۱۴۴ باب «مسيحيات في الحديث» حدیث امام بخاری‌رحمه‌الله از ابی هریره رضی‌الله‌عنه را ذکر می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «كُلُّ بَنِي آدَمَ يَطْعُنُ الشَّيْطَانُ فِي جَنْبِهِ حِينَ يُولَدُ إِلَّا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ، ذَهَبَ يَطْعُنُ فَطَعَنَ فِي الْحِجَابِ». «هر بچه‌ای که به دنیا می‌آید شیطان به او ضربه می‌زند مگر عیسی، خواست به او هم ضربه بزند، ولی مانع او شدند». و در روایت دیگر «مَا مِنْ بَنِي آدَمَ مَوْلُودٌ إِلَّا يَمَسُّهُ الشَّيْطَانُ حِينَ يُولَدُ، فَيَسْتَهِلُّ صَارِخًا مِنْ مَسِّ الشَّيْطَانِ، غَيْرَ مَرْيَمَ وَابْنِهَا...». «هیچ فرزند آدمی نیست که به دنیا بیاید مگر اینکه شیطان به او ضربه‌ای می‌زند و بچه فریاد می‌زند به جز حضرت مریم و بچه‌اش (عیسی علیه‌السلام که از آن در امان ماندند)».

نویسنده بعد از نقل حدیث در حاشیه آن می‌گوید: «ابن حجر در شرح حدیث گفته که زمخشری به معنی حدیث اعتراض گرفته است و در مورد صحت آن توقف کرده است و همچنین امام رازی در این حدیث طعن وارد کرده وگفته: این حدیث خبر واحد است و بر خلاف دلیل و برهان است...».

در جواب و رد آن می‌گوییم:

۱- امام بخاری و مسلم و امامان دیگر این حدیث را روایت کرده‌اند و آنچه که دلالت بر صحت این حدیث دارد استجابت دعای مادر حضرت مریم علیهاالسلام است آنجا که گفت:

﴿وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّيٓ أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ ﴿٣٦﴾﴾ [آل عمران: ۳۶]

«من او را مریم نام گذاردم و او و فرزندش را از شیطان مطرود در پناه تو می‌دارم».

نمی‌دانم چه منعی دارد که پیامبر معصومی دارای خصوصیت و صفت ویژه‌ای باشد، یا اینکه فضیلت یکی از برادرانش را بیان کند؟!!! و بیان فضایل پیامبران اگر دلالتی داشته باشد بر بلند همتی و امانت و منزلت بزرگ محمد ﷺ دلالت دارد و نشانه این

است که اسلام، دین خدا است نه انسان، چون اگر از طرف خدا نباشد پیامبران اینگونه در مورد هم سخن نمی‌گویند و همدیگر را تأیید نمی‌کنند و با صفات و ویژگی‌ها همدیگر را معرفی نمی‌کنند. و اختصاص یافتن ویژگی‌ای به عیسی و مریم، کسر شأنی برای سایر انبیا نیز نیست چرا که از مسلمات است که یک مفضول دارای یک ویژگی باشد که افضل آن را ندارد، واین در افضیلت او تأثیر ندارد، چرا که افضل دارای ویژگی‌هایی است که او را برتر از دیگران می‌کند، گذشته از این چه بسا متکلم خودش در عموم کلامش وارد نباشد آنچنان که بسیاری از علماء گفته‌اند. رسول خداﷺ هم از این نعمتِ محافظت در مقابل شیطان بهره‌مند شده است همان‌گونه که در حدیث دیگری آن را بیان می‌کند، به هر حال این صفت موجب فضل و برتری عیسی بر محمدﷺ نیست، و استفاده بعضی از کشیشان مسیحی برای اثبات عقائد پوچ خود با استدلال به این حدیث، دلیلی بر بطلان حدیث و رد آن نیست و با برداشت غلط آنها نباید به جان احادیث بیفتیم همانگونه که نویسنده‌ی ما به این کار اقدام کرده است، مسئولیت این برداشت غلط بر عهده‌ی تحریف‌گران و تأویل‌گران است که حدیث را بر اساس هوی و آرزوی خود تفسیر کرده‌اند.

۲- این حدیث از جهت متن و سند صحیح است و نزد محققین چیزی مخالف عقل و نقل وجود ندارد تا حدیث رد شود، و تنها چیزی که وجود دارد این است که بعضی‌ها به صرف گمان گفته‌اند حدیث مردود است و در حکم آن توقف کرده‌اند مانند عبدالجبار معتزلی و زمخشری، هر چند دومی یعنی زمخشری در صحت حدیث شک کرده و گفته: اگر حدیث صحیح باشد، به معنی این است که شیطان در گمراه کردن هر مولودی تلاش می‌کند و طمع دارد مگر مریم و فرزندش که معصوم هستند، همچنین هرکسی که دارای چنین ویژگی باشد. خداوند متعال از قول شیطان می‌فرماید: ﴿لَأُغۡوِيَنَّهُمۡ أَجۡمَعِينَ ٨٢ إِلَّا عِبَادَكَ مِنۡهُمُ ٱلۡمُخۡلَصِينَ ٨٣﴾ [ص : ۸۲-۸۳]. «همه بندگانت را گمراه خواهم کرد مگر آنهایی که مخلص هستند». و فریاد کشیدن کودک هنگام دست کشیدن شیطان به بدن یک خیال و تصویری است از حمله شیطان به انسان، مثل اینکه بچه را می‌زند، اما حقیقت زدن و لمس کردن وجود ندارد. و الا باید تمام دنیا فریاد می‌زدند، چون شیطان همیشه مردم را گمراه و بر آنها مسلط می‌شود.

نگاه کن زمخشری: به ضعیف یا مردود بودن حدیث کاملاً اعتقاد نداشته است، بیشتر علماء بر این نظر هستند که طعن شیطان بر معنی حقیقی حمل می‌شود، یعنی تلاش او برای زدن حقیقی. واو خواست با مریم و فرزندش چنین کار انجام دهد ولی

به دلیل دعای مادرش موفق نشد، پس مس (آزار رساندن) بر معنی واقعی خودش می‌باشد ولی مس و گمراهی لازم و ملزوم همدیگر نیستند، مخصوصاً نسبت به پیامبران و نمونه‌ی آنها که معصوم هستند بر این اساس حدیث مشکلی ندارد و مخالف با آیه‌ی ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ﴾ «همانا تو بر بندگان من تسلط ندارید». و آیه‌ی: ﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ ٱلْمُخْلَصِينَ﴾ «مگر بندگان مخلص تو» نمی‌باشد چنان که توهم کرده‌اند. و لازم نیست دنیا پر از فریاد و غوغا باشد همان گونه که زمخشری گمان کرده است، چون حدیث فرمود این حالت در زمان تولد است و بعد از آن دوران دیگر چنین حالتی رخ نمی‌دهد. و اگر بر تجربه و شاهد اعتماد کنیم هر بچه‌ای هنگام تولد دچار چنین حالتی می‌شود و انکار این موضوع تکبر و خودبینی است.

قول زمخشری دلیل بر طعن در حدیث نیست.

هر چند زمخشری مفسر است ولی محدث نیست تا بر نظراتش در مورد حدیث اعتماد کنیم، او در تفسیرش خیلی احادیث ضعیف و حتی موضوع را ذکر کرده است.

اگر نویسنده امین می‌بود در نقل دیدگاه‌ها تک بعدی عمل نمی‌کرد. لازم بود نظرات محدثین و بزرگان را هم نقل می‌کرد و سپس آنها را نقد می‌نمود. بعد از نقل نظرات هر دو گروه، آزاد بوده که نظر یکی از آن دو گروه را می‌پذیرفت، ولی نویسنده روش غیر منصفین را اتخاذ نمود. هر چیزی موافق نظرش باشد قبول می‌کند و بقیه را رها می‌کند. به همین خاطر است که اشتباهاتش بسیار زیاد شده است.

دیدگاه محققان و تحلیل‌گران

حافظ ابن حجر رحمه الله در «فتح الباري» بعد از نقل دیدگاه زمخشری و بیان الزام آور نبودن آن می‌گوید: «اشکالی در معنای حدیث وجود ندارد و مخالف عصمت انبیاء نیست، ظاهر حدیث می‌گوید، ابلیس هنگام ولادت هر نوزادی به او حمله می‌کند، اما کسی که مخلص باشد حمله‌ی شیطان در او تأثیری نمی‌گذارد. ولی در میان مخلصین مریم علیها السلام و فرزندش از این حمله مستثنا شده است، چون شیطان بر اساس عادت گذشته به سوی مریم و فرزندش حرکت کرد. اما میان او و مریم علیها السلام حجاب و مانعی ایجاد شد، این مخصوص مریم و فرزند ایشان است و لازم نیست بر غیر مخلصین هم

قدرت پیدا کند[۱]».

امام قرطبی در تفسیرش[۲] می‌گوید: «قتاده می‌گوید، شیطان به پهلوی هر بچه‌ای هنگام ولادت می‌زند، مگر عیسیعليه السلام و مادرش که میان آنها و شیطان حجابی ایجاد شد، حمله‌ی شیطان به آنها اصابت نکرد، بلکه به حجاب و مانع برخورد کرد و بر آنها تأثیری نگذاشت،» علمای ما می‌گویند: «اگر چنین نباشد خصوصیت و ویژگی آن دو باطل می‌شود، ولی لازم نیست که حمله موجب اغواء و گمراهی بچه در آینده شود، چون این گمان فاسد است، شیطان پیامبران و بزرگان دینی را با انواع نقشه و دسیسه مورد حمله قرار داده‌است ولی خداوند آنها را محفوظ گردانیده است». خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ﴾ [الحجر: ۴۲]. «همانا بر بندگان من قدرت و تسلط ندارید».

فخر رازیرحمه الله در تفسیرش۳ بعد از نقل کلام عبدالجبار می‌گوید: «بدان که با این احتمالات و امثال جایز نیست خبر رد شود». و سپس می‌گوید: «شگفت اینکه بعضی از اهل سنت در تأویل چنین احادیث صحیحی پیرو معتزله شده‌اند آنهم به خاطر علاقه به به پوچگرائی‌های فلاسفه ، هر چند اگر بر معنی ظاهری باقی بمانند هیچ مشکلی به بار نمی‌آورند»[۴].

این نظر امام رازیرحمه الله است. آیا این امانت علمی است که بر امام رازی افترا ببندد وقولی را که او نگفته بر زبان بیاورد، وقولی را به او نسبت دهد که گوینده‌اش نیست؟ آیا امانت را در نقل رعایت کرد؟ آیا آنچه من نقل کردم با نقلی که نویسنده از رازی کرده بود که رازی حدیث را مردود می‌داند و به آن اعتراض گرفته است، یکسان است؟ اما حقیقت این است که رازی نظر عبدالجبار را دقیقاً در مورد اعتراض به حدیث نقل کرد و ردّی بر آن نوشته است، ولی نویسنده بسیار زیاد به کاهدان می‌زند، ومثل کسی است که سریع می‌خواهد به نتیجه برسد، لذا در نقل کردن نصوص دچار عیب و غلط و اشتباه فاحشی شده است، وبسیار اعتماد به کلمات و جمله‌های دم بریده می‌کند.

۱- فتح الباری: ج ۸، ج ۱۷۰، نویسنده تنها اعتراض زمخشری و رازی را از ابن حجر نقل کرده و بقیه کلام ابن حجر را رها کرد.

۲- ج ۴ ص ۶۸

۳- ج ۲ ص ۶۵۸

۴- تفسیر رازی: ج۲، ص ۶۵۸ ط بولاق.

امام آلوسی ﷺ بعد از نقل کلام زمخشری می‌گوید: «پوشیده و پنهان نیست که در این مورد احادیث فراوانی روایت شده‌اند و بیشتر آنها در صحاح ذکر شده‌اند چون صادق امین از آن خبر داده است، باید قبول شوند و بدان معتقد باشیم» سپس به نقد دیدگاه زمخشری و پیش از آن عبدالجبار می‌پردازد.

تکذیب احادیث «شکافتن سینه رسول الله»

در صفحه‌ی ۱۴۶ در احادیث «شق صدر» شک و شبهه ایجاد کرده و روش مسخره کردن را در پیش گرفته است. شق صدر «شکافتن سینه» رسول ﷺ را مانند به صلیب کشیدن عیسی ﷺ می‌داند در حالی که هیچ شباهتی بین آن دو نیست. بلکه که فراتر از آن خود را مدافع عقیده صلیب قرار داده است...، وتا جاییکه هوایش او را کشانده رفته است، کار او در این مورد از دو قضیه خارج نیست.

۱- یا اینکه منافقی است که با این نظر، ایمان و عقیده و طبیعت و درون کثیف خودش را نمایان می‌سازد.

۲- یا اینکه چاپلوسی است که برای مسیحیان، و مخصوصاً تبشیری‌ها و شرق‌شناسان مسیحی چاپلوسی می‌کند. که هر دو شر و گمراهی است.

همه احادیث در این زمینه صحیح هستند.

داستان شق صدر با احادیث صحیح ثابت شده است و این عمل چند بار رخ داد. بار اول در دوران کودکی، هنگامی که نزد حلیمه سعدیه بود و بار دوم هنگام سفر اسراء و معراج که در صحیحین ثابت شده‌اند. حتی بعضی گفته‌اند جز این دو بار ، یک بار دیگر این حادثه تکرار شده و دلیل آن هم تجدید کردن آمادگی پیامبر برای گرفتن وحی آسمانی بوده تا برای نزول وحی نیرو بگیرد.

حافظ ابن حجر در فتح الباری[1] می‌گوید: «بعضی حادثه شق صدر در شب اسراء و معراج را انکار کرده‌اند. ولی شق صدر در دوران کودکی را قبول دارند، که جای انکاری وجود ندارد زیرا احادیث فراوان که به درجه‌ی تواتر می‌رسند شق صدر هنگام بعثت را هم ثابت می‌کنند، ابو نعیم در دلائل آنها را روایت کرده وشق صدر در هر کدام از مراحل گذشته دارای حکمت و علت مخصوصی است. حکمت شق صدر اول برای پاک

۱- ج ۷، ص ۱۶۱

کردن بهره و نصیب شیطان بود در نتیجه بر کامل‌ترین وضعیت و در حالی که از شیطان در امان بود، رشد نمود و بعد از آن در ابتدای بعثت برای نیرومند ساختن قلب پیامبر بود تا بتواند وحی سنگین را بگیرد و بعد از آن در شب اسراء و معراج تا برای مناجات پروردگار آماده شود.

نمی‌دانیم بین شق صدر و به صلیب کشیدن عیسی چه ارتباطی وجود دارد؟ شق صدر با احادیث صحیح ثابت شده در حالی که به صلیب کشیده شدن امری باطل بوده که با عقل و نقل منافات داشته و قرآن به صورت قطعی آن را نفی نموده است؛ خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْۚ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ ٱخْتَلَفُواْ فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُۚ مَا لَهُم بِهِۦ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا ٱتِّبَاعَ ٱلظَّنِّۚ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينَۢا ١٥٧﴾ [النساء : ۱۵۷]. «نه او را کشتند و نه به صلیب کشیدند، لکن امر بر آن‌ها مشتبه شد، و هر آینه آنان که در (باره‌ی قتل) او اختلاف کردند، قطعاً از آن در شک هستند، و علم به آن ندارند و تنها از گمان پیروی می‌کنند و به یقین او را نکشته‌اند».

اگر در دوران گذشته شکافتن سینه عجیب بود، در این دوران که علم پزشکی پیشرفت چشمگیری داشته، چیز عجیبی نیست، بطوری که سینه انسان را شکافته و عملیات پیوند رگ و قلب و کلیه انجام می‌دهند. چنین مثالی می‌تواند نفوس افرادی که بر انکار معجزه شق صدر بدون عملیات جراحی عادت کرده‌اند را کمی راضی کند و به حق نزدیک گرداند.

پس از تمام این هجوم‌ها و زیر سؤال بردن‌های ناحق، برای شناخت بهتر اسرائیلیات و مسیحیات، ما را به کتاب‌های تفسیر و حدیث و تاریخ و به کتاب‌های مستشرقین امثال گولد زیهر و فون کریمر و دیگران ارجاع می‌دهد و مؤلف اینگونه از حقیقت نفسش پرده بر می‌دارد و در حقیقت دنباله روی او از اساتید مستشرق و تبشیری‌اش سبب شده که وی لغزیده و در پرتگاه‌های پی در پی بیافتد همان کسانی که پیشوای او می‌باشند.

ولی فراموش کرده یهودیان و صلیبیان چه حقد و کینه‌ی خطرناکی در سینه‌ی خود علیه اسلام و مسلمین پنهان کرده‌اند، شکافی را در دین اسلام پیدا نکردند تا اینکه تیرهای مسموم خود را از آن طریق وارد دین اسلام کنند، مگر اینکه از راه سنت فرصت را غنمیت شمردند و در آن منبع با ارزش اسلامی شک و شبهه ایجاد کردند تا این نور الهی را خاموش گردانند، ولی خداوند نگهدار سنت است و نمی‌گذارد دشمنان در آن نفوذ کنند و نور خودش را به اتمام می‌رساند، هر چند برای کافران خوش‌آیند نباشد.

ابوهریره ﷺ

ابوریه در کتابش حدود ۵۵ صفحه در شرح حال ابوهریره ﷺ نوشته است، هر نقص و عیب و ننگی که وجود دارد به ایشان نسبت داده‌است، هر چند در آن فصل که شرح حال ابوهریره ﷺ است و می‌بایست تنها در مورد او سخن می‌گفت ولی به دیگر صحابه نیز حمله کرده و آنها را مجروح می‌داند و عقیده جمهور علماء در مورد عدالت و جایگاه صحابه را به استهزاء و تمسخر می‌گیرد. بنابراین لازم دانستم در این کتاب دفاعی از صحابه کرده باشم تا حق مطلب اداء شود.

جایگاه صحابه

نزد علماء و بزرگان حدیث، صحابه به کسی گفته می‌شود که رسول اکرم ﷺ را با ایمان ملاقات کرده باشد و مومن بمیرد. کسی که مرتد شود و در همان حالت بمیرد صحابه بودنش باطل می‌گردد ولی اگر دوباره ایمان آورد و با همان حالت و وضعیت از جهان رفت بنا به قول صحیح‌تر صحابه به حساب می‌آید.

اگر کسی ظاهراً مؤمن و در درون کافر باشد منافق است و کشف منافق به عهده‌ی خدا و رسولش است. جمهور علماء می‌گویند برای صحابه بودن جهاد و انفاق فراوان و مدت زیاد شرط نمی‌باشد.

هر چند بعضی از عالمان گفته‌اند باید مدت زیادی با رسول ﷺ باشد و در چند جهاد شرکت نموده باشد، اما جمهور علماء اینها را شرط نمی‌دانند. اما هر یک از آنها که دارای چنین سابقه‌ای باشد سزاوار احترام و فضل بیشتری از سایرین است.

ابن حجر در [شرح نخبة الفکر صفحه‌ی ۳۷] می‌گوید: «شکی نیست کسی که

مدت زیادی در رکاب رسول ﷺ بوده و جنگ کرده و ملازم ایشان بوده است، به نسبت صحابه‌ی دیگر که تنها او را دیده یا به او ایمان آورده یا اندکی باهم حرف زده‌اند، یا از دور وی را مشاهده کرده یا کودک بوده است، فضل و احترام بیشتری دارد. هر چند همه‌ی آنها به فضل و احترام صحابه بودن مشرف شده‌اند. اگر یکی از اصحاب حدیثی روایت کند ولی از رسول ﷺ نشنیده باشد در حکم مرسل است، با این وجود چنین افرادی در میان صحابه اندک می‌باشند».

خداوند در آیه‌ی ۱۰ سوره‌ی حدید به این اصل اشاره می‌کند:

﴿لَا يَسْتَوِي مِنكُم مَّنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ ٱلْفَتْحِ وَقَٰتَلَ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُوا۟ مِنۢ بَعْدُ وَقَٰتَلُوا۟ ۚ وَكُلًّا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلْحُسْنَىٰ ۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١٠﴾﴾ [الحدید: ۱۰]. «کسانی از شما پیش از فتح بخشیده‌اند و جنگیده‌اند، برابر و یکسان نیستند، آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه‌ی و مقام کسانی است که بعد از فتح بذل و بخشش نموده‌اند و جنگیده‌اند اما به هر حال خداوند به همه وعده پاداش نیکو می‌دهد و او آگاه از هر آن چیزی است که می‌کنید».

عدالت صحابه

نزد همه فقهاء و محدثین و علماء و اصولین همه اصحاب عادل هستند و عدالت آنها به معنی: دروغ نگفتن بر زبان رسول اکرم ﷺ است، چون قوت ایمان و اخلاق و تقوی، آنها را از دروغ و امور پست جدا کرده و از این بد اخلاقی‌ها خیلی بلندتر و والاتر هستند، عدالت آنها به معنی معصوم بودن از گناه و اشتباه و خطا نیست، هیچ کدام از بزرگان علم و دانش چنین چیزی نگفته‌اند. تنها گروهی مبتدع و اهل هوی منکر عدالت صحابه بوده‌اند که خوشبختانه قابل اعتماد نیستند و بدون دلیل این اصل را انکار کرده‌اند، چون مجالی نداریم که به نقد و نظر و دیدگاه آنها بپردازیم به این توضیحات مختصر بسنده می‌کنیم.

عدالت صحابه با قرآن و سنت صحیح ثابت شده است.

قرآن: ۱- آیه‌ی ۱۴۳ سوره‌ی بقره:

﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَٰكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ [البقرة: ۱۴۳]. «شما را امتی وسط و میانه رو قرار دادیم» وسط در هر چیزی یعنی بهترین و عادل‌ترین آن.

۲- آیه‌ی ۱۱۰ آل عمران:

﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِۗ﴾ [آل‌عمران: ۱۱۰]. «شما بهترین قومی هستید که به سود مردم بیرون شده‌اید. به خوبی‌ها سفارش می‌کنید و از بدی‌ها نهی و به خدا ایمان دارید». بدون شک مخاطب اصلی اصحاب هستند.

۳- آیه‌ی ۱۰۰ سوره توبه:

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ﴾ [التوبة: ۱۰۰]. «خداوند از سابقین اولین مهاجرین و انصار و کسانی که با نیکی از آنها پیروی کردند، راضی و خشنود است و آنها هم از خدا راضی هستند».

۴- آیه‌ی ۱۸ سوره‌ی فتح:

﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: ۱۸]. «خداوند از مؤمنانی که زیر درخت با تو بیعت کردند راضی و خشنود است».

۵- آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی فتح:

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ﴾ [الفتح: ۲۹].

«محمد رسول و فرستاده خدا است و یارانی که همراه او هستند با دشمنان خشن هستند و با مسلمانان مهربان».

این آیات و آیات بی‌شمار دیگری ایمان و صداقت و بزرگی صحابه را بیان می‌کنند .چه تأییدی بالاتر بعد از تأیید خدا، که چیزی بر او پوشیده نیست و کلامش از همه‌ی کلام‌ها صادق‌تر، خوبتر و بزرگ‌تر می‌باشد؟

احادیث رسول ﷺ هم پیرامون این اصل قرآنی روایت شده است و رسول اکرم ﷺ چون میان آنها زندگی کرده و تقوی و عدالت آنها را شناخته مردم را دعوت می‌کند و بدان‌ها دستور می‌دهد که جایگاه صحابه من را بشناسید و آنها را اذیت نکنید.

۱- در صحیحین به صورت مرفوع روایت شده که «لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا أَدْرَكَ مُدَّ أَحَدِهِمْ، وَلَا نَصِيفَهُ». «صحابه مرا دشنام ندهید. سوگند به خدا اگر یکی از شما به اندازه‌ی کوه احد طلا ببخشد، نمی‌تواند به اندازه‌ی یک مشت و حتی نیم مشت آنها ارزش بدست بیاورد».

۲- این خبر از رسول ﷺ به تواتر رسیده که فرموده‌اند: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ». «بهترین مردم، مردم دوران من است. سپس قرن بعد از آن».

۳- «اللَّهَ اللَّهَ فِي أَصْحَابِي، لَا تَتَّخِذُوهُمْ غَرَضًا بَعْدِي، فَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَبِحُبِّي أَحَبَّهُمْ، وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَبِبُغْضِي أَبْغَضَهُمْ، وَمَنْ آذَاهُمْ فَقَدْ آذَانِي، وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ، وَمَنْ آذَى اللَّهَ يُوشِكُ أَنْ يَأْخُذَهُ». «شما را به خدا قسم می‌دهم در مورد اصحابم، پس از من آنها مورد هجوم قرار ندهید، هرکسی آنها را دوست داشته باشد به خاطر دوستی من است که آنها را دوست دارد، و کسی که بغض آنها داشته باشد بدین خاطر است که بغض من دارد، کسی آنها را اذیت کند مرا اذیت کرده است و کسی مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است، کسی که خدا را اذیت کند، خدا او را می‌گیرد». [ترمذی، ابن حبان].

۴- بزار در مسند خویش با سندی که رجال آن مورد اطمینان هستند روای کرده که رسول الله ﷺ فرموده: «خداوند اصحاب مرا از میان جنیان و انسان‌ها برگزیده کرد به جز پیامبران و مرسلین (که آنها درجه‌ی بالاتری دارند)».

واقعیت تاریخ این حدیث را تأیید کرده و هرکسی تاریخ صحابه را مطالعه کرده باشد متوجه می‌شود آنها دارای چه علم و تقوی و پاکی اخلاق و دوری از هوی و هوس هستند و بزرگان صحابه مانند خلفاء راشدین میان صحابه چنین چیزی را مراعات می‌نمودند حتی اگر شخص تنها با مشاهده‌ی پیامبر به مقام صحابی رسیده بود.

روایت شده مرد باده‌نشینی که انصار را دشنام داده بود پیش عمر ﷺ آوردند. عمر ﷺ گفت: «اگر نمی‌دیدم که با رسول خدا همنشین شده خوب سزایش می‌کردم ولی او صحابه رسول ﷺ است» عمر با آن جرأت و دادگری خود آن را سزا نمی‌دهد حتی او را سرزنش نمی‌کند چون با ایمان رسول خدا را دیده است.

اگر یک آیه و حدیث در مورد آنها نازل و روایت نمی‌شد باز هم احترام آنها واجب بود و به عدالت و پاکی و امانتداری آنها اطمینان داشتیم، چون صفحات تاریخ را با جهاد و تلاش و خدمت به اسلام و جان دادن در راه خدا و فدا کردن هر چیزی در آن راه رنگین کردند، آنها از همه‌ی کسانی که بعدشان آمدند بهتر و افضل هستند.

علماء و بزرگان هم همه اصحاب را خوب شناختند. حافظ احمد بیهقی ﷺ روایت کرده که امام شافعی ﷺ -همه جایگاه و عقل و فقه او را می‌دانند- در رساله‌ی قدیم

خودش به تعریف و تمجید صحابه پرداخته و بعد از آن می‌گوید: «اصحاب در علم و اجتهاد و تقوی و عقل و استنباط از ما پیشی گرفتند، آراء و نظرات آنها برای ما از آراء و نظرات خودمان بهتر و پسندیده‌تر است»[۱].

امام ابو زرعه رازی ﷺ می‌گوید: «اگر کسی را دیدی که ارزش و جایگاه صحابه را خدشه‌دار می‌کند بدانید که زندیق است چون رسول خدا حق است قرآن حق است و آنچه رسول آورده حق است و هر چیزی که از طرف خدا و رسول به ما رسیده توسط آنها بوده و زندیق و دوستان آنها می‌خواهند با شک و شبهه در گواهان ما (اصحاب)، قرآن و سنت را باطل کنند. پس زندیق بودن سزاوار آنها است».

چه کلامی از کلام ابو زرعه ﷺ حکیمانه‌تر است که خداوند آن را بر زبان ایشان جاری کند.

مبادا، آنچه از دوخلیفه‌ی رسول ﷺ یعنی ابوبکر و عمر در مورد سخت‌گیری برخی از صحابه و بعضی از روایت‌ها، نقل شده، شما را به شک بیندازد، این کار آنها تهمت و تجریح اصحاب نیست. بلکه احتیاط در دین است و خلفاء راشدین با این احتیاط فراوان و محکم در روایت و احادیث حکم کرده‌اند و این چیز آشکارا در کلام عمر ﷺ به ابوموسی اشعری ﷺ دیده می‌شود که خطاب به او می‌گوید: «بدان من تو را متهم نمی‌کنم ولی موضوع حدیث رسول اکرم ﷺ است» آیا این کلام زیبا در مورد ابوموسی مجالی برای شک باقی می‌گذارد.

صحابه مظلوم

میان صحابه و بزرگان کسی مظلوم‌تر از ابوهریره ﷺ، صحابه‌ی بزرگوار رسول اکرم ﷺ ندیدم که اینگونه ناجوانمردانه در قدیم و جدید مورد آماج کلمات و هجوم‌های دشمنان قرار گرفته باشد.

امام ابن قتیبه در کتاب «تأویل مختلف الحدیث[۲]» هجوم‌های فراوانی که نظّام معتزلی و امثال او از اهل هوی و هوس بر سر ابوهریره ﷺ کرده‌اند نقل کرده است.

۱- مقدمه ابن صلاح ص ۲۶۳

۲- حقیقت این است که امام ابن قتیبه در کتابش هجوم‌های نظام و امثال او علیه محدثین به صورت عام و ابوهریره به صورت خاص را ذکر نموده سپس از حدیث و اهل آن همچو شخصی عاقل و عالم و خبره دفاع نموده است از خداوند می‌خواهیم که به او پاداش دهد.

میان بزرگان قابل اعتماد عالمان اسلامی کسی را ندیده‌ام که از جایگاه و منزلت ابوهریره چیزی بکاهد، سپس مستشرقین فرا رسیدند و آنها هم در مطالعات گسترده خود اقوال نظام معتزلی و مهاجمین دیگر را پیدا کردند، آنها را گرفته و بر آن افزودند و دوباره بازگو نمودند.

لازم است به اهداف شوم مستشرقین که ادامه دهنده‌ی جنگ‌های صلیبی است و می‌خواهند ستون‌های اسلام را به لرزه درآورند و احساس دینی مسلمانان را کم رنگ کنند، هشدار دهیم، چون با تضعیف روحیه‌ی مسلمانان، میدان برای تار و مار کردن منابع پرارزش مسلمانان توسط استعمارگران گشوده می‌شود.

آنها با زیر سؤال بردن صحابه و سنت می‌خواهند در ستون دوم اسلام، سنت پاک رسول ﷺ شک و شبهه ایجاد کنند و وقتی که مسلمانان نسبت به سنت بدبین شدند و به آن اعتماد نداشتند، قرآن در لایه ابهام و نامعلومی فرو می‌رود و وقتی قرآن ناشناخته شد فاتحه اسلام خوانده می‌شود.

مستشرقین تا حدودی در این راه پیروز شدند، و بر نویسندگان معاصر تأثیر شومی گذاشتند، و در شک و شبهه‌ها با آنها همگام شدند، و از آنها هم پا را فراتر گذاشتند و هر دو گروه، سم‌های خود را به اسم شناخت و بحث گفت و گو و آزادی نقد، در کالبد جامعه‌ی اسلامی دمیدند.

خداوند و ثابت قدمان در علم و دانش می‌دانند که گمان آنها غلط و دور از حقیقت و نقد و بحث علمی است. نویسنده‌ی کتاب «اضواء علی السنة» گفته‌های آنان را تکرار کرد و از این هم پا فراتر گذاشته و باب مفصلی تحت عنوان «ابوهریره» نوشته است و آن را از دشنام و بی‌ادبی لبریز کرده و اصحاب و دیگران را متهم به کذب و دروغ نموده و دقیقاً طوطی وار مقاله‌ی «نظام» را که ابن قتیبه آن از او نقل کرده را تکرار کرده است.

هیچ صفحه و فصل و خطی وجود ندارد مگر اینکه اشتباه علمی در آن صورت گرفته و هر محقق متوجه آن می‌گردد. بدین علت می‌گویم نویسنده در این تحقیق متأثر از تفکر و عقیده مستشرقین شده است.

قواعد و اصول علمی اقتضا می‌کند که هر محققی منصفانه به نقد و بررسی نظرات بپردازد. نظرات و آراء هر کدام را بدون جانبداری از گروهی تحلیل کند تا قضاوتش به حق و صواب نزدیکتر باشد و بر اساس هوا و هوس سخن نراند.

ابوریه امانت علمی را رعایت نمی‌کند.

نویسنده در این راستا برای رسیدن به هدف شومش تنها بعضی از چیزها را نقل می‌کند و بقیه را که مخالف عقیده‌ی او هستند، رها می‌نماید. دقیقاً روش ﴿لَا تَقۡرَبُواْ ٱلصَّلَوٰةَ﴾ بدون ﴿وَأَنتُمۡ سُكَٰرَىٰ﴾ را می‌پیماید و حتی در این راه به روایات ضعیف و موضوع تمسک می‌جوید. برای نمونه بعضی از کارهای او را نقل می‌کنم تا روشش برای خوانندگان روشن شود. و متوجه شوید من به او بهتان نمی‌زنم.

۱- در صفحه‌ی ۱۶۸ در مورد متهم کردن دروغین ابوهریره ﷺ استدلال می‌کند که «زبیر ﷺ هنگام شنیدن احادیث ابوهریره گفت: دروغ گفت و راست گفت». چنین کلامی یعنی اینکه زبیر ﷺ ابی هریره ﷺ را متهم به دروغ می‌کند ولی ما کلامِ دقیق زبیر را در «البدایة والنهایة[1]» نقل می‌کنیم «عروه بن زبیر روایت کرده که پدرم به من گفت: مرا به پیش این مرد یمنی - ابوهریره ﷺ- ببرید، چون حدیث زیادی از رسول ﷺ روایت می‌کند. پدرم را به نزدیک ابوهریره ﷺ بردم، ابوهریره شروع کرد به روایت کردن حدیث و پدرم می‌گفت این راست است و این دروغ است، گفتم: ای پدر. این دروغ و این راست یعنی چه؟ گفت: اینکه از رسول خدا شنیده راست می‌گوید و شکی ندارم ولی بعضی از احادیث را در جای خودش قرار می‌دهد و برخی دیگر را در جای خودش قرار نمی‌دهد». آیا تتمه کلام زبیر ﷺ نظر ابوریه را تأیید می‌کند؟ و آیا موافق نقل قول ایشان بود؟.

۲- یکی دیگر از نمونه‌هایی که نویسنده بریده و ناقص برای تأیید گمراهی‌های خودش نصوص را نقل می‌کند، در صفحه‌ی ۱۹۲ می‌گوید: «عمر ﷺ ابا هریره را به عنوان فرماندار بحرین تعیین می‌کند، سپس اخباری به عمر رسید که حاکی از خیانت او بودند. عمر او را برکنار کرد و با شدت و اهانت‌آمیز با او سخن می‌گفت».

ای کاش نویسنده مرجع این روایات را بیان می‌کرد. تا ببینیم آیا قابل اعتماد هست یا نه.

و اینک ما داستان را از کتاب «الإصابة[2]» ابن حجر که معتبرترین کتاب در تاریخ صحابه است نقل می‌کنیم «عبدالرزاق از معمر از ایوب از ابن سیرین روایت کرده است،

۱- ج ۸ ص۱۰۹.

۲- ج ۴ ص ۲۱۰.

که عمر ﷺ ابا هریره ﷺ را بر بحرین گماشت. ایشان با هزاران دینار برگشت. عمر گفت: اینها را از کجا آوردی؟ گفت: اسب‌هایی که زاد و ولد کردند و هدیه و بخشش‌ها و درآمد غلامان من، عمر ﷺ نگاه کرد. و متوجه شد که راست می‌گوید. سپس دوباره از ابوهریره ﷺ خواست تا فرماندار شود، و به او گفت: آنکه بهتر از شما بود نیز خواستار مقام شد. ابوهریره گفت: او یوسف علیه السلام پیامبر خدا بود و من ابوهریره هستم. من از سه چیز می‌ترسم: از اینکه بدون علم و آگاهی سخن گویم، بدون عدالت قضاوت کنم یا اینکه شلاق زده شوم و مالم گرفته شود و حرمتم را از بین برده شود.

ابن کثیر در «البدایة والنهایة[1]» عین همان داستان را نقل می‌کند و بعد از آن می‌گوید: «عمر ﷺ در امارت اول، ابوهریره ﷺ را دوزاده هزار دینار جریمه کرد، بدین سبب ابو هریره ﷺ برای بار دوم امارت را قبول نکرد».

می‌بینیم در روایت عبدالرزاق، ابوهریره ﷺ متهم نیست بلکه او تبرئه شده است و دو پیشوا که در نقد ید طولایی دارند بر این روایت اتفاق نظر دارند و در روایت ابن کثیر مقداری عدم رضایت عمر ﷺ احساس می‌شود. از سویی دیگر عبدالرزاق پیشوایی بزرگ است و شایسته این است که روایت او ترجیح داده شود. و عمر ﷺ با آن صداقت و دقتی که داشت اگر ابوهریره ﷺ را متهم می‌دانست آیا برای بار دوم حکومت را به او پیشنهاد می‌داد؟ در حالی که در سیرت عمر سخت‌گیری با والیان مشهور است.

اینگونه روشن می‌شود که روایت عبدالرزاق قابل اعتماد است. آیا بعد از این توضیحات قبول دارید که نویسنده بر اساس میل و خواسته‌اش و نه بر اساس حجت و برهان آنچه خواسته را گرفته و آنچه نخواسته را رها کرده است و یک طرفه به نفع خود علیه دیگران قضاوت می‌کند؟ و بدون دلیل روایت عبدالرزاق رحمه الله را تحریف می‌کند.

۳- در صفحه‌ی ۱۶۳ می‌گوید: «عمر به ابوهریره می‌گوید: خیلی حدیث روایت می‌کنی و تو را بیم می‌دهم از ایکه بر قول رسول الله ﷺ دروغگو باشی و او را تهدید کرد که اگر دست بردار نشود، او را به شهرش تبعید می‌کند و به او گفت اگر از روایت حدیث دست بردار نشوی تو را به «دوس» تبعید خواهم کرد».

۱- ج۸ ص۱۱۳.

در هیچ کتابی ندیدیم که عمر ﷺ ابوهریره ﷺ را متهم به دروغ کند مگر اینکه مؤلف در کتاب‌های ادبی چنین چیزی یافته باشد یا اینکه در عالم خیالش آن را آورده باشد، و تبعید کردن او نشانه‌ی اتهام زدن نیست بلکه احتیاط در دین مبین اسلام است تا ابوهریره ﷺ و امثال او دچار اشتباه و سهو نشوند، زیرا زیاد روایت کردن احتمال اشتباه را بالا می‌برد، البته مذهب عمر ﷺ در مورد روایت مشهور است.

اعتماد ابوریه در حدیث بر کتاب‌های ادبی و تاریخی و مانند آن

شگفت از اینکه نویسنده کتاب «اضواء علی السنة» گمان می‌کند ده‌ها کتاب حدیث را بررسی کرده و همه‌ی آنها را دقیقاً مطالعه نموده است، پس چگونه این مطلب از دید او پنهام مانده که امامان حدیث می‌گویند: در روایت‌ها، اعتماد کردن بر کتب ادبی و تاریخی جائز نیست؛ چون آنها صحیح و مردود را نقل می‌کنند و برای گرفتن حدیث باید به سراغ کتاب‌های بزرگان قابل اعتماد رفت، آنهایی که در تشخیص صحیح و ضعیف مردود، مرجع هستند و باید بر اساس قواعد آنها به نقد حدیث پرداخت.

اگر حدیثی روایت شد لازم است، سند و مرجع حدیث بیان گردد و اگر این کار صورت نگرفت درست نیست به پیامبر نسبت داده شود. مگر با صیغه‌های ضعیفی مانند: «رُوِيَ» یا «قِيلَ». جائز نیست با صیغه‌های قطعی و جزمی، آنها را به پیامبر نسبت دهد.

ولی مرجع اساسی ابوریه «الشعر والشعراء» و «ثمار القلوب في المضاف والمنسوب» و «مقامات بديع الزمان الهمذاني» و «المثل السائر» و «شرح نهج البلاغة» و «حياة الحيوان » دمیری و «نهاية الادب» و مانند آن می‌باشد.

هدف من اهانت به این کتاب‌ها یا نویسندگان آنها نیست ولی می‌خواهم بگویم «بسیاری از علماء که در فن و علم خود زبردست و قابل اعتماد هستند، در روایت حدیث قابل اعتماد نیستند، احادیث ضعیف را از صحیح تشخیص نمی‌دهند، چون کار آنها نیست. اگر امام ابن اسحق که استاد سیرت است، در روایت حدیث عالمان او را ضعیف می‌دانند با وجود اینکه در گذشته تألیف حدیث و سیرت ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر داشته‌اند، اگر این حال ابن اسحق است و ای به حال ادیب و زبان‌شناس و تاریخ نگار و غیره».

فرصت را غنیمت می‌شمارم تا بیان کنم که کتاب‌های ادب و تاریخ و اخلاق و پند و اندرز از اسرائیلیات و احادیثِ دروغ، لبریز هستند، این مسئله را در کتاب «الوضع في الحديث ورد شبه المستشرقين والكتاب المعاصرين» بیان کرده‌ام.

مخالف ابوریه با بدیهیات عقلی

چون ابوریه در نقل بر کتاب‌های ادبی اعتماد کرده است مخصوصاً در مورد صحابی بزرگوار ابوهریره ﷺ و هنگام تحقیق در انبوهی از زنجیر هوی و هوس و نوعی تفکر خاص گرفتار آمده است. او در این رهگذر دچار اشتباهاتی می‌شود که حتی دانش‌آموز ابتدایی خود را بزرگ‌تر از آن می‌داند که دچار چنین اشتباهاتی شود.

در صفحه‌ی ۱۵۶ هنگام مسخره کردن ابوهریره ﷺ و اتهام او به خوشگذرانی کردن او را شیخ المضیره می‌نامد، از کتاب «ثمار القلوب» ثعالبی نقل می‌کند که «مضیره (نوعی غذا) را بسیار دوست داشت وآن را با معاویه ﷺ می‌خورد اما هنگام که وقت نماز می‌رسید نماز را پشت سر علی می‌خواند، به او می‌گفتند چرا این کار را انجام می‌دهید گفت: مضیره معاویه چرب‌تر و خوشمزه‌تر است و نماز پشت سر علی با فضیلت‌تر است. بنابراین نام او را شیخ المضیره گذاشته بودند[۱]».

چگونه عقل این را می‌پذیرد در حالی که علی ﷺ در عراق و معاویه ﷺ در شام و ابوهریره ﷺ در حجاز زندگی می‌کردند. چرا که بعد از فرمانداری بحرین ابوهریره به حجاز برگشت و تا آخرین نفس‌های مبارکش آنجا ماند آیا معقول است که ابوهریره ﷺ هر ساعت نزد هر کدام از آنها برود؟ شاید هم در نظر نویسنده ابوهریره قالی سلیمان داشته یا طی الأرض می‌کرده؟!!.

ابن عبدالبر می‌گوید: «عمر ﷺ ابوهریره را بر بحرین گماشت سپس او را عزل کرد. اما عمر دوباره خواستار امارت او بود، ولی ابوهریره ﷺ نپذیرفت و بعد از آن تا زمان وفات در مدینه باقی ماند[۲]».

۴- در صفحه ۱۵۷ از نویسنده‌ای در مورد سیره ابوهریره ﷺ نقل می‌کند و در ادامه آن می‌گوید: «با این داستان متوجه می‌شویم که ابوهریره ﷺ در جنگ صفین شرکت کرده است، و در هر دو گروه حضور داشته، بعضی مواقع با علی نماز می‌خوانده و در مواقع دیگر با سپاه معاویه غذا می‌خورده است. و چون آتش جنگ شدت گرفت

۱- المضیره، سوپی بود که با دوغ مضیر یعنی ترش پخته می‌شد و گاهی با شیر آمیخته می‌شد و یکی از خوشمزه‌ترین غذاهای آن زمان بود.

۲- الاستیعاب ج۴ ص۲۰۹ پاورقی الاصابة.

رهسپار کوه شد وقتی در مورد آن سه کار از او پرسیدند: گفت چون علی داناتر و معاویه ثروت‌مندتر و کوه امن‌تر است».

آیا می‌توان از داستان‌ها و افسانه‌ها علم و یقین به دست آورد. مخصوصاً در مورد قضاوت بر مردم و جرح و تعدیل آنها؟ و آن هم قضاوت در مورد شاگرد رسول اکرم ﷺ؟ دیگر اینکه چه کسی گفته که ابوهریره در نبرد صفین حضور داشته است؟ آیا بعد از این همه تکلیف و بی‌ادبی و دوری از حق باز هم نویسنده محقق و تحلیل‌گر است؟ سپس آن «بیش از یک نفر» که می‌گویی روایت کرده‌اند، چه کسانی هستند؟ آیا ممکن است ابوهریره بین دو گروه آزادانه رفت و آمد کند و برای آنها ظاهر سازی کرده و کارش هویدا نشود؟

آیا ما با صاحب عقل سخن می‌گوییم، ای عاقلان به دادمان برسید.

شاعر چگونه می‌سراید.

هذا کلام له خبيء معناه لیس لنا عقول

این کلام خیلی احمقانه است مفهومش این است که ما عقل نداریم

چنین حکایات و داستان‌هایی در کتب ادبی بسیار زیاد موجود است، داستان‌های که مخالف هر عقل سلیم و نقل صحیح هستند و هدف آنها اتلاف وقت و سرگرمی مردم و خنداندن آنها است. شایسته است، در مجال پژوهش علمی این گونه داستان‌ها مورد بی‌توجهی قرار گیرند، نه اینکه در تاریخ حدیث مرجع باشد و در جرح و تعدیل عالمان بزرگ بر آن اعتماد کنیم، چه رسد به شخصی که صحابه‌ای بزرگوار است و پیامبر ﷺ وی راستوده است ما چنین چیزی را در روش علمی گذشته و معاصر سراغ نداریم.

اما شگفت‌انگیزتر این است که صاحب این اشتباه بسیار زشت، کتاب خودش را اینگونه تعریف می‌کند: «پژوهشی آزاد در مورد حیات رسول خدا ﷺ و تاریخ و هر آن چیزی که متعلق به آن است. این پژوهش بر اساس قواعد علمی صورت گرفته است، و در نوع خود بهترین کتاب و نمونه‌ی آن تا به حال نوشته نشده است».

او راست می‌گوید و کتابش آزاد از قواعد علمی و عقلی و نقلی بوده و در اختلاط و ناسزا و تهمت بی‌سابقه می‌باشد و هیچ کس پیش از او نتوانسته چنین چیزی تألیف کند که عاری از تحقیق و صدق و عدالت باشد.

اینگونه کاملاً روشن شد که نویسنده -همان‌طور که دیدید- بحث را می‌پیچاند و با سفسطه بحث را از مسیر حقیقت و عدل منحرف می‌سازد.

سفسطه‌ی ابوریه در نقد ابوهریره

بدون شک آنچه قلب‌های انسان‌های محترم آن را نمی‌پسندند و قلمِ پاک از آن رویگردان است، چرندیاتی است که نویسنده بی‌شرمانه آنها را در مورد ابوهریره رضی الله عنه بکار برده است، هیچ صاحب عقل و دینی آن را در مورد شخص عادی و جاهل نمی‌پذیرد، چه رسد به صحابه محترم رسول خدا ﷺ. ما دوست داریم افرادی که در مورد سنت می‌نویسند، کمی از ادب صاحب سنت و مردان راستین سنت مانند امام بخاری و مسلم فرا گیرند.

و باید از خوانندگان معذرت خواهی کنیم که مجبور به حکایت این دشنام و ناسزا می‌باشم.

نمونه‌ای از این فساد و سستی در نقد

در صفحه‌ی ۱۵۲ می‌گوید: « در بین صحابه بود نه در کاروان بود و نه در جهاد».

در صفحه‌ی ۱۶۶ می‌گوید: «وقتی عائشه رضی الله عنها به ابوهریره رضی الله عنه گفت: شما حدیثی روایت می‌کنی که من آن را از رسول خدا نشنیدم، ابوهریره ـ بی‌شرمانه وبی‌ادبانه ـ در جواب به او گفت: مشغول شدن به آینه و سرمه شما را از آن احادیث غافل کرده است».

در عبارات گذشته چیزی یافت نمی‌شود که دستمایه ابوریه برای هجوم به ابوهریره قرار گیرد، در چه منطق علمی و عقلی به کسی که از خود دفاع می‌کند گفته می‌شود او مرتکب بی‌ادبی و عملی ضد اخلاقی شده است؟!!!.

لازم است بدانیم که در روایت ابن کثیر آمده «عائشه رضی الله عنها به ابوهریره گفت خیلی حدیث روایت می‌کنید، ابوهریره گفت. سوگند به خدا سرمه کشیدن و حنا گذاشتن مرا از احادیث رسول غافل نکرده‌اند، ولی به نظرم شما به علت آنها از روایت حدیث غافل شده‌اید. عائشه گفت: شاید».

این روایت گمان و احتمال برداشت سوء از روایت گذشته را برطرف می‌کند و بر قناعت عائشه رضی الله عنها به جواب ابوهریره رضی الله عنه دلالت دارد.

در صفحه‌ی ۱۸۵ می‌گوید: «کسی که چنین موضع‌گیری کند. بدون اشکال پست و بی‌ارزش است».

اما می‌دانی چرا سید ما ابوهریره ﷺ در دیدگاه نویسنده مستحق پستی و بی‌ارزش فراوان می‌باشد؟ چون ابو هریره ﷺ با شکم خالی رسول ﷺ را همراهی می‌کرد؟ وآیا چون او بخاطر فقر و تنگدستی در بین اصحاب صفه به سر بردند؟ آیا جریمه او این است که با فقرای مجلس صفه و یا همراه رسول الله ﷺ یا اصحاب غذا می‌خورد؟

آیا به نظر نویسنده اینها جرمی هستند که ابو هریره ﷺ را متهم می‌سازد؟!!!.

خداوند در آیه‌ی ۲۷۳ سوره‌ی بقره اهل صفه را -که ابوهریره ﷺ یکی از آنها بود- اینگونه تعریف و تمجید می‌کند:

﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلَّذِينَ أُحۡصِرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ لَا يَسۡتَطِيعُونَ ضَرۡبٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ يَحۡسَبُهُمُ ٱلۡجَاهِلُ أَغۡنِيَآءَ مِنَ ٱلتَّعَفُّفِ تَعۡرِفُهُم بِسِيمَٰهُمۡ لَا يَسۡـَٔلُونَ ٱلنَّاسَ إِلۡحَافٗاۗ﴾ [البقرة: ۲۷۳].

«(صدقات شما) برای تهی دستانی است که در راه الله محصور و بازداشته شده‌اند، و نمی‌توانند (برای تأمین هزینه زندگی) در زمین سفر کنند. از شدّت خویشتن داری، افراد ناآگاه آن‌ها را بی‌نیاز می‌پندارد، آن‌ها را از چهره‌هایشان می‌شناسی، با اصرار (چیزی) از مردم نمی‌خواهند».

ولی ابوریه می‌آید و افتخارات را به نقطه ضعف و فضائل را به رذائل و پستی تبدیل می‌کند. آیا شما فکر می‌کنید ما باید کلام راستین پروردگار را رها سازیم و جنایات ابوریه را بپذیریم؟!!.

در صفحه‌ی ۱۸۷ می‌گوید: «کبر و غروز او را فرا گرفته و طبیعت او نمایان می‌گردد، لذا به نسبت آن خانم محترم «بسره بنت غزوان» که همسرش شده بود از دائره ادب خارج شد».

علت همه این بی‌احترامی و دشنام‌ها چیست؟ آیا چون ابوهریره ﷺ بعد از ازدواج با «بسره بنت غزوان» می‌گوید: «من با مقدار ناچیزی اجیر بسره بودم. هنگام سواری به آنها آب می‌دادم و هنگام استراحت به آنها خدمت می‌کردم ولی حالا که با او ازدواج کرده‌ام او به من خدمت می‌کند».

ابوریه بعد از نقل روایت گذشته، روایتی دیگر مشابه این را از ابن‌سعد نقل می‌کند، بعد از ذکر روایت دوم نمی‌تواند جلو دهانش را بگیرد، لذا شروع می‌کند به حمله کردن و بی‌حرمتی و وارد شدن به مسائل خانوادگی ناموسی ابوهریره ﷺ و در پاورقی می‌گوید: «نگاه کن در این کلام، ادب و جوان‌مردی دیده نمی‌شود و می‌توان او را با

همه پستی و حقارت متصف نمود، او را در حالی می‌بینی که به انتقام از همسرش افتخار می‌کند. آیا کسی که دارای ادب و اصل و نژاد پاک باشد مرتکب چنین کاری می‌شود».

خوانده‌ی محترم آیا در باب نقد و بحث علمی چنین کلماتی را دیده‌ای؟

در چه عرف و قانون و شرعی دشنام دادن نقد است، و اگر ابوریه ناقد و تحلیل‌گر باشد، با چشم خشم و کراهت به این روایات نگاه نمی‌کرد، و می‌دانست که این کلام تنها در مقام بیان نعمت خدا و سپاسگذاری در مقابل آن است.

در «البداية والنهاية» روایت شده که ابوهریره گفته «بی‌پدر بزرگ شدم و فقیرانه هجرت کردم، و برای غذای شکم و خرجی راهم اجیر بسره بنت عزوان شدم، هنگام سواری به آنها آب می‌دادم و هنگام استراحت به آنها خدمت می‌کردم. سپاس پروردگاری که دین را قوی و ابوهریره را امام می‌گرداند»[1].

در «الحلية» أبی نعیم از مضارب بن جزء با سند صحیح[2] مانند روایت «البداية والنهاية» روایت شده است.

آیا در این روایت انتقام و حقارتی وجود دارد، و آیا تفسیر کلام ابوهریره ﷺ به شیوه‌ی احسن و بهتر سزاوار نیست؟ آیا نمی‌شود نسبت به او سوء ظن نداشته باشیم؟

اگر حسن ظن به هر برادر مسلمانی از ادب اسلامی است، پس در مورد صحابه بزرگواری همچون ابوهریره ﷺ چه سفارشی دارد؟ چگونه نویسنده آیه‌ی: ﴿إِنَّ بَعۡضَ ٱلظَّنِّ إِثۡمٞ﴾ «همانا بعضی از گمان‌ها گناه هستند». و حدیث: «إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ». «هشیار باشید از گمان دوری کنید جون گمان و ظن بد، جرم و گناه است». یا حدیث: «حَسْبُ امْرِئٍ مِنَ الشَّرِّ، أَنْ يَحْقِرَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ». «برای بد بودن انسان کافی است که برادر مسلمانش را تحقیر کند» را فراموش کرده است.

کلام زیبای عمر را به یاد می‌آوریم که می‌فرماید: «اگر از دهان برادرت بدی بیرون آمد و قابل تأویل به خیر و خوبی بود، به آن کلام گمان بد نکن».

کلام ابوهریره ﷺ نوعی از شوخی‌هایی است که بین زن و مرد صورت می‌گیرد. و الا اگر بسره از کلام او نوعی تمسخر و اهانت را احساس می‌کرد. هرگز آن را قبول نمی‌کرد و از خودش دفاع می‌نمود. چون زنان عرب مسلمان دارای احترام و ادب و

۱- ج۸ ص۱۱۰.

۲- الإصابة ج۴ ص۲۰۶.

منزلت بلندی بودند و از بی‌احترامی و خدشه‌دار کردن آن جایگاه و منزلت در مقابل امیرالمؤمنین هم که باشد گذشت نمی‌کردند، چه رسد به شوهر.

اعتراض به کثرت روایت توسط ابوهریره ﷺ

در صفحه‌ی ۱۶۲ و ۱۶۳ نویسنده به صحابه بزرگوار اعتراض می‌گیرد، چون از همه‌ی اصحاب بیشتر روایت کرده در حالی که تنها سه سال همراه رسول اکرم ﷺ بوده. ابن حزم می‌گوید: «در مسند بقی بن مخلد ۵۳۷۴ حدیث ابوهریره روایت شده است».

چرا ابوهریره احادیث زیادی روایت کرده است.

می‌خواهم به نویسنده و امثالش بگویم.

۱- روایت فراوان ابوهریره ﷺ در آن مدت کم که پیش رسول الله ﷺ بود چه شگفتی دارد؟ در حالی که سه سال در مورد همنشینی با پیامبر زمان اندکی به شمار نمی‌رورد. آیا عقلاً و عادتاً جائز نیست؟ افراد فراوانی وجود دارند در مدت کمی فعالیت زیاد و کارهای بزرگی انجام می‌دهند که افراد دیگر نمی‌توانند به آن کارها در آن مدت کوتاه اقدام کنند، معمولاً حافظه و علاقه و استعداد و دوری از فعالیت‌های دنیایی بر جمع‌آوری و یاد گرفتن علم تأثیر می‌گذارند.

در عصر خودمان نیز دانشجویان و دانش‌آموزانی را می‌بینیم مدت کوتاهی اساتید خود را همراهی کردند و به اندازه‌ای از سخنان آنها یادداشت برداری کرده‌اند که شاید از احادیث ابوهریره ﷺ هم بیشتر باشد. هر چند میان دوران ما و دوران آنها تفاوت‌های فراوان وجود دارد. و همچنین بین ایشان و ابوهریره از لحاظ استعداد و مسئولیت‌های فراوان و کارهای دست و پا گیر تفاوت چشم‌گیری دیده می‌شود.

می‌خواهم بگویم که فراموش نکنیم بسیاری از این ۵۳۷۴ حدیث او از دو یا سه خط بیشتر نیستند. اگر همه‌ی آنها را جمع‌آوری کنید بیشتر از یک جلد کتاب را فرا نمی‌گیرند، پس چه غرابت و شگفتی وجود دارد تا ابوریه را به تعجب وا دارد؟

۲- ابوهریره در آن دوران چیزی از مال دنیا نداشت و به مقدار کمی راضی بود و اهل تجارت و کشاورزی هم نبود و تنها کاری که داشت همراهی با رسول اکرم ﷺ و همیشه در خدمت ایشان به سر می‌برد. و برای اثبات این موضوع رشته‌ی کلام را به خودش می‌سپاریم تا خودش توضیح دهد. مسلم و بخاری از ابوهریره روایت می‌کنند:

«إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ أَكْثَرَ أَبُو هُرَيْرَةَ، وَلَوْلاَ آيَتَانِ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَا حَدَّثْتُ حَدِيثًا، ثُمَّ يَتْلُو ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡتُمُونَ مَآ أَنزَلۡنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلۡهُدَىٰ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿ٱلرَّحِيمُ﴾. إِنَّ إِخْوَانَنَا مِنَ المُهَاجِرِينَ كَانَ يَشْغَلُهُمُ الصَّفْقُ بِالأَسْوَاقِ، وَإِنَّ إِخْوَانَنَا مِنَ الأَنْصَارِ كَانَ يَشْغَلُهُمُ العَمَلُ فِي أَمْوَالِهِمْ، وَإِنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ كَانَ يَلْزَمُ رَسُولَ اللَّهِ ج بِشِبَعِ بَطْنِهِ، وَيَحْضُرُ مَا لاَ يَحْضُرُونَ، وَيَحْفَظُ مَا لاَ يَحْفَظُونَ». «مردم می‌گویند ابوهریره حدیث فراوانی روایت کرده است اگر دو آیه‌ی ۱۵۹-۱۶۰ سوره‌ی بقره نمی‌بود هیچ حدیثی را روایت نمی‌کردم و آیه را تلاوت کرد. «آنهایی که پنهان می‌دارند آنچه را که از دلائل روشن و هدایت فرو فرستاده‌ای...».

مهاجرین مشغول تجارت و انصار مشغول رسیدگی به دارایی بودند و همانا با فقر و گرسنگی، همیشه در مناسبات رسول خدا ﷺ حاضر بودم، پس من چیزهایی یاد گرفته‌ام که آنها یاد نگرفته‌اند و من احادیثی حفظ کرده‌ام که آنها حفظ نکرده‌اند».

یکی دیگر از دلایل روایت احادیث فراوان، مشغول شدن به علم و روایت و فتوی دادن بعد از فوت رسول اکرم ﷺ بود تا جاییکه به امارت و ریاست هم پشت کرد.

و مهم‌تر از همه این انگیزه‌ها، خداوند بخاطر دعای رسول اکرم حافظه‌ی خوب و روشنی به ایشان عطاء فرمود، روایت شده ابوهریره از حافظه ضعیفش نزد رسول اکرم شکایت کردند. پیامبر به او فرمود: عبایت را پهن کن، می‌گوید: پس پهن کردم. با دست خودش آن را گرفت سپس فرمود: آن را جمع کن و بپوش. عبایم را جمع کردم و بعد از آن چیزی را فراموش نمی‌کردم[1]. عالمان اسلامی این واقعه را معجزه می‌دانند و ابوهریره ﷺ در آن دوران در حفظ از همه‌ی اصحاب بهتر بود.

نسائی در باب علم و حاکم در مستدرک روایت کرده‌اند: «زید بن ثابت گفته: من و ابوهریره ﷺ و یکی دیگر نزد رسول خدا ﷺ بودیم، پیامبر فرمود: دعا کنید. من و دوستم دعا کردیم و پیامبر «آمین» می‌فرمود: سپس ابوهریره دعا کرد و گفت: خداوندا آنچه را دوستانم از تو خواستند من هم می‌خواهم، خداوندا دانشی می‌خواهم که فراموش نشود». پیامبر آمین فرمودند. سپس دو صحابه دیگر گفتند: ای رسول الله! پس ما چه (در مورد علم که فراموش نشود)؟ فرمود: جوان دوسی (ابوهریره) بر شما پیشی گرفت.

۱- نویسنده از مستشرق یهودی گولد زیهر پیروی کرده و حدیث را انکار می‌کند.

بخاری در تاریخش از محمد بن عماره بن حزم روایت کرده «در مجلسی نشسته بود که چند نفر از بزرگان صحابه آنجا بودند، ابوهریره ﷺ احادیث رسول ﷺ را برای آنها روایت می‌کرد. بعضی از آنها حدیث را نمی‌دانستند و به ابوهریره مراجعه می‌کردند، و چند بار این کار را تکرار کردند، متوجه شدم که ابوهریره از همه اصحاب به سنت داناتر است».

روایت دیگری که به این واقعیت اشاره می‌کند روایت ابن حجر ﷺ در «الإصابة» است.

«ابو زعیزعه کاتب مروان می‌گوید: مروان مرا پیش ابوهریره فرستاد، او هم شروع کرد به روایت کردن حدیث و مروان مرا پشت تخت نشانده بود تا آنچه می‌گوید را بنویسم. بعد از یک سال در پی او فرستاد و به من فرمان داد تا بنگرم و من به نوشته‌هایم نگاه می‌کردم، حتی یک حرف را هم در خواندن تغییر نداد» صحابه و تابعین این ویژگی و صفت ابوهریره ﷺ را خوب می‌دانستند.

ابن عمر ﷺ می‌گوید: «تو از همه‌ی ما بیشتر ملازم رسول بودی و از همه‌ی ما بهتر احادیث را می‌دانی».

امام شافعی ﷺ می‌گوید: «ابو هریره حافظ‌ترین افراد به حدیث در زمان خودش بود» آیا بعد از این روایات باز هم درست است چون احادیث فراوانی را روایت کرده است او را متهم کنیم ؟ و آیا این موجب خدشه‌دار کردن امانت و عدالت او می‌شود؟

بر این اساس روایت فراوان او به علت ملازمت رسول الله ﷺ و دوری از دنیا و روی آوردن و مشغول شدن به علم است در کنار اینکه او هیچ مسؤلیت حکومتی و سیاسی نیز نداشته و دیرتر وفات نمود. نه اینکه کثرت روایت، باید بر اساس جایگاه شامخ و منزلت بلند در دین باشد آنچنانکه نویسنده گمان برده است و در ابتدای کتابش سعی کرده بین جایگاه دینی و روایت حدیث رابطه‌ای ایجاد کند، مگر خلفاء راشدین را نمی‌بینید با اینکه جایگاه شامخی داشتند به تبحر در روایت نپرداختند، اما خلیفه‌ی چهارم علی ﷺ چون دوران ایشان بعد از سه خلیفه‌ی قبلی است و شرایط برای علم و فتوی فراهم شده بود روایات بیشتری از ایشان نقل شده است[1].

۱- الإتقان ج۲ ص۱۸۷.

پس ایجاد ارتباط بین جایگاه دینی و روایت فراوان، از نظر پژوهش‌های دینی ارزشی ندارد، گذشتگان این را خوب درک کرده بودند. اعمش از ابی صالح روایت کرده که گفته «ابوهریره از همه‌ی اصحاب بیشتر روایت کرده است ولی از همه‌ی آنها برتر نیست».

او می‌گوید ابوهریره شخصی بسیار شوخ طبع و پر حرف است.

در صفحه‌ی ۱۶۱ باب «شوخ طبعی و پر حرفی او» می‌گوید: «مورخان می‌گویند ابوهریره مردی شوخ طبع و پرحرف بود. مردم را با سخن گفتن فراوان و داستان‌های عجیب و غریب سرگرم می‌کرد تا دور و بر او جمع شوند و به او علاقه پیدا کنند».

این ادعا هم مانند ادعاهای بی‌اساس دیگرش می‌باشد، که دلیلی برای آن ندارد هیچ کدام از علمای مورد اعتماد چنین چیزی نگفته‌اند.

ابن عبدالبر ؒ در «الاستیعاب» چیزی ذکر نکرده و ابن حجر ؒ در «الاصابة» نیز مطلبی بیان نکرده مگر آنچه ابن ابی دنیا در کتاب «المزاح» و زبیر بن بکار از طریق ابن عجلان از سعید از ابی هریره روایت کرده‌اند که «مردی به ابوهریره گفت: من در حالت روزه بیدار شدم. رفتم پیش پدرم ونزد او نان و گوشت وجود داشت من هم خوردم تا سیر شدم، فراموش کردم که روزه هستم، ابوهریره گفت: اشکالی ندارد. خداوند تو را غذا داده است. پس مرد گفت: بعد از آن پیش دوستم رفتم، او مشغول دوشیدن شیر بود از آن شیر هم نوشیدم تا اینکه عطشم برطرف شد، ابوهریره گفت: اشکالی ندارد. خداوند تو را نوشانده است، مرد گفت: سپس به خانه برگشتم، وقتی بیدار شدم آب خواستم و آن را نوشیدم، ابوهریره گفت: تو به روزه گرفتن عادت نکرده‌ای».

و هیچ کدام نگفته‌اند که ابوهریره شوخ طبع و پرحرف بوده است و همچنین ابن کثیر در «البدایة والنهایة» نمونه‌ی این داستان‌ها را نقل می‌کند ولی او را به این صفات متهم نمی‌گرداند.

زنهار که این علمای ارجمند چنین سخن ناشایستی در حق صحابه‌ای بزرگوار بگویند؟ شهادت می‌دهم نویسنده در این تعبیرات پیشگامی غیر از نظام معتزلی وامثال او و گولد زیهر یهودی ندارد. هر چند گولد زیهر علیه حدیث و محدثین مرتکب جنایات ستمگرانه‌ای شده است، ولی باز هم از ابوریه با ادب‌تر است، عباراتی چون ابوریه ندارند.

مثلاً در مورد ابوهریره ؓ می‌گوید[1]: «روش ابوهریره را در روایت حدیث بیان

۱- دائرة المعارف الإسلامية ج۱ ص۴۱۸.

کردیم که ساده‌ترین اسباب با روشی تأثیر گذار است که شوخ طبعی مشخص‌ترین آنها است...». فرق بین این دو تعبیر- ابوریه و گولد- را ببین که تا چه حد است.

آخر چرا از ابوهریره ﷺ انتقام می‌گیرند؟ به خاطر شوخ طبعی است؟ این که دین و مردانگی را خدشه‌دار نمی‌کند؟ آیا این ویژگی شخصیت را لکه‌دار می‌کند؟

هیچ دورانی خالی از علمایی که نبوده که شوخ طبع بوده‌اند.

شوخی ابوهریره از نوع مفید و جائز آن است.

لازم است بدانیم شوخی دو نوع دارد.

۱- نوعی که بر اساس گزافه‌گویی و نسنجیده سخن گفتن است، این نوع به صدق و امانت لطمه می‌زند، خوشبختانه ابوهریره اصلا چنین خصوصیت‌هایی را نداشت.

۲- نوع دوم شوخی‌های لطیف و زیبا، بدون مسخره کردن و اذیت کردن انسانی که اکثراً به تمرین فکری و عقلانی دعوت می‌کنند و بیان کننده‌ی ذکاوت و زیرکی است.

این نوع از رسول ﷺ و صحابه‌ی کرام هم روایت شده است، که پیامبر فرمود: «من شوخی می‌کنم ولی فقط حق را در آن می‌گویم». اگر به داستان ابوهریره در «الإصابة» نگاه کنیم از این دائره بیرون نمی‌رود. چون ابوهریره ﷺ بر اساس حدیث «هرکسی روزه بود و فراموش کرد که روزه است و غذا یا آب خورد، روزه را به اتمام برساند. چون خداوند به او غذا و نوشیدنی داده است»[1]. فتوی صادر کرده است.

مثالی دیگر از شوخی‌های مباح و مفید ابوهریره ﷺ، که خالی از پند و حکمت نیستند.

در «البداية والنهاية» روایت شده ابوهریره ﷺ در مسافرت بود، وقتی در اقامت‌گاهی منزل انداختند سفره را پهن کردند، کسی را نزد ابوهریره در حالی که نماز می‌خواند فرستادند، جواب داد من روزه هستم.

دیگران شروع کردن به خوردن، ابوهریره آمد همراه آنها مشغول خوردن شد، مردم به آن نفر که پیش ابوهریره ﷺ رفته بود نگاه می‌کردند، گفت چرا مرا نگاه می‌کنید خودش گفت روزه هستم.

۱- روایت امام بخاری.

ابوهریره گفت بله راست می‌گوید. من از رسول خدا شنیدم که می‌گفت «هرکس روزه‌ی رمضان و سه روز از هر ماه را روزه بگیرد، مثل این است که همه‌ی سال روزه باشد، من هم سه روز اول ماه روزه بودم، پس با رخصت خداوند روزه دار نیستم ولی در حساب خدا روزه‌دار هستم، (یعنی چون سه روز اول ماه را روزه گرفتم مثل این است که الان هم روزه هستم اگر چه که می‌خورم اما خداوند برای من ثواب روزه دار نوشته است)».

این شوخی مفید به دو هدف مبارک اشاره می‌کنند:

۱- او را رها کردند تا کارش را تمام کند.

۲- این حکم شرعی و سنت رسول اکرمﷺ را با روشی زیبا و دلچسب به آنها یاد داد.

آیا این هرزه گفتن است؟ آیا باطل و یاوه‌گویی در آن وجود دارد؟

مثال سوم: که نویسنده آن را نقل نموده است گفته «ابو نعیم در «الحلیة» از ثعلبه بن مالک قرظی نقل کرده که روزی ابوهریره با کوله‌باری از چوب به بازار آمد و در آن هنگام به عنوان جانشین مروان در مدینه بود. گفت «ای ابن مالک راه را برای امیر (منظور خودش بود) باز کنید».

گفتم: این مقدار برای تو کافی است.! گفت: راه را برای امیر و کوله‌بارش باز کنید» آیا این نوع شوخی کردن گزافه‌گوی است؟

آیا غیر از حق و صداقت چیزی در آن گفته؟ مگر جانشین امیر، امیر نیست؟ مگر کوله‌باری از چوب نداشته؟ مگر کوله‌بار چوب نشانه‌ی تواضع و فروتنی او نیست؟

و بقیه مثال‌های که ابو ریه برای اثبات ادعاهای پوچ وزورگویانه خود بدانها استدلال می‌کند، هیچ وجهی از صحت ندارد، و در این راه تنها از نظام معتزلی و مستشرقین کینه‌توز پیروی کرده و چیزی بر حرف‌های آنها نمی‌افزاید، بلکه تنها صدای آنها را با بلندگوی خودش بلندتر می‌کند. و اینگونه مثالهای بی‌ارزش را نمی‌توان با قواعد علمی سنجید.

گزافه‌گویی او در اتهام ابوهریره به وضع حدیث

در صفحه‌ی ۱۶۴ می‌گوید: «ابوهریره جائز می‌داند احادیث فراوانی از رسول خداﷺ روایت شود مادام که با آنها حلالی را حرام و حرامی را حلال نکند و برای اثبات دعوی خویش احادیثی را به پیامبر نسبت می‌دهد» مانند این حدیث که موضوع نیست: «اگر

حرام را حلال و حلال را حرام نکردید و معنی حدیث را اداء کردی، اشکالی ندارد (حدیث را روایت کنید)» یا مانند این حدیث که موضوع است: «اگر حدیثی که موافق حق بود از من روایت شد به آن عمل کنید. فرق ندارد. آن را گفته باشم یا نه».

جواب به این ادعا:

۱- حدیث «اگر حلالی را حرام نکند ...» موضوع نیست و در گذشته موضوع نبودنش را ثابت کردیم. و راوی حدیث نیز ابوهریره ﷺ نیست بلکه عبدالله بن اکمیة اللیثي است و نویسنده خودش در صفحه‌ی ۵۶ کتاب «توجیه النظر» آن را از عبدالله روایت کرده، نمی‌دانم چرا از حق پشیمان شده و حدیث را به ابوهریره نسبت می‌دهد؟ این اشتباه فاحش نشانه نوشتن بدون تحقیق است و علاقه درونی وی در نسبت دادن حدیث به ابوهریره، او را کور کرده و به میدان تاریک و باطل انداخته است.

ولی حدیث دوم بدون شک موضوع است.

۲- نویسنده گمان می‌کند هر حدیث موضوعی از ابوهریره ﷺ روایت شود، توسط ابوهریره وضع شده است فراموش کرده معمولاً واضع حدیث، حدیث موضوع را به صحابه‌ای نسبت می‌دهد. اگر گمان نویسنده درست باشد هر حدیث موضوعی که از اصحاب یا تابعین روایت شده است، پس کار صحابه یا تابعی است.

این اظهار نظر، غیر از بی‌اطلاعی و ساده‌نگری و جهالت زدگی نویسنده‌اش، بر چیز دیگری دلالت نمی‌دهد، ولی متأسفانه این گمان بر ابوریه چیره شده است که احادیث موضوع فراوانی که به ابوهریره ﷺ و دیگران نسبت داده شده، ساخته‌ی خود آنهاست.

حقیقتاً اصحاب از این وضع مبری هستند و ساختن این احادیث توسط افراد دیگر صورت گرفته است که بعد از آنها آمده‌اند، اما خداوند رادمردانی برای مقابله با این موضوعات آماده کرده است که آنها را مشخص و واضعان را رسوا کنند.

به سفیان گفته شده در میان روایات، احادیث موضوع وجود دارد. گفت: رادمردانی برای بیان آن موضوعات زندگی می‌کنند.

این نوع نگرش ساده لوحانه‌ی نویسنده نسبت به ابوهریره ﷺ، مشابه نگرش او در مورد کعب احبار است، چرا که هر حدیث موضوعی که از کعب روایت شده را به ایشان نسبت داده بود، اما این در حالی است که این نتیجه، لازمه آن مقدمه نیست، چرا که وضع توسط واضعین بعد از او صورت گرفته است. بنابراین نویسنده دچار اشتباهات بسیاری شده و در کتابش راه حق را گم کرده است.

ردی بر گمان او مبنی بر تدلیس ابو هریره ﷺ

در صفحه‌ی ۱۶۴ می‌گوید: «ابوهریره تدلیس می‌کند و سپس تدلیس را شرح داده و حکمش را بیان می‌کند».

جواب:

عقیده و نظر بزرگان مخالف ابوریه است، چون ابوهریره ﷺ از هر گونه تدلیسی پاک و مبری می‌باشد. تنها گروه کمی و در نهایت کوچکی که شعبه ﷺ یکی از آنها است چنین گفته‌اند. اما هدف آنها از تدلیس، همان معنی متعارف محدثین[۱] نیست که مذموم و بد است. هدف آنها معنی دیگری است، یزید بن هرون می‌گوید از شعبه شنیدم که گفت: ابوهریره تدلیس می‌کرد، یعنی هم از کعب روایت می‌کرد و هم از رسول خدا و آنها را از هم جدا نمی‌کرد».

اعمش از ابراهیم نخعی ﷺ روایت کرده که گفته «تمام احادیث ابوهریره را قبول نمی‌کردند».

ظاهر کلام شعبه بیان می‌کند که هدف او تدلیس به معنای معروف آن نزد بزرگان حدیث نیست، بلکه مراد او از تدلیس چیز دیگری است که در واقع تدلیس نیست.

ابن کثیر در «البدایة» می‌گوید: «ابن عساکر به دفاع از ابوهریره ﷺ شتافته و کلام نخعی را رد کرده است» .

گفته «کلام نخعی عقیده‌ی گروهی از کوفیان است و جمهور مخالف آن هستند».

سپس نویسنده کلام ابن کثیر را نقل می‌کند که: «گویی شعبه به این حدیث اشاره می‌کند «کسی شب را به صبح برساند در حالی که جنب است، روزه او پذیرفته نمی‌شود» است چون از ابوهریره ﷺ پرسیدند و او را به تحقیق وادار کردند گفت: کسی به من خبر داد. «آن را از رسول خداﷺ نشنیدم».

من می‌گویم: نهایتاً این است که ابوهریره ﷺ از بعضی یاران رسول روایت می‌کرده ولی اسمی از آنها نمی‌برد. چنین کاری در اصطلاح محدثین به «مرسل صحابی»

۱- تدلیس یعنی: از کسی روایت کند که او را ندیده یا با او معاصر نبوده است و چند نوع دارد. بدترین آنها تدلس تسویه است: حذف راوی ضعیف از میان افراد قوی. برخی از علما حدیث شخص تدلیس کننده را به صورت کامل رد می‌کنند و برخی تنها زمانی که شخص به صراحت بگوید شنیده‌ام حدیث او را قبول می‌کنند و شعبه یکی از علمایی است که به شدت از تدلیس بیزار بوده و از وی روایت شده که گفت: اگر زنا کنم برایم بهتر از این است که تدلیس کنم.

معروف است و با اتفاق همه عالمان قابل استناد است، چون غالبا صحابه جز از صحابه‌ی دیگری روایت نمی‌کند و همه‌ی آنها عادل هستند.

نویسنده برای تأیید دعوایش به روایت مسلم از بشر بن سعید استناد می‌کند که می‌گوید: «از خدا بترسید، در روایت حدیث احتیاط کنید، ما با ابوهریره می‌نشینیم و ایشان از پیامبر و کعب روایت می‌کرد. سپس بلند می‌شد و می‌رفت، بعضی از ما دقت نمی‌کردند وحدیث رسول الله را به کعب وحدیث کعب را به رسول الله منتسب می‌کردند. در روایت دیگر آمده: آنچه رسول الله ﷺ گفته بود را از کعب وآنچه کعب گفته بود از رسول الله ﷺ روایت می‌کردند، پس تقوای خدا پیشه کنید و حدیث را خوب حفظ کنید».

«این روایت ابوهریره را تبرئه می‌کند، چون اشتباه از طرف افرادی صورت می‌گرفت که از او می‌شنیدند، ابوهریره ﷺ در مورد اشتباه آنها چه کاری می‌تواند انجام دهد».

خداوند به هیچ‌کس حتی به انبیاء هم این قدرت را نداده تا دخل و تصرفی در شنوایی و فهم افراد داشته باشند، گناه ابوهریره ﷺ در این مورد چیست.

کار ابوریه علیه ابوهریره ﷺ مرا به یاد این بیت شاعر می‌اندازد که می‌گوید:

غَيرِی جَني وأنا الـمُعَذِبُ فِيكُمُو فَكأَنَّنِي سبَّابَةُ الـمتندِّمِ

دیگران جنایت می‌کنند و شما مرا سرزنش می‌کنید وسزا می‌دهیی، مثل اینکه من در میان شما همچون انگشت سبابه‌ی انسان پشیمان هستم.

ادعا می‌کند که ابوهریره ﷺ اولین راوی متهم در اسلام است

در صفحه‌ی ۱۶۶ زیر عنوانی به اسم «اولین راوی که در اسلام متهم شد»، ذکر می‌کند: «اصحاب، ابوهریره را متهم کرده‌اند و منکر احادیث او شدند، عائشه از همه بیشتر حدیث او را انکار می‌کرد، چون مدت زیاد زنده ماندند ... و عمر و عثمان و علی هم او متهم کرده‌اند، ابوریه سپس گستاخی و دروغ را به جایی رسانده که می‌گوید: علی او را دروغگوترین مردم بر زبان رسول خدا ﷺ می‌دانست، هرگاه از ابوهریره ﷺ حدیثی می‌شنید، خطاب به او می‌گفت: پیامبر چه وقت با تو دوست بوده است»؟

شکار روایات جهت استدلال

سپس برای اثبات گمان خودش شروع می‌کند به شکار کردن کلام نظام و دیگران،

۱- حدیث «هرکسی بیدار شد در حالی که جنب است و غسل نکرد تا فجر، روزه‌اش پذیرفته نمی‌شود» را روایت کرده است، عائشه رضی الله عنها منکر این حدیث شده و گفت رسول خدا ﷺ تا فجر جنب بود -جنابتش از احتلام نبود- سپس غسل می‌کرد و روزه می‌گرفت.

بعد از آن عائشه رضی الله عنها می‌گوید: «کسی را پیش ابوهریره فرستادم. چاره‌ای جزء تسلیم شدن نداشت... و گفته است که عائشه از من داناتر است، من این حدیث را از رسول خدا ﷺ نشنیدم، بلکه از «فضل» شنیدم که از پیامبر نقل می‌کرد، مرده را به گواهی گرفت و مردم را به این گمان انداخت که حدیث را از رسول الله ﷺ روایت کرده است.

۲- حدیث «هرگاه یکی از شما از خواب بلند شد دستش را قبل از اینکه در ظرفی فرو کند، آن را بشوید چرا که کسی نمی‌داند شب چه چیزی با دستش برخورد کرده است».

عائشه رضی الله عنها این حدیث را انکار کرد و گفت «با ظرف سنگی بزرگ چه کنیم» یعنی ظرف تکان نمی‌خورد چگونه آن را کج کند تا دستش را بشوید، لا بد مجبور است دستش را داخل آن کند.

۳- حدیث «فال بد اگر وجود داشته باشد در حیوان، زن و خانه است» را روایت کرد.

عائشه رضی الله عنها فرمود: دروغ است. رسول خدا ﷺ فرمود: اهل جاهلیت می‌گفتند: «فال بد در حیوان، زن و خانه هستند» وسپس آیه‌ی ۲۲ سوره‌ی حدید را تلاوت کرد.

﴿مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مِّن قَبۡلِ أَن نَّبۡرَأَهَآۚ﴾ [الحدید: ۲۲]. «هیچ رخدادی در زمین به وقوع نمی‌پیوندند یا به شما نمی‌رسد. مگر این که پیش از آن (آفرینش زمین و خود شما) در کتاب بوده است».

۴- وقتی حدیث «هرکس مرده را شست یا برداشت، باید وضو بگیرد» را روایت کرده است ابن مسعود رضی الله عنه منکر حدیث او شده، سخت با او سخن راند، سپس گفت: «ای مردم شما به وسیله مرده‌های خود نجس نمی‌شوید».

۵- و وقتی حدیث «هرکسی سنت قبل از نماز صبح را خواند بر طرف راستش دراز بکشد» را روایت کرد، مروان به او گفت: آیا همین که یکی از ما به سوی مسجد گام بر می‌دارد کافی نیست، و باید حتما دراز هم بکشد؟. خبر به ابن عمر رضی الله عنهما رسید، ابن عمر گفت: ابوهریره احادیث زیادی روایت می‌کند.

پاسخ به آنها:

۱- چیزهایی که ذکر کرد، تراوش فکر و بحث خودش نبودند، بلکه همه را از نظّام معتزلی و دشمنان سنت پیامبر گرفته است. ابن قتیبه در کتاب «تأویل مختلف الحدیث» آنها را نقل و نقد کرده و بعد از آنها می‌گوید: «این احادیث موضوع، به حدیث و محدثین خدشه‌ای وارد نمی‌کند».

ولی نویسنده به گونه‌ای از ابن قتیبه رحمه الله نقل می‌کند که خواننده را دچار اشتباه می‌سازد وفکر می‌کند که این کلام ابن قتیبه و عقیده‌ی ایشان است، چون می‌گوید: «ابن قتیبه در مختلف الحدیث گفته ... و احادیث را نقل می‌کند ولی نظر ابن قتیبه را حذف کرده است».

حقیقتاً ابن قتیبه از این مبرا است مانند مبرا بودن گرگ از خون یوسف. و روش نویسنده نیز عاری از امانت و پژوهش علمی بوده و در نهایت تدلیس است. همه‌ی ادعاهای او در مورد عمر و عثمان و علی -که ابوهریره را دروغگوترین می‌دانند- کذب محض می‌باشد، این مطالب در کتاب‌های معتبر تاریخ صحابه، یافت نمی‌شود.

اما روایاتی که به آنها استدلال می‌کند و می‌خواهد گمان خود را تقویت کند. هیچ کدام دلیل نیست. با هم به تشریح روایات می‌پردازیم، اما قبل از توضیح روایات می‌گویم «بدون شک اصحاب، حدیث را از رسول می‌شنیدند، ولی همه در گفتن و شنیدن حدیث و ملازمت رسول ﷺ و حفظ و حافظه‌ای پویا مساوی نبودند، بدین علت احادیث آنها در قلت و کثرت تفاوت دارد».

آنها مستقیم از رسول الله ﷺ روایت می‌کردند اما گاهی بعضی از آنها از اصحاب دیگر یاد می‌گرفتند وآن را نقل می‌کردند، و گاهاً آنها یا برای اطمینانِ بیشتر یا تاکید در مورد احادیث، به همدیگر مراجعه می‌کردند، چون انسان بعضی مواقع فراموش می‌کند، یا بدون قصد دچار اشتباه می‌شود، یا گاهی نزد بعضی از اصحاب، حدیثی که مخالف حدیث او یا حدیثی که خاص‌کننده یا مقید کننده‌ی حدیث دیگر بود، یافت می‌شد، یا بعضی اوقات نیز اصحاب گمان می‌کردند این حدیث با ظاهر قرآن یا روایت صحیح دیگر مخالفت دارد. به همه این دلایل جستجو برای یافتن حقیقت صورت می‌گرفت. و در مقام پژوهش و گفتگو و تحقیق ممکن است کلامی در رد هم گفته باشند.

دور از انصاف است بدین اسباب صحابه را متهم کرده یا آنها را دشمن و مخالف هم قلمداد کنیم. یا هرگونه ادعای پوچ و بی‌ارزش دیگری در این مورد که از مستشرقین و

مسیحیان و نویسندگان معاصرِ حلقه به گوشِ آنها، سر می‌زند یا آنها را تکرار و بزرگ می‌کنند، پذیرا باشیم.

بانو عائشه آگاه و عاقل بود. چیزی را قبول نمی‌کرد مگر اینکه قانع شود. روایاتی را که از رسول خداﷺ نشنیده بود و مخالف با شنیده‌ی او از رسولﷺ یا با ظاهر قرآن یا احادیث دیگر بودند را به چالش می‌کشید.

بدین علت به بعضی از صحابه اعتراض می‌گرفت، اعتراض ایشان از ابی هریره ﷺ به معنی متهم کردن یا تکذیب کردن او نیست، مگر نمی‌بینید بر بعضی روایات عمر و پسرش عبدالله اشکال گرفته حتی آنها را رد کرده است. عمری که فقیه صحابه وصاحب موافقات[1] بود، یکی از وزرای رسول اللهﷺ که بعد از ایشان امیر مسلمانان گردید، ولی با اعتراض عائشه ﷺ، کسی او را متهم نکرده و به ساحت مقدس او هجوم نبرده است، همه امت و حتی دشمنان حدیث بر این اصل اتفاق دارند[2].

بخاری و مسلم روایت کرده‌اند، وقتی عمر ﷺ حدیث: «إِنَّ الْمَيِّتَ يُعَذَّبُ بِبَعْضِ بُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ». «همانا مرده با گریه کردن خانواده‌اش عذاب داده می‌شود». را فرمود. عائشه ﷺ گفت: «رَحِمَ اللهُ عُمَرَ، وَاللهِ مَا حَدَّثَ رَسُولُ اللهِﷺ: «إِنَّ اللهَ لَيُعَذِّبُ الْمُؤْمِنَ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ»، وَلَكِنَّ رَسُولَ اللهِﷺ قَالَ: «إِنَّ اللهَ لَيَزِيدُ الْكَافِرَ عَذَابًا بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ»، وَقَالَتْ: حَسْبُكُمْ الْقُرْآنُ، ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾». «خدا رحمت کند عمر را، سوگند به خدا رسولﷺ چنین نگفت، بلکه فرمود: «خداوند عذاب کافر را با گریه کردن خانواده‌اش افزایش می‌دهد» و سپس عایشه گفت: برای شما کتاب خدا کافی است، که فرمود: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾». یا در روایت مسلم: وقتی ابن عمر حدیث را روایت کرد. عائشه فرمود: «رَحِمَ اللهُ أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ، سَمِعَ شَيْئًا فَلَمْ يَحْفَظْهُ، إِنَّمَا مَرَّتْ عَلَى رَسُولِ اللهِﷺ جَنَازَةُ يَهُودِيٍّ، وَهُمْ يَبْكُونَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: أَنْتُمْ تَبْكُونَ،

۱- یعنی پیشنهاداتی که برای رسول الله مطرح می‌کرد. و وحی موافق آن نظر نازل می‌شد.

۲- در تبیین مسائل علمی اگر همه با هم موافق باشند وگل بگویند وگل بشنوند که علم رونقی نمی‌یابد و حق ظاهر نمی‌شود. وقتی این داستان‌ها شنیده می‌شود، انسان مسلمان به خود می‌بالد که چه آزادانه مردان اول این امت با هم گفتگو کرده و دیگران را وادار به پذیرش قول خود نمی‌کنند.

وَإِنَّهُ لَيُعَذَّبُ». «خدا رحمت کند ابوعبدالرحمن را، چیزی شنیده ولی خوب آن را حفظ نکرده اصل حدیث این است که پیامبر بر جنازه‌ی یهودی عبور کرد و خانواده‌اش بر او گریه می‌کردند، پیامبر فرمود: شما گریه می‌کنید و او عذاب می‌بینند».

روایتی را که ابن عمر ﷺ در مورد حادثه بدر ذکر کرده مبنی بر اینکه رسول الله ﷺ بر گودال بدر ایستاد وخطاب به کشته‌های مشرکین که در این گودال انداخته شده بودند فرمود:

«إِنَّهُمْ لَيَسْمَعُونَ مَا أَقُولُ فقالت: لَقَدْ وَهِلَ، إِنَّمَا قَالَ: «إِنَّهُمْ لَيَعْلَمُونَ أَنَّ مَا كُنْتُ أَقُولُ لَهُمْ حَقٌّ» ثُمَّ قَرَأَتْ قوله تعالى: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُسۡمِعُ مَن يَشَآءُۖ وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ﴾ «آنها حرف‌های مرا می‌شوند، عائشه می‌گوید: ابن عمر اشتباه کرده، رسول ﷺ فرمود: و آنها می‌دانند که حرف‌های من حق هستند. سپس عائشه ﷺ آیه‌ی «خداوند به هرکسی بخواهد می‌شنواند و تو نمی‌توانی بر مردگان بشنوانی» را تلاوت کرد».

می‌بینیم او برای رد حدیث عمر و ابن عمر ﷺ به قرآن استناد می‌کند و این تفسیر و برداشت عائشه ﷺ و اجتهاد او در این مورد است، اما بدون شک اگر حدیثی از رسول خدا ﷺ به ثبوت رسید بر اجتهاد و تفسیر صحابی مقدم است هر چند صحابه خیلی بزرگوار و دانشمند باشد. اما آیا اعتراض به عمر و ابن عمر ﷺ متهم کردن و تکذیب آنهاست؟ نه هرگز، دلیلی از این قوی‌تر که امام مسلم از عائشه ﷺ روایت کرده که فرمود: «يَغْفِرُ اللَّهُ لِأَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ، أَمَا إِنَّهُ لَمْ يَكْذِبْ، وَلَكِنَّهُ نَسِيَ أَوْ أَخْطَأَ». «خداوند ابو عبدالرحمن را ببخشد او دروغ نگفت بلکه فراموش کرده یا مرتکب اشتباه شده است».

یا در روایتی دیگر می‌گوید: «إِنَّكُمْ لَتُحَدِّثُونِي عَنْ غَيْرٍ، كَاذِبَيْنِ وَلَا مُكَذَّبَيْنِ وَلَكِنَّ السَّمْعَ يُخْطِئُ»[1]. «شما از افرادی (عمر و ابن عمر) با من سخن می‌گویید که که هرگز دروغ نمی‌گویند و کسی هم آنها را تکذیب نکرده است ولی بعضی مواقع گوش در شنیدن و گرفتن اشتباه می‌کند».

آیا دلیل از این قوی‌تر وجود دارد که اعتراض صحابه به همدیگر متهم و تکذیب کردن یکدیگر نبوده است. پس چرا گروهی متعصب اعتراض عائشه ﷺ از ابی هریره ﷺ را

۱- صحیح بخاری ج۳ ص۱۲۳ ، صحیح مسلم بشرح النووی ج۶ ص۲۳۰-۲۳۴.

اتهام و تکذیب می‌دانند؟ آیا چون آنها ابوهریره ﷺ را دوست ندارند؟ صاحبان منطق سلیم شما چیزی بگویید!!!.

تفصیل و توضیح استدلالات ابوریه

۱- حدیث ابوهریره «مَنْ أَصْبَحَ جُنُبًا فَلَا صَوْمَ لَهُ». و انکار عائشه رضی الله عنها، اجتهاد ایشان بود، و عدالت ابوهریره ﷺ را خدشه‌دار نمی‌کند و به امانت و عدالت او لطمه‌ای وارد نمی‌سازد.

چون روایت ابوهریره ﷺ بر اساس علم خویش فتوا داده بود و این حدیث را از صحابی دیگر به نام فضل شنیده بوده است و در ظاهر این حکم در ابتدا و اوائل اسلام بود، وقتی کسی نماز عشاء را می‌خواند، حق خوردن وآشامیدن و همخوابی با همسر نداشت تا صبح، سپس رحمت خداوند اقتضا کرد، که بر امت اسلام تخفیف داده شود، و همه‌ی این محرمات تا فجر حلال شدند. خداوند می‌فرماید: ﴿أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ ٱلصِّيَامِ ٱلرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَآئِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ...﴾ «آمیزش و نزدیکی با همسرانتان در شب روزه‌داری حلال گردیده است، آنان لباس شما و شما لباس آنها هستید...».

اینک نظر بزرگان، ابن حجر رحمه الله در [فتح الباري: ج ۲، ص ۱۱۹] را برای شما ذکر می‌کنم که می‌گوید: «ابن خزیمه گفته بعضی از علماء گفته‌اند ابوهریره در مورد حدیث اشتباه کرده است، ابن خزیمه نظر آنها را رد کرده و می‌گوید حدیث ابوهریره منسوخ است، و حکم آن در اوائل واجب بودن روزه بود که در شب روزه‌داری خوردن و نوشیدن و جماع کردن تا فجر حرام بوده، سپس خداوند آن را حلال کرده و شخص جنب تا فجر می‌تواند غسل نکند. پس حدیث عائشه، حدیث ابوهریره را نسخ می‌کند، اما خبر نسخ به فضل و ابوهریره نرسیده بود و آنها بر حدیث خود حکم می‌دادند و بعد از شنیدن حدیث عائشه تسلیم شد و حدیث عائشه را پذیرفت ...

ابن منذر و خطابی و دیگران هم به نسخ حدیثِ فضل حکم کرده‌اند. و ابوهریره به آن حکم قبلی فتوا می‌داد تا اینکه ناسخ را فهمید واز قولش بر گشت، بخدا قسم این عمل او فضیلت است. و نشانه‌ی صداقت و پیرو حق بودن ابوهریره است، همانگونه که ابن حجر گفته است. «این افتخاری برای ابوهریره است زیرا به حقیقت اعتراف نموده و به سوی آن بازگشته است» و همچنین بیان می‌کند که صحابه و تابعین ارسال از

شخص عادل را پذیرفته بودند وآن را انجام می‌دادند، چون ابوهریره اعتراف می‌کند از فضل شنیده ولی کسی به او هجوم نکرد که این حدیث را از رسول خدا نشنیده است، با وجود اینکه امکان روایت بدون واسطه هم داشت».

ای برادرم بنگر که چگونه طعنه‌زنان فضیلت را رذیلت معرفی می‌کنند.

۲- حدیث ابوهریره ﷺ «إِذَا (و نه «مَتی» چنانکه مؤلف نقل می‌کند) اسْتَيْقَظَ أَحَدُكُمْ مِنْ نَوْمِهِ، فَلْيَغْسِلْ يَدَهُ قَبْلَ أَنْ يَضَعَها فِي الإناء، فَإِنَّ أَحَدَكُمْ لا يَدْرِي أَيْنَ بَاتَتْ يَدُهُ». «هرگاه کسی از شما از خواب بلند شد، پس دستش را بشوید قبل از اینکه آن را در ظرف فرو کند. همانا که شما نمی‌دانید شب دستانش را کجا قرار داده است». و جواب عائشه رضی الله عنها که گفت «پس با ظرف بزرگ سنگی چه کار کنیم».

حدیث اول را بخاری و مسلم[1] و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه از ابوهریره ﷺ روایت کرده‌اند. ترمذی می‌گوید: «از ابن عمر و جابر و عائشه و علی و عثمان و جبیر بن نفیر روایت شده است» پس حدیث ابوهریره با قول و نقل رسول خدا به اثبات رسیده است و معقول نیست عائشه منکر حدیث ابوهریره باشد چون خودش هم آن را روایت کرده است؛ پس هدف شوم ابوریه در مورد متهم کردن دروغین ابوهریره نتیجه‌بخش نبود.

چنین روایات و داستان‌هایی در کتاب‌های اصول فقه و غیره ذکر می‌شود که این کتاب‌ها در علم حدیث وبیان روایت قابل اعتماد نیستند، اما افرادی مانند ابوریه و دیگران که حاطب لیل (در شب هیزم جمع می‌کنند) هستند و زبان به انتقاد بی‌اساس و اعتراض بی‌پایه باز می‌کنند در حقیقت محقق نیستند و جز برای تخلیه درون از کینه سخن نمی‌رانند.

اللکنوی رحمه الله شارح «مسلم الثبوت» می‌گوید: « این انکار از عایشه و ابن عباس ثابت نیست وکسی که منکر ابوهریره بوده اسمش «قین اشجعی» است که در صحابه بودنش اختلاف است».

ابن حجر در [الاصابة: ج ۳، ص ۲۸۵] می‌گوید: « قین اشجعی تابعی و از اصحاب ابن مسعود بوده و با ابوهریره داستانی دارد». و بعد از روایت کلامِ قین اشجعی را ذکر می‌کند. آنجا که گفته است: «اگر به سمت ظرف سنگی بزرگی آمدیم، چه کار کنیم».

۱- صحیح بخاری ، کتاب الوضوء باب الاستجمار ، و صحیح مسلم بشرح النووی ج۳ ص۱۷۷

شاید منظور قین اشجعی سؤال بوده نه اینکه منکر حدیث ابوهریره باشد، این روش و منهج در حل اختلاف بزرگان مرسوم بوده است، بر فرض اینکه هدف او انکار بوده، آیا قول تابعی و اعتراض او موجب خدشه‌دار کردن صحابه می‌شود؟

۳- اما حدیث « بدشگونی در زن و خانه و مرکب وجود دارد».

الف: این حدیث را احمد و ابن خزیمه و حاکم از قتاده از ابی حسان روایت کرده‌اند که «دو مرد از قبیله‌ی بنی عامر پیش عائشه رضی الله عنها آمدند. گفتند: ابوهریره می‌گوید. اسب و زن و خانه شوم هستند».

عائشه خشمگین شد و گفت «پیامبر چنین نگفته، بلکه فرمود: اهل جاهلیت اینها را شوم می‌دانند».

می‌بینیم که عائشه فرمود: «ما قاله» یعنی نگفته، نه اینکه بگوید: «کذب» دروغ گفت، بلکه نظام معتزلی و نویسنده ما امانت را رعایت نکردند و کلام عائشه را ناجوانمردانه تغییر دادند تا به هدف شوم خودشان برسند.

می‌دانیم عائشه احادیث صحابه را رد می‌کرد. چون معتقد بود خلاف ظاهر قرآن هستند در این مورد هم به آیه‌ی ۲۲ سوره‌ی حدید استناد می‌کند: ﴿مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مِّن قَبۡلِ أَن نَّبۡرَأَهَآۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ ٢٢﴾ [الحدید: ۲۲]. «هیچ رخدادی در زمین به وقوع نمی‌پیوندند یا به شما دست نمی‌دهد، مگر این که پیش از آن آفرینش زمین و خود شما در کتاب بزرگی بوده است».

حتی در مورد عمر رضی الله عنه و پسرش هم به قرآن استناد کرد. پس چرا آنها را متهم به دروغ نکرد و ابوریه هم در مورد عمر چنین چیزی نگفته است؟

ب) این حدیث از غیر ابوهریره هم روایت شده است. بخاری از ابن عمر و سهل بن سعد ساعدی و مسلم از آنها[1] و جابر بن عبدالله روایت کرده است، آیا انکار عائشه قوی‌تر است یا موافقت اصحاب دیگر؟

ابن حجر می‌گوید: «انکار عائشه در مقابل موافقت صحابه با ابوهریره، دیگر معنی ندارد». متوجه می‌شویم نویسنده در جست و جوی حقیقت صادق نبود.

۱- صحیح البخاری «کتاب الجهاد» باب نا یذکر منن شؤم الفرس. صحیح مسلم بشرح النووی ج۱۴ ص۲۲۰،۲۲۱

۴- اما حدیث انکار شدید ابن مسعود در مورد قول ابوهریره که گفت: «کسی که میتی را غسل کرد یا او را حمل کرد، پس شایسته است وضو بگیرد». در جواب می‌گویم: در «منتقي الاخبار» از ابوهریره ﷺ روایت شد که فرموده «هرکسی مرده را بشوید باید غسل کند و کسی که آن را حمل کرد وضو بگیرد» رواه خمسه؛ و ابن ماجه لفظ وضوء را ذکر نکرده و ترمذی نیز از ابی هریره آن را روایت کرده است و گفته «این حدیث از علی ﷺ و عائشه ﷺ هم روایت شده است و ابو عیسی ترمذی گفته، حدیث حسن است». لذا می‌بینیم حدیث را بزرگان دیگری غیر از ابوهریره هم روایت کرده‌اند. واین موضوعی است که تهمت را از ابوهریره می‌زداید، ابن ابی حاتم از پدرش روایت کرده که موقوف بودن این حدیث بر ابوهریره صحیح‌تر است نه مرفوع به رسول الله ﷺ. (یعنی ایشان معتقد است که این قول ابو هریره است و رواتی که به رسول الله منتسب است، روایتش صحیح نیست.

حدیث، چه مرفوع می‌باشد یا موقوف، اما هیچ کدام از بزرگان انکار ابن مسعود و دیگران را ذکر نکرده‌اند. تنها نویسنده «مسلم الثبوت» این حدیث را با لفظ «مَن حَمَلَ جَنازَة فَلیَتوضأ» ذکر کرده و گفته ابن عباس به این حدیث عمل نکرده است و همچنین گفته است: «کسی که دو چوب خشک را حمل می‌کند لازم نیست وضوء بگیرد». قبلاً هم گفتیم کتاب‌های اصول فقه در روایت حدیث قابل اعتماد نیستند.

ب) در این باب دلائل باهم تعارض دارند، ترمذی و دیگران حدیث را از ابی هریره و دیگران روایت می‌کنند، بخاری به صورت معلق از ابن عمر روایت کرده است که «ابن عمر فرزند سعید بن زید را غسل و معطر کرد و او را حمل نمود و سپس بر او نماز خواند و وضوء هم نگرفت».

بنابراین صحابه و تابعین از علماء در این مورد اختلاف پیدا کردند.

ابو عیسی ترمذی گفته است: «اهل علم در مورد غسل جنازه اختلاف داشته‌اند، بعضی از اصحاب و تابعین گفته‌اند، اگر کسی جنازه را شست باید خودش غسل کند و بعضی دیگر گفته‌اند: لازم است وضوء گیرد و مالک بن انس گفته غسل برای غل دهنده‌ی میت سنت است، ومن آن را واجب نمی‌دانم و امام شافعی نیز همین را فرموده‌اند. احمد بن حنبل گفته است: آنکه میتی را غسل داد غسل بر آن واجب نیست، اما در مورد وضوء گفته‌اند: آنچه که در این مورد بزرگان گفته‌اند من هم می‌گویم، و اسحاق گفته لازم است وضوء گیرد».

پس مسأله اختلافی است. بعضی آن را واجب و بعضی دیگر می‌گویند سنت است و گروهی دیگر می‌گوید: «روایت ابوهریره و دیگران منسوخ است».

ابن حجر در «فتح الباری» و ابو داود گفته‌اند: «حدیث منسوخ است و ناسخ بیان نشده است».

۵- اما حدیث «هرگاه کسی از شما سنت قبل از نماز صبح خواند بر روی طرف راستش دراز بکشد» که در جواب مروان گفت: آیا همین که یکی از ما به سوی مسجد گام بر می‌دارد کافی نیست، و باید حتما دراز هم بکشد؟، چون این خبر به بن عمر رسید گفت: ابرهریره در روایت حدیث زیاده روی کرده است.

اصل داستان در [الاصابة: ج ۴، ص ۲۰۹] نقل شده «به ابن عمر ﷺ گفته شده آیا گفته‌های ابوهریره را انکار می‌کنید؟ گفت نه، ولی او خیلی زیاد روایت می‌کند». خبر به ابوهریره رسید، او گفت: «گناه من چیست که من احادیث فراوانی حفظ کرده‌ام وآنها فراموش کرده‌اند».

در إصابه همچنین آمده : امام بغوی از ولید بن عبدالرحمن از ابن عمر روایت کرده که به ابی هریره گفته «تو از همه‌ی ما بیشتر همراه و ملازم رسول الله بودی و از همه ما به سنت او داناتر هستی».

اما پاسخ:

این حدیث ثابت و صحیح است و ابو داود و ترمذی با سندهای صحیح آن را روایت کرده‌اند، ترمذی گفته «حدیث حسن و صحیح است». انکار افرادی مانند مروان به صحت آن لطمه‌ای وارد نمی‌کند تا با رد او، حدیث را رها کنیم، و کلام او در عدالت و امانت ابوهریره خدشه وارد نمی‌سازد. رای طعنه زنندگان به ابوهریره را چگونه بپذیریم در حالی که وی در روایت این حدیث تنها نیست، بلکه عائشه هم آن را روایت کرده که با اجماع امت و او متهم نیست و روایت عائشه را بخاری و مسلم در صحیحن ذکر کرده‌اند، و انکار حکم حدیث توسط افرادی چون مروان و دیگران، چنین توجیه می‌شود که؛ یا حدیث ابوهریره را نشنیده‌اند. یا اینکه منکر وجوب یا مستحب بودن آن بوده‌اند.

حافظ ابن حجر در [فتح الباري: ج ۳ ص ۳۳] می‌گوید: «انکار ابن مسعود و ابراهیم نخعی که گفته‌اند این ضجعه‌ی شیطان است، آنچنان که ابن ابی شیبة روایت کرده است، حمل بر این می‌شود که آنها این حدیث را نشنیده بودند، و کلام ابن مسعود هم دلالت بر این دارد که وجوبش را منکر شد، و همچنین آنچه از ابن عمر نقل شده که

این کار بدعت است، قول او شاذ بوده وکسی غیر از او چنین نگفته است. حتی او امر کرده کسی که دراز کشید را با سنگریزه بزنند. و انکار به پهلو خوابیدن، به مسجد مربوط بوده است وظاهر داستان این است که این عمل یعنی دراز کشیدن بعد از نماز سنت و قبل از نماز فرض در مسجد، امری مستحب است آنچنان که ابن حزم به آن اشاره دارد. و امری که در حدیث ابی داود و غیره وارد شده حمل بر استحباب شده است.

حکم حدیث هر چیزی باشد به عدالت و صداقت و امانت ابوهریره لطمه‌ای وارد نمی‌کند اما در مورد ابن عمر که گفته «حدیث زیاد روایت می‌کند» هیچ‌گونه اتهام و اعتراضی وجود ندارد اگر نویسنده دقیقاً کلام ابن عمر را مانند ما روایت می‌کرد. مشکل برطرف می‌شد و راه حمله کردن به ایشان مسدود می‌شد.

دروغ گفتن بر زبان علماء برای متهم کردن ابوهریره

در صفحه‌ی ۱۶۹ می‌گوید: «اتهام زدن و انکار کردن بر ابوهریره ادامه یافت تا دوران تابعین و تابع تابعین» و بعد از آن برای اثبات ادعاهای باطل و دروغ خود کلام‌های غیر صحیحی به امام ابی حنیفه ﷺ و ابراهیم نخعی ﷺ و اعمش ﷺ و ابی جعفر اسکافی ﷺ و ابن اثیر نویسنده‌ی کتاب المثل السائر نسبت می‌دهد. تا اینکه می‌گوید: «مسأله مصراه در مجلس هارون الرشید به بحث و گفت و گو گذاشته شده و صدای حاضرین بلند شد. بعضی به حدیث ابوهریره[1] استناد کردند و بعضی دیگر حدیث او را رد کردند و گفتند: ابوهریره متهم است. در پایان هارون رشید هم قول آنها را قبول کرد».

پاسخ:

آنچه به ابوحنیفه نسبت داده که گفته صحابه همه عادل هستند مگر چند نفر از جمله‌ی آنها ابوهریره و انس بن مالک است. این کلام به هیچ کتاب موثقی نسبت داده نشده و سند آشکاری ندارد تا صحت و ضعف آن بیان شود ولی من یقین دارم که دروغ

۱- حدیث مصراة را امام بخاری در صحیحش روایت کرده است، «کتاب بیوع، باب المحفلة والمصراة» عن ابی هریره: که گفت: رسول الله فرمودند: شتر و گوسفند را برای فروش تصریه نکنید، پس کسی که چنین حیوانی را خرید، و بعد از دوشیدن متوجه شد، یا اینکه آن را نگه دارد اگر خواست یا اینکه همراه با یک صاع خرما برگرداند.

مصراة: عملی است که فروشنده حیوان قبل از فروش حیوانش شیر حیوان را برای چند روز نمی‌فروشد تا اینکه زیاد جلوه دهد. و مشتری دچار اشتباه می‌شود. (مترجم)

است، از جهتی این کلام مخالف کلام دیگر وصحیح ایشان می‌باشد که فرموده «هر چیزی از رسول خدا روایت شود بر سر و چشم می‌گذاریم» این کلام ثابتی از ایشان است و حدیث ابوهریره و دیگران را شامل می‌شود.

اما این قضیه که همه‌ی اصحاب عادل هستند، هیچ کدام از بزرگان و امامان اربعه و یاران قابل اعتماد آنها مخالف عدالت صحابه نیستند، ولی یکی از اصول مذهب حنفی این است که روایت آن راوی پذیرفته می‌شود که فقیه و مجتهد باشد، چه روایت او هماهنگ قیاس یا مخالف باشد فرق نمی‌کند، ولی اگر فقیه و مجتهد نباشد، وقتی روایت او پذیرفته می‌شود که موافق قیاس باشد، اما اگر روایت مخالف قیاسی، و موافق با قیاسی دیگر باشد، نیز حدیث او قبول است، اما اگر روایت او با تمام قیاس‌ها مخالف باشد، روایت او پذیرفته نیست، این به این دلیل می‌باشد که روایت حدیث به معنی، بین آنها مشهور و معروف بود. چرا که زمانی که راوی در فقه مشکل داشته باشد، هیچ تضمینی نیست از اینکه چیزی به حدیث نیافزاید، یا کم نکند چون در نقل معنی ممکن است دچار اشتباه شود و از همه این احتمالات در امان نیستیم. لذا با فقیه نبودن راوی اطمینان به او در نقل درست معنی حدیث، از دست می‌رود. واحناف برای این موضوع به حدیث «مصراه» مثال می‌زنند. حنفی‌ها می‌گویند: این حدیث مخالف قیاس است چون با قرآن و سنت و اجماع ثابت شده است که ضمانت جنس تلف شده، یا با مثل آن است یا قیمت آن[۱]. بعضی دیگر از احناف آن حدیث را نمی‌پذیرند نه بخاطر مخالف آن با قیاس، بلکه به خاطر با کتاب و سنت و اجماع مخالف است.

بنابراین بیان شد که بعضی از حنفی‌ها احادیث ابوهریره ﷺ را نپذیرفته‌اند ولی هرگز او را متهم به کذب نکرده‌اند و عدالت و صداقت او را زیر سؤال نبردند، آنچنانکه مؤلف گمان کرده و بر حنفیه هم جنایت کرده است و آنها را به رهاکنندگان حدیث و مهاجمان به صحابه مخصوصاً ابوهریره متهم می‌سازد. ولی آنها تنها بر اساس اصل مذهب خود بعضی از احادیث را نپذیرفته‌اند.

ابوهریره فقیه و حافظ بود:

اما در این زمینه، دلیل و حجت برخلاف نظر احناف است، چون از بزرگان صحابه نقل شده است که آنان با خبر واحد، قیاس را ترک می‌کردند و همچنین تقسیم کردن

۱- التوضیح علی التاویح: ج ۲، ص ۲۴۲-۴۳۵.

راوی به فقیه و غیر فقیه بدعتی نو ظهور است، جمهور علماء سلف و خلف می‌گویند: خبر واحد بر قیاس مقدم است، و همچنین گزاره «ابوهریره فقیه نیست»، هم ثابت نشده، بزرگان صحابه مخصوصاً آنهایی که معروف به روایت هستند همه عالم و فقیه بودند. ابن حزم ﷺ ابوهریره را میان فقهاء صحابه ذکر کرده است.

ابن حجر ﷺ از وی نقل کرده که گفته است: «او را در طبقه‌ی دوم همراه ابوبکر و عثمان و ابی موسی و معاذ و سعد بن ابی وقاص قرار داده‌اند»[۱].

پس حدیث مصراه ابی‌هریره صحیح است و مهم‌ترین دلیل هم فتوای ابن مسعود است که احناف او را فقیه می‌دانند، او به حدیث ابو هریره فتوا می‌داد، به همین خاطر امام بخاری بعد از حدیث ابی هریره در مورد حیوانات دوشیده نشده بقصد فروش، قول ابن مسعود می‌آورد که می‌فرماید: «هرکس گوسفندی میهمانی شده[۲] خرید، آن را به صاحبش برگرداند، و باید یک صاع (سه کیلو) گندام را همراه آن به صاحب اصلیش تحویل دهد».

نقل این جمله در این مکان، بیانگر فقه و دور اندیشی امام بخاری در حدیث است.

از این گذشته در این قاعده یعنی رد روایت راوی غیر فقیه اگر مخالف قیاس باشد، در بین فقهای احناف متفق علیه نیست. وهمچنین اینکه ابوهریره جزء فقها نیست گفته‌ی برخی از آنهاست، اما محققان مذهب مخالف این نظریه هستند.

برای مثال صاحب «عقود الجمان في مناقب ابي حنيفه النعمان»[۳] در خلال پاسخ به عده‌ای که گمان می‌کنند ابوحنیفه حدیث ثابت و صحیح را نپذیرفته است، چند عذر بیان می‌کند که چهارمین آنها این است که «راوی فقیه نباشد، این مذهب عیسی بن ابان و بسیاری از متأخرین است و با همین اصل حدیث مصراه را نپذیرفته‌اند. و ابو حسن کرخی و پیروانش می‌گویند: فقیه بودن شرط تقدم روایت راوی بر قیاس نیست بلکه روایت هر عادل و ضابطی پذیرفته می‌شود، ما دامی که مخالف قرآن و سنت مشهور نباشد و بر قیاس هم مقدم است. صدر الإسلام ابوالیسر می‌گوید: اکثر علماء نظر کرخی را پذیرفته‌اند و در این راستا وی و صاحب «التحقیق» کلام را بسط داده‌اند که می‌توان به کتاب آنها مراجعه کرد.

۱- الإصابة فی تمییز الصحابة : ج۱ ص۱۲.

۲- (یعنی گوسفندی که تا چند روز قبل فروش خوب به آن توجه کردن واز آن شیر نگرفتند)

۳- کتابی خطی است که در کتابخانه‌ی حرم مکی شریف وجود دارد و کتابی بسیار ارزشمند است.

صاحب «التحقیق» می‌گوید: «اصحاب ما به حدیث ابوهریره مبنی بر اینکه «اگر روزه دار ناآگاهانه خورد و نوشید»، عمل کرده‌اند هر چند مخالف قیاس است. تا جایی که ابوحنیفه گفته است: اگر روایت ابوهریره نبود به قیاس عمل می‌کردم».

و همچنین ثابت شده که ابو حنیفه فرمود: «هر حدیثی از پیامبر به ما برسد آن را بر سر و چشم خود قرار می‌دهیم» و هیچ کدام از سلف فقیهه بودن راوی را شرط قرار نداده‌اند پس ثابت می‌شود این قول بدعت تازه‌ای است.

امام عبدالعزیز در کتاب «التحقیق» می‌گوید: «ابوهریره فقیه بود و همه شرایط اجتهاد را داشت و در دوران صحابه فتوی می‌داد در حالی که در آن دوران تنها فقیه می‌توانست فتوی دهد».

محی الدین قرشی صاحب «طبقات الحنیفة» می‌گوید: «ابوهریره از فقهای صحابه بود». و ابن حزم او را میان فقهای صحابه ذکر کرده است و استاد ما سبکی فتاوای او را در یک جلد جمع‌آوری کرده و در مورد حدیث مصراه جواب‌های دیگری را گفته که قسمتی از آن را قرشی در آخر کتاب طبقات خویش ذکر نموده است.

به هر حال اگر بعضی از احناف حدیث مصراه را رد کرده باشند به عدالت و صداقت و امانت ابوهریره خللی وارد نمی‌شود.

به نظرم برای خواننده بعد از این توضیحات کافی و وافی، شک و گمانی در پاکی ابوهریره باقی نمی‌ماند و دلیلی قویتر از این وجود ندارد که آنها او را متهم نمی‌کنند وبه عدالت او خدشه‌ای وارد نمی‌کنند و خیلی از روایات او را می‌پذیرند آنچنان که کتب آنها گواه این مسأله است.

حافظ ابن حجر در فتح الباری می‌گوید: «بعضی مواقع ابوحنیفهرحمه‌الله قیاس جلی را به خاطر حدیث ابوهریره و دیگران رها کرده است. مانند وضو گرفتن با نبیذ خرما یا قهقهه در نماز و غیره».

اما کلام نخعی که می‌گوید: «اصحاب ما حدیث ابوهریره را ترک کرده‌اند» شاید هدفش این است «هر حدیثی که مخالف قیاس جلی باشد». آنچنان که مذهب احناف است.

اما کلام اسکافی و صاحب «الـمثل السائر» از نظرات معتزلی و پیروانش خارج نیست. و داستان مناظره مجلس هارون رشید و موافقت رشید با مهاجمان ابوهریره دارای سند صحیح و علمی نیست. هرگز هارون رشید دست به چنین سخن‌های

مزخرفی نمی‌زند واین از جمله افترائاتی است که به هارون الرشید چسبانده‌اند. وچه قدر زیاد است از این نوع افتراءات.

اعتماد ابوریه بر نظرات مستشرقین

بعد از تلاش‌های فراوان ابوریه و پنهان کاری و محافظه کاری مداوم، در صفحه‌ی ۱۷۱ به منبع و سرچشمه‌ای که این نظرات مرگ‌آفرین از آنها تراوش کرده است اشاره می‌کند و کلامش چنین است: نظر گولد زیهر شرق‌شناس یهودی در مورد ابوهریره این است که باید به احادیثش توجهی نکرد، و«اشپرنگر» او را متهم به زیاده روی در ساختن احادیث می‌کند.

همه‌ی آنها افتراء هستند و رنگ و بوی علمی و ادبی از آنها به چشم و مشام نمی‌رسد، و در خلال بحث و بررسی همه‌ی آنها را بیان کردیم. تعجب نکن از این رفتار غیر علمی او، چرا که ابو ریۀ گفته‌های گولد زیهر را کلمه به کلمه گرفته و تا توانسته با هوای نفسش در آن دمیده است، تا جایی که از کاه کوهی ساخته، و سرابی دروغین را آبی می‌بیند و تشنه وار به سمت آن می‌دود آما آنجا آبی نمی‌یابد.

در طول این بحث‌ها مشخص شد که ابوریه پر ادعایی بد دهان است، و دزدی ماهر که بر افکار و آراء مردم چیره می‌شود و به خودش می‌بالد.

ادعا می‌کند که کعب الأحبار اخبار ساختگی را به ابوهریره القاء نموده است:

در صفحه‌ی ۱۷۲ باب «أخذه عن کعب الاحبار» می‌گوید: «علمای حدیث در باب روایت صحابه از تابعین و بزرگان از کوچکان گفته‌اند» ابوهریره و عبادله (چهار عبدالله) و معاویه و انس و دیگران از کعب الأحبار که برای فریب تظاهر به اسلام نموده بود روایت کرده‌اند، ابوهریره اولین نفر بود که در دام او افتاد. کعب از ساده‌لوحی او استفاده کرد و برای نابود کردن دین، از او بهره‌برداری کرد.

ابوریه برای اثبات ادعاهای خود به اسرائیلیاتی که ابو هریره از کعب گرفته استناد می‌کند و در چندین صفحه بین روایات ابوهریره و کلام‌های کعب مقایسه‌ای انجام می‌دهد.

اما در پاسخ او می‌گویم:

در مورد منافق بودن کعب و خیانت او در بحث کعب مفصلاً توضیح دادیم و گفتیم تنها نظّام معتزلی و شرق‌شناسان و حلقه به گوش آنها یعنی ابوریه، او را متهم

می‌کنند، و علمای جرح و تعدیل او را مجروح نکرده‌اند، هر چند از لحاظ زمانی به او نزدیک‌تر بوده و در نقد و بررسی رجال در اوج قله علم و انصاف به سر می‌بردند، انصاف نیست بدون دلیل کسی را مجروح کنیم. اما روایت ابوهریره و دیگران از وی، امر و حادثه تازه‌ای نیست، امام عراقی در شرح «مقدمه ابن صلاح» به شرح حال اصحابی که از تابعین روایت کرده‌اند اشاره کرده و مفصلاً آن را توضیح داده‌است.

ما هرگز منکر نیستیم که بعضی از روایات کعب و دیگران قطعاً موضوع هستند ولی بزرگان حدیث و ناقدان آن، همه‌ی این روایات را نقد کردند و صحیح و ضعیف را از هم جدا کرده‌اند. و آن علومی که کعب از اهل کتاب آموخته یا آنهایی که راویان فکر کردند از رسول الله ﷺ است در حالی که چنین نبوده را مشخص نمودند، بگونه‌ای که جایی برای کسی باقی نگذاشتند تا در آن به سخن‌رانی بپردازند.

اما آنچه که ما بر نویسنده خرده می‌گیریم واز او نمی‌پذیریم این است که می‌گوید: «ابوهریره ساده‌لوح بوده و کعب بر او چیره شده و بسیاری از اسرائیلیات را به او تلقین کرده است و اینکه ابوهریره امی و بی‌سواد بوده و چیزی از تورات نمی‌دانست تا اسرائیلیات کعب را از احادیث رسول ﷺ تشخیص دهد».

نمی‌دانم چرا نویسنده فراموش کرده که اساس علم و شناخت تنها خواندن و نوشتن نیست. چون تأثیر شنیدن بر نفس، کمتر از خواندن نیست؟ نویسنده در مورد نابینایانی در گذشته و حال حاضر که به معارف و علوم فراوانی دست یافته‌اند حتی بینایان باسواد هم به آن نقطه‌ی علمی نرسیده‌اند چه می‌گوید؟ معلوم است که نابینا نه می‌خواند و نه می‌نویسد بلکه فقط می‌شنود.

احادیثی که ابوریه به آنها استدلال یا اعتراض می‌کند و جواب آن:

حدیث «ماه و خورشید روز قیامت دو گاوی هستند در آتش جهنم»

در صفحه‌ی ۱۷۳ می‌گوید: بزار از ابوهریره روایت کرده که پیامبر فرمود: «در روز قیامت ماه و خورشید دو گاوند در آتش...». حسن گفت: «گناهشان چیست؟ ابوهریره گفت: من از رسول خدا ﷺ روایت می‌کنم و تو می‌گویی گناهشان چیست»؟

کعب دقیقاً داستان را روایت کرده است. ابو یعلی موصلی از کعب روایت کرده که «روز قیامت ماه و خورشید آورده می‌شوند که گویی دو گاو مجروح و خسته هستند و آنها را به جهنم می‌اندازند هرکس آنها را عبادت کرده می‌تواند این حالت را ببیند»

«حیاة الحیوان» دمیری.

حدیث بزار از ابوهریره ثابت است. ابن حجر در [فتح الباري: ج ۶ ص ۲۲۹] و ابن کثیر در تفسیرش ج ۹ ص ۱۲۰ آن را آورده و در مورد آن چیزی نگفته‌اند.

و معنی حدیث را حافظ و ابویعلی از یزید رقاش از انس با سندی ضعیف روایت کرده‌اند و طیالسی هم آن را مختصراً روایت کرده است و در روایت بخاری «ثوران عقیران» و «في النار» روایت نشده بلکه لفظ حدیث: «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ثَوْرَانِ مُكَوَّرَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ[1]». است. (روز قیامت ماه و خورشید در هم پیچانده می‌شوند).

بدون شک روایت بخاری صحیح است و آیه‌ی: ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَٰرِدُونَ ﴿٩٨﴾﴾ «شما و آنچه عبادت کرده‌اید طعمه‌ی حریق خواهی شد و وارد آن می‌گردی»، آن را تأیید می‌کند پس حدیث از جهت متن نیز بعد از اثبات سندش مشکل ندارد.

اما سوال اگر گفته شود: گناهشان چیست؟ امام خطابی بدان پاسخ داده و گفته «منظور از داخل شدن جهنم عذاب آنها نیست، بلکه سرزنش کردن افرادی که در دنیا آن را عبادت می‌کردند تا بدانند عبادتشان باطل بوده است» بدون شک جمع کردن عبادت‌گذار و عبادت شده در آتش نهایت توبیخ و استهزاء بوده و حالتی درد آور است.

اسماعیلی می‌گوید: «وارد کردن آنها به جهنم معنایش عذاب نیست چون خداوند ملائکه و سنگ‌هایی دارد که همیشه در آتش برای شکنجه جهنمیان هستند و وسیله‌ای برای عذاب درست شده‌اند ولی خودشان عذاب نمی‌بینند».

اگر کسی بگوید چگونه ممکن است خورشید و ماه آورده شوند و در هم پیچانده شوند و سپس در آتش انداخته شوند، در حالی که جهنم به اندازه ماه هم جا ندارد، چه رسد به خورشید!! و این را نجوم‌شناسان می‌دانند؟ در جواب می‌گویم: این حادثه در روز قیامت رخ خواهد داد واحوال و حالات قیامت با این دنیا مقایسه نمی‌شود، در روز قیامت زمین وآسمان به زمین وآسمان دیگر تبدیل می‌شوند، و نظام زمینی امروزی تغیر می‌کند، در قرآن برای این موضوع آیات بی‌شمار است خداوند این کره‌ها را خلق کرده می‌تواند آنها را بپیچاند یا بیرون کند یا بزرگ یا کوچک گرداند و در این مجال شک و گمانی وجود ندارد، اما سخن گفتن از این قانون‌ها و قیامت با ملحدین مشکل

۱- کتاب بدء الخلق باب صفة الشمس والقمر» الفتح ج۶ ص۲۲۹

است چون چشم و گوش آنها بینا و شنوای این حرف‌ها نیست.

نتوانستم به روایت کعب در کتب حدیث و تفسیر دست یابم و برای اثبات حدیث به کتاب «حیاة الحیوان» اعتمادی نیست، و اگر فرضاً ثابت شد، شاهدی برای هدف شوم ابوریه علیه ابوهریره نیست. چون امکان دارد از علم اهل کتاب باشد، و هر چیزی در کتاب آنها باشد باطل نیست، قرآن وسنت بعضی از مطالب آنها را تأیید می‌کنند و شهادت می‌دهند که باطل و حق دارند.

یا اینکه کعب از اهل کتاب نگرفته وآن را از ابوهریره و انس آموخته باشد، درست نیست بگویم از کعب گرفته است. شاید بهتر باشد، بگویم کعب از ابوهریره گرفته است چون قرآن به اصل موضوع اشاره کرده و می‌دانیم رسول شارح قرآن است، پیامبر حدیث را برای تفسیر آیه فرموده است. و ابوهریره آن را روایت کرده و به کعب یاد داده‌است.

استدلال به حدیث موضوع برای زیر سؤال بردن ابوهریره

در صفحه‌ی ۱۷۴ می‌گوید: «حاکم در مستدرک از ابی هریره حدیثی روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند اجازه داده در مورد خروسی حرف بزنم که سرش در زیر عرش و پاهایش در زمین است و مدام می‌گوید: خداوند چه جایگاه والایی داری، در جواب او گفته می‌شود: کسی که بر من قسم دروغ بخورد آن (جایگاه والا) را نمی‌داند». سپس می‌گوید: این حدیث از قول کعب است.

پاسخ:

ابن جوزی به موضوع بودن متن حدیث حکم کرده است و موضوع بودن مناسب آن است.

می‌دانیم که حاکم در تصحیح متساهل و آسانگیر است، یکی دیگر از دلائل عدم ثبوت حدیث کلام ابن القیم رحمه الله است در جواب سوال‌های مرد طرابلسی در مورد حدیث خروس، ابن قیم می‌گوید: همه احادیث خروس موضوع هستند مگر حدیث «هرگاه آواز خروس را شنیدی از خدا فضل و بخشش او بخواهید، چون او فرشته را دیده است». که صحیح است [کشف الحقاء: ج ۱، ص ۴۱۴].

اگر حدیث موضوع باشد نه به ابوهریره نسبت داده می‌شود و نه به رسول الله ﷺ. بدین ترتیب اساس کلام ابوریه ویران می‌شود و اگر ثابت شود قول کعب است از جمله اسرائیلیاتی می‌باشد که در تورات پخش شده است.

اعتراض به حدیث مسلم

در صفحه‌ی ۱۷۴ می‌گوید: ابوهریره از رسول ﷺ روایت کرده که «نیل و سیحان و جیحان و فرات از نهرهای بهشت هستند»[۱] و کعب نیز این حدیث را روایت کرده و گفته «خداوند چهار رود بهشت را در دنیا تعریف کرده است رود نیل، در بهشت رود عسل است، فرات رود شراب و سیحان رود آب و جیحان رود شیر».

پاسخ:

حدیثی که مسلم از ابوهریره ﷺ روایت کرده در نهایت صحت می‌باشد و لفظ مسلم «سیحان وجیحان والفرات والنیل کلها من أنهار الجنة».

اما معنی حدیث بر حقیقت نیست بلکه برای تشبیه است، بدین معنا که این رودها در گوارا بودن و نافع بودن و فائده فراوانِ آن برای مردم به رودهای بهشت تشبیه شده‌اند.

بعضی هم می‌گویند در این جمله محذوفی وجود دارد و در این حدیث مژده‌ای است از طرف رسول الله ﷺ برای مسلمانان که آن مناطق (مذکور در حدیث) را فتح خواهند کرد و دینِ آنان بر همه ادیان چیره خواهد شد تا جاییکه به کناره‌های این رود چهارگانه خواهند رسید ـ که این برای مثال بیان شده نه محدودیت ـ و این وعده به وقوع پیوست. در مدت کوتاهی مسلمانان مرزها را شکافتند و دولت اسلام بر وسعتی از اقیانوس اطلس تا شهرهای هند حکومت راند.

هر کدام از تفاسیر گذشته حدیث شرعاً و لفظا وعقلاً جائز می‌باشد.

اصحاب رسول ﷺ بر اساس ذکاوت و اطلاع بر حالت و سبب ورود حدیث، منظور رسول اکرم ﷺ را از اینگونه احادیث که برای برخی‌ها مشکل است، متوجه می‌شدند، بهمین دلیل است که -با وجود آزادی رأی و صراحت گفتار- چیزی در مورد اشکال گرفتن آنها از حدیث نقل نشده است.

اما مرجعِ روایت کعب را به کتاب «نهایة الأرب» منتسب می‌کند، در حالی که چنین کتابی مرجعی برای ثبوت حدیث نیست، وکلام کعب اگر هم ثابت باشد، منظور همان تأویلات و تشبیهات گذشته است.

با کمی تأمل روشن می‌شود که ادعای متاثر شدن ابی هریره از روایت کعب بعید است و نهایتاً ظن و گمانی بیش نیست، چون دو حدیث متفاوت هستند و بهتر است

۱- شرح نووی: ج ۱۷، ص ۱۷۶.

بگویم روایت کعب تفسیر حدیث ابو هریره در پرتو فهم او از آیه‌ی ۱۵ محمد است:

﴿مَّثَلُ ٱلۡجَنَّةِ ٱلَّتِي وُعِدَ ٱلۡمُتَّقُونَۖ فِيهَآ أَنۡهَٰرٞ مِّن مَّآءٍ غَيۡرِ ءَاسِنٖ وَأَنۡهَٰرٞ مِّن لَّبَنٖ لَّمۡ يَتَغَيَّرۡ طَعۡمُهُۥ وَأَنۡهَٰرٞ مِّنۡ خَمۡرٖ لَّذَّةٖ لِّلشَّٰرِبِينَ وَأَنۡهَٰرٞ مِّنۡ عَسَلٖ مُّصَفّٗىۖ وَلَهُمۡ فِيهَا مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ وَمَغۡفِرَةٞ مِّن رَّبِّهِمۡۖ﴾ [محمد: ۱۵]. «و صف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده، چنین است که: در آن نهرهایی از آب (زلال) بدبو نشده، و نهرهایی از شیر که طعم آن دگرگون نگشته، و نهرهایی از شراب (ناب) که مایهٔ لذت نوشندگان است، و نهرهایی از عسل مصفی وجود دارد، و (نیز) در آن برای آن‌ها از هرگونه میوه‌ها (مهیا) است، و (از همه برتر) آمرزشی از سوی پروردگارشان است».

استدلال به حدیثی که مرفوع بودن آن جای شک و گمان است

نویسنده می‌گوید: ابن کثیر گفته حدیث ابی هریره در مورد یأجوج و مأجوج که امام احمد آن را روایت کرده از کعب گرفته شده، چون ابوهریره بسیار با کعب نشست و برخاست داشت و برایش حدیث روایت می‌کرد.

نص حدیث «همانا یأجوج و ماجوج هر روز سد را سوراخ می‌کنند تا اینکه چیزی نمانده شعاع نور خورشید را ببینند رئیس آنها می‌گوید برویم و فردا کار را تمام می‌کنیم ...».

پاسخ:

حدیثی که ابن کثیر در تفسیرش و امام احمد در مسندش و امام ترمذی در جامعش روایت کرده‌اند که حدیث دارای سندی قوی است، اما در انتساب آن به رسول الله ﷺ شک است، چرا که متن آن با ظاهر آیه قرآن همخوانی ندارد چون قرآن می‌فرماید به علت محکمی سد آنها نمی‌توانند از آن بالا رفته و آن را سوراخ کنند.

ابن کثیر می‌گوید: این روایت از کعب احبار نقل شده است و روایتی دیگر قریب المعنی را ذکر می‌کنند که عین حدیث گذشته نیست. سپس می‌گوید: «شاید ابوهریره حدیث را از کعب گرفته باشد. چون ابوهریره با او می‌نشست و حدیث روایت می‌کرد احتمال دارد حدیث را از کعب روایت کرده است، بعضی از راویان گمان کرده‌اند که حدیث مرفوع رسول اکرم ﷺ است»[۱].

شگفت اینکه نویسنده هنگام نقل کلام ابن کثیر عمدا جمله «راویان گمان کردند» را حذف می‌کند، چرا که این جمله ادعایش را رد می‌کند، ادعای او این است که

۱- ابن کثیر: ج ۵، ص ۳۳۲-۳۳۳.

ابوهریره کارش گرفتن حدیث از کعب بوده وسپس آن را به رسول الله ﷺ منتسب می‌کرده است. به امانت علمی او نگاه کنید، می‌خواهد با چه روشی نقد و بررسی کند.

به نظر من حدیث منکر است همانگونه که ابن کثیر هم گفته چون در سند آن قتاده وجود دارد و او هم متهم به تدلیس است، وعلت ضعف هم همان شخص محذوف در سند است. این مشکل در کنار دلیل دیگر وآن هم مخالفت با ظاهر قرآن و سنت مشهور رسول اکرم ﷺ است، در صحیحین روایت شده که پیامبر فرمود:

«وای به حال عرب از شری که نزدیک شده است، امروز سد یأجوج و مأجوج به مانند این ـ با حلقه کردن انگشت ابهام و انگشت کنار آن اشاره فرمودندـ گشوده شده است ».

اگر حدیث ثابت نباشد، اساس استدلالی را که نویسنده آن مبنای گمانش قرار داده فرو خواهد ریخت.

اعتراض به حدیث صحیحین

در صفحه‌ی ۱۷۴ در مورد حدیث صحیحین ابوهریره «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ». «همانا خداوند آدم را به صورت خودش آفرید». می‌گوید: «این کلام در عهد قدیم تورات آمده و عبارت تورات چنین است: «خداوند انسان را به صورت خود آفرید».

و در پاورقی به روایات دیگری اشاره کرده است که طول آدم هفتاد ذراع بوده و در روایت دیگری «به صورت رحمان آفریده است». ابن حجر در «فتح الباري» حدیث را اینگونه نقد کرده است: به این حدیث اشکال وارد کردند، و آن اینکه مساکن باقی مانده امت‌های پیشین مانند عاد و ثمود دلالت بر این دارد که قامت آنها زیاد بلند نبوده است. نسبت به اندازه‌ای که در روایت ابوهریره آمده است.

پاسخ:

این حدیث در صحیحین و کتاب‌های سنت دیگر روایت شده است، سرزنشی برای ابوهریره نیست که روایتش موافق بیانات تورات باشد، چون هم سنت و هم تورات از وحی هستند، وقرآن و سنت گواه و حافظ کتاب‌های امت‌های گذشته هستند.

هر چیزی در قرآن و سنت موافق تورات و انجیل باشد بر عدم تحریف و تبدیل آن قسمت از تورات و انجیل دلالت می‌کند، خداوند در سوره‌ی مائده آیه‌ی ۴۸ بعد از ذکر تورات و انجیل و تصدیق تورات با انجیل می‌فرماید:

﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ مُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهِ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَمُهَيۡمِنًا عَلَيۡهِۖ فَٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُۖ﴾ [المائدة: ۴۸]. «و بر تو کتاب را نازل کردیم که ملازم حق و موافق مصداق کتاب‌های پیشین و شاهد و حافظ آنها است پس میان آنان بر طبق چیزی داوری کن که خدا بر تو نازل کرده است».

حدیث هم از جهت متن و هم سند صحیح است. تفاوت نمی‌کند ضمیر «علی صورته» به آدم برگردد یا به خداوند، دو روایت وجود دارد:

۱- «خلق الله آدم علی صورة الرحمن».

۲- «خلق الله آدم علی صورته».

اگر به آدم برگردد موافق قواعد عربی است، و معنی حدیث در این حالت چنین است که خداوند آدم را بر همان هیئت و صورت انسانی‌اش آفرید، در خلقتش تغییر حالت نداد، مانند ذریه‌اش که در رحم مادر چند حالت و وضعیت می‌کنند، نبود، بلکه در اولین نفخه به صورت مرد کاملی آفریده شد، و این تفسیر از حدیث بهترین ردی بر نظر مادیگراها و طبیعت‌گراها است».

اگر ضمیر به خداوند برگردد معنی حدیث نزد سلف و بزرگان مشهور است که به ظاهر آن ایمان می‌آوریم و آن را تشبیه و تمثیل نمی‌کنیم و کیفیت و حالت آن به علم خدا تفویض می‌شود و خداوند حقیقت آن را می‌داند، و مذهب خلف نیز آن را موافق لغت و شرع تأویل می‌کنند و تأویل حدیث اینگونه است که آدم را بر صفات خودش مانند حیات و علم و سمع و غیره آفریده است».

اما ایراد حافظ ابن حجر که ابوریه برای ایجاد شک و شبهه در درون خوانندگان عزیز در مورد حدیث آن را نقل می‌کند، حقیقتاً اشکال نیست چون عمر زمین هزار سال یا ده هزار سال تخمین زده نشده، بلکه باید آن را با میلیون‌ها سال تخمین زد، این نظر زمین‌شناسان است. دور از ذهن نیست که در این مدت طولانی که بر عمر انسان گذشته وتا به امروز به ما رسیده در اندازه وقد انسان تغییر صورت گرفته باشد. اگر ابن حجر در عصر خود بر این حدیث اشکال وارد می‌کند، در دوران ما که عصر علم و معارف است اشکال وارد نیست. برای من مشخص شده که ابن حجر در گفته‌اش متأثر از گمان اهل‌کتاب مبنی بر این که عمر زمین هفت هزار سال بوده است، شده در حالی که این گزاره بدون شک باطل است. اما بعد برای ابن حجر واضح شده است که

اشکالی در این حدیث نیست و عمر دنیا بیشتر از آن است، بهمین خاطر در اثنای استنباطاتی که از این حدیث می‌کند می‌گوید: «این حدیث نشانگر این است که مدت بین آدم و بعثت رسول الله ﷺ بالاتر از آن چیزی است که اخباریین اهل کتاب و کسانی دیگر آن را نقل کرده‌اند»[۱].

و همچنین جایز است که بگوییم هفتاد ذراع برای مبالغه است نه برای تعیین. چون عادت عرب در مبالغه معمولاً اینگونه است و حدیث ابن ابی حاتم این نظریه را تقویت می‌کند که از ابی ابن کعب روایت شده است. «همانا خداوند آدم را مردی دراز با موی فراوان مانند درخت خرمایی بلند آفرید».

بعد از این توضیحات چه رابطه‌ای بین این روایت در تورات و روایت ابو هریره از رسول الله ﷺ می‌بینید، و همچنین بین آنچه نویسنده گمان کرده که از ابوهریره از کعب گرفته و روایت کعب، آیا رابطه‌ای دیده می‌شود؟

افتراء بستن به امام مالک ﷺ در رد برخی از احادیث صحیح ایشان

از آنجا که همّ و غمّ نویسنده ایجاد شک و شبهه در احادیث، مخصوصاً احادیث روایت شده از طریق ابوهریره ﷺ است، در پاورقی بعد از نقل اشکال حافظ ابن حجر ﷺ در صفحه‌ی ۱۷۵ می‌گوید: امام مالک حدیث گذشته و حدیث «در روز قیامت خداوند ساق پایش را ظاهر می‌کند و دستش را وارد جهنم کرده و هرکس را بخواهد از جهنم خارج می‌کند»، را شدیدا رد می‌کند در حالی که حدیث ابوهریره، بخاری آن را در صحیح خود روایت کرده است.

بخاری چنین روایت کرده است: «يَكْشِفُ رَبُّنَا عَنْ سَاقِهِ، فَيَسْجُدُ لَهُ كُلُّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ، فَيَبْقَى كُلُّ مَنْ كَانَ يَسْجُدُ فِي الدُّنْيَا رِيَاءً وَسُمْعَةً، فَيَذْهَبُ لِيَسْجُدَ، فَيَعُودُ ظَهْرُهُ طَبَقًا وَاحِدًا». «خداوند ساق پایش را ظاهر می‌کند هر مرد و زن مؤمنی برای او سجده می‌برد و هر کسی در دنیا برای تعریف و تمجید و ریاء سجده برده باشد چون می‌خواهد سجده کند، پشتش به حالت اول بر می‌گردد (وتوانایی سجود از او گرفته می‌شود)».

به نویسنده و امثال او می‌گویم:

هر کس بخواهد در مورد احادیث متشابه سخن گوید اگر واقعاً عالم و تحلیل‌گر

۱- ج ۱۱، ص ۶، فتح الباری.

باشد باید مصدر و مرجع نقل قول‌هایش را معرفی کند، نمی‌دانیم در چه کتابی امام مالک این حدیث را انکار کرده است.

چیزی که در تحقیق و بررسی نقد و کتاب نویسنده برایم روشن شد، او هر وقت سندی برای افتراء زدن نیافت بدون دلیل گزافه گویی می‌کند، و سخن می‌پراند.

احادیث گذشته همه متشابه هستند حکمت خداوند مقتضی بود که در قرآن و سنت، آیه و حدیث متشابه وجود داشته باشد تا برای نویسنده و امثال او که ایمان قلبِ آنها را منور نساخته و عقل آنها تسلیم غیبیات نشده است وسیله‌ی امتحان و آزمایش آنها باشد.

خداوند می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ وَٱبۡتِغَآءَ تَأۡوِيلِهِۦۖ﴾ «اما کسانی که در دلهایشان کژی است برای فتنه انگیزی و تأویل به دنبال متشابهات می‌افتند».

مذهب سلف در این مورد معروف است، اگر نویسنده برای غیر امام مالک رحمه‌الله چنین دروغ بزرگی درست می‌کرد شاید نزد عده‌ای قابل قبول بود، ولی بر امام مالک قابل قبول نیست، چون امام مالک جمله‌ی جالب و تاریخی در مورد استواء فرموده که زبان‌زد عام و خاص است. به کسی که آمده بود و از استواء بپرسد گفت: «استواء معلوم و کیفیت آن مجهول و سؤال کردن در مورد آن بدعت است، سؤال کننده را بیرون کنید که او مردی سوء است».

نویسنده تنها بر زبان امام مالک دروغ نمی‌گوید، بلکه این بی‌ادبی را در مورد ابوهریره و مسلم و بخاری هم مرتکب شده است. چون روایت بخاری و مسلم از ابوسعید خدری[1] همراه جمله‌ی «یکشف من ساق» است اما روایت ابوهریره در معنای حدیث ابوسعید روایت شده اما مسأله «ساق» در آن وجود ندارد.

اعتراض به حدیث صفات رسول ﷺ

در صفحه‌ی ۱۷۵ می‌گوید: «وقتی کعب صفت رسول ﷺ را که در تورات ذکر شده بیان کرد، ابوهریره در وصف رسول ﷺ گفت: پیامبر فحاش و زشت‌گو نبود و در بازار فریاد نمی‌کشید» و این دقیقاً کلام کعب بود.

۱- کتاب التوحید باب «وجوه یومئذ ناضرة إلی ربها ناضرة».

پاسخ این مورد را پیش از این بیان کردم و کافی است، همانجا که ادعا کرده بود صفت پیامبر در تورات خرافه‌ای است که کعب آن را ساخته است و عبدالله بن عمرو بن عاص آن را از کعب گرفته است.

افزون بر مطالب گذشته می‌گویم: فاحش ومتفحش نبودن رسول الله ﷺ از موضوعاتی است که هیچ کس نه دشمنان و نه دوستان در آن اختلافی ندارند. وهمه بدان اذعان دارند، روایت کردن این صفات توسط ابوهریره ﷺ بر روایت و اقوال کعب ﷺ متوقف نیست چون صفات ایشان همانند ماه شب چهارده و روز برای هر کس روشن بود و کسی منکر آنها نیست».

بررسی خلقت خاک در روز شنبه

در صفحه‌ی ۱۷۵ می‌گوید: «مسلم از ابوهریره روایت کرده است که رسول خدا ﷺ دستم را گرفت و فرمود: «خَلَقَ اللهُ التُّرْبَةَ يَوْمَ السَّبْتِ، وَخَلَقَ الْجِبَالَ فِيهَا يَوْمَ الْأَحَدِ، وَخَلَقَ الشَّجَرَ فِيهَا يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ، وَخَلَقَ الْمَكْرُوهَ يَوْمَ الثُّلَاثَاءِ، وَخَلَقَ النُّورَ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ، وَبَثَّ فِيهَا الدَّوَابَّ يَوْمَ الْخَمِيسِ، وَخَلَقَ آدَمَ بَعْدَ الْعَصْرِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ آخِرَ الْخَلْقِ، فِي آخِرِ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِ الْجُمُعَةِ، فِيمَا بَيْنَ الْعَصْرِ إِلَى اللَّيْلِ». «خداوند خاک را در روز شنبه آفرید و کوه‌ها را در یک‌شنبه و درختان را در روز دوشنبه و بدی را روز سه‌شنبه و نور را در روز چهارشنبه و در روز پنج شنبه جنبنده‌ها را در زمین پخش کرد و بعد از نماز عصر روز جمعه آدم علیه السلام را آخرین مخلوق در آخرین ساعات جمعه بین عصر و شب آفرید».

امام احمد و نسائی هم از ابوهریره این حدیث روایت کرده‌اند و بخاری و ابن کثیر و دیگران می‌فرمایند: ابوهریره این حدیث را از کعب شنیده است، چون مخالف نص شش روز خلقت قرآن است. او ادامه می‌دهد: ولی شگفت اینکه ابوهریره تصریح می‌کند که این را با گوشش ازرسول‌الله ﷺ شنیده در حالی که دستش در دست رسول الله بوده است.

سپس می‌گوید: من همه کسانی که در سرزمین مان ادعا می‌کنند بهره‌ای از حدیث برده‌اند و همه کسانی که بر فکر و عقیده آنها هستن و در سرزمین‌های دیگر می‌باشند را به تحدی و مبارزه می‌طلبم تا این مشکل را برای ما حل کنند و با علم واسع خود شیخشان (ابوهریره) را از این چاله‌ای که در آن سقوط کرده است، نجات دهند؛ و بعد از آن بی‌ادبانه به مسخره از ابوهریره می‌پردازد.

در جواب این موضوع می‌گویم:

بزرگان حدیث از قدیم در مورد این حدیث سخن گفته‌اند، بعضی اعلام کرده‌اند که حدیث ثابت نیست چون در سند آن اسماعیل بن امیه از ابراهیم ابی یحیی روایت کرده است و ابراهیم ضعیف است و قابل استناد نیست، در مورد او از علی بن مدینی پرسیدند؟ گفت «به نظر من اسماعیل این حدیث را تنها از ابراهیم ابن ابی یحیی روایت کرده است».

امام احمد در مورد ابراهیم ابن ابی یحیی گفته «ابراهیم معتزلی و جهمی و قدری است و هر مشکلی را دارد. مردم حدیث او را ترک کرده‌اند و می‌گویند حدیث وضع می‌کند» ابن معین می‌گوید: «رافضی کذاب است».

با چنین سندی، متن حدیثی ثابت نمی‌شود، و سند این روایت محکم نیست به خاطر وجود ابراهیم در آن به صورت آشکار یا حذف او از سند به روش تدلیس، اگر حدیثی بر زبان رسول ﷺ یا ابوهریره رضی الله عنه یا هر بزرگ دیگری وضع شود، درست نیست در مورد آن حکمی صادر شود، چون حکم کردن بعد از ثبوت حدیث باید صادر گردد.

و بعضی دیگر از علماء گفته‌اند: حدیث مرفوع نیست بلکه ابوهریره از کعب آن را روایت کرده است و برخی از راویان دچار وهم شده و آن را مرفوع دانسته‌اند .

ولی موقوف بودن حدیث از کعب صحیح‌تر است و امام بخاری رحمه الله در تاریخش این نظر را تأیید کرده است و گفته «بعضی می‌گویند ابوهریره از کعب آن را روایت کرده و این نظر صحیح‌تر است».

امام ابن کثیر هم نظر بخاری را پذیرفته و گفته «ابوهریره این حدیث را از کعب روایت کرده ولی بعضی از راویان گمان کرده‌اند که مرفوع است، چون ابوهریره گفته رسول دستم را گرفته»[1].

هر کدام از نظرات بزرگان حدیث بپذیریم ابوهریره از تمسخرها و اتهامات ابوریه پاک و مبرا است و سزاوار این همه دشنام و بی‌احترامی نیست، تا جاییکه او هر چه هوایش خواست به او نسبت دهد.

اگر نظر ابن مدینی و پیروان او صحیح باشد، ابوهریره نسبت به حدیث مسئولیت ندارد، تنها چیزی که برای ایشان مشکل آفریده جمله‌ی «رسول خدا دستم را گرفت»

۱- البدایة والنهایة: ج ۱، ص ۱۷-۱۸، تفسیر ابن کثیر: ۴۸۸/۳، ۳۲۶/۷.

است، و این جمله هم ثابت نشده و تنها افتراء و تدلیس جعل کننده‌ی حدیث بوده، برای فریب دادن مردم و باطل نشان دادن حق، و این جمله را بر زبان ابوهریره درست کرده‌اند.

و اگر نظر بخاری و ابن کثیر را قبول کنیم، باز هم ابوهریره پاک و مبرا است، چون در آن جمله «سمعت رسول الله» و «اخد بيدي» وجود ندارد. بلکه راویان چنین گمان کرده‌اند.

خوانندگان عزیز شاید بعد از این توضیحات، از اعتراض ابوریه از اینکه او می‌خواهد بزرگان و عالمان همه‌ی دنیا را برای این مسأله‌ی کوچک صدا بزند و از آنها بخواهد که به داد ابوهریره برسند، مانند من به خنده بیافتید.

همه اعترافات او بر اساس گمان و هوی و هوس است که چنین گمان‌هایی انسان را تا جهنم همراهی خواهند کرد.

کسی که کلام ابوریه را بخواند گمان می‌کند ابوریه به فضا رفته و درهای آسمان را باز کرده است و این رفتار او بر نادانی آمیخته به غرور دلالت دارند و هیچ صفتی برای محقق مضرتر و بدتر از جهل و غرور نیست.

اعتراض او به حدیث بخاری

در صفحه‌ی ۱۷۶ می‌گوید: بخاری از ابوهریره روایت کرده که رسول خدا فرمود: هرکسی دشمن دوست و ولی من باشد با او اعلام جنگ می‌کنم و محبوب‌ترین چیزی که بنده با آن به خدا نزدیک می‌شود واجبات است و بعد از آن پیوسته بنده با انجام نوافل به من نزدیک می‌شود. تا من او را دوست دارم وقتی او را دوست داشتم، گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود، چشمی که با آن می‌بیند و دستی که با آن می‌گیرد و پایی که با آن راه می‌رود، من در انجام هیچ چیزی به اندازه‌ی مرگ مؤمنی که مرگ را دوست ندارد تردد نمی‌کنم. (چون سختی می‌کشند) و من هم آن سختی را دوست ندارم».

او در مورد این حدیث می‌گوید: آنکه قدرت بویایی داشته باشد درمی‌یابد که بوی اسرائیلیات از حدیث به مشام انسان می‌رسد و در پاورقی می‌گوید:

«این حدیث را فقط بخاری روایت کرده است و بزرگان حدیث به آن اعتراض گرفته‌اند» و بعد از ذکر چیزهایی که قبول دارد می‌گوید: «روشن می‌شود. استادِ ابوهریره در این حدیث، وهب بن منبه است و شرح حال این کاهن گذشت و در تورات می‌بینیم که خدا می‌گوید: در انجام هیچ کار تردد نکردم مگر در گرفتن روح مؤمن».

اما پاسخ:

امام بخاری در صحیحیش کتاب رقاق باب تواضع این حدیث را روایت کرده است، این حدیث صحیح است و اگرچه برخی از رجالش مورد نقد واقع شده‌اند، مثل خالد بن مخلد شیخ بخاری و شریک بن عبدالله؛ زیرا انسان به استادش آگاهتر است تا دیگران، و هرگاه قول بخاری در مورد راوی با قول دیگران اختلاف کرد، قول بخاری ترجیح داده می‌شود، او همتایی در شناخت علت‌های حدیث و تاریخ آنها ندارد، تا جایی که امام مسلم وقتی امام بخاری از علت خفی در حدیث برایش پرده برمی‌دارد، پیشانی او را می‌بوسد، و به او لقب استاد اساتید می‌دهد، اگر ایشان درمیان راویان حدیثی باشد، مادامی که امام بخاری آن را روایت کرده به صحت آن خللی وارد نمی‌شود.

اگرچه که مسلم و احمد این حدیث را روایت نکرده‌اند، اما دیگر ائمه حدیث آن را روایت کرده‌اند، بیهقی در کتاب زهد و ابو یعلی الموصلی و بزار و طبرانی آن را روایت کرده‌اند، بلکه امام احمد نیز آن را در کتاب زهدش روایت کرده است، و ابوهریره در روایت این حدیث تنها نیست و بسیاری از بزرگان اصحاب این حدیث را روایت کرده‌اند، مانند عایشه رضی الله عنها و علی و ابوأمامة و ابن عباس و انس و حذیفه و معاذ بن جبل. و فقط از یک طریق روایت نشده است بلکه از طرق بسیاری روایت شده است، هر چند طرق مختلف این حدیث خالی از ضعف نیست ولی چون از راه‌های فراوانی روایت شده همدیگر را تقویت می‌کنند، حافظ ابن حجر که نویسنده او را امیر المؤمنین حدیث می‌داند در [فتح الباری: ج ۱۱، ص ۲۸۶] اعلام کرده که اعتقاد به اینکه این حدیث فقط از این طریق روایت شده است، مردود است....».

سپس ادامه می‌دهد: «حدیث سندهای دیگری هم دارد که مجموع آنها بر اصل و صحیح بودن حدیث دلالت می‌کنند». و بعد از آن شروع می‌کند به ذکر راه‌های دیگر روایت حدیث.

پس روشن می‌شود فرد قابل اعتمادی به سند حدیث اعتراض نگرفته است.

اما از ناحیه معنی، حدیث مشکلی ندارد. مگر جمله‌ی «تردید نکردم ...». و در قرآن و سنتِ مشهور، نمونه این تعبیر فراوان است، و اگر با این دلیل حدیث را رد کنیم باید آیات و حدیث فراوانی را مردود بدانیم.

علما در این مسئله و موارد مثل آن دو دیدگاه دارند.

۱- دیدگاه سلف امت که ایمان آوردن به ظاهر نصوص، بدون تشبیه و بیان کیفیت است و مبری دانستن خداوند از هرگونه نقصی و سپردن حقیقت آن را به علم خداوند.

۲- دیدگاه خلف که تأویل نصوص است به گونه‌ای که موافق لغت و شرع باشد، این حدیث دلالت بر محبت خداوند به اولیاء مؤمنین و ناخوشایند داشتن آزار و اذیت آنها است. و آن را به این گونه تعبیر کرده است که انسان‌ها آن را فهم کنند.

و بعضی دیگر تردید را به ملائکه نسبت داده‌اند اما چون فرستاده خدا هستند، لذا هر چه آنها انجام می‌دهند به خدا نسبت داده می‌شود چون فرستاده او هستند. حافظ بن حجر در «فتح الباری» در این راستا کلام را بسط داده و هرکس خواهان اطلاعات بیشتری است می‌تواند به آنجا مراجعه کند.

از جمله خیانت‌های نویسنده این است که در کلام خطابی، تنها اشکال را نقل کرده، اما جواب را حذف کرده است. ضمناً در گذشته نیز این روش را از نویسنده شناختیم و دیدیم چگونه خیانت می‌کند.

و برای بیان خیانت ابوریه عیناً کلام خطابی را نقل می‌کنیم تا از روش فریبنده ابوریه شگفت‌زده شوید.

خطابی می‌گوید: «تردد به نسبت خدا جائز نیست و بداء (روشن شدن چیزی بعد از گنگی) به نسبت ایشان غیر ممکن است، اما حدیث دو تأویل دارد.

۱- انسان در زندگی توسط بیماری به مرگ نزدیک می‌شود پس از خدا می‌خواهد و دست دعا و نیاز به سوی آسمان بلند می‌کند، و خداوند او را شفا می‌دهد و او نجات می‌یابد. این کار مانند بازنگری (تردد) کسی است که می‌خواهد کار انجام دهد ولی ضرر و زیان آن کار برای او روشن می‌شود و آن را ترک می‌کند، پس اگر انسانی زندگیش به پایان رسید لازم است خدا را ملاقات کند چون محکوم به فناء و نابودی است و زندگی ابدی منحصر به پروردگار است».

۲- تأویل دوم: معنای جمله چنین است، فرستاده‌گان من در هیچ چیزی که من انجام می‌دهم به اندازه‌ی گرفتن روح مؤمن دچار تردید نشده‌اند ...

پس چرا نویسنده اینگونه ستمگرانه بر حدیث حکم می‌کند؟ آیا بخاطر این است که وهب بن منبه ذکر نموده که مانند این سخن در کتاب‌های پیامبران آمده است؟ آخر مگر موسی و عیسی و محمد از یک سرچشمه وحی را نگرفته‌اند؟ نظر تو چیست ای

کسی که دارای شامه‌ی قوی پلیسی هستی در مورد اینکه معظم حدیث با آنچه از تند خویی و سختی بنی اسراییل ذکر شده، هم خوانی ندارد،؟ آنجا که تورات حتی آنها را به قوم برگزیده خداوند و مبالغه کردن در مادیات و دوری از معنویات توصیف کرده است، چه می‌گویی؟

سپاس خداوند که ما چنین شامه‌ی قوی صهیون شناسی نداریم!.

اعتراض به حدیث مسلم

بعد از ریختن دلوهای سفاهت و حماقت خود بر ابوهریره ﷺ و متهم کردن او به سادگی و غفلت، در صفحه‌ی ۱۷۷ می‌گوید: و اینک با ذکر مثالی نقل‌هایمان در مورد احادیث ابوهریره که در حقیقت اسرائیلیات هستند، خاتمه می‌دهیم تا سخن در این راستا به درازا نکشد. امام احمد از ابوهریره روایت کرده که رسول خدا فرموده: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ شَجَرَةً يَسِيرُ الرَّاكِبُ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ سَنَةٍ، وَلَا يَقْطَعُهَا، وَاقْرَءُوا إِنْ شِئْتُمْ: ﴿وَظِلٍّ مَّمْدُودٍ ﴿٣٠﴾﴾» . «در بهشت درختی وجود دارد که سوارکار می‌تواند صد سال در سایه‌ی آن بتازد بدون اینکه سایه تمام نشود و اگر می‌خواهید آیه‌ی ﴿وَظِلٍّ مَّمْدُودٍ ﴿٣٠﴾﴾ (سایه طولانی) را بخوانید».

بعد از آن می‌گوید: نزدیک بود ابوهریره روایت این حدیث را کنار بگذارد اما کعب به یاری او شتافت و کلام او را تصدیق کرد و اوصاف درخت بهشت را ذکر کرد.

جواب:

تنها امام احمد این حدیث را روایت نکرده، بلکه امام بخاری و مسلم هم آن را روایت کرده‌اند و اگر تنها ابوهریره حدیث را روایت می‌کرد، برخی از مردم فریب نویسنده را می‌خوردند، ولی حدیث از اصحاب دیگری که نویسنده آنها را ساده و بی‌خبر نمی‌داند روایت شده است.

امام بخاری از ابی هریره و انس[۱] و سهل بن سعد و ابی سعید خدری[۲] روایت کرده. و امام مسلم از ابی هریره و سهل بن سعد و ابی سعید خدری[۳] روایت فرموده است.

ای تحلیل گر روزگار!!!!! نظرت در مورد سه صحابه‌ی دیگر چیست؟ آیا کعب آنها را هم فریب داده‌است؟ چه کسی تصدیق می‌کند صحابه که بهترین امت هستند و خدا در

۱- کتاب بدء الخلق باب صفة الجنة والنار - فتح الباری ج۶ ص۲۵۱.

۲- کتاب الرقاق باب صفة الجنة والنار - فتح الباری ج۱۱ ص۳۵۵.

۳- صحیح مسلم شرح النووی ج۱۷ ص۱۶۷ - ۱۶۸.

تورات و انجیل آنها را توصیف فرموده است تا این اندازه ساده لوح و غافل بودند؟ کمی حیا کن! ای جارچی مستشرقین!!! چه خوش گفته پیامبر اکرم ﷺ «إِذَا لَمْ تَسْتَحِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ». «اگر حیاء نداشتی هر کاری که دوست داشتی انجام بده».

یکی از خیانت‌های ابوریه اینست که از ابن کثیر نقل می‌کند و خواننده را به اشتباه می‌اندازد که این نظر و دیدگاه ابن کثیر است و حدیث را ضعیف یا مردود می‌داند، همانگونه که در مورد ابن قتیبه مرتکب این مکر شد، ولی من به [تفسیر ابن کثیر: ج ۸، ص ۱۸۷ – ۱۸۸] مراجعه کردم. دیدم مفصلاً روایت را ذکر کرده و در پایان می‌گوید: «این حدیث از رسول الله ﷺ ثابت است، حتی بر صحت آن نزد امامان تواتر قطعی وجود دارد. چون از راههای مختلف روایت شده و همه رجالش قابل اعتماد هستند».

گفتم: شگفتا از روش نویسنده!!! راست گفته پروردگار ﴿وَمَن يُضْلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِنْ هَادٍ﴾ «خداوند هر کسی را گمراه کند، هدایت دهنده‌ای برای او نیست».

متهم کردن ابوهریره به ضعف حافظه و ساختن روایات

در صفحه ۱۷۷ باب «ضعف ذاکرته» می‌گوید: ابوهریره در مورد خودش می‌گوید بسیار فراموش کار بوده است. حافظه‌ی او چیزهای خیلی کمی از آنچه شنیده بود حفظ می‌کرد اما او ادعا می‌کند که در اثر دعای رسول اکرم ﷺ بگونه‌ای تبدیل شده که هرچه بشنود حفظ می‌کند، و این داستان را ذکر کرد تا توجیه‌گر روایات فراوان او باشد.

مسلم از اعرج روایت کرد. گفته از اباهریره شنیدم می‌گفت: «شما گمان می‌کنید من از رسول خدا احادیث فراوانی روایت می‌کنم، سوگند به خدا مردی فقیر و مسکین بودم، با اجرت غذای شکم خدمتکار رسول ﷺ شدم. مهاجرین مشغول معامله بازار بودند و انصار مشغول رسیدگی به اموال و دارائی خود بودند رسول خدا فرمود: هر کس لباسش را پهن کند، چیزی که از من شنیده هرگز فراموش نخواهد کرد. من لباسم را پهن کردم تا حدیثش تمام شد، پس از جمع کردن چیزی از آنرا فرموش نکردم».

مسلم می‌گوید: روایت مالک تا بحث انصار است و پهن کردن لباس را روایت نکرده استز ابو ریه می‌گوید: روایت مالک صحیح است چون لباس پهن کردن ارتباطی به قبل از آن ندارد.

پیروی نویسنده از مستشرقین (شرق شناسان) در این گمان باطلش و پاسخ آن

۱- این اعتراضات از تفکر و علم ابوریه تراوش نکرده بلکه نظر «گولد زیهر» مستشرق یهودی و دشمن اسلام است، ابوریه تنها بلندگوی نظرات اوست و آن را بلندتر تکرار می‌کند. آنها را می‌گیرد و بلندتر می‌کند اگرچه که گلد زیهر از نویسنده با ادب‌تر است.

اینک کلام گولد زیهر را نقل می‌کنیم تا روشن شود ابوریه بدون دست کاری و کم و کاست آن را به عنوان نظر و عقیده خودش ذکر می‌کند و گام به گام همراه او می‌رود (جالب است که ابوهریره را متهم به اتباع از یهودی مسلمان شده می‌کند، اما خودش در ادعایش تابع یهودی است که دشمنی او با مسلمانان هویدا و آشکار است) او می‌گوید: «مردم داستانی درست کرده‌اند تا در امان بودن ذهن و حافظه ابوهریره را از اشتباه و سهو توجیه کند، گفته‌اند: پیامبر در اثنای سخن، دستش را بر پارچه‌ای بین خود و ابوهریره پهن کرده بود کشید، و بدین وسیله ابو هریره ضمانت حفظ هرچه شنیده بود را می‌کند[۱].

داستان پهن کردن عبا در صحیحین و کتاب‌های قابل اعتماد دیگر[۲] روایت شده است و مخالف عقل و نقل نیست، بلکه واقع تاریخ آن را تأیید می‌کند، اهل علم و صحابه و دیگران به قوت حفظ ابوهریره ﷺ گواهی دادند، و این داستان را معجزه پیامبر می‌دانند.

یکی از خصائص ابوهریره که بخاری در کتاب تاریخش و بیقهی در کتاب مدخل از حدیث محمد بن عماره بن حزم روایت کرده است که ایشان در مجلسی که بیشتر از ده نفر از بزرگان صحابه بودند، نشسته بود، ابوهریره شروع کرد به روایت کردن حدیث رسول الله ﷺ، بعضی از بزرگان این حدیث را نمی‌دانستند و برای فهم آن حدیث تکرار می‌کردند، سپس او دوباره برای آنها حدیث می‌گفت، و این کار را چند بار تکرار می‌کرد، آن موقع دانستم که ابوهریره از همه آنها حافظ‌تر به حدیث است».

امام احمد و ترمذی از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که به ابوهریره ﷺ گفت :« تو از همه ما بیشتر ملازم رسول ﷺ بودی و از همه ما به حدیث داناتر هستید». و داستان مروان و کاتبش بین بزرگان معروف و مشهور است.

۱- دائرة المعارف الاسلامی: ص ۴۰۷.

۲- فتح الباری: ج ۱، ص ۷۳-۷۴. شرح نووی: ج ۱۶، ص ۵۲-۵۳.

امام شافعی ﷺ که در منقولات و معقولات امام است می‌گوید: «ابوهریره حافظ‌ترین مرد دوران خودش بوده است».

آیا معقول است کلام بزرگانی [چون ابن عمر معاصر ابوهریره و شافعی متقی] را رها کنیم و پیرو کلام شرق شناسان [بی‌تقوی و دور از ابوهریره] باشیم؟

۲– نویسنده تلاش می‌کند در «داستان پهن کردن جامه» بوسیله نقل قول امام مسلم که فرموده: روایت مالک تا بحث انصار است..... شک و شبهه ایجاد کند. و گفته است: مالک حدیثش را به قول ابو هریره پایان داده‌است و قصه پهن کردن پارچه را بیان نکرده است. او گمان کرده است روایت صحیح، روایت مالک است چرا که کلام بعد از آن ارتباطی با قبلش ندارد.

ولی تلاش او شکست خورده و ناشی از جهل و درک نکردن هدف و منظور امام مسلم و عدم آگاهی او از روش محدثین است، و از طرفی دیگر به خاطر عداوت و کینه او نسبت به ابوهریره کلمات را تحریف می‌کند.

روایت مسلم از زهری از ابن مسیب از ابی هریره ﷺ است و سه نفر یعنی مالک و سفیان بن عیینه و معمر حدیث را از زهری روایت کرده‌اند، حدیث مالک تنها دفاع کردن ابوهریره از خودش در مورد کثرت روایت را بیان می‌کند، ولی در روایت سفیان و معمر داستان عبا و گفته پیامبر هم نقل شده است. پس داستان عبا را سفیان بن عیینه و معمر به نقل از زهری از سفیان روایت کرده‌اند، برای تو کافی است که این دو امام بزرگ این حدیث را نقل کرده باشند، و همچنین ابراهیم بن سعد نیز با سفیان بن عیینه و معمر در ذکر این قصه موافقت دارند و این حدیث نیز در بخاری[۱] است.

اما اعتراض مرتبط نبودن داستان لباس به ما قبلش کلامی بی‌ارزش است و اصل و پایه‌ای جز در خیال و گمان باطل نویسنده، ندارد. چون ارتباط محکمی با قبلش دارد.

ابوهریره در این حدیث بیان می‌کند که فراغت او از مشغولیت‌های دنیوی و همراهی پیوسته با رسول الله از اسباب حفظ زیاد احادیث بوده است، سپس بعد از ذکر اسباب روایت فراوان حدیث مناسب دیده است به سبب دیگری اشاره کند که علت عدم فراموشی او نیز دعای رسول اکرم ﷺ است. حتی امام بخاری داستان عبا را از چند طریق از ابوهریره ﷺ بصورت مستقل روایت می‌کند، و بزرگان و امامان آن را

۱– کتاب المزارعة باب ما جاء فی الغرس

فضائل ابوهریره و معجزه پیامبر می‌دانند.

ابن حجر در «فتح الباری» می‌گوید: «این دو حدیث -حدیث بدون داستان و حدیث همراه داستان لباس- فضیلت بزرگی برای ابوهریره و معجزه آشکار از نشانه-های نبوت را بیان می‌کنند، چون فراموش کاری یکی از صفات طبیعی انسان است. ابوهریره بدان اشاره می‌نماید ولی به برکت دعای رسولﷺ از او زدوده می‌شود».

پس روشن می‌شود نویسنده کلام مسلم را نفهمیده و بدون دلیل و ستمگرانه میخ را در جای دیگری کوبیده است.

شکار و تحریف روایات برای اثبات فراموشکاری ابوهریره

نویسنده برای توجیه جنایت علیه ابوهریره و موضوع پنداشتن داستان لباس، بعضی از روایات را تحریف می‌کند تا فراموشکاری ابوهریره رضی الله عنه را به اثبات برساند، در صفحه ۱۷۸ با حالت مسخره‌آمیزی می‌گوید: این حافظه‌ی قوی منحصر به ابوهریره که همه اصحاب از آن محروم بودند و خلاف طبیعت انسانی است، در بعضی مواقع خیانت کرده، و گویی لباس پهن شده ایشان پاره شد و از این سوراخ‌ها چیزهای بیرون رفته-اند. بعد از آن احادیث را ذکر می‌کند.

۱- حدیث بخاری و مسلم از ابی هریره که رسول خدا فرموده: «لَا عَدْوَى وَلَا طِيَرَةَ، وَلَا هَامَةَ». «نه بیماری واگیردار وجود دارد، ونه بد یمنی به سبب پرواز پرنده، ونه پرنده بد یمن (یا همان بوم) وجود دارند». ابوهریره آن را روایت کرد. ولی بعداً آن را فراموش نموده است.

۲ - داستان ذی الیدین در اشتباه نماز وبه شک افتادن ابوهریره در تعیین آن نماز.

۳ – حدیث «لَأَنْ يَمْتَلِئَ جَوْفُ أَحَدِكُمْ قَيْحًا وَدَمًا خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَمْتَلِئَ شِعْرًا». «اگر دهان کسی از شما پر از خون و چرک شود بهتر است از اینکه شعر بگوید».

عایشه گفت: ابوهریره دقیقاً آن را حفظ نکرده. رسول خدا فرموده «از اینکه شعر هجو آمیز در مورد من بگوید». و همچنین روایات دیگری را ذکر می‌کند که به گمان او ابوهریره در آنها فراموش کرده، ولی چنین نیست. بعد از جواب دادن می‌بینید که تنها یک یا دو روایت برای او باقی می‌مانند.

۱- روایات داستان لباس گوناگون هستند، در بعضی از آنها فراموش نکردن مقید شده به جمله «آنچه از رسول شنیده است». در صحیح مسلم «فَمَا نَسِيتُ بَعْدَ ذَلِكَ

الْيَوْمِ شَيْئًا حَدَّثَنِي بِهِ» «بعد از آن روز چیزی که برایم گفت فراموش نکردم»، و در روایت بخاری «بعد از آن چیزی فراموش نکردم» روایت شده است.

و در بعضی دیگر از روایت‌ها فراموش نکردن مقید شده به گفتاری که از رسول الله که در این قصه شنیده، و در روایت شعیب جمله: «فَمَا نَسِيتُ مِنْ مَقَالَتِهِ تِلْكَ مِنْ شَيْءٍ». «هیچ چیز از آن حدیث را فراموش نکردم» وجود دارد.

اگر روایت دوم را بپذیریم فراموش کردن قبل از این موضوع یا بعد از آن، با احادیث مخالفت ندارد، واگر روایت اولی را قبول کنیم، فراموش کردن بعضی احادیث قبل از این داستان با فراموشی او منافات ندارد.

رد گمان در مورد حدیث «لا عدوی»

۲- اما حدیث: «لا عَدْوَى وَلاَ طِيَرَةَ...» امام بخاری از ابی هریره۱ و ابن عمر۲ و انس بن مالک روایت کرده است. و طبری از عائشه وسعد بن ابی وقاص و مسلم از ابوهریره و سائب بن یزید و جابر و انس و ابن عمر۳ روایت کرده‌اند.

پس راوی حدیث تنها ابوهریره نیست بلکه اصحاب بزرگوار دیگری هم راوی حدیث هستند.

احتمال اینکه ابوهریره حدیث را وضع کرده یا در روایت آن دچار اشتباه شده باشد خیلی بعید و شاید غیر ممکن باشد، پس دلیل فراموش کردن یا چیزی دیگری است واگر فرضاً قبول کنیم که فراموش کرده، قبل از داستان دعای رسول صورت گرفته است. پس اشتباه کردن در بعضی احادیث با دعای رسول ﷺ منافات ندارد. و این فراموش کردن هم علامت فضل و بزرگی ابوهریره است.

حکیم می‌گوید:

چه کسی همه اخلاق و سجایا را برای باهوش بودن یک فرد به حساب می‌آورد، همین کافی است که معایبش قابل شمارش باشد[۱].

۱- کتاب الطب باب لا هامة.

۲- کتاب الطلب باب لا عدوی.

۳- مسلم بشرح النووی ج۱۴ ص۲۱۳ - ۲۱۸.

بیان این حافظه قوی را در کلام ابی سلمه انصاری می‌بینیم که می‌گوید: «ندیدم غیر از این حدیث[۲] حدیث دیگری را فراموش کرده باشد».

حتی در روایت دیگر، ابو سلمه بین فراموش کردن ابوهریره یا نسخ حدیث توسط حدیث دیگر دچار تردد شده است[۳].

خلاصه اگر فرضاً قبول کنیم فراموش کرده، احتمالی و جزئی بوده، و غیر ممکن نیست که سکوت یا رجوع و روایت نکردن حدیث دلیل دیگری داشته باشد. مثلاً معتقد به نسخ حدیث بوده است.

اینک قول ابن حجر را در تعلیق بر کلام ابی سلمه نقل می‌کنم، تا تفاوت عالم حقیقت‌جو با نادان عالم نما روشن شود. می‌گوید: «ابو سلمه در روایت انس گفته سوگند می‌خورم که همانا در مورد آن با ما سخن می‌گفت ولی نمی‌دانم آیا ابوهریره حدیث را فراموش کرده یا یکی از اقوال دیگری را نسخ کرده است. کلام ابوسلمه بیان می‌کند که ابوهریره معتقد بوده بین دو حدیث تعارض کامل وجود دارد. و در باب جذام[۴] از روش جمع بین آنها سخن گفتیم».

ابن التین می‌گوید: «شاید ابوهریره قبل از شنیدن حدیث پهن کردن عبا حدیث «لا عدوي... را شنیده باشد».

بعضی می‌گویند: «منظور از داستان عبا این است که حدیث آن روز را فراموش نکرده نه اینکه همه احادیث را فراموش نمی‌کند و برای همیشه فراموشکاری از او زدوده می‌شود». بعضی می‌گویند: «حدیث دوم ناسخ حدیث اول است».

قرطبی می‌گوید: «احتمال دارد چون ابوهریره دید بین دو حدیث اختلاف وجود دارد و قابل جمع نیستند، جائز دانسته یکی از احادیث را روایت کند و در مورد حدیث دیگر سکوت اختیار فرموده است، و احتمال دارد که او از این ترسیده که برخی

۱- منظور این است که شخصی که می‌شود عیبش را شمرد حتما دارای عیبی کمی است که قابل شمارش است، و چون هیچ انسانی بی‌عیب نیست تنها کسانی بهترین هستند که عیبشان چنان کم باشد که می‌شود آن راشمرد.

۲- حدیث: لاعدوی ولا...

۳- نگا: صحیح بخاری کتاب الطب باب لا عدوی

۴- ج ۱۰، ص ۱۹۹.

انسان‌های نادان تصور تناقض بین دو حدیث کنند اولی را ذکر کرده واز دومی سکوت کرده اما چون بعداً مطمئن بوده از موضوع، هر دو حدیث را روایت کرده است»[۱].

پس فراموشکاری ابوهریره ﷺ یقینی نیست و قابل تأویل است و اگر فرضاً قبول کنیم که فراموش کرده، بین دو حدیث تعارض وجود ندارد. آیا بعد از این تأویلات و توضیحات، ابوریه حق دارد اینگونه ناجوانمردانه به طعن و هجوم علیه ایشان بپردازد».

جواب اعتراض حدیث «سهو نماز»

اما در مورد اشتباه در نماز نویسنده بر کلام حافظ ابن حجر اعتماد کرده، ابن حجر بیان نموده که شک و گمان از راویان بوده ولی جائز است به دلیل روایت نسائی شک و گمان را به ابوهریره نسبت دهیم، چون گاهی یقینا نماز را تعیین می‌کنند و در روایت دیگر در تعیین نماز به شک می‌افتد، و اینک نص کلام حافظ در فتح الباری[۲] را نقل می‌کنیم تا ببینی که مؤلف چگونه بر اساس هوی و هوس خویش هرچه را خواسته ذکر کرده و هر چه را نخواسته رها نموده است. ایشان می‌گوید: «ظاهراً اختلاف از راویان است، بعید است بگویم احتمال دارد داستان سهو نماز دو بار صورت گرفته است، چون نسائی از ابن عول از ابن سیرین روایت کرده که ابوهریره دچار شک و گمان شده است، پیامبر یکی از نمازها را خواند، ابوهریره می‌گوید: فراموش کردم کدام نماز بود، پس ظاهرا ابوهریره آن را با شک روایت کرده است، در روایتی گفته نماز ظهر

۱- حدیث «لاعدونی....» وحدیث «ازجزام فرارکن....» و شبیه آن مانند این حدیث: «شخص بیمار را نباید نزد افراد سالم برند»، علما در جمع احادیثی که مسری بودن بیماری را اثبات کرده و احادیثی که می‌گویند بیماری سرایت نمی‌کند، چند نظر دارند که بهترین آن چنین است که مراد از نفی سرایت، این است که چیزی خود به خود سرایت نمی‌کند و این در رد تفکر جاهلیت است که معتقد بودند بیماری‌ها خود به خود سرایت می‌کنند پس پیامبر باور آنها را باطل نمود و خوردن همراه با شخص جذامی برای این بود که بیان کند که الله ذاتی است که شخص را بیمار نموده و یا شفا می‌دهد. اما احادیثی که از نزدیک شدن به جزامی‌ها و مانند آن نهی می‌کند به خاطر اثبات قاعده‌ی اسباب است و عمل رسول الله ﷺ اشاره به این دارد که این اسباب در تأثیر گذاری مستقل نیستند بلکه الله اگر بخواهد تأثیر آن را از بین می‌برد و اگر بخواهد تأثیر آن را باقی می‌گذارد پس به اذن الله مؤثر خواهد بود.

۲- فتح الباری ج۳ ص۷۵

بود و در روایت دیگر گفته نماز عصر است، اما بعداً یقین پیدا کرد که نماز عصر بوده است».

می‌بینیم تنها در روایت نسائی شک و گمان به ابوهریره نسبت داده شده است و روایات دیگر شک و گمان را به راویان نسبت می‌دهد و اگر فرضاً قبول کنیم که دچار شک شده احتمال دارد قبل از داستان دعای رسول اکرمﷺ بوده است.

حدیث شعر و بیان حقیقت در مورد آن

اما حدیث ابوهریره از رسول اکرمﷺ که فرموده «اگر دهان یکی از شما پر از چرک و خون شود بهتر است از اینکه شعر گوید»: عائشه گفت: ابوهریره فراموش کرده رسول خداﷺ فرمود: «شعری که من در آن هجو شوم نه هر نوع شعری». در این ادعای نویسنده هیچ وجهی از حق وجود ندارد بلکه او بدون تحقیق آن را از کتاب‌ها دزدیده است.

اما حقیقت در این ادعا چنین است:

۱- امام بخاری از ابوهریره و ابن عمر به صورت مرفوع۱ حدیث را با همان لفظ روایت کرده و امام مسلم از ابی هریره و سعد بن ابی وقاص و ابی سعید خدری آن را روایت فرموده است پس راوی آن تنها ابوهریره نسیت بلکه سه صحابه بزرگوار دیگر موافق او هستند، احتمال اعتراض عائشه شاید به صفر برسد.

۲- روایت اعتراض از جهت سند و متن ثابت نشده است، ابن حجر در مورد سند آن می‌گوید: «این زیاده (اعتراض عایشه) مرسل شعبی است و چنین مرسلی قابل استناد نیست». بعد از آن می‌گوید:۲ «از دو راه دیگر به صورت موصول روایت شده است. در روایت ابن ابی یعلی از جابر که فرموده است: دهان پر از چرک و خون بهتر است از دهان شعر گوی که من در آن هجو شوم، در این سند راوی مجهول وجود دارد و طحاوی و ابن عدی از کلبی از ابی صالح از ابوهریره که مانند روایت گذشته است با این تفاوت که عایشه فرموده ابوهریره فراموش کرده پیامبر فرموده است: «شعری که من در آن هجو شوم» در سند حدیث ابن کلبی و ابو صالح که باذان نام دارد وجود دارد که هر دو ضعیف هستند.

۱- فتح الباری ج۱۰ ص۴۵۱.

۲- فتح الباری ج۱۰ ص۴۵۲.

اما از جهت ضعف متن: امام نووی در شرح صحیح مسلم[۱] می‌فرماید: «ابوعبید فرموده: بعضی گفته‌اند هدف از شعری است که با آن رسول اکرم را هجو کند» ابوعبید و اکثر علما گفته‌اند این تفسیر غلط است چون معنی روایت اینگونه می‌شود که باید خیلی هجو کند آن وقت حرام است ولی جمهور علماء می‌گویند یک بی‌احترامی کوچک در حد کم‌تر از هجو به پیامبر کفر است ولی روایت می‌گوید :«دهان پر از شعر باشد».

علماء گفته‌اند پس منظور اینست که اکثر کلامش شعر باشد و از قرآن و علوم شرعی و ذکر خدا غافل شود. اما اگر به اندازه‌ای شعر گفت که از قرآن و علوم شرعی و یاد خدا غافل نشد جائز است چون دهانش پر از شعر نیست، والله اعلم.

و بعد از آن می‌گوید: «اکثر علماء گفته‌اند شعر مباح است مگر اینکه همراه فحش و دشنام باشد. شعر هم به منزله کلام است خوبش خوب و بدش بد است. رسول خدا شعر را شنیده و آن را سروده و به حسان دستور می‌دهد در هجو مشرکین شعر بسراید، و در حضور ایشان اصحاب در مسافرت وغیره شعر گفته‌اند. خلفاء و بزرگان صحابه و بزرگان سلف شعر سروده‌اند و هیچ کدام از آنها منکر شعر نبودند مگر شعری که به ذم و فحش و هجو بپردازد».

پس شعر مذموم شعری است که انسان را از قرآن و علوم شرعی و علوم و معارف سودمند و کسب و کار مشروع غافل سازد یا اشعاری باشند که با هجو و ذم وتوصیف ناروا وتعریف زنان و ذکر محاسن و عورت آنها بپردازد.

به نظرم برای خوانندگان عزیز جنایت آقای نویسنده علیه ابوهریره مشخص شد چون روایت سوم صحیح نیست و دو روایت دیگر قابل تأویل هستند و گمان نویسنده احتمالی است نه قطعی. آیا بر اساس احتمال هجو اصحاب بزرگوار درست است؟!![۲].

گمان می‌کند در قرآن شعر یافت می‌شود

بعد از توضیح دادن نظر علماء در مورد شعر، ضعف و ناتوانی نویسنده در پاورقی صفحه ۱۷۹ روشن می‌شود. آنجا که می‌گوید :«آنهایی که نمی‌دانند روایت ابوهریره علیه رسول خداست و آن را به عنوان دلیلی برای کراهت شعر گرفته‌اند و بین

۱- ج۱۵ ص۱۴.

۲- جالب است که او ابو هریره را هجو می‌کند اما حدیثی را ترجیح می‌دهد که در آن هجو ممنوع است عجب از کار نویسنده (مترجم).

مسلمانان و غیر مسلمانان شایع شده است در حالی که می‌بینیم رسول خدا به شعر گفتن میل داشته و آن را مدح کرده و حتی در قرآن ده‌ها بیت شعر یافت می‌شود.

مثلاً از اشعار ابیات رمل آیه:

وجفان كالجواب وقدور راسيات

«ظرف‌های بزرگ غذاخوری همانند حوض‌ها». [سبأ: ۱۳].

و نمونه‌ای از ابیات خفیف:

ومن تزكي فانما يتزكي لنفسه

«هر کس نفس خودش را پاک و تزکیه کند پاکی او برای خودش است». [فاطر: ۱۸].

و نمونه‌ی وافر:

ويخزهم وينصركم عليهم ويشف صدور قوم مؤمنينا

«خوارشان دارد و شما را بر ایشان پیروز گرداند و سینه‌های اهل ایمان را شفا بخشد». [التوبة: ۱۴].

تمام آیات اشعار گونه را ذکر نمی‌کنیم تا سخن به درازا کشیده نشود و از اصل موضوع دور نشویم.

جواب

نمی‌دانیم اگر این سخن نویسنده خارج شدن از بحث نباشد، پس منحرف شدن از بحث چیست؟ اگر تنها به منحرف شدن از بحث اکتفا می‌کرد، مشکلی نداشت ولی متأسفانه نویسنده در دره‌ای سقوط کرده که نفی آن از قرآن بدیهی است و آن وجود شعر در آن است، و شعر – ای مدعی ادبیات- شعر نیست مگر اینکه با قصد باشد، بزرگان می‌گویند: «کلام موزون وقتی شعر است که همراه هدف باشد. و برای نظر خود استدلال می‌کنند که آیات قرآن موزون است ولی عالمان اتفاق دارند که درست نیست قرآن را شعر نامید. چون خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا عَلَّمۡنَٰهُ ٱلشِّعۡرَ وَمَا يَنۢبَغِي لَهُۥٓۚ إِنۡ هُوَ إِلَّا ذِكۡرٞ وَقُرۡءَانٞ مُّبِينٞ ٦٩﴾ [یس: ۶۹]. «ما هرگز به محمد شعر نیاموخته‌ایم و اشعار سرایی شایسته‌ی او نیست. این جز یادآوری و کتاب خواندنی روشنگر نیست».

آیه شعر را از قرآن نفی می‌کند و تنها قرآن را ذکر قلمداد فرموده است:

علامه زمخشری ادیب عرب و پرچم‌دار بلا منازع ادب عربی در نمایان ساختن

اسرار اعجاز، می‌گوید: «ما با یاد دادن قرآن، شعر را به محمد نیاموخته‌ایم چون قرآن شعر نیست، شعر کلام موزون و قافیه‌داری است که احساس شاعر را بیان می‌کند. آیا قرآن وزن و قافیه و احساس شاعرانه دارد؟ نظم و وزن شعر کجاست و نظم قرآن کجا؟ پس بین قرآن و شعر هیچ مناسبتی وجود ندارد. مگر اینکه بگوید این لفظ «شعر» و لفظ «قرآن» هر دو الفاظ عربی هستند». بعد از آن زمخشری می‌گوید: اگر گفتی پیامبر این شعر را سروده است؟

أنا النبي لا كذب أنا ابن عبد المطلب

هل أنت الا اصبع دُميت وفي سبيل الله ما لقيت

«من پیامبر دروغین نیستم من فرزند عبدالمطلب هستم، تو آن انگشتی هستی که درراه خدا، خون آلود شده است، و آنچه به تو رسیده در راه خدا بوده است».

می‌گویم: «این کلامی است که بر اساس سلیقه و ذوق گفته شده است و هیچ‌گونه تکلیفی در آن به کار نرفته است و بدونه قصد و هدف موزون از آب درآمده، همانگونه که در محاورات و گفت و گو و نامه‌های مردم چنین حالتی مشاهده می‌شود و کسی آنها را شعر نمی‌داند وشعر بودن آن به ذهن کسی خطور نکرده است، و اگر در هر زبان و کلامی تحقیق کنی چنین چیزی را بسیار پیدا می‌کنید، وقتی قرآن شعر بودن خودش را نفی می‌کند، می‌فرماید: ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْءَانٌ مُّبِينٌ ﴿٦٩﴾﴾ «تنها یادآوری و قرآن مبین است».

یعنی تنها یادآوری است برای بیدار کردن جن و انس، آنچنان که گفته است: ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَلَمِينَ﴾ «تنها یادآوری است برای عالمین»، این قرآن است کتاب آسمانی در محراب‌ها خوانده می‌شود و برای عبادت تلاوت می‌شود و موجب پاداش است، و بعضی مواقع موزون هم هست اما بین قرآن و شعر که از اشارات شیطان است تفاوت فراوانی وجود دارد.

آیا از زمخشری که قهرمان شعر و ادب و لغت و بلاغت است پوشیده مانده آنچه بر نویسنده ما که چیزی از بلاغت ولغت وادب سر درنمی‌آورد آشکار شده است؟

خداوند می‌فرماید:

﴿فَلَآ أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ ﴿٣٨﴾ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ ﴿٣٩﴾ إِنَّهُۥ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿٤٠﴾ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ ۚ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ ﴿٤١﴾ وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ ۚ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿٤٢﴾﴾ [الحاقة: ۳۸-۴۲].

«سوگند می‌خورم به آنچه می‌بینید و آنچه نمی‌بینید، این گفتاری است از پیامبر بزرگواری، و سخن هیچ شاعری نیست شما کم‌تر ایمان می‌آورید و گفته هیچ غیبگو و کاهنی نیست، شما کم‌تر پند می‌گیرید».

این آیه شاعر بودن پیامبر و شعر بودن قرآن را نفی می‌کند، آلوسی در تفسیر آیه [ج ۲۹، ص ۵۳-۵۴] می‌گوید: «ایمان را همراه با نفی شاعر بودن رسول الله ﷺ و تذکیر را همراه نفی کاهن بودن پیامبر ذکر می‌کند. چرا؟ گفته شده است، مشابه نبودن قرآن به شعر امری آشکار است که تنها معاند آن را نمی‌پذیرد، پس برای مدعیان آن هیچ عذری در ترک ایمان وجود تدارد و او از الاغ هم کافرتر است، اما کاهن نبودن محمد نیازمند نگاه کردن به احوال رسول است، معانی قرآن با اقوال و الفاظ کاهنان منافات دارد».

قرآن در آیه ۵ سوره انبیاء کلام مشرکین را اینگونه حکایت می‌کند:

﴿بَلۡ قَالُوٓاْ أَضۡغَٰثُ أَحۡلَٰمِۭ بَلِ ٱفۡتَرَىٰهُ بَلۡ هُوَ شَاعِرٞ فَلۡيَأۡتِنَا بِـَٔايَةٖ كَمَآ أُرۡسِلَ ٱلۡأَوَّلُونَ ۝٥﴾

«بلکه می‌گویند: قرآن خواب‌های آشفته و پراکنده‌ای بیش نیست. بلکه او اصلاً آن را از پیش خود ساخته است. نه بلکه او اصلاً شاعر است، پس او معجزه‌ای را به ما ارائه دهد. که پیغمبران پیشین با آن فرستاده شده‌اند».

در آیه ۲۹-۳۰ طور می‌فرماید:

﴿فَذَكِّرۡ فَمَآ أَنتَ بِنِعۡمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٖ وَلَا مَجۡنُونٍ ۝٢٩ أَمۡ يَقُولُونَ شَاعِرٞ نَّتَرَبَّصُ بِهِۦ رَيۡبَ ٱلۡمَنُونِ ۝٣٠﴾ [الطور: ۲۹-۳۰].

«پند و اندرز بده، تو در پرتو لطف و مرحمت پروردگارت نه غیبگوی هستی نه دیوانه. آیا آنان می‌گویند که او شاعر است، و ما در انتظار مرگ او هستیم».

قرآن از آنان قبول نمی‌کند وقتی که می‌گویند محمد شاعر است، بنابراین شعر بودن قرآن هم مردود است. چون محمد شاعر نیست.

خواننده عزیز بعد از شنیدن آیات خدا و کلام بزرگان دین ، ادب ، بلاغه وفقه گمان می‌کنید نویسنده در میدان علم وایمان گوی برده و اسبی تازانده باشد؟!!!.

گمان او مبنی بر اینکه ابوهریره حافظ قرآن نبوده است

در صفحه ۱۸۰ می‌گوید: «شگفت از اینکه بعضی کورکورانه به ابوهریره اعتماد کرده‌اند و گمان می‌کنند که اشتباه و فراموشکاری ندارد و اما اشکالی نمی‌بینند که

سهو و نسیان را به رسول الله ﷺ نسبت دهند. ابوهریره حدیثی را روایت کرده که رسول خدا ﷺ بعضی از سوره‌های قرآن را فراموش کرده». ادامه می‌دهد تا اینکه می‌گوید: «اگر ابوهریره در اوج قله ذکاوت قرار دارد و هرگز چیزی را فراموش نکرده و هیچ لفظ و کلمه‌ای از دست او گریز ندارند، پس چرا با آن حافظه قوی و عمر طولانی قرآن را حفظ نکرد؟ وحتی اصحاب دیگر، مردان و زنانی مانند ام ورقه قرآن را حفظ کرده‌اند؟ اما داستان ابوهریره خلاف اینست در دوران رسول و خلفاء راشدین جایگاهی نداشت، در مورد اعتماد عمر به او بحث کردیم، عمر او را از روایت کردن حدیث منع کرد، و چون به عمر توجهی نکرد عمر او را با شلاقی زد، و او را به تبعید تهدید کرد، اگر ابوهریره همانگونه که گمان شده می‌بود باید عمر به او اجازه روایت کردن می‌داد، و نزد عمر و دیگران باید از همه راست گوتر می‌بود، اما مسأله تا اینجا هم نبود، بلکه او را متهم به دروغ کردند».

نمی‌دانم چه کسی از بزرگان علم در قدیم و جدید گفته‌اند ابوهریره اشتباه نکرده و فراموش نمی‌کند او بشری است اشتباه می‌کند ولی خداوند به برکت دعای رسول ﷺ او را مشرف کرد که احادیث رسول ﷺ را فراموش نکند و در گذشته شهادت تاریخ و بزرگان صحابه و عالمان دین را ذکر کردیم که نیازمند تکرار آنها نیستیم.

از این گذشته ابوریه از کجا متوجه شد که او قرآن را حفظ نکرده است؟ و چرا برای این ادعا سندی ذکر نمی‌کند؟!.

امام سیوطی در [الاتقان: ج ۱، ص ۷۲] می‌گوید: «از ابی عبید روایت شده که ابوهریره از قراء صحابه بود. و قرآن را بر قاری‌ترین اصحاب، یعنی ابی بن کعب تلاوت کرده است».

یک از قواعد پژوهش و تحقیق اینست که اثبات (حفظ قرآن) بر نفی (حفظ نکردن) مقدم است. اگر فرضاً بپذیریم که او در دوران پیامبر همه قرآن را حفظ نکرد، نقصی برای این صحابه بزرگوار به بار نمی‌آورد، چون بعضی از بزرگان صحابه در حیات رسول قرآن را حفظ نکردند، ولی بعد از مهیا شدن شرایط قرآن را حفظ فرمودند. در گذشته گفتیم ابوهریره فتوی می‌داد. پس چگونه بدون حفظ قرآن به فتوی دادن و تدریس کردن مشغول شده است؟

می‌دانید چرا می‌گوید ابوهریره قرآن را حفظ نکرده؟ شاید از پاورقی ص ۱۸۳ که می‌گوید: چون رسول خدا فرمود: «خُذُوا الْقُرْآنَ مِنْ أَرْبَعَةٍ: مِنَ ابْنِ مَسْعُودٍ، وَأُبَيِّ بْنِ

كَعْبٍ، وَمُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ، وَسَالِمٍ مَوْلَى أَبِي حُذَيْفَةَ». «قرآن را از چهار نفر فراگیرید ابن ام عبد، معاذ بن جبل، ابی بن کعب، سالم برده ابی حذیفه» [رواه مسلم].

و سپس می‌گوید: «می‌بینی که ابوهریره به منزلت آزاد شده (منظور سالم است) نرسید!!! آیا این منطق پذیرفته می‌شود ای صاحبان خرد؟!!!.

اگر این برای ابوهریره نقص است پس درباره‌ی بزرگان صحابه می‌خواهد چه بگوید که در حدیث ذکر نشده‌اند مگر صحابه چهار حافظ قرآن داشتند. مگر خلفا راشدین و زید بن ثابت و ابو درداء و عبدالله‌ها و دیگران حافظ قرآن نبودند. آیا این منطق واژگون شده بر صحابه تطبیق می‌شود؟

و آنجا که می‌گوید: «قضیه برخلاف آن (یعنی بر خلاف حفظ و صدق ابوهریره) جریان دارد».

در جواب باید بگویم که این موضوع تنها چیزی که ثابت می‌کند، این است که نویسنده انسانی سفاک و ناسزاگو و سخن پران است، و این قسمت از نظر پیشین خیلی بدتر و ننگ آورتر است. و در گذشته مطالب فراوانی در رد این کلام شرم‌آور ذکر کردم.

اعتراض به حدیث «وعاءین» و گمان تعارض بین آن و احادیث دیگر

در صفحه ۱۸۲ باب «حفظ الوعاءین» می‌گوید:

بخاری از ابوهریره روایت کرده «دو چیز را از رسول خدا ﷺ حفظ کرده‌ام یکی از آن‌ها را فاش کردم اگر دومی را فاش کنم این گردن قطع می‌شود».

این حدیث مخالف روایت علی است که جماعتی آن را روایت کرده‌اند: «از علی پرسیده شد آیا نزد شما کتابی هست؟ گفت نه مگر قرآن یا فهمی که به هر مرد مسلمانی داده شده است، یا آنچه در این کتابچه است».

و همچنین با روایت بخاری از عبد العزیز بن رفیع تناقض دارد آنجا که گفت: «من و شداد بن معقل پیش ابن عباس رفتیم. شداد به او گفت: آیا پیامبر چیزی جا گذاشته؟ گفت نه مگر قرآن و اگر چیزی وجود داشت و پیامبر می‌خواست آن را به کسی از خواص بدهد و دیگران را منع کند علی از همه بهتر بود. چون در خانه او و عموزاده و داماد او بود. اولین مسلمان است و در سفر و حضر از او جدا نشده است و اگر علی نبود به ابوبکر یا به عمر یا ابوعبید یا ... می‌داد».

چطوری امکان دارد این حدیث صحیح باشد؟ چه کنیم با حدیثی که در صحیحین از حذیفه روایت شده است: «قام فینا رسول الله ج مَقاماً، ما ترکَ شیئاً یکون في مقامه ذلك إلی قیام الساعة إلا حدَّث به، حَفِظَه مَن حَفِظَه، ونَسِیَه مَن نسیه» «پیامبر بلند شد و تا روز قیامت هر چیزی که لازم بود فرمود، چیزی را ترک نکرده است. بعضی آن را حفظ کرده‌اند و بعضی فراموش نموده‌اند».

در تاریخ ابن عساکر آمده عالمان می‌گویند: «کسی که معتقد باشد که رسول خدا چیزی را پنهان کرده به معنی نسبت دادن خیانت به رسول خدا ﷺ است معاذ الله».

در پاسخ می‌گویم:

امام بخاری در صحیح خود حدیث را روایت کرده است و حدیث در نهایت صحت هم از نظر متن وهم از نظر سند می‌باشد.

اما منظور از «وعاءین» چیست: دو نوع احادیث که از رسول خدا ﷺ گرفته‌اند: کلام از نوع مجاز می‌باشد. یکی از این دو نوع: در مورد احکام و ادب و مواعظ هستندکه آن را بیان کرده است تا اینکه چیزی از آن پنهان نماند. ونوع دیگر آن، اشاره به فتنه‌ها و جنگ‌ها و نشانه‌های قیامت و فرماندهان سوء وامثال آن است، لذا او ترجیح می‌دهد که چیز زیادی از آنها را ذکر نکند تا اینکه برای شنونده‌اش فتنه‌ای نشود، یا اینکه سبب ضرر جانی و مالی از طرف فرماندهان سوء متوجه او می‌شد».

ابن کثیر در [البدایة والنهایة: ج ۱، ص ۱۰۹] می‌گوید: «وعائی (ظرفی) که ابوهریره آن را فاش نکرده در مورد فتنه‌های بین مردم وجنگهایی است که رخ خواهد داد، یا چیزهای که اگر قبل از تحقق آن بیان شود، بسیاری از مردم آن را تکذیب می‌کنند و حق را نمی‌پذیرند.

ابن حجر در فتح الباری[۱] می‌گوید: علماء وعائی که آن را منتشر نکرده است، حمل بر آن احادیثی کرده‌اند که در آن اسامی امراء سوء و احوال دوران آنهاست. و گاها او به کنایه از آنها سخن می‌گفت. وبخاطر ترس از جانش آن را صریح بیان نمی‌کرد. مثلا او می‌گوید: «پناه می‌برم به خدا از اول سال شصت هجری و امیری کودکان». اشاره به حکومت یزید دارد، چرا که در سال شسصت هجری بود، وخداوند دعای ابوهریره ﷺ را اجابت کرده و یک سال قبل از آن وفات نمود.

۱- ج۱ ص۱۷۵.

و چیزی که این نظر را تقویت می‌کند این است که این دسته از احادیثی که ایشان نگفته‌اند، از جمله احادیث احکام نبودند، وگرنه جایز نبود آن را کتمان کند، و در حدیث اول (در همین باب) در تفسیر آیه کتمان علم می‌گوید: اگر نه این آیه بود حدیثی روایت نمی‌کردم.

گروهی دیگر گفته‌اند: احتمال دارد که مراد از این دسته از احادیث احادیثی باشد که متعلق به نشانه‌های قیامت و تغییرات آخر الزمان باشد، و ایشان از اینکه آن را بیان کند خودداری کرده است بدلیل اینکه عقل‌ها آن را درک نکنند و بر او اعتراض گرفته شود[۱].

هر کدام از تأویلات را قبول کینم، حدیث بر این دلالت نمی‌کند که پیامبر خدا چیزی به او گفته و از دیگران پنهان کرده باشد، تا نویسنده از آن سوء استفاده کند و این اعتراضات ناجوانمردانه را در حق ابوهریره ﷺ روا بداند، هیچ کدام از عالمان و ادیبان از این حدیث تخصیصی فهم نکرده‌اند و نگفته‌اند که این اسلوب عربی، دال بر تخصیص است، مگر نویسنده زبردست و ادیب ما که دست به چنین ابتکاری زده است.

اما روایت علی و ابن عباس ارتباطی به حدیث ابوهریره ندارد. آنها موضوعی هستند و ابوهریره موضوع دیگر، چون شیعه و امثال آنها گمان می‌کردند که رسول خدا ﷺ چیزهای از وحی را به آل بیت مخصوصاً علی ﷺ فرموده که دیگران را از آن محروم ساخته است، علی هم مؤدبانه جواب می‌دهد و گمان آنها را رد کرد.

ابن حجر[۲] در شرح حدیث می‌فرماید: «ابوجحیفه این سؤال را از علی ﷺ پرسید. چون گروهی از شیعه گمان می‌کردند اهل بیت و به ویژه علی ﷺ به طور خصوصی چیزهایی را از رسول خدا ﷺ شنیده‌اند که پیامبر ﷺ دیگران را از آن مطلع نساخته است و دوباره قیس بن عباده و اشقر نخعی همین سؤال را از علی پرسیده‌اند و داستان آنها در سنن نسائی روایت شده است».

حذیفه در حدیث دیگر می‌فرماید: «وَاللهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ النَّاسِ بِكُلِّ فِتْنَةٍ هِيَ كَائِنَةٌ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ السَّاعَةِ». «سوگند به خداوند من از همه‌ی مردم آگاه‌تر هستم به اینکه درمیان دوران ما تا قیامت چه چیز رخ خواهد داد». این حدیث با حدیث ابوهریره مخالفت ندارد.

۱- در حدیث ابن مسعود که به صورت موقوف روایت شه آمده است «اگر برای قومی حدیثی را بگویی که عقل آنها توانش را ندارد سبب به فتنه افتادن برخی از آنها می‌شود».

۲- فتح الباری ج۱ ص۱۶۵

چون ابوهریره نفرمود. من از همه داناتر هستم ولی حذیفه بر اساس گمان خودش سوگند می‌خورد، شاید گمانش درست از آب در نیاید و بعضی دیگر از او داناتر باشند.

پس روشن شود، بین احادیث تناقص و تعارضی وجود ندارد. اما روایت ابن‌عباس ﷺ که فرموده: «اگر کسی را برای این کار انتخاب می‌کرد، علی و فلان.. الی آخر»، یک جمله‌ای خطابی است که برای پوشش دادن نقد و ناسزاگویی به ابوهریره ﷺ گفته شده است و هیچ ارتباطی با موضوع ندارد.

و همچنین بین حدیث ابوهریره و حدیث حذیفه «رسول خدا بلند شد....» هیچ تناقصی وجود ندارد، چون حذیفه ادعا نکرده که رسول خدا ﷺ خصوصی به او فقط گفته است، و گمان هم نکرده بود که دیگران آن را حفظ نکرده باشند، بلکه عبارت حذیفه بر این دلالت می‌کند که دیگران نیز آن را حفظ کرده‌اند. چرا که در حدیث آمده است: «برخی آن را حفظ کرده و برخی دیگر آن را فراموش کرده‌اند».

تتمه روایت حذیفه اینگونه در مسلم روایت شده است «و یقینا یاران من آن را یاد گرفته‌اند. من برخی از آنها فراموش کرده‌ام، و وقتی آن را می‌بینم، دوباره آن را به یاد می‌آورم، مانند انسانی که چهره‌ی دیگری را به خاطر اینکه مدت طولانی او را ندیده از یاد می‌برد و چون او را دید، دوباره یادش می‌آید».

بر خواننده حتما پوشیده نیست که ابوریه قسمت آخر حدیث روایت مسلم را حذف کرده چون اگر قسمت آخر را بیان می‌کرد، نقشه ابوریه نقش بر آب می‌شود.

حدیث دیگری در صحیح مسلم روایت شده که بیان می‌کند اخبار و احادیث پیامبر در ملأ عام و برای همه اصحاب بود. مسلم از ابی زید روایت کرده که «رسول خدا نماز صبح را به امامت خواندند و بالای منبر رفت تا ظهر برای ما موعظه کرد و بعد از آن پائین آمد و نماز ظهر را خواندند و بعد از آن دوباره بالای منبر رفت تا غروب خورشید موعظه کردند، از آنچه رخ داده و درآینده رخ می‌دهد به ما خبر داد و ما آن را یاد گرفتیم و حفظ کردیم».

اما در مورد نقل ایشان از تاریخ ابن عساکر. باید بگویم من و دیگران انگیزه ایشان در مورد نقل قول از علماء را نمی‌دانیم، در حالی که روایت ابوهریره چیزی را بیان نمی‌کند که پیامبر از اصحاب دیگر پنهان کرده باشد و هرگز ابوهریره چنین ادعایی نکرده است بلکه این ادعاها از جنایات ابوریه هستند.

ادعای او مبنی بر اینکه ابوهریره جزء طبقات اصحاب ذکر نشده و جایگاهی ندارد.

در صفحه ۱۸۴ می‌گوید: «ابوهریره کیست تا رسول خدا او را انتخاب کند و چیزهایی به او یاد دهد و اصحاب و نزدیک‌ترین اشخاص به خود را از آنها محروم کند، او دارای هیچ فضل و بزرگی نیست و بعد از منتقل شدن رسول اکرم ﷺ به جوار پروردگار، در لیست هیچ‌یک از طبقات اصحاب به شمار نیامد. از سابقین اولین نیست، و جز مهاجرین و انصار نبود و با مال و نفس خود جهاد نکرد و از عرفاء و بزرگان نبود و شاعر رسول هم نبود تا از او دفاع کند، از اهل فتوی و قاریان و حافظان قرآن نیز نیست و در فضل و بزرگی او حدیثی روایت نشده است، تنها خصوصیت و ویژگی او اهل صفه بودن است، نه بیشتر.

بعد از آن در پاورقی صفحه ۱۸۴ نویسنده به جهلش می‌افزاید و می‌گوید: بزرگان، صحابه را از لحاظ بزرگی به دوازده درجه تقسیم کرده‌اند، حاکم برای هر کدام از طبقات نمونه‌هایی ذکر کرده‌اند ولی در مورد ابوهریره حدیثی وجود ندارد.

و در پاورقی صفحه ۱۸۵ می‌گوید: امام بخاری و بسیاری دیگر از محدثین در فضایل بسیاری از بزرگان صحابه حدیث را روایت می‌کنند، اما اسم ابوهریره در بین آنها نمی‌بینیم.

حقیقتاً، هرچند نویسنده جاهلانه سخن می‌گفت، ولی در این باب به اوج نادانی رسیده است

و اینک بحث مفصلی برای بیان حق در آنچه او بافته است:

گفته در هیچ‌یک از طبقات صحابه ذکر نشده، مردود است، و اگر کمی اهل علم و درایت بود می‌دانست که او در میان حدیبیه و فتح مکه، به مدینه هجرت کرد. چون ثابت شده که در سال هفت هجری از روستای خودش به مدینه هجرت کرده است.

تقسیم‌بندی حاکم، تقسیم‌بندی کلی است، هدفش ذکر تک تک افراد نبوده بلکه خواسته برای هر طبقه‌ای چند نمونه را نام ببرد و اگر نویسنده گمان می‌کند که در تمام کتاب‌های اسلامی گشت و گذاری داشته، باید بداند در کدام طبقه جای گرفته است.

گمان دوم که می‌گوید: هیچ فضل و بزرگی نداشته تا به رسول نزدیک شود، گمان غلط و غیر صحیح است، تنها فضل صحابه بودن و بیشتر از سه سال ملازم رسول ﷺ بودن برای او کافی است.

همچنین پیامبر خدا برای او و مادرش دعا کرد تا محبوب بندگان مؤمن خدا شده و بندگان مؤمن خدا محبوب آنان شوند، او از اهل صفه است. او آشنای شناخته شده از

اهل صفه است، و اهل صفه مهمانان اسلام و دوستان رسول الله ﷺ محسوب می‌شدند، او دعا می‌کند و رسول ﷺ آمین می‌گوید.

و این ادعا که هیچ حدیثی در فضل او روایت نشده است هم مردود است، چون امام مسلم، اسم او را میان اصحاب با فضائل ذکر کرده، امام نووی در شرح مسلم بابی برای او قرار داده‌است[۱]. حاکم در مستدرک مناقب او در حدود ده صفحه حدیث گفته است[۲]، اما بخاری هرچند در شرح حال او بابی قرار نداده ولی فضائل او را در خلال کتابش ذکر می‌کند[۳]. شاید نقل قولی که از ابن حجر در «فتح الباری» کردیم برای اثبات مناقب او کافی باشد.

اما اینکه می‌گوید: از مهاجرین نیست غلط است. از شهر خودش به مدینه هجرت کرد و و در راه اسلام مشکلات زیادی از جمله زندگی سخت در صفه ودوری از اهل و خانواده‌اش را به خاطر همنشینی با رسول الله ﷺ تحمل کرد.

حافظ بن حجر رحمه الله در کتاب الإصابه‌اش می‌گوید: «و اسلام او بین صلح حدیبیه و فتح خیبر بود، به مدینه هجرت کرد، و در صفه سکنی گزید، هر چند قبل از فتح مکه، هجرت تنها از مکه به مدینه واجب بود و در غیر مکه هجرت فرض و واجب نبود (اما ایشان هجرت کردند)».

همچین او می‌گوید: با جان و مال تلاش نکرد. او مالی نداشت تا آن را تقدیم کند. اما در مورد نفس همان طورکه ابن عبدالبر می‌گوید و ابن سعد از خودش هم روایت می‌کند در خیبر و غزوه‌های بعد از خیبر شرکت کرده است.

اما اینکه می‌گوید اهل فتوی نبود و در لیست قاریان و حافظان قرآن جای نداشت برای رد این ادعا مطالب گذشته کافی است که گفتیم: فتوی می‌داد و به قاری قرآن شهرت یافته بود.

ادعای ابو ریه مبنی بر طرفداری ابوهریره از بنی امیه

در صفحه ۱۸۵ باب «طرفداری ابوهریره از بنی امیه» مطالبی را ذکر می‌کند در اوج بی‌انصافی و بی‌ادبی است و حتی قلم نیز از نوشتن آنها شرم می‌آید. می‌گوید:

۱- شرح نووی: ج ۱۶، ص ۵۲-۵۳.

۲- مستدرک: ج ۳، ص ۵۰۶.

۳- بخاری کتاب علم: باب حرص علی الحدیث.

«وقتی بین جنگ بین علی و معاویه شروع شد، به طرفی روی آورد که دوست داشت و شکم را از انواع غذای اشتها آور سیر می‌کرد. و این نویسنده بی‌ادب ذکر می‌کند: او ثروتمند نشد، مگر با ساختن حدیث به نفع بنی امیه، و چون برای آنها حدیث می‌ساخت، بنی امیه عطایای زیادی به او می‌دادند. و فرماندهان بنی امیه هرگاه خودشان بجایی می‌رفتند، ابوهریره را نایب خود می‌کردند.

او در این باب به چرند و پرندهایی می‌پردازد که شایسته مرد با اخلاق و دینداری نیست، چه رسد به اینکه شایسته شخص مسلمان باشد.

در گذشته مقداری از این افترائات را باطل کردیم و حالا به باطل کردن بقیه آنها می‌پردازیم.

۱- هرگز ابوهریره طرفدار و پیرو بنی امیه نبوده و ثروتمند بودن ایشان قبل از سرکار آمدن بنی امیه بوده است، بزرگ‌ترین دلیل، حسابرسی اموال وی توسط عمر در دوران خلافت مبارکشان است که نویسنده، داستان را در صفحه ۱۹۲ ذکر کرد. هر چند آن را تحریف و تبدیل کرده بود.

روایات صحیحی وجود دارد که نشان می‌دهد ابوهریره با بنی امیه مخالف بوده است، امام بخاری از عمرو بن یحی بن سعید روایت کرده که «پدر بزرگم گفته در مسجد پیامبر در خدمت ابوهریره نشسته بودیم مروان هم همراه ما بود. ابوهریره فرمود: از پیامبر شنیدم که می‌فرمود: «نابودی امتم توسط غلام قریشی صورت خواهد گرفت». و در روایت دیگر: «غلامان نادان و گمراه».

سپس فرمود: «اگر بخواهید نام‌ها آنها را خواهم گفت؛ همانطور که ابن حجرﷺ فرموده این داستان در دوران معاویه به وقوع پیوسته است، آیا ابوهریره که در زمان بزرگ امویان با چنین جرأتی در مقابل آنها حق می‌گوید، معقول است جیره خوار آنها باشد؟

مثالی دیگر برای بیان جرأت و حق‌گویی ابوهریره در مقابل بنی‌امیه، روایت ابن ابی‌شیبه از ابوهریره است که می‌فرماید: «پناه بر خدا از حکومت کودکان، گفتند امارت کودکان چیست؟ فرمود: اگر از آنها اطاعت کنید هلاک خواهید شد ـ یعنی در دینتان ـ و اگر از دستورات آنها سرباز دارید شما را هلاک می‌کنند ـ یعنی با کشتن شما یا از بین بردن دارایی‌ها یا با هر دو».

حتی ابن ابی شیبه روایت کرده است، ابوهریره در بازار راه می‌رفت و می‌گفت: «خداوندا قبل از فرا رسیدن سال شصت هجری و حکومت کودکان مرا به بارگاه خودت

برگردان». منظورش یزید بن معاویه است که در سال شصت هجری به قدرت رسید و همه می‌دانیم چگونه به قدرت رسید. آیا عقلاً ممکن است چنین فردی که اینگونه دعا می‌کند هوادار حکومت بنی امیه باشد؟ اگر مروان و افراد دیگر او را جانشین قرار می‌دادند به خاطر تملق و طرفداری ایشان نبود بلکه به علت فضل و بزرگی ابوهریره بوده است.

دلیل دیگر برای اثبات این موضوع، ابن کثیر در [البداية والنهاية: ج ۸، ص ۱۰۸] از ابن سعد از ولید بن رباح نقل می‌کند: «زمانی که حسن را دفن می‌کردند از ابوهریره شنیدم که به مروان می‌گفت: سوگند به خدا تو والی نیستی و والی شخص دیگری است پس رهایش کن ـ هنگامی که می‌خواستند امام حسن را نزد جدش رسول الله دفن کنند ـ و تو اینکارها را می‌کنی تا شخصی که غائب است ـ یعنی معاویه ـ را خوشنود سازی، مروان خشمگینانه به او گفت: ای ابوهریره مردم می‌گویند تو مدت کمی با رسول بودی ولی احادیث فراوانی را روایت می‌کنی؟ جواب داد، من در سال فتح خیبر مسلمان شدم، و بیش از سی سال عمر داشتم. و هرگز از ایشان جدا نشدم تا اینکه وفات نمود، و همراه ایشان در اطراف خانه‌ی همسران ایشان می‌گشتم، و خدمتش می‌کردم، و در رکاب او می‌دویدم، وحج نمودم ومن داناترین مردم به احادیث او بودم، به خدا قسم قومی از من در ایمان سبقت گرفتند، اما می‌دانند ملازمت وهمراهی من با رسول الله چقدر بوده است، آنها از من در مورد احادیث رسول الله سؤال می‌کردند، مانند عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر، نه به‌خدا قسم هیچ حدیثی در مدینه و یا در مورد شخصی که منزلتی نزد رسول الله داشت، و یا کسانی که او آنها را از مدینه بیرون فرستاده بود، نبود که من از آن بی‌خبر باشم».

راوی می‌گوید: «سوگند به خدا مروان بعد از این داستان و گفت‌وگو کاری به کار او نداشت».

اگر براساس گمان نویسنده ابوهریره طرفدار وجیره خوار بنی امیه باشد، آیا اینگونه در مقابل مروان به پا می‌ایستد؟ اگر کلام ابوهریره در مورد حکومت بنی امیه درست نمی‌بود مروان سکوت می‌کرد و او را رها می‌نمود؟

متهم کردن ابوهریره به درست کردن حدیث در فضائل بنی امیه

در صفحه ۱۸۱ می‌گوید: «ابوهریره با مال و جان و شمشیر برای معاویه نجنگید، بلکه با درست کردن احادیث در فضل آنها و پخش آن احادیث میان مردم، به معاویه خدمت می‌کرد. و با آن احادیث جعلی یاوران علی ﷺ را خوار کرده و مردم را علیه او به شورش

وادار کرده و اعلام بیزاری کنند و فضیلت معاویه را در میان رسوخ می‌داد مانند احادیثی که در فضل عثمان و معاویه و افراد سرشناس دیگر بنی امیه جعل شده‌اند.

دوست دارم به نویسنده و دوستانش بگویم: دلیل قوی‌تری بر پاک و مبرا بودن ابوهریره و همه‌ی اصحاب از این افترائات و اینکه آنها هرگز چیزی را که رسول خدا آن را نفرموده باشد، روایت نمی‌کردند همین سخن علما است که اتفاقا مؤلف نیز آن را در کتابش آورده است؛ آنها می‌گویند: «در فضل معاویه حدیثی به صحت نرسیده است. اگر در حدیثی در مورد فضایل معاویه از صحابه به صحت رسیده بود، حتما علمای حدیث آن را نقل می‌کردند، ولی این کار واضعان بوده نه اصحاب -آنچنان که این مفتری می‌پندارد- و اگر از اصحاب حدیثی روایت می‌شد، ثابت می‌گشت و علماء به علت صحت سند قبول می‌کردند. ولی چنین چیزی رخ نداده است. و احادیثی که نویسنده به آنها استدلال می‌کند علما تصریح کرده‌اند که موضوع هستند، و یکی از امور درد آور و در عین حال خنده‌آورِ او، این است که نویسنده گمان کرده اگر حدیثی موضوع باشد صحابی آن را جعل کرده است، و این از جهل مرکبِ اوست، چرا که آفت و علت ساختگی بودن حدیث بخاطر راویان بعد از صحابه می‌باشد نه خود آنها، و اگر قضیه این چنین بود که این نویسنده نادان توهم می‌کند، اکثر صحابه متهم به ساختن حدیث می‌شوند.

هر یک از احادیث را مفصلا ذکر خواهیم کرد وحقیقت را در مورد هر یک بیان می‌کنیم.

۱- پیامبر خداﷺ فرمودند:

«إِنَّكُمْ تَلْقَوْنَ بَعْدِي فِتْنَةً وَاخْتِلَافًا، أَوْ قَالَ: اخْتِلَافًا وَفِتْنَةً ، فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ مِنَ النَّاسِ: فَمَنْ لَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: «عَلَيْكُمْ بِالْأَمِينِ وَأَصْحَابِهِ» وَهُوَ يُشِيرُ إِلَى عُثْمَانَ بِذَلِكَ».

«شما بعد از من دچار فتنه و اختلاف خواهی شد. یکی از حاضرین گفت: ای رسول خدا در آن حالت ما باید چکار کنیم؟ فرمود: لازم است پیرو، انسان امانتدار و یارانشان باشید». و به عثمان اشاره فرمودند.

ابن کثیر که یکی از ائمه نقد حدیث در بین مسلمانان است می‌فرماید: «احمد حدیث را با سندی حسن روایت کرده است؛ نمی‌دانم حدیث چه مشکلی دارد و راوی آن چرا متهم می‌شود؟ مگر عثمان داماد رسول اللهﷺ نیست و یکی از سابقین اولین نبود؟ همانا او دارای افتخارات و فضائل بی‌شماری است که اصحاب صحیحین آن‌را

روایت کرده‌اند، بدون شک عثمان مظلومانه به شهادت رسید و بر انگیزنندگان فتنه در حق او جرم‌های زیادی مرتکب شدند، اگر ابوهریره ﷺ حدیثی را در مورد فتنه و پیروی از عثمان، از رسول خدا ﷺ شنیده وروایت می‌کند، و ابوریه ناجوانمردانه می‌آید و می‌گوید ابوهریره حدیث را جعل کرده است ، خدا و رسول و مؤمنان می‌دانند که او از این امر بریء است[1].

۲- حدیث «ان أشد امتی حبالی قوم یاتون...». «محبوب‌ترین امتم، قومی هستند که بعد از من می‌آیند وبه من ایمان می‌آورند در حالی که مرا ندیده‌اند، و می‌دانند در ورق‌های آویزان (قرآن) چیست». در سند حدیث واقدی و ابن ابی بسره وجود دارند که اولی متهم به دروغ است و دومی یکی از سازندگان چیره دست حدیث است، اگر حال حدیث اینگونه باشد، قابل استدلال نیست و ابوهریره از آن بی‌خبر و مبرا است و همه دعواهای نویسنده در مورد حدیث به هم می‌ریزند، و کاخ دروغین ایشان فرو می‌ریزد.

۳ – حدیث: «اصبت بثلاث مصیبات...». «دچار سه مصیبت شده‌ام» این حدیثی است که ابوریه تا دوست داشته ابوهریره ﷺ را با آن به باد تمسخر گرفته، و چیزی که ابوریه برای مسخره کردن از آن استفاده می‌کند، روایت احمد و بیهقی است که می-فرماید: «مقدار خرمایی که رسول به آن دست زد وبر آن دعا خواند موجب فضل و برکت فراوانی شد».

اما تنها تنگ نظران و کوردلان منکر حدیث هستند و آن را به تمسخر می‌گیرند، چون احادیث فراوانی روایت شده‌اند که فضل و برکت را در چیزهای کم اثبات می-کنند. مثلاً حدیث برکت در مقداری غذا یا آب یا خرما و همه احادیث در صحیحین و سنن و کتاب‌های قابل اعتماد روایت شده است، برای اثبات کافی است به صحیح بخاری نگاه کنیم که فصلی پربار از احادیث صحیح را به این اختصاص داده‌است، یا به کتاب «دلائل النبوة» بیهقی یا کتاب «البدایة والنهایة» ابن کثیر[2]، هرکدام حق مطلب را ادا کرده‌اند. با وجود این همه احادیث، با ابوریه و امثالش چه کار کنیم که به زمین

۱- دلیل محکمی که این ادعای نویسنده را باطل می‌کند این است که ابوهریره روایت می‌کند: «رسول الله به عمار می‌گوید: طایفه باغی تو را می‌کشد». و کسانی که عمار را می‌کشند لشکر معاویه بوده است. اگر او به نفع معاویه حدیث می‌گفت نباید این حدیث را نقل می‌کرد.

۲- البدایة والنهایة ج۶ ص۷۴ وما بعدها

چسپبیده‌اند و دنباله‌رو هوی وهوس خود هستند و عقل و فهم آنها از عالم حس و ماده فراتر نمی‌رود؟

اما احادیثی که ادعا می‌کند ابوهریره در مورد معاویه آنها را جعل کرده موضوع هستند، و بزرگان حدیث علت وضع هرکدام از آنها را بیان کرده‌اند و کسی از ناقدان نگفته‌اند که ابوهریره واضع آنها بوده است.

خیانت علمی ابوریه

ابوریه در مورد نقل روایت یا اقوال علماء از دو جهت مرتکب خیانت علمی می‌شود:

۱- کتاب «البدایة والنهایة» را به عنوان مرجع ذکر می‌کند وخواننده را دچار این توهم می‌کند که چنین نتیجه‌های ستمگرانه را از کتاب ابن کثیر گرفته است. در حالی که ابن کثیر در حدیث «الامناء ثلاثه» بعد از ذکر طرق حدیث می‌گوید: همه سندهای حدیث ضعیف هستند، و سپس می‌گوید: ابن عساکر بعد از ذکر این حدیث، احادیث موضوع زیادی در فضل معاویه آورده است، عجیب این است که چطوری ابن عساکر با این همه علم و درایت و حفظش متوجه نکارت و ضعف رجال حدیث نشده است؟! و ابن جوزی به وضع این احادیث اشاره کرده است و سیوطی نیز این حکم را پذیرفته است[۱].

۲- برای اینکه ابن عدی این حدیث را از ابوهریره روایت نکرده، بلکه راوی حدیث را واثله بن اسقع به شمار آورده است و حدیث «السهم» از انس و ابن عمر روایت شده است که مجموع طرق آن جعلی می‌باشند، پس اگر این وضعیت احادیث باشد. تمام افترائات و دروغ‌های ابوریه خنثی می‌شوند».

اما اینکه در صفحه ۱۸۹ می‌گوید: «طرفداری او از بنی امیه او را وادار می‌کرد که مردم را به دادن صدقات و مالیات به حکومت تشویق کند، و از شورش علیه آنها و دشنام دادنشان نهی می‌کرد، و برای اثبات ادعای خود «الشعرو الشعراء» که هیچ اعتبار روایی ندارد را از قول عجاج الرازی نقل می‌کند. حتی اگر روایت صحیح باشد، چیزی در روایت نیست که ابوهریره را خدشه‌دار کند، و یقینا ابو ریه بخاطر کینه و بغضی که بر ابوهریره دارد، هر چیز را بر علیه او می‌پندارد، این حدیث غیر از نصیحت یک فرد مسلمان به پرداخت زکات، چیز دیگری نیست، و در روایت چنین آمده است:

۱- اللائی المصنوعة: ج ش ۱، ص ۲۱۶-۲۱۹.

«چیزی نمانده که سربازان شامی به سراغ شما بیایند» ولی ابوریه کلام او را به طرفداری و چیره خوار بودن بنی امیه تفسیر کرده است. اما عبارت بر عکس آن است، چون او به عدم رضایت از آنها اشاره می‌کند. اما از قدیم گفته شده است هوی انسان را کور و کر می‌کند.

ادعای او مبنی بر اینکه ابوهریره در نکوهش علی حدیث می‌ساخت

در صفحه ۱۹۰ می‌گوید: «علیه علی احادیث جعل می‌کرد». برای اثبات ادعای خودش از شرح نهج‌البلاغه ابن ابی حدید، کلام ابوجعفر اسکافی را نقل می‌کند که می‌گوید: «معاویه گروهی از اصحاب و تابعین را وادار کرد که در ذم و اعتراض و حمله کردن به علی حدیث را جعل کنند و آنها هم به او لبیک گفتند، در میان آنها ابوهریره و عمرو بن مغیره صحابی و عروه بن زبیر تابعی بودند.

اما برکسی پوشیده نیست که ابن ابی حدید و اسکافی هر دو شیعه‌ی متعصبی هستند[۱] و هیچ کدام قابل اعتماد نیستند، ولی باید بدانیم معاویه از این بزگ‌تر است که حدیث را وضع کند و صحابه پیامبر هرگز در چنین جرمی شرکت نمی‌کنند و مرتکب چنین گناه بزرگی نمی‌شدند، هر چند نویسنده با این کار می‌خواهد برای شیعه چاپلوسی کند ولی آسوده خاطر باشد که شیعه فریب این نوع چاپلوسی کم ارزش را نخواهند خورد.

اما داستان «رفتن ابوهریره همراه معاویه به عراق در زمان خشکسالی» قابل اعتماد نیست و نمی‌دانیم نویسنده در چه کتابی این دروغ‌ها را پیدا کرده است، در حالی که ابن عبدالبر می‌گوید: «وقتی ابوهریره از بحرین برگشت و عمر ﷺ او را تشویق کرد که یک بار دیگر امارت را به عهده بگیرد، او نپذیرفت. و او تا فروبستن چشمانش در شهر رسول خدا ﷺ اقامت گزید[۲].

ابوهریره در فضائل علی ﷺ، احادیث مشهور و فراوانی را روایت کرده است. اگر دشمن علی و طرفدار معاویه باشد، در مورد علی حدیث روایت نمی‌کرد، این احادیث همچون سنگی در گلوی نویسنده‌گیر کرده است.

۱- عجیب این است که این اقا به کلام دو شیعی برای متهم کردن صحابی رسول الله استفاده می‌کند.

۲- الاستیعاب: ج ۴، ص ۲۰۹.

در صحیحین و کتاب‌های دیگر در مورد علی ﷺ احادیث بیشماری روایت شده است. حتی نسائی کتاب مستقلی در فضائل علی نوشته است، در مورد هیچ کدام از اصحاب به اندازه‌ی علی حدیث روایت نشده، البته اذعان به حق علی ﷺ همان ادا کردن دین ما نسبت به حق و آن صحابی بزرگوار یعنی علی ﷺ است و در این مورد آزاد هستیم و از هیچ‌گروه و فردی ترس نداریم، و طرفدار گروهی هم نیستیم.

خیانت او در نقل

در صفحه ۱۹۲ در مورد دوران حکومت ابوهریره سخن گفته و به دروغگویی و افترا و خیانت در نقل می‌پردازد و نصوص را تحریف می‌کند، در گذشته مفصلاً به رد و افشاگری ایشان پرداختیم.

در صفحه ۱۹۳ کلام رشید رضا ﷺ را در مورد ابوهریره نقل می‌کند، هر چند کلام رشید رضا دارای نقص و اشکالاتی است که موافق آنها نیستیم، اما متأسفانه نقل قول‌های ابوریه با اصل کلام رشید رضا خیلی فرق دارند. تفاوت آنها همانند عالم آگاه و جاهل پر مدعی است، چیزهای که از رشیدرضا نقل می‌کند، برای جنایات و گمان‌های او هیچ گواهی نمی‌دهند، و مثل اینکه نویسنده متوجه شده است که کلام رشید رضا در سیاقی نیست که به او کمکی کند، بهمین خاطر در پاورقی ص ۱۹۵ می‌گوید: «مشاهده می‌شود که رشید رضا این کلام را در رد بر دعوت‌گران مسیحی در دفاع از ابو هریره گفته است، بدین سبب روح دفاع را در کلامش می‌بینیم».

ایجاد شک و تردید در عدالت صحابه

در صفحه ۱۹۶-۱۹۷ گمان‌های گذشته‌اش را تکرار می‌کند، باری کلام علماء که می‌گویند: «همه اصحاب عادل هستند» را به باد تمسخر می‌گیرد، حتی در این راستا به چرند و پرندها پرداخته و چیزهایی را از قول آنها می‌گوید که نگفته‌اند؛ تا آنجا می‌گوید: «سخن علمای کلام -صاحبان عقل صریح- در این زمینه مرا به شگفت می‌اندازد، یقینا این کلمات حکیمانه از آنها بدست ما رسیده است». سپس کلام امام ابن قتیبه در کتاب «تاویل مختلف الحدیث» را از نظام معتزلی وامثال او نقل می‌کند، قبلاً به این خیانت اشاره کردیم، و این کلام تکراری وزننده است. مثل این که نویسنده فکر می‌کند، که علمای کلام فقط نظام و امثال او هستند، و این یک نوع تدلیس و التباسی برای خواننده ایجاد می‌کند، که این رأی، رای همه اهل کلام است.

زیرا او وقتی لفظ علماء کلام را به به صورت اطلاق بکار می‌برد، این گونه فهمیده می‌شود که منظور از علماء کلام، علمای بزرگ و مشهوری همچون ابوالحسن اشعری و ابو منصور ماتریدی و باقلانی و رازی و امثال آنها هستند، نه نظام و متعصبین معتزله.

تناقص گوئی‌های ابو ریه

در صفحه ۱۹۷ می‌گوید: «ابو هریره در دوران رسول اکرم ﷺ و خلفاء راشدین منزلت و مقامی نداشت و نتوانست حتی یک حدیث بگوید مگر بعد از کشته شدن عمر، و جرأت فتوی نیافت مگر پس از فتنه‌ی اول یعنی به قتل رسیدن عثمان و به قدرت رسیدن بنی امیه» و در چند جای کتاب اعتراض گرفتن عمر ﷺ از روایت فراوان ابو هریره را نقل می‌کند و بیان می‌کند که عمر تهدیدآمیزانه به او می‌گوید: «اگر آن را رها نکنید، تو را به منطقه دوس تبعیت می‌کنم» و اینکه اهل فتوی نبوده و مشهور به فقه نیست.

نمی‌دانیم کدام یک از سخنانش را قبول کنیم، آنچه را دیروز گفته بود با سخن امروزش نقض می‌کند، [آیا او در زمان عمر احادیث فراوانی روایت کرده و عمر او را تهدید و منع کرده یا در دوران عمر نتوانسته حدیث را روایت کند] اینجا مطلبی می‌گوید که مطلب جای دیگر را نقض می‌کند، و این اگر بر چیزی که دلالت می‌کند، این است که نویسنده با عقلی پریشان و مضطرب سخن می‌گوید، و با قلمی مذبذب بی‌پایه سخن می‌گوید: و این است شأن انسان‌های باطل اندیش.

ابوریه برخی احادیث ابو هریره را نقل می‌کند و سپس آن را نقد می‌کند.

در صفحه ۱۹۸ و ۲۰۲ نویسنده نمونه‌ای از احادیث روایت شده‌ی ابو هریره را ذکر می‌کند. ما احادیث را نقل می‌کنیم و معانی آنها را توضیح خواهیم داد و بیان می‌کنیم که بعضی از آن احادیث نقاط قوت اسلام را بیان می‌کنند، ولی ابو ریه چون با نظری تنگ و میل شدید به رد بر ابوهریره به آنها نگاه می‌کند، لذا حق را باطل و محاسن را معایب نشان دهد.

اینک به ذکر احادیث می‌پردازیم

حدیث فرستاده شدن ملک الموت به‌سوی موسی ﷺ

بخاری و مسلم از ابوهریره روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ فرمود: «ملک الموت پیش موسی فرستاده شد، چون نزد موسی رسید، موسی سیلی به او زد و چشمانش را

بیرون آورد. ملک الموت پیش خدا برگشت و گفت: مرا پیش کسی فرستاده‌ای که خواستار مرگ نیست، خداوند چشمان او را برگرداند و گفت دوباره پیش او برو و به او بگو: دستش را روی پشت گاوی بگذارد، هر مقداری مو زیر دست او پنهان شود در مقابل هر تار مو یک سال عمرش افزوده می‌شود.

موسی گفت: بعد از آن چی؟ گفت بعد از آن مرگ به سراغت می‌آید، موسی گفت: پس حالا مرگ را می‌خواهم، از خدا خواست به مسافت پرتاب سنگی او را به زمین مقدس نزدیک کند.

رسول خدا می‌فرماید: «اگر در آن آنجا -مکان قبر موسی- بودم، قبر او را به شما نشان می‌دادم کنار راه پیش تپه‌ی شنی قرمز رنگ».

و در روایت مسلم: «موسی چشمان ملک الموت را زد و آنها را بیرون آورد».

و در تاریخ طبری از ابو هریره روایت شده است. «ملک الموت آشکارا نزد مردم می‌آمد ولی بعد از حادثه موسی پنهانی پیش مردم می‌آمد».

ابو ریه بعد از نقل حدیث می‌گوید: «حدیث بوی اسرائیلیات می‌دهد».

در پاسخ می‌گویم:

امام بخاری و مسلم[1] از طریق طاوس به صورت موقوف و از طریق همام‌بن منبه به صورت مرفوع حدیث را روایت کرده‌اند. ابن حجرؒ می‌گوید: «این حدیث از عبدالرزاق مشهور است، و محمد بن یحیی روایت طاوس را مرفوع ساخته و اسماعیلی نیز آن را ذکر کرده است» پس بدون شک حدیث مرفوع است، در حدیث همام مرفوع بودنش آشکار است و در روایت کردن طاووس نیز حکم رفع دارد چون امری است که مجالی برای رأی در آن نیست، و روایت آن به صورت مرفوع نیز اسرائیلی بودن آن را دور می‌سازد.

امام احمد در مسند می‌گوید: «در حدیث نکته‌ای نیست که اشکالی را ایجاد کند. مگر اینکه بگویم، اگر موسی ملک الموت را شناخته و انبیاء هم مشتاق دیدار پروردگار هستند، چرا ملک الموت را طرد می‌کند و درِ دیدار با دوست را بر خودش می‌بندد. و این چیزی است که مقام انبیاء از آن منزه هستند.

حقیقتاً موسی او را نشناخته و گمان کرده دشمن است و قصد آزار او را دارد لذا از خودش دفاع کرده است و نتیجه این دفاع ، بیرون آمدن چشم ملک الموت می‌شود؛

۱- امام بخاری در کتاب احادیث الأنبیاء باب وفاة موسی- فتح الباری ج۶ ص۳۴۲ - مسلم در باب فضائل موسی- مسلم بشرح النووی ج۱۵ ص۱۲۸،۱۲۷

دفاع کردن از نفس در قانون آسمانی و زمینی کاری است مشروع نه اسرائیلیات.

در روایت چیزی دیده نمی‌شود که دال بر شناختن ملک الموت باشد و نزد مسلمانان معروف و مشهور است که ملائکه به هر شکلی درمی‌آیند و قرآن در این مورد هر شک و شبهه‌ای را می‌زداید، و لازم نیست پیامبر شکل مصنوعی ملائکه را تشخیص دهد، مثلاً قرآن داستان ابراهیم و ملائکه را ذکر می‌فرماید، ابراهیم آنها را نمی‌شناسد چون اگر آنها را می‌شناخت به ایشان گوشت تعارف نمی‌کرد، یا اگر لوط آنها را می-شناخت ترسی از قومش به خود راه نمی‌داد.

دلیل دیگر برای اثبات موضوع: وقتی ملک الموت برای بار دوم برمی‌گردد و او را بین زندگانی سال‌های متمادی و دیدار دوست مخیر می‌کند، مشتاقانه پیشنهاد مرگ را می‌پذیرد.

در گذشته بزرگانی چون ابن خزیمه و مازری و قاضی عیاض و دیگران که عالم معقول و منقول بودند حدیث را اینگونه تفسیر کرده‌اند،

خلاصه باید بدانیم ملائکه اشکال مختلفی دارند، و هر کدام از اشکال، صورت حقیقی آنها نیست و اگر در شکل یکی از آنها دچار نقص شد مانند بیرون آمدن چشم، حقیقت خلقت آنها ا تغییر نمی‌کند، و این گونه، اشکال از حدیث زدوده می‌شود.

حدیث مناظره بهشت وجهنم

بخاری و مسلم از ابو هریره ﷺ روایت کرده‌اند که پیامبر فرمود: «تَحَاجَّتِ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ، فَقَالَتِ النَّارُ: أُوثِرْتُ بِالْمُتَكَبِّرِينَ وَالْمُتَجَبِّرِينَ، وَقَالَتِ الْجَنَّةُ: مَالِي لَا يَدْخُلُنِي إِلَّا ضُعَفَاءُ النَّاسِ وَسَقَطَتُهُمْ، فَقَالَ اللَّهُ لِلْجَنَّةِ: إِنَّمَا أَنْتِ رَحْمَتِي أَرْحَمُ بِكِ مَنْ أَشَاءُ مِنْ عِبَادِي، وَقَالَ لِلنَّارِ: إِنَّمَا أَنْتِ عَذَابِي أُعَذِّبُ بِكِ مَنْ أَشَاءُ مِنْ عِبَادِي، وَلِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْكُمَا مِلْؤُهَا، فَأَمَّا النَّارُ فَلَا تَمْتَلِئُ حَتَّى يَضَعَ فِيهَا رِجْلَهُ فَتَقُولُ: قَطْ قَطْ فَهُنَالِكَ تَمْتَلِئُ وَيُزْوَى بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ». «بهشت و جهنم به مناقشه پرداختند جهنم گفت: من به همنشینی با جباران و متکبرین ترجیح داده شدم». بهشت می‌گوید: «چرا فقط ضعیفان و درماندگان بر من داخل می‌شوند».

خداوند خطاب به بهشت فرمود: «تو رحمت من هستی و با آن به هر کدام از بندگان که بخواهم رحم می‌کنم» و خطاب به جهنم فرمود: «تو عذاب من هستی و هر کدام از بندگان را بخواهم با تو عذاب می‌دهم، و هر دوی شما لبریز خواهی شد، ولی جهنم پر نمی‌شود تا این

که خداوند روی آن پا می‌گذارد تا جایی که جهنم می‌گوید: کافی است کافی است. در این هنگام پر می‌شود و منقبض می‌گردد».

در جواب می‌گویم:

این حدیث را امام بخاری و امام مسلم در صحیحشان روایت کرده‌اند[۱]. امام مسلم حدیث را از ابو هریره از طرق بسیاری که جای شکی در آن نیست و نیز از ابوسعید خدری روایت کرده است و بخاری از انس[۲] و ابوهریره روایت کرده‌اند. اگر حدیث فقط از طریق ابوهریره ﷺ بود باز هم جای چنین اعتراضی وجود نداشت، در حالی که چنین نیست. آنچنان که ملاحظه کردید از صحابه‌های دیگر نیز روایت شده است. این چنین است که اساس کلامش که می‌گوید حدیث فقط از ابوهریره است، فرو می‌ریزد، لذا او را متهم به وضع کرده است، اگر ابوهریره از دید او سازنده حدیث است در مورد سایر اصحاب چه می‌گوید؟

این از ناحیه سند بود، اما از ناحیه متن هیچ‌گونه غباری روی آن ننشسته تا شک و گمان را ایجاد کند، و تنها کسی شک و گمان به خودش راه می‌دهد که چیزی از ادبیات عرب و بلاغه را نفهمد.

خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿يَوۡمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ ٱمۡتَلَأۡتِ وَتَقُولُ هَلۡ مِن مَّزِيدٖ ٣٠﴾ [ق: ۳۰]. «روزی به جهنم می‌گوییم آیا لبریز نشده‌اید؟ دوزخ می‌گوید: آیا افزون بر این هم هست». حدیث، بهشت و جهنم را به دو انسان عاقل تشبیه کرده که با هم بحث و گفت‌وگو می‌کند پس خداوند با گفتاری قاطعانه به اختلاف آنها فیصله می‌دهد و افزون بر تأیید قرآنی، چنین اسلوبی در لغت عربی فراوان یافت می‌شود، مثلاً

شاعر می‌گوید:

شكا إليّ جملي طول السُرى صبراً جُمَيلِي فكلانا مُبتَلى

شترم از درازی شب به من شکایت کرد، من هم در جواب گفتم: صبر پیشه کن، هر دو آزمایش می‌شویم.

۱- فتح الباری ج۸ ص۴۸۴، مسلم بشرح النووی ج۱۷ ص۱۸۰ و پس از آن.

۲- کتاب التفسیر: باب قوله «وتقول هل من مزید» وکتاب التوحید: باب قول الله تعالی: ﴿إِنَّ رَحۡمَتَ ٱللَّهِ قَرِيبٞ مِّنَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ﴾.

بین شتر و ساربان گفت و شنودی رخ نداده تنها تشبیه حالت و وضعیت آنها است.

امرؤ القیس در معلق مشهورش می‌گوید:

فقلت له لما تمطّی بصلبه وأَردَفَ أعجازاً وناء بكلكل

ألا أيها الليل الطويل ألا انجلی بصبح وما الإصباح منک بأمثل

«و چون شب طولانی شد و چادر خود را همه‌جا گستراند بها و گفتم:

ای شب طولانی و بلند آیا به صبح نمی‌شوی، اگر چه که صبح هم بهتر از تو نیست».

و شخصی دیگر می‌گوید: «حوض را پر کردم و گفت کافی است».

حوض سخن نمی‌گوید و این تمثیل با این وجود، جایز است گفتگوی جهنم و بهشت، حمل بر گفتگوی مأموران آن دو باشد. در این صورت کلام از قبیل مجاز به حذف است، یعنی مأموران بهشت و مأموران جهنم با هم بحث کردند.

بعد از دو تاویل گذشته اگر دیدگاه بعضی از بزرگان را مبنی بر حقیقت گفتگوی بهشت و جهنم بپذیریم، به اشتباه نرفته‌ایم و به صحت حدیث لطمه‌ای وارد نمی‌گردد و در این صورت ما انسان گزافه گو و متحجر نیز نیستیم آنچنان که مؤلف گمان می‌کند. چون از قدرت خدا بعید نیست که بهشت و جهنم را به سخن در آورد همانگونه که اعضای انسان را در قیامت به سخن در خواهد آورد و اگر انسان می‌تواند مخلوقات جامد را به حرکت در آورد و آنها را به سخن وادارد، آیا بر خداوند غیر ممکن بدانیم که بتواند قدرت سخن گفتن در بهشت و جهنم قرار دهد؟

اما جمله: «خداوند روی جهنم پا می‌گذارد...».

بزرگان دین در مورد این قسمت از حدیث و کلا احادیثی از این نوع که در ارتباط با خداوند است، دو دیدگاه دارند.

۱- **مذهب سلف:** بدون تاویل و تشبیه به آن ایمان می‌آورند.

۲- **مذهب خلف:** تاویل کردن نصوص.

اهل تاویل گفته‌اند: «هدف از پا» گروهی است که خداوند آنها را رهسپار جهنم می‌کند یا منظور پای بعضی از مخلوقات است، یا کنایه از به ذلت و خواری کشیدن جهنم و ساکن کردن آن می‌باشد. چون جهنم در طغیان زیاده‌روی کرد، و دنبال افراد بیشتری در جهنم بود، خداوند او را خوار می‌کند و زیر پایش قرار می‌دهد و مراد از پا اینجا حقیقت آن نیست. عرب‌ها اعضای انسان را به کار می‌برند ولی هدف آنها تشبیه و تمثیل است، نه ذات آنها، پیوسته عرب از این گونه الفاظ استفاده می‌کردند مثلا

می‌گویند: «او را زیر و دست پایم گذاشتم» هدف آنها حقیقت نیست بلکه ذلت و خواری طرف است.

حدیث سوم: بین دو شانه کافر

بخاری از ابو هریره ﷺ روایت کرده است که: «مَا بَيْنَ مَنْكِبَيِ الْكَافِرِ فِي النَّارِ مَسِيرَةُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ لِلرَّاكِبِ الْمُسْرِعِ». «بین دو شانه کافر به مسافت سه روز حرکت کردن با سواره سریع است». و در روایت مسلم: «وَغِلَظُ جِلْدِهِ مسیرة ثلاثة ایام». «و کلفتی پوست او به اندازه سه روز حرکت سواره است».

در پاسخ:

امام مسلم و بخاری در باب «اوصاف بهشت و جهنم» کتاب [الرقاق، فتح الباری: ج ۱۱، ص ۲۵۴] حدیث را از ابو هریره ﷺ به صورت مرفوع روایت کرده‌اند، ولی نویسنده گمان کرده به صورت معلق روایت شده است، و مسلم[1] نیز همین روایت را به صورت مرفوع روایت کرده است، اما بدون قول «کلفتی پوست او...»، اما این روایت اضافه دیگری هم دارد که می‌فرماید: «ضِرْسُ الْكَافِرِ أَوْ نَابُ الْكَافِرِ مِثْلُ أُحُدٍ وَغِلَظُ جِلْدِهِ مسیرة ثلاث». «دندان یا نیش کافر به اندازه کوه احد و کلفتی پوستش مسیر سه روز می-شود». اینجاست که برای ما آشکار می‌شود نویسنده در نقل دقیق نیست. او بسیار عجولانه عمل می‌کند، و این کلمات نیز عجولانه از کتاب «فتح الباری» روایت کرده بدون اینکه بفهمد که مرجع ضمیر در کلمه «أوله» کجاست.

احادیث فراوانی از طریقی غیر از طریق ابوهریره ﷺ روایت شده‌اند که همه به بزرگ بودن جسم کافران در روز قیامت اشاره می‌کنند و راوی آنها تنها ابو هریره ﷺ نیست مثلاً امام احمد از ابن عمر ﷺ به صورت مرفوع روایت می‌کند: «يَعْظُمُ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ، حَتَّى إِنَّ بَيْنَ شَحْمَةِ أُذُنِ أَحَدِهِمْ إِلَى عَاتِقِهِ مَسِيرَةَ سَبْعِ مِائَةِ عَامٍ». «کافران به اندازه‌ای در قیامت بزرگ می‌شوند که مسافت گوش یکی از آنها تا شانه به اندازه هفت‌صد سال است». بیهقی از مجاهد از ابن عباس روایت کرده «هفتاد پاییز». از ابن مبارک از ابو هریره روایت شده که: «ضِرْسُ الْكَافِرِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْظَمُ مِنْ أُحُدٍ، يُعَظَّمُونَ لِتَمْتَلِئَ

۱- مسلم بشرح النووی ج۱۷ ص۱۸۶.

مِنْهُمْ، وَلْيَذُوقُوا الْعَذَابَ» «دهان کافر در روز قیامت بزرگ‌تر از کوه احد می‌شود تا از آنها پر گردیده شود و عذاب بیشتری بچشد».

سند این روایت صحیح است و اگرچه در ظاهر مرفوع نیست، اما حکم مرفوع دارد چون مجال نظر دادن در این مسائل غیبی وجود ندارد[1].

حکمت در بزرگ شدن جسم کافر همانطور که حدیث اشاره فرموده و قرطبی نیز آن را توضیح داده‌است آنجا که می‌گوید: علت بزرگ شدن جسم کافر در جهنم بدین خاطر است که عذابش دو چندان و دردش بیشتر شود، بدون شک کافران در شدت و تخفیف عذاب تفاوت دارند. همانگونه که قرآن و سنت فرموده‌اند، چون عذاب کشتن پیامبر و تباه کردن ناموس مسلمان و افساد و خرابکاری مساوی عذاب کافری که با مسلمان خوب تعامل می‌کند نیست.

و در گفتار رسول الله ﷺ «کلفتی پوستشان به اندازه مسیر سه روز بزرگ می‌شود»، راز بزرگی دیده می‌شود، وآن اینکه علم پزشکی امروز به کشف جدیدی دست پیدا کرده است، رگ‌های عصبی احساس در پوست هستند لذا تنها پوست درد می‌کشد، پس هر چه بزرگ‌تر باشد درد بیشتری احساس می‌کند، و این دلیل دیگری از دلایل نبوت می‌باشد ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ۝٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ۝٤﴾ [النجم : ۳-۴]. «از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید، بلکه تنها بر اساس وحی است». اگر امداد وحی خدا نباشد محمد ﷺ چگونه این کلام زیبای علم و معجزه آسا را بر دهان جاری می‌فرماید، در حالی که سواد خواندن و نوشتن ندارد و از کسانی هم نبوده که کار طب را انجام داده باشد، و اطباء و پزشکان معاصر او نیز به چنین چیزی پی نبرده بودند.

حدیث مگس و بیان معجزه رسول الله در آن

نویسنده می‌گوید: بخاری و ابن ماجه روایت کرده‌اند رسول خدا ﷺ فرمود:

«إِذَا وَقَعَ الذُّبَابُ فِي شَرَابِكُمْ، فَلْيَغْمِسْهُ فِيهِ، ثُمَّ لِيَطْرَحْهُ، فَإِنَّ فِي أَحَدِ جَنَاحَيْهِ دَاءً، وَفِي الْآخَرِ شِفَاءً». «اگر مگسی در ظرف غذای شما افتاد مگس را در آن فرو ببرید سپس آن را بیرون بیندازید. چون در یکی از بالهی آن شفا است و در بال دیگرش بیماری می‌باشد». در پاورقی بحثی را ذکر می‌کند به نام «جنگ و پیکار مگس» که در مجله: «لواء

۱- فتح الباری: ج ۱۱، ص ۳۵۴.

الاسلام» و مجله «الدکتور» منتشر شد، در مجله دوم به ائمه و صحیحین در مورد حدیث حملات شدید و ناجوانمردانه‌ای کرده و آنها را با القاب بدی متصف کرده است.

حالا به توضیح حدیث می‌پردازیم، که غوغا و جدال فراوانی بین آنهایی که حدیث را پذیرفته و آنهایی که ان را رد کرده‌اند، صورت گرفته، هر چند من در پایان نامه‌ام به نام «الوضع في الحديث وشبه المستشرقين والكتاب المعاصرين» که با آن به درجه‌ی استادی[1] رسیدم، مفصلاً آن را توضیح دادم و هنگامی که از طرف ازهر شریف برای تدریس در مکه و اصلاح منهج آموزش و پرورش آنجا رفتم بودم، در رادیو «سعودیه» در جواب یکی از مستمعین که این حدیث را رد کرده بود، آن را بیان کردم، و در این جستار خلاصه‌ای از این مطالب را ذکر می‌نمایم.

«بعد از بیان جایگاه و منزلت سنت در قرآن و توجه فراوان امت اسلامی به آن، گفتیم که محدثین چگونه به نقد سند و متن احادیث پرداختند، هرچند که در نقد متن احادیث، همانند نقد اسانید مبالغه نکردند و آن هم علتهایی داشت که در این کتاب به آن پرداختم:

راوی حدیث بخاری و ابو داود و نسائی و ابن ماجه می‌باشد و هیچ کدام از محدثین، سند حدیث را ضعیف ندانسته‌اند چرا که از نظر سند در درجه‌ی بسیار بالایی قرار دارد و تنها بعضی از متساهلین حدیث، که از حدیث چیزی نمی‌دانند به متن حدیث شک کرده‌اند و گفته‌اند چگونه مگس میکروب‌های شفا دهنده را با خودش حمل می‌کند؟ و چگونه خداوند شفاء و درد را در یک موجود جمع می‌کند؟ آیا مگس تشخیص می‌دهد کدام یک از بال‌هایش را جلو بیندازد؟

علمای پیشین تمام تلاش خود را در پاسخ به این شبهه‌ها به کار برده‌اند و گفته‌اند هیچ مانع عقلی وجود ندارد که شفاء و درد در یک چیز جمع شوند و در عالم واقع چنین چیزی مشاهده می‌گردد. مثلاً زنبور عسل از دهانش عسل شفا دهنده و از نیشش سم خارج می‌گردد. مار سمی کشنده است ولی درونش پادزهر آن نیز وجود دارد، آیا خداوندی که زنبور عسل را هدایت می‌کند که با دقیق‌ترین اشکال هندسی لانه خود را بسازد و مورچه را رهنمایی کرده که غذای خودش را زیر لایه‌های زمین ذخیره کند، و برای اینکه دانه‌های ذخیره شده نرویند، آن را از وسط نصف کنند، آیا قدرت ندارد مگس را رهنمایی کند که یکی از بالها را جلو بیندازد.

۱- سال ۱۳۶۵ هجری برابر با ۱۹۴۶ میلادی.

بعضی هم گفته‌اند حدیث مجاز است، منظور از بال دواء، بال کبر است و بال شفاء بال تواضع و فروتنی است.

خداوند غیب‌دان می‌دانست که سر اعجاز حدیث آشکار می‌گردد و پزشکان کشف می‌کنند که در یکی از بال‌های مگس ماده‌ای وجود دارد برای نابود کردنِ میکروبی که در بال دیگر آن است، و اگر در ظرفی زده شود که بال آن به ماده درون ظرف رسیده است، با فرو بردن بال دیگر، آن میکروب از بین می‌رود. بیانیه پزشکان معاصر در کنفرانسی که انجمن هدایت اسلامی در مصر بر گزار نمود از این قرار است:

مگس بر روی مواد کثیفی که حاوی انواع بیماری‌ها هستند می‌نشیند. مقداری از آن بوسیله‌ی پاهایش منتقل کرده و بعضی از آن را می‌خورد. از مقدار تغذیه شده، در بدنش ماده‌ی مهمی به نام «ضد باکتری» تولید می‌کند که میکروب‌های بیماری‌زا را از بین می‌برد و با وجود ضد باکتری، میکروب‌ها نمی‌توانند زنده بمانند و در جسم انسان نیز این باکتری‌ها نمی‌توانند هیچ آسیبی به بدن انسان بزنند، خاصیتی در یکی از بال‌ها وجود دارد که ضد باکتری را به گوشه‌ای از بال‌ها هدایت می‌کند. بنابراین اگر مگسی توی غذا یا مایعی افتاد، میکروب‌های بیماری‌زایی که معلق بر روی پاهای مگس هستند به غذا یا شراب منتقل می‌شوند. نزدیک‌ترین پادزهر برای خنثی کردن آنها همان ماده‌ای است که در شکم مگس در نزدیکی یکی از بال‌هایش قرار دارد. و اگر بیماری در آن میکروب‌های منتقله باشد، دوای آن نیز نزدیک همان است.

در مجله‌ی تجربه‌های پزشکی انگلیسی عدد ۱۳۰۷ سال ۱۹۲۷ مقاله‌ای نوشته شده است که ترجمه‌اش چنین است: مگس‌ها، میکروب بعضی از امراض را در بدن خود پرورش می‌دهند، و بعد از مدتی آن میکروب‌ها کشته شده و اثر آن از بین می‌رود، در بدن مگس ماده سمی بنام «بکتریوفاج» یا همان باکتری خوار پدید می‌آید. اگر عصاره این مگس‌ها را در محلولی نمکی حل کنید آن محلول حاوی باکتری خوارهایی می‌شود که می‌تواند چهار نوع ویروس بیماری زا را از بین ببرد. و بسیار از پزشکان غربی در این زمینه مقالاتی را نوشته‌اند.

اینگونه روشن می‌شود حدیثی که متساهلین آن را دروغ می‌پندارند، بزرگ‌ترین معجزه برای اثبات و صداقت رسول الله ﷺ می‌باشد.

دو پزشک شریف، دکتر محمود کمال و دکتر محمد عبدالمنعم حسین، نظرات پزشکی را با دلایل پزشکیِ کافی برای صحت این حدیث استدلال کرده‌اند که ما بدون

تغییر آن را نقل می‌کنیم[۱].

نظریه دنیای پزشکی در مورد حدیث ذباب

تحقیقات و پژوهش‌های علمی حدیث: «إِذَا وَقَعَ الذُّبَابُ فِي شَرَابِكُمْ، فَلْيَغْمِسْهُ فِيهِ، ثُمَّ لِيَطْرَحْهُ، فَإِنَّ فِي أَحَدِ جَنَاحَيْهِ دَاءً، وَفِي الْآخَرِ شِفَاءً» را تأیید می‌کند.

تحقیق علمی دکتر محمود کمال و دکتر محمد عبدالمنعم حسین:

«اعتراضات فراوانی در مورد حدیث مگس مخصوصاً از طرف پزشکان منکرین این حدیث منتشر شده است، بدین سبب که مگس انتقال دهند میکروب‌های بیماری‌زا می‌باشد، ما می‌دانیم که در بین احادیث رسول الله ﷺ احادیث دروغ و صحیح وجود دارد، و این وظیفهٔ عالمان حدیث است که در این مورد به پا خیزند و نظر خود را ابلاغ نمایند و صحت و سقم حدیث را بیان کنند. مستمسک علمای حدیث و فقهای برجسته برای بیان صحت حدیث، نقد و بررسی رجال حدیث است، اما برخی از پزشکان از جهت پزشکی به این قضیه نگاه کردند و گفتند که حدیث دروغ است، و ما دوست داریم در این چند سطر به آن بپردازیم، این حدیث را بر سه مبنا سعی می‌کنیم بدانیم:

۱- عدم تعرض و دخالت در صحت و سقم حدیث، چون حوزه‌ی اختصاصی فقها و علمای حدیث است که در این زمینه تحقیق کرده‌اند، و آنها بهتر می‌دانند که چگونه احادیث ضعیف را تشخیص دهند.

۲- تلاش‌های علمی به فرض صحت حدیث، برای رسیدن به حقایقی که رسول الله ﷺ از آن به ما خبر داده‌اند، رسول ﷺ که ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلْهَوَىٰٓ ۝٣ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۝٤﴾ [النجم : ۳-۴] «هرگز بر اساس هوی و هوس سخن نمی‌گوید بلکه وحیی است که به او ارسال شده است».

۳- قبل از تحقیق و بررسی کافی و مراجعه به مصادر علمی در مورد حشرات به نقد حدیث نپردازند. به‌همین خاطر ما بعد از مطالعه بسیار و گفتگوهای زیادی که بین دو گروه در مجلات و روزنامه‌ها صورت گرفته است، تلاش کردیم که حق را در جای خودش قرار دهیم، بعضی از ما بعد از خواندن نظرات علمای حدیث در مورد صحیح بودن آن، تردیدی در تصدیق آن پیدا نمی‌کنند، و تلاش

۱- این تحقیق ارزشمند در مجله الأزهر شماره‌ی رجب سال ۱۳۷۸ هجری قمری منتشر شده است.

می‌کنند تا به مراجع علمی برای تأیید این حدیث تلاش کنند.

در مراجع و اسناد علمی آمده که استاد آلمانی «بریفیلد» از دانشگاه «هال» در سال ۱۸۷۱ متوجه شد پشه‌های خانگی به انگل‌هایی از جنس قارچها آلوده شده‌اند، که آن را «امبوزا موسکی» از خانواده «انتو موفترالی[۱]» از گروه «زیگو مایسس[۲]» و «فیکو مایسس[۳]» نامید.

این قارچها زندگی خود را در روغنی که در شکم مگس است ادامه می‌دهند. شکل آن انگلها دائره‌ای است سپس دراز می‌شوند و از راه تنفس سوراخ‌های تنفسی یا مفاصل شکمی از درون مگس بیرون می‌آید. و در خارج از بدن مگس قرار می‌گیرند. چرخه زاد و ولد این انگل‌ها اینگونه ادامه می‌یابد. و تخم‌های این انگلها در درون سلول‌هایی جمع می‌شوند تا جاییکه سلول توانایی نگهداری آنها را داشته باشد. بعد از مدت معلومی و به علت تجمع زیاد، این سلول‌ها منفجر شده و تخم‌ها تا مسافت ۲ سانتیمتر به بیرون پرت می‌شوند.

دور و بر یک مگس مرده و و رها شده بر شیشه، فرصت خوبی برای تولید این نوع میکروب‌هاست. و سلول مستطیلی که انگلها در آن نگهداری و سپس به بیرون پرتاب می‌شوند، در اطراف قسمت سوم و آخر مگس می‌باشد که بر شکم و پشت آن قرار دارد .. و این قسمت سوم و آخر مگس، زمانی که مگس بر هر جایی می‌نشیند، همیشه در بالا قرار دارد تا اینکه تعادل مگس را برای پرواز حفظ کند. و انفجار آنچنان که گفتیم بعد از بالا رفتن فشار مایع درون سلول‌های مستطیلی به وقوع می‌پیوندد و آین زمانی است که به حد معینی فشار صورت بگیرد، این عمل باعث می‌شود نقطه‌های از مایع درون سلول اطراف سلول‌های مستطیلی قرار بگیرند. و هنگام انفجار، از آن مایع و تخم‌ها قسمتی از سیتوپلاسم از قارچها جدا شده و از سلول خارج می‌شوند. آنچنانکه استاد: «لانجیرون» بزرگ‌ترین دانشمند قارچ شناسی در سال ۱۹۴۵ گفت: این قارچها همانطور که گفتیم در اشکال دائره‌ی در داخل بافت‌های مگس زندگی می‌کنند. و انزیم‌های قوی را دسته بندی می‌کند که می‌تواند اجزاء حشره‌های حامل بیماری را ذوب کند.

۱- ENTOMOPHTHORALES

۲- ZYGOMYCETES

۳- PHYCOMYCES

از جهتی دیگر در سال ۱۹۴۷م آنتی بیوتیک‌هایی به نام جافاسین توسط آرشتین و کوک از انگلیس و رولیس از سویس در سال ۱۹۵۰م از قارچهایی از همان گروهی که بیان کردیم کشف شد. قارچ‌هایی که در بدن مگس زندگی می‌کردند. این آنتی بیوتیکها باکتریهای گرم منفی ومثبت مختلفی را از بین می‌برد. از جمله باکتریها همچون وبا و تیفوئید و اسهال خونی.

و در سال ۱۹۴۸ م بریان و کورتیس و هیمنگ و جیفیریس و ماکجوان از بریتانیا آنتی بیوتیک‌هایی به نام کلوتینیزین از قارچهای مورد نظر کشف نمود. آنتی بیوتیک‌هایی که بر باکتری‌های گِرَم منفی تاثیر بسیار دارد، باکتری‌های مانند اسهال خونی و تیفوئیدی.

و در سال ۱۹۴۹م کوکس و فارمر از انگلیس و جرمان و روث و اتلنجر و بلاتنر از سویس، آنتی بیوتیکی به نام انیاتین از همان قارچهای که در بدن مگس زندگی می‌کنند، جدا کرد. آنتی بیوتیکی که تأثیر بسیار شدید و قوی بر باکتری‌های گرم مثبت و منفی و بر سایر قارچها دارد. از جمله باکتری‌های اسهال خونی و تیفوئید و وبا که بعد از استعمال آن امکان ورود چنین بیماری‌های به بدن وجود ندارد.

اما از عجایب علمی این است که وارد کردن مقدار زیادی از این آنتی بیوتیک‌ها به جسم باعث عوارض مختلفی می‌شود، در حالی که این ماده چنان قوی هست که بر همه آنتی بیوتیک‌ها در درمان بیماری‌ها برتری دارد، و مقدار کمی از آن کافی است برای از بین بردن تیفوئید و اسهال خونی و وبا و مانند آن.

در سال ۱۹۴۷ موفتیش، آنتی بیوتیکی از کشت قارچهای موجود در بدن مگس جدا کرد، و متوجه شد که آنها بسیار موثرند در برخی از باکتری‌های گرم منفی مانند حصبه و اسهال خونی و مانند آنها. و با بحث و تحقیق در مورد فواید این قارچها برای مقاومت با باکتری‌هایی که باعث بیماری‌های تغذیه‌ای که نیاز به وقت کوتاهی برا مداوا دارد، می‌شود، او متوجه شد که یک گرم از این آنتی بیوتیک‌ها می‌تواند بیش از ۱۰۰۰ لیتر شیر را از آلوده شدن به باکتری‌های بیماریزای مزمن نگهدارد.

و این بزرگ‌ترین دلیل بر توانایی شدید و مؤثر این مواد است.

اما در مورد آلوده بودن مگس به باکتری‌های بیماری زای همچون باکتری‌های وبا و حصبه و اسهال خونی وغیره که مگس آنها را انتقال می‌دهد، باید گفت مکان این باکتری‌ها اطراف پاهای مگس و مدفوع آن است. و این در تمام مراجع باکتریولوژیکی

ثابت است و نیازی نیست که اسم مؤلفین و مراجع را نام ببریم.

از همه این بحث‌ها چنین نتیجه می‌گیریم که هرگاه مگسی بر غذایی می‌نشیند، غذا را با پایش که حامل باکتریهای بیماریزا هستند لمس می‌کند. و اگر هم آن را از غذا دور کنیم باز هم غذا آلوده می‌شود، اما قارچهایی که آنتی بیوتیک‌ها را جدا می‌کنند و میکروب‌ها موجود را در مدفوع و پاها را می‌کشند، بر شکم مگس قرار دارند، و همراه با مایع درون سلول‌های مستطیلی از قارچ‌های حاوی آنتی بیوتیکها حرکت نمی‌کنند، مگر بعد از فشاری که بر مایع درون سلول وارد می‌شود، و باعث انفجار آن سلول و سپس آزاد شدن تخم‌ها و مایعات درون سلول می‌شود.

اینگونه دلنشمندان با تحقیقات خود، حدیث رسول ﷺ اکرم را تفسیر می‌کنند که فرو بردن مگس داخل غذا یا شرابی که مگس در آن افتاده، لازم و ضروری است، تا میکروب‌های بیماری‌زا نابود شوند و اینگونه تأکید می‌کند آن حقیقتی که حدیث به آن اشاره می‌کند وآن این که در یکی از بال‌های مگس شفاء یعنی همان آنتی بیوتیکی است که از قارچهای بر روی شکم مگس جدا می‌شوند.

بعد از این توضیحات ای خواننده‌ی عزیز به صحت و سقم حدیث اعتقاد بیشتری پیدا کردید و اطمینان پیدا کردی که اذعان و قبول کردن حدیثی که از رسول الله ﷺ ثابت است، شایسته مؤمن واقعی است تا رد و انکار آن.

و با پیشرفت علم و معارف بشری، آیات و نشانه‌های پروردگار بیشتر کشف می‌شوند تا صداقت نبوت محمد ﷺ بیشتر برای جهانیان روشن شود. خداوند می‌فرماید:

﴿سَنُرِيهِمۡ ءَايَٰتِنَا فِي ٱلۡأٓفَاقِ وَفِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمۡ أَنَّهُ ٱلۡحَقُّۗ أَوَ لَمۡ يَكۡفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ ٥٣﴾ [فصلت: ۵۳]. «ما به آنان هرچه زودتر دلایل و نشانه-های خود را در داخل و بیرون خودشان به آنان نشان می‌دهیم تا برای ایشان روشن و آشکار گردد که اسلام و قرآن حق است، آیا تنها ابن بسنده نیست که پروردگارت بر هر چیزی حاضر و گواه است».

ضعف نویسنده برای بیان مطالبش

استشهاد به احادیث منکر توسط نویسنده برای اثبات ادعای خود

نویسنده برای اثبات گمان‌های خود به حدیثی منکر استدلال می‌کند و می‌گوید: امام طبرانی در «الأوسط» از رسول الله ﷺ روایت می‌کند: «فرشته‌ای با نامه‌ای از

طرف خداوند به پیش من آمد، سپس یکی از پاهایش را روی آسمان گذاشت و دیگری روی زمین» این حدیث منکر است، و حدیث منکر قابل استدلال نیستند و نویسنده نمی‌تواند با چنین روایاتی ابو هریره ﷺ را متهم کند.

اما حدیث امام ترمذی که رسول می‌فرماید: «خرمای عجوه از بهشت است و در آن شفای سم وجود دارد».

بعداً در مورد آن به بحث و گفت‌وگو می‌پردازیم.

اعتراض به حدیثی که از محاسن اسلام محسوب می‌شود

در صفحه ۲۰۰ می‌گوید: «حاکم و ابن ماجه با سندی صحیح روایت کرده‌اند که رسول ﷺ فرموده:

«خَمِّرُوا الآنِيَةَ، وَأَوْكُوا الأَسْقِيَةَ، وَأَجِيفُوا الأَبْوَابَ وَاكْفِتُوا صِبْيَانَكُمْ عن النساء (كذا نقله، والصواب :عِنْدَ العِشَاءِ)، فَإِنَّ لِلْجِنِّ انْتِشَارًا وَخَطْفَةً، وَأَطْفِئُوا المَصَابِيحَ عِنْدَ الرُّقَادِ، فَإِنَّ الفُوَيْسِقَةَ رُبَّمَا اجْتَرَّتِ الفَتِيلَةَ فَأَحْرَقَتْ البَيْتِ». «ظرف‌ها را بپوشانید و مشک آب را ببندید، درها را قفل کنید و بچه‌ها را پیش زنها ببرید (اینگونه نقل کرده و صحیح چنین است که بچه‌ها را هنگام عشاء در خانه نگه دارید)، چون شیاطین در شب پخش می‌شوند و چراغها را خاموش کنید چون موش فتیله را می‌برد و در خانه پخش می‌کند و خانه آتش می‌گیرد».

در جواب می‌گویم:

امام بخاری در کتاب «بدء خلق» باب «خمس من الدواب فواسق» با همان الفاظ، حدیث را از جابر ﷺ روایت کرده است نه از ابو هریره ﷺ و در جاهای دیگر صحیحش مانند باب «فقه ابلیس» و باب «غلق الأبواب في الليل» دوباره با سندهای دیگر، حدیث را از جابر ﷺ روایت کرده و امام مسلم مانند بخاری در چند جای کتابش از جابر روایت کرده است.

پس مشخص شد حدیث از غیر ابو هریره هم ثابت شده است، اگر تنها از ابوهریره ﷺ روایت شده بود، امکان اعتراض گرفتن به ابوهریره و زیر سؤال بردن او وجود داشت، اما اصحاب دیگر هم حدیث را روایت کرده‌اند.

این حدیث یکی از افتخارات اسلام و توجیهات محکم و استوار اجتماعی است و در این فرصت شرح مختصری را ذکر می‌کنیم تا اطمینان بیشتری به صحت و ارشاد

نبوی حدیث پیدا کنید و اینکه ابو هریره سزاوار تعریف و تمجید است که این مفاهیم بلند اسلامی را روایت کرده نه اینکه به او حمله شود و او را تجریح کنند.

جمله «ظرف‌ها را بپوشانید» چه کسی به پوشاندن ظروف غذا و نوشیدنی فرا نمی‌خواند؟ آیا پوشاندن، محافظت و دور کردن حشرات و حیوانات موذی از ظروف نیست؟ و در این کار تضمین سلامت و بهداشت وجود ندارد؟ ولی اگر نویسنده کینه و عداوت چشمانش را کور کرده و محاسن را معایب می‌بیند، می‌تواند از پزشکان سؤال کند تا متوجه شود که این توصیه نبوی، علمی است!.

جمله دوم: «درب مشک آبها را ببندید» یعنی با سرپوشی دهان مشک آب را محکم کنید، حکمت این توجیه از حکمت حدیث گذشته کم‌تر نیست.

جمله سوم: «درها را قفل کنید» چه کسی منکر فوائد قفل کردن درها است؟ مانند نگهبانی از مال و نفس و خانواده و دیگران، در مقابل اهل فساد و دزدان و حیوانات درنده و سگ هار، می‌باشد مخصوصاً در صحراها و بیابان‌ها و روستاها.

جمله سوم: «بچه‌ها را هنگام عشاء به خانه بیاورید» یعنی هنگام شب نگذارید بیرون بروند، چون شیاطین پخش می‌شوند، و در روایت دیگر با لفظ «اجنه» روایت شده است اما در لغت عربی لفظ شیطان بر جن و انسان و حیوان متمرد استعمال می‌شود حتی بعضی از عرب‌ها به پرندگان متمرد هم شیطان می‌گویند.

شواهد فراوانی بر این موضوع در لغت عرب وجود دارد، و چه کسی منکر این است که در هنگام شامگاه فرزندان دچار آسیب دیدگی از طرف جن یا انسان‌ها و یا حیوانات باشد؟ آیا این امر مشاهد ومحسوس نیست؟ و در روایت دیگر آمده: «وقتی که شب فرا رسید بچه‌ها را جمع کنید، چون در آن هنگام شیطان سربازانش را برای افساد رهسپار جهان می‌کند. اگر یک ساعت از شب گذشت، بچه‌ها را رها کنید».

آیا در این حدیث محافظت از بچه‌ها در مقابل حیوانات درنده و موذی نیست؟ حیواناتی که معمولاً خود را تا عشاء پنهان می‌کنند، و کمین هستند تا در این موقع از شب بیرون آیند، و با کسی روبرو نمی‌شوند مگر اینکه او را اذیت می‌کنند، ضمناً رسول اکرم ﷺ مصداق لفظ شیطان را معین نکرده، پس می‌تواند شامل انس و جن و حیوانات موذی هم شود، و هر کدام از مصادیق باشد معنی حدیث صحیح و قابل قبول است.

جمله چهارم: «چراغ‌ها را خاموش کنید» بزرگان حدیث گفته‌اند، این هدیه و ارشاد

نبوی مخصوص چراغ فتیله‌ای نیست بلکه شامل هر نوع آتش زیان‌آور می‌شود، پس ببین سعه صدر آنها را در فهم نصوص و عدم جمود و توقف بر ظاهر نص حدیث.

برای اینکه نویسنده به این ارشاد نبوی پی ببرد، اگر به شراح حدیث اعتمادی ندارد به محققان علوم اجتماعی مراجعه کند، بلکه کافی است به وزارت داخلی مراجعه کند، آنها به او خبر خواهند داد، چه بسیار آتش سوزی‌هایی که بر اثر فتیله‌ها و چراغ‌های خاموش نشده، و تنورهای روشن، مسبب اصلی آن بوده‌اند.

شاید ای خواننده عزیز، گمان شما به اینکه نویسنده نسبت به ابوهریره خیلی کینه‌توز است، به یقین تبدیل گشته است. کینه‌توزی و عدواتش تا جایی رفته که محاسن اسلام را معایب و فضائلش را ننگ می‌پندارد، و احادیثی که ابو ریه آنها را به باد تمسخر می‌گیرد، از مفاخر اسلام و توجیهات محکم رسول اکرمﷺ هستند.

حدیث: درخت بزرگ در بهشت

در صفحه ۲۰۱ می‌گوید: مسلم از ابو هریره روایت کرده که رسول خداﷺ فرمود:

«إن فِي الْجَنَّةِ شَجَرَةٌ يَسِيرُ الرَّاكِبُ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ سَنَةٍ». «در بهشت درختی وجود دارد که سوار کار یک سال زیر سایه آن حرکت می‌کند». ابوهریره ﷺ از این قبیل روایات بسیار دارد، و کتاب‌ها از آنها پر شده‌اند، که امکان اینکه همه را اینجا بیاوریم وجود ندارد، و خود گنجایش یک کتاب را دارد.

اما جواب ما به این ادعا چنین است: در مورد این حدیث و رد بر نویسنده همان مطالب گذشته کافی است، که همچون خاری در گلویش قرار دادیم.

اما در مورد باطل دانستن روایات ابی هریره ﷺ توسط ایشان، قبلا بیان کردیم که بعضی از احادیث موضوع هستند و رسول اللهﷺ و ابو هریره ﷺ از آنها مبرا است، و نتایج به دست آمده ابوریه درست نیست چون بنیانش بی‌اساس است، حدیث موضوع اساسی ندارد تا فرعیات را بر آن اصل، بنا نهد.

و بعضی دیگر از احادیث از طریق سایر اصحاب علاوه بر ابو هریره نیز روایت شده‌اند، و منحصر به روایت ابوهریره نیست.

و برخی از احادیث صحیح هستند، اما تفکر تنگ و نادانی ابو ریه، گنجایش فهم آنها را ندارد لذا به رد آنها می‌پردازد و او در این اعتراضات پیرو شرق‌شناسان و مستشرقین

است، هرچند پیشرفت علمی نظرات و اعتراضات آنان را باطل گردانیده است، و ثابت نموده که سرچشمه چنین حقایقی تنها می‌تواند وحی باشد.

نویسنده در بیان نظراتش متردد است

لازم است بدانیم که نویسنده در نوشته‌هایش شخصیت مستقلی ندارد، بلکه از هر فریاد دشمنان اسلام از جمله تبشیری‌ها و مستشرقین و امثال آنها پیروی می‌کند، در اکثر اعتراضاتش ناقل نظرات احمد امین و گولد زیهر است تا اینکه خودش نظری را ارائه کند. شایسته یک محقق نیست که در کتابش چنین متردد باشد، و دارای شخصیت مستقلی نباشد، البته انتظاری بیشتری از این نویسنده نیست، چون در علم حدیث بضاعت بسیار کمی دارد. تعجبی نکنید اگر رأی او چنین خام و نارس است.

پنجاه صفحه از کتاب، فقط ناسزا و تهمت

شرح حال ابو هریره به ۵۰ صفحه می‌رسد که همه آن را با دشنام و بی‌ادبی، گمانه زنی و اتهام، و دورغهایی که نه عقل ونه نقل آن را تأیید می‌کند، سیاه کرده است. برای این دروغ‌ها و اتهامات و افترائات حتی یک دلیل هم إرائه نمی‌دهد، وعقل و نقل نیز آن را قبول نمی‌کند. تنها با این سخن‌رانی‌ها کینه وعداوت پوشیده خود را آشکار می‌سازد، سپس در پایان شرح حال ابو هریره چنین می‌نویسد: «این تاریخ ابو هریره است، تنها سه سال ملازم و همدم رسول اکرم ﷺ بود. و بعد از وفات رسول شروع کرد به روایت کردن هزاران احادیث، که کتاب‌ها از آنها پر شده است، و ما در آن سخن را به درازا کشیدیم چون قضیه ابو هریره از سایر اصحاب متفاوت است!!».

ناتوانی ابو ریه در فهم زبان

ابوریه جمع الکثرة را نمی‌دانسته که «الألوف» جمع الکثرة و بالای ده هزار می‌باشد، با وجود اینکه در صفحه‌ی ۱۶۲ از ابن حزم نقل می‌کند که مسند بقی ابن خلد (وسیع‌ترین و شامل‌ترین منبع حدیثی) تنها ۵۳۷۴ حدیث را از ابو هریره در خود جای داده‌است. می‌بینیم که جمع احادیث او از ۶ هزار حدیث تجاوز نمی‌کند، چه رسد به اینکه بیشتر از ۱۰ هزار باشد.

در حقیقت کتاب‌ها از احادیث ابو هریره به تنگ نیامده‌اند بلکه سینه‌ی دشمنان سنت و احادیث و انسان‌های جاهل به منزلت صحابه در علم و روایت، به تنگ آمده است. قبلا در مورد کثرت روایت ابوهریره ﷺ سخن گفتیم وتوضیح دادیم، و همچنین دیدگاه

اصحاب و تابعین و بزرگان دین را در این مورد نقل نمودیم. اگر قضیه ابوهریره ﷺ متفاوت از قضیه باقی اصحاب است، پس چرا این نکته بر اهل قرن تابعین و خیر القرون به شهادت رسول الله ﷺ، مخفی مانده است، حتی نزدیک به ۸۰۰ نفر از اهل علم و روایت -آنچنان که امام بخاری گفته است- از او روایت کرده‌اند.

آگاه باشید که هدایت دست الله است و کسی که الله او را گمراه کند، هدایتگری ندارد.

علت اینکه خلفا حدیث را کم روایت نموده‌اند

در صفحه ۲۰۳ در مورد روایت بزرگان اصحاب مانند خلفاء راشدین و امثال آنها و قلت روایت از آنها بحث می‌کند، قبلا در این مورد به صورت کلی سخن گفتم، خصوصا در مورد ابوبکر و عمر ﷺ، و آن هم اینکه آن دو مشغول امور مهم خلافت و نشر اسلام بودند، و علت این نبوده که آنها کم از رسول الله ﷺ حدیث شنیده‌اند، یا اینکه آن را فراموش کرده‌اند، همچنان کم روایت کردن خلفا، ملاکی برای ایجاد شک و تردید در احادیث سایر اصحابی که خود را برای این امر وقف کرده‌اند، نیست، آنچنان که ابو ریه در مکان‌های بسیاری از کتابش به آن استدلال کرده است.

در گذشته این موضوع را بررسی کردیم و گفتیم علت فراوانی روایت به چند چیز بر می‌گردد از جمله: فراغت، قوت حفظ، عدم مشغولیت دنیایی، تأخیر در وفات، و صدارت فتوی و کرسی علم است. برای مثال برخی از آنها را ذکر می‌کنیم:

هجوم به ابوبکر صدیق ﷺ

یکی از گمان‌های نویسنده که هیچ عقل صریح و نقل صحیحی آن را نمی‌پذیرد، هجوم ایشان به ابوبکر ﷺ است که می‌گوید: «چیزی که باید به آن توجه کنیم این است ابوبکر با آن حافظه قوی که داشت از حفظ احادیث منصرف شد، و آن چه را حفظ کرده بود، روایت نمی‌کرد، و هر آن چه در اوراقی جمع کرده بود، را آتش زد».

ما هرگز کلام ابو ریه را در مورد انصراف ابوبکر از حفظ احادیث رسول الله ﷺ نمی‌پذیریم، چرا که او رسول الله را بیشتر از خود دوست می‌داشت، و رسول الله برای او از چشمانش عزیزتر بود، ای خواننده عزیز ببین چطوری ایشان به ابو بکر ﷺ تهمت می‌زند، برای اینکه ابوهریره را تضعیف کند.

همچنانکه از او نمی‌پذیریم ابوبکر ﷺ آنچه را حفظ کرده، روایت نمی‌کرده است، این چطوری امکان دارد، در حالی که او احادیث نسبتا زیادی در کتب حدیث من جمله صحیحین دارد.

اما احادیثی که از حاکم نقل کرده است مبنی بر اینکه ابوبکر ۵۰۰ حدیث را جمع‌آوری کرده بود و همه آنها را سوزاند، باید بدانیم که همه‌ی روایات حاکم صحیح نیست، چون حاکم متهم به سهل‌انگاری است و اگر هم صحیح باشد، دلیلش اهتمام ندادن به حدیث نیست بلکه ورع و احتیاط فراوان ایشان ودقت در ثبوت و نقل صحیح است، تا احادیث رسول ﷺ را اشتباه روایت نکند. پس نمی‌توان با چنین دلائلی در صحابه شکی ایجاد کرد و آنها را خدشه‌دار نمود.

آنچه که سیدنا علی ﷺ روایت نموده است

اما بیانات او در مورد کمی روایات علی ﷺ، با وجود اینکه که او عموزاده رسول ﷺ بود، ودر دامان رسول الله تربیت شد ..... تا آخر. تا اینجای جمله‌اش را قبول داریم، ولی باید بدانیم روایت کردن حدیث چیزی است و فضل و منزلت راوی چیز دیگر، و هیچ ارتباطی به هم ندارند. بعضی مواقع انسانی که جایگاه بلندی دارد احادیث را روایت نمی‌کند ولی فردی که چنین جایگاهی ندارد احادیث بیشتری را نقل می‌کند.

بدون شک روایات علی ﷺ از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بیشتر هستند اما باز هم علی همچون ابو هریره و عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر و عبد الله بن عمرو بن العاص و سایر مکثرین در حدیث خود را برای حدیث فارغ نکرده بودند. برای کسی که تاریخ را خوانده است پوشیده نیست که علی ﷺ پیوسته در جهاد و غزوه در حیات رسول الله ﷺ و بعد از وفات او بود، و در دوره خلافتش دچار مشکلات زیادی بود، و از ابوهریره وسایر مکثرین زودتر وفات نمود، و همه این عوامل از عوامل کمی روایت ایشان است.

نمونه‌ای از کج فهمیهای نویسنده

در پاورقی ص ۲۰۳ کلام ابن تیمیه رحمه الله در مورد عمر ﷺ را از کتاب «اقتضاء الصراط المستقیم» نقل می‌کند آنجا که ابن تیمیة رحمه الله می‌گوید: «عمر بن خطاب در مقابل قرآن خاضع و نمونه‌ای عملی از سنت رسول الله ﷺ بود، دوشا دوش دو رفیق و

یار خود حرکت می‌کرد، و مشاورین او در کارهای حکومتی، سابقین اولین همانند عثمان و علی و طلحه و زبیر و.... و علما و فقها، و صاحب نظران در اسلام غیر از آنها، بودند».

میل نفسی او برای تخریب ابو هریره، او را وا می‌دارد که از این کلام برای زیر سؤال بردن ابوهریره ﷺ استفاده کند، لذا می‌گوید: به عقل و درایت و اطلاعات وسیع ابن تیمیه ﷺ توجه کن، او ابوهریره را از جمله مشاورین عمر، که عالم و آگاه بودند ذکر نمی‌کند، چون ابوهریره اهل علم و فقه نبوده و لیاقت چنین جایگاهی نداشته است».

در جواب نویسنده عرض می‌کنیم: شگفتا از عقل‌هایی که راه و منهج ادراک را نمی‌داند!!! ابن تیمیه ﷺ چون می‌خواهد مشورت کردن فاروق اعظم را با سابقین اولین بیان کند، برخی از آنها را برای مثال ذکر می‌کند، و نام بردن برخی از آن‌ها به عنوان نمونه، به هیچ وجه دلیلی بر پایین آوردن منزلت ابوهریره و آنچه مقصود این نویسنده است نیست. و ابوهریره قطعا از سابقین اولین نیست، چرا که در سال هفتم مسلمان شده و از جمله سابقین اولین به حساب نیامدن، دلیل بر طعن و افترا بر او نیست، هزاران اصحاب از سابقین اولین نیستند، اگر ما منطق معکوس ابو ریه را بپذیریم که تنها مشاوران عمر فقیه بوده‌اند و دیگران متهم، باید دور همه اصحاب را خط بکشیم.

نویسنده ادامه می‌دهد: هر کسی که عمر فاروق ﷺ با آنها مشورت نکرده است، اهل فقه وعلم و نظر نبوده است!!!!!!! این استنتاج واستنباط اشتباه اگر صحیح باشد، بر اکثریت صحابه طعن روا می‌گردد نه تنها بر ابوهریره. این مرد برای اینکه به ابوهریره بتازد، بر چه مرکب سنگینی سوار شده است، وچه مسلک وراه دشوار و پر پیچ و خم و کجی را در فهم استنباط طی نموده است.

ای اهل انصاف آیا کسی هست که به داد ما برسد و از مزخرفات این مرد خلاصی دهد!!!!.

ذکر برخی از روایت مشکله توسط نویسنده[1]

در ص ۲۰۷ باب «احادیث مشکلة» بعضی از احادیث را ذکر می‌کند که بعضی از آنها ضعیف هستند و بعضی دیگر موقوف، برخی از آنها قطعا صحیح هستند ولی نویسنده آنها را مشکل پنداشته است، وبرخی غیر صحیح هستند، وشایسته است از اسرائیلیات باشد تا حدیث رسول الله ﷺ.

قبل از جواب دادن به احادیث ذکر شده ایشان، می‌خواهم بگویم کار نویسنده، مسلمان را به شگفت وا می‌دارد. اشکالات دیگران را می‌چیند و یکجا آن را ذکر می‌کند، و به جای حل و دفع آنها، خود نیز به آن اشکالات می‌افزاید. سوء نیت او باعث شده است، که حتی کم‌ترین نکاتی که علما آن را در رد این اشکالات بیان کرده‌اند، را ذکر نکند. خصوصا آنچه که متعلق به احادیث صحیحی است که در صحیحین وجود دارد.

این جنایات و شبهه افکنی ایشان می‌تواند دو دلیل داشته باشد:

۱- عدم آگاهی از دیدگاه عالمان دینی و شارحان حدیث، که این خود عیب و ننگی است برای محقق و متفکری که ادعای حدیث و علم حدیث دارد.

۲- یا شاید او جواب عالمان را شنیده ولی از آن خوشش نیامده است، شاید هم کلام علما ردی بر ادعا و هدف او مبنی بر کم کردن اعتماد به سنت و رجال حدیث بوده است. بنابراین هدف شومش او را وادار به عدم ذکر کلام علما کرده است. این هم نوعی خیانت است.

۱- احادیث مشکله احادیثی هستند که علما در فهم آنها دچار مشکل شده‌اند. به علت اینکه متعلق به غیب هستند، یا غیره. واحادیث مختلف به احادیثی گفته می‌شود که با روایات دیگر تضاد و تناقضی ظاهری دارد.

در هر حال هر دو دلیل، انسان را از محقق بودن و منصف بودن دور می‌کند.

نویسنده کتاب، راه برشمردن مشاکل و طعنه زدن را با تلاش بسیاری دنبال نموده است و برای رسیدن به این هدف، از کاهی کوهی می‌سازد، ولی این عمل و تلاش زیاد در مقابل روش علمی دوام نمی‌آورد، و همچون حباب‌های روی آب از بین می‌روند، این نویسنده حتی یک خوبی هم برای حدیث و اهلش ذکر نکرده است، در حالی که در سنت، هزاران احادیث تعلیمی، اخلاقی، و توجیهی وجود دارد، که هر یک از مفاخر اسلام و محاسن آن محسوب می‌شود. بر نویسنده واجب بود که به این هزاران حدیث حداقل اشاره‌ای می‌کرد. اما به خاطر آنچه در دل داشت چنین نکرد.

اینک وقت آن فرا رسیده که به نقد و بررسی احادیث استدلالی او بپردازیم.

حدیث لوح محفوظ

نویسنده می‌گوید: ابن عباس رضی الله عنهما گفته است که خداوند لوح محفوظ را از مروارید سفید آفریده، و در جلدی از یاقوت قرمز آن را قرار داد، قلم و کتابش از نور است. مساحت آن به اندازه عرض زمین و آسمان است، خداوند هر روز به آن نگاه می‌کند، و یکی را زنده و دیگری را می‌میراند، و یکی را عزیز و دیگری را ذلیل می‌گرداند. و هر چه را بخواهد انجام می‌دهد».

در جواب نویسنده می‌گویم:

این حدیث از رسول به صحت نرسیده، بلکه نقل قولی از تابعین و اصحاب است، اگر چه ایمان آوردن به لوح محفوظ واجب است.

خداوند، گذشته و آینده را خوب می‌داند. کیفیت و وضعیت قلم و دفتر برای ما معلوم نیست. این روایت هم نقل قول از برخی اصحاب و تابعین است. وقول رسول الله ﷺ نیست که ما درباره صحت وسقم آن سخن بگوییم اما صحیح‌ترین دیدگاه این است که بگوییم این معلومات از اسرائیلیات اهل کتاب گرفته شده است. و به خاطر عجیب بودنش آن را نقل کرده‌اند.

در قرآن آیه‌ای در تأیید و تکذیب این روایت نداریم، لذا نقل این روایت بر اصل اباحه خود باقی می‌ماند. در گذشته موضع‌گیری اسلام نسبت به اسرائیلیات را بیان کردیم. به آنجا مراجعه شود، با این اضافه که این حدیث بر فرض ثبوتش چیزی نیست که اشکالی را ایجاد کند، و خداوند قادر بر هر چیزی است.

حدیث دوم «سجده خورشید»

می‌گوید: «مسلم و بخاری و بعضی از سنن و مسانید و تفسیرهای مأثور از ابوذر ﷺ روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ هنگام غروب خورشید به ابوذر فرمود: «می‌دانید خورشید کجا رفت؟ ابوذر می‌گوید: گفتم: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. فرمود: «رفت تا زیر عرش سجده کند...» تا آخر حدیث.

در جواب می‌گویم:

در گذشته معنی حدیث را توضیح دادیم و اشکال را برطرف کردیم. گفتیم این گونه احادیث از قبیل مجاز و تشبیه است، و چنین اسلوبی در لغت عربی به وفور یافت می‌شود، و تنها کسی از این نوع اسلوب اعتراض می‌گیرد که ذوق عربی ندارد و آشنا به رمز و رموز زبان نیست.

حدیث: «زنجیر کردن شیطان»

می‌گوید: «امام مسلم از عبدالله بن عمرو بن عاص[1] روایت کرده است: در دریا شیطانی وجود دارند که سلیمان آنها را زنجیر کرده است. نزدیک است بیرون بیایند و بر مردم قرآنی بخواند».

حدیث موقوف است و سندش به رسول اکرم ﷺ متصل نیست، لذا این اشکالی بر حدیث و محدثین نیست، ونمی تواند دلیلی بر جعلی بودن احادیث رسول الله ﷺ باشد.

علاوه بر این، در حدیث برای کسی که به عالم جن معتقد است، چیز مشکل آفرینی وجود ندارد. و در آن امری مخالف عقل نیز دیده نمی‌شود. اگرچه که من نظرم بر این است که عبد الله بن عمرو این حدیث را از کتاب‌های اهل کتاب که در یرموک بدست آورد نقل کرده است. اگر کسی بگوید این حدیث از اموری نیست که صحابی از خود بگوید، لذا حکم مرفوع دارد، می‌گویم: این حکم درست نیست چرا که ائمه حدیث تنها حدیثی از صحابی را در حکم مرفوع می‌دانند که مجال رأی در آن نباشد، و صحابی به گرفتن حدیث از اهل کتاب معروف نباشد، در حالی که عبد الله بن عمرو بن العاص به روایت از اهل کتاب مشهور است، لذا این حدیث مطمئنا حکم مرفوع ندارد.

۱- او صحابی است و گاهاً حدیثی روایت می‌کند و آن را به پیامبر نسبت نمی‌دهد. و از آنجا که او از اهل کتاب نیز می‌شنیده است، محدثین در احادیثی که به پیامبر منسوب نمی کند، احتیاط کرده‌اند.

حدیث شفا با «خرمای عجوه»

می‌گوید: بخاری در باب «الدواء بالعجوة للسحر» از عامر از پدرش روایت کرده که پیامبر فرموده: «هر کس صبح زود مقداری خرمای عجوه بخورد، از سموم محافظت می‌شود و هیچ‌کس نمی‌تواند او را سحر کند و تا شامگاه به او زیان نمی‌رساند».

و در ورایت دیگر آمده است: «اگر هفت خرما بخورد». و در روایت مسلم از سعد بن ابی و قاص و نسائی ذکر شده است: «خرمای عجوه از بهشت است، شفاء است برای سم».

می‌خواهم خوانندگان عزیز را آگاه کنم که نویسنده در این اعتراض، از احمد امین در «ضحی الاسلام»، تبعیت کرده است. که او نیز دنباله رو مستشرقین است.

اما در جواب به این اعتراض باید گفت:

۱- بزرگان دین -خداوند آنان را مأجور فرماید- فرموده‌اند: منظور از خرما، نوعی از خرمای مدینه است، و عدد هفت برای تکثیر است نه تحدید، چنین روشی در لغت عرب به وفور دیده می‌شود.

و همچنین گفته‌اند: بعضی از میوه‌ها و بَرها و نباتات به نوع خاکی که در آن رشد می‌کنند بستگی دارند و در یک خاک دارای ویژگی‌ها و آثاری هستند که در خاک دیگر چنین ویژگی‌ها را ندارند، و علم جدید هم این نظر را تایید کرده، حالا چه مانع عقلی وجود دارد که نوعی از خرمای مدینه برای بهبودی سموم مفید باشد؟ یا جسم و نفس انسان را در مقابل سم و سحر تقویت کند؟

هیچ کس حق ندارد بگوید: بیایید امتحان کنیم و مقدار زیادی خرما به فردی بدهیم و بعداً سم را به او می‌دهیم تا ببینم آیا نتیجه کار حدیث را تصدیق می‌کند یا نه؟ چون حدیث نوع سم را مشخص نکرده است.

همچنین دوست دارم اثرات طب نبوی بر جسم و روح را توضیح دهم، هر انسانی اگر با نیت شفا خرما بخورد، قدرت روحی و جسمی به دست می‌آورد که تأثیرات سحر را باطل می‌کند.

بر ما هم پوشیده نیست که قدرت روحی در مداوای بیماری خیلی موثر است، بعضی از بیماری‌ها با قدرت روحی بهبود می‌یابند و بعضی از انسان‌های سالم، ضعف روحی آنها موجب بیماری می‌شود. ضمناً حدیث از امور غیبی است، لازم است بدان اذعان داشته باشیم چون از رسول خداﷺ به صحت رسیده و هرگاه حدیث ثابت گردد ایمان آوردن به آن واجب است.

برای توضیحات بیشتر به کتاب [«زاد المعاد» ابن القیم باب خواص عجوة و فتح الباری ابن حجر ج ۱۰ ص ۱۹۶] مراجعه فرماید.

۲- این حدیث یکی از معجزات نبوی به شمار می‌آید، من از مطلب با ارزش دکتر محمود سلامه در مورد فوائد خرمای عجوة در مجله «الدکتور» با خبر شدم، ایشان گفته بود که این نوع خرما در دفع سموم بدن بسیار قوی عمل می‌کند. دیگران نیز بر این مطلب تأیید کرده بودند. بعد از شنیدن این مطلب با خود گفتم: سبحان الله!! رسول الله ﷺ این موضوع را گفته است در حالی که نه پزشک بوده ونه طبابت کرده است، و تا آن موقع پژوهش علمی و پزشکی در این زمینه صورت نگرفته بود، ای صاحبان خرد آگاه باشید، و اندرز گیرید!!!.

حال باید گفت چرا معترضین به این حدیث اعتراض می‌گیرند در حالی که علم امروز نیز به خواص عجوه اذعان دارد.

اگر گروهی از پزشکان مسلمان در مورد احادیث طب نبوی با توجه به احادیث صحیح تحقیق و بررسی به عمل بیاورند، و با ایمان راسخ و صبری پایدار به این تحقیق بپردازند، من ضمانت می‌کنم که نظریه‌های فراوان و پر برکتی برای انسانیت به بار می‌آید، و اسرار معجزه رسول اکرم ﷺ برای ما نمایان می‌شود، آیا کسی هست این دعوت را اجابت کند؟

بله برخی از اطباء در این میدان مبارک دست به کار شده‌اند و مقالات مفیدی را منتشر کرده‌اند، ولی منظورم این است که یک پژوهش بسیار گسترده که مرجعی در این موضوع (طب النبوی) باشد.

حدیث «پشت کردن شیطان هنگام اذان»

نویسنده می‌گوید: مسلم و بخاری از ابو هریره روایت کرده‌اند: «هرگاه اذان گفته شد شیطان پشت می‌کند و صدایی تولید می‌کند تا صدای اذان شنیده نشود، وقتی اذان تمام می‌شود بر می‌گردد، اما زمانی که اقامه گفته شد دوباره فرار می‌کند، و وقتی اقامه تمام شد، بار دیگر باز می‌گردد تا در قلب نمازگزاران وسوسه ایجاد کند».

علمای اهل تحقیق در شرح حدیث چنین می‌گویند: فرار می‌کند، تا اینکه این جملات را نشنود، و روز قیامت مجبور به شهادت به وجود آن نشود.

اما من نمی‌دانم این حدیث چه مشکلی دارد؟ حدیث صحیح است و از جمله امور

غیبی و تنها کسی منکر حدیث است که معتقد به عالم جن نباشد، و حال افرادی که چنین اعتقادی دارند معلوم است، حکم کفر بر چنین افرادی می‌شود، چون منکر آنچیزی هستند که با قرآن ثابت شده‌اند.

این حدیث در سیاق تمثیل و مجاز صادر شده است و کینه و عدوات و نفرتِ شیطان را به تصویر می‌کشد، ومثل این، تمثیل مجاز در کلام عرب معروف است. اما اگر حقیقت هم باشد مشکلی ایجاد نمی‌شود، چون جنیان هم مانند انسان می‌خورند و می‌نوشند، شیطان و دار و دسته‌اش ما را می‌بینند ولی ما نمی‌توانیم آنها را ببینیم. خداوند در آیه ۲۷ اعراف می‌فرماید:

﴿إِنَّهُۥ يَرَىٰكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُۥ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ﴾ [الأعراف: ۲۷]. «او و همکارانش شما را می‌بیند در حالی که شما آنها را نمی‌بینید».

خداوند بعضی از رسولانش را از اسرار غیب (و احوال جنیان و شیاطین) و کارهای آنها، از طریق وحی مطلع می‌کند، و این حدیث هم از رسول الله ﷺ در موضوع غیب صادر شده است وایمان به آن واجب است. نمی‌دانم آیا ابو ریه حکم کسی که احادیث رسول را به تمسخر می‌گیرد را می‌داند یا نه؟

حدیث ابو سفیان

می‌گوید: مسلم از ابی سفیان روایت کرده که به رسول خدا ﷺ گفت «ای رسول خدا، سه چیز را به من عطا کن،

۱- با دخترم ام حبیبه ازدواج کنید.

۲- پسرم معاویه کاتب تو گردد.

۳- دستور فرماید با کافران بجنگم همانگونه که با مسلمانان جنگیدم».

نویسنده در حدیث دستکاری کرده و آن را با لفظی که در صحیح مسلم وجود دارد نیاورده است.

اما در مورد این حدیث بزرگان علم از قدیم به این حدیث اعتراض گرفته‌اند و می‌گویند: «عکرمه بن عمار» رضی الله عنه (یکی از راویان) در نقل حدیث وهم و اشتباه کرده است چون معمولاً اشتباه می‌کرد، چرا که ثابت شده رسول خدا ﷺ در سال شش یا هفت هجری با ام حبیبه ازدواج کرده در حالی که ابو سفیان در سال هشتم هجری مسلمان شده است، ولی بعضی از علماء تکلف به خرج می‌دهند و حدیث را با سختی

اینگونه تاویل می‌کنند که هدف ابو سفیان تجدید نکاح است یا اقرار کردن ابو سفیان به ازدواج.

اما صواب این است که بگوییم اشتباه راوی بوده و حدیث از جمله احادیثی است که وهم در آن صورت گرفته است، نه از قبیل وضع. چون هیچ کدام از بزرگان حدیث خودِ عکرمه بن عمار را تجریح نکرده‌اند، یحیی بن معین و وکیع او را «ثقه» دانسته‌اند، و برای اثبات عدالت فردی تایید آن دو امام کافی است.

ابن تیمیه ﷺ در کتاب «منهاج السنة» معتقد است که عکرمه ﷺ اشتباه کرده است. پس کار ابو ریه تازه نیست و امامان در مورد حدیث سخن گفته‌اند ولی او می‌خواهد این اشتباه کوچک را بزرگنمایی کند تا از شأن و منزلت صحیح امام مسلم بکاهد.

پیامبر برخی از اشعار «امیه بن ابی صلت» را تصدیق می‌کند

می‌گوید: «در مسند امام احمد از عکرمه از ابن عباس روایت شده که پیامبر شاعر مشهور، ابن ابی صلت را در این شعر تصدیق کرده است».

والشمسُ تطلعُ کل آخر لیلة حمراءَ یُصبح لونُها یَتَوَردُّ

تأبی فما تطلُع لنا فی رِسلِها إلا مُعَذَّبة وإلا تجلَدُ.

«خورشید در آخر هر شب در حال سرخی طلوع می‌کند، وقتی صبح فرا می‌رسد رنگش زرد می‌شود، و برای ما طلوع نکرده و سر باز می‌زند مگر در حالی که عذاب می‌بیند یا شلاق می‌خورد».

جواب:

هیچ مانع عقلی ندارد رسول خدا امیه و امثال او را در بعضی از گفته‌هایشان تصدیق کند، تا زمانی که حق می‌گویند. چون ثابت شده که رسول ﷺ در حدیث صحیح فرموده است: «جمله شاعر را که می‌گوید: «ألا کل ما خلا الله باطل» «هان آگاه باشید هر چیزی غیر از خدا باطل است» را تصدیق می‌کنم».

پس اگر شعر امیه دروغ یا باطل بود به او هشدار می‌داد و او را متوجه اشتباهش می‌کرد. لذا آنحضرت ﷺ شعر لبید را تکذیب می‌کند آنجا که می‌گوید: «کل نعیم لا محالة زائل» «هر نعمتی نابود می‌شود». در اعتراض به او می‌فرماید: «دروغ است، چون

نعمت بهشت نابود نمی‌شود». او همچنین وقتی شعر امیه را شنید فرمود: «زبانش راست می‌گوید ولی قلبش کفر می‌ورزد».

حدیث وقت برپا شدن قیامت

نویسنده روایتی را از مسلم از انس نقل کرده بدین مضمون که مردی از رسول خداﷺ پرسید قیامت کی فرا می‌رسد؟ رسول خدا مدتی ساکت شد. پس به بچه کوچکی از قبیله أزد شنوءة نگاه کرده فرمود: «إِنْ عُمِّرَ هَذَا لَمْ يُدْرِكْهُ الْهَرَمُ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ». «اگر این کودک زنده بماند پیش از آنکه پیر شود قیامت برپا می‌شود». انس می‌گوید: آن بچه هم سن و سال من بود.

بعد از نقل حدیث با لحن مسخره‌آمیزی می‌گوید: «بندگان اسناد حدیث چه می‌گویند؟ شاید بگویند که تا بحال آن بچه پیر نشده است»؟

در جواب او می‌گوییم:

تنها کوته‌فکران و تنگ‌نظران به این حدیث اعتراض می‌گیرند که عقلشان به معنی آن پی نبرده است.. منظور رسول اکرمﷺ در این حدیث و امثال آن روز قیامت نیست، بلکه منظورش زمان مخصوصی است که پایان قرن و نسلی است، چون «الساعة» دو معنی عام و خاص دارد. معنی عام آن فرا رسیدن قیامت است و معنی دوم مرگ یک نسل یا نهایت یک قرن است، و «الساعة» همچنان که به همه دنیا اطلاق می‌شود، بر ساعة به معنی خاص نیز اطلاق می‌شود. ودر این حدیث منظور دومی است. چون در حدیث دیگری که در صحیح مسلم روایت شده، آمده است، که رسول اللهﷺ فرمودند: «أَرَأَيْتَكُمْ لَيْلَتَكُمْ هَذِهِ؟ فَإِنَّ عَلَى رَأْسِ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْهَا لَا يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَحَدٌ» «آیا امروز خود را می‌بینید، صد سال دیگر هیچ انسانی که امروز روی زمین است باقی نمی‌ماند».

راوی حدیث می‌گوید: «مردم در معنی حدیث اشتباه کرده‌اند، در حالی که هدف رسول اکرمﷺ از بین رفتن این نسل بود».

در حدیث صحیح دیگری روایت شده مردی از رسول اللهﷺ سؤال کرد «مَتَى السَّاعَةُ؟»؛ یعنی «الساعة» چه وقت است؟ رسول اللهﷺ مشغول سخن گفتن بود، چون از سخنش فارغ شد، گفت: سؤال کننده کجا رفت؟ مرد گفت: منم ای رسول خدا! پیامبر فرمود: «إِذَا ضُيِّعَتِ الْأَمَانَةُ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ». «هر گاه در امانت خیانت شد، منتظر

«الساعة» باشید»، مرد گفت: «كَيْفَ إِضَاعَتُهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟» «چگونه امانت خیانت می‌شود ای رسول خدا؟» فرمود: «إِذَا أُسْنِدَ الْأَمْرُ إِلَى غَيْرِ أَهْلِهِ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ». «اگر امارات به دست افراد نااهل افتاد منتظر «الساعة» باشید».

منظور از «الساعة» دراینجا، پایان عمر یک ملت است، ملتی که اسباب قوت و عزت و شوکت وبقا را نگرفته است، موضوع حدیث یکی از معتبرترین مسائل جامعه شناسی حکومتی است.

اینگونه روشن شد کسانی که ابو ریه، آنها را متهم به «عبّاد السند» (بندگان سند) کرده است، دارای عقلی قویتر وفقهی وسیعتر از او و بندگان شیطانِ مثل او و تابعان هوا و درهم و دینار و دست پرورده‌های دشمنان اسلام بودند.

بعد از این نویسنده می‌گوید: احادیث دیگری هم وجود دارند ولی به خاطر فرصت کوتاه و به درازا نکشیدن سخن، از ذکر آنها صرف نظر می‌کنیم و إلا آنها خیلی از این احادیث بدتر هستند، امام طحاوی در کتاب چهار جلدی بزرگ، تمام احادیث جنجال برانگیز را جمع‌آوری کرده است. می‌توانید به آن مراجعه کنید».

می‌گویم: بله: از خوانندگان می‌خواهم به کتاب طحاوی مراجعه کنند تا روش عالمان دینی در تعامل و فهم احادیث و احترام گذاشتن به راوی و متن حدیث و ادب آنها با سلف صالح برای عزیزان روشن شود و فرق عالم واقعی و عالم دروغین و مدعی علم را ببینند.

احادیث مهدی

در صفحه ۲۰۹ می‌گوید: «یکی دیگر از احادیث مشکل، احادیث مهدی است که نزد اهل سنت اسمش محمد بن عبدالله است و در روایت دیگر نامش «احمد بن عبدالله» و نزد شیعه امامیه، محمد بن حسن عسکری یکی از امامان معصوم است که به او لقب «حجة» یا «قائم المنتظر» داده‌اند.

جواب

عالمان در مورد احادیث مهدی اختلاف دارند، بعضی مانند ابن خلدون آنها را قبول نمی‌کند بعضی هم مانند حافظ سیوطی و ابن حجر هیثمی آنها را صحیح می‌دانند و بعضی هم مانند شوکانی احادیث را متواتر می‌پندارد و او حتی در مورد مهدی رساله‌ای به تحریر در آورده است.

واضح است که شوکانی آزاد اندیش بود و به هر آنچه قانع شود اذعان می‌کند. اگرچه هم در این مسیر با مشکلات و مصائبی روبرو شود.

اگر مسئله بین علمای اسلامی محل اختلاف است، وبرای هر طرف أدله‌ای وجود دارد، نویسنده حق ندارد بر حدیث اعتراض بگیرد و حدیث را مورد آماج حملات خودش قرار دهد و مردان حدیث را مسخره کند، اگر نویسنده اهل اجتهاد و تحقیق می‌بود، می‌گفتیم او هم دارای نظری است، اما او تابع و حلقه بگوش دیگران است، لذا قضیه چنین نیست که ایشان آن را بدین صورت به باد تمسخر می‌گیرد.

لازم است بدانیم بعضی از احادیث مهدی ثابت و صحیح و بعضی دیگر ضعیف و موضوع هستند.

احادیث «خلفاء دوازده‌گانه»

در صفحه ۲۱۰ احادیث خلفاء دوازده‌گانه را ذکر می‌کند، که مسلم و بخاری و دیگران آن را روایت کرده‌اند و در نقل احادیث بر فتح الباری ابن حجر اعتماد کرده است، و از جمله احادیثی که در نقل از ابن حجر روایت کرده است، حدیث طبرانی از عبدالله بن عمرو بن عاص و حدیث موقوف کعب را ذکر می‌کند و بعد از آن می‌گوید: این احادیث خلفاء را دوازده نفر به حساب می‌آورد و مخالف حدیث صحیح «سفینه» است که اصحاب سنن آن را روایت کرده‌اند و ابن حبان آن را صحیح می‌داند که می‌فرماید: «خلافت بعد از من سی سال است سپس به ملوکیت تبدیل می‌شود».

او چنان نشان می‌دهد که علمای حدیث معتقد به تعارض این دو حدیث هستند، تعارضی که اطمینان را از هر دو روایت و راویان آنها می‌زداید، لذا اقوالی را از امام قاضی عیاض و امام ابن فرج جوزی نقل قول می‌کند.

در جواب می‌گوییم:

۱- نویسنده از «فتح الباری» -همانند عادت گذشته‌اش- بدون تحقیق و ناقص نقل می‌کند. روایت کعب را نقل می‌کند، در حالی که حافظ در مورد آن حدیث می‌گوید: «حدیث کعب واهی است و قابل احتجاج نیست».

۲- مؤلف اشکال و سؤالات قاضی عیاض را نقل می‌کند ولی جواب قاضی را حذف می‌کند، معلوم است که چنین روشی موجب تدلیس در نقل و مدلس قلمداد شدن ناقل می‌شود.

ما پایان‌بخش کلام قاضی را در [فتح الباری: ج ۱۳، ص ۱۸۰] نقل می‌کنیم «قاضی عیاض» درباره‌ی عدد «دوازده» که در حدیث آمده دو سؤال می‌پرسد:

۱- ظاهر این حدیث مخالف حدیث سفینه «الْخِلَافَةُ بَعْدِي ثَلَاثُونَ سَنَةً، ثُمَّ تَكُونُ مُلْكًا». «خلافت بعد از من سی سال می‌باشد، سپس پادشاهی می‌گردد». می‌باشد که اصحاب سنن آن را روایت کرده‌اند، و ابن حبان و دیگران آن را تصحیح کردند. چون در مدت آن سی سال، جز چهار خلیفه و چند روزی از خلافت حسن بن علی وجود نداشته است.

۲- اگر هدف غیر از این سی سال باشد، خلفاء بیشتری حکومت کرده‌اند.

نویسنده (ابوریه) در همین‌جا توقف می‌کند. اما ما ادامه مطلب را برای شما بیان می‌کنیم.

قاضی عیاض ادامه می‌دهد: منظور خلافت در حدیث سفینه خلافت نبوی است (یعنی خلافتی که عادل و بر روش پیامبر باشد)» ولی در حدیث جابر بن سمره (حدیث صحیحین -حدیث خلفا دوازده نفرند-) نوع خلافت مشخص نشده است.

و اما در جواب جواب سوال دوم: پیامبر نفرموده خلفاء منحصر در ۱۲ نفر است، بلکه گفته است، که دوازده نفر خلیفه می‌آیند، وممکن است بیشتر از آن هم باشد و این تناقضی با حدیث ندارد. و تاکنون چهار خلیفه آمده‌اند وتا قبل از برپایی قیامت هم بقیه آنها خواهند بود.

این بود نقل از قاضی عیاض. اما ابوریه در مورد نقل از ابن جوزی‌ﷺ هم مرتکب چنین خیانتی می‌شود. کلام ابن جوزی در [فتح الباری: ج ۱۲، ص ۱۸۱] یک صفحه تمام است ولی ابوریه چند سطر از آن را نقل می‌کند.

ابن حجر خودش در «فتح الباری» در مورد احادیث تحقیق مفصلی انجام داده‌است و چند صفحه سخن را به درازا می‌کشاند، بگونه‌ای یک خواننده محقق و حقیقت‌جو از طریق آن حقیقت را به دست می‌آورد و به یقینش در مورد حدیث صحیحین افزوده می‌شود. حافظ ابن حجرﷺ به اتفاق همگی ما از بزرگان و امامان در حدیث است، بلکه او آنچنان که نویسنده اضواء البیان می‌گوید: امیرالمومنین در حدیث است. حال اگر او دارای چنین مقام شامخی است، چرا مسلک او را در فهم احادیث بکار نگیریم، و بین آن دو را جمع نکنیم؟؟!.

نمی‌دانیم آیا نویسنده بدون تحقیق و بررسی مطالب را از فتح الباری ناقص ربوده است یا عمدی مطالب را بریده ذکر می‌کند تا به هدف شومش برسد. اگر اولی باشد علتش نادانی است ولی اگر به خاطر قضیه دوم باشد برگرفته از خیانت است و هر دو علت برای محقق عیب و عار هستند.

احادیث دجال

در صفحه ۲۱۳ احادیث رجال را مورد اعتراض و حمله قرار می‌دهد و ظهور آن را در پایان زندگی دنیا خرافه‌ای بیش نمی‌داند، شگفت‌تر از این، احادیث ضعیف و حتی موضوع کعب‌الاحبار را ذکر می‌کند ولی از احادیث صحیحی که از طرق مختلف در این موضوع روایت شده است، روی‌گردان است.

ما انکار نمی‌کنیم، در مورد دجال و صفت و زمان و مکان خروجش، احادیث وضع و جعل شده است، اما احادیث صحیح روایت شده در این مورد نباید فدای موضوعات شوند.

مسلم و بخاری[۱] احادیث فراوانی در مورد دجال روایت کرده‌اند، همچنین اصحاب سنن هم در این روایات سهیم هستند، حتی بعضی از علماء، احادیث دجال و عیسی را متواتر می‌دانند. اگر احادیث دجال در حد تواتر باشد، از جمله احادیث قطعی الثبوت هستند ومجال انکار آن وجود ندارد، واگر به درجه صحت رسیده باشد ولی متواتر نباشند مانند احادیث مسلم و بخاری، امت آنها را پذیرفته‌اند و نزد بسیاری از علماء مانند ابن صلاح و ابن تیمیه و جمهور علمای سلف وخلف، ثبوت و صحت آنها قطعی است[۲].

برخی از بزرگان مانند داود ظاهری و حسین بن علی کرابیسی و حارث ابن اسد محاسبی معتقدند حدیث صحیح علم یقینی را می‌رساند ، ابن خویز منداد این را از مالک رحمه‌الله روایت می‌کند و ابن حزم هم در «الاحکام» این رأی را ترجیح داده‌است.

او می‌گوید: «خبر واحدی که راویان عادل آن را از رسول اللهﷺ روایت کنند، علم (یقین) و عمل به آن واجب است».

و یکی از بزرگان معاصر شیخ احمد محمد شاکر، این نظریه را قبول کرده و می‌گوید: «دیدگاه صحیحی که دلائل آن را تایید می‌کنند، دیدگاه ابن حزم و دیگران است که می‌گویند حدیث صحیح علم قطعی را می‌رساند و تفاوتی ندارد که در

۱- بخاری باب (رجال کتاب فتن، مسلم، کتاب فتن)

۲- الباعث الحثیث إلی علوم الحدیث ص۲۳

صحیحین روایت شده باشد یا در کتاب‌های دیگر، این علم یقینی است که جز برای عالمی متبحر که آگاه به احوال راویان وعلل احادیث است حاصل نمی‌شود. و ثبوت علم یقینی نظری به وسیله احادیث صحیح، برای هر کسی که در علمی متبحر باشد واضح است، و قلبش به این نظریه مطمئن است»[۱].

خلاصه: احادیث دجال متواتر باشند یا صحیح، برای مسلمان آگاه، مجال انکار و رد و شک و شبهه درآن نیست، و اینکه رسول خدا ﷺ در بعضی احادیث احتمال ظهورش را به دوران خود نسبت می‌دهد و در روایات دیگر آن را به پایان زندگی دنیا نسبت می‌دهند موجب ضعف حدیث نمی‌شود، چون امکان دارد خداوند بدون تعیین وقت، ظهورش را به رسول اکرم ﷺ اطلاع داده باشد، و رسول خدا، آن را به دوران خودش نسبت داده ولی بعداً خداوند او را مطلع ساخته که در پایان زندگی دنیا ظهور خواهد کرد.

احادیث دجال از نظر سند ثابت هستند و جای شک و شبهه‌ای در آن نیست و از طرق بسیاری روایت شده‌اند، از لحاظ متن هم مشکلی ندارند، چون رسول خدا ﷺ در حدیثی بیان فرموده: که سی دجال ظهور می‌کنند، بزرگ‌ترین و آخرین آنها قبل از قیامت است.

در صحیح بخاری روایت شده: «لاَ تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَقْتَتِلَ فِئَتَانِ فَيَكُونَ بَيْنَهُمَا مَقْتَلَةٌ عَظِيمَةٌ، دَعْوَاهُمَا وَاحِدَةٌ، وَلاَ تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يُبْعَثَ دَجَّالُونَ كَذَّابُونَ، قَرِيبًا مِنْ ثَلاَثِينَ، كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ». «قیامت بر پا نمی‌شود تا اینکه دو گروه که ادعایشان یکی است به جان هم بیفتند و جنگ بسیار سختی بین آنان درگیرد و تا اینکه تقریبا سی دجال دروغگو ظهور کنند، که هر کدام از آنها ادعا می‌کند رسول و فرستاده خدا است».

و در روایت احمد و طبرانی: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَخْرُجَ ثَلَاثُونَ كَذَّابًا , آخِرُهُمُ الْأَعْوَرُ الدَّجَّالُ». «قیامت بر پا نمی‌شود تا اینکه سی دروغگو بیاید و آخرین آنها دجال یک چشم است».

وقائع تاریخی این مساله را تایید می‌کنند مثلاً افرادی همچون مسیلمه کذاب و اسود عنسی در گذشته و غلام احمد قادیانی در هند معاصر ظهور کرده‌اند. و کسانی دیگر نیز خواهند بود، و آخرینشان دجال کبیر است که عیسی بن مریم او را خواهد کشت.

۱- الباعث الحدیث: ص ۲۵.

پس مادامی که این امور غیبی، از لحاظ عقلی ممکن الوجود باشد و رسول اکرمﷺ از آن خبر داده‌است، ایمان آوردن و تصدیق آن واجب است و عقل در این میدان پایی ندارد و باید توقف کند.

احادیث تعیین «عمر دنیا» اسرائیلیات باطل هستند

در صفحه ۲۱۴ عمر دنیا را ذکر می‌کند و می‌گوید: در تفسیر آلوسی از سیوطی نقل شده که چند حدیث را در مورد طول حیات ذکر می‌کند که عمر دنیا را هفت هزار سال تخمین داده‌است و گفته مدت حیات امت اسلامی هزار و پانصد سال می‌باشد

برای بیان حقیقت می‌گویم:

روایات و اخباری که عمر دنیا را هفت هزار سال تعیین کرده‌اند و یا می‌گویند پیامبر در پایان هزاره ششم مبعوث شده است، ناقدان و رادمردان حدیث مانند ابن جوزی و دیگران به ساختگی بودن آن اذعان کردند. پس اگر موضوع باشند، وزن و ارزش چندانی ندارند تا توسط آنها احادیث را مورد حمله قرار دهند، و بعضی از آنها حدیث نیستند بلکه رأی اصحاب و تابعین هستند، و اگر این روایات صحیح هم باشند، اسرائیلیات باطلی هستند و بعضی از اهل کتاب که مسلمان شده‌اند، با حسن نیت آن را روایت کرده‌اند. و پناه بر خداوند اگر چنین احادیثی منسوب به رسول اللهﷺ شده باشد.

احادیث تحدید و تعیین عمر دنیا به هفت هزار سال از نادانی‌های یهودانی است که بر زبان خدا دروغ بستند و ظلمی است که بر علم روا داشته‌اند.

در پایان می‌خواهم به نویسنده بگویم:

اگر اجتهاد سیوطی او را بر این داشته که بر این اسرائیلیات اعتماد کند، پس یقینا در اجتهادش خطا کرده است، و سیوطی انسان است و اشتباه می‌کند، وعصمت مخصوص خدا و رسول اوﷺ است، اگر سیوطی آنها را قبول می‌کند، بزرگانی زیادی از ائمه حدیث آن را باطل دانسته ونقد کرده‌اند. و با دلائل ثابت و قطعی که شکی در آن نیست ثابت است که عمر دنیا بسیار بیشتر از اینهاست.

تحریف معنی حدیث

ابو ریه در صفحه ۲۱۴، حدیث امام مسلم که فرموده: قبل از پایان قرن اول هجری قیامت فرا می‌رسد را مورد اعتراض قرار داده‌است.

می‌گویم: شاید منظورش از حدیث مسلم، آن حدیثی باشد که یک ماه قبل از وفات فرموده: «أَرَأَيْتَكُمْ لَيْلَتَكُمْ هَذِهِ فَإِنَّ عَلَى رَأْسِ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْهَا لَا يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ الْيَوْمَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَحَدٌ». «...در آخر قرن اول کسی از معاصرین باقی نمی‌ماند» مردم در مورد حدیث دچار اشتباه و حیرت شده‌اند ولی پیامبر هدفش تمام مردم نبود، بلکه مردمی که آن هنگام زنده بودند، همه آنها در آن زمان خواهند مرد.

پس منظور حدیث انقراض قرن اول است نه انقراض دنیا و فرا رسیدن قیامت، مؤلف مانند گذشته، دچار اشتباه شده است. اگر تأمل می‌کرد به چنین اشتباه فاحشی نمی‌افتاد. وچنین گمان دروغی را بر آن بنا نمی‌کرد.

احادیث «فتن و علامات قیامت»

ابو ریه می‌گوید: « قبلا احادیث ساخته شده فراوانی در مورد فتنه و علامات قیامت و نزول عیسی که در کتب حدیث معتمد بین مسلمانان، شیوخ مقدس نما آن را بیان کرده بودند را ذکر کردیم، و همچنین از ذکر احادیث وارده در مورد خروج نیل و فرات و سیحون و جیحون از سدرة الـمنتهی که در صحیح بخاری وغیر آن هستند منصرف شدیم».

در جواب به او می‌گویم:

روایات و اخبار در مورد نشانه‌های قیامت و نزول عیسی از طرق بسیاری روایت شده‌اند، و خیلی از آنها صحیح و برخی حسن، هستند به گونه‌ای که به حد تواتر می‌رسند، مانند احادیث نزول عیسی همانگونه که امام شوکانی ﷺ فرموده است. ولی بعضی از روایات ضعیف و موضوع هستند، با این وجود محدثین احادیث صحیح را از موضوع جدا کرده است.

اما حدیث روایت شده در مورد رود نیل و فرات و غیره... را بیان نمودیم و آن را موافق لغت و شرع تاویل کردیم، که هدف حدیث مجاز است نه حقیقت. و این مجاز از نظر شرع و لغت قابل پذیرش است.

استناد به کلام رشید رضا

در صفحه ۲۱۵ می‌گوید: «رشید رضا ﷺ در تفسیر المنار بعد از نقد احادیث نشانه‌های قیامت و نشانه‌های آن مانند احادیث فتنه‌ها و دجال و جساسه و ظهور مهدی و غیره به چند نتیجه با ارزش دست پیدا می‌کند».

۱- پیامبر علم غیب را نمی‌دانست بلکه خداوند بعضی از غیبیات را به ایشان اطلاع می‌داد که دو نوع صریح و استنباطی (ظنی) هستند.
۲- بدون شک اکثر احادیث در این زمینه، با معنی روایت شده‌اند، بر این اساس هر کدام از اصحاب قرائت و برداشت خودش را روایت می‌کند، احتمال دارد در آن قرائت مرتکب اشتباه شده باشد، مخصوصاً در مورد این احادیث که موضوع غیب است بعضی مواقع راوی برداشت و فهم را با الفاظ خود بیان می‌کند و در تبیین، الفاظی را می‌افزاید.

ردی بر رشید رضا واستادش

۱- این تفسیر که پیامبر علم غیب را نمی‌داند بلکه خداوند او را از بعضی غیبیات مطلع می‌سازد. جای اختلاف نیست و کسی هم آن را انکار نمی‌کند، اما می‌گویم: احادیث نشانه‌های قیامت از غیبیاتی هستند که خداوند به رسول ابلاغ فرموده است. خداوند می‌فرماید: ﴿..فَلَا يُظۡهِرُ عَلَىٰ غَيۡبِهِۦٓ أَحَدًا ٢٦ إِلَّا مَنِ ٱرۡتَضَىٰ مِن رَّسُولٖ..﴾ [الجن: ۲۶-۲۷]. «هیچ‌کس بر غیب مطلع نیست مگر پیامبرانی که خداوند از آنها خشنود است و به آنها اطلاع می‌دهد».
۲- در مورد روایت به معنی حدیث، تحقیق کردیم و بیان نمودیم که احتمال خطا و تغییر در احکام و دلالات، احتمال عقلی است، اما کسی که از شروط علما در تجویز روایت به معنی اطلاع دارد، وهمچنین از شدت دقت راویان در روایت به لفظ آگاهی داشته باشد، یقینا می‌داند که این احتمال خطا و تغییر بسیار دور است.
۳- اما وضع حدیث توسط افراد متعصب مذهبی و سیاسی و ظاهرسازان قابل انکار نیست ولی علماء آنها را مشخص کرده و آشکار نموده‌اند.
۴- اما اینکه می‌گوید: حدیث ساختگی فقط با اعتراف سازنده‌ی آن شناخته می‌شود و راهی دیگری برای آن نیست، ادعایی است که از هر جهت نادرست است چون اعتراف یکی از قرینه‌ها است، علماء دلیل ساختگی بودن حدیث را نداشتن سند خوب ومتن صحیح دانسته‌اند.

اگرچه سازندگان حدیث به عمل خود اعتراف نکنند، اما علمای حدیث با توانمندی خود و با نقد درست و بر اساس قواعد دقیقی که برای تشخیص احادیث جعلی قرار

داده‌اند، به راه صواب و درست پی می‌برند، وحق را از باطل و صحیح را از موضوع مشخص می‌کنند.

بهترین دلیل بر این موضوع این است، که محدثین حتی اقرار شخص را نیز دلیل قطعی بر ساختگی قرار نداده‌اند. چرا که ممکن است در اقرار خود نیز دروغ بگوید.

۵- اما اینکه از محمد عبده رحمه الله روایت کرده که ایشان گفته است: «صحابه و تابعین از هر مسلمانی روایت می‌کردند، در حالی که همه مسلمانان راستگو نیستند و آنها بین روایات شنیده شده از رسول ﷺ و دیگران تفاوتی نمی‌گذاشتند».

اگر نقل قول بدون خیانت صورت گرفته باشد باز هم صحیح نیست، هر چند نویسنده حریص است معنایی به کلمات بدهد که چنین معنایی را نشان دهد.

می‌خواهم در این فرصت بگویم که محمد عبده محدث نیست و در علوم حدیث مهارت کافی نداشته است؛ بنابراین در نقد بعضی از احادیث به خطا رفته است، همچنین می‌خواهم به نویسنده وامثال او بگویم، که مردان توسط حق شناخته می‌شوند، نه حق با مردان (ملاک حق است نه مردان)، آنچنان که مالک بن انس فرموده است: «هر کسی کلامش قابل قبول و رد است مگر پیامبر که کلامش رد نمی‌شود».

من هر چند استاد محمد عبده رحمه الله و رشید رضا رحمه الله را بزرگوار می‌دانم و به آنها احترام می‌گذارم، ولی هر چه آنها می‌گویند را صحیح نمی‌دانم، و اقوال آن دو بزرگوار بر همه انسان‌ها حجت نیست، چرا که انسان هستند و هر انسانی در معرض خطا و اشتباه قرار می‌گیرد.

رشید رضا هر چند دانا به سنت و حدیث است ولی در بعضی مواقع اشتباه کرده و دچار خطای فاحش شده است. فراموش نکنیم که فقط خدا و رسول ﷺ اشتباه نمی‌کنند.

اما در مورد تفسیر او از قاعده «همه صحابه عادل هستند» مبنی بر این که منظور از این قاعده اغلبیت آنهاست. قبلا در مورد آن سخن گفتم.

اما کلام او که گفته است، بعضی از منافقین درمیان اصحاب وجود داشتند و در نفاق خیلی ماهر بوده و نفاق خود را به گونه پنهان می‌کردند که حتی رسول الله ﷺ آنها را نمی‌شناختند. و برای اثبات قولش به این قول خدا استدلال کرده است که:

﴿وَمِمَّنۡ حَوۡلَكُم مِّنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مُنَٰفِقُونَۖ وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَا تَعۡلَمُهُمۡۖ نَحۡنُ نَعۡلَمُهُمۡۚ سَنُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيۡنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٖ ١٠١﴾ [التوبة: ١٠١].

«بعضی از بادیه‌نشینان حول و اطراف مدینه منافق هستند، و بعضی از اهل مدینه در نفاق مهارت پیدا کرده‌اند، شما آنها را نمی‌شناسید بلکه فقط ما آنها را می‌شناسیم و و دوبار آنها را عذاب می‌دهیم وسپس آنها به عذاب دردناکی بر گردانده می‌شوند».

اما هدف آیه این نیست که تو هرگز و تا نهایت کارشان، آنها را نمی‌شناسی. بلکه در این آیه دلالتی است که نشان می‌دهد خداوند آنها را رسوا می‌کند، و اسم آنها را برای رسول اللهﷺ ومؤمنین واضح می‌گرداند. منظور از مرتین در آیه تکثیر وکثرت است، مانند قول خداوند که فرمود: ﴿ثُمَّ ٱرۡجِعِ ٱلۡبَصَرَ كَرَّتَيۡنِ﴾ «باز هم جشمانت را بچرخان»!.

و از آیه برداشت می‌شود که خداوند رسولش را از احوال آن منافقین آگاه می‌سازد، و روایتی که این را تأیید کند نیز توسط ابن ابی حاتم و طبرانی وکسانی دیگر از ابن عباس روایت شده است:

«رسولﷺ خدا روز جمعه برای خطبه ایستاده و فرمود: فلانی تو برو بیرون چون منافق هستی! فلانی بیرون برو زیرا تو منافق هستی تا چند نفر همه را بیرون کرد و نام آنها را بیان فرمود تا رسوا شدند، عمر بن خطاب ﷺ به خاطر مشکلی نتوانسته بود زود در نماز شرکت کند، و با تأخیر به مسجد آمد. وقتی منافقین از مسجد بیرون می‌رفتند، عمر از شرم این که در مسجد نبوده خود را از آنها پنهان می‌کرد. و گمان می‌کرد که مردم نماز را تمام کرده‌اند، و آنها نیز خود را از عمر پنهان می‌کردند، چون گمان می‌کردند که عمر آنها را می‌شناسد. عمر سپس وارد مسجد شد، و دید نماز هنوز پایان نیافته است، مردی به او گفت: عمر مژده! خداوند در این روز منافقین را رسوا کرد، واین عذاب اول آنهاست و عذاب دوم آنها در قبر خواهد بود».

و در روایت ابن مردویه از ابی مسعود انصاری «پیامبر سی و شش نفر را بیرون کرد».

۷- اما در مورد کلامی که از رشیدرضا نقل می‌کند: «هر حدیثی که از جهت متن یا سند مشکل یا مخالف سنت خداوند در خلق و آفرینش است یا مخالف اصول دین و نصوص قطعی و محسوسات و امثال این قطعیات باشد، جای شک و گمان است، هر کسی روایتی را تصدیق کند بدین علت که مشکلات گذشته را در آن نیافت و به روایت راویان اعتماد داشت. اصل بر تصدیق ایشان است و اگر در مورد روایتی به شک افتاد

بدین خاطر که یکی از اشکالات گذشته در آن پیدا شد، احتمال اسرائیلی بودن و یا اشتباه روایت معنی یا مسائلی که به آن اشاره کردیم، تقویت می‌شود».

اصل قاعده درست است و علماء و بزرگان حدیث در بیان نشانه‌های ساختگی بودن حدیث این‌ها را گفته‌اند و احادیث موضوع با این قاعده شناخته می‌شود ولی اشتباه در تطبیق رخ می‌دهد، لذا ممکن است نزد شخصی مشکل به حساب آید اما نزد نزد دیگری مشکلی نباشد، برخی چیزها نزد بعضی‌ها مخالف سنت آفرینش است در حالی که در نزد دیگران بعد از دقت نظر مخالف سنت آفرینش نیست، برخی آن را مخالف دلایل قطعی وحس می‌دانند، در حالی که دیگران چنین نیستند، به‌همین خاطر مغالطات بسیاری در کلام نویسنده، و دیگرانی که به نقد احادیث دست زده‌اند وارد شده است، چون هدف اصلی آنها نابود کردن احادیث بوده، لذا هر دلیل واهی را گرفته و با آن مرکب سست، در راه سختی در مخالفت با حدیث رسول الله ﷺ قدم گذاشته است.

بزرگان و عالمان حقیقی در تطبیق قواعد نهایت احتیاط را به خرج داده‌اند و در صادر کردن حکم احادیث آرام و مطمئن و دقیق بوده‌اند و به همین دلیل حکم آنها بر احادیث و راویان آنها درست شد.

در گذشته در این مورد توضیحات مفصل آرائه شد که عالمان به نقد سند و متن احادیث عنایت فراوانی نشان دادند، و در حکم بر احادیثی که ظاهرش مخالفت با عقل و حس یا سنن آفرینش و امثال آن باشد، عجله نمی‌کردند.

زیر سوال بردن اصحاب و بزرگان دین در مورد جمع و تدوین احادیث

افتراء به اصحاب مبنی بر اینکه آنها به جمع احادیث عنایت نداشتند

در پاورقی صفحه ۲۱۹ باب: «تدوین القرآن» می‌گوید: «چیزی که نظر را جلب می‌کند، این است که عمر ﷺ وقتی به شهادت رسیدن اصحاب را در جنگ یمامه مشاهده کرد، با شتاب به‌سوی ابوبکر رفت تا به سرعت قرآن را جمع‌آوری کند، عمر نگفت آنها حافظان حدیث هستند بلکه گفت آنهایی که شهید شدند حافظان قرآن بودند، و عمر خواستار جمع‌آوری حدیث نبود بلکه خواستار جمع‌آوری قرآن بود، همه آنها به حفظ و جمع‌آوری قرآن اهتمام کردند، هیچ کدام توجهی به جمع‌آوری حدیث نداشتند این قوی‌ترین دلیل برای اثبات توجه نکردن به احادیث و جمع‌آوری نکردن آن مانند قرآن است».

آیا این قوی‌ترین دلیل بر نیت بد نویسنده نیست؟ آیا این دلیل بر این نیست که او قصد بی‌اهمیت جلوه دادن و کم ارزش کردن مقام سنت حتی نزد نسل ممتاز اول امت اسلامی و اصحاب نامدار و پاسدار شریعت را دارد؟ و برای اثبات این ادعا ، کلام و حوادث را به گونه‌ای ناهنجاری تفسیر می‌کند که آن کلمات ظرفیت چنینآن تفسیری را ندارد؟!!.

حکمت و مصلحت در آن دوران مقتضی جمع‌آوری قرآن در یک مصحف بود تا چیزی از آن نابود نشود یا با مرگ جمهور حافظان قرآن از بین نرود، ولی نیازمند جمع‌آوری سنت نبودند مخصوصاً که امت اسلامی به حفظ الفاظ حدیث مانند الفاظ قرآن مکلف نبودند، بلکه در حفظ سنت تنها بر معنی آن اعتماد می‌کردند تا الفاظ، و همچنین آنها از نوشتن حدیث نهی شده بودند، تا اینکه حدیث با قرآن مخلوط نشود.

صحابه حدیث را جمع‌آوری نکردند چون مشغول کار مهم‌تری یعنی جمع قرآن بودند. زیرا اهتمام دادن به مهم‌تر و اصل، بر مهم و فرع، مقدم است وقتی حکمت و

مصلحت ایجاب نمود که حدیث جمع‌آوری شود. خلیفه راشد عمر بن عبد العزیز رحمه الله برای این کار مهم و خطیر آستین همت را بالا زد، و تدوین عمومی حدیث صورت گرفت و إلا تدوین خصوصی در دوران اصحاب و تابعین و حتی پیامبر ﷺ شروع شده بود.

افزون بر مطالب گذشته چیزی که نقشه دروغین و افترائات ابو ریه را بر ملا می‌کند و کاخ فریبنده ابو ریه را فرو می‌ریزد و دهانش را می‌بندد، روایت امام بیهقی از عروه زبیر است که عمر بن خطاب تصمیم به جمع‌آوری سنت(حدیث) گرفت. در این مورد با اصحاب مشورت کرد و آنها نیز به جمع‌آوری نظر دادند، عمر شروع به استخاره کرد و یک ماه این کار را ادامه داد. سپس تصمیم گرفت و گفت: خواستم سنت را جمع‌آوری کنم اما امتی را به یاد آوردم که قبل از شما بودند، بیانات پیامبر خود را نوشتند ولی کتاب خدا را رها کردند سوگند به خدا من کتاب خدا را با هیچ چیز آمیخته نمی‌کنم[1].

آیا بعد از این روایت رواست که بگویم اصحاب به احادیث اهتمام نورزیدند و در این زمینه کتابی نداشتند؟!!!.

گمان او مبنی بر این که لازمه تدوین تواتر است

چیزی که انسان را به شگفت می‌آورَد، گفتار او در صفحه ۲۱۷ است آنجا که می‌گوید: «اگر پیامبر و اصحاب به تدوین احادیث توجه می‌کردند همانگونه که به تدوین قرآن اهتمام ورزیدند احادیث رسول ﷺ به صورت متواتر نقل می‌شد همانگونه که قرآن متواتراً به ما رسیده است، دیگر حدیث صحیح و حسن و ضعیف و موضوع مفهومی نداشت، چنانکه در زمان پیامبر و صحابه چنین نبود، در نتیجه اختلافات حل می‌شد و قضیه فیصله پیدا می‌کرد، و زحمت بحث و تحقیق در مورد صحت و ضعف حدیث و نوشتن کتاب‌های فراوان در مورد حدیث و علوم آن و جرح و تعدیل و چیزهای دیگر از دوش علماء برداشته می‌شد، و فقها هم‌نظر می‌شدند و اختلاف نزاع آنها هم فیصله پیدا می‌کرد، چون همه احادیث متواتر می‌شد و و مجتهدین چیزی به نام ظن غالب که درِ اختلافات را گشود و صفوف مسلمانان را شکسته و فرقه‌ها و گروه‌ها و مذاهب را پدید آورده موضوعیت نمی‌داشت، بگونه‌ای که دو مدرسه اهل حدیث و اهل رأی را به وجود آورده که تا قیام قیامت علیه همدیگر در نزاع به سر می‌برند.

بعد از آن احادیث از مهم‌ترین مصادر علمای نحو و رجال و لغت و بلاغه شد.

۱- اعلام الـمحدثین: بحث تدوین حدیث.

رد و جواب گمانه‌های ابو ریه

این کلام ابو ریه نوعی سخنرانی است که در مقابل بحث علمی تاب و توان ندارند و همچو کف روی آب، با بادی نیست و نابود می‌شود.

۱- این کلام از جهل و نادانی نویسنده نسبت به قرآن سرچشمه می‌گیرد. به نظر ابوریه تدوین موجب تواتر قرآن است[۱]، ای علامه‌ی روزگار، تدوین قرآن از اهتمام و حفظ مداوم نسل‌های پی در پی است، نسل‌های متمادی به گونه‌ای آن را حفظ کرده‌اند که هیچ تغییر و تبدیل در آن رخ نداده است. کلمه‌ای حذف و افزوده نشده است.

اگر تدوین موجب تواتر باشد باید کتاب‌های فراوانی به درجه تواتر می‌رسیدند که در گذشته و حال حاضر در انواع علم و فن تدوین شده‌اند، ولی هیچ کتابی در حد تواتر به معنای صحیح آن نرسیده است.

اساس تواتر، نقل گروه فراوانی از روایان در هر طبقه است که عادتاً اتفاق آنها بر دروغ محال است. اگر فرض کنیم سنت در دوران پیامبر تدوین می‌شد ولی گروه فراوانی آن را نقل نمی‌کردند هرگز به درجه تواتر ارتقاء پیدا نمی‌کرد.

البته این قاعده خیلی بدیهی است، حتی طلبه ابتدائی هم آن را می‌داند، اما با وجود اینکه سنت همراه قرآن تدوین نشده ولی احادیث متواتری در آن یافت می‌شود، اگرچه که کم هستند. خلاصه کلام این است که تدوین و تواتر لازم و ملزوم نیستند.

۲- در مورد اختلاف فقهاء هم دچار اشتباه شده و نمی‌داند سرچشمه اختلاف فقهاء چیست. آیا علامه زمان، گمان می‌کند متواتر بودن قرآن، فقهاء را از اختلاف در آیات قرآن محفوظ داشته است. بهترین دلیل برای بطلان گمان او این است که با وجود تواتر قرآن باز فقها از عهد صحابه تاکنون با یکدیگر در فهم واستنباط احکام از قرآن اختلاف داشتند، و تواتر قرآن مانع اختلاف در مدلولات قرآن نشده است، چرا که بسیاری از دلالات قرآن ظنی هستند، اگر چه که ثبوت آن قطعی است.

اما گمان او مبنی بر اینکه پیروی از غالب ظن باب خلاف را باز نموده، و صفوف مسلمانان را شکافته، یک نوع سخنرانی است. پیروی از گمان غالب در احکام فرعی، امت را متفرق نساخته است، و فرق مذاهب را ایجاد ننموده است، بلکه تفرقه واقعی در

۱- اصحاب و تابعین رسول اللهﷺ قرآن را از حفظ می‌خوانند، چون قرآن تا زمان عثمان فقط یک نسخه جمع شده بود ودر دروه عثمان هفت عدد جمع‌آوری شد، که مطمئنن اینها نمی‌تواند دلیل بر خواندن مردم از روی قرآن باشند.

امت را او و کسانی مثل او ایجاد نموده‌اند که دنبال هوا وهوس‌های دنیایی هستند، و دینشان را به دنیایشان فروخته‌اند، و دشمنان اسلام از آنها به عنوان ابزاری برای تخریب پایه‌های اساسی دین، و از بین بردن شوکت امت اسلامی استفاده نموده است، اما هرگز چنین نمی‌شود حق باید ظاهر گردد و دین خدا باید چیره شود، و اکثر مردم این را نمی‌دانند. احادیث رسول الله ﷺ به عنوان مصدر تشریع و هدایت و نور برای علمای فقه و شریعت وآداب و اخلاق و لغت و بلاغت باقی خواهد ماند.

گمان او مبنی بر اینکه ابن أبی سرح اولین کاتب وحی است

در صفحه ۲۱۸ می‌گوید: «اولین نفری که در مکه برای رسول اکرم ﷺ وحی نوشت عبدالله ابن سعد بن ابی سرح قریشی بود که مرتد شد و در روز فتح مکه به اسلام بازگشت».

نمی‌دانم نویسنده این را از چه مصدر و سرچشمه‌ای آورده، چه بسا که از کتاب استادان ورؤسای مستشرقش گرفته باشد. من به کتاب الاستیعاب و کتاب الأصابة مراجعه کردم، تنها این را پیدا کردم که عبدالله ابن سعد بن ابی سرح کاتب وحی بود و مرتد شد و روز فتح مکه مسلمان شد و اسلامش را نیکو داشت. نمی‌دانم چه سری در آن نهفته است که او را اولین کاتب وحی می‌داند، در حالی که ابوبکر ﷺ و علی ﷺ از اولین مسلمانها بین مردان و کودکان بودند، و جایگاه آنها نزد رسول الله ﷺ نیز برای همگان آشکار است، و با وجودی که عثمان بن عفان از سابقین اولین بود و قبل از او مسلمان شده و کاتب وحی بود، اما این خیانتی است که برای او به عادت در آمده است.

تخمین زدن‌های ابو ریه در مسأله تدوین حدیث

در صفحه ۲۲۳ باب «تدوین الحدیث» می‌گوید: تدوین حدیث -بر اساس آنچه گفته شده- در اواخر دوران تابعین بوده است. سپس در پاورقی می‌گوید: «اواخر تابعین تقریباً سال ۱۵۰ هجری بود» سپس با کلام هروی به نقل از قسطلانی داستان را ادامه داده و می‌گوید، عمر بن عبد العزیز در سال صد هجری به ابوبکر محمد بن حزم دستور داد تا احادیث رسول الله ﷺ را تدوین و جمع‌آوری کند، سپس نویسنده می‌نویسد: ظاهراً وقتی مرگ عمر بن عبد العزیز را در آغوش خود گرفت، ابن حزم از نوشتن حدیث دست برداشت. مخصوصاً وقتی که یزید بن عبد الملک در سال ۱۰۱ هجری، خلافت را به دست گرفت، ابوبکر بن حزم را بر کنار کرد و کسانی که شروع به نوشتن

حدیث کرده بودند نیز از اینکار دست برداشتند. لذا حرکت تدوین حدیث آهسته و کند شد تا اینکه هشام بن عبدالملک در سال ۱۰۵ هجری به قدرت رسید، کار را با جدیت دنبال کرد، و ابن شهاب را به اینکار تشویق نمود، بلکه برخی‌ها گفته‌اند که هشام، ابن شهاب را وادار به نوشتن کرد، چون آنها نوشتن او را نمی‌پسندیدند.. .

رد این تخمین زدنها و بیان منشأ آنها

می‌گویم: برای من و هر محقق منصف دیگری روشن است که ابو ریه برای زیر سؤال بردن احادیث وسنت رسول الله ﷺ، تلاش می‌کند تدوین عمومی را بعد از قرن اول جلوه دهد. نمی‌دانم چگونه موضوعی که در پاورقی از آن یاد می‌کند، با آنچه که از علماء، مبنی بر تدوین حدیث در دوران عمر بن عبد العزیز در سال ۹۹ هجری نقل می‌کند، توافق دارد. و عمر بن عبد العزیز در سال ۹۹ حکومت را بدست گرفت و سال ۱۰۱ هجری فوت فرمودند.

بعد از این ابو ریه[1] از کجا متوجه شد که بعد از وفات عمر بن عبد العزیز ﷺ کار تدوین حدیث متوقف شده، و ابن حزم ﷺ و همه کاتبان حدیث از تدوین منصرف شدند؟ چرا قضیه بر عکس نباشد یعنی آنها در تدوین شتاب به خرج دادند تا مأموریتشان به اتمام برسانند؟ و حقیقت هم همین بوده. به ویژه که آنها می‌دانند، که

۱- برایم آشکار گشته که مؤلف پیرو احمد امین بوده و آنچه سبب شده احمد امین دچار تردید شود ،شبهه‌ای است که مستشرقین در مورد روایت جمع حدیث وارد کرده‌اند. اکنون آنچه احمد امین (ضحی الإسلام ج ۲ ص ۱۰۶) پس از ذکر فرمان عمر بن عبدالعزیز به ابوبکر بن حزم برای جمع احادیث، می‌گوید را اینجا می‌آورم. او می‌گوید: «ولی آیا این فرمان اجرا شده است؟ آنچه ما می‌دانیم این است که چنین مجموعه‌ای به دست ما نرسیده و گرد آورندگان احادیث به آن اشاره‌ای نکرده‌آند و به همین دلیل برخی از مستشرقین در این خبر شک کرده‌اند چرا که اگر چنین مجموعه‌ای گرد آوری می‌شد، تبدیل به یکی از مهمترین مراجع حدیث می‌شد. ولی نیازی به این شک نیست زیرا این روایت به ما می‌گوید که عمر بن عبدالعزیز دستور داد ولی بیان نمی‌کند که گردآوری احادیث به پایان رسید شاید وفات سریع عمر بن عبدالعزیز ،ابوبکر بن حزم را از اجرای فرمان او منصرف کرده است». می‌گویم: و شاید هم فرمان او را اجرا کرده است ـ که این راجح تر است ـ اما مانند دیگر آثار سلف صالح به تدریج از بین رفته است زیرا هر آنچه تألیف شده به دست ما نرسیده است حتی کتاب طبقه‌ای که بعد از آنها آمدند به ما نرسیده است جز موطای امام مالک ؛ اینجا برای ما آشکار می‌شود که مؤلف می‌خواهد خود را در لباس پژوهشگری مستقل معرفی کند در حالی که شخصی دنباله رو است.

سنت، اصل دوم از اصول تشریع است و آنها در جمع و تدوین سنت، مشغول به واجب دینی خود هستند، و این گمان نسبت به آنان شایسته‌تر از گمان اولی است، چرا که آنها بزرگان دین و جزء خیر القرون به تعبیر رسول الله ﷺ هستند.

آنچه باید بدانیم، این است که تدوین عمومی حدیث اگر چه در اواخر قرن اول صورت گرفت، ولی تدوین خصوصی از دوران رسول اکرم ﷺ وجود داشته است. برخی از اصحاب در زمان رسول الله ﷺ و تابعین بعد از حیات او احادیث را می‌نوشتند، وروایات صحیح زیادی برای اثبات تدوین خصوصی وجود دارد که برای شما ذکر می‌کنم.

۱- امام بخاری از ابو هریره ﷺ روایت کرده است: «لَمْ يَكُنْ أحد مِنْ أَصْحَابِ من أصحاب رسول الله ج أَكْثَرُ حَدِيثًا مِنِّي إِلَّا ما كان من عَبْدَ اللَّهِ بْن عَمْرو بن العاص، فَإِنَّهُ كان يكتب وَ أنا لَا أَكْتُبْ». «هیچ‌کس از اصحاب رسول خدا بیشتر از من حدیث روایت نکرده مگر عبدالله بن عمرو بن عاص، چون او حدیث می‌نوشت ولی من نمی‌نوشتم».

۲- بخاری و مسلم روایت کرده‌اند که ابوشاه یمنی از پیامبر خدا خواست حدیث خطبه حجة الوداع را برایش بنویسند پیامبر ﷺ فرمود: «برای ابوشاه بنویسد».

۳- ابو داود و حاکم از عبدالله بن عروبن عاص رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که گفت: «قلتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي أَسْمَعُ مِنْكَ أَشْيَاءَ، أَفَأَكْتُبُهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ» ، قُلْتُ: فِي الْغَضَبِ وَالرِّضَا؟ قَالَ: «نَعَمْ، فَإِنِّي لَا أَقُولُ فِيهِمَا إِلَّا حَقًّا». «گفتم ای رسول خدا من چیزهای از شما می‌شنوم آیا آنها را بنویسم؟ فرمود بله. گفتم: در حالت خشم و خوشنودی؟ فرمود: بله چون من در این دو حالت جز حق چیزی نمی‌گویم».

۴- ترمذی از ابی هریره ﷺ روایت کرده است: مردی از انصار نزد پیامبر می‌نشست و احادیث پیامبر را می‌شنید و خوشش می‌آمد ولی آن را فراموش می‌کرد، نگرانی خود را از این موضوع با پیامبر درمیان گذاشت. رسول الله خطاب به او فرمود: «إستَعِن بِيَمِينِك». «از دستت کمک بگیر».

۵- در صحیح بخاری حدیثی وجود دارد که بیان می‌کند، علی ﷺ صحیفه‌ای داشت که برخی از سنت‌های پیامبر ﷺ در آن یاد داشت شده بود، مانند حدیث قصاص و آزاد کردن اسیر و اینکه مسلمان در مقابل کافر کشته نمی‌شود.

۶- همچنین ثابت است که فصل صدقات و دیات و فرائض و سنن را رسول اللهﷺ برای عمرو بن حزم دیکته کرد، همچنین روایت‌های دیگری هست که دلالت بر وجود نوشتن وکتابت در زمان خود رسول اللهﷺ دارد.

اما حدیث نهی از نوشتن در اوائل اسلام به خاطر ترس از آمیخته شدن قرآن و حدیث و پشت کردن به قرآن بوده، ولی بعد از برطرف شدن این نگرانی، حکم نهی با احادیث اذن به نوشتن منسوخ گردید.

وقتی رسول اکرمﷺ به رفیق اعلی پیوست، بسیاری از صحابه و تابعین حدیث را می‌نوشتند. از سعید بن جبیر رضی الله عنه روایت شده که از ابن عباس رضی الله عنهما حدیث را می‌شنید و بر روی زین‌ها و بارهای خود آن را یادداشت می‌کرد و بعد از پیاده شدن آن را در کتاب می‌نوشت.

از عبد الرحمن بن ابی زیاد از پدرش روایت شده: «ما حلال و حرام را می‌نوشتیم. اما ابن شهاب در همه زمینه‌ها حدیث می‌نوشت، وقتی به احادیث نیاز پیدا کردند متوجه شدیم ابن شهاب از همه داناتر است».

از هشام بن عروه روایت شده وقتی که نوشته‌هایش در دوران خلافت یزید بن معاویه آتش گرفت می‌گفت: «ای کاش خانواده و مالم را از دست می‌دادم و نوشته‌هایم نابود نمی‌شدند».

لازم است بدانیم عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه، خلیفه عدالت خواه، به تمام نقاط خلافت خود دستور جمع را ابلاغ فرمود. ابو نعیم در تاریخ اصفهان می‌گوید: «عمر بن عبدالعزیز به تمام نواحی اسلامی نامه نوشت که احادیث رسولﷺ جمع آوری کرده و آنها را بنویسید و از جمله آنان امام محمد بن مسلم بن شهاب زهری رحمه الله متوفی سال ۱۲۴ه بود. حتی امام سیوطی رحمه الله می‌فرماید: اولین کسی که به دستور عمر بن عبدالعزیز حدیث را جمع‌آوری کرد محمد بن شهاب زهری بود و همه عالمان اسلامی آن روزگار به ندای عمر لبیک گفتند.

نتیجه‌گیری‌های ابو ریه بدون مقدمه

خلاصه گفتارهایش در صفحه ۲۲۷ به شرح ذیل است «اولین تدوین حدیث در اواخر دوران خلافت اموی صورت گرفت، و این تدوین با روشی غیر مرتب از کتاب‌های متفرق صورت گرفت و احادیث به ابواب و فصول تقسیم نشده بودند. و شاید هم این

تدوین به سبک تدریسی بود که در مجالس علمی آن زمان صورت می‌گرفت، و این مجالس برای علم خاصی نبود، بلکه بصورت پراکنده همه علوم را در خود جای می‌داد. عطاء می‌گوید: هیچ مجلسی را از مجالس ابن عباس از نظر علم و هیبت بالاتر ندیدم. بعضی در مورد قرآن و گروهی دیگر در مورد سنت و افرادی دیگر در مورد شعر می‌پرسیدند و همه اینها از وادیِ پهناوری سرچشمه می‌گرفت.

در جواب به او می‌گویم:

کلام عطاء در مورد مجلس ابن عباس ﷺ، بحث مجلس علمی است نه مجلس روایت حدیث، چون مجلس روایت حدیث روشی جدا گانه دارد که عبارت است از ذکر احادیث همراه با سندهایشان و شرح آنچه نیاز به شرح دارد بنابراین آنچه مؤلف بیان می‌کند در جای خودش نیست. اما حقیقت موضوع تدوین را از [مقدمه ابن حجر: ج ۱، ص ۴] نقل می‌کنیم.

«آگاه باشید، احادیث و آثار رسول اکرم ﷺ در عصر صحابه و بزرگان تابعین در جوامع و مسانید مرتب و منظم تدوین نشد، و علت آن هم دو چیز می‌باشد:

۱- زیرا در ابتداء آنها از این کار منع شدند چنانکه در صحیح مسلم ثابت است از ترس اینکه مبادا قرآن و حدیث با هم آمیخته شوند.

۲- حافظه قوی و روان پاکی داشتند چون بیشتر آنها نوشتن بلد نبودند، پس در اواخر عصر تابعین آثار تدوین شد و اخبار تبویب گردید، وقتی علما در سرزمین‌ها پراکنده شدند و بدعت‌های خوارج و روافض و معتزله به وجود آمد. رادمردان تاریخ، احادیث را مرتب کردند و اولین کسی که به این کار اقدام کرد، ربیع بن صبیح و سعید بن ابی عروه و دیگران بودند. آنها هر باب را به صورت مستقل می‌نوشتند تا اینکه بزرگان طبقه سوم آمدند و احکام را تدوین کردند.

فرضیه بدون دلیل

در صفحه ۲۳۱ باب: «الأطوار التی تقلب فیها التدوین» «مراحل تاریخی تدوین» می‌گوید: «اولین مرحله تدوین اینگونه صورت گرفت که احادیث را از حافظه‌ی قویّ علماء یاد داشت می‌کردند و این کار در ورقه‌های جداگانه صورت گرفت. کتابی جامعی وجود نداشت که همه آنها را جمع کند و دارای باب باشد. در این اوراق، همراه احادیث نوشته شده فقه و شعر و نحو و غیره که از خصائص طفولیت تدوین بود، نوشته می‌شد».

می‌گویم:

نمی‌دانم نویسنده در مراحل تاریخی بر چه مصدری اعتماد کرده است؛ اگر جائز باشد کتاب‌های حدیث شامل فقه و لغت و نحو باشند، شعر چرا وارد این دائره گردید. هر چند از احمد امین نقل می‌کند ولی کلام احمد امین هم نظر او را تایید نمی‌کند. برای توضیح بیشتر نص کلام احمد امین را نقل می‌کنیم: «در دوران اموی، حدیث از حافظه عالمان یا صحیفه‌های قابل اعتماد نقل می‌شد، صحیفه‌ها بعضی مواقع شامل فقه و نحو و لغت و همچنین مجالس علما بودند».

ظاهراً احمد امین از تدوین علم به صورت کلی سخن می‌گوید، نه از تدوین حدیث به صورت خاص چون در سیاق مقایسه علم در دوران اموی و عباسی به این موضوع می‌پردازد. بدین علت در کتاب: «فجر الاسلام»[1] و «ضحی الاسلام» در این مورد چیزی نمی‌گوید. او تدوین حدیث را آنچنان که علما بیان کرده‌اند، ذکر می‌کند و ما هم حقیقت آن را از مقدمه «فتح الباری» نقل کردیم اما نه کلام احمد امین و نه نقل قول ابن حجر ﷺ گمان ابو ریه را تایید نمی‌کنند.

نتیجه‌ی دیگر

در صفحه ۲۳۳ بعد از بیان مراحل تاریخی تدوین می‌گوید: «مشخص شد که تدوین صحیح بعد از نیمه قرن سوم تا چهارم هجری صورت گرفت».

در این عبارت خیلی فکر کردم نمی‌دانم منظورش از تدوین صحیح چیست اگر هدفش تدوین احادیث صحیح باشد، کلامش اشتباه است چون پرچم‌دار احادیث صحیح مسلم و بخاری هستند هر دو در نیمه اول قرن سوم نوشتند و اگر هدفش تدوین عمومی باشد، غلط و اشتباه بزرگ‌تری است. چرا که تألیف در اوایل قرن دوم شروع شد و سپس رشد نمود و در اوایل قرن سوم نه اواسط آن به نهایت شکوفایی خود رسید.

سپس ابو ریه در مورد موطا امام مالک چه می‌گوید؟ که در قرن دوم تالیف شده و خودش در سال ۱۷۹ﻫ فوت کرد یا در مورد مسند امام احمد بن حنبل چه می‌گوید؟ که امام در سال ۲۴۱ﻫ فوت کردند.

۱- فجر الإسلام ص ۲۷۲

اصحاب بشر هستند ولی در اوج قله تقوی و اخلاق قرار دارند.

در صفحه ۲۳۳ باب: «اثر تاخیر التدوین» می‌گوید: «اصحاب تافته جدا بافته نیستند و معصوم نبودند».

بله صحابه بشر هستند اما به برکت تربیت رسول ﷺ در تقوی و اخلاق نمونه ممتاز نسل انسانی هستند، تاریخ، نمونه آنها را پیش از آن ندیده و بعداً هم نخواهد دید، با این صفات و ویژگی ممتاز افتخار تبلیغ رسالت را یافتند».

وقتی ما از اصحاب تعریف و تمجید می‌کنیم، هدف ما اصحاب بزرگوار و مخلص آن حضرت ﷺ است، و منافقین در این محاسبه، درصدی هم جای ندارند و در این ساختمان نقشی بر عهده نگرفته‌اند.

همچنین وقتی آنها را اینگونه با ایمان و تقوی و پرهیزکار می‌ستاییم، و آنها را از دورغ بر رسول الله برئ می‌دانیم، هدف این نیست که آنها معصوم هستند. در مورد عدالت صحابه قبلا سخن گفتم که ما را از توضیحات بیشتر بی‌نیاز می‌کنند و آنها را تکرار نمی‌کنیم.

آنچه از خلفاء در قبول روایات سر زده است، تثبت بوده است نه تکذیب

در صفحه ۲۳۴ می‌نویسد که بزرگان صحابه مانند ابوبکر و عمر و علی، هر کسی برای آنان حدیث روایت می‌کرد، آنها را تصدیق نمی‌کردند، مگر اینکه همراه او یک شاهدی باشد که آن حدیث را شنیده باشد، یا اینکه او قسم می‌خورد که آن را از رسول الله ﷺ شنیده است.

چنین کاری به خاطر ورع و تقوای ایشان در قبول روایات و شدت در اطمینان یافتن از خبر بود، تا اینکه قواعدی برای بعد از خود بجا بگذارند و دیگران نیز در اثبات خبر دقت بسیاری بکار برند، آنچنان که قبلا ذکر کردیم.

گمان ابوریه مبنی بر اینکه تأخیر تدوین ضرر بزرگی برای دین داشته است.

در صفحه ۲۳۶ بعد از ذکر اختلاف سیاسی و مذهبی می‌گوید: «بدین علت پی‌بردن به احادیث صحیح خیلی دشوار بود، جستجو در مورد راویان حدیث از این هم دشوارتر، پس روشن شد که تأخیر تدوین زیان هنگفتی به بار آورده چون موجب پخش روایات در نواحی مختلف سرزمین اسلامی گشته و با احادیث موضوع قاطی شده و جدا کردن آنها از هم با گذشت زمان غیر ممکن و سخت بود».

این دروغ بزرگی است و نمونه از مثال «از کاه کوه ساختن» است، چون علماء برای این کار آستین همت را بالا کشیدند و تمام تلاش خود را در مورد احوال راویان و نقد روایت‌ها به خرج دادند و در این راه مشکلات فراوانی مانند سفر کردن و گذشتن از صحرا و کوهستان را تحمل کردند، تا در نهایت حدیث صحیح و ضعیف را از هم جدا کنند و همه احادیث را حلاجی کردند. لذا گمان او مبنی بر بزرگ کردن ضرر تأخیر تدوین، دلیلی ندارد.

خلاصه‌گویی ناقص او در بیان عدالت و ضبط محدث

در صفحه ۲۳۹، دو بحث عدالت و ضبط را در چند سطر بیان می‌کند و به گونه‌ای آن را مختصر کرده که به اصل موضوع زیان وارد کرده است، حتی تلاش می‌کند که بگوید تعریف کردن عدالت کاری دشوار و بیان حد و حدود آن غیر ممکن است، همه اینها بخاطر این بوده که به خواسته‌اش در این زمینه برسد، اما معلوم است اگر نظرات عالمان را در این مورد ذکر می‌کرد تمام نقشه‌هایش باطل می‌شدند .

برای آگاهی بیشتر از اصالت و اطمینان به منهج محدثین در نقد و اینکه قواعدی که آنها پایه‌گذاری کردند، بهترین و دقیق‌ترین قواعد بوده، نظرات علماء را نقل می‌کنم.

عدالت را اینگونه تعریف کرده‌اند : ملکه و خصلتی است که صاحبش را وادار به پایبندی بر تقوا و ادب می‌کند.

تقوی به معنی اجرای اوامر و دوری از منهیات مانند کفر و فسق و بدعت است.

و ادب، (مروءت) ادب نفسانی است که اگر انسانی با آن مزین گردد اخلاق پسندیده و عادات نیکو را انجام می‌دهد.

و گفته‌اند چیزهای که به ادب و شخصیت (مروءت) زیان می‌رسانند دو نوع هستند:

۱- گناهان صغیره‌ای که نشانه‌ی پستی و خواری است مانند دزدیدن نان یا چیز کم ارزش.

۲- مباحاتی که کرامت و شخصیت انسان را خدشه‌دار می‌کند مانند ادرار در راه مردم و شوخی بیش از حد.

هدف از عدالت، عدالت کامل است، نه عدالت ناقص که نزد محدثین قابل اعتماد نیست و عدالت با آن صفات و ویژگی که گفتیم تنها با اسلام و بلوغ و عقل و سالم بودن از اسباب فسق و فجور و بی‌شخصیتی تحقق پیدا می‌کند، بدین سبب علماء گفته‌اند، راوی عادل یعنی: مسلمان بالغ عاقل سالم از فسق و بی‌شخصیتی؛ تفاوتی

ندارد که برده باشد یا زن یا کور یا کسی که حد بر او اجرا شده و توبه کرده، یا اینکه در روایت یک حدیث تنها باشد و کسی با او در آن روایت همراهی نکند، شرایط برای عادل نزد محدثین متفاوت از شروط عدالت در شهادت دادن است. شهادت تهمت زننده یا کور یا زن یا برده در حق دیگران قبول نمی‌شود. چون شهادت مانند ولایت است ولی روایت اینگونه نیست پس روشن شد کافر و بچه و دیوانه و فاسق (کسی گناه کبیره انجام می‌دهد یا بر گناه صغیره اصرار دارد) و بی‌ادب عادل نیستند.

در این بحث واقعاً دقت علماء آشکار می‌گردد. خداوند پاداش نیک را به آنها عطا فرماید. علماء بدین سبب این شرائط را در نظر گرفته‌اند، زیرا اسلام و عقل شخص را در ظاهر از دروغ دور می‌کند مخالف هوس و شهوت هستند، و به ناچار عقل و اسلام بر انگیزه‌های هوی و هوس و شهوت برتری می‌یابند و این جز با در امان بودن از اسباب فسق و بی‌شخصیتی امکان پذیر نیست[۱].

اما ضبط را اینگونه تعریف کرده‌اند که عبارت است از هوشیاری و عدم غفلت و این هم بدین معنی است که صواب راوی بر اشتباهش بیشتر باشد و اشتباهاتش اندک باشند. و بر دو نوع است:

۱- حافظه قوی (حفظ سینه): یعنی هر چیزی را می‌شنود از زمان تحمل (فراگیری) تا اداء (رساندن) حدیث، آن را همراه با الفاظ حفظ کند اگر حافظ حدیث بود، اما اگر روایت به معنی می‌کرد، توانایی فهم الفاظ روایت را داشته باشد.

۲- حفظ با نوشتن وکتابت حدیث: یعنی محافظت کردن بر آن چیزی که می‌نویسند از زمان نوشتن تا زمان اداء ، تا اینکه هیچ‌گونه تغییری در آن صورت نگیرد.

بنابراین واضح است که نزد محدثین، اگر خطا و صواب راوی مساوی باشد یا خطای او بیشتر از صوابش باشد، راوی ضابط نیست و به «مغفل» (بی‌دقت) یا فاحش الغلط (اشتباه‌کننده‌ی آشکار) یا کثیر الخطاء معروف می‌گردد و همچنین اگر صوابش بیشتر از اشتباهات باشد ولی اشتباهات زیادی داشته باشد قابل اعتماد نیست و به «سیء الحفظ» یا بد حافظه معروف است[۲].

پس اگر عدالت و ضبط روای ثابت شد اطمینان به او واجب است و جانب صوابش بر جانب خطا در روایت ترجیح داده می‌شود، و در چنین حالتی روایت او پذیرفته

۱- الأسلوب الحدیث فی علوم الحدیث ج۲ ص۷.

۲- جنة الفکر وشرح‌ها حافظ ابن حجر.

می‌شود، این چنین مشخص می‌شود که بعد از تحقق این شرط‌ها، احتمال دروغ‌گو بودن راوی بسیارکم می‌گردد، اگر غیر ممکن نباشد، و هیچ تردیدی به ما راه نمی‌یابد که او اهل راستی و امانت است.

با عدالت و ضبط، راوی به درجه قبول ارتقاء پیدا می‌کند و روایت او آمادگی تحقیق و نظر دارد. که آیا شرایط قبول را دارد یا نه؟ و آیا شایستگی دارد که از نظر اتصال و انقطاع قابل نقد و بررسی قرار گیرد؟

اگر متن از علت (اشکال) و از شذوذ ـ یعنی مخالفت راوی ثقه با شخصی که از خودش ـ سالم بود، و حدیث از اشکالات مخفی ، در امان بود، در این حالت نوبت به نقد سند و اتصال آن می‌رسد و بررسی می‌شود که، آیا سند از تعلیق و ارسال و انقطاع و اعضال و تدلیس و اضطراب و مخالفت با ارجح در عدد و صفت، در امان است یا نه؟[1] اگر از تمام این ضعف‌ها سالم ماند می‌توان روایت را صحیحاً به او نسبت داد.

در اینجا برای ما آشکار می‌شود که شروط قراردادی محدثین برای راوی و روایت ما را ناچار به اطمینان می‌کند و باید جانب صدق روایت را بر دروغ آن ترجیح بدهیم و می‌توانیم اطمینان یابیم که روایت از راوی به صحت روایت شده است. البته چنین روشی در نقد آثار گذشتگان فقط و تنها در میراث فکری اسلامی به چشم می‌خورد.

۱- **انقطاع**: به حدیثی گفته می‌شود که یک راوی یا بیشتر از سند حذف شده باشد.
اعضال: به حدیثی می‌گویند که دو راوی در یک سند پشت سر هم حذف شده باشند.
تدلیس: معانی بسیاری دارد اما مشهورترین آن عبارت است از اینکه راوی بگونه‌ای حدیث روایت کند که مخاطب فکر کند حدیث متصل است در حالی که چنین نیست.
اضطراب: حدیثی که در متن یا سند مخالف حدیث صحیح دیگری باشد که از نظر صحت در یک درجه قرار دارند در نتیجه نمی‌توان حدیثی را بر دیگری ترجیح داد.

تلاش‌های مداوم مؤلف برای ایجاد شک در احادیث و راویان آن

تلاش برای ایجاد شک در احادیث آحاد و حتی متواتر

در صفحه ۲۴۰-۲۴۳ تقسیم احادیث به آحاد و متواتر را ذکر نموده و در این راستا بسیار سخن می‌گوید، و به تعریف و فائده آنها می‌پردازد، و اینکه آیا عمل کردن به آنها واجب است یا نه؟ در خبر واحد شک وارد کرده است و می‌گوید: خبر واحد مفید ظن است و ظن و گمان هم انسان را از حقیقت بی‌نیاز نمی‌کند. و بلکه او تلاش می‌کند در احادیث متواتر نیز تردید ایجاد کند. در پاورقی صفحه ۲۴۰ می‌گوید: «حدیث متواتر هم بدون شک و گمان نیست تا مفید یقین باشد. یکی از این گمان‌ها این است که جایز است گروهی که احتمال دروغگو بودن آنها ضعیف است بگویند فلان نفر زنده است و گروهی دیگر با همان ویژگی بگویند نخیر فلانی مرده است، هر دو خبر متواتر ولی مخالف هم هستند». تا اینجا کلام او محتمل است، اما ببین که چطوری مؤلف نزدیک به کفر گویی می‌شود و می‌گوید: «مسلمانان بسیاری از امور متواتر را انکار کرده‌اند و نصارا و یهود، دو امت بزرگی هستند که خبر از به صلیب کشیدن عیسی علیه‌السلام می‌دهند و انجیل به آن تصریح می‌کند، و مسلمانان این خبر را انکار می‌کنند در حالی که به بالاترین درجه تواتر رسیده است، چه خبری بعد از این امکان اعتماد بر آن هست»؟

در جواب و رد این ادعا می‌گویم:

ابو ریه عجب دچار جهل شده است! ای فرزانه زمان، چه کسی گفته است صلیب کشیدن عیسی متواتر است؟ اسناد روایت در این زمینه منقطع است در حالی که یکی از شروط تواتر اتصال و کثرت راویان در هر طبقه است. آیا در داستان عیسی چنین شرطی وجود دارد؟

نظر نویسنده در مورد کتب یهود چیست که اصلا به صلیب کشیدن عیسی هیچ

اشاره‌ای نشده است همانگونه که محققین تاریخ می‌گویند. در تاریخ دینی آنها یادی از این واقعه نیست یهودیانی که چنین چیزی گفته‌اند، به نقل از نصاری گفتند.

شیخ عبدالوهاب نجار در کتاب قصص الانبیاء می‌گوید: «در میراث فکری و تاریخی یهود، داستان فردی به نام مسیح و کشتن یا به صلیب کشیدن او وجود ندارد و در تاریخ دینی آنها این داستان اصلی ندارد ..».

ادامه می‌دهد: «پس اگر فرد یهودی بگوید عیسی کشته شده چنین چیزی را از مسیحیان گرفته نه از شیوخ و تاریخ یهودی، چون کتاب‌های یهودی از این مسئله خالی است و تنها مسیحیان چنین داستانی را برای مردم تعریف می‌کنند».

پس اگر چنین باشد، آیا با چنین داستانی تواتر ثابت می‌شود، تا این نویسنده گمان کند که یهود ـ این ملت بزرگ از دید نویسنده ـ چنین گفته باشند؟

اما انجیل‌ها در هیچ موردی به اندازه بیان جزئیات صلیب کشیدن عیسی اختلاف ندارند، و نشانه‌ی چنین اختلاف فاحشی ثابت نبودن داستان است، حتی مساله صلیب نزد همه مسیحیان قابل قبول نیست بعضی از آنها مانند گروه «ساطرینوسیون» و «بارسکالیونیون» و «پولسی‌ها» منکر این قضیه هستند.

ارنست دی یونس آلمانی در کتاب «الاسلام أم النصرانية» (اسلام یا نصرانیت) در صفحه ۱۴۲ چند اعتراف را از عالمان نصرانی ذکر می‌کند که ذکر این اعترافات برای اثبات موضوع مفید است. او نقل می‌کند: «تمام اطلاعات و بیانات مربوط به صلیب کشیدن عیسی از ابتکارات و ساخته‌های پولس و افرادی که عیسی را ندیده‌اند، می‌باشد و از اصول نصرانیت نیست».

ملمهر در جزء اول کتاب: «تاریخ الديانة النصرانية» می‌گوید: «تنفیذ و اجرای حکم اعدام عیسی در وقت شامگاه و زمانی که شب چادر گسترانید، صورت گرفت، لذا احتمال دارد عیسی با فردی دیگر در زندان قدس که محکوم به اعدام بود اشتباه گرفته شده باشد، آنچنان که برخی از مسیحان باور دارند و قرآن نیز آنان را تصدیق می‌کند[1]».

ای نویسنده!!! ای کسی که با کفر صریح به چاپلوسی برای مسیحیان رو می‌آوری!! حال بگو نظرت در مورد این کلمات چیست؟

بعد از این چرا نویسنده می‌خواهد در قواعد علمی ثابت شده شک و شبهه ایجاد کند و به جواب شبهه‌ها و رفع اشکالات نمی‌پردازد؟ همانطور که در بحث تواتر چنین

۱- قصص اللأنبياء از ص ۵۱۶ تا ۵۳۴

جرم بزرگی را مرتکب شد.

نویسنده در این موضوع جز تکرار حرف‌های مسیحیان نیافزوده است.

ای ابو ریه!! این مسلمانان نیستند که بزرگ‌ترین امور متواتر ـ به گمان تو ـ یعنی به صلیب کشیده شدن عیسی را منکر شده‌اند، بلکه خداوند عزوجل قاطعانه و به صورتی که هیچ شکی نمی‌ماند این امر را انکار فرموده است.

خداوند در سوره نساء ۱۵۵-۱۵۸ می‌فرماید:

﴿فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَٰقَهُمْ وَكُفْرِهِم بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَقَتْلِهِمُ ٱلْأَنۢبِيَآءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌۢ ۚ بَلْ طَبَعَ ٱللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ١٥٥ وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَٰنًا عَظِيمًا ١٥٦ وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا ٱلْمَسِيحَ عِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ ٱللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ ۚ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ ٱخْتَلَفُوا۟ فِيهِ لَفِى شَكٍّ مِّنْهُ ۚ مَا لَهُم بِهِۦ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا ٱتِّبَاعَ ٱلظَّنِّ ۚ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًۢا ١٥٧ بَل رَّفَعَهُ ٱللَّهُ إِلَيْهِ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ١٥٨﴾ [النساء: ۱۵۵-۱۵۸]. «به خاطر این که پیمانشان را شکستند و به آیات خدا کفر ورزیدند و پیغمبران را به ناحق کشتند و گفتند که دل‌هایمان در غلاف است بلکه خداوند به سبب کفرشان بر دل‌هایشان مهر زده است و این است که جز گروه اندکی ایمان نمی‌آورند. وبه سبب کفر ورزیدنشان و افترای بزرگی که بر مریم علیها السلام بستند و می‌گفتند که ما عیسی پسر مریم، پیغمبر خدا را کشتیم! در حالی که نه او را کشتند و نه به دار آویختند کسانی که درباره او اختلاف پیدا کردند راجع بدو در شک و گمانند و آگاهی بدان ندارند و تنها به گمان سخن می‌گویند و یقیناً او را نکشته‌اند بلکه خداوند او را بالا برد، و خداوند چیره و حکیم است».

بعد از اثبات اعجاز قرآن راهی برای انکار و شک وجود ندارد چون نص محکم است و قابل تاویل نیست.

اما کسی که منکر قرآن است به او می‌گویم: معقول نیست که محمد ﷺ خودسرانه مسأله نفی صلیب مسیح و قتل او را طرح کند. چون پیامبر ما در این زمینه مصلحتی نداشت، که بخواهد از این طریق آن را بدست آورد. بلکه آسان می‌توانست قتل مسیح را زیر باب «قتل پیامبران توسط یهود» به اثبات برساند، می‌توانست کشتن مسیح را به لیست گناهان دیگر یهودیان مانند افساد و مخالفت و کشتن انبیاء و غیره، اضافه کند. اگر قتل عیسی حقیقت داشت پیامبر می‌توانست برای رسوا کردن یهود از این حقیقت استفاده نماید، اما پیامبر برای اثبات و نفی بر هوی و هوس سخن نمی‌راند بلکه گوش

به فرمان حق بود و دهان را تنها با آن حق باز می‌گرداند. ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ۝٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ۝٤﴾ [النجم: ۳-۴].

ایجاد شک در قواعد و تحریف آیات

در صفحه ۲۴۳ حاشیه‌ای بر کلام جمهور که می‌گویند: «امت اسلامی مکلف است به هر خبری که صدق آن غالب است اذعان کند و آن را بپذیرد» حاشیه‌ای نوشته و می‌گوید: آیا خداوند و رسول ﷺ به این قاعده دستور داده‌اند؟ آیا این قاعده، ما را وادار به خروج از حکم «پیروی از گمان» که در آیات متعددی ذکر شده نمی‌کند؟ مثل: ﴿وَمَا يَتَّبِعُ أَكۡثَرُهُمۡ إِلَّا ظَنًّاۚ إِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغۡنِي مِنَ ٱلۡحَقِّ شَيۡـًٔاۚ﴾ [یونس : ۳۶] «و اکثر آنها پیروی نمی‌کنند مگر از شک و گمان، همانا شک و گمان از حق و حقیقت بی‌نیاز نمی‌کند». ﴿وَمَا لَهُم بِهِۦ مِنۡ عِلۡمٍۖ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّۖ وَإِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغۡنِي مِنَ ٱلۡحَقِّ شَيۡـًٔا ۝٢٨﴾ [النجم : ۲۸]. «ایشان در این باب چیزی نمی‌دانند و جز از ظن و گمان پیروی نمی‌کنند و ظن و گمان هم بی‌نیاز از حق نمی‌گرداند».

و مثل قول خداوند خطاب به مسیحیان در مورد به صلیب کشاندن مسیح که می‌فرماید: ﴿مَا لَهُم بِهِۦ مِنۡ عِلۡمٍ إِلَّا ٱتِّبَاعَ ٱلظَّنِّۚ﴾ [النساء : ۱۵۷]. «قطعاً در مورد آن دچار شک شده‌اند و هیچ علمی بدان ندارند».

این کلام نشانه جهل و سوء فهم او نسبت به کلام علما و معنای آیه است. اما قاعده عمل به غالب ظن نزد علماء بر گرفته از قرآن و سنت است و عقل و نقل هم آن را تایید می‌کنند. این قاعده مربوط به فروع احکام است. اما در عقائد و کلیات دین ظن و گمان جایی ندارند. آیه قرآن هم در مورد عقائد مانند توحید و اصول دین فرموده ظن و گمان از حق بی‌نیاز نمی‌گردانند.

چگونه ابو ریه به آیه‌ای که صلیب را نفی می‌کند وآن را از گمان مسیحیان می‌پندارد، استشهاء می‌کند در حالی که قبلاً گفت قضیه صلیب متواتر است حقیقتاً من از این نویسنده‌ی تناقض‌گو و مضطرب در شگفت هستم!!!.

و در صفحه ۲۴۶ می‌گوید: «با مطالعه حال و وضعیت متکلمین متوجه می‌شویم، آنها هر حدیثی که مخالف تفکراتشان باشد رد یا تاویل می‌کنند، هر چند آن تفکر از امور ظنی هم باشد. و اگر حدیث نزد محدثین صحیح باشد، در صورتی که امکان تأویل

نزدیک به معنی وجود داشته باشد، آن را تاویل می‌کنند و گرنه می‌گویند این خبر آحاد بوده و مفید ظن است».

این هم کلامی است متناقض، پایانش با آغازش هماهنگ نیست و همدیگر را نقض می‌کنند، نمی‌دانم چطوری جمله هر حدیثی را رد می‌کنند، را با جمله: «اگر حدیثی صحیحی دیدند آن را تأویل می‌کنند» جور در می‌آید؟

بسیاری از متکلمین احادیث صحیح و آحاد را می‌پذیرند و کسی که می‌خواهد از این مسأله مطمئن شود به باب سمعیات و احوال آخرت در کتاب توحید، نگاهی بیاندازد. یقینا خواهد دید که آنها احادیث فراوانی را ذکر نموده‌اند، از جهتی دیگر باید دانست که متکلمین یکی نیستند، برخی‌ها در بحث آرام و دقیق هستند و گروهی دیگر با عجله و شتاب در رد احادیث قدم بر می‌دارند.

اما حدیث مناقشه و جدال بهشت و جهنم: «در گذشته آن را توضیح دادیم» و اینکه نویسنده در حاشیه می‌گوید: «متکلمین محدثین را حشویه می‌دانند و آنها را به جاهل‌ترین مردم متصف می‌کنند» این کلمات جهلی است که ارزش پاسخ دادن ندارد، و شاید نویسنده بخواهد با اینگونه، آتش کینه‌اش را فرو بنشاند ولی محقق و تحلیل‌گر می‌داند در بین بعضی از متکلمین، افراد نادانی هستند که محدثین را زیر سوال می‌برند، همانگونه که بعضی از افراد منتسب به علم و دانش نیز که بهره‌ای از ادب و حیاء نبرده‌اند و دارای قلم و زبان بی‌ادب و گزنده هستند، نه خویشاوندی را در نظر می‌گیرند و نه عهدی را مراعات می‌دارند.

متهم کردن فقهاء به تعصب مذهبی

در صفحه ۲۴۷ فقهاء را مورد هجوم قرار می‌دهد و می‌گوید: «فقهاء همه‌ی احادیث مخالف مذهب خود یا کلام بزرگان مذهب خود را رد می‌کنند. یا حدیث را با احادیث دیگر در تعارض می‌بینند، هر چند حدیث موافق مذهبشان نزد علماء حدیث ضعیف یا موضوع باشند. و سایر چیزهای دیگر که از «توجیه النظر» نقل می‌کند.

برای بیان حق می‌گویم:

حقیقتاً بخشی از کلام نویسنده حق و بخش دیگرش باطل است. جانب حق در آن این است بعضی از فقهای متأخر متعصب هستند و تنها مذهب خود را قبول می‌کنند، هرچند اشتباه باشد چون هر مذهب و گروهی خوب و بد صحیح و اشتباه دارد.

اما جانب باطل قضیه تعمیم دادن تعصب نسبت به همه فقهاء است. چنین باطلی

را به خواننده تلقین می‌کند، ولی این خلاف واقعیت است بسیاری از آنها تابع دلیل هستند، مذهب مخالفین را قبول می‌کنند اگر دلیلشان قوی و محکم باشد. من در بسیاری از کتب مذاهب ترجیحاتی دیدم که مخالف مذهبشان بوده ، تنها بخاطر اینکه دلیل‌شان قوتر بوده است. همچنین شایسته است بدانیم که فقهای بزرگ مخصوصاً امامان مذهب وشاگردانشان نسبت به رأی و نظر خود متعصب نبودند بلکه دلیل و برهان، حکمت گمشده آنها بوده و هر جا پیدا می‌شد آنها هم همانجا بودند، برای اثبات این موضوع از اما شاطبی نقل می‌کنیم که می‌فرماید از هر یک امامان چهارگانه نقل شده که گفته‌اند: «اگر حدیث صحیح باشد همان مذهب من است و کلام مرا به دیوار بزنید».

مگر در مذهب حنفی بسیاری از فتاوای دو امام ابی یوسف ﷺ و محمد ﷺ مخالف امام ابوحنیفه نیست حتی در بعضی مسائل با ابو حنیفه ﷺ به مجادله می‌پرداختند و مذهب غیر از حنفی را ترجیح می‌دادند و همینچنین می‌بینیم امام محمد که در حجاز نزد امام مالک درس خوانده، وقتی که بر بسیاری از احادیث اطلاع یافت که در عراق از آن آگاهی نداشت، از خیلی از نظراتش بر گشت. آیا این نشانه اوج تسامح و دوری از تعصب نیست.

شایسته است که نویسنده پیرو حق باشد و از راه مستیم اسلام منحرف نشود و سعی نکند برای مذهب و رأی خود به هر چیزی روی آورد و به هر دلیل ضعیف و بی‌ارزش نچسبد و بدون تعصب و با دوری از گزافه‌گوی رأی صادر کند، و اگر اهل این کار نیست وظیفه را به متخصصین فن واگذار کند.

اعتراض به حدیث: آگاه باشید که به من کتاب و مثل آن داده شده است

در صفحه ۲۵۱ اعتراض بزرگان حدیث را به روایت «سنجیدن حدیث با قرآن» ذکر می‌کند ـ که پیش از این گفتیم موضوع است ـ و بعد از آن می‌گوید: بزرگان حدیث روایت: «أَلَا إِنِّي أُوتِيتُ الْكِتَابَ وَمِثْلَهُ مَعَهُ». «هان آگاه باشید کتاب (قرآن) به من داده شد و چیز دیگری مثل آن» را صحیح می‌دانند، ولی این روایت انسان را شگفت‌زده می‌کند آخر رسول خدا هدیه‌ای دیگر مانند قرآن را گرفته تا تکمیل کننده قرآن برای تبیین دین وشریعتش باشد؟ اگر اینطور است پس چرا بر محافظت از آن تلاش نمی‌کرد وآن را تدوین نفرموده، همانگونه که قبل از انتقال به ملکوت اعلی قرآن را تدوین فرمود؟ حتی دستور داد: «لَا تَكْتُبُوا عَنِّي شَيْئًا غَيرَ الْقُرْآنِ». «تنها قرآن را از من

بنویسید» آیا ممکن است رسول خدا ﷺ نصفی از وحی خدائی را رها کند وبگذارد در حافظه‌ها بماند، بطوریکه یکی آن را حفظ کند و دیگری فراموش؟ آیا با این وجود رسول خدا ﷺ ادای امانت کرده و رسالت را به اهلش ابلاغ نموده است؟

در رد بر او و جواب این اعتراضش می‌گویم:

تلاش نویسنده برای ضعیف قلمداد کردن حدیث، انسان را متحیر می‌سازد، ابو داود از مقداد بن معدیکرب از رسول خدا ﷺ حدیث را روایت کرده است که فرمود: «أَلَا إِنِّي أُوتِيتُ الْكِتَابَ وَمِثْلَهُ مَعَهُ ، أَلَا يُوشِكُ رَجُلٌ شَبْعَانُ عَلَى أَرِيكَتِهِ يَقُولُ: عَلَيْكُمْ بِهَذَا الْقُرْآنِ , فَمَا وَجَدْتُمْ فِيهِ مِنْ حَلَالٍ فَأَحِلُّوهُ, وَمَا وَجَدْتُمْ فِيهِ مِنْ حَرَامٍ فَحَرِّمُوهُ, أَلَا لَا يَحِلُّ لَكُمْ لَحْمُ الْحِمَارِ الْأَهْلِيِّ, وَلَا كُلُّ ذِي نَابٍ مِنَ السِّبَاعِ , وَلَا لُقْطَةُ مُعَاهَدٍ , إِلَّا أَنْ يَسْتَغْنِيَ عَنْهَا صَاحِبُهَا». «هان آگاه باشید کتاب (قرآن) به من داده شد و چیز دیگری مثل آن. آگاه باشید نزدیک است مرد شکم پری که بر صندلی‌اش تکیه داده بگوید: کتاب خدا را بگیرید، حلالش را حلال و حرامش را حرام کنید، اما مردم اگاه باشید اینگونه نیست گوشت الاغ اهلی و هر حیوان درنده‌ای و حرام است. و هر برده‌ای گمشده‌ای که قرار دادی با آقایش دارد نیز بر شما حرام است مگر اینکه صاحبش از آن بی‌نیاز باشد».

حدیث از جهت سند و متن ثابت است و آیات قرآنی معنی آن را تایید می‌کنند. خداوند در ایه ۴۴ سوره نحل می‌فرماید:

﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ﴾ [النحل: ۴۴]. «همانا ما ذکر (و وحی) را به سوی تو نازل کردیم تا آنچه به سوی مردم فرستاده شده برای آنها بیان کنی(و روشن سازی)».

﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ﴾ [الحشر: ۷]. «هر چه را پیامبر امر و برای شما تقدیم داشته، بگیرید و از آنچه شما را برحذر داشته دوری کنید».

اما اینکه می‌گوید: «رسول خدا ﷺ در تدوین حدیث تلاش نکرده...» منطق بسیار عجیبی است، در گذشته بیان کردیم چرا رسول خدا ﷺ از کتابت حدیث نهی فرموده است، نهی فرمود تا با قرآن قاطی نشود، چون مردم اکثرا بی‌سواد بودند و نوشتن آسان نبود، از جهتی دیگر محافظت بر الفاظ قرآن واجب است، چون لفظش نیز معجزه است، بر خلاف سنت که الفاظش معجزه نیست وجائز بود معنی آن روایت شود.

آیا عدم تدوین به معنی عدم اهتمام به سنت است؟ یا بدین معنی است که مصدر دومی برای قانون‌گذاری اسلام نباید وجود داشته باشد؟ وقتی که رسول آنها را از نوشتن حدیث نهی می‌کند، هرگز قصد کنار گذاشتن نصف وحی (چنان که مولف گمان می‌کند) را ندارد، چون می‌داند که اصحاب با آن حافظه قوی و ذهن روشن و قلوب آماده که ویژگی و صفات عرب بود و تنها نادان منکر آنها است، سنت را حفظ خواهند کرد و رسالت را ابلاغ و امانت را اداء می‌نمایند.

بی‌شک با عملش رسالت را رساند، و امانت را ادا نمود، چرا که نه؟ اکثر سنت یا تفسیر کننده‌ی قرآنند یا آیات مشکل آن را توضیح می‌دهند، یا مطلق و عام را تفسیر و خاص می‌کنند. اگر اصل محفوظ ماند، فرع هم بالتبع ضایع نمی‌شود. چون کلید فهم اسرار، اصل است و رسول اکرمﷺ مدام اصحاب را بر حفظ این میراث اسلامی تشویق می‌فرمود. «نَضَّر الله امرءاً سمع منی مقالة، فأداها کما سمعها، فرُبَّ مبلَّغ أَوْعَی من سامع» «خداوند شکوفا سازد فردی که کلامم را می‌شنود و آن را دقیق و همانگونه که شنیده ادا می‌کند، همانا شاید کسی که کلامم به او رسیده می‌شود از فردی که آن را شنیده بیشتر بفهمد» (فرد دوم سنت را خوبتر بفهمد). در روایت: «فَرُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ إِلَی مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ» «چه بسا حامل فقهی که آن را به داناتر از خود برساند».

خداوند بر اساس رحمتش اراده فرموده قسمتی از وحی تلاوت شده و محفوظ باشد و آن همان قرآن است و بخش دیگر آن تلاوت نشده باشدکه سنت می‌باشد. پیامبر اکرمﷺ هر دو وحی را به مسلمانان ابلاغ کرد و آنها را مکلف به حفظ اولی و تشویق به حفظ دومی و رساندنِ آن، همانگونه که شنیده بودند، نموده و اگر نقل الفاظ برای ایشان غیر ممکن یا مشکل باشد روایت معنی جائز گشت، امت هم با بهترین روش این وظیفه‌ی مهم را به بهترین شکل پایان رساندند.

تحریف کلام ائمه بقصد کاستن از جایگاه حدیث

یکی از عادات ابو ریه برای رسیدن به خواسته‌هایش، تحریف و تفسیر کلام به گونه‌ای ناشایست است ، در صفحه ۲۵۲ کلام امام مالکؒ در مورد بعضی از احادیث و اعتراض به آنها را، چون مخالف قرآن یا قواعد شریعت هستند را نقل می‌کند و هدفش این است تا برای اثبات ادعای نامبارکش، از بزرگان فقه و حدیث استفاده کند و در خواننده این گمان را به وجود آورد که این نظر امام مالک و امثال ایشان است،

پناه بر خدا که امام مالک حدیث صحیح را قبول نکند یا مانند نویسنده جایگاه احادیث را بی‌ارزش تلقی کند!، مگر اینکه بر اساس دلیل صحیح، بعضی از بزرگان به برخی از احادیث عمل نمی‌کردند، چون که به آنها نرسیده یا نزد آنان به درجه صحت نرسیده، یا اگر صحیح است، با دلیلی دیگر منسوخ شده، یا مقید است یا مخصص است یا اینکه با دلایل دیگر در تناقض است، او (امام مالک) این دلیل دیگری را ترجیح می‌دهد. هرچه که باشد، صحیح نیست که نویسنده از این روش تعامل آنها با حدیث، سوء استفاده کند و در حدیث تشکیک وارد کند.

در صفحه ۲۵۳ مناظره امام ابی‌حنیفه و اوزاعی را در مورد بلند کردن دست در نماز را ذکر می‌کند. داستان از این قرار است که اوزاعی به حدیث مرفوعی استناد می‌کند و ابو حنیفه هم به حدیث مخالف آن استدلال می‌فرماید.

در مورد این داستان و رابطه‌اش با موضوع خیلی فکر کردم، نتوانستم نسبت ذکر این داستان با موضوع وهدف نویسنده از نقل آن را پیدا کنم.

در این داستان اگر ابو حنیفه‌رحمه‌الله حدیث اوزاعی را با کلام صحابی یا تابعی یا با عقل رد می‌کرد نویسنده به هدفش یعنی رد احادیث مرفوع بوسیله‌ی نقل از غیر پیامبر یا عقل می‌رسید، اما امام ابو حنیفه حدیثی را بر حدیث دیگر ترجیح می‌دهد. و نهایت چیزی که این قصه آن را ثابت می‌کند این است که هر یک از آن دو بزرگوار به حدیثی استدلال کرده‌اند که هم از ناحیه سند و هم متن یا سایر وجوه ترجیح که قبلا آن را ذکر کردم، نزد آنان قابلیت احتجاج را دارد.

اختلاف دیدگاه‌ها، خواستگاه آن اجتهاد است که طبیعت فکر آزاد و پاک چنین است. و چه زیادند چنین اختلافاتی در تاریخ فکر اسلامی و این یکی از محاسن آزادی رأی و بیان در اسلام است.

در صفحه ۲۵۴ بعضی از کلام‌های ابوحنیفه را نقل می‌کند تا خواننده گمان کند ابو حنیفه بعضی از احادیث را رد کرده است. اما این فریب‌کاری، نه مسلمانان را به اشتباه انداخته و نه جایگاه ابو حنیفه را پایین می‌آورد.

چند نصیحت برای نویسنده و همفکرانش

۱- تحلیل‌گر نباید همچو هیزم‌کش در شب باشد و برای اثبات ادعایش به هر چیزی دست یافت، چنگ بزند، بلکه باید ناقد و تحلیل‌گر باشد و شایسته است همچون صراف ناقد و بصیر باشد.

به خاطر فضل و بزرگی ابو حنیفه رحمه الله، دشمنان و حسودانِ ایشان، فراوان شده‌اند. آنها بدون شرم و حیا علیه او دروغ می‌گویند و افتراء می‌سازند و چیزهای به پیشوایان نسبت می‌دهند که از آنها مبری هستند. امام ابن عبد البر در کتاب الانتقاء، به بعضی از این تهمت‌ها اشاره می‌کند. در صفحه ۱۴۹می‌فرماید: «در این کتاب بعضی از کلام دشمنان و دوستان ابو حنیفه را ذکر می‌کنیم و آنها را نقد و بررسی خواهم کرد تا وضعیت ایشان مشخص گردد و خداوند ما را از شر حاسدین محفوظ گرداند، آمین».

این کلام ابن عبد البر است در مورد ابو حنیفه تا به خواننده هشدار دهد فریب حرف‌ها را نخورند.

۲- قبلاً جواب اعتراضات مبنی بر اینکه چرا ابو حنیفه رحمه الله، برخی احادیث آحاد را نپذیرفته و به آنها اهتمام نورزیده است، را بیان کردم. امام هم مانند ائمه دیگر برای تصحیح احادیث سنجش‌های منحصر به فردی دارد، وآنچه نزد او به صحت برسد را می‌پذیرد، اما متاسفانه کوته‌نظران آن را درک نمی‌کنند.

از جهتی دیگر آنچه نویسنده در مورد امام ابوحنیفه ذکر کرده است مخالفت کامل دارد با آنچه عبد البر در مورد او مبنی بر توقف بر حدیث صحیح، دارد. ابن عبد البر رحمه الله در کتاب الإنتقاء می‌گوید: «به ابو حنیفه گفته شد: اگر محرم (کسی که احرام بسته) ازار (لنگ یا پایین تنه) نداشت شلوار بپوشد؟ فرمود: نه باید ازار بپوشد. گفتند: او ازار ندارد. گفت: باید شلوار را بفروشد و با آن ازار بخرد. گفتند: پیامبر روز خطبه خواند و فرمود: «محرم اگر ازار نداشت شلوار بپوشد». گفت: حدیث نزد ما صحیح نیست تا بدان فتوی دهیم و هر کس بر آنچیزی فتوی می‌دهد که برایش به صحت رسیده است. از پیامبر برای ما به صحت رسیده که پیامبر فرمود: «محرم شلوار نپوشد». و بدان فتوی می‌دهیم. گفتند: مگر تو مخالف رسول الله ﷺ هستی؟ گفت: لعنت خدا بر کسی باد که مخالف رسول الله ﷺ باشد، خداوند، ما را با وجود او گرامی داشت، و از آتش جهنم و گمراهی نجات داد».

این روایت شایسته مقام والای امام ابو حنیفه رحمه الله است. نه یاوه‌گویی‌های که درباره‌ی او کرده‌اند.

خیلی مواقع امام نظری می‌دادند، سپس حدیثی نزد ایشان ثابت می‌شد و از نظرش بر می‌گشت و به حدیث فتوی می‌داد. ابن عبدالبر در «الانتقاء» می‌گوید: «از زهیر بن معاویه روایت شده است: از ابو حنیفه در مورد امان دادن برده پرسیدم، گفت: اگر او

نمی‌جنگد قرار داد صلحش باطل است گفتم: عاصم الاحوال از فضیل بن یزید وقاشی روایت کرده است: «ما در غزوه‌ای شرکت نمودیم و دشمن را محاصره کردیم، تیری به سوی آنها پرتاب شد که در آن امان نامه وجود داشت، آنها گفتند: شما به ما امان دادید. گفتیم: کسی که امان داده برده بوده است. گفتند: ما بین برده و آزاد فرقی نمی‌گذاریم. برای روشن شدن موضوع به عمر نامه نوشتیم. عمر جواب داد: «أمان برده درست است». وقتی حدیث تمام شد، ابو حنیفه ساکت شد، بعد از آن من ده سال از کوفه بیرون رفتم سپس به کوفه برگشتم دوباره در مورد أمان برده از ابو حنیفه پرسیدم این بار با حدیث عاصم جواب داد و از فتوی گذشته برگشته بود متوجه شدم ابوحنیفه پیرو سنت است».

نکته‌ای نیست که امام را به آن متهم کرده‌اند، مگر اینکه در آن مورد حدیث صحیح وجود دارد که ادعایشان را باطل می‌کند. ما آنچه نویسنده ذکر کرده را نقد و بررسی مینمایم.

۱- می‌گوید: «ابن البر» در «النتقاء» می‌گوید: «بسیاری از محدثین به ابو حنیفه اعتراض گرفته‌اند چون احادیث آحاد و صحیح فراوانی را نپذیرفته است. او احادیث را با معانی قرآن و احادیث صحیح دیگر می‌سنجید، اگر با آنها مخالف بود آن را رد می‌کرد و روایت را «شاذ» می‌نامید».

نمی‌دانم این چه مشکلی دارد؟ مگر یکی از قواعد عالمان اصولی آن نیست که گاهی سند حدیث صحیح است اما در ذات خود، حدیث صحیح نیست بدلیل مخالفت با راویان قوی‌تر از سند اول. این نوع حدیث را «شاذ» می‌نامند، و اگر این اعتراض از برخی محدثین ثابت شود، از طرف آنها تنگ نظری صورت گرفته است.

۲- می‌گوید: «سفیان ثوری گفته است: ابو حنیفه خیلی مشتاق علم بود. از حرمت‌های خدا دفاع می‌کرد. احادیث صحیحی که ثقات نقل کرده بودند را می‌گرفت و بعد از آن به کردار رسول‌الله ﷺ و در مرحله سوم به احادیث علمای کوفه استناد می‌کرد». ولی ابو ریه تتمه کلام ثوری را ترک کرده که در ادامه می‌گوید: «گروهی نسبت به ایشان مرتکب شناعت شدند، خداوند از ما و آنان در گذرد».

در روایت چیزی وجود ندارد که امام را خدشه‌دار کند یا به احادیث اعتراض گیرد. بلکه ثوری بیان می‌کند اعتراض گرفتن آن دو گروه به امام عدالت نیست بلکه عین جنایت بود.

۳- نویسنده در جایی دیگر می‌گوید: «وکیع بن جراح گفته است: ابوحنیفه مخالف دویست حدیث رسول الله ﷺ فتوی داده است. اوزاعی می‌گوید: «چونکه ابو حنیفه اجتهاد کرده ما به ایشان اعتراض نمی‌گیریم. ما هم اجتهاد می‌کنیم. اما از این جهت به او اعتراض می‌گیریم که حدیث نزدش می‌آمد ولی با آن مخالفت کرده و دیگری را می‌پذیرفت ».

می‌گویم:

کلام اوزاعی مخالف قول ابو حنیفه است که به مخالفین حدیث لعنت فرستاده و همچنین مخالف برگشت از فتوای خود به هنگام شنیدن حدیث صحیح است. اما مخالف حدیث اگر منظور اختلاف نظر باشند هیچ‌کس حق اعتراض ندارد و نمی‌شود آن را دلیلی بر طعن در احادیث آحاد و عدم حجیت آن گرفت. همچنین که دلیلی هم نیست بر اینکه هر شخصی با هر منهجی که خواست حدیث را بر اساس هوی رد یا قبول کند.

اظهار نظرش درباره موقف علماء نحو و بلاغه در مورد حدیث

در صفحه ۲۵۴ می‌گوید: «دیدیم که عالمان امت اسلامی نسبت به حدیث سه گروه بودند - متکلمین و اصولین ۲- فقهاء ۳- محدثین. برای تکمیل کردن بحث، موقف گروه چهارم، علمای لغت و نحو را بیان می‌کنیم. آنها برای اثبات لغت و قواعد نحو به حدیث استناد نمی‌کنند».

پاسخ به نویسنده را به دو بخش تقسیم می‌کنم:

اول: ابو ریه کلام متکلمین را ذکر کرد ولی از کلام محدثین چیزی را نقل نکرد. نمی‌دانم فراموش کرد یا خودش را به فراموشی زده؟ اگر بر اساس امانت و انصاف موضع‌گیری محدثین را نقل می‌کرد، عملش نقش بر آب می‌شدند، شاید در بیانات گذشته موقف محدثین را بیان کرده باشیم، که در این میدان چه تلاش‌های قابل ستایشی کرده‌اند و چگونه حدیث صحیح را از ضعیف جدا کرده‌اند تا چنین ثروت عظیمی از کتب حدیث و اصول آن و نقد رجال و شرح احادیث را به وجود آورده‌اند بگونه‌ای که حدیثی نمی‌یابی مگر اینکه با شرح و تحلیل آن را بررسی نموده‌اند. خداوند جزای خیری به آنها عنایت فرماید.

دوم: او دیدگاه کسانی که برای قواعد نحوی ولغوی، به احادیث استدلال نمی‌کنند را بیان می‌کند، و قصدش از این کار بیان ضرر روایت به معنی است، و اینکه روایت به معنی باعث شده است که علمای لغت و نحو به آن استدلال نکنند.

اما امانت علمی اقتضا می‌کرد که او نظر هر دو گروه را بیان می‌کرد، چه آنهایی که به احادیث استناد می‌کنند و چه آنهایی که استدلال نمی‌کنند. مخصوصاً قول امام بزرگ نحو و لغت، ابن مالک نویسنده الفیة را باید اینجا ذکر می‌نمود.

نویسنده رأیی را که خود می‌پسندد، ترجیح می‌دهد و به تک رأیی می‌چسبد و رأی دیگر را متعصبانه وبدون ذکر دلایل آنها، از آن می‌گذرد، و چه بسیار از یاران هم رأی خود نقل می‌کند. این رفتارها از ویژگی‌های یک پژوهشگر منصف نیست.

دوست دارم به خوانندگان عزیز عرض کنم علمای نحو و بلاغت در این زمینه هم‌نظر نیستند، هر چند بعضی از آنها قائل به استناد به الفاظ سنت در ساختن قواعد نحوی نیستند، اما بعضی از بزرگان علم نحو مانند ابن مالک متوفی ۶۷۲ و ابن هشام متوفی ۷۶۱ قائل به استناد به سنت هستند، ابن هشام که ابن خلدون، حکیم عرب در موردش می‌گوید: «ما در مغرب می‌شنیدیم که در مصر عالم عربی به نام ابن هشام وجود دارد که از سیبویه آگاه‌تر به نحو است».

یکی دیگر از کسانی که از این رأی دفاع کرده است، البدر الدمامینی در کتاب شرح خود بر «التسهیل» است، و همچنین علامه ابن الطیب در شرحش بر کتاب الاقتراح و همچنین شرحش بر کتاب «الکفایة المتحفظ» می‌باشد. او افراد بسیاری از این مذهب را برمی‌شمرد، مانند، جوهری و ابن سیده و ابن فارس و ابن خروف و ابن جنی و السهیلی تا جایی که می‌گوید: «ما عالم عربی نمی‌شناختیم که در این مسأله مخالف باشد، مگر آن کسانی که ابو حیان در کتاب شرحش بر تسهیل و ابو الحسن الصانع در کتاب شرح بر الجمل از آنان اسم برده‌اند».

و اینک کلام بدر دمامینی را نقل می‌کنیم که از استادش ابن خلدون در رد گروهی که به سنت استشهاد نمی‌کنند حکایت کرده است. «ابو حیان استدلال به الفاظ حدیث را منع کرده به این احتمال که ممکن است معنی الفاظ توسط افرادی روایت شده باشد که در علم عربی متبحر و آگاه نبودند لذا کلامشان قابل استشهاد نیست، و بر ابن مالک اعتراض می‌گیرد چون به حدیث استشهاد می‌کند. اما استاد ما ابن خلدون نظر ابوحیان را رد کرده است و گفته اگر قبول کنیم که احادیث در قواعد نحوی قطعی نباشد، اما ظن غالب را می‌رسانند ، چون اصل بر عدم تبدیل است مخصوصاً که مشاهده می‌کنیم آنها در روایت به لفظ سختگیری به خرج می‌دادند و تلاش در نقل عین لفظ بین راویان شایع است. و کسانی هم که روایت به معنی را جایز

می‌دانند، معترفند به این که آن خلاف اولی است. غلبه ظن نه تنها در احکام و قواعد نحوی کافیست، بلکه در احکام شرعی نیز کافی می‌باشد و احتمال مخالفت نیز در آن تأثیری ندارد. و از جهتی اختلاف نظر درباره جواز نقل به معنی، در روایت‌های قبل از تدوین بوده است اما بعد از تدوین آنچنان که ابن صلاح می‌گوید: جایز نیست و تدوین احادیث در صدر اول و قبل از فساد لغت عربی توسط اقوام مختلف صورت گرفته و تمام شده است. و اگر هم احتمال تغییر را بپذیریم، از آنجا که آنها زبانشان عربی اصیل بوده باز هم قابل احتجاج است.

پس روشن می‌شود. قائلین به احتجاج سنت برای تقریر قواعد عربی فراوان هستند و پیروان بی‌شماری دارند، بعد از نقل قول از بدر دمامینی و آنچه از شیخش ابن خلدون نقل کرد، جای سخن برای کسی باقی نمی‌ماند.

شاید خوانندگان عزیز مانند من به یقین رسیده باشند که ابو ریه در پژوهش امین نیست، چون خوانندگان را به گمان می‌انداخت که غیر از ابن خروف و ابن مالک هیچ عالم نحوی قائل به احتجاج و استشهاد در لغت به سنت نیستند، الان برای شما حقیقت واضح و آشکار شد، و شک از بین رفت. متوجه موضوعی که قبلا در مورد روایت به معنی گفتم باش تا به یقینت افزوده شود. چرا که روایت به معنی فقط هنگام ضرورت بوده است نه همیشه. و اصل در روایت، نقل به لفظ است. بنابر این روایت به معنی ضررهای دینی و لغوی ببار نیاورده است.

نقل از شیخ محمد عبده در انکار حدیث «سحر» پیامبر ﷺ

در صفحه ۲۵۹ نظر شیخ محمد عبده را بیان می‌کند که ایشان گفته‌اند. حدیث آحاد هر چند به درجه صحت برسد ولی اگر مخالف عقل و قرآن و علم باشند نزد محدثین پذیرفته نمی‌شود. بدین خاطر محمد عبده منکر حدیث سحر شدن رسول اکرم ﷺ توسط لبید بن الأعصم شده است.

و برای اثبات دیدگاهش بر دلائل ذیل اعتماد کرده است

۱- حدیث آحاد در مورد عقیده قابل قبول نیستند، و معصوم بودن رسول الله ﷺ از تاثیر سحر از مسائل اعتقادی است، لهذا در این زمینه تنها به یقین استدلال می‌شود و ظن و گمان موضوعیت ندارند.

۲- حدیث سحر از آنجا که تاثیر پذیری رسول الله ﷺ از سحر را به نمایش می‌گذارد، مخالف قرآن می‌باشد چون قرآن سحر شدن رسول نفی کرده است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَقَالَ ٱلظَّٰلِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلٗا مَّسۡحُورًا ٨ ٱنظُرۡ كَيۡفَ ضَرَبُواْ لَكَ ٱلۡأَمۡثَالَ فَضَلُّواْ فَلَا يَسۡتَطِيعُونَ سَبِيلٗا ٩﴾ [الفرقان: ۸-۹].

«ستمگران می‌گویند: شما جز از یک انسان مسحور (سحر شده) پیروی نمی‌کند. ببین چگونه برای تو مثلها زدند و گمراه گشتند. پس نمی‌توانند راهی پیدا کنند».

همچنین می‌فرماید:

﴿نَّحۡنُ أَعۡلَمُ بِمَا يَسۡتَمِعُونَ بِهِۦٓ إِذۡ يَسۡتَمِعُونَ إِلَيۡكَ وَإِذۡ هُمۡ نَجۡوَىٰٓ إِذۡ يَقُولُ ٱلظَّٰلِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلٗا مَّسۡحُورًا ٤٧ ٱنظُرۡ كَيۡفَ ضَرَبُواْ لَكَ ٱلۡأَمۡثَالَ فَضَلُّواْ فَلَا يَسۡتَطِيعُونَ سَبِيلٗا٤٨﴾ [الإسراء: ۴۷-۴۸].

«ما بهتر می‌دانیم که آنان به چه منظور به سخنان تو گوش فرا می‌دهند، هنگامی که پای سخنانت می‌نشینید، و آن زمان که با هم در گوشی صحبت می‌کنند، آن زمان که ستمکاران می‌گویند جز از مرد جادو شده‌ای پیروی نمی‌کنید. بنگر چگونه برای تو مثل‌ها می‌زنند و از این رو آنان گمراه گشته و نمی‌توانند راهی پیدا کنند».

۳- اگر درست باشد که بگوییم رسول خدا ﷺ کاری را انجام نداده ولی گمان کرده که انجام داده، پس جایز است که گفته شود رسول گمان کرده که چیزی را تبلیغ کرده ولی آن را ابلاغ نکرده باشد، یا اینکه بگوید چیزی بر من نازل شده اما نازل نشده باشد. محال بودن این موضوع از بدیهیات است ونیازی به توضیح ندارد.

اما در جواب نویسنده می‌گویم:

۱- معیار برای شناختن، حق است نه افراد، شیخ محمد عبده بشر است و امکان دارد اشتباه کند و ایشان در این نظریه پیرو بزرگان معتزله بوده است، پس اگر در نظر نویسنده معیار برای شناختن، مردان باشد با او سخن نداریم.

برای او بیان می‌کنیم که اعتماد بر حدیث صحیح و عدم رد آن و تأویل حدیث مطابق با عقل و نقل متواتر، مذهب جمهور اهل علم از گذشته تاکنون بوده است. و رد کردن حدیث با کوچک‌ترین شبهه و توهم مخالفت با عقل و نقل و علم، از تحقیق علمی بهره‌ای ندارد. احادیث صحیح قابل اعتماد هستند هر چند مفید یقین نیست، اما

در مسائل درجه دوم اعتقاد افاده ظن غالب می‌کند. و ما مخالفت نمی‌کنیم بر اینکه در عقاید اساسی و اولیه مانند اثبات صانع و توحید به دلایل ظنی اکتفا نمی‌شود.

اگر محمد عبده حدیث را انکار کرده، بزرگ مردانی که از او داناتر و آگاه‌تر به معقول و منقول بودند مانند مازری و قاضی عیاض و ابن تیمیه و ابن کثیر و حافظ ابن حجر و آلوسی و دیگران، بسیاری از احادیث را پذیرفته‌اند و گفته‌اند، نوعی بیماری و عوارض بشری بود که عقلا جایز است برای انبیاء رخ دهد. و قضیه در حد مریضی جسمانی رسول الله ﷺ بوده است. آری حدیث از طرق مختلف با لفظ: «حَتَّى إِنْ كَانَ لَيُخَيَّلُ أَنَّهُ لِيَفْعَلُ شَيْئًا وَمَا فَعَلَهُ». «تا جایی که گمان می‌کرد کاری انجام می‌دهد اما انجام نمی‌داد». روایت شده است. ولی در بسیاری دیگر از روایت‌های صحیح از طریق سفیان بن عیینه روایت شده که مراد از تخیل در حدیث را مشخص می‌کند. در این روایت آمده است که عایشه رضی الله عنها فرمود: «كَانَ رَسُولُ اللهِ ج سُحِرَ حَتَّى كَانَ يَرَى أَنَّهُ يَأْتِي النِّسَاءَ وَلَا يَأْتِيهِنَّ». «رسول الله ﷺ سحر شده بود بگونه‌ای که فکر می‌کرد با زنانش همبستر شده در حالی که چنین اتفاقی نیافتاده بود».

سفیان می‌گوید: «این شدیدترین نوع سحر بوده است».

قاضی عیاض می‌گوید: «احتمال دارد منظور از تخیل در حدیث این باشد که برای رسول خدا ﷺ مانند عادتش گمان می‌کرد قدرت جماع را دارد، ولی هر گاه به زن نزدیک می‌شد، برخلاف همیشه خسته می‌شد»[1].

برای تفسیر حدیث لازم است روایت سفیان بن عینیه و شرح قاضی عیاض را بپذیریم تا معنی حدیث و روایت عصمت انبیاء زیر سوال نرود و مشکلات زدوده شوند.

۲- اما مخالفت حدیث با قرآن ثابت نیست، چون هدف مشرکین از نسبت سحر به رسول الله ﷺ در آیه: ﴿إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا﴾ «شما پیرو مرد سحر شده هستید». این نبوده که رسول خدا ﷺ سحر شده و وچند روزی تغییراتی در زندگی او صورت گرفته است، بلکه هدف مشرکین این بود که بیانات محمد ﷺ بی‌اساس بوده و کردار و گفتار ایشان وحی نیست بلکه خیال و دیوانگی خودش می‌باشد. هدف آنها انکار رسالت و متهم کردن وی ﷺ به دیوانگی بود. این مسأله بسیار واضح است برای

۱- فتح الباری ج۱۰ ص ۱۸۶.

کسی که این آیات را مطالعه کند. پس حدیث به مساله‌ای اشاره می‌کند و آیات قرآن مساله دیگر.

۳- اما مقایسه بین کردار و گفتار عادی رسول الله ﷺ با تبلیغ دین ایشان قیاس مع‌الفارق است. این نتیجه درست نیست که بگوییم اگر در امور دنیایی دچار اشتباه شده است پس در امور دینی هم دچار خطا می‌شود. چرا که پیامبر خدا ﷺ در مورد ابلاغ دین معصوم است ولی در مورد امور دنیایی معصوم نیست.

رسول الله ﷺ دو جهت دارد؛ یک جهت بشری است و جهت دیگر رسالت اوست. به اعتبار اول هر چه برای سایر بشرها جایز است بر رسول الله ﷺ نیز جایز است، و از جمله سحر.

و اما به اعتبار دوم آنچه مخل رسالت اوست جایز نیست، چرا که در این زمینه، او معصوم است. منکرین حدیث در مورد موسی چه می‌گویند وقتی که ساحران در مقابل او سحر کردند، وموسی گمان کرد سحرشان واقعی است، یا آنان منکر قرآن هم هستند؟ اگر چاره ندارند جز تسلیم شدن در مقابل قرآن، پس در مقابل سنت هم تسلیم شوند. چرا گمان قرآن منافی عصمت نیست ولی گمان سنت منافی عصمت باشد؟

خداوند خواست پیامبران را با انواع بلاها آزمایش کند تا مردم بداند آنها نیز انسان هستند و مردم آنها را به مقام و درجه‌ی الوهیت بالا نبرند. و از جهتی با این بیماری، ثواب و پاداش آنها در راه تبلیغ پیام خدا افزایش می‌یابد.

دوست نداریم از این بیشتر سخن به درازا کشیده شود. تنها نظر دو عالم بزرگوارِ جامع معقول و منقول را ذکر می‌کنم.

۱- امام مازری می‌فرماید: بعضی از بدعت‌گذاران، منکر این حدیث هستند و گمان کردند که این حدیث جایگاه رسول اکرم ﷺ را خدشه‌دار می‌کند و در آن شک ایجاد نمودند و گفته‌اند: هر چیزی به چنین نتیجه‌ای منجر شود باطل است و گمان کرده‌اند جایز دانستن آن، اعتماد و اطمینان به شرائع را نابود و ضعیف می‌سازد، چرا که امکان دارد پیامبر گمان کند که جبرئیل آمده در حالی که ایشان نازل نشده‌اند، و گمان کند به او وحی شده است در حالی که به او وحی نشده است. واین استدلالها برای تضعیف حدیث، باطل هستند چون دلیل بر عصمت و صداقت تبلیغ پیام خداوند در قرآن وسنت واضح و ثابت است، و معجزات نیز گواه به صداقت او هستند، بنابر این جواز هر چیزی که مخالف آن در قرآن ثابت است، باطل است.

اما در مورد امور دنیوی که رسول ﷺ برای آن مبعوث نشده و هدف از ارسال رسل نیست، رسول الله ﷺ مانند انسان‌های دیگر در معرض خطا و اشتباه قرار می‌گیرد و امکان دارد در امور دنیوی گمان کند که آن را انجام داده ولی حقیقتاً صورت نگرفته باشد، ولی در مورد امور دینی چنین چیزی محال است، بعضی از علماء گفته‌اند گمان رسول ﷺ در مورد همبستر شدن با همسرانش بوده است. و این چنین گمانی در خواب برای انسان رخ می‌دهد، بعید نیست که در بیداری نیز برای او رخ دهد[1].

۲- امام ابن قیم الجوزیه بعد از ذکر حدیث سحر می‌گوید: «حدیث ثابت است و تمام محدثین آنرا پذیرفته‌اند، اما بسیاری از اهل کلام حدیث را به شدت انکار کرده و تکذیب نمودند، چون معنی آن را ندانسته‌اند و بعضی از آنها علیه حدیث، کتاب نوشته ونسبت‌های ناروایی به هشام بن عروة بن زبیر، راوی حدیث دادند. و گفته‌اند که حداقل چیزی که می‌شود گفت این است که هشام وهم کرده و دچار اشتباه شده است. و چنین اتفاقی نیفتاده است. از دید آنان جایز نیست پیامبر سحر شود چون در این صورت گفتار مشرکین تصدیق می‌شود. ﴿إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا﴾. منکرین حدیث می‌گویند: درست نیست رسول خدا ﷺ را سحر کنند واین، با حمایت و عصمت خداوند از انبیا در مقابل شیاطین منافات دارد.

سپس ابن قیم ادامه می‌دهد: این خلاصه و چکیده نظر آنهاست، در حالی که هشام از مطمئن‌ترین وداناترین راویان است، و هیچ یک از بزرگان بر او ایرادی که موجب رد حدیثش شود، نگرفته‌اند لذا این از تخصص متکلمین نیست.

این در حالی است که روایت از غیر هشام، یعنی از عایشه نیز صورت گرفته است، و بخاری ومسلم بر تصحیح این حدیت اتفاق دارند و هیچ یک از محدثین در مورد این حدیث هیچ طعنی وارد نکرده‌اند واین داستان نزد مفسرین و محدثین و مورخین و فقهاء مشهور است. و آنها به احوال رسول الله ﷺ و اتفاقاتی که برایش رخ داد، آگاه‌تر از متکلمین بودند. سپس می‌گوید: سحری که رسول ﷺ به آن دچار شد نوعی بیماری بود که خدا او را شفاء داد و این بیماری موجب عیب و ننگ در پیامبری نمی‌شود، مانند بی‌هوشی و اغماء که رسول الله ﷺ در بیماری‌اش دچار آن شد و در جایی دیگر پای مبارکش پیچ خورد و از اسب افتاده و پهلویش زخمی شد ، و این نوع بیماری‌ها

۱- فتح الباری: ج ۱، ص ۱۸۵.

مقام و جایگاه رسول اکرم ﷺ را بالا می‌برد. مبتلاترین انسان‌ها به آزمایش خداوند، پیامبران بودند، از جانب امتشان دچار بلاهایی همچون قتل و کتک و دشنام و زندانی شدند. بنابراین اگر پیامبر توسط برخی از دشمنانش به نوعی سحر مبتلا شود امر جدیدی نیست، مگر او با اذیت و آزار مورد آزمایش قرار نگرفت، مگر هنگام عبادت در مسجد الحرام شکمبه‌ی شتر را روی پشت ایشان قرار ندادند. آیا این آزار و اذیت‌ها برای رسول‌الله ﷺ عیب و عار بودند یا سکوی رفعت به سوی پروردگار؟ بعد از آن اشکالات وارده به حدیث را جواب می‌دهد[1].

نمونه‌ای که نشان از سطحی بودن تحقیقات ابوریه می‌دهد.

در صفحه ۲۶۱ می‌گوید: «محمد عبده اینگونه احادیث فراوانی را در امور اعتقادی و غیره رد کرده است مانند حدیث «غرانیق» و حدیث «زینب بنت حجش» و غیره که نمی‌توانیم همه آنها را ذکر کنیم».

این کلام بر سطحی بودن و تنگ‌نظری نویسنده دلالت می‌کند، حدیث «غرانیق» باطل است همانگونه که بزرگان حدیث گفته‌اند. قبل از به دنیا آمدن امام عبده رحمه‌الله علماء آن را رد کرده‌اند و امام عبده در این میدان تنها کلام آن بزرگان مانند قاضی عیاض و غیره را تکرار می‌کند.

و همچنین حدیث «زینب بنت جحش موضوع و بی‌اساس است، ابن حجر در فتح الباری به طور مفصل، موضوع بودنش را بیان می‌کند، اما عبده تنها کلام آن بزرگان را خلاصه و تبین می‌کند. پس چرا نویسنده از صواب گریزان است.

ابی ریه حق را بوسیله‌ی افراد می‌شناسد:

در صفحه ۲۶۱-۲۶۲ کلام محمد رشید رضا رحمه‌الله را نقل می‌کند که در آن عیب و نقص‌هایی بود، در گذشته ردهایی را بر آنها ذکر کردیم. ردی که باعث می‌شود خواننده فهمیده و زیرک آن عیب‌ها را قبول نکند. ما از کسانی نیستیم که حق را با مردان می‌سنجند، و بلکه ما از جمله کسانی هستیم که مردان را با حق می‌سنجیم، خصوصا زمانی که مانند آنها درس حدیث خواندیم، و ما همچون آنان داری عقل هستیم، و منهج ما در این زمینه این است که سخن هیچ کس را جز با دلیل قبول یا رد نمی‌کنیم.

۱- التفسیر ابن قیم: ص ۵۶۴-۵۷۲.

رد احادیث متواتر و افترا بر حافظ ابن حجر

در صفحه ۲۶۳ تحت عنوان «ليس في الحديث متواتر» می‌گوید: متواترها خیلی کمیاب هستند حتی بعضی تواتر لفظی را نفی می‌کنند مگر حدیث «من كذب علي» «هر کس بر زبان من دروغ گوید...» یا حدیث حوض... یا چند حدیث دیگر.... بعد از آن در پاورقی می‌گوید: «در صفحه ۴۱ این کتاب گفتیم: ابن حجر حدیث «من كذب علي...» را متواتر نمی‌داند و همچنین حدیث حوض را ذکر می‌کند و بعد از آن با تمسخر آمیز می‌گوید: این حدیث هم مثل حدیث گذشته نزد آنها متواتر است!.

اما بیان حق در این زمینه:

۱- متواتر دو نوع است. لفظی و معنوی، متواتر لفظی کمیاب و معنوی فراوان است.

۲- اما نقل قول از ابن حجرؒ، یکی دیگر از خیانت‌های ابو ریه است. قبلاً این موضوع را بیان کردم. ابن حجر نظر بعضی از علماء را در مورد احادیث متواتر ذکر می‌کند و به آنها جواب می‌دهد ولی نویسنده جواب را ذکر نمی‌کند و نظر عالمان مخالف تواتر را به ابن حجر نسبت می‌دهد و چنین خیانت‌هایی در کتاب مؤلف بسیار یافت می‌شود.

۳- نویسنده حدیث حوض را با عبارتی روایت می‌کند که در هیچ‌جا و هیچ کتاب حدیثی آن را ندیدم. نص روایت بخاری از عبدالرحمن بن عمرو بن عاص را ذکر می‌کنم: پیامبر ﷺ فرمود: «حَوْضِي مَسِيرَةُ شَهْرٍ مَاؤُهُ أَشَدُّ بَيَاضًا مِنَ اللَّبَنِ، وَرِيحُهُ أَطْيَبُ مِنَ الْمِسْكِ، وَكِيزَانُهُ كَنُجُومِ السَّمَاءِ مَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلا يَظْمَأُ أَبَدًا». «حوض من اندازه مسیر یک ماه است، آبش از شیر سفیدتر و بویش از مسک خوشتر است. به اندازه ستارگان لیوان دارد. هر کس از آن بنوشد هرگز تشنه نخواهد شد»[1].

امام مسلم هم حدیث را اینگونه روایت کرده است. حدیث از چند طریق دیگر از بسیاری از اصحاب روایت شده است. امام قاضی و قرطبی و ابن حجر و دیگران بر متواتر بودن حدیث حوض صحه گذاشته‌اند.

ابن حجر در [فتح الباری: ج ۱۱، ص ۳۹۳] می‌گوید: «قرطبی در کتاب المفهم با پیروی از قاضی عیاض گفته است: چیزی که واجب است ملکف آن را بداند و تصدیق

۱- بخاری کتاب الرقاق، باب حوض.

کند، آن است که خداوند تبارک وتعالی پیامبرش محمد را به حوضی بشارت داده با اسم و صفت و بیان محتوای آن در احادیث صحیح و مشهوری که جمع‌آوری طرق آن انسان را به علم یقینی می‌رساند. بگونه‌ای که سی و چند نفر از اصحاب از رسول الله ﷺ آن را روایت کرده‌اند، و نزدیک به بیست و اندی از این احادیث در کتاب صحیح مسلم و بخاری هستند. و بقیه احادیث در سایر کتب وجود دارند بگونه‌ای که نقل آن صحیح است و روایت آن مشهور! و از این جمعِ غفیرِ صحابه، تعداد بسیاری از تابعین روایت کرده‌اند. سلف بر ثبوت این حدیث اتفاق داشته‌اند، و خلف نیز بر ثبوت حدیث اتفاق دارند. و تنها ، گروهی مبتدع آن را انکار کرده‌اند و ظاهر حدیث را غیر ممکن دانسته‌اند و در تأویل آن تکلف به خرج دادند. در حالی که حمل حدیث بر ظاهر و حقیقتش هیچ مشکلی ایجاد نکرده و هیچ نیازی به تأویل آن نیست. کسی که معنی حدیث را تأویل کند اجماع سلف را شکسته است، و مذهب ائمه خلف را نیز زیر پا گذاشته است.

ابن حجر می‌گوید: خوارج و برخی معتزله آن را انکار کرده‌اند.

حافظ ابن حجر ﷺ سندهای حدیث حوض را بررسی نموده است. و همچنین تعداد اصحابی که این حدیث را روایت کرده‌اند را به پنجاه صحابی شمرده است. حافظ می‌گوید: «بسیاری از اصحاب مانند ابوهریره، وابن عباس و انس و ابی سعید وعبد الله بن عمرو، در این باره بیش از یک حدیث روایت کرده‌اند».

برخی از این احادیث، فقط حوض وصفتش را بیان کرده‌اند و برخی دیگر ، کسانی که بر حوض وارد می‌شوند و برخی از احادیث نیز کسانی که از حوض منع می‌شوند را بیان کرده‌اند. وهمچنین در احادیثی که امام بخاری در این باب روایت کرده است، جمع اسانید آن به ۱۹ سند می‌رسد.

جدیدا متوجه شدم که برخی از متأخرین تعداد اصحابی که حدیث حوض را روایت نموده‌اند را به ۸۰ نفر رسانده‌اند.

و حدیث متواتر به اجماع اهل علم، قطعیت و ثبوت صدور از گوینده‌اش دارد.

ابو ریه و منکرین احادیث حوض در مورد کسی که منکر متواتر از رسول الله ﷺ است چه حکمی صادر می‌کنند؟ و در مورد کسی که حدیث ثابت و متواتر رسول الله ﷺ را مسخره می‌کند چه حکمی صادر می‌کنند؟ شاید با جواب به این سؤالات، بتواند جایگاهش را در ایمان وکفر تعیین کند.

توجه ابو ریه به بیان عیب‌ها و پوشاندن محاسن

در صفحه ۲۶۹ و بعد از آن، شرح مختصری از کتاب‌های حدیث و صاحبان آنها و جایگاه این کتاب‌ها در بین کتب دیگر را ذکر می‌کند، ولی متاسفانه ایشان به معایب بیشتر از محاسن توجه می‌کند. بدین علت نصوصی را از اینجا و آنجا بدون تحقیق شکار کرده تا به هدف شومش برسد، نصوصی را دنبال می‌کند که در هدفش مبنی بر کاستن از قدر و منزلت محدثین وحدیث به او کمک کند.

اما شایسته است که هر تحلیل‌گر ومحقق منصف نقادانه تمام معایب و محاسن را ببیند و بعداً به قضاوت در مورد آنها بپردازد نه اینکه تنها بر معایب تکیه کند و چشمش به روی محاسن ببندد. این حکم ستمگرانه از ویژگی‌های یک محقق متعصب است و چنین افرادی هرگز به حق نمی‌رسند.

برای اثبات این کلام، عیناً مطالب کتاب ایشان را نقل می‌کنم چرا که «شنیدن کی بود مانند دیدن».

در صفحه ۲۷۳ باب: «نقد ابن معین لـمـالك» می‌گوید: «ابن معین گفته مالک محدث نبوده بلکه اهل رأی می‌باشد».

لیث بن سعد می‌گوید: «هفتاد مساله مخالف سنت را از مالک پرسیدم به همه آنها اقرار کرد».

برای اثبات مطالب گذشته در مورد ابو ریه،این نقل قولش قوی‌ترین دلیل است، چون هرگز در مورد هیچ امامی به اندازه مالک تعریف و ثناء گفته نشده است. اما نویسنده همه تعریفات را فراموش می‌کند و در تیردان نقد ایشان، تنها دو قول دیده می‌شود.

به کتاب «الإنتقاء في فضائل الثلاثة الأئمة الفقهاء» امام ابن عبدالبر مراجعه کردم، تقریباً چهارده صفحه در مورد امام مالک سخن گفته که همه تعریف و ثنای سفیان و شعبه و شافعی و ابن حنبل و عبدالرحمن بن مهدی و محمد بن الحسن در فضل و شأن امام مالک بود.

اما آن نقل قول ابو ریه از ابن معین مخالف نقل قولی است که ابن عبدالبر از ابن معین در مورد مالک می‌کند. ابن معین می‌گوید: «روایت «مالک از نافع از عبد الله بن عمر»، از روایت «ایوب از نافع از عبد الله» قوی‌تر است».

ابن ابی مریم می‌گوید: از ابن معین پرسیدم نزد تو لیث والاتر است یا مالک؟ فرمود: مالک.

ابن معین می‌گوید: «مالک یکی از حجت‌های خدا بر مردم است» (این قول شایسته است به ابن معین نسبت داده شود نه نقل قول ابو ریه).

فرض می‌کنیم نقل قول ابو ریه از ابن معین درست باشد، آیا شایسته تحلیل‌گر است که تمام تعریفات عالمان قابل اعتماد را رها کند و برای قضاوت در مورد یک شخص اکتفا به دو روایت کند؟ آیا نباید ایشان در مقام و موقف یک شخص بی‌طرف می‌ایستاد و همه اقوال را ذکر می‌کرد تا اینکه خواننده‌اش با علم به دلایل، حکم می‌کرد.

پس چگونه قول ابن معین در مورد مالک که گفته است مالک اهل حدیث نبوده، را باور کنیم؟ سپس با کتابش «موطأ» که نزد برخی‌ها منزلت کتاب صحیح بخاری ومسلم را دارد چه کنیم که روبروی ماست وخود گواه است که او اهل حدیث بوده است. امام شافعی می‌فرماید: «اگر حدیث از مالک روایت شد آن را قبول کن و در لفظی دیگر آمده که هرگاه حدیثی نزدت آمد، حدیث مالک ستاره است»[۱].

اما قول لیث که می‌گوید: هفتاد مساله مخالف سنت را به مالک نشان دادم...

جایگاه مالک را خدشه‌دار نمی‌کند چون مخالفت بر اساس عناد جرم است نه مخالفت بر اساس اجتهاد و نظر، شاید نزد لیث این مساله مخالف سنت باشند نزد امام مالک مخالف نباشند. آنچنان که قبلا هم ذکر کردم، نیاز نیست که امام همه احادیث را داشته باشد، و همچنین لازم نیست اگر حدیثی به او رسید به آن عمل کند، چرا که ممکن است حدیث نزد او منسوخ یا مقید یا ضعیف یا به هر دلیل دیگر مرجوح باشد.

دروغ و افتراء بر بخاری و ابن حجر

در صفحه ۲۷۴ باب: «كان البخاري يروي بالـمعنى»، کلام خطیب در تاریخ بغداد را در مورد بخاری ذکر می‌کند که گفته است: بخاری گفته احادیثی فراوانی در بصره شنیدم و در شام نوشتم یا در شام می‌شنیدم و در مصر می‌نوشتم به او گفتند: ای بخاری همه احادیث را اینگونه نوشتی؟ ساکت شد و جواب نداد».

بعد از آن می‌گوید: ابن حجر گفته: خیلی نادر است که بخاری یک حدیث کامل را با یک سند و با دو لفظ روایت کند. همانطور که در حدیث سحر این کار به وقوع پیوسته است».

۱- الانتقاء: ص ۲۳.

پاسخ:

بخاری معتقد است روایت معنی حدیث جائز است اما بدین معنی نیست که خودش حدیث را فقط با معنی روایت می‌کند. قول خطیب تنها بر این دلالت می‌دهد که بخاری حدیث را می‌شنید ولی تا حادثه یا مناسبت شایسته‌ای رخ نمی‌داد یا عنوان لائق به آن حدیث را پیدا نمی‌کرد، آن را نمی‌نوشت. و سکوتش نشانه روایت به معنی نیست، نهایت آن این است که او اختصار در روایت را جایز می‌دانسته است به این صورت که بخشی از حدیث فقط ذکر شود و این یکی از ویژگی‌های امام بخاری است که یک روایت را در چند باب و به مناسبت آن باب مختصر می‌کند.

اما کلام ابن حجر اصلاً به روایت به معنی اشاره نمی‌کند، بلکه او در مورد حدیث سحر پیامبر این جمله را فرموده است که امام بخاری حدیث را باری از ابراهیم بن موسی با لفظ «حتى إذا كان ذات يوم أو ذات ليلة بالشك». روایت کرده و در جای دیگر دوباره از ابراهیم بن موسی روایت کرده ولی با لفظ «حتى كان ذات يوم من غير شك». ابن حجر اول گمان کرده بود که شک از امام بخاری بوده است ولی بعداً متوجه شد که شک از شیخ شیخش، عیسی بن یونس بوده است. برای روشن شدن موضوع کلام ابن حجر را نقل می‌کنیم. او می‌گوید: «احتمال دارد ابراهیم بن موسی شیخ بخاری، یکی از روایت‌ها را با جزم و دیگری را با تردید روایت کرده است. و وهم ابراهیم که بعدا در موردش سخن خواهیم گفت این تأویل را تایید می‌کند، و ضمناً اینگونه روایت کردن از نوادر بخاری است که حدیث را کاملاً با یک سند ولی با دو لفظ روایت کند مانند حدیث سحر که حدیث کاملاً ذکر شده و یک سند با دو لفظ دارد».

پس می‌بینیم نویسنده به بخاری و ابن حجر افتراء بسته، او کلام ابن حجر را ناقص و بدون تحقیق و درک معنی آن نقل می‌کند.

در صفحه ۲۷۴ باب: «فوت امام بخاری قبل از اینکه کتابش را ویرایش کند». از مقدمه ابن حجر چیزی نقل می‌کند که هدفش را تایید نمی‌کند، چون هدفش این است که بگوید امام بخاری کتابش را پاکنویس نکرد و هر کتابی که پاکنویس نشود معمولاً اشتباه دارد. سپس می‌خواهد چنین نتیجه‌گیری کند که کتاب بخاری اشتباه دارد، و همه اینها برای وارد کردن شک در منزلت کتاب‌های مورد اعتماد در حدیث است».

حقیقت این است که امام بخاری قبل از فوتش کتابش را با دقت فراوان پاکنویس کرد و آن را ویرایش نمود، اما نقلی که حافظ ذکر می‌کند، در واقع در مورد عنوان‌هایی است که امام بخاری در آن چیزی ننوشته است. مثلا گفته است باب ... وذکری از عنوان نکرده است. یا بابی را نوشته است اما در آن ذکری از حدیث نیست یا یک و دو حدیث بیشتر ذکر نمی‌کند. و این نقل خود دلالت بر این دارد که صحیح بخاری مدون بوده است.

ابو اسحاق مستملی می‌گوید: «کتاب بخاری را از اصلش که نزد محمد بن یوسف فربوی بود استنساخ کردم، دیدم همه چیزها را تمام نکرده در برخی عناوین سفید بود، و چیزی نوشته نشده بود و برخی از احادیث نیز عنوانی نداشت لذا ما آنها را با هم دیگر یکجا جمع کردیم».

لذا بخاری قبل از وفات کتابش را تحقیق کرده است و آن را به امامان حدیث نشان داده‌است. ابو جعفر محمود بن عمر عقیلی می‌گوید: «وقتی بخاری کتابش را تالیف کرد آن را به احمد بن حنبل و ابن معین و ابن مدینی نشان داد و همه آنها بر صحت آن شهادت دادند مگر در مورد چهار حدیث که آنها را صحیح نمی‌دانستند عقیلی می‌گوید: در مورد چهار حدیث نظر بخاری قوی‌تر است».

از فربوی نقل شده که گفته: «بخاری می‌گوید: در این کتاب تنها حدیث صحیح را روایت کردم و همراه هر حدیث دو رکعت نماز می‌خواندم».

و این کار برای اطمینان قلبی بیشتر در کنار اجتهاد علمی و پژوهش عقلی است.

آیا دلیلی از این قوی‌تر بر صحت و غربال کردن احادیث کتابش وجود دارد که می‌گوید: «کتابم را میان ششصد هزار حدیث انتخاب کردم».

بین علماء مشهور است که بخاری فوت نکرد تا صحیحش را برای شاگردان فراوانی قرائت کرد و شاگردان در نوشتن احادیث به مسابقه پرداختند. بنابراین نتیجه گرفته می‌شود که کتاب بخاری با تحقیق و دقت فراوانی به ما رسیده است.

اختلاف عالمان در جرح و تعدیل

در صفحه ۲۷۶ کلام احمد امین در مورد اختلاف علمای جرح و تعدیل را ذکر می‌کند که خلاصه آن این است که اختلاف آنها در قواعد جرح و تعدیل و اسباب آن‌دو آشکار است و علتش تندروی بعضی از عالمان بوده است. آنها حدیث راویانی که رابطه‌ای با حکومت وقت داشتند نمی‌پذیرفتند، و برخی‌ها بسیار با وقار و سنگین

بودند، و حدیثی فردی را بخاطر شوخی که کرده بود رد می‌کردند. بنابراین در حکم بر بعضی از راویان اختلاف شدیدی پیدا کردند. مثلاً عکرمه شاگرد ابن عباس که دنیا پر از حدیث و تفسیر اوست، نقادانی او را متهم به کذب می‌کنند چون رای خوارج را قبول می‌کرد و هدیه‌ی امراء را می‌پذیرفت، و درباره‌ی کذب او بسیار روایت کرده‌اند.. تا آنجا که می‌گوید: اما بخاری او را تصدیق کرده و در صحیحش احادیث فراوانی را از او روایت کرده است، ولی امام مسلم او را تکذیب نموده و تنها یک حدیث را در مورد حج از او روایت کرده است، و تنها به روایت او اعتماد نکرده است بلکه در تقویت حدیث سعید بن جبیر، در آن موضوع از عکرمه روایت کرده است».

کلام احمد امین، هم حق است هم باطل. درست است که عالمان در علل جرح و تعدیل اختلاف داشته‌اند اما این اختلاف موجب نمی‌شود که نتوانیم بر افراد حکم کنیم چون اگر در بعضی موارد استثنائی اختلاف دارند، بسیار نقاط مشترک داشتند، چرا سخت‌گیران و محتاطان در جرح را زیر سؤال می‌برد؟ این دو امر یعنی سخت‌گیری و احتیاط جز باعث دقت زیاد در روایت نیست. و این مسأله هیچ عیبی و ضرری ندارد. و اگر تساهل به خرج می‌دادند، اولین ایرادی که باید بر آنها گرفته می‌شد، همین عدم سخت‌گیری و و احتیاط آنها بود. برای روشن شدن موضوع به مقدمه ابن حجر مراجعه می‌کنیم «ابن حجر در مورد عکرمه می‌گوید: افرادی که عکرمه را متهم به کذب کرده‌اند، منظورشان از کذب اشتباه عکرمه است. «کذب» در لغت اهل حجاز برای خطا و اشتباه استعمال می‌شود، دلیل برای این ادعا روایت مسلم از ایشان است. اگر به همان معنی متعارف حمل شود، مسلم نباید از او روایت می‌کرد. چون به اتفاق محدثین روایت از دروغگو حرام است.

ابن حجر بعد از نقد و بررسی اعتراضات وارد شده به عکرمه او را توثیق می‌کند و برای ثقه دانستن او همان تعدیل امام بخاری کافی است. کسی که خواستار اطلاعات بیشتر است به مقدمه ابن حجر مراجعه کند[1].

برداشت عجیب از کلام رشید رضا

در صفحه ۲۷۷ و ۲۷۹ کلام رشید رضا را نقل می‌کند، اما کلامش قابل نقد است. خوب و بد در آن یافت می‌شود. ما انسان پرست نیستیم بلکه تابع و پیرو دلیل هستیم،

۱- مقدمه، ج ۲ صفحه ۱۱۱ و پس از آن.

کلام عالم بزرگوار امام مالک را به ابو ریه متذکر می‌شوم آنجا که می‌فرماید: «هر کس کلامش پذیرفته و رد می‌شود مگر کلام پیامبر ﷺ».

کلام رشید رضا با همه نقد و اعتراضی که بر آن وارد است، اما باز هم نظر ابو ریه در مورد زیر سؤال بردن احادیث و طعنه به احادیث بخاری را تایید نمی‌کند.

رشید رضا می‌گوید: «ادعای وجود احادیث موضوع در صحیح بخاری باطل است، و اثبات آن بسیار سخت است. ولی در صحیح بخاری احادیث اندکی هستند که متن‌هایشان جای نقد دارد ، و برخی از ویژیگی‌های وضع در آن وجود دارد».

می‌گویم: «این نوع احادیث خیلی کم هستند و با تحقیق و بررسی صحت آنها هم روشن می‌شود و اسرار آنها مشخص می‌گردد مانند حدیث سحر و مگس و غیره که در مورد آنها بحث کردیم».

استهزاء ابو ریه به احادیث متفق علیه

در صفحه ۲۸۴ مثال متفق علیه را مورد آماج اعتراض و حمله قرار می‌دهد که رسول خدا ﷺ در روز احزاب فرمود: «لَا يُصَلِّين أَحَدٌ الْعَصْرَ إِلَّا فِي بَنِي قُرَيْظَةَ». «هیچ‌کس نماز عصر را نخواند مگر در بنی قریظه». و در ورایت دیگر «الظهر» «نماز ظهر».

در این مورد بحث کردیم و تحریف و تبدیل کلام ابن حجر توسط ابو ریه را توضیح دادیم.

بی‌ارزش جلوه دادن صحیحین و کتاب‌های دیگر

در صفحه ۲۹۰-۲۹۱ می‌گوید: «بیان کردیم که آنها بسیاری از احادیث مسلم و بخاری را ضعیف دانستند، و همچنین در شرح ابن حجر بر بخاری و نووی بر مسلم اشکالات زیادی پیدا کردیم. مستخرجات زیادی بر کتاب مسلم و بخاری تالیف شده‌اند، اگر این حال مسلم و بخاری باشد وای به حال کتاب‌های دیگر، اگر مسلم و بخاری - که اصح کتب نامیده شده‌اند- دارای این همه علل و اعتراضات هستند، و در موردشان چنین گفته شده است. -بگذریم از اسرائیلیاتی که به آندو رسوخ کرده است، وخطای نقل بر اساس معنی که صورت گرفته است- در کتاب‌های دیگر چه شده است. ما اسمی از کتاب‌های مسند نمی‌آوریم چون آنها در اصل قابل اعتماد نیستند چرا که در آن کتابها چیزهای بی‌ارزش بسیار است.

رد بر این گمان‌ها

نویسنده برای گمراه کردن خواننده اینگونه بزرگ‌نمایی و فریب‌کاری را به کار می‌گیرد تا خواننده دچار شک و گمان شود که صحیحین دارای احادیث ضعیف و موضوع هستند چه رسد به کتاب‌های دیگر سنن و مسانید ، بلکه او، آن دو را مورد انتقاد قرار داده چون در درجات بسیار بالایی از صحت قرار دارند. ما انکار نمی‌کنیم که دارقطنی و دیگران برخی از احادیث صحیحین را به نقد کشیده‌اند ولی معنایش این نیست که این احادیث ضعیف یا موضوع می‌باشند، بلکه انتقاد آنها به خاطر این بوده که این احادیث دارای شروط بسیار سخت و والایی که این دو امام در تألیف کتاب خودشان را به آن ملزم کرده بودند، نیست؛ و امام ابن حجر به همه این احادیث مورد انتقاد در بخاری جواب داده‌است. و امام نووی نیز در شرح خود بر مسلم آنها را تبیین نموده است. و پاسخ به ایرادها در اکثر این احادیث بسیار آسان است. و برخی‌ها هستند که در جواب دادن به آنها نیاز به تکلف است. و این نوع احادیث کم‌تر از انگشتان دو دست است.

آیا شایسته یک محقق منصف است در حق کمتر از ده حدیث که نیاز به تکلف در جواب دادن به آنهاست، این گونه بزرگنمایی کند؟

کلام ابن حجر در مقدمه فتح الباری[1] را نقل می‌کنیم. بعد از اینکه ایشان احادیثی که مورد اعتراض واقع شده بودند را ذکر می‌کند و به تک تک این احادیث جواب می‌دهند، می‌گوید: «این همه ایرادهایی بود که ناقدان و تیزبینان به احادیث، بیان کرده‌اند، اما در نقل این روایات، بخاری تنها نیست و امام مسلم هم در این روایات سهیم است که تعداد آنها صد و سی و دو حدیث هستند، از این احادیث هفتاد و هشت حدیث را فقط بخاری روایت کرده است. اما همه احادیث مشکل ندارند، در مورد بسیاری از آنها جواب داده شده و شبهه از آن دور شده است ولی جواب بعضی از احادیث ضعیف است یا در جواب دادن تکلف به کار رفته است. آنچنان که در اول همین بخش، مشکلات آن را بیان کردم و جواب آن را واضح ساختم، اگر هر شخص منصفانه در آنچه من بیان کردم دقت کند، ارزش این مصنف -کتاب امام بخاری- نزد او بزرگ خواهد بود. و در چشم او این کار عظیمی خواهد بود، و در پذیرفتن احادیث

۱- ج ۲ صفحه ۱۱۰.

این کتاب، و مقدم داشتن آن بر هر کتابی که در قدیم و جدید نوشته شده است، تابع ائمه اهل علم خواهد شد.

یکسان نیستند کسی که از روی بغض با کتاب امام بخاری درگیر است و از تعصب در امان نیست، با آن کسی که با انصاف و بر اساس قواعد مراعات شده به نقد احادیث می‌پردازد. پس ستایش مخصوص خدایی است که ما را به راه حق هدایت کرد و اگر هدایت او نبود ما راهبر نبودیم، و خداوند کمک کننده است.

امام نووی می‌فرماید: «گروهی بر مسلم و بخاری مستدرک نوشته‌اند اما از شرط آن دو خالی هستند، و از آنچه آنها برای صحت حدیث شرط گذاشتند، پایینترند. در مورد تمام احادیث جواب داده شده است و ان‌شاءالله آنها را خواهی دید».

آیا نظر این دو عالم بزرگوار رها کنیم و پیرو ابو ریه باشیم و نظر و عقیده او را بپذیریم؟

اعتراض به مسند امام احمد و مسانید دیگر

در صفحه ۲۹۱ برای حساب نیاوردن مسند امام احمد در لیست کتب حدیث چنین دلیل می‌آورد و می‌گوید: ما مفصلاً به مسند امام احمد و مسانید دیگر نمی‌پردازیم زیرا علماء در این مورد حکم صادر کرده‌اند که جائز نیست به مسانید استدلال شود و قابل اعتماد نیستند، ولی ترجیح دادیم در مورد مسند امام احمد که از همه آنها مشهوتر است کمی سخن بگوییم، تا حقیقت موضوع برای مسلمانان روشن شود و درجه و منزلت آن بیان گردد» پس برای اثبات ادعایش، کلام شیخ طاهر الجزائری در کتاب «توجیه النظر» را نقل می‌کند که می‌گوید: «منزلت و جایگاه مسانید بعد از کتاب‌های سنن است، کتاب مسند به کتابی گفته می‌شود که حدیث هر صحابی را بدون در نظر گرفتن ابواب روایت کند، عادت مصنفین مسانید این بوده که تمام احادیث یک صحابی را چه ضعیف و چه صحیح یکجا ذکر می‌کردند، بدین سبب استدلال به احادیث مسانید بطور مطلق جائز نیست». امام ابن صلاح و دیگران چندین قرن قبل از جزائری چنین گفته‌اند. و نویسنده کلام ابن صلاح را نیز نقل کرده است.

ما انکار نمی‌کنیم که کتب مسانید به نسبت کتب صحیح و سنن در درجه سوم قرار دارند ولی شدیدا منکر این هستیم که ائمه به مسانید احتجاج نکرده باشند و آن را غیر قابل اعتماد بدانند، و چه بسیار تفاوت دارد بین قول علما که می‌گویند به صورت مطلق و کلی استدلال به مسند درست نیست، و قول نویسنده که می‌گوید، اصلا جایز

نیست؛ و این فرق را هر دانشجوی ابتدایی می‌داند، اما مؤلف با قلبی پر از کینه و دلی نا آرام، نمی‌فهمد منظور علما از مطلقا قابل احتجاج نیست یعنی اینکه به مجرد وجود حدیث در کتاب مسند قابل استدلال نیست، و به هر حدیث آن نمی‌شود استدلال کرد چون احادیث در مسند هم ضعیف وجود دارد وهم صحیح و هم حسن، لذا باید بررسی شود که حدیث موجود در کتاب مسند از کدام دسته است، اگر صحیح وحسن بود قابل اجتجاج می‌باشند. اما اگر ضعیف بودند نه! بهمین خاطر علما بررسی درجه احادیث مسند را برای استدلال واجب دانستند. چیزی که جای شکی در آن نیست آن است که معظم احادیث مسند احمد از جمله احادیث صحیح و قابل احتجاج هستند، یا صحیح هستند و یا حسن. در آن بسیار از احادیث صحیحین و سایر کتاب‌های سنن معروف وجود دارد. و منکر آن هم نیستیم که احادیث ضعیف بلکه موضوع هم به ندرت در آن دیوان بزرگ حدیثی پیدا می‌شود. اما این ضعیف‌ها از اضافه‌های عبد الله فرزند امام احمد و ابوبکر القطعی در مسند است. چیزی که خطر این احادیث ضعیف را کم می‌کند این است که این احادیث در باب فضائل هستند نه احکام شرعی.

برای یقیین بیشتر به کتاب: «طلائع الـمسند» تحقیق استاد شاکر مراجعه فرمایید.

شگفت اینکه نویسنده بعد از آن کلام ائمه در مورد مسند را نقل می‌کند، ابتدا کلام ابن تیمیه نقل کرده که کاملاً مخالف هدف نا مبارک ایشان است.

خلاصه‌ی کلام ابن تیمیه ﷺ این است که همه احادیث مسند به خاطر وجود روایات صحیح و غیر صحیح در آن قابل استناد نیستند و امام احمد ﷺ از افرادی که به دروغ‌گویی شناخته شده باشند روایت نمی‌کنند، اگرچه که در بعضی از راویان، افراد معروف به ضعف وجود دارد.

پناه بر خدا که ابن تیمیه منظورش این بوده که هیچ‌یک از احادیث مسند قابل استدلال نیستند و اعتماد بر آنها جائز نیست آن چنان که که ابو ریه فهمیده است؟

ابن تیمیه در کتاب‌هایش به احادیث مسند بسیار استناد می‌کند امکان ندارد ابن تیمیه به چیزی استناد کند که در مورد آن گفته باشد قابل احتجاج نیست.

از این شگفت‌تر اینکه نویسنده کلام علمایی که را در معایب و ضعف احادیث مسند سخن گفته‌اند را نقل می‌کند ولی اصلاً یک کلمه به کلام امامان مورد اعتمادی که از مسند تعریف کرده‌اند و منزلت مسند را بالا می‌دانند، اشاره نمی‌کند و این خود دلیل بر خبث درونیِ مؤلف و سوء قصد او می‌باشد.

من در این جستار در صد تحقیق مسند امام نیستم، ولی می‌خواهم جایگاه و منزلت آن را نزد علماء بیان کنم: از عبدالله بن امام روایت شده «به پدرم گفتم: چرا نوشتن کتاب را نمی‌پسندید ولی خودتان مسند را تالیف کرده‌اید؟ فرمود. مسند را نگاشتم تا امامی باشد که هنگام اختلاف به آن مراجعه کنند.

روایت شده هنگام خاتمه تالیف، خطاب به فرزندش گفته: «این مسند را نگهداری کن چرا که امام مردم خواهد شد».

چیزی که در آن شک و گمان نیست، این است امام احمد دورترین مردم از گزافه‌گویی و تعریف بیهوده از هر چیز بود، مثلاً تمام قدرت سلاطین قیام کردند تا دهان بگشاید و اقرار به مخلوق بودن قرآن بنماید ولی او همچو کوه استواری مقاومت کرد و قدرت آنها را به زانو در آورد. آیا چنین فردی در مورد مسند مفت حرف می‌زند؟

حافظ ابوموسی مدینی می‌گوید: «مسند امام احمد برای اهل حدیث و محدثین مرجع و اصلی مطمئنی می‌باشد، چون از میان احادیث فراوان و شنیده‌های بی‌شماری انتخاب شده، و امام احمد آن را امام و معتمد قرار داده‌است، و در هنگام نزاع پناهگاه و مستند است».

از شیخ الإمام الحافظ ابو الحسین علی بن محمود یونینی پرسیده شد: تو تمام صحاح ششگانه را حفظ کرده‌ای؟ گفت: حفظ کردم و حفظ نکردم.

گفتند: چطوری؟ گفت: من مسند امام احمد را حفظ کردم، همه احادیث کتاب‌های صحاح جز تعداد کمی در آن وجود داد.

ابن حجر در کتاب: «تعجیل المنفعة برجال الاربعة» می‌گوید: «در مسند امام احمد تنها سه یا چهار حدیث بی‌اصل و اساس وجود دارد یکی از آنها حدیث «إنه یدخل الجنة زحفا» از عبدالرحمن بن عوف است، که امام احمد از ورود آن معذور است، چون امام این احادیث را در دوران محنت نوشت و از شدت درد مرتکب اشتباه شده است.

آیا این نقل قولها از امامان، با کلام ابو ریه در مورد مسند در صفحه ۲۹۸ هماهنگ است که می‌گوید: «این مقدار از کلام امامان بزرگ[1] در مورد مسند برای بیان ارزش و جایگاه مسند کافی است که قابل اعتماد نیست و جائز نیست بدان استدلال شود».

۱- آنچه او می‌گوید به هیچ وجه دلیلی برای نتیجه‌گیری نادرست او نیست، به آنچه نقل کرده مراجعه کنید تا ببینید که چگونه سخن را تحریف کرده است.

هجوم به محدثین مبنی بر عدم اهتمام به متن احادیث

در صفحه ۳۰۰ می‌گوید: «محدثین به نقد متون توجه نمی‌کنند» و برای اثبات ادعای خویش از شیخ جزائری و محمد رشیدرضا نقل می‌کند.

بارها گفته‌ام ما اشخاص را نمی‌پرستیم تنها پیرو حق هستیم و کلام اشخاص را با حق می‌سنجیم.

رد این ادعای نویسنده می‌گویم:

مستشرقان در این ادعا از آنها پیشی گرفتند، و برخی از محققین نیز آن را تکرار می‌کنند، این ادعای باطلی است. علمای حدیث به نقد متن به مانند نقد سند بها داده‌اند. و از اقسام احادیث نزد محدثین، حدیث موضوع، متروک و منکر و شاذ و مقلوب و مضطرب و معلل هستند که معظم آنها به وضعیت متن برمی‌گردد همانطور که به سند هم بر می‌گردد. نویسنده خودش می‌گوید: محدثین حدیث مضطرب را به مضطرب السند و مضطرب متن تقسیم کرده‌اند. و همچنین در موضوع و معلل نیز چنین تقسیمی دارند.

ما انکار نمی‌کنیم که محدثین بیشتر به نقد سند اهتمام نموده‌اند تا نقد متن، در این کار هم سری نهفته است و بعضی از محققین از آن بی‌خبر هستند، قبلا در این مورد به تفصیل سخن گفته‌ام.

در گذشته برای اثبات عنایت محدثین به متن، مثالی ذکر کردم، وبیان کردم که در نقد متن شدت بخرج ندادند آنچنان که به نقد سند سخت‌گیری نمودند.

قبلا نیز در مورد حدیث سجده خورشید سخن گفتم، حدیثی که زیاد از آن ایراد می‌گیرند، و برای اثبات کلامشان به آن استدلال می‌کنند، و بیان نمودم که معنا و روایت صحیح است، و با اسلوبی در کمال بلاغت و فصاحت بیان شده است.

اینکه دلیل عدم توجه محدثین به نقد متون مانند نقد اسانید را کوتاهی محدثین در زمینه درایت بوده و اینکه آنها کارشان و تخصص وگرایششان این موضوع نبوده، – همانگونه که نویسنده در صفحه ۳۰۲ از محمد رشید رضا نقل کرده است– سخنی مردود است زیرا بسیاری از امامان حدیث در گذشته و حال حاضر روایت و درایت را یکجا گردآورده‌اند و بسیاری از آنها از اصولی‌ها نیز در زمینه اصول دین و اصول فقه برتر بوده‌اند و اگر بعضی از فقها و اصولیین بر برخی از احادیثی خرده گرفته‌اند، وآن را رد کرده‌اند، معنایش این نیست که آنها به متون داناتر از محدثین هستند، بلکه دلالت

بر این دارد که آنها در فهم اسناد و شروط آن مشکل دارند. و مانند علمای حدیث در این موضوع تمرین نکرده‌اند.

و اگر چه همّ و غم بعضی از محدثین فقط جمع و حفظ بدون نقد و بررسی حدیث بوده است، ولی تعدادشان بسیار اندک است و در آمار نمی‌گنجد، محدثین والا مقام و محققین، آنها را مشخص نمودند و فقه و بررسی حدیث را از آداب طالب علم حدیث برشمردند. ابن صلاح در کتابش «مقدمه» صفحه ۲۱۲ می‌گوید: «شایسته نیست طالب حدیث تنها به شنیدن و نوشتن حدیث اکتفا کند و از فهم و درک معنی آن غافل بماند. اگر چنین شود خودش را بدون فائده خسته کرده است و با این کار هرگز در خیل اهل حدیث وارد نمی‌شود، بلکه در دایره‌ی کوتاه نظران و کم کاران می‌ماند».

آیا صریح‌تر از این جملات در لزوم عنایت اهل حدیث به معنی حدیث و فقه آن کلامی وجود دارد؟ بعضی دیگر در مورد فهم حدیث از ابن صلاح شفاف‌تر سخن گفته‌اند.

«ای طالب علم که مدتی مشغول روایت بوده‌اید در روایت حدیث، هم به روایت و هم به درایت توجه کن، بگذار روایتت کم باشد اما همه جوانب آن را فرا بگیر. چرا که علم نهایتی ندارد».

آنها حتی دانش زبان عربی را نیز ضروری دانسته‌اند چنانکه ابن صلاح در جایی دیگر می‌گوید: «بر طالب حدیث لازم است نحو و لغت را یاد گیرد تا از اشتباه و تحریف و تبدیل در روایت مصون بماند».

شعبه می‌گوید: «مردی که بدون علم عربی حدیث را فرا گیرد، مانند مردی است عبایی بدون کلاه به تن کند».

حماد بن سلمه می‌گوید: «کسی که طالب حدیث است و نحو نمی‌داند مانند الاغی است که توبره بدون جو به سر دارد».

تلاش برای پایین آوردن جایگاه صحیح بخاری

در صفحه ۳۰۸ حدیث امام بخاری از خالدبن مخلد قطوانی کوفی استادش را نقل می‌کند: «مَن عادی لِی وَلیّاً....». بعد از آن در پاورقی می‌گوید: «امام ذهبی در شرح حال خالد بن مخلد، به این حدیثش اشاره می‌کند که: حدیث غریب است. اگر هیبت وعظمت کتاب صحیح بخاری نبود، می‌گفتم: حدیث از منکرات ابن مخلد است».

می‌گویم:

نویسنده باید ارزش کلام ذهبی را بفهمند که از بزرگان حدیث و ناقدان رجال است. ولی در مورد بخاری روش ننگ‌آور نویسنده را دنبال نمی‌کند بلکه در مورد او چه قدر با ادب سخن می‌گوید.

مسخره کردن علماء بخاطر دیدگاه آنها در عدالت صحابه

در صفحه ۳۱۰ کلام ائمه را در عدالت صحابه بیان می‌کند، و می‌گوید: دیدگاه جمهور علماء بر عدالت صحابه است، و سپس می‌افزاید: «بساط جمهور جمع شده است آنچنان که ذهبی و غیر او می‌گویند».

تلاش کرده است، که جمهور را با این کلامش به مسخره بگیرید. و رأیشان را باطل بشمرد.

پیش از به صورت مفصل این ادعا را پوچ کردم و نیازمند تکرار مطالب گذشته نیستم.

خیانت علمی و دروغ بر ابن قتیبه

در حاشیه صفحه ۳۱۲ می‌گوید: «ابن قتیبه در مختلف الحدیث گفته: شگفت است که دروغ را به شیخ نسبت می‌دهند و به خاطر ایرادی که یحیی بن معین و علی بن مدینی به آن وارد کرده‌اند، از او حدیثی که موافق محدثین هم هست، نمی‌پذیرند، اما حدیث ابوهریره که هیچ‌یک از اصحاب با او موافق نیستند، و عمر و عثمان و عایشه نیز او را تکذیب کرده‌اند را می‌پذیرند».

می‌گویم: این تدلیس و خیانت در نقل است و توهمی است که خواننده را گمراه کرده که این نظر ابن قتیبه است ولی ابن قتیبه کلام معترضین را ذکر می‌کند و به آنها جواب می‌دهد. اما نویسنده، جواب را حذف می‌کند و حکایت ابن قتیبه از سخنان معترضان به حدیث همانند نظّام و غیره، را باقی می‌گذارد. در حالی که ابن قتیبه خداوند جزای خیر به او بدهد، به همه این طعنه‌ها جواب داده و از سنت و اهل آن دفاع قوی نموده است. این نوع رفتار زشت علمی از این نویسنده در کتابش موج می‌زند و من چند جا آن را برملا کردم.

ایجاد تردید در عدالت صحابه

در صفحه ۳۱۲ و ۳۲۸ شروع می‌کند به توضیح و بحث معنی لغوی «صحبت» و «عدالت اصحاب» و طعنه زدن به دیدگاه جمهور و کلام از اینجا و آنجا بر می‌گیرد، و از

آنها تفسیر و تأویل نامناسب ارائه می‌دهد. تا جاییکه از شیخ مقبلی و غیر او نقل می-کند.

در گذشته در مورد عدالت صحابه توضیحاتی دادم و بیان کردم که میان آنها منافقین به سر می‌بردند که خداوند آنها را رسوا کرده بود و همه مشخص شدند، و مسلمانان همه آنها را شناختند. و از مرتدینی نیز که در زمان رسول الله ﷺ نبودند و بعد از ایشان از دین بر گشتند، نیز سخن به میان آمد. این گروه از تربیت والای رسول ﷺ بهره‌ای نبرده بودند و به مرتبه اصحاب مشرف نشدند، و از اسلام بر گشته و بر ارتداد خود از دنیا رفتند. از شرف صحبت وصحابه بودن خارج شدند، لذا زیر قاعده‌ی «الصحابة کلهم عدول» وارد نمی‌شوند. پس گروه منافقین و مرتدین از تعریف علماء در مورد صحابه خارج می‌شوند. قبلا نیز گفته‌ام که عدالت چیزی و عصمت چیز دیگری است، و کسانی که این قاعده را پذیرفته‌اند، هرگز اعتقاد به عصمت آنها از خطا و سهو و نسیان ندارند، بلکه منظورشان این است که آنها بر رسول الله ﷺ دروغ نمی‌گویند. حتی آنهایی که حد بر آنها اجرا شده است، یا اینکه مرتکب گناهی شده‌اند و توبه نموده‌اند، یا اینکه گرفتار فتنه و جنگ شده‌اند، عمدا بر رسول الله ﷺ دروغ نمی‌گویند. و شایسته است بدانیم، کسانی که مرتکب گناه شده‌اند و حد بر آنها اجرا شده است، بسیار اندکند. و شایسته نیست که حکم این اقلیت را بر اکثریتی که بر راه راست ایستادگی کردند و از گناه‌های صغیره و کبیره و ظاهر و باطن دوری کردند، تعمیم داد. تاریخ بزرگ‌ترین شاهد این ادعاست.

از اصحاب خطاکاری که این گروه معترض به سبب آنها، به عدالت اصحاب خدشه وارد می‌کنند حدیثی روایت نشده است، یا اینکه یک یا دو یا سه حدیث بیشتر روایت نکرده‌اند، و روایت آنها نیز مشخص است، و چیزی از اصول و فروع دین بر آن بنا نیست. این نکات باعث می‌شود، که یک محقق ریزبین به قول جمهور در عدالت صحابه اطمینان می‌یابد.

یکی از مهم‌ترین دلیل بر این موضوع این است که بسر بن ارطاة که در صحابی بودنش اختلاف است، کسی که شیخ مقبلی و رشید رضا بر او خرده گرفته‌اند، فقط یک حدیث از او در سنن ابی داود، در مورد عدم قطع دست دزد در سفر روایت شده است. و یک حدیث نیز در صحیح ابن حبان در مورد دعایی از پیامبر دارد، دعایی که

می‌گوید: «اللّٰهُمَّ احسن عاقبتنا في الأمور كلها وأجرنا من خزی الدنيا وعذاب الآخرة»[۱]. «خدایا در همه کارها، سرانجام ما را نیک بگردان، و ما را از ذلت دنیا و عذاب قیامت در امان بگردان».

هدف ما از عدالت آنها، عدالت در روایت است اما وارد فتنه و جنگ شدن و طرفداری از معاویه از امور اجتهادی هستند، و آن به روایتش خللی وارد نمی‌کند، و خداوند ما و آنها را بیامرزد. و رحمت کند آن کسی که گفت: «خداوند شمشیر ما را از این خون‌ها پاک کرده ما هم زبانمان را از آن پاک کنیم».

پس خواننده عزیز به گزافه‌گویی‌های ظالمانه برخی از نویسندگان گوش فرا ندهند چون آنها با ایجاد شک در حاملان اولیه سنت در سدد ضعیف کردن بنیان و اساس سنت هستند.

سبقت محدثین نقاد از ابن خلدون در تضعیف بعضی از روایات

در صفحه ۳۳۱ در خاتمه، کلام ابن خلدون را در نقد روایات ذکر می‌کند که با آن می‌توان صحیح را از ضعیف تشخیص داد.

البته کلام ابن خلدون در نهایت دقت و زیبایی است و کسی آن را انکار نکرده ولی می‌خواهم به نویسنده بگویم: محدثین خیلی پیشتر از ابن خلدون این موارد را ذکر کرده و آن را عملی کرده‌اند[۲].

همچنین دوست دارم بگویم: ابوریه یکی از سرسخت‌ترین مخالفان این قواعد است. او در رسیدن به هوی و خواسته خود، در اموری که بطلانش از بدیهیات است واقع می‌شود. و مهم‌ترین دلیل بر این مسأله این است، که ابو ریه روایت می‌کند و می‌گوید: ابوهریره بر سفره معاویه می‌نشست و پشت سر علی نماز می‌خواند، کدامین عقل این را می‌پذیرد[۳]؟ معاویه در شام بود و علی در کوفه؟ همچنین اقوال نسنجیده و چرندیات زیادی در کتاب این نویسنده بسیار پیدا می‌شود.

۱- الاستیعاب ج ۱ ص ۵۵ ، حاشیه الإصابة و إصابة ج۱ ص ۱۴۷

۲- به اصول تفسیر ابن تیمیه و تفسیر ابن کثیر متوفی ۷۷۴ نگاه کنید.

۳- آیا او واقعا این قواعدی که از آن دم می‌زند، بر همین روایت‌هایی که به آنها استدلال می‌کند و از آن برای نقد محدثین و روایت‌های آنها بکار می‌گیرد، بکار گرفته است یا نه؟

رد بر ادعای او مبنی بر کم بودن روایت ابو حنیفه

در صفحه ۲۳۴ از ابن خلدون نقل می‌کند که گفته: «مجتهدین در مورد روایت حدیث تفاوت دارند ابوحنیفه از همه آنها کم‌تر روایت کرده است که ۱۷ حدیث می‌باشد».

هر چند ابن خلدون این کلام را از دیگران حکایت می‌کند اما سکوتش در مورد آن نشانه تصدیق و اقرار بدان می‌باشد. ولی این کلام صحیح نیست.

ابن خلدون در چند جا از مقدمه کتاب تاریخ خود و در توضیح قواعد تمییز و تشخیص روایات صحیح از غیر صحیح، این سخن را گفته است. آیا معقول است کسی که شافعی در مورد او می‌گوید: «مردم در فقه نیازمند ابوحنیفه هستند» تمام احادیث روایت شده ایشان در این ثروت عظیم ۱۷ حدیث باشد؟ ابن خلدون با ذکر این کلام و سکوت در مورد آن نسبت به ابوحنیفه به مانند دیگران در پذیرش مغالطات و گزافه‌گویی‌ها به خطا افتاده، و خود به آن قاعده‌ای که وضع کرده در اعتماد به این اقوال پایبند نبوده است؟

حقیقت این است که ابو حنیفه صاحب ۱۷ مسند است و همه آنها در هند به چاپ رسیده است. واین مسانید در جامعه علمی مشخص هستند. و این خود نشانه باطل بودن این قول است، شاید هم این گوینده لفظ «مسند» یعنی کتاب شنیده و فکر کرده منظور از مسند ، حدیث است[1].

هر چه دلیل در مورد کم روایت کردن ابو حنیفه ببافد، ما او را تصدیق نمی‌کنیم، وعقلا نیز آن را تصدیق نمی‌کنند که روایات او ۱۷ حدیث باشد.

صفحات زیادی از کتابش را با تفصیل بی‌فائده و غیر مفید پر کرده است.

در صفحه ۳۴۷ می‌گوید: «وقتی در صدد مرتب کردن فهرست کتاب بودم انتظار نداشتم تا این اندازه به درازا کشیده شود بدین علت مجبور شدم از این بیشتر در مطالب بحث و بررسی نکنم و قلم را بگیرم تا دگر در عمق مسائل فرو نرود و عنانش را بگیرم».

می‌گویم:

آقای نویسنده چگونه سخن به درازا کشیده نشود، در حالی که اغلب نقل قول می‌کند، و نقل قول‌هایش هرکدام به چندین ورق می‌رسد، و مهم‌ترین دلیل بر اینکه

۱- در اصطلاح محدثین مسند به کتابی گفته می‌شود که مؤلف آن را بر اساس صحابه مرتب کرده‌اند اما گاهی مسند به حدیثی گفته می‌شود که دارای سند است.

این خاتمه این‌گونه تمام شده است، این است که او مطالب زیادی را نقل می‌کند، بدون اینکه نیازی باشد، همچنین مطالب تکراری، صفحات زیادی از کتابش را به خود اختصاص داده‌است، در هر مکان یک مطلب را چند بار به صورت‌های متفاوت تکرار می‌کند، و اگر نقل قول‌های از محمد عبده و رشید رضا -خداوند آندو را بیامرزد- را بشمارد، یک سوم کتاب را فرا خواهد گرفت، و اگر آنها را به کتابی تبدیل کند، کتاب بزرگی خواهد بود، باید آن را به اسم «نقل قول‌ها و نقل قول‌ها» منتشر کند!!!.

ما از نقل قول اعتراض نمی‌گیریم اما بدون نیاز، بیش از حد نقل قول کردن در مذهب اهل تحقیق، ننگ است، از این بدتر با تحریف آنها و تفسیر نامناسب و غلط برای آنها وارد دائره جنایت می‌شود. سپس با نقل قول از دیگران همچون غاصب لباس مردم، گمان می‌کند که این نظریه از آن خود او و نتیجه تحقیقاتش است. اگر بسیاری از این لباس‌های مردم که به ناحق پوشیده است را از تن بدر کند، برای او بهتر و زیباتر است.

خلاصه کلام

نویسنده کتاب را با چند آیه به پایان می‌رساند. هدفش از ذکر آیات این است که بگوید کتاب خدا کافی است و نیازمند سنت نیستیم، عمداً آیاتی که جایگاه سنت را بیان می‌کنند، و آیاتی را که به پیروی ازسنت تشویق می‌کنند، را ذکر نمی‌کند، سنتی که هیچ عالمی از آن بی‌نیاز نیست همچنانکه از قرآن که اصل دین است، بی‌نیاز نیست. از جمله این آیات، آیه‌ی:

﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ﴾ [النحل: ۴۴].

و آیه:

﴿مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَۖ ﴿٨٠﴾﴾ [النساء : ۸۰] .

و آیه:

﴿مَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ﴾ [الحشر: ۷].

سپس چند روایت و کلام از بزرگان را ذکر می‌کند که ظاهر آنها به بی‌نیازی از سنت اشاره می‌کنند و در نهایت می‌گوید: «سنت رسول خداﷺ آنهایی است که عملی و متواتر باشد، و اطلاق سنت بر همه احادیث امری نوظهور است».

ولی این جهل مرکب است. اگر سنت تنها شامل احادیث متواتر باشد. سنت قولی و تقریری فراوانی را از دست داده‌ایم که شامل احکام و اخلاق و مواعظ می‌شوند. به کار

بردن لفظ حدیث برای سنت و لفظ سنت برای حدیث بدعت نیستند بلکه از صدر اسلام معروف بودند.

عمر بن عبدالعزیز به فرماندار خودش می‌نویسد: «تمام احادیث رسول الله ﷺ را جمع کن» آیا هدف او تنها سنت علمی متواتر بود؟

نظر نویسنده در مورد روایت بیهقی از عروه در کتاب مدخل چیست که می‌گوید: «عمر خواست سنت را تدوین کند. با اصحاب مشورت کرد..» آیا هدف عمر تنها سنت عملی بود؟ حقیقت این است که نه. چون سنت‌های عملی با تواتر فعلی ثابت است و نیاز به نوشته شدن ندارد.

هدف فاروق سنت قولی و علمی بود. نویسنده در نهایت نتیجه‌گیری‌های فراوانی که گمان می‌کند اصول و قواعد متفق علیه هستند، می‌آورد ولی همه این نتائج فاسد می‌باشند، چون مقدمات آنها فاسد است. آیا از مقدمات فاسد چیزی جز نتیجه‌ی فاسد استنباط می‌شود؟

من هیچ قاعده ثابت و اصولی متفق علیه ندیدم مگر خیالات نویسنده که گمان می‌کند قاعده و اصول هستند.

دوست داشتم که نویسنده به عقل می‌آمد و خاتمه کتاب را خوب می‌نوشت ولی خاتمه کتاب را کشف درون و نیت خبیث ، و اصرار بر باطلش قرار می‌دهد.

ولی ما مالک او و دیگران نیستیم. فتنه زندگی و زرق و برق‌های آن و شهوت و غلبه آن، و درخشندگی سکه‌های درهم و دینار، برخی از انسان‌ها را بوق‌هایی می‌کند، که گفتارهای باطل را پیوسته می‌سرایند. و همچون دست آویزی در دست مستعمرین و دشمنان اسلام و مستشرقین می‌کند، و خداوند راست گفت آنگاه که فرمود:

﴿أَفَرَءَيْتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ وَأَضَلَّهُ ٱللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِۦ وَقَلْبِهِۦ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِۦ غِشَٰوَةً فَمَن يَهْدِيهِ مِنۢ بَعْدِ ٱللَّهِ﴾ [الجاثية : ۲۳].

«آیا دیده‌ای انسانی را که هوی و هوسش را به عنوان اله و معبود قرار داده؟ خداوند او را گمراه کرد و گوش و قلبش را مهر زده و بر چشمانش پرده‌ای قرار داده‌است چه کسی بعد از الله می‌تواند او را هدایت کند؟».

یا آیه: ﴿وَمَن يُضْلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِنْ هَادٍ﴾ [غافر: ۳۳].

«خداوند هر کسی را گمراه کند، هدایت دهنده‌ای برای او نیست».

پایان این بخش

خواننده عزیز در اینجا قلم از نوشتن باز می‌ایستد، همانگونه که وعده دادم حقیقت را روشن کنم به وعده خود جامه عمل پوشاندم، شاید برایت روشن شده باشد که هدف نویسنده تنها اعتراض به سنت و بی‌ارزش کردن جایگاه احادیث و کتب مشهور حدیثی است، اگرچه حقیقتی اندک در آن بود اما باطل و سخنان بی‌ارزش بسیار زیادی در آن وجود داشت.

خداوند را در پایان ستایش می‌گوییم همانگونه که در ابتدا ستایش گفتیم و به خاطر نعمت‌ها و توفیقش او را سپاسگزاریم و اگر الله ما را هدایت نمی‌کرد هرگز هدایت نمی‌شدیم و توفیق من جز از الله نیست بر او توکل کرده و به سویش باز می‌گردم و درود و سلام الله بر سرورمان محمد، پیامبر درس ناخوانده و بر آل و اصحابش.

همچنین روشن شد که نویسنده پیرو دیگران و بلندگوی مستشرقین و مسیحیان است. عیب و عار است کتاب او را تحقیق بنامیم بلکه صفت ادعا و اتهام و افترای بدون سند، سزاوار آن است.

خواننده عزیز ذهن خود را با این باطل‌ها مشغول نکن و پیرو رادمردان حدیث باش.

سپاس و ستایش از آن پروردگار است

در صبح روز پنج‌شنبه نزدیک به فجر ۲۵ شوال ۱۳۷۹ مصادف ۲۰ ابریل ۱۹۶۰ میلادی تمام شد و پاکنویسی و تصحیح آن در روز جمعه رمضان ۱۳۸۰ مصادف ۲۴ فبرایر سال ۱۹۶۱ به پایان رسید.

ابو محمد محمد محمد ابو شبهه

بخش دوم[1]:

برخی شبهه‌های قدیم و جدید وارد شده بر سنت و پاسخ صحیح و علمی به آنها

۱- این بخش برای نخستین بار منتشر می‌شود.

۱- آیا مسلمانان اهل کتاب سخنانی از انجیل را به عنوان حدیث وارد دین کرده‌اند؟

نویسنده‌ی کتاب: «ضحی الاسلام»[۱] می‌گوید:

«همچنین اهل کتاب که به اسلام گرویدند، اقوال و گفته‌هایی از کتاب انجیل آورده و پنهانی وارد احادیث پیامبر ﷺ می‌کردند. استاد گولدزیهر این احادیث را به عنوان مثال می‌آورد: «رَجُلٌ تَصَدَّقَ فَأَخْفَى حَتَّى لاَ تَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا تُنْفِقُ يَمِينُهُ». «و مردی که صدقه می‌دهد و آن را پنهان می‌دارد چنانکه دست چپش خبر از دست راستش ندارد». و حدیث: «إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ بَعْدِي أَثَرَةً وَأُمُورًا تُنْكِرُونَهَا قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: أَدُّوا إِلَيْهِمْ حَقَّهُمُ الَّذِي جَعَلَهُ لَهُمْ وَاسْأَلُوا اللَّهَ حَقَّكُمْ». «پیامبر خدا به ما فرمود: شما پس از من حوادثی را خواهی دید که نمی‌پسندید. گفتیم: ای پیامبر خدا! ما را به چه دستور می‌دهید؟ فرمود: حقشان را به آنان بدهید و حق خود را از خدا بخواهید) این جملات برگرفته از انجیل متی است که می‌گوید: «آنچه از آن قیصر (پادشاه و رئیس دولت) است به او واگذارید و آنچه از آن خداوند است به خودش واگذار کنید». و وارد حدیث گشته است و همچنین برتری دادن مستمندان بر ثروتمندان. این دیدگاه‌ها بینشی نصرانی است، در حدیث هم آمده: «يَدْخُلُ فُقَرَاءُ أُمَّتِي الْجَنَّةَ قَبْلَ الْأَغْنِيَاءِ بِخَمْسُمِائَةِ عَامٍ». «مستمندان امتم پانصد سال زودتر از سرمایه‌داران وارد بهشت می‌شوند».

نویسنده کتاب: «ضحی الإسلام» گر چه اصل دیدگاه را مردود شمرده ولی راجع به این احادیثی که زیهر به آنها استناد کرده چیزی نگفته و روشن نساخته که آنها جزو احادیث صحیح به شمار می‌آیند. از آن رو، وظیفه‌ی این جانب است که در صدد رد

۱- ج ۳۴۰/۱ چاپ اول.

شبهات وارده بر سنت باشم، پاسخی کامل و شفاف به استاد بدهم که این احادیث خلاف گمان و برداشت گولد زیهر و همفکرانش می‌باشد. پس با استعانت از خداوند یاری دهنده می‌گویم:

۱- ما محدثان گرچه در اینکه پاره‌ای اسرائیلیات و مسیحیات[۱] پنهانی به میان احادیث پیامبر رخنه کرده‌اند، با نظر گولد زیهر موافقیم، ولی بر این باوریم که: دانشمندان و منتقدان جهان اسلام، چندین قرن پیش از سر برآوردن گولدزیهر و هم قطارانش، آن را روشن ساخته و به نقد و غربال احادیث پرداخته‌اند. کسی که نوشته‌ها و تحقیقات دانشمندان گرانقدر در زمینه‌ی علوم و مصطلحات حدیث، دانشِ رجال و راویان، شرح و تفسیر احادیث، تخریج کتاب‌ها[۲] و آنچه دانشمندان منتقدی همچون ابن کثیر، ابن القیم، ذهبی، استادشان ابن تیمیه و حافظ عراقی و حافظ ابن حجر به رشته‌ی تحریر در آورده‌اند، را مطالعه و بررسی نماید به موارد زیادی بر می‌خورد که آن بزرگواران روشن ساخته‌اند که کدامین حدیث جزو اسرائیلیات هستند یا وکدام یک از آن بری و پاک هستند. و روایات و احادیث را با ترازویی دقیق و بدون کوتاهی، سنجیده‌اند.

نویسنده‌ی کتاب [تدریب الراوی شرح تقریب النواوی در صفحه ۱۸۷-۱۸۸]، در این زمینه می‌گوید: گاهی اوقات جعل کننده سخنی از سخنان خود را -مانند اکثر احادیث جعلی- یا برخی دانشمندان یا زاهدان و یا اسرائیلیات را همراه سند آورده و به پیامبر نسبت داده‌است.

مانند حدیث: «معده مرکز بیماری‌ها و پیشگیری، اصل همه‌ی داروها است»، که این حدیث میان سخنان پیامبر ﷺ جایی ندارد بلکه جزو سخنان و هشدارهای برخی پزشکان است، گفته شده از کلام حارث بن کلده پزشک عرب زبان است.

حافظ عراقی در شرح الفیه، حدیث «دوستی دنیا سر چشمه‌ی همه‌ی گناهان است»، را مثال زده و می‌گوید: این سخن مالک بن دینار است، چنانکه ابن ابی الدنیا

۱- اسرائیلیات گفته‌های بنی اسرائیل است که آن را از علماء و کتاب‌هایشان مانند تلمود گرفته شده است. اما دامنه‌ی اطلاق اسرائیلیات تا جایی گسترده شده که بر همه‌ی دانشهای اهل کتاب که وارد حدیث شده اسرائیلیات گفته می‌شود. برخی دانشمندان میان اسرائیلیات و مسیحیات تفاوت قائل هستند.

۲- تخریج یعنی: احادیث را همراه سند آوردن. تخریج کتاب یعنی تحقیق در اسناد حدیث و آوردن اسنادی برای احادیثی که نویسنده‌ی کتاب بدانها اشاره کرده است. مترجم.

در کتاب مکاید الشیطان با اسناد خود به او نسبت داده و یا جزو سخنان حضرت عیسی علیه السلام است، چنانکه بیهقی در کتاب الزهد روایت کرده است، ولی اصلی در میان احادیث پیامبر برایش وجود ندارد.

امام ابن تیمیه راجع به حدیث دروغین: «آسمان و زمین گنجایش مرا ندارند، ولی قلب بنده‌ی مؤمنم گنجایش مرا دارد»، می‌گوید: این حدیث جزو اسرائیلیات است و اصلی شناخته شده از پیامبر ﷺ ندارد.

ولی آنچه ما از او و شاگردان گولد زیهر نمی‌پذیریم این است که آنان برای اثبات گفته‌ی خود به احادیث صحیحی استناد کرده‌اند، اگر مثال‌هایی را می‌زدند که مورد پذیرش محدثین منتقد بود اعتراضی نداشتیم، ولی چطور مثال‌های ایشان را بپذیریم در حالیکه می‌خواهند سنت را به تباهی کشانده و در همه‌ی آن شک اندازند؟ این است مقصود اصلی و نخست در بحثها و تحقیقات شرق شناسانه آنها.

۲- اصلاً منصفانه نیست در مواردی که اسلام با یهودیت یا مسیحیت موافق است بگوییم که اسلام از آن دو آئین گرفته است، زیرا قرآن کریم که تردیدی در متواتر بودن آن و محافظت از راه یافتن هرگونه تحریفی بدان وجود ندارد، در پاره‌ای قوانین، فضایل اخلاقی و داستان‌ها با تورات و انجیل موافق است. پس آیا این بدین معنا است که آنها را از تورات و انجیل استخراج کرده است؟ به باور من پاسخ آن منفی می‌باشد.

یکی از چیزهایی که لازم است دانسته شود، این است که اساس همه‌ی شریعت‌های آسمانی از یک منبع الهی سر چشمه گرفته است، و عقاید، فضایل و مسائل بدیهی و ضروریات با تغییر زمان‌ها و شرایع در هر دینی، تغییر و تحولی بر آنها وارد نمی‌شود. خداوند حکیم می‌فرماید:

﴿شَرَعَ لَكُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِۦ نُوحًا وَٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ وَمَا وَصَّيۡنَا بِهِۦٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰٓۖ أَنۡ أَقِيمُواْ ٱلدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُواْ فِيهِۚ﴾ [الشوری: ۱۳]. «خداوند آن آئینی را که نوح و ابراهیم و موسی و عیسی را به آن سفارش کرده، برای تو شریعت قرار داده‌است و آن این است که سفارش نموده‌ایم دین را پا بر جا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید».

و یا می‌فرماید:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ ٢٥﴾ [الانبياء: ۲۵].

«و ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم مگر این که به او وحی کرده‌ایم که معبودی جز من نیست، پس فقط مرا پرستش کنید».

و همچنین در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ مُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهِ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَمُهَيۡمِنًا عَلَيۡهِۖ﴾ [المائدة: ۴۸].

«و (این) کتاب (= قرآن) را به حق بر تو نازل کردیم در حالی‌که تصدیق‌کننده‌ی کتاب‌هایی است که پیش از آن بوده و بر آن‌ها شاهد و نگاهبان است».

ولی این اصول، فضایل، اخلاقیت و ضروریات در دین اسلام به صورت کامل‌تر و شایسته‌تر برای همه زمان‌ها و مکان‌ها وارد شده است.

وقتی قضیه چنان باشد نه عقل و نه شرع، از این جلوگیری نمی‌کند که در پاره‌ای قوانین و فضایل اخلاقی با دیگر ادیان سازگار باشد. و سراسر کتاب‌های آسمانی نیز دچار تحریف و تبدیل نگشته‌اند. و هر چه با قرآن موافق بود حق و هر چه مخالف بود باطل است، زیرا قرآن از تحریف و تغییر محفوظ مانده و زمینه و اسباب رسیدنش به امت اسلامی با همان نصی که خداوند فرود آورده، فراهم بوده و شاهد بر کتاب‌های آسمانی پیشین می‌باشد.

برای مثال مسأله‌ی عفو و گذشت در آیین مسیحیت آمده و حضرت عیسی عليه السلام بدان فرا خوانده و مردم را در آراستن خود به آن تشویق نموده تا ستم و تجاوز به خون و شرف و شخصیت و اموال، که یهودیان در این زمینه‌ها به اوج خود رسیده بودند، کاهش یابد.

سپس اسلام، دین فراگیر و ماندگار سر بر آورد و انتقام و پاسخ بدی به بدی را مباح نمود، ولی در کنار آن در چندین آیه عفو را دوست داشتنی جلوه داد و مردم را به گذشت از بدی‌ها و لغزش‌ها تشویق کرد. آیا معنای آن این است که قرآن در مسأله‌ی عفو و گذشت از آیین مسیحیت تأثیر پذیرفته است؟

یکی دیگر از آن نمونه‌ها، دستور پنهان نگه داشتن صدقه و انفاق است، این امر، نه ویژه‌ی مسیحیان و نه محدود به دیگران است، بلکه از جمله اموری است که همه‌ی

ادیان نسبت به رعایت و اجرای آن اتفاق نظر دارند، خداوند متعال در این باره می‌فرماید:

﴿إِن تُبۡدُواْ ٱلصَّدَقَٰتِ فَنِعِمَّا هِيَۖ وَإِن تُخۡفُوهَا وَتُؤۡتُوهَا ٱلۡفُقَرَآءَ فَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۚ وَيُكَفِّرُ عَنكُم مِّن سَيِّـَٔاتِكُمۡۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ ٢٧١﴾ [البقرة: ۲۷۱].

«اگر صدقه‌ها را آشکار کنید چه نیکوست، و اگر آن‌ها را پنهان دارید و به تهی دستان بدهید، پس این برای شما بهتر است، و برخی از گناهان شما را می‌زداید، و الله به آنچه می‌کنید، آگاه است».

پس گولدزیهر و پیروانش چطور بعد از این به خود اجازه می‌دهند بگویند آنها بر اثر تأثیر گذاری مسیحیت بر اسلام به وقوع پیوسته است؟

یکی دیگر از آن مثال‌ها، قانون احترام به مستمندان است، پس چنانکه پنداشته است ستایش و بالا بردن منزلت ایشان محدود به مسیحیت نمی‌باشد. ، بلکه اسلام، یهودیت و مسیحیت در آن مسأله مشترک‌اند و قاعده‌ی کیفر در برابر کردارها امری مشترک میان همه‌ی ادیان است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِبۡرَٰهِيمَ ٱلَّذِي وَفَّىٰٓ ٣٧ أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰ ٣٨ وَأَن لَّيۡسَ لِلۡإِنسَٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ٣٩﴾ [النجم : ۳۷-۳۹].

«ابراهیمی که به بهترین وجه ادا کرد. اینکه هیچ‌کس بار گناهان دیگری را بر دوش نمی‌کشد. و این که برای انسان پاداش و بهره‌ای نیست جز آنچه خود کرده است و برای آن تلاش نموده است».

مستمند و ثروتمند در این امر مساوی هستند و گاهی مستمندی بر اثر صداقت در ایمان، اخلاص و فداکردن جانش، با همان مقدار اندک سرمایه‌ای که در اختیار دارد به جایگاهی می‌رسد که ثروتمند توانمند، امکان دست یابی بدان را ندارد و گاهی هم ثروتمند بر اثر ادای حقوق خدا و بندگان، به مستوایی می‌رسد که فقیر نمی‌تواند بدان برسد. عده‌ای از توانگران و ثروتمندان مسلمان، به فضائل، امتیازات و پیشگامی رسدند که مستمندان آن جایگاه و منزلت نرسیدند، افرادی همچون: ابوبکر صدیق، عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهم.

بنابراین مساله، مسأله‌ی ثروتمندی و مستمندی نیست.

در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که مقام و منزلت مستمندان را نزد پروردگارشان

بالا می‌برد. راجع به ساکنان مدینه که برادران دینیشان را یاری دادند می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةً مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٩﴾ [الحشر: ۹].

«و (نیز برای) کسانی‌که پیش از آنان در دیار خود (مدینه دار الاسلام) جای گرفتند و (نیز) ایمان آورده بودند، کسانی را که به سوی‌شان هجرت کنند دوست می‌دارند، و در دل‌های خود از آنچه (به مهاجران) داده شده احساس حسد (و نیازی) نمی‌کنند، و آن‌ها را بر خود مقدم می‌دارند، هرچند خودشان نیازمند باشند، و کسانی‌که از بخل (و حرص) نفس خویش باز داشته شده‌اند، پس آن‌ها راستگارانند».

و درباره مهاجران مکه‌ای می‌فرماید:

﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ٨﴾ [الحشر: ۸].

«(این اموال فَی) برای فقرای مهاجری است که از خانه و اموال‌شان بیرون رانده شدند، از الله فضل و خشنودی می‌طلبند، و الله و پیامبرش را یاری می‌کنند، آن‌ها راستگویانند».

احادیث موجود در صحیح بخاری و مسلم و دیگر کتب حدیث و سنت بر همین منوال وارد شده‌اند. بنابراین اساس و پایه‌ای که گولد زیهر و شاگردانش، دیدگاه خویش را بر آن بنا نهاده بودند فرو می‌ریزد. و اینک به بررسی جایگاه احادیثی می‌پردازیم که برای او تأیید دیدگاهش بدانها استناد کرده بود.

۳- **حدیث:** «رَجُلٌ تَصَدَّقَ فَأَخْفَى حَتَّى لاَ تَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا تُنْفِقُ يَمِينُهُ». «و مردی که چنان صدقه ...» این حدیث بخشی از حدیث شریف است که می‌فرماید: «سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ». «خداوند در روز آخرت که هیچ سایه و پناهگاهی وجود ندارد جز سایه‌اش، هفت گروه را زیر سایه‌ی خویش پناه می‌هد ...».

این حدیث را امام بخاری و مسلم با سندهای صحیح متصل به پیامبر خدا ﷺ روایت نموده‌اند[1]. و همچنین ترمذی در کتاب الزهد و نسائی در کتاب القضاء و کتاب الرقاق

۱- صحیح بخاری کتاب الاذان باب: من جلس في المسجد ينظر الصلاة وفضل المساجد. صحیح مسلم: کتاب الزکاة - باب: فضل اخفاء الصدقه.

آن روایت کرده‌اند.

حدیث دوم که عبد الله بن مسعود ﷺ از پیامبر ﷺ روایت کرده است: «إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ بَعْدِي أَثَرَةً وَأُمُورًا تُنْكِرُونَهَا». «پس از من اموری خواهد آمد که آن را ناپسند می‌دانید..» باز هم امام بخاری و مسلم روایتش کرده‌اند[1]. حدیث صحیحی است که هیچ اشکالی در سند و متن آن وجود ندارد. و هدف از آن هشدار به مسلمانان است مبنی بر اینکه وقتی دیدند فرمانروایان اموال را به انحصار خود درمی‌آورند و بعضی از حقوق ایشان را پایمال می‌کنند و یا امور ناپسند و خلاف شرع را از آنان مشاهده کردند به شرطی که کفر آشکار نباشد، چنانکه در حدیث دیگری که بخاری و مسلم روایتش می‌کنند، آمده است، صبر پیشه کنند و مبادا در فکر راه اندازی آشوب‌ها و انقلاب باشند.

أثرَة به فتح همزه و راء، یعنی انحصار حقوق مردم، این بینش و طرز تفکر، کارِ بجا و حکیمانه‌ای است، زیرا اگر اسلام بخاطر کم‌ترین ظلم و ستمی انقلاب و شورش را علیه حکام و فرمانروایان اجازه می‌داد، جامعه‌ی اسلامی به زنجیره‌ای از روزهای پرخون تبدیل می‌شد. چون فرمانروایان هر اندازه دادگر باشند، معایب و نواقصی هم دارند. آنگاه بر روی زمین کدام فرمانروا وجود دارد که همه زیر دستانش از او راضی باشند؟! در حالیکه مردم چنان هستند که خداوند راجع به ایشان می‌فرماید:

﴿وَمِنۡهُم مَّن يَلۡمِزُكَ فِي ٱلصَّدَقَٰتِ فَإِنۡ أُعۡطُواْ مِنۡهَا رَضُواْ وَإِن لَّمۡ يُعۡطَوۡاْ مِنۡهَآ إِذَا هُمۡ يَسۡخَطُونَ ٥٨﴾ [التوبة: ۵۸].

«و از آن‌ها کسانی هستند که در (تقسیم) صدقات (و غنایم) به تو خرده می‌گیرند، پس اگر از آن (اموال، بهره‌ای) به آن‌ها داده شود، راضی می‌شوند، و اگر از آن (چیزی) داده نشود، فوراً خشم می‌گیرند».

مقصود از دادن حق حکام به آنان، این است که تکلیف تعیین شده از طرف خداوند قانون گذار حکیم نسبت به ایشان رعایت شود، از جمله حقوق خصوصی و عمومی مانند زکات، شرکت در صفوف لشکریان و جهادگران، انفاق در راه خدا، کمک به آنان برای اجرای قوانین، حفظ مرزها و فرمانبرداری از ایشان در چارچوب دین خدا و مشروط به مشاهده نکردن کفر آشکار از آنان.

۱- صحیح بخاری: کتاب الفتن، باب: قول النبی سترون بعدی اثره تنکرونها. و صیح مسلم: کتاب الامارة، باب: الامر بالصبر عند ظلم الولاة واستئثارهم.

هدف پیامبر ﷺ از جمله‌ی (و آنچه را از آن شماست از خدا بخواهید) این است که از خدا بخواهید حقوقتان همچون غنایم، فیء و امثال آن که از جمله حقوق زیر دست بر فرمانروا است، به شما داده شود، و در راستای استیفای حقوق خود، با آنها به جنگ نپردازید. آنان را به خدا واگذارید که خداوند شما را پیروز می‌گرداند و آنان را نابود می‌کند.

این معنایی که پیامبر ﷺ از آن حدیث اراده کرده، غیر از معنا و هدفی است که حضرت عیسی علیه السلام از جمله‌ی: «آنچه از آنِ قیصر است به ....» اراده کرده است۱. اگر هم بپذیریم همان معنا است لازم نیست از آن بر گرفته شده باشد، چرا که هر کدام از پیامبر ﷺ و عیسی علیه السلام پیامبری هستند که از سوی پروردگارشان به آنان وحی شده و بر این اساس از جمله اموری خواهد بود که میان ادیان آسمانی یکسان می‌باشد.

و اما حادیث: «يَدْخُلُ فُقَرَاءُ أُمَّتِي الْجَنَّةَ قَبْلَ الْأَغْنِيَاءِ بِخَمْسُمِائَةِ عَامٍ». «مستمندان امتم پانصد سال زودتر از سرمایه داران وارد بهشت می‌شوند»، امام احمد، ترمذی و ابن‌ماجه از ابوهریره از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند. ترمذی در ارزیابی آن می‌گوید: حدیث از جمله احادیث حسن صحیح است. قبلا نیز گفتم به عقیده‌ی من احتمال زیادی دارد ادیان مختلف راجع به این جور چیزها توافق و سازگاری داشته باشند که نشان از احترام مستمندان و بیان ارزش و امتیازشان است. مشروط به اینکه دارای ایمان، نیکوکاری، تقوی، استقامت و تحمل سختی‌های زندگی و پیشه کردن صبر در برابر نا خوشایندها باشند و گر نه ثروتمندان سپاسگذار، بیشتر از آنان امتیاز دارند.

۲- اتهام محدثین به ترسو و بُزدل بودن

در کتاب: [ضحی الاسلام: ۱۲۲/۲] آمده است:

۱- لازم است اشاره شود که: غربی‌ها برای جدا کردن دین از دولت این گفته را مورد استناد قرار می‌دهند. این امر اگر در غیر از اسلام جایز باشد در مکتب اسلام که برای تأمین خوشبختی دینی و دنیایی انسان‌ها آمده است جایز نمی‌باشد. تمام گزاره‌ها و امور مربوط به حکومت از قبیل امور بازرگانی، سیاسی، اقتصادی، پیمان نامه، کشاورزی، صنایع و. بازرگانی در قرآن کریم یا سنت پیامبر بزرگوار روشن شده‌اند.

«خاورشناسان معتقدند که مسند امام احمد نشان از شجاعت و عدم ترس وی از عباسیان است، چرا که او احادیثی در ستایش و مدح بنی امیة، که میان مردم شام منتشر شده بودند، بیان نموده است، به خلاف صحیح بخاری و مسلم. چرا که آنها به دلیل رعایت حال عباسی‌ها به آن احادیث اشاره نکرده‌اند. همچنان مسند احمد از ذکر احادیث بسیاری در ستایش علی و پیروانش خودداری نکرده است».

نویسنده‌ی کتاب پاسخ آن را داده ولی مناسب دیدم پاسخ مبسوطی به این افترا و یاوه گویی او بدهم:

۱- هدف خاورشناسان از این سخن، متهم نمودن پیشوایان و گرد آورندگان حدیث به ترس و بزدلی است، و اینکه ایشان در پی بدست آوردن دل فرمانروایان بوده و خواسته‌اند با جعل احادیثی در ستایش آنان و معایب دشمنانشان، موجبات خوشنودی ایشان را فراهم سازند، تا بدینوسیله به هدف پلید خود که مورد طعن قرار دادن صحت این کتاب‌ها و شک انداختن در آنهاست، برسند و از این راه اعتماد به کتاب‌های حدیث را اعم از صحاح، سنن، مسانید، معاجم و دیگر انواع آنها کاهش دهند. چون اگر در این کار پیروز گشتند، خود به خود پایه‌ی دوم از پایه‌های قانون گذاری اسلامی فرو می‌ریزد و وقتی هم چنان شود فهم و دریافت محتوای قرآن برای مسلمانان دشوار خواهد بود. و در صورتیکه رکن دوم فروریخت و فهم قرآن دشوار گشت، اسلام به کلی محو شده و گرد و غبار نیستی و نابودی بر چهره‌ی آن می‌نشیند. ولی به خواست خدا و کوری چشم دشمنان هیچ‌گاه چنین رخ نمی‌دهد، تا دانشمندان اهل عمل، دوستدار سنت‌ها و احادیث و توانا بر پس راندن شبهات و اعتراضات وارده در صحنه باشند.

۲- مسأله‌ی ترس و دلیری ویا چاپلوسی و ریاکاری درمیان نیست بلکه مسأله‌ی شرایط پذیرش احادیث است. کسانیکه به امر گرد آوری حدیث و سنت‌ها پرداخته‌اند شرایطی را برای آوردن و ثبت احادیث در کتاب‌هایشان در نظر گرفته‌اند که بدان‌ها پایبند بوده و ذره‌ای از آنها عدول نکرده‌اند. شرایط آنها مانند همدیگر نبوده است، بلکه برخی مانند نویسندگان صحاح و در رأس آنان بخاری و مسلم سخت‌گیرانی بوده‌اند که جز احادیثی که صحتشان به ثبوت رسیده بود، چیز دیگری در کتاب‌هایشان نمی‌گنجاندند. و عده‌ای هم مانند نویسندگان کتاب‌های سنن و مسانید، کمی در ذکر احادیث به ویژه در احادیث مربوط به فضایل اخلاقی آسانگیرتر بودند، همچون امام احمد در «مسند» و ترمذی در

«جامع» و ابن ماجه در «سنن». این است علت آنکه امام احمد بیشتر از بخاری و مسلم در مسند به احادیث وارده در ستایش خاندان «بنی امیه» اشاره کرده‌اند.

۳- یکی دیگر از دلایلی که این پندار بی‌اساس مبتنی بر حدس و گمان، نه بر اساس تحقیق علمی صحیح را منهدم می‌سازد این است که بخاری و مسلم نیز در صحیح‌های خود احادیثی را در مدح خاندان «بنی امیه» آورده‌اند، در فضائل جانشین هدایت یافته عثمان بن عفان احادیث زیادی را ذکر کرده که ایشان از سلسله خاندان بنی‌امیه به شمار می‌آید. و برای پیروزی ایشان بسیاری از آنان از او جانبداری کردند[۱].

امام بخاری در کتاب فضائل الصحابه باب «ذکر معاویه بن ابی سفیان» بیش از عباس و پسرش (عبدالله) رضی الله عنهما به مدح و ستایش معاویه پرداخته است. و همانگونه که برای معاویه، بابی را تحت عنوان باب ذکر معاویه، گشوده راجع به فضل عباس رضی الله عنه نیز بابی را تحت عنوان «ذکر العباس بن عبدالـمطلب» گشوده است. و همچنین درباره‌ی عبدالله پسر عباس هم بابی را تحت عنوان «ذکر عبدالله بن عباس»، باز کرده است. و آنچه در مورد فضائل و ستایش معاویه آورده بیشتر از آن است که راجع به مدح و امتیاز عباس ذکر کرده است. امام مسلم نیز چنان کرده است، در بیان فضایل ابوسفیان بن حرب، پدر معاویه به آن حدیث اشاره می‌کند که در آن ابوسفیان پس از آنکه شب آزاد سازی مکه اسلام آورد به پیامبر ﷺ گفت: «سه چیز هستند، آنها را به من بدهید...».

بنابراین اگر قضیه، قضیه‌ی بیم و ریاکاری بود احادیث زیادی را در مدح عباس و پسرش می‌آوردند، زیرا آنها پدر بزرگ خاندان عباسی‌ها بودند. ولی قضیه خلاف آن می‌باشد. از این اشارات مختصر به این نتیجه می‌رسیم که مساله‌ی بیم و بزدلی و دلیری و صراحت لهجه نیست بلکه قضیه این است که شرایط بخاری و مسلم برای پذیرش احادیث سخت گیرانه‌تر است. از نظر او احادیث کمی راجع به معاویه و پدرش به صحت رسیده بر عکس امام احمد. و این خود بیانگر این نکته است که شرطهای امام احمد پایین‌تر و سهل‌تر از (بخاری و مسلم) است.

۱- صحیح بخاری: کتاب: فضائل الصحابة، باب: مناقب عثمان. در این باب بیشتر از علی به مدح عثمان می‌پردازد. صحیح مسلم: کتاب فضائل الصحابة، باب: مناقب عثمان رضی الله عنه.

از امام احمد رحمه الله روایت شده که ما هرگاه در زمینه‌ی حلال و حرام، حدیث روایت کنیم سخت‌گیر هستیم و هر گاه راجع به فضائل اخلاقی به نقل حدیث بپردازیم آسان گیریم.

از این رو احادیث وی راجع به بنی امیه بیش از احادیث بخاری و مسلم است.

۴- دلیل دیگر این است که احادیث بخاری و مسلم در مورد فضائل علی رضی الله عنه و خاندانش بیشتر از احادیث ایشان در باب فضائل عباس و پسرش است. اگر به کتاب‌های صحیح آنان باز گردیم، در آن‌باره یقین حاصل می‌کنیم. چون هر کدام از بخاری و مسلم در صحیح خودشان بخشی را به فضائل علی رضی الله عنه و بخشی را به ستایش حسن و حسین رضی الله عنهما اختصاص داده‌اند[1]. در حالی که پادشاهان بنی عباس، علویان را رقیب خود می‌پنداشتند. پس اگر ترس از عباسی‌ها در کار بود، آنها در صحیح خود، چیزی را در آن زمینه ذکر نمی‌کردند.

برای مثال شیخین در صحیح خود از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند که خطاب به علی رضی الله عنه فرمود: «أَلَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي». «آیا تو دوست نداری نسبت به من به منزله‌ی هارون از موسی باشی جز اینکه پس از من پیامبری وجود ندارد». و یا در حین محاصره‌ی دژ خیبر فرمود: «لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، أَويُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَه». «فردا پرچم را به دست کسی می‌سپارم که خدا و رسولش وی را دوست دارند، یا او خدا و رسولش را دوست می‌دارد». که پس از آن پرچم را به علی رضی الله عنه داد و خداوند پیروزی را بر روی دستان وی، نصیب مسلمانان کرد. و نیز حدیثی که امام بخاری در ماجرای دختر حمزه و نزاع و اختلاف علی، جعفر و زید بن حارثه در آن روایت می‌کند که پیامبر ﷺ به علی گفت: «تو از منی و من از تو» و مثل اینکه مسلم در صحیح خود راجع به سخن علی رضی الله عنه با خودش، روایت می‌کند که علی رضی الله عنه گفت: «سوگند به کسی که دانه را شکافت و جان آفرید، این پیمان پیامبر ﷺ است که جز

۱- صحیح بخاری: کتاب: فضائل الصحابة، باب: مناقب علی، باب: مناقب الحسن والحسین رضی الله عنهما و صحیح مسلم کتاب: فضائل الصحابة، باب: فضائل علی رضی الله عنه باب: فضائل الحسن و الحسین رضی الله عنهما.

مؤمن تو را دوست نمی‌دارد و جز منافق تو را مورد کینه و دشمنی قرار نمی‌دهد»[۱]. امام احمد نیز روایتی از ام سلمه ﵂ در این زمینه می‌آورده است.

۳- اتهام محدثین به اینکه زیاد به نقد متن احادیث توجه نکرده‌اند

نویسنده‌ی کتاب [ضحی الاسلام: ج۲، ص۱۳۰،۱۳۱] به هنگام بحث از موضوع نقد و بررسی حدیث از سوی محدثین می‌گوید: ولی ایشان نقد داخلی -یعنی نقد متن حدیث- را زیاد مورد توجه قرار نداده و دامنه‌اش را گسترش ندادند. به متن حدیث نپرداختند که آیا فلان متن با واقعیت خارجی انطباق دارد یا نه؟ برای مثال: آنچه ترمذی از ابو هریره روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «الْكَمْأَةُ مِنَ الْمَنِّ، وَمَاؤُهَا شِفَاءٌ لِلْعَيْنِ، وَالْعَجْوَةُ مِنَ الْجَنَّةِ، وَهِيَ شِفَاءٌ مِنَ السَّمِّ». «قارچ از جنس منّ (گزنگبین یا عسلک) است[۲] و آب آن باعث شفای بیماری‌های چشم است. و خرمای عجوه از بهشت و شفای زهر می‌باشد».

آیا آنان در نقد حدیث، قارچ را امتحان کرده و آیا پادزهر در آن وجود دارد؟ آری ایشان روایت کرده‌اند که ابوهریره گفته: سه یا پنج یا هفت عدد قارچ را آورده‌ام و عصاره‌ی آنها را در یک ظرف شیشه‌ای ریختم، کنیزکی داشتم که چشمانش کم سو بود، چشمانش را با آن سرمه کشید و بهبود یافت۳. ولی این گفته‌ی ابوهریره برای اثبات صحت حدیث کافی نیست، زیرا نمی‌توان برای تشخیص و اثبات خاصیت دارویی به یک آزمایش جزئی اکتفا کرد. بلکه بایستی بارها در بوته‌ی آزمایش قرار داده شود، از این بهتر هم این است که تجزیه گردد تا عناصر تشکیل دهنده‌اش شناخته شود. اگر تجزیه نمودن در آن زمان ممکن نبوده می‌بایست آزمایش و جست و جوی کامل جای آن را می‌گرفت، پس این است روش شناخت صحت یا جعلی بودن حدیث.

پاسخ آن بدین‌گونه است که:

۱- این حدیث صحیح و در صحیح‌ترین و معتبرترین کتاب‌های حدیث یعنی صحیح

۱- فتح الباری شرح صحیح بخاری: ۷۲/۷.

۲- من و سلوی که خداوند بر بنی اسرائیل نازل نمود.

۱- صحیح بخاری: کتاب الطب، باب: المن شفاء للعین. صحیح مکتب الاشربة، باب: فضل الکمأة ومداراة العین بها.

بخاری و مسلم آمده و دیگران نیز همچون ترمذی در «جامع» و ابن ماجه در «سنن» روایتش کرده‌اند. در سند آن چیزی وجود ندارد که نشانه‌ی جعلی بودنش باشد. و در متنش هم چیزی وجود ندارد که مخالف عقل، یا نقل و یا یافته‌های موجود در جهان خارج باشد. تا دانشمندان اهل حدیث در آن به شک افتند. هر حدیثی که صادر شدنش از پیامبرﷺ به اثبات رسیده باشد نمی‌توان در آن شک کرد، زیرا از طریق وحی وارد شده پس نباید راجع به این حدیث در پذیرش و اعتقاد به وجود شفا در آن اختلافی وجود داشته باشد. و اگر این حدیث از روی اجتهاد بوده و وحی از آن سکوت کرده به عنوان تأیید خداوند برای پیامبرش و به منزله‌ی وحی تلقی می‌شود. چون هم از لحاظ شرع و هم از لحاظ عقل محال است خداوند پیامبرش را درباره‌ی چیزی باطل و نادرست تأیید نماید. آن کار هرچه باشد، عاملی برای شک کردن در آن وجود ندارد. از این رو آنچه حدیث مزبور بر آن دلالت می‌کند، وجود شفای بیماری‌های چشم در قارچ است و نباید در آن شک نمود و آنچه از حدیث سریعاً به ذهن می‌رسد این است که مراد از قارچ، آب آن است که برای چشم دارو به حساب می‌آید. و این همان چیزی است که صحابی بزرگوار ابوهریره از آن برداشت نمود و قارچ را فشرد و آبش را در چشم کنیزش که کم سو بود چکاند و به اجازه‌ی خداوند مهربان شفا یافت.

۲- مسلمانان از زمان صحابه تا کنون در تجربه و آزمایش کردن کوتاهی نکرده‌اند. مثلاً ابوهریره آن به آزمایش می‌پردازد. ابن القیم در کتاب: «زاد المعاد في هدی خیر العباد»، به اعتراف پزشکانی بزرگوار از جمله: مسیحی، ابن سینا و دیگران اشاره می‌کند که آب قارچ، بینایی چشم را روشن‌تر می‌کند و حاوی جوهر لطیف و نازکی است که دال بر احاطه‌ی آن است، و سرمه کشیدن بدان برای کم بینایی و چشم دردِ شدید، مفید است[۱].

همچنین در کتاب تذکره اثر داود انطاکی نیز آمده که سرمه کشیدن با آب آن، سفیدی چشم را صیقل می‌دهد. امام نووی در کتاب: شرح صحیح مسلم[۲] نقل می‌کند که یکی از دانشمندان معاصر او کور شده و بینایی خود را از دست داده بودند، تنها با

۱- زاد المعاد: ۳۵۹/۴.

۲- شرح صحیح مسلم نووی در حاشیه‌ی قسطلانی: ۳۱۲/۸. فتح الباری شرح صحیح بخاری: ۱۶۵/۱۰.

آب قارچ چشمش را سرمه کشید و بهبود یافت. نووی می‌گوید: آن عالم، استادی اهل صلاح و نیکوکار و راوی حدیث بود.

عده‌ای معتقد بودند باید آن را به صورت ترکیب با دیگر ادویه بکار برد. گفته خویش را با برخی آزمایش‌های انجام شده تأیید کرده‌اند، و آن اینکه قارچی را آورده، عصاره‌اش گرفته و چشمی را با آن سرمه کشیده‌اند که در نتیجه چشم آشفته و بی‌قرار گشته است.

غافقی در کتاب: «المفردات» می‌گوید: آب قارچ وقتی با سنگ سرمه خمیر شود و چشم بدان سرمه کشیده گردد بهترین دارو برای چشم است، چون پلک را تقویت و نیروی بینایی را افزایش می‌دهد.

پس می‌بینیم برخی مسلمانان به ویژه دانشمندان در اجرای آزمایشات بر حسب قدرت و امکانات موجود در آن دورانها کوتاهی نکرده‌اند. برخی از پزشکان معتقد بوده‌اند آب قارچ به تنهایی و بدون ترکیب با چیز دیگری داروی چشم است و برخی هم بر این باورند با مخلوط کردن با دیگر دواها باید بکار گرفته شود.

۳- در این دورانی که علم پیشرفت کرده و دانش پزشکی گام‌های بلندی برداشته تا جاییکه پزشکان در درمان برخی بیماری‌های عالج ناپذیر به موفقیت دست یافته و توانسته‌اند به امر مهم پیوند اعضاء بپردازند، اگر گروهی از پزشکان متخصص در رشته‌های مختلف پزشکی با همکاری عده‌ای از داشنمندان متخصص علم حدیث (با هر دو شاخه‌ی روایت و درایت) به تحقیق و بررسی نظرات پزشکی پیامبر ﷺ (طب نبوی) بپردازند فواید بسیاری در بر دارد و برایشان روشن می‌شود بسیاری از احادیثی که خاور شناسان و دنباله روان مسلمانانشان در آنها به تردید افتاده‌اند از نظر معنا و درایت صحیح است همچنانکه از لحاظ سند و روایت نیز صحیح می‌باشد، و به این نتیجه می‌رسند که این‌گونه احادیث از جمله معجزات پیامبر ﷺ محسوب می‌گردد. چون پیامبر بزرگوار نه پزشک بوده و نه به کار پزشکی پرداخته است. و در دوران نبوت و بعد از آن هم پزشکی جود نداشته‌اند که این حقایق را بداند تا پیامبر ﷺ از آنها یاد گرفته باشد.

پس راه چاره‌ای باقی نمی‌ماند جز اینکه بگوییم این احادیث از طریق وحی وارد شده‌اند، خداوند راست می‌فرماید که:

﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ۝٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ۝٤﴾ [النجم : ۳-۴]. «و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. آن، چیزی نیست مگر وحی و پیامی که نازل می‌شود».

۴- نمی‌شود از طریق آزمایش، به صحت یا سقم این حدیث و امثال آن پی برد، زیرا مقصود حدیث به صورت یقینی مشخص نیست، چون بر آن نص نگذاشته که هر گونه قارچی دارو است، چه ممکن است پیامبر آن را درباره‌ی قارچی مخصوص یا نوعی از آن گفته باشد و همچنین اشاره‌ای به این امر نکرده که برای همه‌ی بیماری‌های چشم مفید است یا برای تمام دوران‌ها و یا نسبت به همه‌ی انسان‌ها یکسان باشد.

این مسأله از جمله قوانین دینی به شمار نمی‌آید که تا روز آخرت ثابت و تغییر ناپذیر باشند، چه امکان دارد قارچ مخصوصی در زمان پیامبر ﷺ، در منطقه‌ای و برای بیماری معینی دارو بوده باشد، پس اگر آزمایش موفق از آب در نیامد دال بر عدم صحت حدیث و مطابقت نکردن با واقعیت نمی‌باشد. چون ممکن است آن بیماری که آزمایش روی آن انجام شده از بیماری‌هایی نباشد که قارچ در درمان آن مفید است، و یا نوع قارچی که مورد استفاده قرار گرفته، همان قارچی نباشد که مورد نظر حدیث بوده است. و نیز جایز است موفقیت‌آمیز نبودن آزمایش بخاطر علتی خارج از طبیعت قارچ باشد.

خود ما در عصر پیشرفت لجام گسیخته علوم پزشکی می‌بینیم یک نوع عمل پزشکی که جزو حقایق علمی ثابت قرار گرفته شده، گاهی موفقیت‌آمیز نمی‌باشد. و گاهی نیز بخاطر شرایط بیرونی یا طبیعت دارو، یا وجود پاره‌ای آلودگی‌های جوی، یا نقص خود دستگاه‌ها، یا اشتباهات پزشک در تشخیص دارو و یا به دلیل قرار نگرفتن دارو در نقطه‌ی بیماری موفقیت نخواهد داشت. برادران پزشکِ کار آزموده و ورزیده بیشتر از من در این راستا اطلاع و آگاهی دارند، پس چطور می‌توان گفت: آزمایش تنها راه تشخیص صحت یا سقم حدیث است؟

علاوه بر آن، گیاهان دارویی گاهی خاصیتشان از بین می‌رود، قارچ و دیگر مخلوقات در اصل بدون مضرات آفریده شده‌اند، پس از آن آفات و مضرات به سبب عوامل دیگری از قبیل مجاورت با محیط پیرامون، ترکیب شدن با دیگر گیاهان و یا اسبابی دیگر، عارض می‌شوند، از این رو اگر امروز قارچی را به زیر آزمایش ببریم، موفقیت‌آمیز نبودنش برای حکم بر دروغ بودن حدیث کافی نیست، چه ممکن است خواصش را ازدست داده باشد، و بیشتر گیاهان خواص دارویی‌شان را به مرور زمان یا تغییر محیط از دست می‌دهند:

مقاله‌ای که در روزنامه‌ی «الاهرام» قاهره روز جمعه ۱۹۶۱/۱۰/۶ ص ۱۴ تحت

عنوان: «حدیقة النباتات الطبیة» «باغ گیاهان دارویی»، به چاپ رسید، گفته‌های مرا تأیید می‌کند که می‌گوید: نظریه‌های پزشکی اعتراف می‌کنند که گیاهان پزشکی بسیار حساس هستند و خواص خود را با تغییر خاک، یا حرارت و گرما، یا رطوبت و یا اندازه‌ی ارتفاع از سطح آب از دست می‌دهند. و گاهی گیاهان عناصر دیگری را به بار می‌آورند که به علت انتقال از محیطی به محیطی دیگر دارای ویژگی‌ها و خواص تازه‌ای هستند. برخی مناطق کشاورزی ایتالیا کوشیدند شاهدانه را برای تهیه داروی مسکن بکارند، ولی گیاه مورد نظر خاصیت تسکین دهندگی نداشت و رشته‌ها و الیافی ضخیم برای ساخت بادبان کشتی‌های بادبانی به بارآورده در حالیکه این الیاف به هیچ‌وجه در پرورشگاه اصلی گیاه وجود نداشت.

۴- ادعای اینکه محدثین زیاد به بحث اسباب سیاسی در جعل حدیث نپرداخته‌اند

صاحب [ضحی الاسلام: ج۲، ص۱۳۱-۱۳۲] در اثنای بحث از نقد درونی (نقد متن) و نقد بیرونی (نقد سند) می‌گوید: همچنین زیاد به بحث اسباب سیاسی در جعل حدیث نپرداخته‌اند، لذا نمی‌بینم بسیار به نقد و بررسی احادیث در این زمینه پرداخته باشند، چرا که دولت امویان یا عباسیان را تأیید می‌کرده است. و تحقیقی کامل راجع به محیط و شرایط اجتماعی افراد در دوران پیامبر ﷺ و خلفای راشدین، اموی‌ها و عباسی‌ها و تغییراتی که بر آنها وارد شد انجام نداده‌اند تا در یابند آیا فلان حدیث همگام با محیطی که در آن روایت شده حرکت کرده یا نه؟ و تحقیقات زیادی درباره‌ی محیط شخصی روایت کننده و عواملی که ممکن است وی را به جعل وادار کرده و مواردی از این قبیل، انجام نداده‌اند.

آری چیزهایی در این راستا صورت گرفته‌اند، مثلا ابن خلدون در مورد دلیل کم روایت کردن ابوحنیفه می‌گوید: امام ابوحنیفه روایت حدیث یقینی، اگر با فعل شخص راوی تعارض داشته باشد را ضعیف می‌داند.

این عبارت گرچه مختصر و کمی گنگ است، ولی بیانگر این گرایش یعنی اکتفا نکردن به راویان و عرضه کردن روایت به طبیعت‌های بشری است.

و نیز از این قبیل است آنچه از ابن عمر (عبدالله) روایت شده که پیامبر فرمود:

«مَنِ اقْتَنَى كَلْبًا إِلَّا كَلْبَ صَيْدٍ، أَوْ مَاشِيَةٍ نَقَصَ مِنْ أَجْرِهِ كُلَّ يَوْمٍ قِيرَاطَانِ». «هر که سگی را جز سگ شکار یا سگ گله در خانه‌ی خود نگه دارد هر روز دو قیراط[1] از پاداشش کاهش می‌یابد». گفتند: ابوهریره حدیث را اینچنین روایت می‌کند. جز سگ شکار یا سگ گله و یا سگ نگهبان مزارع کشاورزی. به ابن عمر گفته شد: ابوهریره می‌گوید: «یا سگ کشاورزی»، ابن عمر گفت: ابوهریره خودش کشاورزی دارد. این سخن نقد زیرکانه‌ی ابن عمر در زمینه‌ی عامل روانی به حساب می‌آید. و نمونه‌های پراکنده‌ی دیگری از این قبیل وجود دارند، ولی به اندازه اهمیت دادن به نقد بیرونی (یعنی نقد سند) نیست. که اگر این حرکت ادامه می‌دادند و مانند نوع اول بدان می‌پرداختند پرده از روی جعلی بودن بسیاری از احادیث همچون احادیث مربوط به فضائل، یعنی آن دسته از احادیث که در ستایش اشخاص، قبایل، ملل، اماکن و ... وارد شده‌اند، برداشته می‌شد.

و اینک پاسخ آن:

۱- پیشوایان دانش حدیث، روایت‌ها را به صورتی صحیح نقد و بر اساس قواعد و اصولی که برای نقد سند (نقد بیرونی) یا متن (نقد درونی) پایه‌ریزی کرده‌اند، به جدا کردن صحیح از غیر صحیح و راست از دروغ پرداخته‌اند.

محدثان در زمینه‌ی نقد و بررسی حدیث آرام و بدون شتاب حرکت کرده‌اند و این روش منتقدِ صادق است. و باید از بیم دچار شدن به ستم در اظهار نظر و یا انحراف از راه حق و راستی، روش محدثین را دنبال کنیم، ولی خاورشناسان و دستگاه‌های تبلیغاتی و دنباله روانشان می‌خواهند پیشوایان دانش نقد و جرح و تعدیل با شتاب حرکت کنند که این کار ظلم است و امکان ندارد چنین چیزی از ایشان سر بزند.

نمی‌دانم نویسنده‌ی کتاب چطور می‌گوید: آنان تحقیقات زیاد راجع به علل و عوامل سیاسی در جعل حدیث انجام نداده‌اند، در حالیکه یکی از اصول و مبانی مقرر ایشان، نپذیرفتن روایت افراد دارای گرایشات گوناگون و بدعت‌گذاران از گروه‌های منتسب به اسلام است، و عده‌ای از آن بزرگان، میان روایت مبتدع دعوت‌گر به‌سوی مکتب فکریش و غیر دعوت‌گر، تفاوت قائل شده‌اند و روایت دومی را پذیرفته و اولی را مردود شمرده‌اند. آن بدین خاطر بوده که احتمال جعلی بودن حدیث اولی بیشتر است، بلکه به دقت و

۱- قیراط پیمانه‌ای است که در اندازه‌گیری آن اختلاف وجود دارد برخی می‌گویند: ۱/۲۴ هر چیزی است. مترجم

ریزبینی ایشان در زمینه‌ی اعتماد بر انگیزه‌های جرح (نقد اول) بنگر که در تفاوت قائل شدن میان راوی دعوتگر (کسیکه حدیثی را در تایید بدعت خویش و یا مخالف آن روایت می‌کند) و غیر دعوت‌گر به خوبی نمایان می‌شود، چرا که روایت اولی را رد و روایت دومی را پذیرفته‌اند. زیرا احتمال جعل کردن در اولی بیشتر و در دومی بسیار بعید است.

و همچنین به توضیحشان در مورد اولی -کسی که به مذهب خود فرا نمی‌خواند- بنگر که میان روایت حدیثی در تأیید بدعتش یا رد و مخالفت با آن تفاوت قائل شده اولی را رد و دومی را پذیرفته‌اند.

چنانکه یکی دیگر از قواعد دال بر جعلی بودن حدیث را اینگونه پایه‌ریزی کرده‌اند که اگر راوی حدیث در مورد فضائل علی ﷺ، شیعه مذهب و حدیث در مورد نکوهش وی، ناصبی، و یا راوی احادیث وارده در نکوهش دشمنان ناصبی‌ها، رافضی باشند، از او روایت نمی‌پذیرند. و قواعدی دیگر در این زمینه، اگر نویسنده‌ی کتاب، به کتاب‌های نوشته شده در زمینه‌ی احادیث موضوع (جعلی) مانند کتاب: الموضوعات ابن الجوزی «اللآلي المصنوعة في الأحاديث الموضوعة» وسیوطی «تنزيه الشريعة المرفوعة عن الأحاديث الموضوعة» ابن عراق مراجعه می‌کرد، متوجه می‌شد که دانشمندان اهتمام بسیار زیادی به احادیث وارده در فضائل اشخاص یا اماکن، جنسیتهای مختلف و ملل، نشان داده‌اند و در کتاب‌هایشان باب‌هایی برای آن باز کرده‌اند. پرداختن به مبحث فضائل در کتاب «اللآلي»، بیش از صد صفحه را به خود اختصاص داده‌است. پس چطور بعد از اینها، به خود اجازه می‌دهد بگوید: اگر علما در این سمت حرکت می‌کردند پرده از روی جعلی بودن احادیث بسیاری همچون احادیث مربوط به فضایل برداشته می‌شد....؟!.

و اما اگر مقصود آقای احمد امین این باشد که چرا دانشمندان علم حدیث همه‌ی آنچه در باب فضایل وارد شده جعلی قلمداد ننموده‌اند؟ با وی موافق نیستیم و چنان سخنانی سزاوار هیچ محققی هم نمی‌باشد.

توجه خواننده‌ی نیک اندیش را به نمونه‌های دیگری جلب می‌نمائیم تا این مسأله بیشتر روشن شود. انس بن مالک می‌گوید: «وارد حمام شدم دیدم پیامبر با پوشش نشسته است»، ابن الجوزی حکم به جعلی بودنش کرده می‌گوید: در سند آن دو نفر مجهول الهویه وجود دارد، و پیامبر خدا هیچ‌گاه داخل حمام نشده و حمامی هم نداشت. می‌گویم: حمام‌های عمومی در آن زمان وجود نداشتند.

بلکه به دیدگاه وی راجع به این حدیث دروغین گوش بده که او در مورد حدیث «بعد از صد سال بچه‌ای به دنیا نمی‌آید که خدا به وی نیازی داشته باشد» می‌گوید: اگر گفته شود سندش صحیح است در پاسخ می‌گویم: این حدیث با لفظ «عن» روایت شده است[۱] و احتمال دارد یکی از راویان از یک نفر ضعیف یا درغگو روایت کرده و نامش را حذف نموده باشد. چطور می‌توان مهر صحت را بر این حدیث نهاد حال آنکه بسیاری از ائمه بزرگوار پس از قرن اول به دنیا آمده‌اند.

بلکه به سخنان دانشمندان گوش فرا ده وقتی که حدیث غذای «هریسه» (نوعی غذا از گوشت و بلغور پخته می‌شود) مبنی بر اینکه پشت را استحکام بخشیده و نیروی جنسی را تقویت می‌کند، نقد کرده و گفته‌اند: محمد بن حجاج لخمی حدیث را جعل کرده چون خودش فروشنده آن نوع غذا بود. و نمونه‌های دیگری در این زمینه، ولی نویسنده‌ی ضحی الاسلام خود را به زحمت نیانداخته کتب ایشان را مطالعه و بررسی نماید و از خاورشناسان دنباله روی کرده است.

۲- و اما در مورد حدیث ابن عمر رضی الله عنهما که «مَنِ اقْتَنَى كَلْبًا إِلَّا كَلْبَ صَيْدٍ، أَوْ مَاشِيَةٍ نَقَصَ مِنْ أَجْرِهِ كُلَّ يَوْمٍ قِيرَاطَانِ» «هر کس سگی را جز سگ شکار ...» و روایت ابوهریره مبنی بر افزودن جمله‌ی: «یا سگ کشاورزی» و اینکه خبر افزایش آن را از سوی ابوهریره به ابن عمر دادند و در پاسخ گفت: ابوهریره خودش کشاورزی دارد، و توضیح احمد امین بر آن که این سخن نقد زیرکانه ابن عمر درباره‌ی انگیزه‌های روانی است، در پاسخ آن به نکات زیر اشاره می‌کنیم:

۱- این جمله‌ی اضافه، از طریق سندهای صحیح و قوی که نزد بخاری و مسلم[۲] و دیگران روایت شده و اشکالی در آن وجود ندارد. نه تنها از ابوهریره به اثبات رسیده است، بلکه این لفظ از طرق قوی و صحیحی از دیگر صحابه هم روایت شده است. بخاری و مسلم در صحیح خودشان آن را از صحابی بزرگوار سلیمان بن ابی زیهر[۳] که مردی از طایفه‌ی شنوءه و از یاران پیامبر بود، روایت می‌کنند که پیامبر خداﷺ فرمود:

۱- حدیث معنعن حدیثی است که روایت آن با واژه‌ای عن فلان عن فلان باشد.

۲و ۲- صحیح بخاری و کتاب المزرعه، باب: اقتناء الکلب للحرث، کتاب: الذباح والصید باب: من اقتنی لیس بکلب صید أو ماشیه. صحیح مسلم کتاب: المساقات باب: الأمر بقتل الکلاب، وبیان نسخه وبیان تحریم اقتنائها لا لصیداو زرع آو ماشیة آو نحو ذلك.

«مَنِ اقْتَنَى كَلْبًا، لَا يُغْنِي عَنْهُ زَرْعًا، وَلَا ضَرْعًا، نَقَصَ مِنْ عَمَلِهِ، كُلَّ يَوْمٍ قِيرَاطٌ» «هر که سگی را نگه دارد که برای حفاظت از کشاورزی و حیوانات شیرده نبود، هر روزه دو قیراط از اجر و پاداش کردارهایش کاسته می‌شود». و صائب بن یزید که حدیث را از سلیمان روایت کرده به او گفت: تو خودت این سخن را از پیامبر خدا شنیدی؟ گفت: بله سوگند به صاحب این مسجد.

چنانکه امام مسلم نیز این زیادت را با سند خود از عبدالله بن مغفل از پیامبر ﷺ از طریق یحیی بن سعید قطان روایت کرده است، الفاظ و تعبیرات وی بدین‌گونه است: ابن‌حاتم در حدیثی نزد یحیی می‌گوید: «درباره‌ی نگهداری، سگ نگهبان گله، سگ شکاری و سگ نگهبان مزارع کشاورزی اجازه داده شده است».

همچنین امام ترمذی در جامع خود از عبدالله بن مغفل، نسائی در سنن، و ابن ماجه در «سنن» آن را روایت کرده‌اند. بدین ترتیب می‌بینی که این بخش از حدیث، توسط افراد زیادی غیر ابوهریره نیز روایت شده است. و هر روایتی که چنین باشد بعید است -اگر محال نباشد- صحابی روایت کننده‌ی اهل حفظ و اتقان، حدیث را تغییر و چیزی را بدان افزوده باشد. بلکه این زیادی از خود ابن عمر رضی الله عنهما هم روایت شده است. مسلم در صحیح خود از طریق شعبه از ابو الحکم روایت کرده که از ابن عمر رضی الله عنهما شنیدم از پیامبر ﷺ نقل می‌کرد که هر کس در خانه‌ی خود، سگی را جز سگ نگهبان مزارع کشاورزی، یا حیوانات و یا شکاری نگه دارد هر روز دو قیراط از پاداش کردارهایش کاهش می‌یابد. (صحیح مسلم همان کتاب و باب گذشته).

نسائی نیز این اضافه را از ابن عمر رضی الله عنهما روایت می‌کند. امام نووی می‌گوید: احتمال دارد وقتی ابن عمر آن را از ابو هریره شنیده و از صدور آن از پیامبر اطمینان پیدا کرده است، پس از آن روایتش را اصلاح کرده و به حدیثی که بدون آن روایتش کرده بود افزوده باشد، و احتمال هم دارد زمانی آن را به یاد داشته و روایتش کرده و در وقت دیگری از یاد برده و حذفش کرده است.

خلاصه: ابوهریره تنها کسی نیست که این لفظ اضافی را روایت کرده بلکه عده‌ای صحابه نیز در روایت کردن از پیامبر ﷺ با وی همراه هستند و اگر به تنهائی هم روایتش می‌کرد پذیرفته و قابل قبول بود[1].

۱- شرح صحیح مسلم نووی: ۲۳۴/۱۰ و صفحات بعدی.

ب- در سخن ابن عمر چیزی وجود ندارد که نشانه‌ی شک در روایت ابوهریره ﷺ یا شک‌اندازی در آن و یا مورد طعن قرار دادن صداقت و درستکاری ابوهریره ﷺ باشد، بلکه اشاره به انگیزه‌ی ابوهریره برای حفظ این حدیث دارد که کشاورز بودنش می‌باشد، عادتاً هر انسانی آنچه در ارتباط تنگاتنگ با وی باشد را حفظ می‌کند. رحمت خدا بر امام نووی ﷺ که می‌گوید: علما گفته‌اند: این سخن تحقیر ابوهریره و شک و تردید در آن به حساب نمی‌آید، بلکه بدین معنا است که چون کشاورز بوده اهتمام زیادی بدان داده و حفظش کرده است. عادتاً کسیکه به چیزی مشغول است و بدان اهتمام می‌دهد، بهتر از دیگران آنر را می‌فهمد و از احکام و شرایط آن اطلاعاتی دارد که دیگران فاقد آن می‌باشند.

ج- آنچه این برداشت را تقویت می‌بخشد تقدیر و احترام ویژه‌ی ابن عمر رضی الله عنهما برای ابوهریره ﷺ و اعتراف به نیروی حافظه‌اش می‌باشد. به اثبات رسیده که ایشان جنازه‌اش را مورد ترحم قرار داد و گفت: او حدیث پیامبر ﷺ را برای ما حفظ و نگهداری می‌کرد.

بغوی در کتاب: الصحابه با سندی «جیّد» از ابن عمر رضی الله عنهما نقل کرده که می‌گفت: ای ابو هریره، تو بیش از ما همراه پیامبر خدا ﷺ بودی و احادیثش را حفظ کردی.

آیا احمد امین این نکته را از یاد برده که یاران پیامبر ﷺ تملق و تزویر را نمی‌شناختند و در راه احقاق حق از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای هراسی نداشتند؟ ابن‌عمر رضی الله عنهما اگر قصد تکذیب ابوهریره را داشت، بدان تصریح می‌کرد و او را سرزنش می‌نمود و در این راه ترسی از ابوهریره که فاقد هر گونه قدرتی بود، به دل نداشت.

سپس می‌گویم، آیا همان هدفی که قانون‌گذار حکیم در نگهداری سگِ نگهبانِ حیوانات مد نظر داشته و آن را مباح دانسته، مگر در سگ نگهبان مزارع کشاورزی وجود ندارد؟

بنابراین اضافه مذکور از لحاظ روایت ثابت و از حیث درایت هم ناپسند نمی‌باشد. آنگاه وقتی در سخنان ابن‌عمر رضی الله عنهما دو احتمال خوب و بد وجود داشته باشد آیا سزاوار نیست، که سخنان یک مسلمان، چه رسد به یک صحابی، بر جانب خوبی و مثبت حمل شود؟ آری سوگند: به خدا چنین است.

درود خدا بر فاروق ملهم عمر بن خطاب ﷺ که می‌گوید: نسبت به واژه‌ای که از دهان برادرت خارج می‌شود گمان بد نداشته باش اگر می‌توانی تاویل خوبی برایش داشته باشی!!! واقعیت این است احمد امین در پندار خویش از راه حق و درست منحرف شده است.

۳- راجع به این گفته‌ی احمد امین که می‌گوید: آری چیزهایی در این زمینه روایت شده مثلاً ابن خلدون می‌گوید: کمی روایت ابوحنیفه در حدیث (اینکه ایشان روایت حدیث یقینی را در صورتی که با فعل نفسی تعارض داشته باشد، ضعیف می‌داند) و آن عبارت اگرچه که مختصر و مبهم است اما ما را بر آن مسیر راهنمایی می‌کند و آن عدم اکتفا به راویان است بلکه باید آنها را بر طبیعت نفسی و محیط اجتماعی، عرضه کرد).

می‌گوییم: نویسنده‌ی ضحی الاسلام سخنان ابن خلدون در مقدمه‌ی تاریخش را از مقصود اصلیش منحرف کرده و آن را بر غیر محمل خود حمل نموده است. منظور ابن‌خلدون از آن سخنان، مقصود صاحب کتاب نبوده است، یعنی اکتفا نکردن به راویان و عرضه‌ی احادیث بر شرایط روانی و محیط اجتماعی، بلکه هدف مساله‌ی دیگری بوده است. یعنی موضوع عمل به حدیث واحد[۱] در صورتی که راویِ آن خلاف مقتضای حدیث عمل کند، و یا بر خلاف آن فتوا داده باشد، که ابوحنیفه و پیروانش در این‌گونه موارد حکم به ضعف حدیث می‌کنند گرچه صحیح هم باشد.

یکی از دانشمندان علم اصول می‌گوید: دانشمندان حنفی مذهب برای عمل به حدیث آحاد سه شرط را در نظر گرفته‌اند:

۱- نباید راوی بر خلاف آنچه از پیامبر ﷺ روایت کرده عمل نماید چون اگر بر خلاف آن عمل کرد یا فتوا داد، روایتش معتبر نیست، بلکه بر عمل یا فتوای نقل شده از او اعتماد می‌شود. در توجیه این شرط گفته‌اند: چون فرض بر این است صحابه‌ی روایت کننده اهل عدالت باشد و معقول نیست آنچه را از پیامبر شنیده فرو گذارد مگر اینکه حدیثی دیگر از ایشان نزد وی به ثبوت رسیده که نسخ کننده‌ی حدیث پیشین باشد. وگرنه چنان چیزی باعث نقض عدالت وی می‌گردد[۲]. مراد ابن خلدون از سخنانش با این عبارت روشن می‌شود، چون او بعد از این جمله به مذهب مالکی‌ها

۱- حدیث واحد حدیثی است که متواتر و مشهور نباشد.

۲- اصول الفقه الاسلامی، استاد محمد شبلی ۱۴۲/۱.

اشاره می‌کند و می‌گوید: علمای مالکی مذهب برای عمل به خبر واحد شرط گذاشته‌اند که مخالف عمل ساکنان مدینه نباشد[۱].

آنگاه ابن خلدون در بحثی تحت عنوان : «مذهب شافعیها» می‌گوید: امام شافعی جهت عمل کردن به حدیث آحاد نه شرایط مالکی‌ها و نه شرایط حنفیان را در نظر نگرفته، بلکه صحت و متصل بودن سند حدیث را شرط دانسته است که اگر صحیح بود، بدان عمل می‌نماید، مخالف عمل و کردار ساکنان مدینه باشد یا نه، مشهور باشد یا نه، در پذیرش حدیث تفاوتی ندارد.

هرگاه حدیثی با دیگر احادیث تعارض داشت، جستجو می‌کنیم آیا ناسخی برای این حدیث هست یا نه؟ اگر ناسخی یافت شد عمل به حدیث ناسخ می‌شود، و حدیث منسوخ ترک می‌گردد، و اگر ناسخ را نیافتیم، اگر جمع و توفیق میان آنها ممکن بود، جمع و اگر امکان تاویل برخی از آنها وجود داشت، تأویل می‌شود تا تعارض بر طرف گردد. و با شرط اتصالی که امام شافعی گذاشته به احادیث مرسل عمل نمی‌شود. مرسل حدیثی است که صحابی از سندش حذف شده باشد، مگر اینکه دلیل دیگری آن را تقویت بخشد. و لذا به احادیث مرسل سعید ابن مسیب عمل می‌شود چون همه‌ی آنها از طرق دیگر به صورت متصل یافت می‌شوند[۲].

پس از آن به مذهب حنبلیان پرداخته و می‌گوید: ایشان در معتبر ندانستن شرایط حنفیان و مالکیان، موافق شافعی‌ها هستند، ولی آنان بر عکس شافعیان متصل بودن سند را در نظر نگرفته‌اند، بلکه از منظر ایشان، هرگاه سند صحیح بود بدان عمل می‌شود، خواه متصل باشد یا نه، از این رو به احادیث مرسل عمل کرده و آنها را بر قیاس مقدم دانسته‌اند. پس مذهب آنان در زمینه‌ی عمل نمودن به سنت وسیع‌ترین مذهب محسوب می‌گردد[۳].

مذهب برگزیده در این مسأله دیدگاه امام بزرگوار شافعی رحمه‌الله می‌باشد یعنی: عمل به حدیثی که سندش متصل و راویانش عادل و اهل حفظ و اتقان باشند، خواه راوی با عمل و فتوا دادن با آن موافق باشد یا نه[۴].

۱- اصول الفقه شبلی: ۱۴۲/۱.

۲- اصول الفقر شبلی: ۱۴/۱.

۳- اصول الفقه شبلی: ۱۴۲/۱.

۴- تدریب الراوی شرح تقریب النواوی: ۳۰۹.

دیدگاه محدثان

اهل حدیث بر این باورند که عمل نمودن و فتوای راوی بر اساس حدیثی که روایتش کرده است، نشانه‌ی حکم وی بر صحت حدیث و یا عادل دانستن راویانش نمی‌باشد، چون ممکن است بخاطر احتیاط یا دلیل دیگری با آن حدیث موافقت کرده باشد.

آمدی ﷺ و دیگر علمای اصول می‌گویند: حدیث صحیح است اگر راوی به مضمون حدیث حکم کند.

امام الحرمین ﷺ می‌گوید: اگر از امور احتیاطی نباشد حکم به تصحیح حدیث می‌کنند.

ابن تیمیه ﷺ میان عمل به حدیث در زمینه‌ی تشویق وبین دیگر زمینه‌ها، تفاوت قائل شده است.

و مخالفت وی آسیبی به صحت یا عدالت راویانش نمی‌رساند. زیرا امکان دارد بخاطر وجود مانعی بوده باشد. امام مالک حدیث مربوط به اختیار فسخ در معامله را روایت نموده و به آن هم عمل ننموده، چون مردم مدینه به خلاف آن عمل می‌کردند که این موضعگیری امام مالک ﷺ آسیبی به عدالت نافع ﷺ، صحابی روایت کننده‌اش نمی‌رساند.

ابن کثیر ﷺ می‌گوید: در بخش نخست، جای بررسی وجود دارد اگر در این زمینه غیر از آن حدیث وجود نداشته باشد و راوی در فتوای خود به آن استدلال کرده است، یا به هنگام عمل به مقتضایش بدان استناد کند.

حافظ عراقی در پاسخ به این سخن می‌گوید: از اینکه می‌گوید: وقتی در این زمینه غیر از این حدیث وجود نداشته باشد، لازم می‌آید، دلیل دیگری اعم از اجماع یا قیاس هم وجود نداشته باشد، و لازم نیست قاضی یا مفتی، همه یا برخی از دلایلش را ذکر نماید، و شاید دلیل دیگر نزد او وجود داشته باشد و یا ممکن است راوی حدیث بر اساس تقدیم حدیث ضعیف بر قیاس فتوا داده باشد.

۵ – ایجاد شک و شبهه توسط مستشرقین مبنی بر اینکه احادیثی که بر زکات و حد نصاب آن دلالت می‌کنند با حقایق تاریخی تناقض دارند

دکتر علی حسن عبدالقادر استاد و رئیس قبلی دانشکده‌ی شریعت دانشگاه الازهر، در کتاب: [نظرة عامة في تاريخ الفقه الاسلامی: ص ۱۶، چاپ اول و ص ۱۸ چاپ سوم] می‌گوید: خداوند در قرآن کریم به پرداخت زکات دستور داده و آن را بر هر مسلمانی واجب کرده است. فقها به هنگام بحث در مورد زکات، دنبال این گشته‌اند که بر چه کسانی واجب است؟ آیا بر هر مسلمانی واجب می‌باشد یا بر افرادی که اندازه‌ای مشخص از اموال و دارایی دارند؟ و در صدی که باید به عنوان زکات پرداخته شود، چه قدر است؟

علماء برای جواب به این سؤالات به احادیثی استناد می‌کنند مبنی بر اینکه پیامبر ﷺ قواعد و اصول مفصلی برای زکات تعیین نموده و به صورت کامل آن را روشن نموده است. او می‌افزاید: برخی از محققان[۱] صحت این احادیث را زیر سؤال برده و می‌گویند: آنها با حقایق تاریخی تعارض دارند، چه در تاریخ معروف است که هر کدام از یاران پیامبر ﷺ بر حسب توانایی خویش زکات می‌داد و چارچوب مشخصی وجود نداشت، قرآن مجید نیز بدون تعیین کردن بدان دستور داده است، و مسلمانان در قدیم چنان کردند و هر چه در اختیار داشتند اعم از نقدینگی، جواهرات، اموال، لباس و چیزهای گوناگون را بخشیدند.

حال آنکه این گونه احادیث چنین می‌رسانند که پیامبر ﷺ چارچوب معینی را برای آن نسبت به همه مسلمانان پایریزی کرده است مثل اینکه: هر کس فلان مقدار اموال داشته باشد باید فلان مبلغ زکات بپردازد، هر که کمتر از بیست دینار[۲] دارا باشد زکات بر وی واجب نیست و هر که دارای بیست دینار باشد باید نیم دینار به عنوان زکات بپردازد.

یکی از آن اسناد رسمی که انواع زکات در آن توضیح داده شده نامه‌ی ابوبکر به کارگزارانش می‌باشد که در برخی منابع آمده پیامبر ﷺ آن را نگاشت و تحویل کارگزارانش نداد تا از دنیا رفت. پس از ایشان ابوبکر ﷺ آن را در زمان خویش به اجرا درآورد، سپس عمر ﷺ نیز بدان عمل نمود که تفاصیل و جزئیات زکات شتر، گاو و گوسفند در آن آمده است. این چنین مطلق صدقه که خالص برای خدا بود، به شکل خاصی محدود شد، و آن هم زکات با قیود خاصی و تفصیلات مختلف بود. مردم برای

۱- خاور شناسی به اسم juynball می‌باشد.

۲- دینار از جنس طلا و به وزن گرم می‌باشد - متر جم.

ادای زکات فرض شده در قرآن، عادت به قواعد فقهی خاص و محدود به برخی اشیاء و برخی جاها نمودند.

می‌گویم:

نویسنده‌ی این کتاب ﷾ این سخنان پوچ و بی‌اعتبار را بدون نقد و پاسخ به آنها ذکر می‌کند، که ساکت ماندن در این گونه موارد نشانه‌ی پذیرفتن سخنان این خاورشناس شک انداز می‌باشد. وجود این چیزها در کتاب انسانی مسلمان، بلکه دانشمندی در حد استاد الازهر، بیشتر زمینه‌ی پذیرش آنها را از سوی مبتدئین و دانشجویان را فراهم می‌کند، و تردید در احادیثی که دال بر وحی از جانب خداست، و شک در حد نصاب‌های زکات و درصد واجب در آنها را به صورتی دقیق تعیین نموده را افزایش می‌دهد. تعین این نصاب‌ها از جانب الله ﷻ بوده است. زیرا پیامبر ﷺ اهل حساب و ریاضی نبوده و درمیان ملتی پرورش یافته که نه می‌نوشت و نه حساب و کتابی بلد بود چنانکه در حدیث صحیح آمده است. پس مشخص می‌شود این امر از طرف خداوند متعال وحی شده است.

و اینک پاسخ این شبهه:

۱- از کجا برای این محقق خاورشناسِ شک انداز معلوم شد که احادیث دال بر مقدار و نصاب‌های زکات با حقایق تاریخی، سر ناسازگاری ندارد؟ ما دوست داریم او یا نویسنده‌ی کتابی که سخنانش را نقل می‌کند ما را به منبع آن هدایت کنند. ما اگر در حقائق تاریخی، بر روایات حدیثی اعتماد نکنیم[۱]، پس بر کدام روایات تکیه کنیم؟ تاریخ نگاران پیشین همچون طبری ﷺ اگر چه با محدثان در ذکر اسناد روایات تاریخی همگام شدند ولی مانند محدثین در روایات دقت نکرده و همطراز ایشان نیستند.

این چیزی است که واقعیت موجود، شاهد و بیانگر آن است. عجیب‌تر از آن، اینکه این محقق راجع به صحابه می‌گوید: آنان هر کدام بر حسب توانایی خود زکات می‌پرداختند و چارچوب مشخص وجود نداشت، این اقدام، یورشی ناآگاهانه و سخنانی گزاف و بدون دلیل به شمار می‌آید. اگر درست باشد ایشان بر اساس قدرت و توانایی مالی خود زکات می‌دادند آن شیوه در آغاز امر بوده و زمان چندانی نگذشته که قرآن

۱- روایاتی که در زکات آمده موضوع تاریخی را بیان می‌کند، پس کدام تحقیق تاریخی محکم‌تر و دقیق‌تر از روایت حدیث هستند. (مترجم)

موارد زکات را روشن نمود و همه‌ی جزئیات و ریزه‌کاریهای آن در سنت‌ها و احادیث صحیح و حسن که بسیار هم زیاد هست وقابل شمارش نیستند، ذکر کرده است.

سنت پایه‌ی دوم از پایه‌ها و ارکان قانون گذاری اسلامی و مفسر قرآن است که آن را روشن ساخته، مجمل‌هایش را توضیح داده، عام‌هایش را تخصیص زده، مطلق‌هایش را مقید نموده و گاهی هم به صورت مستقل به امر قانون‌گذاری پرداخته است.

اگر ما تنها بر قرآن تکیه می‌نمودیم، فقها و مجتهدانمان به این ثروت هنگفت از احکام و آداب در زمینه‌ی امور دینی و دنیایی دست نمی‌یافتند. ولی قسمت عمده‌ی خاورشناسانی که در سنت‌ها و احادیث شک ایجاد می‌کنند، می‌پندارند این سرمایه‌ی عظیم فقهی بر اثر تحول و دگرگونی دینی، دنیوی، سیاسی، اجتماعی و ... پدید آمده است. و محور تفکر «گولدزیهر» خاورشناس یهودی متعصب درباره‌ی سنت، گرد این فکر می‌چرخد و بیشتر خاورشناسان این دروغ آشکار را از او بر گرفته‌اند.

۲- روایات معتبر و معتمد بر تحقیق علمی و تاریخی دال بر این هستند که پیامبر خداﷺ از طرف پروردگارش، نظام و چارچوب منظم و دقیقی را برای زکات پایه‌ریزی کرد که آن را به کارگزارانش نوشت و هر کدام به موجب آن زکاتش را پرداخت می‌کرد و مأمورین جمع‌آوری زکات نیز بر اساس آن به امر گردآوری می‌پرداختند. و اینک کتاب‌های حدیث با تمام تلاش و کوشش خود به روشن نمودن آن پرداخته‌اند. اگر این محقق شک انداز، خود را برای مراجعه به صحیح بخاری و مسلم، یا کتاب‌های سنن و مسانید به زحمت می‌انداخت، به احادیث و روایات زیادی بر می‌خورد که شک و تردیدش را بر طرف سازند.

امام بخاری و مسلم در صحیح خودشان و با سند خود روایت می‌نمایند که پیامبر خداﷺ فرمود: «لَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسِ ذَوْدٍ مِنَ الْإِبِلِ صَدَقَةٌ وَلَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسَةِ أَوْسُقٍ صَدَقَةٌ» «در کم‌تر از پنج نفر شتر و پنج «وسق»[1] حبوبات زکات وجود ندارد». - عبارات این روایت از آن بخاری است-.

بخاری با سند خود از انس ﷺ روایت می‌کند: وقتی ابوبکر ﷺ وی را به یمن فرستاد این نامه را برایش نوشت: «بسم الله الرحمن الرحیم، این فریضه‌ی زکاتی است که پیامبرﷺ بر مسلمانان واجب کرد و خداوند به پیامبرش دستور داده بود. پس هر

۱- وسق شصت پیمانه است.

کدام از مسلمانان آن را به طرز درستش در خواست کرد باید به او داده شود....[۱] تا نهایت حدیث» در این حدیث حد نصاب شتر و گوسفند مشخص شده است و دیگر احادیث ثابت در این زمینه وجود دارد و هر کس می‌خواهد می‌تواند به کتاب جامع الاصول الی احادیث الرسول، اثر مجد الدین ابن الاثیر جزری مراجعه کند[۲].

و روایتی که بیان می‌کند، پیامبر خدا ﷺ آن نامه را نوشته ولی به کارگزارانش تحویل نداد تا از دنیا رفت، آنگاه ابوبکر پس از پیامبر آن را به اجرا در آورد تا زمان وفاتش و سپس عمر نیز پس از وی بدان عمل نمود تا از دنیا رفت، منافاتی با این امر ندارد که نصاب‌های زکات در دوران رسول ﷺ، معلوم و مشخص بوده و صحابه آن را هم مانند دیگر احادیثی که از نوشتنشان منع شده بودند، حفظ و نگهداری کرده بودند. چنانکه در حدیث مرفوع مسلم آمده: «لَا تَكْتُبُوا عَنِّي، وَمَنْ كَتَبَ عَنِّي غَيْرَ الْقُرْآنِ فَلْيَمْحُهُ، وَحَدِّثُوا عَنِّي، وَلَا حَرَجَ، وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». «از قول من چیزی ننویسید، و هر که غیر از قرآن چیز را از من نوشته، باید آن را از بین ببرد، از قول من بازگو کنید واین اشکالی ندارد. و هر که به صورت عمدی بر من دروغ ببندد باید جایگاه خویش را در آتش بیابد».

چون ممکن است پیامبر آن را به صورت شفاهی به کارگزارانش گفته باشد و این نامه‌هایی که نصاب‌های زکات در آنها تدوین شده، باقی مانده باشند تا به عنوان سندی معتبر و جهت مراجعه‌ی مسلمانان برای ثبت و ضبط باشد و به ویژه پس از وفات پیامبر بزرگوار ﷺ. و یا اینکه پیامبر نسخه‌هایی را از روی این نسخه‌ی اصلی نوشته و برای کار گزارانش فرستاده و در اختیار مأمورین جمع‌آوری هم قرار داده باشد.

۳- استدلال او برای شک کردن و انکار روایت‌ها به اینکه قرآن زکات را بدون تعیین فرض کرده است جای شگفت می‌باشد!!. چه کسی گفته قرآن مسئولیت پرداختن به همه‌ی احکام و جزئیات دین را بر عهده گرفته است؟ قرآن اساس و پایه‌ی دین و منبع و شاهراهِ راست و مستقیم است که خداوند خودش بجای امت مسئولیت حفظ و پاسداشت آن را بر عهده گرفته وبر اثر مهرورزی خداوند در حق امت ،قرآن

۱- صحیح بخاری: کتاب الزکاة، باب زکاة الغنم.

۲- ۵۵/۴ تا ۷۵۰.

کریم این‌گونه بسیار مختصر در آمده و به حد اعجاز رسیده است. خداوند تبیین و روشن‌سازی آن را به پیامبرش سپرده ومی فرماید:

﴿بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلزُّبُرِۗ وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ ٤٤﴾ [النحل: ۴۴].

«و ذکر را برتو نازل کرده‌ایم تا این که چیزی را برای مردم روشن سازی که برای آنان فرستاده شده است و تا این که آنان بیندیشد».

پیامبر بزرگوار ﷺ قرآن را به وسیله‌ی گفتارها، کردارها و اخلاق و منش و رفتارش در مسیر زندگی، به شیوه‌ای کامل روشن نمود که در نتیجه، این ثروت هنگفت و این همه اندوخته و گنجینه‌ی موجود در احادیث و سنتها پدید آمد. آیا قرآن راجع به عدد رکعات نمازهای فرض، سجده‌ها، جهری نمودن فلان نماز و سرّی بودن فلان، ذکرهای رکوع، سجده و نشستن اول و دوم چیزی گفته است؟

خلاصه: تعین مقدار زکات و نصاب‌های آن، دستوری از طرف قانون گذار دانا است که احادیث و سنت‌های وارده از سوی پیامبر خدا ﷺ به تمام و کمال بدان‌ها پرداخته و به فرمان پروردگار، آن را تعیین و روشن ساخته است و جانشینان و یاران پیامبر جز اجرای دستورات خداوند و تبیینات پیامبر نمی‌توانند تصمیمات دیگری اتخاذ نمایند.

۶- ادعای آنها در مورد اینکه عمر ﷺ گرایش به کاهش روایت حدیث و رجوع به قرآن داشت

نویسنده‌ی کتاب: [نظرة عامة في الفقه الاسلامی: ص ۷۱ چاپ نخست و ص ۷۶ چاپ سوم] می‌گوید: یکی از حقایق مهم این است که گرایش به‌سوی کاستن از روایت حدیث و بازگشت تنها به قرآن از عمر ﷺ بجا مانده است. عبدالله بن علاء می‌گوید: از قاسم بن محمد در خواست کردم احادیثی را بر من دیکته کند. در پاسخ گفت: احادیث در زمان عمر بن خطاب ﷺ افزایش یافتند، او نیز مردم را فرا خواند تا آنها را پیش وی ببرند، وقتی احادیث را نزد او بردند دستور سوزاندنشان را صادر کرد و سپس

گفت: دوگانگی‌ای مانند دوگانگی اهل کتاب، عبدالله بن علاء می‌گوید: قاسم بن محمد از آن روز مرا از نوشتن حدیث منع کرد[۱].

چنانکه از او روایت شده که سه نفر صحابه را به خاطر روایت زیاد احادیث پیامبر ﷺ زندانی کرد[۲].

و کار به این جا ختم نشد بلکه بسیاری از احادیثی که به دیدگاه و آراء وی سازگار نبود رد کرد. روایت شده: فاطمه دختر قیس پیش عمر شهادت داد که سه طلاقه شده و پیامبر خدا ﷺ مسکن و نفقه را برای او در نظر نگرفت، عمر ﷺ گفت: ما کتاب خدا را با سخن زنی که نمی‌دانیم راست می‌گوید یا دروغ، فرو نمی‌گذاریم، زن سه طلاقه هم نفقه دارد و هم مسکن.

و همچنین روایت شده مذهب عمر ﷺ بر این بود که تیمم برای شخص جنبی که دسترسی به آب ندارد، کافی نیست. عمار بن یاسر ﷺ نزد او روایت کرد که در سفر همراه پیامبر خدا ﷺ بوده که دچار جنابت شده و دسترسی به آب نداشته و خود را به زمین ساییده است، آن را برای پیامبر بازگو کرده ودر جواب فرموده است: «برای تو کافی است چنین کنید. و دستانش را بر زمین کوبید و چهره و دو دستش را با آن مسح کرد»، ولی عمر ﷺ آن را نپذیرفت و برایش ثابت نشد. و هیچ حدیثی را بدون شاهد قبول نمی‌کرد[۳].

و اینک پاسخ آن:

۱- اینکه می‌گوید: گرایش به‌سوی کاستن از روایت حدیث و مراجعه تنها به قرآن از عمر بن خطاب نقل شده، قابل قبول نمی‌باشد. عمر ﷺ مردم را از روایت حدیث نهی نمی‌کرد، بلکه هدف ایشان تحقق و حصول اطمینان درباره‌ی حدیث بود، خلفای راشدین خود را ملزم به تلاش در تثبیت حدیث کرده و مردم را نیز به سوی آن فرا می‌خواندند، قوی‌ترین دلیل بر اینکه آنچه نویسنده می‌گوید، مقصود عمر ﷺ نبوده، بلکه افزایش اطمینان بوده است، روایتی است که عمر ﷺ بعد از آنکه از ابوموسی اشعری ﷺ خواست برای اثبات حدیث استئذان (حدیثی که بر سه بار اجازه خواستن

۱- طبقات کبری ابن سعد: ۱۴۰/۵.

۲- طبقات الحفاظ ذهبی: ۷/۱.

۳- حجة الله البالغة: ۱۴۱/۱.

از صاحب خانه در ورود به منزلش دلالت دارد) که ابوموسی آن روایت کرده بود، همراه خود شاهدی بیاورد، ابو موسی نیز نیز صحابی بزرگوار ابی بن کعب را بعنوان شاهد آورد، عمر به او گفت: پاک و منزه است خداوند، چیزی شنیدم، دوست داشتم اطمینان حاصل کنم. در روایتی دیگر آمده است: به او گفت: «این دستور پیامبر بر من پوشیده بود. داد و ستد بازار مرا از آن بی‌خبر کرده بود»[۱].

و همچنین در برخی روایات موجود در غیر صحیح بخاری و مسلم آمده که به ابوموسی فرمود: «البته من تو را متهم نمی‌کنم ولی ترسیدم مردم علیه پیامبر دروغ‌پردازی کنند»[۲]. در روایت عبید بن حنین که بخاری در کتاب: «الادب المفرد» آورده است: عمر ﷺ به ابوموسی ﷺ گفت: «سوگند به خدا تو نسبت به احادیث و سخنان پیامبرﷺ امین و درستکار هستید ولی دوست داشتم اطمینان حاصل کنم»[۳].

تمام این احادیث دال بر این است که عمر بن خطاب ﷺ مردم را به کاهش روایت حدیث و تنها مراجعه به قرآن دعوت نمی‌کرد. پناه بر خدا که مقصود وی اکتفا به قرآن از سنت‌ها و احادیث بوده باشد، چگونه ممکن است مردم را بدان فرا خواند حال آنکه ثابت شده خود او در قضاوت و داوری‌هایش، وقتیکه در قرآن موضوع را نمی‌یافت به احادیث روی می‌آورد، چنانکه در مسأله‌ی سقط جنین زن و وجود بیماری «وبا» در سرزمین شام (سوریه)، وقتیکه به نقطه‌ای به اسم «سرغ» رسیده بود و از ورود به آن سرزمین امتناع ورزید، حدیث را مورد استناد قرار داد، چون عبد الرحمن بن عوف حدیثی از پیامبر خدا را برایش روایت کرد مبنی بر اینکه: «إِذَا سَمِعْتُمْ بِالطَّاعُونِ بِأَرْضٍ وَلَسْتُمْ بِهَا فَلَا تَدْخُلُوهَا، وَإِذَا كَانَ بِأَرْضٍ وَأَنْتُمْ بِهَا فَلَا تَخْرُجُوا مِنْهَا». «هرگاه بیماری وبا در سرزمینی پدید آمد وارد آن نشوید، و هر گاه در جایی بودید که وبا پیدا شد از آن خارج نشوید»[۴].

مسلم در صحیح خود از مسور بن مخرمه روایت می‌کند که عمر ﷺ راجع به سقط جنین زن با مردم رایزنی کرد، مغیره بن شعبه گفت: خدمت پیامبر بودم که ایشان آزاد کردن برده‌ای را تاوان آن قرار داد. عمر گفت: شاهدی را همراه خودت بیاور، مسور می‌گوید: محمد بن مسلمه برای او شهادت داد[۵]. بلکه از او ثابت شده که به هنگام

۱- صحیح مسلم: کتاب الآداب، باب الاستئذان.

۲- امام مالک در کتاب الموطأ روایت کرده است.

۳- فتح الباری: ۳۰/۱۱.

۴- بخاری در صحیح خود روایت نموده است.

۵- صحیح مسلم: کتاب القسامه والمحاربین والقصاص و الدیات، باب دیة الجنین.

نیافتن حکم مسأله‌ای در قرآن و سنت پیامبر، از سنت و روش ابوبکر ﷺ می‌پرسید.

۲- خبر زندانی کردن سه صحابه از سوی عمر دروغ و جعلی است، نویسنده‌ی محترم نمی‌بایست روایت‌ها را بدون تحقیق و تفحص می‌آورد، چرا که کتاب‌ها هم صحیح و مقبول را در بر دارند و هم ضعیف و مردود، و این روایت علیه عمر بن خطاب ﷺ دروغ بسته شده است.

و اینک گفته‌های پیشوایی از پیشوایان حدیث و سنت، و از حافظان و دانایان به احادیث یعنی محمد بن حزم ظاهری، بنیانگذار مذهب ظاهری پس از مؤسس اولیش یعنی امام داود ظاهری. ایشان در حین بحث از ارزش و امتیاز زیاد پرد اختن به روایت سنت‌ها می‌گوید: روایت شده عمر ﷺ ابن مسعود، ابوالدردا، و ابوذر را بخاطر روایت حدیث پیامبر بازداشت کرده است. ولی این روایت جزء روایت‌های «منقطع» است، چرا که ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف که راوی آن از عمر ﷺ می‌باشد، از ایشان نشنیده است. بیهقی نیز گفته‌ی ابن حزم را تأیید می‌نماید.

یعقوب بن شیبه، طبری و دیگران، شنیدن ابراهیم از عمر ﷺ را تأیید می‌کنند ولی آنچه به نظر می‌رسد اینکه از ایشان نشنیده است. چون حافظ ابن حجر رحمه الله در کتاب [تهذیب التهذیب: ۱۳۹/۱] می‌گوید: ابراهیم سال ۹۵ یا ۹۶ هجری در سن هفتاد و پنج سالگی فوت کرده است. پس او در سال بیست هجری به دنیا آمده است که بنابراین در زمان فوت فاروق ﷺ سه سال داشته و در سه سالگی هم نمی‌توان چیزی را فهمید. لذا روایت مزبور به دلیل منقطع بودنش حجت محسوب نمی‌شود، و شاید محنت و بد بختی از این راوی مجهول الهویه نشأت گرفته باشد.

بلکه ابن حزم می‌گوید: از ظاهر آن پیدا است که دروغ و جعلی می‌باشد، زیرا نمی‌شود عمر ﷺ صحابه را متهم کرده و یا از تبلیغ حدیث و سنت جلوگیری نموده و ایشان را به انکار و سرپوش گذاشتن روی آنها ملزم کرده باشد که این امر نشانه‌ی خارج شدن از دایره‌ی اسلام است و خداوند امیرالمؤمنین را از تمام آنها نگه داشته است، و اصلاً نباید هیچ مسلمانی چنان سخنانی بگوید.

اگر ایشان را بدون اتهام بازداشت نموده، ستم کرده است، پس کسی که از طریق این روایت‌های دروغین، برای مذهب فاسدش استدلال می‌کند، هر کدام از دو راه پلید را می‌خواهد انتخاب کند[۱].

۱- الأحکام فی أصول الأحکام، ابن ا حزم: ۱۳۹/۲.

یکی از اسباب تردید در این روایت و اعتماد نکردن بدان این است که ابن مسعود ﷺ دنباله رو مذهب عمر ﷺ بود و می‌گفت: اگر همه‌ی مردم راهی را بپیمایند و عمر به تنهائی یک راه و روش بپیماید، راه عمر ﷺ را برمی‌گزینم. عمر ﷺ وی را به منظور آموزش مردم به کوفه فرستاد و به آنان گفت: برای شما عبدالله را بر خودم ترجیح داده‌ام. و راجع به او و عمار بن یاسر ﷺ گفت: آنان از یاران شریف و پاک نژاد پیامبرﷺ هستند.

بنابراین چگونه تصور می‌شود عمر ﷺ در روش روایتش با وی مخالفت ورزیده و یا او را زندانی کند؟ و استدلال به زیادتی که در روایت فاطمه آمده، «ما کتاب پروردگار و سنت پیامبرمان را بخاطر گفته‌های زنی که نمی‌دانیم راستگوست یا دروغگو فرو نمی‌گذاریم»، استدلالی باطل و بی‌اساس است چرا که اصل حدیث چنانکه در صحیح مسلم[1] آمده اینچنین است: عمر گفت: «ما کتاب پروردگار و سنت پیامبر مان را بخاطر گفته زنی که شاید «به یاد داشته و یا فراموش کرده» که مسکن و نفقه را دارد، فرو نمی‌گذاریم».

اشتباه او و نویسنده‌ی ضحی الاسلام از این امر نشأة گرفته که بر سخنان خاورشناسان اعتماد کرده و نظرات آنان را به عنوان حقیقتی قطعی تلقی نموده است. و اعتماد هر دو دسته بر کتاب «مسلم الثبوت» که در علم اصول الفقه نوشته شده و ارتباطی به حدیث ندارد، می‌باشد، در حالیکه در شناخت حدیث صحیح، حسن و ضعیف نمی‌توان بر این‌گونه کتاب‌ها اعتماد ورزید.

۱- صحیح مسلم: کتاب الطلاق، باب الـمطلقه ثلاثاً لا نفقه لها.

اتهامات مستشرقین در مورد علل جعل حدیث

نویسنده‌ی کتاب: [نظرة عامه في تاريخ الفقه الاسلامی: ص ۱۲۶] چاپ سوم در مطلبی تحت عنوان «جعل حدیث و اظهارات خاور شناسان» می‌گوید:

در اینجا مسأله‌ای بسیار مهم وجود دارد که مناسب می‌دانیم کمی به تفصیل آن بپردازیم، یعنی موضوع جعل حدیث در این دوران؛ تا همین اواخر میان طبقات متوسط خاورشناسان این دیدگاه شایع بود که قسمت عمده‌ی احادیث، نتیجه‌ی تحول دینی، سیاسی و اجتماعی اسلام در دو قرن اول و دوم است، و درست نیست گفته شود حدیث در همان دوران اولی به عنوان سند معتبر اسلام محسوب بود، بلکه نتیجه‌ای از تلاش‌های اسلام در دوران پختگی و کمال است[۱].

در توضیح این دیدگاه گفته‌اند:

۱- در دوره‌ی نخست، خصومت و دشمنی میان امویان و دانشمندان پرهیزگار شدت گرفت و ایشان به امر گردآوری حدیث و سنت پرداختند، و نظر به اینکه آنچه در اختیارشان بود نمی‌توانست آنان را در بر آورده ساختن اهدافشان یاری رساند شروع به جعل و اختراع چیزهایی از خود کردند که از دید ایشان پسندیده بود و با روح تعالیم اسلامی هم منافاتی نداشت. و پیش روی وجدان خود، آن را چنین توجیه کردند که این اقدامات را در راه مبارزه با تجاوزگری، الحاد و دور شدن از سنتها و روش‌های دینی انجام می‌دهد. و چون آنان به دشمنان خاندان اموی که علویها بودند امید داشتند، لذا توجه خویش را به آنان معطوف کرده و در وهله‌ی اول به جعل احادیثی در ستایش اهل‌بیت

۱- نویسنده می‌گوید این رأیی که نقلش می‌کنیم دیدگاه گولدزیهر در کتاب «در اسات اسلامیة» می‌باشد.

پرداختند، که این امر به طور غیر مستقیم حرکتی در راستای سرزنش و مورد هجوم قرار دادن اموی‌ها محسوب می‌شد. و بر همین منوال حدیث در قرن اول، مسیر مخالفت پنهانی به گونه‌ای غم‌انگیز را علیه مخالفان سنت‌های فقهی و قانونی در پیش گرفت.

۲- کار بدینجا محدود نشد چون خود حکومت در برابر آن ساکت نماند و هرگاه می‌خواست دیدگاهی را تعمیم دهد یا این گروه پرهیزگاران را فرو نشاند حدیث را دستاویز قرار داده و یا به جعل آن فرا می‌خواند. ما اگر بخواهیم همه‌ی آن را بدانیم، می‌بینیم هیچ مسأله‌ی دارای اختلاف سیاسی یا اعتقادی وجود ندارد مگر اینکه بر پاره‌ای احادیث دارای سندهای قوی متکی است. از این رو جعل حدیث و انتشار پاره‌ای از آن و در معرض فشار قرار دادن پاره‌ای دیگر، از همان اوایل شروع شد.

پس روش امویان چنانکه معاویه به مغیره بن شعبه گفت این‌گونه بود که، در دشنام دادن به علی و درخواست رحمت و مغفرت برای عثمان کوتاهی نکن، یاران علی را دشنام ده و احادیثشان زیر فشار قرار بده. و برخلاف آن به ستایش عثمان و خاندانش بپرداز و به ایشان نزدیک شو و به آنان گوش بده. بنابراین احادیث اموی‌ها علیه علی ﷺ پایه‌ریزی شد و امویان و دنباله روانشان نیز اهتمامی به دروغ گفتن در حدیث موافق با نقطه نظراتشان نمی‌دادند.

۳- در این میان امویان با زیرکی و زبردستی خود، کسانی همچون امام زهری را برای ساخت أحادیث بکار گرفتند، از جمله این حدیث: «لَا تُشَدُّ الرِّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ مَسْجِدِي هَذَا وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْمَسْجِدِ الْأَقْصَى» «بار سفر جز به سوی سه مسجد بسته نمی‌شود: این مسجد من (مسجد پیامبر خدا در مدینه) و مسجد الحرام و مسجد الاقصی». گرایش‌های سیاسی، آنان را به ارج نهادن و بالا بردن ارزش بیت‌المقدس به مستوای مسجد الحرام و مسجد مدینه وادار می‌کرد تا آنجا را مورد اهتمام قرار داده و آن را محلی برای زیارت قرار دهند، و آن هنگامی بود که ابن الزبیر مردم شام را از قصد زیارت کعبه محروم کرد. احادیث وارده در بیان امتیاز بیت المقدس، احادیث فضایل سرزمین شام و مدینه نیز در این چارچوب قرار می‌گیرند. امویان، مدینه را برعکس نام طیبه (پاکیزه)، خبیثه(پلید) یا منتنه (بد بو) نام گذاری کرده بودند.

۴- حرکت جعل در دایره‌ی احادیث سیاسی و به نفع خاندان اموی‌ها باقی نماند، بلکه به محدوده‌ی دین در امور عبادی که با آراء ساکنان مدینه سازگار نبود کشیده شد. مثل اینکه معروف است خطبه‌های نماز جمعه دو تا بودند که خطیب ایستاده به

ایراد آن می‌پرداخت و خطبه‌های عید پس از نماز ایراد می‌شد که اموی‌ها آن را تغییر داده و خلیفه نشسته خطبه‌ی جمعه را ایراد و خطبه عید را پیش از نماز قرار دادند. و برای آن به روایت رجاء بن حیوة استدلال کردند که پیامبر و خلفای راشدین در حال نشستن به ایراد خطبه می‌پرداختند. در حالیکه جابر بن سمره گفت: هر که برایتان حدیث روایت کند که پیامبر نشسته خطبه می‌خواند دروغ گفته است. و مثل آنکه معاویه پله‌های منبر را افزایش داد که عباسی‌ها بعد از او آن را از بین بردند. چنانکه کار جعل به انتشار احادیث دارای گرایش‌های مختلف محدود نماند، بلکه به زیر فشار قرار دادن احادیثی سرایت کرد که در بر گیرندی نقطه نظرات آنها نبود و سعی بر مخفی نگه داشتن و بی‌اهمیت جلوه دادنشان می‌کردند. چیزی که شکی در آن نیست این است که احادیثی در راستای منافع امویان وجود داشتند که به هنگام ظهور عباسی‌ها ناپدید گشتند.

۵- برای تأیید گفتارش، اقوال دانشمندان جرح و تعدیل را که در زمینه‌ی جرح و تعدیل افراد گفته شده است را مورد استناد قرار داده است، و بیشتر آنها از پیشینیان نقل شده است[۱]. می‌گوید: یکی از آنها سخن محدث عاصم بن نبیل[۲] (متوفی سال ۲۱۲ که نود سال داشت) است که می‌گوید: صالح را ندیده‌ام در هیچ چیز مانند حدیث دروغ بگوید.

یحیی بن سعید قطان (متوفی سال ۱۹۲) می‌گوید: وکیع از زیاد بن عبدالله نقل می‌کند که او با وجود شرافت و احترامش در حدیث بسیار دروغ گو بود.

زید بن هارون می‌گوید: محدثان کوفه در زمان خود به جز یک نفر همه مدلس بودند حتی نام دو سفیان هم (سفیان ثوری و سفیان بن عیینه) میان مدلسین آورده شده است.

۶- می‌گوید: مسلمانان در قرن دوم احساس کردند اعتراف به صحت احادیثی که در قالب حدیث گفته می‌شود، واجب است. و درمیان احادیث دارای سندهای «جیّد» بسیاری از احادیث جعلی و دروغین وجود دارد. و حدیث: (در آینده نقل حدیث از من زیاد می‌شود، پس هر که حدیثی برایتان بازگو شد، آن را با کتاب خدا مطابقت دهید، هر چه با آن همخوانی داشت از من است گفته باشم یا نباشم) و حدیث ابن ماجه

۱- جامع بیان العلم ابن عبدالبر و تلبیس ابلیس ابن الجوزی: ص ۱۱۷.

۲- درست این است گفته شود: ابو عاصم که نام اصلیش: ضحاک بن مخلد می‌باشد.

مبنی بر اینکه: (هر گفته‌ی نیکویی که گفته ام از من است)[۱]. این دو حدیث محدثین را بر ساختن حدیث یاری رساند. و ممکن است به نمونه‌هایی از آن در میان احادیث مورد اعتماد اشاره نماییم. از جمله آنچه مسلم روایت می‌کند که پیامبر ﷺ دستور کشتن سگ‌ها را صادر فرمود: به جز سگ شکار یا سگ نگهبان حیوانات. به ابن عمر گفتند ابوهریره جمله‌ی: (جز سگ پاسدار مزارع کشاورزی) افزوده است. در پاسخ گفت: ابوهریره خودش دارای زمین کشاورزی بود. [صحیح مسلم: کتاب الصید].

نقد ابن عمر اشاره به این موضوع دارد که محدث بخاطر دست یابی به هدف خود چنان می‌کرد.

۷- می‌گوید: برای اثبات پاره‌ای قواعد فقهی، درب دیگری، غیر از روایات را باز گشودند، و آن آشکار ساختن نامه‌هایی بود که خواسته پیامبر ﷺ را روشن می‌ساختند. این نوع در آن دوران از مقبولیت برخوردار بود. هر گاه موضوع به نسخه‌ای از آن نامه‌ها ارتباط داشته باشد از اصل آن نمی‌پرسند و راجع به صحتش تحقیق نمی‌کنند و می‌توانیم گستاخی دروغ‌پردازان را در این‌گونه اخبار برجسته کنیم. و آن بدین شرح است که عده‌ای در زمان امویان خواستند میان عرب‌های ساکن شمال و جنوب سازش و توافق بر قرار سازند، برای دستیابی به این هدف پیمان نامه‌ای که در دوران «تُبَّع بن معدیکرب» میان یمنی‌ها و قبیله‌ی ربیعه نوشته شده بود و نزد برخی نوادگان فرمانروای قبیله‌ی «حِمیَر» نگه داری شده بود، بیرون آوردند. کسانیکه اینگونه سندها را می‌پذیرند، اعتراف به سندی که در آن مقدار زکات و موارد آن در زمان پیامبر ذکر شده، برایشان بسیار راحت‌تر است. و چه بسیار در مورد مقادیر وموارد زکات احادیث وارد شده است. ولی هیچ یک از آنها به اثبات نرسیده تا گرد آورندگان حدیث، نصوصی را از آنها استخراج نمایند که حاوی نظام و چارچوب مفصل و دقیقی باشد. لذا مردم مجبور شدند به سفارش‌های نوشته شده‌ی پیامبر ﷺ در زمینه‌ی پرداخت زکات، مانند آنچه به نمایندگانش در مناطق عرب‌نشین از قبیل وصیت ایشان به معاذ بن جبل، و نامه او به عمرو بن حزم[۲] و دیگران که راویان حدیث محتوای آنها را برایمان نقل کرده‌اند، عمل نمایند.

۱- برای آگاهی من از ضعف این احادیث به کتاب: الموفقات ۱۸/۴ مراجعه کنید.

۲- نویسنده مرجع آن را کتابی از گولدزیهر ذکر می‌کند.

مردم به این نسخه‌های نقل شده از اصول اکتفا نکردند، بلکه پاره‌ای از این سندهای قدیمی را نیز بیرون آوردند. سندی که نزد خاندان عمر بوده و عمر بن عبدالعزیز دستور نقل نسخه‌ای از آن را صادر نمود. وابو داود روایت کرده است که زهری آن را تصحیح کرده است. سندی دیگر با مهر پیامبر ﷺ وجود دارد که باز هم ابوداود روایتش می‌کند، و حماد بن اسامه از طریق ثمامه بن عبدالله بن انس آشکارش کرد. و ابوبکر هنگامی که انس را برای جمع‌آوری زکات فرستاد، آن نسخه را به انس بن مالک داده بود.

نویسنده می‌گوید: این همان دیدگاهی است که میان طبقات متوسط خاورشناسان در قرن گذشته شایع شده بود، نظریه‌ای فرضی و خیالی که از مطالب کتاب‌های متنوع و گوناگون استنباط کرده و آن را در جایگاه و منزلت اقوال علمای گذشته جرح و تعدیل -که جهت مبالغه در شناخت حدیث بکار گرفته بودند- قرار دادند، در حالی که جرح و تعدیل علمای گذشته حقایقی ثابت و صورت‌های صحیحی بوده‌اند.

این چند سطر کوتاه پاسخ نویسنده‌ی ارجمند استاد دکتر علی حسن عبدالقادر، پس از انباشتن چند صفحه از نظریات این خاور شناس یهودی «گولدزیهر» بود. نام برده که از اساتید دانشگاه الازهر و دارای هر دو فرهنگ و دانش اسلامی و غربی است، لازم بود به صورت مبسوطی به رد آن می‌پرداخت تا آثار زیانبار این دیدگاه ویرانگر و باطل در درون خوانندگان کتابش زدوده شود. ای کاش چنان می‌کرد و اگر چنان اقدام دلسوزانه‌ای انجام می‌داد، کامل‌ترین پاداش را از سوی خداوند متعال دریافت می‌کرد و از طرف ما مسلمانان نیز که به جایگاه سنت و حدیث در اسلام و قرآن آگاه هستیم تقدیر و ستایش فراوانی عایدش می‌گشت. از این رو لازم دیدم در جهت خدمت به سنت و حدیث و دفع و زدودن غبار شبهات و انتقادات وارده از چهره‌ی تابناک آنها به پاسخ مفصل آن بپردازیم ولی مناسب دیدم پیش از پرداختن به رد مسبوط شبهات او که بر گرفته از دیدگاه این خاور شناس یهودی کینه توز به اسلام و قرآن و سنت است، دیدگاهی که میان طبقات متوسط آنان رواج یافته و بیشترشان بدان پایبندند و جز عده‌ی کمی از آن آزاد نشده‌اند، را روشن نمایم. لذا با استعانت از خداوند مهربان می‌گویم:

پاسخ مختصر

حقایقی برگرفته از ویژگی‌های پیامبر ﷺ، اصحاب و تابعین که بنیان آراء و نظرات گولدزیهر را ویران می‌سازد.

حقیقت اول:

قرآن کریم بر پیامبر ﷺ فرود آمد و ایشان بدون آنکه حرفی را بر آن بیفزاید یا کاهش دهد، آن را به مردم ابلاغ کرد، یاران بزرگوارش، آن را از ایشان فرا گرفته و در راه حفظ، دریافت و آگاهی بدان با جان و دل کوشیدند. آنان با وجود آنکه عرب زبان بودند ولی احاطه‌ی کامل بر همه‌ی محتویات قرآن نداشتند، زیرا مجمل‌هایی در قرآن بود که نیاز به شرح و تفصیل داشت، مبهماتی که نیازمندِ بیان و تفسیر، و پیچیدگی‌هایی که احتیاج به برطرف ساختن اشکال موجود در آن، عامی که منظور از آن خاص بود، و عامی که نیاز به تخصیص داشت، و مطلقی که باید مقید می‌شد، در آن وجود داشتند.

اینها مواردی هستند که شناخت زبان عربی و آگاهی از پاره‌ای قواعد و مبانی شریعت برای فهم و دریافت آنها کافی نمی‌باشد، لذا باید برای تفسیرهای مشتمل بر موارد مذکور از قانون گذار و فرستاده‌ی خدا یعنی پیامبر ﷺ بهره می‌گرفتند. خداوند بلند مرتبه راست می‌فرماید که:

﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ ٤٤﴾ [النحل: ۴۴][1].

و همچنین:

﴿وَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ ٱلَّذِي ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٗ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ٦٤﴾ [النحل: ۶۴]. «ما کتاب را بر تو نازل نکرده‌ایم مگر بدان خاطر که چیزی را برای مردمان بیان و روشن نمایی که در آن اختلاف دارند و هدایت و رحمت برای مؤمنان گردد».

نکته‌ی دوم: مسلمانان نیز به سان هر جامعه‌ی متمدنی که خواسته‌ها و نیازمندی‌هایی دارد، مشکلات دینی و دنیایی تازه‌ای برایشان پدید آمد، از زندگی ساده‌ی صحرانشینی به نوعی زندگی دیگر که مبتنی بر قوانینی الهی در زمینه‌ی عقاید و بینش‌ها، عبادات، معاملات، اخلاق و دیگر زمینه‌ها و مبتنی بر یکپارچگی اسلامی

۱- قبلاً ترجمه‌ی آن گذشت.

بود، منتقل شده بودند و افق‌های تازه‌ای در راستای فهم عقاید و قوانین برایشان پدید آمده بود و قرآن کریم که اساس دین و مرجعِ راهِ راست بود، آنان را درباره‌ی نیازمندیهای دینی و دنیایی و اموری که پیشتر برایشان شناخته شده نبود، یاری نمی‌رساند، زیرا خداوند متعال امت اسلامی را علاوه بر فهم و عمل به قرآن به حفظ و پاسداریش نیز مکلف نموده بود، لذا اگر همه چیز را در قرآن توضیح می‌داد حفظ و نگهداریش بر آنان دشوار می‌آمد و بلکه از قدرت ایشان خارج بود.

بنابراین برای شناخت حکم خدا راجع به امور دینی و دنیایی، و برای اینکه علاقه‌شان به آگاهی از قرآن و اسرار آن و اطلاع از محتویات قرآن اعم از عقاید، عبادات، معاملات، اخلاقیات، سیاست و اصول حکومت‌داری و دیگر موارد، زیاد شود، باید به پیامبر که به عنوان مژده‌رسان، ترساننده، معلم و هدایتگر به‌سوی راه راست فرستاده شده بود مراجعه نمایند.

این امر به تواتر رسیده که پیامبر در همه چیز، مرجع زنان و مردان مسلمان به شمار می‌آید تا جائیکه آنان راجع به امور مربوط به غسل، عادت ماهانه، مسایل متعلق به حال زایمان و چگونگی نظافت کردن، با احترام از ایشان می‌پرسیدند و پیامبر نیز پاسخ آنان را با صراحت و بدون خدشه‌دار کردن اصل حیاء و هتک حرمت‌ها، بیان می‌فرمود. اکثر اوقات زنان مؤمن در شناخت مسایلی که رعایت شرم و حیا اجازه‌ای صراحت‌گویی را به آنان نمی‌داد، از طریق همسران گرامی پیامبر (مادران مؤمنان) آنها را به عرض مبارک پیامبر ﷺ می‌رساندند، پیامبر هم پاسخشان را غالباً از طریق وحی و یا به وسیله‌ی اجتهاد (خویش) می‌داد. زیرا ایشان بنا به اعتقاد محققان، به اجتهاد می‌پرداخت ولی خطاهای اجتهادیش در صورت وقوع مورد تأیید قرار نمی‌گرفت. سکوت وحی درباره‌ی اجتهادهایش بیانگر تأیید خداوند می‌باشد.

بر این اساس، یاران بزرگوار چشم به دهان رسول الله ﷺ بسته بودند، و قوانین و اوامر صادره از طرف پیامبر را مد نظر قرار می‌دادند. بلکه جایز می‌دانستند امور دنیاییشان، از قبیل امور جنگی و سیاست به وسیله‌ای وحی از طرف خداوند باشد، بهترین دلیل، گفته‌های حباب بن منذر خطاب به پیامبر در روز بدر است که گفته: آیا این منزلی است که از جانب خدا تعیین شده و اجازه‌ی تغییر و تحولی در آن نداریم، یا رأی و جزو فنون جنگی است؟ پیامبر فرمود: بلکه تنها رأی و فنون جنگی می‌باشد. حباب مکان دیگری برای لشکر تعیین نمود و پیامبر اکرم نیز پیشنهاد او را پذیرفت.

لذا پس از گردن نهادن به این امر که –که باید هم بدان گردن نهاد– باید معتقد باشیم که ثروت هنگفتی در رابطه با تفسیر و بیان قرآن به روش‌های متعدد و احکام و ارزش‌هایی که سنت و حدیث مفصلاً بدان‌ها پرداخته و در قرآن وجود ندارند، در اختیار مسلمانان قرار دارد.

این ثروت هنگفت و سرمایه‌ی کلانی که در برگیرنده‌ی منافع و فواید زیادی می‌باشد، تحت عنوان احادیث و سنتها، شناخته می‌شود و بدان اسم شهرت دارد.، اعم از سنت‌های گفتاری، کرداری و تأییدات و تقریرات.

حقیقت دوم:

صحابه اهتمام بسیار زیادی به قوانین صادره از طرف پیامبر ﷺ داده و آنها را با جان می‌خریدند. اسباب و انگیزه‌های زیر، ایشان را بر حفظ، دریافت، آگاهی و عمل بدانها وادار می‌کرد:

۱– آراستن به تقوی جز از طریق عمل به هر آنچه پیامبر آورده امکان پذیر نیست و عظمت و برتری در اسلام جز به وسیله‌ی متصف شدن به ویژگی تقوی ممکن نمی‌باشد.

﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ ١٣﴾ [الحجرات: ۱۳]. «بی‌گمان گرامی‌ترین شما نزد خدا متقی‌ترین شما است». و تقوی نیز تنها از طریق عمل به کتاب خدا و سنت پیامبرش ﷺ پدید می‌آید. لذا اهتمام ایشان به حفظ و نگهداری سنت پیامبر بسان اهتمام به حفظ کتاب خدا بود.

روزی امیر المؤمنین عمر بن الخطاب ﷺ، در زمان خلافت خویش به امیر مکه گفت: چه کسی را جانشین خود قرار دادی؟ او گفت: شخصی به نام ابن ابزی. عمر ﷺ گفت: ابن ابزی کیست؟ گفت برده‌ای از بردگان ما است. گفت: چطور برده را جانشین خود می‌کنی؟ امیر گفت: او حافظ قرآن و آگاه به علم فرایض و تقسیم میراث است!! عمر ﷺ گفت: از پیامبر شنیدم می‌فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَرْفَعُ بِهَذَا الْكِتَابِ أَقْوَامًا، وَيَضَعُ بِهِ آخَرِينَ» «خداوند به وسیله‌ی این کتاب مردمانی را بالا می‌برد و دیگرانی نیز پایین می‌آورد»[۱].

هریک از اصحاب وقتی که به مجلس پیامبر ﷺ می‌رفت. به دوستش می‌گفت: بیا برویم لحظاتی ایمانمان را تجدید کنیم.

۱– مسلم روایت کرده است.

۲- بسیاری از قوانین دینی و آنچه از پیامبر خدا ﷺ صدور یافته، متعلق به حوادث و وقایعی مشهور یا مختص به برخی بوده است یا در پاسخ سؤال‌های اصحاب و یا در مناسبات دیگری وارد شده‌اند که بیشترین نقش را در حفظ آنچه مربوط به هر صحابی بوده، داشته است.

وقتی این امر چنان معروف و مسلم باشد پس چرا گولدزیهر و دیگر خاورشناسان آن را بعید می‌دانند که صحابه قسمت عمده‌ی سنتها و احادیث پیامبر ﷺ را حفظ کرده و به نسل پس از خودشان رسانده باشد. و نسل بعد نیز با همان شیوه که از اصحاب پیامبر ﷺ به جا مانده به نسل بعدی تحویل داده باشند تا اینکه به دست ما رسیده است.

۳- علاقه شدید و صادقانه ایشان به پیامبر ﷺ ضرب المثل شده و موافقان و مخالفان بدان اعتراف کرده‌اند، تا جایی که یکی از دشمنان در هنگام صلح حدیبیه به قوم مشرک خود گفت: «قسم به خدا پادشاه ایران و مصر را بر تخت فرمانروایی دیده‌ام، ندیدم پیروان هیچ‌یک از آنان، آنها را دوست داشته باشند، چنانکه اصحاب پیامبر ﷺ وی را دوست می‌دارند». وقتی محبت آنان نسبت به پیامبر ﷺ به جایی رسیده باشد که برای دست‌یابی به آب اضافی وضویش رقابت کنند و هر گاه سرفه می‌کرد برای بیرون انداختن بلغم و یا اگر آب دهان می‌ریخت بلافاصله برای دور انداختن آن پیش دستی می‌کردند، اثر این محبت و علاقه را در زمینه‌ی حفظ حدیث و سنتهایش تا چه اندازه تصور کنیم؟

مردم مقدار زیادی از سخنان و نظرات فرمارواایان امروزی را از بر می‌کنند، پس چگونه کسی بعید می‌داند یاران بزرگوار پیامبر ﷺ مقدار بسیار زیادی از سخنان و گفته‌های گهربارش را حفظ کرده و به آیندگان برسانند؟ با وجود اینکه میان پیامبری و فرمانروایی، میان پیروان و شاگردان پیامبر و دنباله روان فرمانروایان، فاصله قابل توجهی وجود دارد.

حقیقت سوم:

فعالیت و تلاش صحابه و نسل‌های بعدی، پس از وفات پیامبر ﷺ در راستای اهتمام ویژه و بیش از حد به سنت، گردآوری و حفظ آن، غیر قابل انکار است و آنها نیز به هدف خود از تلاش دست یافتند.

جابر بن عبدالله ﷺ را ببین که برای شنیدن و فراگرفتن حدیثی از یک راوی که آن حدیث را از پیامبر ﷺ شنیده، یک ماه راه می‌رود و شتری را برای دست‌یابی بدان خریداری می‌کند[۱].

ابن عباس ﷺ را ببین که حدیثی از صحابه‌ای به او می‌رسد و برای شنیدنش از خود او پیش وی می‌رود، وقتی می‌بیند او خوابیده است، او نیز عبایش را روی در خانه‌اش بالین می‌کند و در حالی که باد گرد و غبار را بر رویش می‌پاشید، راوی بیرون آمد و او را دید گفت: ای عمو زاده‌ی پیامبر خدا! چه چیزی باعث شده بدینجا بیایی؟ چرا دنبالم نفرستادی تا نزدت بیایم؟ ابن عباس ﷺ می‌گوید: شایسته‌تر آن است که من پیش شما بیایم، آنگاه حدیث را از او می‌شنود و رهسپار می‌گردد. امثال جابر و ابن عباس میان یاران پیامبر بسیار بسیار زیاد بودند.

و همچنین تابعین نیز توجه فراوانی به حفظ سنت و حدیث نمودند، از سعید بن جبیر روایت شده که همراه ابن عباس به مسافرت می‌رفت و احادیث پیامبر را از او فرا می‌گرفت و آن را بر روی قسمتی از جهاز شترش می‌نوشت تا اینکه به خانه می‌رسید، و در کتابش ثبت می‌کرد.

حقیقت چهارم:

دانشمندان جهان اسلام از دوران صحابه تا پایان جمع و تدوین سنت به صورتی فراگیر، درباره‌ی حفظ واژه‌ها، فهم و دریافت معانی، درک احکام، ایستادگی در برابر جنبش جعل حدیث، پیگیری دروغ پردازان و جاعلان و بر ملا ساختن خیانت‌هایشان برای مردم بسیار تلاش کردند، تا اینکه مردم از سازندگان حدیث پرهیز کنند و فریب ظاهرشان نخورند، آنها در این عمل، ممتاز و بر دیگران رجحان داشته‌اند.

علامه ابو الفرج عبد الرحمن بن جوزی ﷺ متوفای سال ۵۹۷ هجری می‌گوید: هنگامی که افزودن و ایجاد تغییر و تحول در قرآن ممکن نبود، گروهی شروع به افزودن جعلیات در احادیث رسول الله ﷺ کرده و آنچه رسول الله ﷺ نگفته بود بر وی دروغ می‌بستند. خداوند مردمانی را برای دفاع از سنت و پرده برداشتن از زشت‌کاری‌های آنان فراهم آورد. بدرستی که اللهﷻ هیچ دوره‌ای را از این رادمردان خالی نمی‌گذارد.

۱- بخاری آن را به صورت معلق روایت کرده است.

سفیان ثوری (متوفی ۱۶۱ ﻫ) می‌گوید: فرشتگان نگهبان آسمان و محدثان نیز نگهبانان زمین هستند. از عبدالله بن مبارک (متوفای ۱۸۱ ﻫ) روایت شده که به او گفتند: این احادیث، ساختگی‌اند!! در پاسخ گفت: دانشمندان منتقد و بسیار آگاهی برای یافتن صحیح از ضعیف زندگی می‌کنند.

حافظ ذهبی ﷺ در کتاب تذکرة الحافظ می‌گوید: هارون الرشید، ملحدی را گرفت تا وی را اعدام کند، ملحد گفت: با هزار حدیثی که جعل کرده‌ام چه می‌کنی؟!!!. هارون گفت: ای دشمن خدا!! تو کجا و ابو اسحاق فرازی[1] و ابن مبارک کجا که آن را غربال کرده و تک تک حرف‌هایش را بیرون می‌آورند.

از عبدالله بن مبارک نقل شده که اگر یک نفر در بیابانی قصد جعل حدیث را داشته باشد، طوری خواهد شد که میان مردم به دروغگو قلمداد می‌گردد.

این نقل قول‌ها دال بر آشنایی محدثان و اهل حدیث به دروغِ دروغ‌پردازان و جاعلان حدیث است، و نشان از این است که آنان همچون شکارچی در کمین سازندگان حدیث هستند. هرگاه دست به ساختن حدیثی زدند، آن را روشن نموده و زشتی‌هایشان را بر ملا می‌کنند، و اینچنین حیله‌هایشان به خودشان باز می‌گردانند.

همه‌ی این حقایق و نمونه‌های دیگری که اینجا گنجایش پرداختن به آنها را ندارد موجب یقین بلکه اعتقاد به این امر می‌شود که احادیث پیامبر و سنت‌هایش بر روی ستون‌هایی استوار و پایه‌های محکمی قرار دارد. و چنان که گولدزیهر می‌پندارد، نیست که احادیث نشأت گرفته از تحول دینی و اجتماعی و سیاسی مسلمانان باشد.

نمی‌دانم چطور امکان دارد بخش عمده‌ی از احادیث نتیجه‌ی تحول و پیشرفت مسلمانان باشد، در حالیکه مناطق مختلف جهان اسلام از شرق گرفته تا غرب، در بیشتر مسائل عبادی، قوانین معاملات و دیگر زمینه با هم هماهنگ می‌باشند. اگر مسأله‌ی نوشتن حدیث متاثر از تحول سیاسی واجتماعی می‌بود، چنانکه آنان گمان برده‌اند –و گمان بدی هم برده‌اند– اینگونه محدثین با هم متفق و هماهنگ نمی‌شدند.

قسمت عمده‌ی اختلافات فقهی از مسایلی مانند روش اجتهاد، اختلاف دیدگاهایشان در مورد خبر آحاد، و وجود برخی احادیث در برخی مناطق و نبود

۱– او پیشوای آگاه حافظ شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد بن حارث کوفی است که در سال ۱۸۵–۱۸۶ ﻫ دار فانی را وداع گفته است.

آن در برخی دیگر از مناطق نشأت می‌گیرد. نبود احادیث در برخی مناطق بدین خاطر بود که عده‌ای از صحابه، قسمتی از احادیث را همراه داشتند که نزد دیگران نبود.

وانگهی، ما هرگز دوره‌ی نخست را، دوران طفولگی فقه نمی‌دانیم، بلکه معتقدیم دوران تکامل دینی و قانون‌گذاری بوده است. دانشمندان هر اندازه در احکام عملی اختلاف داشته باشند بالاخره مرجع آنها قرآن یا سنت یا قیاس و اجماع است.

برای اثبات این امر که دوران پیامبر ﷺ دوران تکامل دینی و فقهی بود بهتر و روشن‌تر از این آیه که خداوند در حجة الوداع فرود آورد وجود ندارد.

﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ..﴾ [المائدة: ۳].

«امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خدا پسند برای شما برگزیدم».

همچنین:

«تَرَكْتُ فِيكُمْ شَيئيْن، لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا: كِتَابَ اللهِ , وَسُنَّتِي».

«دو چیز را درمیان شما باقی گذاشتم که اگر به آن تمسک بجویید هرگز گمراه نخواهی شد. کتاب الله و سنت خودم».

و این حدیث که: «تَرَكْتُكُمْ عَلَى الـمحجة الْبَيْضَاءِ التي لَيْلُهَا كَنَهَارِهَا، لَا يَزِيغُ عَنْهَا إِلَّا هَالِكٌ». «شما را بر راه راست و روشنی رها کردم. مسیری که شب‌هایش همانند روز (روشن) است. کسی از آن رویگردان نمی‌شود مگر اینکه هلاک و نابود می‌گردد».

با همه پیشرفت‌های دنیوی، بازهم هیچ حکمی دینی یا دنیایی نیست مگر اینکه مسلمانان آن را در قرآن یا سنت می‌یابند. اگر آن را نیافتند بر نمونه‌های موجود در قرآن یا سنت قیاس می‌گیرند، وگرنه در پرتو اصول و مبانیِ اصولیِ بر گرفته از قرآن و سنت، برای شناخت احکام به اجتهاد می‌پردازند. اجتهاد در اسلام تا روز قیامت باقی است ولی شرایطی دارد که باید در شخص مجتهد وجود داشته باشند تا شایستگی اجتهاد را پیدا کند، چون اجتهاد در اسلام دری نیست که هر کسی وارد آن گردد.

یکی از مستلزمات عمومیت و جهان شمولی دین اسلام و ماندگاریش تا روز قیامت، گشوده بودن درب اجتهاد است تا بدین وسیله نیازمندی‌های دینی و دنیایی انسان‌ها برآورده شود. و خوب و بجا گفته آنکه می‌گوید: انسان‌ها به قدر و اندازه جُرم و

تبهکاری آدم‌ها، نیازمند قضاوت هستند.

نمی‌توان دوره‌های شریعت اسلامی را به دوره‌ی بچه‌گی، جوانی و کهن سالی تقسیم کرد. به دلیل آنکه اصول شریعت که کتاب، سنت، اجماع و قیاس است، تکامل بر آن انطباق نمی‌یابد، بلکه تنها بر مذاهب انسانی و قوانین بشری منطبق می‌گردد. همه یا اکثر خاورشناسان، شریعت اسلامی را به عنوان شریعت الهی فرود آمده از سوی خداوند بسیار دانا و حکیم به شمار نمی‌آورند، بلکه بعنوان مذاهب و قوانین بشری و زمینی بدان می‌نگرند و لذا دچار این گونه اشتباهات می‌گردند.

آری در زمینه‌ی تدوین کتب فقهی و احکام، تحول صورت گرفته و این سنت و قانون خداوند است در زمینه‌ی علوم و معارف، که با مقدار اندکی آغاز شده و سپس به تدریج افزایش می‌یابد و فربه می‌شود، پس اساس فقه بر پایه‌ی شریعت الهی اعم از کتاب، سنت، اجماع و قیاس می‌باشد ولی در طول دورانهای متوالی زحمات و تلاش سترگِ فقها در زمینه‌ی فهم، ترجیح و استخراج احکام و آداب در آن مشخص می‌شود.

هرگاه به هر کتابی از کتاب‌های فقهی با وجود وفور اختلاف مذاهب و نویسندگانشان در اجتهاد و استخراج احکام مراجعه نمایی، می‌بینی مملو از آیات قرآنی، احادیث و سنت‌های پیامبر ﷺ است.

پاسخ مفصل شبهات و شک اندازی‌های خاور شناسان

پاسخ شبهه‌ی نخست از سلسه هفت شبهه‌ی مطرح شده

ما با مستشرقان موافق نیستیم که دانشمندان پرهیزگار، علیه اموی‌ها به راه اندازی جنبش جعل احادیث دست زده‌اند، و علی رغم میل‌شان به ستایش دشمنانشان پرداخته‌اند. چطور ویژگی تقوا با جعل حدیث همخوانی دارد؟ چرا که تقوا چنانکه زبده‌گان و عامه‌ی مردم تعریفش می‌کنند عبارت است از استقامت ظاهری و باطنی بر دین خدا، پس ای خردمندان پاسخ مرا بدهید!!.

واژه‌ی «اتقیاء» (پرهیز کاران) از سوی خاورشناس متعصب گولدزیهر به میان تعبیرات راه یافته تا مسأله را در نظر خواننده کوچک و حقیر جلوه داده و دست‌یابی به هدف پست و پلید خویش و متهم نمودن دانشمندان را بر وی هموار کند، چون وقتیکه این حکم را علیه دانشمندان پرهیزکار صادر نمود حال و وضع دیگرانی که در علم و تقوا کم‌تر از آنان هستند، در ساختن احادیث دروغ چطور خواهد بود؟ لابد آنان

در زمینه‌ی جعل حدیث بر پرهیزکاران تفوق یافته و گوی سبقت را از ایشان می‌ربایند.

ما دوست داشتیم این خاورشناس متعصب به عده‌ای از آن دانشمندان پرهیزگار اشاره می‌کرد تا به اندازه‌ی صداقت وی در گمان‌هایش پی می‌بردیم. لازم است ما اظهار نظرهای پیشوایان جرح و تعدیل را راجع به آن دسته از علما برایش بیان سازیم تا بدانیم آیا آنان واقعاً عالم و دین شناس بوده‌اند یا عالم نما و یا اصلاً بویی از دانش و دین شناسی نبرده بودند؟ ولی نویسنده‌ی یهودی خشمناک از اسلام و مسلمانان، برای دست‌یابی به هدف پلید خویش، به صورت مبهم، سخن پراکنی کرده است.

ما دانشمندان مسلمان انکار نمی‌کنیم که احادیثی در ستایش و نکوهش امویان و ستایش و نکوهش دشمنانشان جعل شده است، چگونه چنین چیزی را انکار می‌کنیم؟ در حالیکه کتاب‌های نوشته شده درباره‌ی احادیث جعلی (موضوع) بسیاری از آنها را روشن نموده است؟ ولی چیزی‌که به شدت انکارش می‌کنیم این است که جاعل حدیث پرهیزگار بوده و یا این احادیث جعلی را دیده باشند و از نظرگاه آنان سالم بیرون رود.

ابن سیرین[1] می‌گوید: «علما قبلاً از اسناد سؤال نمی‌کردند ولی وقتی فتنه و مصیبت سر بر آورد گفتند: رجال و راویانتان را نام ببرید، اگر جزو اهل سنت بود احادیثش مقبول واقع می‌شد و اگر هم جزو بدعت‌گزاران بود احادیث وی کنار نهاده می‌شد».

اهل سنت نمونه و سرمشق استقامت در زمینه‌ی عقیده و رفتار بودند در حالیکه بدعت‌گذاران، درست بر عکس آنان به شمار می‌آمدند. ابن سیرین در جایی دیگر می‌گوید: «این دانش (دانش اسناد) دین است پس بنگرید دینتان را از چه کسی فرا می‌گیرید». [مسلم در مقدمه‌ی صحیحش روایت کرده است].

امام مسلم با سند خود از عبدالله بن مبارک روایت می‌کند که می‌گفت: «اسناد جزو دین است و اگر اسناد نمی‌بود هر که هرچه دلش می‌خواست می‌گفت». باز از او نقل شده که «میان ما و آنان (دروغ‌گویان) پایه‌ها، یعنی اسناد وجود دارد»[2]. باز مسلم با سند خویش از عبدالله بن ذکوان مشهور به ابوالزناد روایت می‌کند: «صد نفر مورد

۱- او تابعی بزرگوار محمد بن سیرین انصاری ابوبکر بن ابی عمرة است که فردی مورد اعتماد، اهل حفظ و ثبت و عابد بود و معتقد به روایت معنایی حدیث نبود که در سال صد و ده هجری از دنیا رفت.

۲- او اسنادی که احادیث بر آن استوار است به پاهایی تشبیه کرده که چهار پاروی آنها می‌ایستد، یعنی چنانکه حیوانات چهار پا جز به وسیله‌ی پاهایشان مورد استفاده قرار نمی‌گیرند احادیث نیز جز به وسیله‌ی سندها مورد استفاده قرار نمی گیند.

اطمینان را در مدینه ملاقات کردم که مردم حدیث را از ایشان فرا نمی‌گرفتند و گفته می‌شد: اهلیت و شایستگی آن را ندارند». [صحیح مسلم همراه شرح نووی: ۸۸/۷۸/۱].

این نمونه‌ها، نشانه‌ی هوشیاری کامل دانشمندان اهل روایت است که جاعلان و دروغ‌پردازان را دنبال کردند تا اینکه پرده از روی نوایا و اهداف پنهانی و پلیدشان برداشتند. کمی پیش در پاسخ اجمالی خاورشناسان به چگونگی تلاش و جهاد خستگی ناپذیر علمای پرهیزگار در راستای مبارزه با جنبش جعل اشاره کردیم، چه رسد به اینکه آنها در آن مشارکت داشته باشند.

۲- نکته‌ی دیگری که دوست دارم بدان اشاره کنم اینکه در دوره‌ی نخست تاریخ اسلام علی رغم پدید آمدن مصایب و اختلافات داخلی، عامل بازدارنده‌ی یعنی تقوی، همچنان به قوت خود باقی بود. این امتیاز در دانشمندان پرهیزگار و کسانیکه پا به پای ایشان حرکت کرده‌اند، و آنانیکه در راه حق از ملامت هیچ ملامت‌گری هراسی نداشتند، آشکارا مشاهده می‌کنیم. هیچ‌گونه منع و تهدیدی نمی‌توانست ایشان را وادار به عقب‌نشینی کند، بلکه وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر را به نحو احسن انجام می‌دادند. و بسیاری مواقع خلیفه و فرمانروای وقت را پند و اندرز داده و مخالفت‌هایش را با دین و حق به وی گوشزد می‌کرند.

وقتی مسأله چنان باشد که می‌بینی، پس چرا این‌ها، علمای پرهیزگار را منافق می‌پندارند و می‌خواهند از طریق خیانت و دروغ به اهدافشان دست یابند؟ چنانچه گولدزیهر اعتراف می‌کند آنها اهل تقوا بودند در حالی که تقوا از نظر همه‌ی مسلمانان با دروغ بستن علیه پیامبر منافات و ناسازگاری دارد، و یکجا جمع نمی‌شود، چنانکه واضح است، حرکت وضع و ساختن حدیث برای جلب توجهِ امیران و خشنودی آنها، کار افرادی سست ایمان و ضعیف الاخلاق و پست همّتانی است که دینشان را به دنیا می‌فروشند.

و همچنین خلفا و امیران نیز، اهل دین و اخلاق بوده و هیچگاه راضی نبودند بخاطر ایشان علیه پیامبر ﷺ دروغپردازی گردد. یکی از آن نمونه‌ها این است که از غیاث بن ابراهیم روایت شده پیش مهدی رفت که سرگرم بازی با کبوتر بود، غیاث حدیث: «مسابقه جز در نیزه یا اسب دوانی، جایز نیست». را برای خلیفه روایت کرد و جمله‌ی «یا کبوتر» را نیز به حدیث افزود تا توجه مهدی را به خود جلب نماید.

جعل تنها در جمله‌ی اخیر صورت گرفت و گرنه اصل حدیث ثابت و امام احمد و اصحاب سنن چهارگانه آن را بدون قید اخیر، روایت نموده‌اند. وقتی غیاث برخاست و

پشت به مهدی از کنار او بیرون رفت، مهدی دریافت که جمله مذکور را بخاطر وی جعل کرده است. بهمین خاطر گفت: گواهی می‌دهم پشت تو همچون پشت انسان دروغگوست. آنگاه دستور داد کبوتر سر بریده شود تا دستاویزی برای دروغپردازی غیاث و منافقانی و سست دینانی مانند او نگردد.

یکی دیگر این است که خطیب بغدادی در شرح حال ابو البختریِ دروغ گو می‌گوید: او پیش هارون الرشید رحمه‌الله رفت که کبوتران را پرواز می‌داد. ابوالبختری حدیثی را جعل کرد که پیامبر خدا، کبوتران را پرواز می‌داد. رشید به دروغش پی برد وی را سرزنش کرد و گفت: برو بیرون اگر از طایفه‌ی قریش نمی‌بودی بر کنارت می‌کردم. ای کاش عزلش می‌کرد و بلکه تنبیهش نیز می‌نمود.

به مهدی و رشید بنگرید که چگونه جاعلان را بخاطر کسب رضایت ایشان سرزنش و طرد کرده‌اند که این امر بیانگر بیداری، قوت وجدان و احساس دینی فرمانروایان می‌باشد.

- ۸ -

پاسخ شبهه‌ی دوم:

۱- این شبهه نیز مانند شبهه‌های پیشین، مبتنی بر حدس و گمانه‌زنی در مسایل مهم علمی است. ما از این شک انداز در احادیث و سنن انتظار داشتیم پاره‌ای نصوص صحیح را در زمینه‌ی اینکه فرمانروایان و دستگاه حکومتی امویان، مردم را بر جعل حدیث تشویق نموده و از این راه هرچه را می‌خواستند تأیید می‌کردند، پیش چشم ما قرار می‌داد. شگفت اینکه گولدزیهر، آن دانشمند محقق از نظر فریب خوردگان خاورشناس و بوقهای تبلیغاتی مسلمان و مورد اطمینان ایشان، در زمینه‌ی نقد و گزارش می‌خواهد ادعای خویش را مبنی بر شروع جعل حدیث از همان اوایل با گفته‌های معاویه، خطاب به مغیرة بن شعبه ثابت کند که به وی گفت: «در دشنام دادن به علی و در خواست رحمت برای عثمان، سستی مکن و دشنام به یاران علی و زیر فشار قرار دادن احادیثشان را از یاد مبر». نامبرده واژه‌ی «احادیثشان» را می‌افزاید تا به هدف پلیدش برسد. و اینک عین بیانات معاویه به نقل از تاریخ طبری ۱۴۱/۶:

«رحمت و مهرورزی خود را از کسیکه علی را دشنام داده و نکوهش می‌کند دریغ مدار، بر عثمان رحمت بفرست و برایش طلب آمرزش کن، از یاران علی عیب‌جویی

کن، آنان را دور کن و به ایشان گوش مده، پیروان عثمان را تعریف و تمجید کن، ایشان را نزدیک کن و به آنان گوش بده».

در بیانات بالا چیزی به چشم نمی‌خورد که ادعای او را ثابت کند، و چنین است امانتداری و صداقت خاورشناسان در نقل و گزارش مسایل تاریخی!! کسی‌که این سخنان را می‌خواند چنین به ذهنش خطور می‌کنند که امت اسلامی در دوره‌ی نخست، پست و بی‌ارزش بودند، و وجدان دینی از هم پاشیده بود وگرنه این را چطور تاویل کنیم که دانشمندان پرهیزگار، علیه امویان حدیث جعل کرده و امویان نیز مقابله به مثل می‌کردند. او اگر بحث خود را به «باب فضایل و معایب» محدود می‌نمود، قضیه کمی فرق می‌کرد ولی این تصویر خیالی را در همه‌ی شئون دینی به ذهن خوانند القا کرده است.

۲- پاسخ ما به اینکه می‌گوید: «هیچ مسأله‌ی اختلافی دینی یا اعتقادی وجود ندارد که بر روی پاره‌ای احادیث دارای اسناد قوی مبتنی نباشد» بدین شرح است:

ما نمی‌پذیریم هر گونه مسائل اختلافی مبتنی بر چنان احادیثی باشد، زیرا بسیاری از آن مسائل بر پایه‌ی احادیثی ضعیف استوار است. این از یک سو و از سوی دیگر، محض وجود اختلاف و استناد به احادیثی قوی، نشانه‌ی جعلی بودن ووجود اختلاف و تفرقه میان مسلمانان نمی‌باشد. چون اختلاف نظر در مسائل فقهی، دارای اسباب و عواملی معقول و منطقی بوده و دارای خواستگاه‌های صحیحی است که دانشمندان به تفصیل، بدانها پرداخته‌اند[۱]:

الف- یکی از آن اسباب، احادیثی است که فعل پیامبر ﷺ را حکایت می‌کند، و این تفاوت رفتار رسول الله ﷺ در مکان و زمان متفاوت، نوعی توسعه و رحمت بر بندگان می‌باشد. مثلاً یک نفر صحابی حکایت نموده است پیامبر ﷺ فلان کردار را انجام داده و یکی دیگر نیز گفته: پیامبر خلاف آن را انجام داده‌است. این در حقیقت تناقض و تضاد محسوب نمی‌شود چون دو کردار گاهی مباح و جائز، یا یکی مباح و دیگری مستحب، یا هر دو مستحب و یا هر دو واجب هستند. و انجام یکی از آنها جای دیگری را می‌گیرد، مانند انجام نماز وتر به یازده یا نه یا هفت یا پنج یا سه و آیا سه رکعتی با

۱- رفع الـملام عن الأئمة الاعلام اثر شیخ الاسلام ابن یتیمه و نیز حجة الله البالغة: ۱۱۰/۱ و صفحات پس از آن.

یک تشهد خوانده یا دو تشهد. و مسائلی دیگر از این قبیل، که پیامبرﷺ همه‌ی آنان را از باب اختیار و آسان‌گیری بر مردم انجام داده و راجع به تمامی آنها احادیث صحیحی وارد شده است. از این رو هر که گفت: پیامبرﷺ در نماز وتر یک رکعت و دیگری گفت سه رکعت خوانده، هر دو راست می‌گویند. و سایر موارد به همین منوال هستند.

ب- احتمال دارد یک نفر صحابه در ماجرایی، حکمی را از پیامبرﷺ شنیده ولی دیگری نشنیده و در پرتو قواعد کلی شریعت و التزام به اصول اجتهاد، خودش به امر اجتهاد پرداخته که گاهی اجتهاد او موافق و سازگار با حدیث بوده و گاهی نیز با آن منافات داشته است. چون صحابه هم در به کارگیری اصول اجتهادی متفاوت بوده‌اند.

هنگامیکه پیامبر رحمتﷺ به دیار باقی شتافت، صحابه و یاران بزرگوار در مناطق مختلف جهان پراکنده شدند، پاره‌ای از احادیث در اختیار عده‌ای بود که دیگران از آن بی‌خبر بودند، و ماجرایی در مدینه یا دیگر نقاط رخ می‌داد و در پرتو حدیثی که در اختیار داشتند حکم آن را صادر می‌کردند، آنگاه همان واقعه در شهری دیگر به وقوع می‌پیوست ولی هیچ یک از اصحاب ساکن آنجا، حدیثی در اینباره در اختیار نداشتند، لذا از روی اجتهاد حکم صادر می‌کردند، سپس راجع به آن مسأله، نزد صحابه دیگری حدیثی از پیامبر آشکار می‌گردد. بنابراین هرگاه از صحابه نقل شده که در مسأله‌ای حکم به خلاف حدیث رسول اللهﷺ کرده‌اند، آسیبی به حدیث نمی‌رساند زیرا ایشان از آن خبر نداشته‌اند.

ج- گاهی منشأ اختلاف در روایات، وجود اختلاف دیدگاه در نقل حالت و وضعیتی است که از پیامبر خداﷺ مشاهده کرده‌اند، و بیشتر اختلافات موجود در زمینه روایت از این علت سوم نشأت می‌گیرد. مانند اختلاف صحابه در نقل حجة الوداع که آیا پیامبرﷺ به صورت قِران یا إفراد و یا تمتع[۱] حج را بجا آورد، چون عده‌ای دیدند پیامبرﷺ احرام را به حج بست، لذا روایت کردند که ایشان بصورت إفراد حج را انجام داده‌است، عده‌ای دیگر دیدند اعمال عمره را با حج همراه کرد، لذا روایت نموده‌اند که ایشان حج قِران انجام داده‌اند. و کسی که روایت کرده حج پیامبر تمتع بود، مقصودش تمتع لغوی بوده نه تمتع شرعی.

۱- حج قران حجی است که هنگام نیت به حج نیت عمره نیز بجا آورد، حج افراد حجی است که هنگام احرام بستن تنها نیت انجام حج کرده شود و حج تمتع هم حجی است که هنگام احرام نیت عمره آورده شود و پس از اتمام عمره حج به جا آورده شود.

د- گاهی اختلاف روایت از صحابه، از اختلاف نظر در فهم آنچه از پیامبر روایت شده یا روش جمع میان احادیثی که به ظاهر تعارض دارند یا در علت و یا در ترجیح نصی بر نصی دیگر نشأت می‌گیرد.

هـ- و گاهی هم اختلاف از این امر سر چشمه می‌گیرد که چون در متن حدیث عام، خاص، مطلق، مقید، مجمل و یا مبینی وجود دارد. از آنجا که برخی حدیث را بر عمومش پذیرفته‌اند، و برخی آن را خاص کرده‌اند، و برخی معتقدند که مراد حدیث اطلاق است و برخی آن را مقید می‌دانند. و اختلافاتی دیگر در این زمینه. لذا کسی که در منابع و مطالعات اصیل اسلامی به دقت نیاندیشد، در وهله‌ی نخست گمان می‌برد تناقض وجود دارد و اثری از آثار جعل و اختراع حدیث به شمار می‌آید، ولی اگر در ژرفای آن فرو رود و بدور از هر گونه گرایشات و تعصب‌ورزی‌ها به تحقیق و مطالعه در آن بپردازد حق و واقعی بودنش برایش نمایان می‌گردد.

پاسخ شبهه‌ی سوم:

گولدزیهر می‌پندارد امویان از دانشمندان و محدثانی همچون امام زهری سوء استفاده کرده و ایشان احادیثی از قبیل حدیث: «لَا تُشَدُّ الرِّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ مَسْجِدِي هَذَا وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْمَسْجِدِ الْأَقْصَى». «بار سفر جز به‌سوی سه مسجد بسته نمی‌شود. این مسجد من، مسجد الحرام و مسجد الاقصی» را برای آنان جعل کرده‌اند. هدف زیهر فرو ریختن پایه‌ی بنیادی است که علم روایت در اسلام بر آن مبتنی می‌باشد، و آنها راویان حدیث هستند. او می‌خواهد بگوید ایشان دنباله رو خواسته‌های خلفا و فرمانروایان بوده‌اند، وقتی زهری که پرچمدار حافظان و از بزرگان و چهره‌های سرشناسی است که احادیث پیامبر را منتشر ساخته است، از چنین حال و وضع بر خوردار باشد، وای به حال دیگر راویانی که از لحاظ دانش و بزرگی پایین‌تر از زهری هستند. آیا خشنود کردن حکام و امراء، راویان بزرگ را به هوای جعل حدیث انداخته است؟ مشخص است که مقصود آنان از طعن و تحقیر زهری و امثال او زیر سؤال بردن مقام و منزلت ایشان به صورتی خاص و در چارچوبی گسترده‌تر همه‌ی راویان است. در گذشته در پاسخ اجمالی به این حدیث سخنان زیادی گفتم، و افترای او راجع به جعلی بودن این حدیث و همچنین پندار نادرستشان درباره‌ی جعل آن برای بیت المقدس و دیگر مناطق سرزمین شام به رشته‌ی تحریر در آوردیم و لذا نیازی به تکرار آنها وجود ندارد.

-۹-

پاسخ شبهه‌ی چهارم:

(در ترکیب شبهات، شبهه‌ی نهم است.)

۱- آنچه گولد زیهر خاورشناس یهودیِ کینه‌توز، علیه سنت و راویانش می‌پندارد مبنی بر جعل احکامی که با دیدگاه ساکنان مدینه سازگاری ندارد، مانند سایر گمانه زنی او مبتنی بر حدس، گمان و زیاده‌گویی است. و سخن کسی است که اطلاعی از جامعه‌ی اسلامی در این دوران نداشته و یا اطلاع دارد ولی هدفش اقدام جنایات‌کارانه و وارد کردن اتهام است. همانا بسیاری از صغار صحابه (کسانی که در سن کم پیامبر ﷺ را ملاقات کردند) وجود داشتند، و همچنین تابعینی که جان و مال خویش را فدای دین کرده و در راه ابلاغ دین، از هیچ کس جز خدا ترس به دل نداشتند، با وجود اینها و بخاطر ترس و واهمه از خشم و غضب مردم، برای حاکم یا امیری امکان نداشت چیزی را به دین اضاف کند یا اینکه آن را تغییر دهد. چرا که مسلمانان در کمین جاعلان نشسته بودند و نمی‌گذاشتند به چنان اقدام گستاخانه‌ای دست بزنند. در پاره‌ای از تغییرات در عبادات، بر آنها اعتراضات شدیدی گرفتند، با این حال که آنها برای کار خود تأویل داشتند چنانکه خواهد آمد. و اینک چند نمونه از مراقبت شدید دانشمندان دلسوز از خلفا و حکام و مخالفت تندشان با آنان هرگاه می‌خواستند چیزی را تغییر دهند:

امام ذهبی در کتاب تذکرة الحفاظ، در حین بحث از شرح حال صحابی بزرگوار ابن عمر رضی الله عنهما روایت می‌کند که ایشان در حالی که حجّاج خطبه ایراد می‌کرد، برخاست و گفت: دشمن خدا حرام‌های خدا حلال شمرده، خانه‌ی او را ویران کرده و دوستان خداوند را از پای درآورده است!! حجاج گفت: این کیست؟ گفتند؟ عبدالله بن عمر رضی الله عنهما است. گفت: ای شیخ خرف ما! ساکت شو[1]. باز از او روایت شده که حجاج در حین ایراد خطبه گفت: عبدالله بن زبیر سخنان خدا را تغییر داده است. ابن عمر گفت: دروغ گفتی نه ابن زبیر و نه تو نمی‌توانید کلام خدا را تحریف نمایید!!!. حجاج گفت: تو پیرمرد خرفی هستی، ابن عمر رضی الله عنهما پاسخ داد: اگر تکرار کنی تکرار می‌کنم. حجاج آن کسی بود که علیه امت اسلامی تند و سنگدل بود، جهت خوار کردن امت کوشش کرد و هر صدای را در نطفه خفه کرد ولی شنیدی ابن عمر رضی الله عنهما با شهامت هر چه

۱- تذکرة الحفاظ: ۳۷/۱.

تمامتر رو در روی او ایستاد و پاسخش را داد.

پس چطور ممکن است امویان با جعل احکام، حال و هوای دیگری به دستگاه حکومت خویش بدهند و مورد اعتراض و نکوهش قرار نگیرند، لذا حرکت جعل احکام از آن دوران آغاز نشد بلکه پس از آن، وقتی تعصب‌ورزی‌های مذهبی پدید آمد و اختلافات فقهی شدت گرفت جنبش جعل احادیث سر بر آورد. اگر دانشمندان در احادیث متعلق به فضایل اخلاقی سهل‌انگاری کرده باشند همه‌ی آنان بر سخت‌گیری در احادیث احکام اتفاق نظر دارند، زیرا شناخت حلال و حرام مبتنی بر آنها می‌باشد.

۲- واقعاً شگفت‌آور است او می‌خواهد افتراهای خود را با ذکر پاره‌ای مخالفت اموی‌ها اثبات نماید که در هیچ‌یک از آنها دلیل برای ادعای وی وجود ندارد.

اما موضوع اینکه پیامبر ﷺ ایستاده به ایراد خطبه‌ی جمعه می‌پرداخت تا اینکه معاویه آمد و نشسته خطبه خواند، چیز ناپسندی نیست و معاویه هم تنها بخاطر وجود عذر چنان کرده است. ابن ابی‌شیبه روایت می‌کند: معاویه ﷺ وقتی چاق شد نشسته به ایراد خطبه می‌پرداخت. بیهقی در سنن خود روایت می‌کند. ناتوانی (معاویه) بخاطر پیری یا بیماری بوده است.

ما از این جنایتکار علیه احادیث انتظار داریم تنها یک حدیث را به ما معرفی کند که دیدگاه وی را توجیه کند.

بیهقی با سند خود از کعب بن عجره روایت می‌کند که در حالی که عبدالرحمن بن حکم نشسته خطبه ایراد می‌کرد، وارد مسجد شد، گفت: به این پلید نگاه کنید در حال نشستن خطبه ایراد می‌کند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذَا رَأَوْاْ تِجَٰرَةً أَوْ لَهْوًا ٱنفَضُّوٓاْ إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَآئِمًا﴾ [الجمعة: ۱۱]. «هنگامی که تجارت و یا سرگرمی را دیدند از پیرامون تو پراکنده شدند و تو را ایستاده رها کردند».

و نشنیدیم ابن عبد الحکم هیچ‌گاه برای استدلال بر نشستنش در هنگام خطبه، به حدیث استناد کرده باشد.

و اما این حدیث رجاء بن حیوه را در هیچ جا پیدا نکرده‌ام. لازم بود نویسنده، مرجع آن را به ما معرفی کند. رجاء بن حیوه یکی از حافظان بر جسته می‌باشد و متهم به جعل و دروغ‌پردازی نیست.

حدیث جابر بن سمره دلالت بر این نمی‌کند که عملاً حدیثی در این زمینه جعل شده باشد، بلکه رد این احتمال است که عده‌ای می‌پندارند این تغییر و تحول، اصلی در

حدیث پیامبر دارند، یا این احتمال که شاید برخی افراد سست ایمان و چاپلوس پیش خلفا و حکام آن را انجام داده باشند و گاهی انسانی برای تقویت سخنانش و بستن راه بر روی طرف مقابل به این روشها روی می‌آورد تا اثبات کند آنچه را انجام می‌دهند سند و مدرکی از سنت برایش وجود دارد.

و اما راجع به خطبه‌ی عید باید گفت: معاویه و کار گزارانش آن را پیش از نماز خواندند زیرا مردم پس از ادای نماز برای گوش فرا دادن به خطبه نمی‌ماندند ولی آنان بر اثر تغییراتی که پدید آورده بودند، از ملامت و انتقاد مردم در امان نماندند و نشنیده‌ایم معاویه و کارگزارانش برای توجیه کار خویش، به حدیثی استدلال کرده باشند.

بخاری در صحیح خود روایت می‌کند ابو سعید خدری ﷺ پیش انداختن خطبه‌ی نماز عید از سوی مروان بن حکم -کارگزار مدینه از طرف معاویه-، را به باد انتقاد گرفت و لباسش را کشید و مروان نیز لباس وی را کشید آنگاه بلند شد و شروع به ایراد خطبه پیش از نماز کرد، ابوسعید می‌گوید: به او گفتم: سوگند به خدا تغییر ایجاد کردی!! گفت: ای ابوسعید: آنچه را می‌دانی سپری شد. گفتم: قسم به خدا آنچه را می‌دانم بهتر از آن است که نمی‌دانم، مروان گفت: مردم پس از نماز به سخنان و خطبه‌های ما گوش نمی‌دهند.

چنانکه ملاحظه می‌کنید مروان برای کردار خود عذر می‌آورد نه اینکه به جعل حدیث دست زند یا آن را به کسی نسبت دهد که به جعل حدیث می‌پردازد، چنانکه گولدزیهر می‌پندارد، با وجود آنکه مناسب‌ترین شرایط برای جعل و دروغ‌پردازی برای او فراهم شده بود. و همچنین قضیه‌ی پله‌های منبر پیامبر که مروان آن را به شش پله افزایش داد و در توجیه آن گفت: چون مردم زیاد شده‌اند.

توجیه او نقطه نظری است که از دید شریعت بدون اشکال است، و ندیده‌ایم مروان برای آن حدیثی جعل کرده باشد. واقعاً از این خاورشناس تعجب می‌کنم!!. ادعای مفصلی را آورده و بر آن استدلال می‌کند، سپس چیزی را ذکر می‌کند که اصل ادعایش را نقض می‌نماید.

هان! باید فریب خوردگانِ گولدزیهر گوش فرا دهند تا به چگونگی منطقِ غلط و استدلال چوبین او پی ببرند، ووقتی محققِ منصفی آن را به کنکاش بکشاند به مانند سرابی بیش نمی‌ماند.

-۱۰ -

پاسخ شبهه‌ی پنجم

(در ترتیب شبهات دهمین شبهه است).

۱- کلامی را که اهل جرح و تعدیل راجع به برخی افراد ضعیف و دروغ‌پرداز و نفهم و ناآگاه، ذکر کرده و نویسنده به این سخنان آنها استناد کرده، دلیل اثبات ادعای ما و سبب نقض سخنان خودش می‌باشد، آیا مگر بزرگ‌ترین دلیل بر هوشیاری دانشمندان اهل جرح و تعدیل و تلاش خستگی ناپذیر ایشان در راستای دفاع از سنت، رد احادیث جعلی، دقت نظر و ژرف نگری ایشان در نقد و بررسی حدیث و رجال آن نیست؟ تا جائیکه درون فرد را، هر اندازه به ظاهر نیکوکاری باشد و بکوشد روی خیانت‌هایش سرپوش گذارد، تشخیص می‌دهند.

یکی از شرایطی که برای راوی در نظر گرفته‌اند، دادگری آشکار و نهان است. آنها کسانی هستند که ابو عاصم نبیل -نه عاصم بن نبیل چنانکه زیهر می‌پنداشت- و یحیی بن سعید الأنصاری در مورد آنها گفته‌اند که: آنان گروهی گوشه‌نشین و صوفی هستند که حلال و حرام و درست و نادرست را از هم باز نشناخته و لذا جعل حدیث در زمینه‌ی تشویق به عبادات و تهدید به عقوبت گناهان را جایز پنداشتند. و یا گروهی بوده‌اند که پارسایی و تصوف آنان را از حفظ و فرا گرفتن حدیث از اساتید باز داشته است و لذا هر چه بشنوند روایت می‌کنند و در نتیجه بدون اینکه متوجه شوند در ورطه‌ی دروغ می‌افتند، در واقع چنین اشخاصی شایستگی اینکه از آنها حدیث روایت شود، را ندارند.

دانشمندان منتقد و هوشیار این سخنان را برای هشدار از زیان‌های این دسته‌ی بی‌تفاوت و نا آگاه می‌گویند تا مبادا مردم احادیث را از آنان فرا گیرند.

امام مسلم‌رحمه‌الله در صحیح خود به منظور دقت و احتیاط در روایتِ اخبار و رو بر تافتن از احادیث این گروه متهم و ضعیف، به آن گفته‌ها اشاره می‌کند. ولی خاورشناسان می‌آیند و به تحریف سخنان علما دست زده، بدی را به خوبی و نکوهش را به ستایش، تبدیل می‌نمایند!!.

۲- در باره‌ی آنچه راجع به زیاد بن عبدالله بکائی می‌گوید، به خطا رفته و یا عمداً به جعل و دروغ بستن بر دانشمندان پرداخته است وگرنه زیاد بن عبد الله نه دروغ‌گو بوده و نه متهم به دروغگویی.

امام احمد ﷺ در مورد او می‌گوید: اشکالی نیست از او روایت شود و احادیثش جزو احادیث راستگویان می‌باشد. امام ابو داود صاحب کتاب: السنن به نقل از ابن معین می‌گوید: زیاد بکائی هرگاه از ابن اسحاق روایت کند مورد اعتماد ولی در غیر این صورت ضعیف پنداشته شده است، و او مورد اعتمادترین روایت کنندگان اخبار غزوه‌ها از ابن اسحاق می‌باشد. تعبیرات وکیع نیز که این طعنه‌زن بدان اشاره می‌کند، امام ترمذی در کتاب النکاح از بخاری با سند خود از وکیع نقل می‌کند که زیاد با وجود برجستگی، در حدیث دروغ می‌گفت. ولی آنچه در تاریخ بخاری است مخالف این می‌باشد، او با سند خود از وکیع روایت می‌کند که « زیاد با وجود علو مرتبه‌اش، در حدیث هم دروغ نمی‌گفت».

هرگاه سخن نقل کننده و کسی‌که از او نقل شده (منقول عنه) با هم ناسازگار بودند اعتبار به سخن منقول عنه است. دقت و ریز بینی بخاری در نقد گزارش، بر همگان روشن است و نیازی به بحث ندارد. به ویژه آنکه وقتی مرجحی نیز وجود داشته باشد همانگونه که در اینجا چنین است. پس زیاد هیچ‌گاه متهم به دروغ نبوده است. چنانکه حاکم ابو احمد نیز در کتاب (الکنی) با سند خود از وکیع سخنانی همانند سخنان بخاری نقل می‌کند. لذا ظاهراً واژه‌ی «لا»[1] از روایت ترمذی حذف شده است[2].

و نیز بخاری در کتاب الجهاد، حدیث برای متابعت احادیث دیگر از او روایت می‌کند، وغیر از این حدیث، در صحیح بخاری حدیث دیگری از او وجود ندارد.

امام مسلم در جاهای مختلفی از صحیح خود، از او حدیث نقل می‌کند. لذا اگر دروغگو یا متهم به دروغ بود بخاری در متابعات و مسلم در اصول از او حدیث نقل نمی‌کردند. که این نیز برای اثبات اعتبار وی کافی است. علاوه بر آن اگر از میان

۱- آنجا که گفت: زیاد مع شرفه یکذب فی الحدیث. زیاد با وجود برجستگیش در حدیث دروغگو بود. مترجم

۲- تهذیب التهذیب: ۳۷۵/۳-۳۷۷، تقریب التهذیب: ۳۲۸/۱. ابو حذیفه شرف الدین حجازی راجع به زیاد می‌گوید: خدا برای او بود. در کتاب علل الترمذی الکبیر: ۹۷۴/۲ آمده: محمد -یعنی ابن اسماعیل بخاری- می‌گوید: زیاد بن عبدالله بکائی راستگو است.
می‌گویم: این سخنان دیدگاه استاد ابو شهبه را تأیید می‌کند که می‌گوید: واژه‌ی «لا» از چاپ سخن ترمذی حذف شده است.

راویان افرادی دروغگو وجود داشته باشد، چندین برابر آنها هم افراد مورد اعتماد، عادل و اهل ضبط و دقت وجود دارند.

۳- اینکه از یزید بن هارون نقل می‌کند که همه محدثان کوفه در زمان وی به جز یک نفر حتی سفیان ثوری و سفیان بن عینیه نیز جزو تدلیس کنندگان بوده‌اند، سخنی است که اهل جرح و تعدیل می‌گویند، تا افراد مدلس شناخته شوند و احادیث معنعن[۱] از ایشان فرا گرفته نشود، مگر اینکه ثابت کند که از کسی که از او روایت می‌کند، شنیده باشد. از این گذشته تدلیس دروغ به شمار نمی‌آید، بلکه تدلیس روایت حدیث با عبارتی است که هم احتمال ملاقات با مروی عنه و هم احتمال ملاقات نکردنش را برساند، تدلیس سفیان ثوری و سفیان بن عینیه نیز از نوع دوم است که با آمدن آن حدیث از طریقی دیگر که ملاقات و شنیدن را تأیید می‌کند، تدلیس بر طرف می‌شود. اصحاب کتاب‌های صحیح و دیگران هم در تخریج احادیث مدلسان و هم مسلکان آنان چنین روشی را در پیش گرفته‌اند، علاوه بر آن، کوفه شهری از شهرهای جهان اسلام است. شهرهای دیگری وجود داشتند که اکثر راویان آنها به تدلیس معروف نبوده‌اند.

حاکم ابو عبدالله در کتاب: علوم الحدیث می‌گوید: جز اینکه من جمله‌ای نقل می‌کنم تا تحقیق کنندگان درباره‌ی پیشوایان اهل تدلیس و کسانیکه از تدلیس پرهیز کرده‌اند بدان راه یابند وآن اینکه اهل حجاز، حرمین، مصر و عوالی اهل تدلیس نبوده‌اند و همچنین اهل خراسان، اصفهان، مناطق فارس، خوزستان و ماوراء النهر که هیچ کدام از امامانشان به تدلیس معروف نبوده‌اند، بیشتر مدلسان ساکنان کوفه و عده‌ی کمی از اهل بصره می‌باشند.

و اما راجع به دو سفیان باید گفت: ایشان از امامان بزرگوار بوده و آنچه بر آنان خرده گرفته شده از نوع تدلیس ثقات می‌باشد. چرا که سفیان بن عینیه از افراد مورد اعتماد تدلیس می‌کرد. ابن عبدالبر از ائمه‌ی حدیث نقل می‌کند که تدلیس ابن عینیه پذیرفتنی است چون هرگاه تدلیس کند به ابن جریج، معمر و امثال آنان نسبت می‌دهد. ابن حبان نیز این نظر را تأیید کرده و می‌گوید: این امتیازی است که در دنیا جز سفیان کسی دیگر از آن بر خوردار نمی‌باشد. (شرح الفیه، العراقی ۴۸/۱) و اما

۱- حدیث معنعن حدیثی است که با تعبیر عن فلان عن فلان روایت شده باشد.

تدلیس سفیان‌ثوری از قبیل تبدیل اسم به کنیه یا بر عکس است، بیهقی در «الـمدخل» از محمد بن رافع نقل می‌کند که به ابو عامر گفتم: ثوری تدلیس می‌کرد؟ گفت: نه، گفتم: مگر نه اینکه وقتی وارد منطقه‌ای می‌شد و می‌دانست که ساکنان آنجا از راوی خاصی روایت نمی‌کنند، می‌گفت: مردی برایم حدیث روایت کرد. و هر گاه آن مرد به نام اصلیش معروف باشد، با ذکر کنیه از او نقل می‌کرد، و هر گاه به کنیه معروف باشد با اسم از او یاد می‌کند؟ گفت: این آراستن است نه تدلیس».

هرچه باشد ائمه‌ی حدیث در روایت کردن از شخص تدلیس‌گر محتاطانه عمل کرده و تدلیس به انواع مختلفی تقسیم بندی شده‌اند. برخی از آنها باعث تجریح و تضعیف روایت می‌گردد مانند: تدلیس تسویه و آن اینکه تدلیس کننده، راوی ضعیف را حذف و راوی مورد اعتماد را باقی می‌گذارد[1]. و برخی هم باعث تجریح وی نمی‌گردد[2]. مانند تدلیس‌هایی که از دو سفیان (سفیان ثوری و سفیان عینیه) نقل شده است. بدین ترتیب روشن می‌شود آنچه گولدزیهر بدان تمسک جسته اوهامی بیش نیست که اصلاً انسان را از حق و حیقت بی‌نیاز نمی‌سازد.

- ۱۱ -

پاسخ شبهه‌ی ششم

(در ترتیب شبهات شبهه‌ی یازدهم است):

و اما اینکه گولدزیهر می‌پندارد که مسلمانان در قرن دوم احساس کردند برای صحت حدیث کافی است که به شکل و ظاهر حدیث وسند آن توجه نمود، لذا میان احادیث دارای اسناد قوی بسیاری از احادیث جعلی و ساختگی یافت می‌شود. ...

پاسخ ما بدان این است که این سخنان: از جمله افتراء و دروغ‌پردازی‌های خاورشناسان است و در سخنان هیچ‌یک از ائمه و یا کتابی از کتاب‌های معتبر بدان برخورد نکرده‌ایم، چگونه می‌شود پذیرفت در حالی که این علما نهایت سعی و تلاش و

۱- این نوع خطرناکترین نوع تدلیس است زیرا بر اثر حذف راوی ضعیف سند به روایت معتبر از معتبر تبدیل شده و بسیاری اوقات کسیکه از آن آگاهی ندارد بدان فریب خورده و صحیحش می‌پندارد و بدان استدلال می‌کند که چنان هم نیست.

۲- مانند آنچه از ابوبکر بن مجاهد یکی از ائمه روایت شده که: عبد بن ابی عبدالله برای ما حدیث روایت کرد که مقصودش ابوبکر ابن داود سبحستانی صاحب سنن است. که هم مروی عنه و هم روایت شده ضایع می‌گردد. زیرا گاهی متوجه آن نمی شود و نا آگاهانه بر وی حکم می‌کند.

عمر گرانبهای خویش را در راه شناخت احادیث و جدا کردن صحیح از مردود و در رأس آنان احادیث جعلی، سپری کرده‌اند، آنگاه معتقد باشند میان احادیثی که تصحیح کرده‌اند حدیث جعلی و ساختگی هم وجود دارد، این چیزی است که هیچ عقلی آن را نمی‌پذیرد!!.

نهایت چیزی‌که می‌توان گفت اینکه حکم بر حدیث به صحت یا حسن یا ضعف، تنها از روی ظن غالب و بر اساس ظاهری است که بدان مأمور گشته‌ایم نه از روی واقعیت و حقیقت. چرا که جایز است دروغ‌گو، احیانا راست گوید و یا راستگو دچار دروغ شود. چنین چیزی از لحاظ عقلی جایز است. و نشانه مبالغه در منصفانه عمل کردن و متواضع بودن آنان است. زیرا کسی جز خداوند واقعیت را نمی‌داند. و با وجود آن به صحت احادیث بسیاری اذعان کرده‌اند، و به جعلی بودن بسیاری دیگر نیز اعتراف نموده‌اند. هر که از قواعد و شرایط محدثان اطلاع یابد، از سرچشمه زلال آنان بنوشد و همچون ایشان به غواصی در دریای دانش بپردازد، نزدیک است به حکم‌های آنان در صحت یا ضعف احادیث یقین پیدا کند، چون هر که مزه حقیقت را بچشد حق را در میابد، و هر کس حق را دریافت، به آن اعتراف می‌کند.

واقعاً جای شگفت است که او مبنای جنایت و اتهامی که به حدیث و محدثان وارد کرده را بر پایه حدیث دورغین می‌گذارد، حدیثی که می‌گوید: «در آینده روایت کردن حدیث از من بسیار خواهد شد پس هر چه با قرآن سازگاری داشت از من بوده خواه گفته باشم یا نه». این حدیث بدون شک دروغ است، دانشمندان، و محدثان و منتقدان بزرگی همچون یحی بن معین (متوفای سال ۲۳۳ ﻫ) جعلی بودنش را دریافته و گفته است: این حدیث از سوی ملحدان جعل شده است،

همچنین عبد الرحمن بن مهدی نیز (که سال ۱۹۸ در سن هفتاد سالگی در گذشت و حافظ ابن حجر راجع به وی می‌گوید: او شخص مورد اعتماد، حافظ و آگاه از راویان و حدیث می‌باشد) آن را جعلی و ساختگی می‌داند.

حدیث زیر هم ساختگی و دروغین است: «هر گاه حدیث مرا روایت کردید اگر موافق حق بود تصدیقش کنید و بدان دست اندازید سخن من باشد یا نه».

سخاوی می‌گوید: دار قطنی در «الافراد»، عقیلی در «الضعفاء»، و ابو جعفر بن بحتری در «فوائد»، آن را به صورت مرفوع روایت کرده‌اند، سخاوی گفته: حدیث مزبور بسیار منکر است، عقیلی می‌گوید: سند صحیحی ندارد. یکی دیگر از روایت‌هایش که

طبرانی از ابن عمر به صورت مرفوع آورده این است که (راجع به موسی علیه السلام از یهود پرسیده شد، که در بحث مربوط به او چیزهایی افزودند و کاهش دادند تا به کفر گراییدند، درباره‌ی عیسی علیه السلام نیز از نصرانی‌ها سؤال گشت ایشان هم به تغییر و تحریف‌هایی در آن دست زدند که نهایتاً کافر شدند و همانا احادیث و سخنانی از من نیز پخش می‌گردد، هر حدیثی از من به شما رسید کتاب خدا را مطالعه نمایید و در آن تأمل کنید، هر حدیثی با کتاب خدا سازگار بود من گفته‌ام و هر چه با آن همخوانی نداشت سخن من نمی‌باشد).

طبرانی می‌گوید: راجع به این حدیث از پیشوایمان -یعنی ابن حجر- سؤال شد، در پاسخ گفت: از راههایی روایت شده که هیچ‌کدام خالی از اشکال نیستند. که بیهقی در کتاب المدخل همه‌ی آنها را جمع‌آوری کرده است.

صنعانی می‌گوید: نقل شده که هر گاه حدیثی از من روایت کردید آن را بر کتاب خدا عرضه کنید، اگر با آن سازگاری داشت بپذیرید وگر نه مردودش شمارید، بدانید که جعلی و ساختگی است. [کشف الخفاء ومزیل الإلباس فیما اشتهر من الأحادیث علی ألسنة الناس ۸۶/۱].

و نیز غیر از او هم راجع به حدیث: (عرضه‌ی سنت بر قرآن) حکم جعلی بودن را صادر کرده که نزدیک است دانشمندان علوم حدیث، و علل آن و دانایان به صحیح و ضعیف، بر آن اتفاق نظر داشته باشند.

ما شک نداریم -هیچ فرد عاقل دیگری- این حدیث و حدیث ابن ماجه مبنی بر اینکه (هر گفته‌ی خوبی که گفته شده، من -یعنی رسول الله ﷺ- گفته‌ام)، جعلی و دروغین و متن‌شان آشفته و متناقض می‌باشد و بررسی محققانه‌ای در متن هر دو حدیث بیانگر آن است که نه تنها از شخص معصومی صادر نشده بلکه از انسان عاقلی هم سر نزده است، چطور امکان دارد چنین سخنی از خردمندترین خرمندان به شهادت دوست و دشمن صادر شده باشد که هرگونه سخن پسندیده‌ای از آن او است، بلکه چگونه دستور پذیرفتن و بر گرفتن هر حدیثی می‌دهد خواه او گفته باشد یا نه؟ واقعاً این عجیب‌ترین اتفاقات است.

و اما راجع به اینکه می‌گوید: «ممکن است به گوشه‌ای از آن در احادیث معتبر پی ببریم از جمله حدیثی که مسلم روایت می‌کند مبنی بر اینکه پیامبر ﷺ دستور کشتن

سگ‌ها را صادر کرد جز سگی که به منظور شکار یا نگهبانی مزارع کشاورزی، نگهداری شده باشد. به ابن عمر خبر داده شد که ابوهریره جمله‌ی: یا سگ نگهبان مزارع را می‌افزاید گفت: ابوهریره خود زمین کشاورزی داشت، پس دقت نظر ابن عمر اشاره به تغییرات به وجود آمده از سوی محدث به منظور تحقق اهداف خویش دارد».

پیشتر به صورت کافی در پاسخ به احمد امین راجع به این مسأله سخن به میان آوردیم، دوست داریم خواننده‌ی نیک اندیش و دوربین در این گفته‌ی زیهر که می‌گوید: ملاحظه‌ی ابن عمر ...، تامل نماید. و همچنمین به شرح احمد امین بر آن که این سخن انتقاد زیرکانه‌ای از ابن عمر به حساب می‌آید، دقت کند تا اندازه‌ی دنباله روی نویسندگان و محققان مسلمان از خاور شناسان و پا در جای پای نهادن آنان را ببیند، یکی از تیزهوشی‌های احمد امین در بحث این است که آشکار ا سخن نمی‌گوید بلکه زهر را با چربی می‌پوشاند.

- ۱۲ -

پاسخ شبهه‌ی هفتم:

(در ترتیب شبهات دوازدهمین شبهه است).

۱- به نظر می‌آید این خاور شناسی که بیشتر خاورشناسان در دام اندیشه‌ها و دیدگاه‌های اشتباهش گرفتار شده و از او دنباله‌روی کرده‌اند، کتب محدثان را مطالعه نموده اما با دقت آنها را نخوانده است. و خود را در دریای گسترده‌ی سنت انداخته تا جایی‌که نزدیک است دریا، وی را ببلعد که به ناچار بدون آگاهی و تجربه‌ی کافی به شنا پرداخته و به هر وسیله‌ی ممکن می‌خواهد خود را به ساحل سلامت و امنیت برساند ولی نمی‌تواند.

خاور شناسان اگر در پاره‌ای مباحث ادبی به صواب رفته‌اند، اما در هنگام بحث از سنت چه بسیار به خطا و اشتباه افتاده‌اند.

وقتی دانشمندان مسلمان معاصری از مدت زیادی به علوم اسلامی مشغول هستند، با تحقیق فراوان و تلاش بی‌وقفه جز به پاره‌ای از حقایق حدیث دست نمی‌یابند، پس حال روز این بیگانگان از اسلام و علوم آن، در هنگام بحث و بررسی حدیث چگونه خواهد بود.

اگر به این قضیه، نیت پلید و هدف خرابکارانه‌ی آنان از بحث‌های خاورشناسانه و حریص بودن آنان به خسارت وارد کردن به قرآن و سنت نیز همراه باشد، غلطها و اشتباهاتشان بیشتر می‌شود. اشتباهاتی که برخی از آنها از روی عمد، و تحریف کلام از

جایگاهش است، وبرخی هم از روی جهل ونادانی، و کمبود علم و اطلاع بر دانش اسلامی است.

نامه‌ها و وتوصیات و قرار دادهای نبوی برای اقوام، که حاوی برخی احادیث است مورد اهتمام دانشمندان محدث قرار گرفته و صحیح از ضعیف و جعلی از غیر جعلی آن را جدا ساخته‌اند. و به نوشته‌های جعلی و دروغینی همچون اوراق ابو هدبه، دینار، اشج، نسطورا، یسر، نعیم و دیگران اشاره کرده و هشدار داده‌اند.

یکی از آن نوشته‌ها و نامه‌هایی که مورد اهتمام محدثان قرار گرفته، نامه‌ی تعین نصاب‌ها و درصد پرداخت زکات است که از سوی پیامبر خداﷺ به نگارش در آمده، یا جانشینان پس از ایشان آن را تهیه و تنظیم نموده‌اند. علما راجع به نامه‌ی نخست ابوبکر ﷺ به انس بن مالک که وی را به بحرین فرستاد و در آن بر مقادیر تعیین شده از سوی پیامبر خداﷺ اعتماد ورزیده است، گفته‌اند: صحیح‌ترین نامه‌ها به شمار آمده و حد نصاب زکات شتر و گوسفند در آن قید شده است.

امام ابو محمد بن حزم اندلسی درباره‌ی آن چنین اظهار نظر می‌کند:

«این نامه دارای صحیح‌ترین اسناد است که ابوبکر صدیق در حضور دانشمندان صحابه بدان عمل نموده و کسی با وی مخالفت نورزیده است».

سند حدیثی این نامه از سوی احمد، بخاری، نسائی، ابو داود و الدارقطنی روایت شده است. الدارقطنی می‌گوید: این سندِ صحیح و مهمی است که راویانش مورد اعتبار هستند. و همچنین شافعی، بیهقی و حاکم روایتش نموده‌اند. ولی راجع به صحت روایت زهری از سالم از پدرش اختلاف دارند که پدر سالم گفته است: «پیامبر خداﷺ مسائل مربوط به زکات را نوشت و به کار گزارش نداد تا از دنیا رفت. و ابوبکر پس از ایشان آن را بیرون آورد و تا از دنیا رفت بدان عمل کرد». این حدیث را احمد و ابو داود و ترمذی روایت کرده‌اند، و ترمذی گفته است: حدیث حسن است.

حدیث مزبور به صورت مرسل هم وارد شده است، زهری می‌گوید: این نسخه‌ی نامه‌ای است که پیامبر خداﷺ درباره‌ی زکات نوشت و نزد خاندان عمر ﷺ می‌باشد. ابن‌شهاب گفت: سالم بن عبدالله بن عمر آن را برایم خواند من هم با همان شیوه حفظ و به خاطرش سپردم. در مورد آن از بخاری سؤال شد در پاسخ گفت: امیدوارم محفوظ و دست نخورده باشد.

از ابن معین نقل شده که حدیث آن را ضعیف دانسته است. بنابراین چطور گفته می‌شود: علما راجع به صحت و منبع آن نامه‌ها بحث نکرده‌اند؟!.

احادیث مربوط به زکات گاو:

و اما احادیث زکات گاو که کوشیده آنها را زیر سؤال برد و معتقد است که این احادیث نمی‌تواند مستمسک خوبی برای علما باشد تا اینکه حد نصاب پرداخت زکات گاو را -چنانکه پنداشته- از آنها استخراج کنند، در کتاب‌های معتبر و موثق روایت شده‌اند. در کتاب منتقی الاخبار، از معاذ بن جبل آمده که (پیامبر خدا ﷺ مرا به یمن فرستاد و دستور داد از هر سی رأس گاو یک گوساله نر یا ماده ر ا بعنوان زکات بگیرم).

از یحیی بن حکم نقل شده که معاذ گفت: «پیامبر ﷺ مرا برای جمع‌آوری زکات به سوی مردم یمن فرستاد و دستور داد از هر سی رأس گاو یک گوساله و از هر چهل رأس یک گوساله‌ی دو ساله بگیرم». احمد، ابن حبان و دار قطنی روایت کرده‌اند، دار قطنی همچنین از طریق روایت ابووائل از مسروق از معاذ نیز تصحیحش کرده است. اکثر علما و محدثان معتقد به صحت این روایات و نامه‌ها هستند.

عده‌ای همچون ابن حزم مخالفت کرده و حکم به منقطع بودن آنها کرده و می‌گوید: مسروق از معاذ نشنیده است.

حافظ ابن حجر از عبد الحق نقل کرده که علما بر صحت احادیثی که راجع به نصاب‌های زکات گاو وارد شده اتفاق نظر دارند.

ابن عبد البر در «التمهید» راجع به حدیث معاذ می‌گوید: سندش صحیح، متصل و ثابت می‌باشد. و در کتاب «الاستذکار»» می‌گوید: میان علما اختلافی وجود ندارد که سنت پیامبر درباره‌ی زکات گاو همان است که در حدیث معاذ آمده و نصابی مورد اجماع می‌باشد. [نیل الأوطار شرح منتقی الاخبار: ۱۸۲/۴-۱۹۲].

پس چرا اعتقاد ابن حزم به منقطع بودن حدیث را بر دیدگاه این داوران مبنی بر صحیح و متصل بودن آن، ترجیح دهیم؟!.

اگر منقطع بودنش را هم بپذیریم، انقطاع سند چیزی و جعلی بودن حدیث چیز دیگری است. پس چطور این خاورشناس حکم جعلی بودن را به جای اختلاف درباری صحت و سقم صادر می‌کند؟ علاوه بر آن اگر اختلاف در مورد صحت و سقم این حدیث وجود داشته باشد روایت‌های دیگری راجع به نصاب‌های زکات گاو وجود دارند

که صحت آنها بدون اشکال و و مورد اتفاق می‌باشد.

بیهقی در سنن خویش از ابوبکر محمد بن عمرو بن‌حزم از پدرش از پدر بزرگش نقل می‌کند که پیامبر ﷺ نامه‌ای را در باره‌ی ارث، سنت‌ها و دیه‌ها همراه عمر و ابن حزم به مردم یمن نوشت و ایشان آن را برای مردم قرائت کردند که این هم عین نامه است. و زکات شتر، گاو و گوسفند در آن وجود دارد.

راجع به این حدیث از امام احمد بن حنبل سؤال شد، در پاسخ گفت: امیدوارم صحیح باشد. بیان نکردن صحت حدیث با صیغه جزم توسط امام، نوعی ورع و احتیاط از جانب ایشان محسوب می‌شود. پس از همه‌ی اینها، آیا شایسته است محققی از اختلاف علما راجع به صحت و سقم پاره‌ای احادیث و یا اختلاف آنان درباره‌ی اعتماد یا عدم اعتماد بر نسخه‌ای، این حکم ظالمانه را صادر کند و نتیجه بگیرد که قرن نخست سرا پا تحت تأثیر جنبش جعل حدیث قرار گرفته بود؟

نکته‌ای دیگر که باید در این زمینه دانسته شود این است که میان حکم بر صحت و سقم حدیثی و جعلی بودنش تفاوت وجود دارد، چرا که گاهی حدیثی غیر صحیح است ولی در رتبه‌ی حسن یا ضعیف می‌باشد و به حد جعل نمی‌رسد.

۲- به نظر می‌آید گولدزیهر گمان برده که در اعتماد بر این نامه‌ها و نسخه‌ها تنها بر کتاب تکیه می‌شود که پنداری غلط است، چون چنانکه کمی پیش روشن کردم این نامه از طریق روایت‌های صحیحِ دارای اسناد متصل، نقل گشته است و نامه‌ی ابوبکر ﷺ درباره‌ی زکات‌ها از طریق بخاری با سند خویش از ثمامه بن عبد الله بن انس روایت شده که انس برای وی حدیث نقل کرده که ابوبکر وقتی مرا به بحرین فرستاد این نامه را برایم نوشت ... و در روایت پیشین از زهری ﷺ آمده است که سالم بن عبد الله آن را برایم خواند و من هم آن را به شیوه‌ی خود به خاطر سپردم، بنابراین اعتماد بر اخذ روایت است نه بر وجود آن به صورت مکتوب.

نمی‌دانم چه اشکالی در مراجعه به سفارش‌های مکتوب وجود دارد مادامی که شرایط اعتماد بدان‌ها متحقق است، و از طریق روایت افراد مورد اطمینان اخذ شده باشند.

گولدزیهر برای اینکه خواننده‌ی ناآگاه را تحت تأثیر خویش قرار دهد، پیمان نامه‌ی اعراب شمال و جنوب، و زود باوری مردم در پذیرش امثال آن نامه را مثال می‌آورد، در حالیکه نفهمیده پیمان نامه میان اعراب شمال و جنوب در زمینه‌ی مسائل دینی و شناخت حلال و حرام، از اهمیت آگاهی از زکات و حد نصاب‌هایش بر خوردار

نمی‌باشد، چون سنت اصل و پایه‌ی دوم از پایه‌های قانون گذاری اسلامی است و به وسیله‌ی آگاهی از آن حلال و حرام شناخته می‌شود. از این رو جای شگفت نیست که در درون مسلمانان دارای امتیاز و جایگاه ویژه‌ی خود را داشته باشد، پس قیاس نامه‌هایی که حاوی سنت رسول الله ﷺ است، با قرار داد سوگند بین دو قوم، قیاسی مع الفارق است که در علت یکی نیستند وقیاس کشک بر مشک است.

سخن پایانی این بخش

در پایان این مطلب می‌گویم: پس از این پاسخ‌های مفصل وبعد از اینکه برایش ثابت شد این لباسی که گولدزیهر برای سنت دوخته، نازک و فرسوده می‌باشد و فهمید که این شبهات در برابر تحقیق صحیحی که بدون تعصب صورت گیرد، دوام نمی‌آورد، و وقتی واضح شد که شبهه‌هایش چنان سست و بی‌مقاومت و مبتنی بر فرضیات و گمانه‌زنی‌ها است، خواننده‌ی دور اندیش چه فکر می‌کند. اعتقاد گولدزیهر بر اینکه حدیث حاصل تحول دینی، سیاسی و اجتماعی مسلمانان است، از نظر خواننده منصف یقینا باطل خواهد بود.

و باور ما به اثبات رسید که حدیث پیامبر ﷺ مبتنی بر پایه‌هایی استوار و آینه‌ی تمام‌نمای اسلام در دوران نخست (دوران پیامبری) می‌باشد. زیرا سنت یا گفتارها، یا کردارها یا تأییدات پیامبر ﷺ یا ویژگی خَلقی و یا ویژگی اخلاقی ایشان است. و یا اگر دوست داری در تعریف سنت بگو: سنت تصویر صادقانه و درستکارانه‌ی زندگی پیامبر اعظم ﷺ از عقیده و باورها، قوانین، آداب، اخلاق، سیاست، غزوه‌ها و سریه‌های نظامی می‌باشد. که انتشار اسلام و دعوت پادشاهان و حکام سرشناس دنیای آن روز برای ورود به دایره‌ی گسترده‌ی اسلام بر آنها استوار بود. و نیز شامل زندگی افتخارآمیز یاران خجسته و بزرگوار ایشان می‌گردد.

قرآن کریم و سنت پیامبر به معنای جامع آن دو عبارت از دو سند مطمئنی هستند که دوران نخست تاریخ اسلام را آنچنان که هست به تصویر کشیدند، همه‌ی سند اول از طریق تواترِ یقینی ثابت شده و سند دوم به وسیله‌ی دقیق‌ترین و معتبرترین راه‌های نقل و روایت به دست ما رسیده است، چنانکه در مباحث گذشته به صورتی آشکار و مستند روشن شد که حاصل همه این بحث‌ها این کتابی است که روبروی خواننده عزیز گذاشته است و امیدوارم خداوند آن را توشه‌ی آخرتم قرار دهد.

بنابراین حدیث با انواع مختلفش به وسیله‌ی یاران عادل ومورد اطمینان که در حفظ به اوج رسیده بودند از رسول اللهﷺ نقل شده است، سپس تابعین از آنها تحویل گرفته‌اند، سپس تابع تابعین از نسل پیش از خود آن احادیث را فرا گرفتند و اینگونه گذشت تا اینکه قرن سوم هجری به پایان نرسیده بود که احادیث و سنت‌ها در صحاح، مسانید، سنن، جوامع، معاجم و دیگر انواع کتب حدیث تدوین گشتند. لذا جز این نمی‌توانم بگویم که بخش عمده‌ی احادیث ثابت و درست و مقدار اندکی از آن جعلی و دروغین می‌باشد که دانشمندان دلسوز همه‌ی آنها را روشن نموده‌اند. و این یکی از مصادیق این آیه است که می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: ۹]. «ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خودمان پاسدار آن می‌باشیم (و تا روز رستاخیز آن را از دستبرد دشمنان و از هر گونه تغیر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می‌داریم)».

دیدگاه خاورشناسان معاصر درباره‌ی حدیث

نویسنده‌ی کتاب «نظرة عامة في تاريخ الفقه الاسلامی» کار خوبی کرده که دیدگاه شرق شناسان معاصر راجع به حدیث را به ما معرفی کرده و در صفحه‌ی ۱۳۱ و صفحات پس از آن می‌گوید: «درمیان طبقات متوسط آنان دیدگاهی دیگر مخالف با دیدگاه نخست تسلط یافت که حاصل آن با نقطه نظرات اسلامی سازگار و هماهنگ است»:

«فینک» پس از ذکر تلاش‌های محدثان در تحقیق و نقد و بررسی حدیث می‌گوید: اگر منتقدان مسلمان در اثر اسبابی داخلی و خارجی هم نتوانسته باشند همه‌ی بخش‌های غیر صحیح حدیث را جدا کنند، منصفانه نیست هیچ اطمینانی به آنها در صحت حدیث نداشته باشیم، چرا که حدیث اسلامی، بر پایه‌ای صحیح و درست استوار است.

و دیدگاهی که حدیث را تنها حاصل جعل و دروغ پردازی مردم قرن اول و دوم هجری می‌داند و حدیث را تنها نتیجه کردارها و تصورات نسل‌های اسلامی از عصر پیامبر و اصحاب می‌پندارد، در واقع دیدگاهی است که کاملا از تأثیر شگرف شخصیت پیامبر درمیان مسلمانان، آگاه نیست و تلاشی که آثار تاریخی پیامبر در سنت و حدیث را باطل اعلام دارد، مبتنی بر تفسیر مادی از تاریخ است، این تفسیر نمی‌خواهد امور الهی و اعتقادی قرآن برجسته گردد و معتقد است قرآن از هزاران تصویر، نمونه‌ها، تأثیرات گوناگون و ارتباط و آمیختن با دیگر ملل، برگرفته شده است، چیزی که در پایان به این امر می‌انجامد که میراث اسلامی دارای شکل‌ها و رنگ‌های مختلف می‌باشد نه به گونه‌ای متحد و هماهنگ.

مباحث و سخنانی که بر پایه‌ی این دیدگاه مبتنی است و گرد این اندیشه و تئوری می‌چرخد، حاصل آن چنین است که هر حدیث فقهی، جعلی به شمار می‌آید، مگر اینکه دلیلی استوار بر خلاف آن ارائه گردد، در نهایت نتیجه این نظریه، باز شدن باب

گمان و تردیدِ پایان ناپذیری است که بر اساس فرضیه و ظن و گمان استوار است و آنگاه امکان ندارد برای هیچ گونه امر صحیح عام و معتبری، هیچ نقد و انتقادی داشته باشیم.

با وجود آن، آنها چگونه درباره امری که با شخصیت و جایگاه پیامبر ﷺ همخوانی ندارد، اتفاق نظر عمومی دارند. آنها بر سر یک موضوع شدیداً متناقض مثل ماجرای «غرانیق»[1] متفق القولند در حالی که در غیر آن که با رفتار رسول الله ﷺ همخوانی دارد شک و تردید دارند.

راویان مسلمان متعصب به‌شمار نمی‌آیند آنهایی که چنین حدیثی از پیامبر روایت می‌کنند که: «گوسفند گندم گونی به بت غرا تقدیم کردم و من دنباله رو آئین نیاکانم هستم».

و همچنین روایت می‌نمایند که پیامبر ﷺ پسرانش را به اسم عبد العزی، عبد مناف و قاسم نام نهاده و نامه‌اش را کنار تپه‌ی نخلة، به عبد الله بن جحش داد.

در کنار اینها اخبار مربوط به خانواده و زندگی خصوصی پیامبر مانند ماجرای زینب دختر جحش، حادثه‌ی افک (متهم نمودن ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها به زنا) و داستان حفصه که در کتاب‌های معتبر حدیث به چشم می‌خورند و دلایل متقنی از طرف مستشرقین بر ضعیف بودن این احادیث ارائه نشده است، پس اگر اعتراف شود که بخشی از حدیث صحیح است، این خود از قبیل نظرات و آراء باطل است که احادیث کمی که با شخصیت و جایگاه پیامبر همخوانی ندارد، را اصل وصحیح می‌داند وغیر آن را باطل می‌پندارد مگر اینکه دلیلی برای صحتش وجود داشته باشد!!!.

۱- ماجرای غرانیق داستانی است دروغین که دشمنان اسلام آن را اختراع کرده‌اند و چکیده‌ی آن چنین است: پیامبر خدا ﷺ در مکه سوره‌ی نجم را قرائت کرد تا به آیه‌ای: ﴿أَفَرَءَيْتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلْعُزَّىٰ ۝١٩ وَمَنَوٰةَ ٱلثَّالِثَةَ ٱلْأُخْرَىٰٓ ۝٢٠﴾ [النجم: ۱۹-۲۰]. رسید، ابلیس جملات: «تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی» یعنی: آنها کاروانک‌های برترند و شفاعتشان جای امید است. را بر زبانش القا کرد. نه پیامبر و نه دیگر مسلمانان متوجه نشدند تا جبرئیل فرود آمد و تذکر داد. این ماجرا داستان بی‌اساسی است که نه عقل آن را می‌پذیرد و نه نقل. هر که می‌خواهد از آن آگاهی یابد به کتاب: [السیرة النبویه في ضوء القرآن والسنة: ۳۷۵/۱ تا ۳۸۷]، مراجعه نماید. که پاسخ دندان شکن آن را داده‌است. خیانت خاورشناس فرانسوی «بلا شیر» مترجم قرآن به جایی رسیده که به هنگام ترجمه‌ی قرآن این دروغ را وارد نص قرآن کرده است که این کار علاوه بر اثبات خیانت و رعایت نکردن امانت علمی دروغ‌پردازی آشکار وی علیه قرآن را نیز می‌رساند.

حقیقتا اشتراک و اتفاق بسیار زیاد در حیات و زندگی مسلمانان در امور کوچک و بزرگ در اکثر کشورهای اسلامی و شهرهای مختلف، بهترین دلیل بر این است که روایت حدیث پیرامون تمسک به سنت در هر زمانی مطرح بوده است و مسلمانان آن را به عنوان هدف تغیر ناپذیر خود قلمداد نموده‌اند. و مبتنی بر افکار و اندیشه‌های متناقضی نیست که شرایط و ظروف گوناگون و نسلهای متأخر آن را پدید آورده باشد.

آنگاه «فینک» به پاره‌ای اشتباهات گولدزیهر و همقطاران متعصبش اشاره کرده و به صورتی صحیح به نقد آنها می‌پردازد[۱].

نگاهی به سخنان «فینک»؟

حقیقتاً اظهارات فینیک و همفکرانش تحول مهمی در تاریخ خاورشناسی به شمار می‌آید، بعد از آنکه دیدگاه گولدزیهر و همنوعانش، سالیانی دراز بر فکر مستشرقین سیطره یافته بود، کسانی از میان خود آنان سر بر می‌آورند و نظریاتشان را پیرامون حدیث و محدثان نقد و به حق اعتراف نمودند. وآن اینکه حدیث بر پایه‌هایی محکم و خدشه ناپذیر مبتنی است وریشه‌ی آن به دوران نبوت برگشته و حاصل تحول دینی، سیاسی و اجتماعی مسلمانان نمی‌باشد چنانکه زیهر می‌پندارد.

در حقیقت گفته‌های فینیک و همفکرانش، نزدیک‌ترین نظریه به حق است که مسلمانان و به ویژه محدثان بدان اعتراف نموده‌اند و در نتیجه یکی می‌شوند.

با همه اینها می‌گویم که از ملاحظات دقیقی که فینک بر اکثر خاورشناسان داشته است این است که، آنان ماجرای «غرانیق» را تأیید می‌کنند در حالیکه یکی از پوچ‌ترین و ناممکن‌ترین مسائل محسوب می‌گردد. چون عصمت پیامبر ﷺ را زیر سؤال برده و خدشه‌ای بر پیامبرش وارد می‌کند. در حالیکه می‌بینیم آنها حکم بر جعلی بودن یا حداقل شک و تردید، نه تنها بر احادیث صحیح بلکه بر صحیحترین احادیث وارد می‌کنند، همچنانکه پیرامون حدیث مورد اتفاق: (بار سفر جز به‌سوی سه مسجد نبندید...) که بخاری و مسلم روایتش کرده‌اند دیدگاه عجیبی را مطرح می‌کنند.

می‌گویم: روش اکثر آنان چنین است، حدیث جعلی را صحیح و صحیح را ضعیف می‌پندارند و هوی و تعصب ایشان است که آنها را وادار به چنین موضع‌گیریِ غیر علمی کرده است و باعث شده کینه پنهانشان علیه اسلام، پیامبر ﷺ، قرآن کریم و

۱- نظرة عامة فی تاریخ الفقه الاسلامی: از صفحه‌ی ۱۳۱-۱۳۶.

سنت آشکار شود.

یکی دیگر از نقدهای تیز بینانه‌ی «فینیک» این است که راویان مسلمان متعصب نبوده بلکه بی‌طرفی را حفظ نمودند، و دلیل او بر این ادعا این است که راویان مسلمان همانگونه که احادیث دال بر عصمت پیامبرﷺ از هر آنچه به نبوت و توحید لطمه وارد می‌کند روایت می‌کنند، روایتی که عصمت و مقام نبوتش را نیز مخدوش می‌نماید نقل و گزارش می‌کنند. آنان اگر به بخش نخست اکتفا می‌کردند اشکالی نداشت ولی رعایت امانت و درستکاری در زمینه‌ی روایت باعث شده است که حتی آنها از روایت‌هایی که ضربه بر عقیده‌ی صحیح و عصمت هم وارد می‌نمایند، پرهیز نکرده‌اند.

ولی این بدین معنی نیست که آنان روایت می‌کنند و درجه‌ی روایت را اعم از صحت، حسن، ضعف و یا جعلی بودن را روشن نمی‌سازند هرگز، ایشان روایت کرده و به تبیین درجه‌اش می‌پردازند و یا دیگر دانشمندان محدث این مسئولیت را بر عهده می‌گیرند، چون همه‌ی محدثان ودیگران نیز اجماع دارند حدیث جعلی جز به همراه بیان ساختگی بودنش روایت نمی‌گردد و گرنه روایت کننده‌ای که از آن اطلاع دارد، بی‌نهایت گناه کار است.

حدیثی که به اجماع دانشمندان جعلی است

نکته‌ای که لازم است دانسته شود اینکه حدیث ذکر شده در سخنان زیهر یعنی: «گوسفندی را به بت عُزی تقدیم کردم و من پیرو آئین قومم هستم». و به کتاب [الاصنام کلبی ص ۱۹] ارجاع داده، به اتفاق محدثان جعلی و ساختگی است.

خود حدیث دال بر جعلی بودنش می‌باشد، چرا که زندگی قبل از رسالت رسول اللهﷺ و بعد از رسالت بهترین نمونه‌ای است که تاریخ بشر سراغ دارد، چه از نظر عقیده، شریعت، دانش، عمل، اخلاق و رفتار و منش، کامل‌ترین نوع زندگی بود. همه اینها در کنار ادله‌ی عقلی و نقلی دلیل بر محال بودن این روایت است.

«در منغم» نیز این حدیث را در کتاب: «حیاة محمد»[1] آورده است. و این حدیث یکی از مصادیقی است که گفته‌ی مرا مبنی اینکه آنان در راستای دست‌یابی به اهداف و آرزوی خویش حدیث ضعیف یا جعلی را صحیح قلمداد می‌کنند، تأیید می‌نماید.

۱- حیاه محمد اثر: در منغم ترجمه‌ی عادل زعیتر - ۲۰.

حدیث دیگری نیز که از روی دروغ و افترا روایت شده است مانند این حدیث که پیامبر ﷺ خدا بت «صفرا»[۱] را نوازش کرده است. محمد حسین هیکل دچار خطای آشکاری گشته که این حدیث را در کتاب «حیاة محمد» آورده است.

یکی دیگر از آن احادیث جعلی این است که پیامبر خدا ﷺ، در گردهمایی مشرکان شرکت جسته است. این روایات و امثال آنها از جمله مصیبت‌ها و بلاهای خانمانسوز می‌باشد که به درون برخی کتابهای غیر قابل اعتماد رخنه کرده و عده‌ای خاورشناس و دنباله روانشان، آنها را بدون تحقیق و تفحص در کتاب‌هایشان نقل کرده‌اند.

پیامبر خدا ﷺ از هیچ چیز به اندازه‌ای بت‌پرستی تنفر و انزجار نداشت، چه رسد به نوازش کردن و دست مالیدن بدان‌ها که بی‌نهایت از آن متنفر بود و مردم را از آن منع می‌فرمود.

بیهقی با سند خود از زید بن حارثه روایت کرده که بتی از جنس مس موسوم به اساف و بتی به نام نائله وجود داشتند و به هنگام طواف آنها را نوازش کرده و بدان‌ها دست می‌مالیدند. پیامبر ﷺ طواف آنها می‌کرد. و من هم به همراه ایشان مشغول طواف بودم، وقتی از کنار آن گذشتم بدان دست مالیدم، پیامبر ﷺ فرمود: بدان دست نزن. زید می‌گوید: طواف کردیم، در دل خود گفتم: بدان دست می‌زنم ببینم چه می‌شود، بدان زدم پیامبر ﷺ خدا فرمود: مگر منع نشدی؟

زید می‌گوید: سوگند به کسیکه وی را مورد تقدیر و احترام قرار داد و کتاب را بر وی فرود آورد، هیچگاه به بت دست نزده تا خداوند ایشان را به پیامبری برگزید و مورد احترام قرارش داد.

حدیث دیگری که به اتفاق محدثان جعلی است

و اما حدیثی که خاورشناس با انصاف «فینک» جهت استدلال بر اینکه راویان مسلمان تعصب یک جانبه ندارند و بدان استناد کرده که پیامبر ﷺ فرزندانش را به نام عبد العزی، عبد مناف و قاسم نامگذاری کرده بود، به اجماع محدثان جعلی و ساختگی می‌باشد، در سندش هیثم بن عدی طائی ابو عبد الرحمن منبجی[۲] کوفی وجود دارد

۱- صفرا بتی از بت‌های زمان جاهلیت است.

۲- منبج بر وزن مجلس شهری از شهرهای شام است.

که بخاری راجع به وی گفته: «مورد اعتبار نیست و درغگو بود».

عباس از یحی روایت کرده: « مورد اعتماد نمی‌باشد و دروغ می‌گفت».

ابو داود می‌گوید: «احادیث مسند او خیلی کم هستند. بلکه روایت کننده‌ی اخبار است».

می‌گویم: اکثر اخباری‌ها، روایت‌های قوی و ضعیف را روایت کرده و میان احادیث حسن و ضعیف تفاوت قائل نمی‌شوند، زیرا هم و غم ایشان گردآوری اخبار است، پس آنان بسان کسی می‌مانند که در سیاهی شب، هیزم جمع می‌کند. و هرگاه محدثان گفتند: فلانی اخباری است مقصودشان این است که جزو محدثان مورد اعتماد نمی‌باشد.

نسائی می‌گوید: «احادیث هیثم منکر است و آنچه درباره‌ی نام‌گذاری فرزندان پیامبر ﷺ روایت کرده محال است چنان چیزی از پیامبر خدا ﷺ سرزده باشد. آنگاه می‌گوید: «هیثم حدیث مزبور را از هشام بن عروه از پدرش نقل کرده است. و کل حدیث را می‌آورد». و می‌گوید: «و این از افترائات هیثم بر هشام به شمار می‌آید».

ابوحاتم می‌گوید: «احادیث هیثم بی‌اعتبار و در ضعف و بی‌اعتباری در حدیث هم‌طراز واقدی می‌باشد».

عجلی می‌گوید: «بسیار دروغگو است و او را دیده‌ام».

یعقوب بن شیبه گفته است: «از امور و اخبار مردم آگاهی داشت ولی در حدیث قوی نبود و اطلاعات هم نداشت، عده‌ای وی راستگو می‌دانند».

ساجی گفته است: «ساکن مکه و درغگو بود».

امام احمد پیرامون او می‌گوید: « صاحب اخبار و تزویر بود».

ابن اسکن، ابن شاهین، ابن جارود و دار قطنی، وی را در شمار افراد ضعیف آورده‌اند.

حدیث مزبور جعلی دانسته شده، زیرا عده‌ای از جمله: طحاوی در کتاب: مشکل الحدیث، بیهقی در السنن، جوزجانی و نقاش در کتاب‌هایشان درباره‌ی احادیث موضوع، راجع به او سخن گفته و نقدش کرده‌اند. بر اساس گفته‌ی مسعودی در کتاب مروج الذهب، هیثم در سال دویست و شش هجری دیده از جهان فرو بسته و عده‌ای هم گفته‌اند در سال: دویست و هفت فوت کرده است[۱]. پس آیا بعد از همه‌ی بیانات گذشته هیچ‌کس در جعلی و دروغ بودن حدیث مزبور تردید خواهد داشت؟

۱- لسان المیزان حافظ ابن مجر: ۲۱۰/۲۰۹/۶.

و اما راجع به این سخن فینیک که (وقتی مسلمانان بخاطر اسباب و عواملی درونی و بیرونی نتوانسته باشند احادیث را نقد کنند...) در آن مسأله با او موافق نیستم، چون محدثان درباره‌ی صحت، حسن، ضعف و یا جعلی بودن هر روایتی روشنگری کرده‌اند ولی اطلاع از آن نیازمند صبر و پایداری وتحقیق طولانی است. بهترین دلیل این همه کتاب‌های نوشته شده پیرامون احادیث صحیح، حسن، ضعیف و ساختگی است که درک کامل و آگاهی از آن محتاج صبر و بردباری طولانی می‌باشد.

پیشتر اشاره کردم علت اینکه محدثان به اندازه‌ی نقد سند حدیث به نقد متنش نپرداخته‌اند چه بود است. محدثان منتقد در پرهیز و احتیاط در نقد متون حق داشته‌اند زیرا متن گاهی جزو احادیث متشابه، گاهی جزو اسراری است که خداوند بعداً پرده از روی آن برمی‌دارد و گاهی نیز از قبیل مَجاز است نه حقیقت و دلایلی دیگر در اینباره بیان کردم.

در پرتو فضل وتوفیقات خداوند و سپس تلاش‌های خستگی ناپذیر دانشمندان کنونی جهان اسلام و پاسخ به شبهات و انتقادات خاور شناسان و نویسندگان معاصری که به بوق تبلیغاتی ایشان مبدل گشته و فعالیت محدثان جهت خدمت به سنت‌ها و احادیث، امیدواریم بسیاری از خاورشناسانِ شاگرد گولدیزهر، در این مسأله‌ی خطیر و مهمی که مرتبط به اصل دوم از اصول قانون گذاری اسلامی است، به راه حق و واقعیت برگردند، و به حقِّ روشن و آشکار گردن نهاده و مانند فینیک و همفکرانش در این زمینه بدان پایبند بوده و به اجرا در آورند. و آن اینکه احادیث پیامبر ﷺ بر پایه‌هایی محکم و استوار مبتنی است و ریشه‌ی آن به عصر پیامبر ﷺ بر می‌گردد و حاصل تحول دینی، سیاسی و اجتماعی نمی‌باشد.

سخن پایانی این بخش

این شبهات بر گرفته از برخی شبهاتی بودند که در کتاب: دائرة المعارف الإسلامية، نوشته‌ی خاورشناسان اکثراً متعصب و کینه توز نسبت به اسلام و مسلمانان و در کتابهای تالیفی شرق شناسان که ترجمه شده است، ذکر شده و همچنین در کتب نوشته شده‌ی محققان و نویسندگان مسلمانی که در بخش عمده یا قسمتی از آراء و نظرات خاورشناسان دنباله روی کرده‌اند، دیده و از آنها اطلاع پیدا کرده‌ام.

شبهه‌های دیگری نیز هستند که از آنها اطلاع پیدا نکرده‌ام ولی به همین مقدار هم بسنده نمی‌کنم و این راه را ادامه خواهم داد و به پاسخ هر آنچه سنت و حدیث را مورد طعن و تحقیر قرار می‌دهد می‌پردازم تا این کتاب انباشته از سخنان نقدآمیز و شبهات آنان همراه با پاسخی علمی و منطقی گردد. زیرا از دوران تحصیل عهد کرده ام هر چه در توان دارم در راه دفاع و حمایت از قرآن کریم و سنت پیامبر دریغ نورزم.

این نوع جهاد والاترین نوع جهاد در اسلام محسوب می‌شود، وقتی ما در زمان قدیم که اسلام تسلط کامل بر دنیا داشت نیازمند آن بودیم امروزه نیاز شدیدتری به این نوع جهاد واجب داریم.

در حدیث پیامبر ﷺ هم آمده است: «با مال، جان و زبانتان در راه خدا و با کفار جهاد کنید».

است. احمد، ابوداود، نسائی، ابن حبان و حاکم آن را روایت کرده‌اند.

نیروهای شر و بدخواهی از هر سو علیه مسلمانان هجوم آورده و دندانهای تیز و درنده صفتشان را نشان داده‌اند، بسیاری اوقات کفار با هم اختلاف داشته و هر کدام برای نابودی یکدیگر با هر وسیله‌ای ممکن می‌کوشد. بهترین دلیل، اختلاف و نزاع موجود میان دو اردوگاه غربی مسیحی واردوگاه شرقی کمونیستی، ضد دینی می‌باشد که هر از گاهی قبل از شکست و نابودی، با یکدیگر اعلان آتش بس می‌کنند.

اما وقتی قضیه‌ی دشمنی با اسلام و مسلمانان در میان باشد، همه‌ی دشمنان یکدست علیه اسلام، جبهه‌ی متحدی تشکیل می‌دهند، این چیزی است که واقع امروز، آن را تأیید می‌کند. و اینکه دیده می‌شود برخی از آنان با مسلمانان رابطه‌ی دوستی برقرار می‌کنند تنها بخاطر دست‌یابی به منافع و مصالح دنیاییشان می‌باشد.

ما از دانشمندان درستکار و بزرگوارمان یاد گرفته‌ایم که همانا کافران یک ملت محسوب می‌گردند. آری –سوگند به خدا– کافران چنین‌اند، چقدر سخن راستی است که خداوند متعال بر زبان پیشینیان نیکوکارمان انداخته است.

عده‌ای از مسلمانان ضعیفِ امروزی که دست‌پرورده‌ی غرب یا شرق هستند، می‌کوشند از این سخن گریز زده و آن را به عنوان آثار و بقایای تعصب به حساب آورند که –خدا می‌داند– آن سخن هیچ ارتباطی به تعصب ندارد بلکه تعبیری از حقیقت و واقعیت موجود است.

زنده‌ترین دلیل، ماجرای اسفناک فلسطین اشغالی است. چرا که اگر انگلیس و هم پیمانانش نمی‌بودند، یهودیان نمی‌توانستند در فلسطین حضور پیدا کنند و آنها بودند که زمینه‌ی اشغال را برایشان فراهم ساختند. وقتی این دولت کوچکی که دست پرورده‌ی انگلیس بود در فلسطین تأسیس شد نخستین کشوری آن را به رسمیت شناخت روسیه‌ی کمونیستی بود. پس آیا کسی در متحد بودن ملت کافران تردید خواهد داشت؟!.

خداوند از دیر زمان علمای مخلص و دلسوز را مکلف کرده حق را روشن ساخته و در راه احقاق حق و از میان بر داشتن باطل، به جهاد و مبارزه بپردازند. امروز که کشورهای کفر و ستم، در تجاوز علیه آب و خاک و دین و قرآن و سنت پیامبر ﷺ، جبهه‌ای متحد تشکیل داده‌اند، این پیمان و مسئولیت بر دانشمندان امروزی مسلمانان واجب‌تر و سنگینی بیشتری می‌کند.

بنابراین باید دانشمندان مسلمان در هر نقطه و شهری از جهان اسلام، در راه آشکار ساختن نقاط قوت دین و شریعت و دفاع از قرآن و سنت هر اندازه در توان دارند آستین همت را بالا زده و مجدانه بکوشند، و باید با حق و دلایل محکم و استوار خود به جبهه‌ی باطل و مغالطه‌های ایشان برویم.

این دین اسلامی سترگ بر پایه‌ی جهاد و مبارزه، عشق شهادت و فداکردن جان، اولاد و مال استوار است و پیش از جهاد و مبارزه‌ی مسلحانه، بر اساس جهاد با سخن و بیان پایه‌ریزی شده است.

من برادران دینی و دانشمندان عزیز را فرا می‌خوانم هر کدام در زمینه تخصصی خویش، از اسلام، قرآن کریم، سنت، علوم اسلامی و میراثی که اگر وجود آن نبود، جهان امروز به این پیشرفت فکری نمی‌رسید و دنیای امروز مدیون آن است، به دفاع و مبارزه برخیزد. برای دانشمندان مدافع اسلام و دعوتگران به‌سوی آن و آشکار کنندگان نقاط قوت و امتیازات و ویژگی‌های ویژه‌ی اسلام -که چه بسیارند-، کافی است به این تاجی که پیامبر خدا ﷺ ایشان را بدان مزین کرده مفتخر شوند، آنجا که می‌فرماید: «دانشمندان وارثان پیامبرانند، پیامبران ثروت و سرمایه‌ی مادی را به ارث نگذاشته‌اند بلکه علم و معرفت را پس از خود بر جا نهاده‌اند، پس هرکه آن را فرا گیرد سهم بزرگ و فراوانی را بر داشته است».

وقتی مرتبه‌ای بالاتر از مقام نبوت وجود نداشته باشد، مقام و منزلتی والاتر از وراثت و جانشینی این مرتبه، وجود ندارد. به خدا قسم همه‌ی مقام و امتیازات دنیوی

اعم از فرمانروایی، منزلت و جایگاه، سرمایه و زن و فرزند، ، پایین‌تر از جانشینی و ارث بردن از پیامبرﷺ است.

در پایان، آنچه را گفته‌ام اگر درست و حق باشد از خدا و توفیقات او بوده و اگر هم خطا و اشتباه است از من و ابلیس می‌باشد، و تنها خیر و نیکی نیز دنبال کرده‌ام. ﴿إِنۡ أُرِيدُ إِلَّا ٱلۡإِصۡلَٰحَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُۚ وَمَا تَوۡفِيقِيٓ إِلَّا بِٱللَّهِۚ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ أُنِيبُ ٨٨﴾ [هود: ۸۸]. «من تا آنجا که می‌توانم جز اصلاح نمی‌خواهم و توفیق من هم جز با خدا، نیست تنها بر او توکل می‌کنم و فقط به سوی او بر می‌گردم».

خواهش‌ها و سفارش‌ها

کتاب: (العقیدة والشریعة) نوشته‌ی گولدزیهر

مدتی بود دنبال این کتاب بودم تا از محتویات آن اطلاع یافته و پاسخش را بدهم ولی خدا نخواست و زمینه‌ی دست یابی بدان را فراهم نکرد و به ظن غالب من، کتاب مزبور در برگیرنده‌ی مصایب، بلایا و گمانه‌زنی‌هایی است که نیازمند پاسخگویی می‌باشد.

هرکه بدان دست یافت و از محتویات مسخره و پوچ وبی‌ارزش آن مطلع شد پاسخ‌گویی آن را بر عهده گیرد و بدینوسیله مسئولیت خویش را انجام داده و در زمره‌ی خدمت گذاران جاودان و فراموش نشدنی قرار خواهد گرفت.

﴿مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقٗا ٦٩﴾ [النساء : ۶۹]. «همنشین کسانی خواهد بود که الله بر آنان انعام نموده‌است، از پیامبران، و صدیقان و شهدا و صالحان، و اینان چه نیکو رفیقانی هستند».

کتاب: (مذاهب تفسیر اسلامی) اثر گولدزیهر

این کتاب، یکی از کتاب‌های خطرناکی است که فرهنگ اصیل اسلامی را نشانه رفته است. همچنین یکی از مهم‌ترین نوشته‌هایی است که گولدزیهر، بتِ بزرگ خاورشناسان نوشته است.

دکتر عبدالحلیم نجار ﷺ آن را به زبان عربی ترجمه کرده است. ولی شرح و تعلیمات قانع کننده‌ای که یاوه‌گوئی‌ها و سخنان پوچ و بی‌اساس، و جنایت‌هایش بر تفسیر قرآن را در برگیرد، بر آن ننگاشته است. از ابتدای تدریس در دانشکده‌ی اصول الدین –یکی از دانشکده‌های دانشگاه الازهر که مادر و اساس همه‌ی دانشگاه‌های

اسلامی و عربی، بلکه دانشگاههای اروپایی و غربی به شمار می‌آید- کتاب مزبور را مطالعه کردم. تمامی صفات آن نیازمند شرح و نقد و بررسی و پاسخگویی می‌باشد.

تصمیم گرفتم جواب حمله‌ها، بدنام کردنها و تحریف‌های فرهنگ اسلامی در این کتاب را بدهم ولی اشتغال به تدریس سنت نبوی و تحقیقات و مطالعات پیرامون آن، مرا از آن بازداشت و همزمان با آن مشغول شرح و تفسیر «الجامع الصحیح» امام بخاری بودم. پس آیا کسی از دانشمندان و دانشجویان متخصص در زمینه‌ی علوم کتاب و سنت وجود دارد که به رد آراء نارس و اندیشه‌های غلط موجود در آن کتاب بپردازد. پرداختن به رد و پاسخگویی این کتاب می‌تواند موضوع پایان نامه‌ی دکترا باشد. آیا کسی از دانشجویان دوره‌ی دکترا هست که این مسئولیت را بر عهده گیرد. این چیزی است که امیدوارم انجام پذیرد، و برای خدا هم دشوار نیست.

مناسب دیدم فصل اخیر، این کتاب را به آنچه عصاره‌ی ذهن، عقل و قلب و چکیده‌ی عمر طولانی در تحقیق و بررسی سنت و رد پاسخ‌گویی به شبهات و انتقادات و دست درازی‌ها و یاوه‌گویی‌های برنامه ریزی شده علیه سنت، در طول یک سوم قرن، اختصاص دهم. پاره‌ای احادیث که بیشترین نقد و شبهه افکنی‌ها متوجه آنها شده است، را ذکر می‌کنم و به آن دسته از احادیث که قبلاً بدانها پرداختم اشاره نمی‌کنم، بلکه به احادیث دیگری اشاره خواهم کرد که در معرض شبهه‌ها قرار گرفته‌اند و نزاع و درگیری میان پشتیبانان منصف سنت و دشمنان کینه توز اسلام و مسلمانان شدت یافته است. لذا در این فصل اخیر با استعانت از خداوند متعال به این بخش می‌پردازیم.

احادیثی که در گذشته و اکنون نیز در معرض شبهات قرار گرفته‌اند

لازم دانستم به احادیثی اشاره کنم که در گذشته و همچنین حال، مورد یورش انتقادات و شبهه افکنی‌ها قرار گرفته و پاره‌ای از آنها از همان اوایل یعنی قرن دوم و سوم هجری مورد تاخت و تاز قرار گرفته‌اند که امام محمد بن عبدالله بن مسلم بن قتیبه (ت ۲۷۶ ه) در کتاب: «تاویل مختلف الحدیث» بدانها اشاره کرده است.آنها اعتراضات و شبهه‌هایی بودند که نظّام و دیگر معتزلیان پیرامون سنت بر پا داشتند. نظام حدود سال دویست و بیست هجری درگذشته است. آن دسته احادیث مانند حدیث مگس که تا کنون نیز شبهه‌هایی راجع به آن اظهار می‌گردد و پیشرفت علم پزشکی ثابت کرد حدیث مزبور به عنوان یکی از معجزات پیامبر ﷺ به شمار می‌آید، چه تحقیقات علوم پزشکی پرده از روی پاره‌ای اسرار آن برداشت که به بحث و بیانش خواهیم پرداخت. یا حدیث افسون شدن پیامبر که در صحیح بخاری و مسلم و دیگر منابع حدیث آمده است. یا حدیث جساسهٔ[1] که امام مسلم در صحیح خود آورده است.

یا احادیث مربوط به آمدن مسیح دجال در آخر زمان که مسلم و بخاری روایتش کرده‌اند.

یا احادیث فرود آمدن عیسی بن مریم از آسمان در آخر زمان که بخاری، مسلم و دیگر امامان حدیث آن را روایت نموده‌اند.

یا حدیث آمدن فرشته‌ی مأمور قبض روح نزد موسی و کوفتن چشمش که بخاری، مسلم و دیگر محدثان بلند پایه، روایت کرده‌اند.

۱- جانوری که با قوم تمیم داری سخن گفت وآنها را به مقر دجال راهنمایی نمود. (مترجم)

یا حدیث حادثه‌ی اسراء و معراج که بخاری، مسلم و دیگران روایتش نموده‌اند و برخی پنداشته‌اند جزو اسرائیلیات محسوب می‌گردد.

یا حدیث ماجرای شکافتن سینه‌ی پیامبر در اوان کودکی و کمی پیش از حادثه‌ی اسراء و معراج.

و یا حدیثی که بخاری و مسلم آورده‌اند مبنی بر اینکه: (شیطان به پهلوی هر انسانی در هنگام بدنیا آمدن ضربه می‌زند جز مریم و پسرش عیسی) وآن را جزو اسرائیلیاتی می‌دانند که به درون احادیث نفوذ کرده است. و دیگر احادیثی که مورد یورش و هجوم شبهات قرار گرفته‌اند. و به توفیق خدا به یکایک آنها پاسخ خواهیم داد. توکل و اعتماد ما نیز بر اوست.

شبهات مربوط به حدیث مگس

امام بخاری رحمه‌الله این حدیث را از دو طریق روایت کرده است:

طریق اول: بخاری می‌گوید: خالد بن مخلد[1] برایمان حدیث روایت کرد که سلیمان

۱- خالد بن مخلد قطوانی - منسوب به قطوان یکی از نقاط کوفه است. کنیه‌اش ابو هیثم کوفی از اساتید بزرگوار بخاری است که هم بدون واسطه و هم با واسطه از او روایت کرده است. علما درباره‌ی او اختلاف نظر دارند: برخی او را معتبر دانسته و برخی نیز مانند احمد راجع به آن سخن گفته که: دارای احادیث منکری می‌باشد. تنها انتقاد وارده بر او این است که شیعه گرا بوده و شیعه گرابودن هم باعث رد حدیث نمی‌گردد، مگر آنکه به‌سوی مذهبش دعوت کند و حدیثی که روایت می‌کند نشانه‌ی بدعت گرا بودنش باشد و اما اگر چنان نبود حدیثش پذیرفته می‌شود به ویژه اگر به راستگویی و درستکاری معروف بود چنانکه حافظ ابن حجر در کتاب: شرح النخبه به تحقیق درباره‌ی او پرداخته می‌گوید: ابو احمد بن عدی احادیث منکر وی را پیگیری کرده و در کتاب «کامل» آورده است که بخاری هیچ‌یک از آنها را روایت نکرده است. بلکه احادیث انفرادی او را نزد بخاری ندیده‌ام جز حدیث ابوهریره که: (هر کس با دوستی از دوستانم دشمنی کند...) می‌گویم: دیگران نیز در روایت غیر از این حدیث با او همراه هستند مانند اینجا که قتیبه بن سعید که امامی بزرگوار و اعتمادش مورد اتفاق است با وی همراهی کرده است. حافظ ابن حجر راجع به او می‌گوید: راستگو و به شیعه‌گرایی تمایل داشت که این تعبیر یکی از مراتب معتبر شمردن نزد او به حساب می‌آید: امامان دیگری از جمله: مسلم، ترمذی، نسائی، ابن ماجه و ابو داود در سند مالک از او روایت کرده‌اند. نقد کسانی ویرا مورد انتقاد قرار داده‌اند با معتبر دانستن محدثین نقض می‌گردد. [هدی الساری مقدمه فتح الباری: ص ۴۰ و: تقریب التهذیب: ۲۱۳/۱] در سال دویست و سیزده از دنیا رفته است.

بن بلال برای ما حدیث روایت کرد و گفت: عقبه بن مسلم برایم حدیث نقل کرد و گفت: عبید بن حنین به من خبر داد که گفت: از ابوهریره شنیدم می‌گفت: پیامبر خداﷺ گفت: «هرگاه مگس در نوشیدنی یکی از شما افتاد آن را فرو ببرد سپس دور اندازد، چون در یکی از بال‌هایش بیماری و بال دیگرش شفا است». در روایتی دیگر آمده: «و در بال دیگر شفا وجود دارد». یعنی حرف «في - در» زیاد شده است. [صحیح البخاری: کتاب بدء الخلق، باب إذا وقع الذباب ...].

طریق دوم: بخاری می‌گوید: قتیبه -یعنی ابن سعید- برای ما حدیث گفت که اسماعیل بن جعفر از عقبه بن مسلم مولای بنی تمیم از عبید بن حنین مولای طایفه بنی زریق از ابوهریره ﷺ برایمان حدیث روایت که پیامبر خداﷺ فرمود: «هرگاه مگس در ظرف یکی از شما افتاد همه‌ی مگس را در آن فرو برد، چرا که در یکی از بال‌هایش بیماری و در دیگری شفا وجود دارد». در روایت ابوذر هروی با صیغه مؤنث آمده است این حدیث را امام احمد، ابو داود، نسائی، ابن ماجه و دیگران نیز روایت کرده‌اند.

روایت امام احمد:

امام احمد حدیث مزبور را در مسند خود از ابو سعید خدری از پیامبر روایت کرده و می‌گوید: یحی -یعنی ابن سعید قطان- برایمان حدیث روایت کرد، ابن ابی ذئب برای ما حدیث روایت کرد و گفت: سعید بن خالد از ابوسلمه از ابو سعید خدری از پیامبرﷺ برایم حدیث روایت نمود و گفت: «هر گاه مگس در غذای یکی از شما افتاد آن را فرو برید». [مسند ۳۴/۳] که سند حدیث صحیح می‌باشد.

امام احمد می‌گوید: یزید -یعنی ابن ابی هارون- برایمان حدیث روایت کرد، ابن ابی ذئب از سعید بن خالد برای ما حدیث روایت نمود و گفت: پیش ابو سلمه رفتم. کره و کمی شیر برایم آورد، که ناگاه مگسی در آن افتاد، ابو سعید با انگشتان خود شروع به فرو بردنش کرد، گفتم دایی! چکار می‌کنی؟ گفت: ابو سعید خدری از پیامبرﷺ برایم حدیث روایت کرد که «یکی از دو بال مگس زهر و دیگری شفا است. پس هرگاه در غذا افتاد آن را فرو برید، چون زهر را جلو انداخته و شفا را بعد از آن می‌آورد». [مسند احمد ۶۷/۳] سندش صحیح است.

روایت ابو داود:

ابو داود نیز در [سنن: کتاب الأطعمة، باب في الذباب يقع في الطعام] حدیث بالا را روایت کرده و می‌گوید: احمد بن حنبل با ما صحبت کرد و گفت: بشر یعنی ابن

المفضل از ابن عجلان از سعید مقبری از ابوهریره ﷺ به ما خبر داد که پیامبر ﷺ فرمود: «هرگاه مگس در ظرف یکی از شما افتاد، آن را فرو ببرید، چرا که در یکی از بال‌هایش بیماری و در دیگری شفا است. و او با بال حامل بیماری از خود دفاع می‌کند، پس باید همه‌ی بدنش را فرو ببرید». [عون المعبود شرح سنن ابی داود: ۴۳۰/۳].

روایت نسائی:

امام نسائی در سنن خود حدیث مزبور را روایت کرده و می‌گوید: عمرو بن علی به من خبر داد و گفت: یحیی برای ما صحبت کرد و گفت: ابن ابی ذئب با ما صحبت کرد و گفت: سعید بن خالد از ابو سلمه برایم صحبت کرد و گفت: ابو سعید (یعنی خدری) با من صحبت کرد که پیامبر ﷺ فرمود: «هرگاه مگس در ظرف یکی از شما افتاد پس آن را فرو ببرد». [سنن نسائی: کتاب الفرع والعتیرة، باب الذباب یقع فی الاناء، ۱۷۸/۷-۱۷۹] سند آن صحیح است.

روایت ابن ماجه:

امام ابن ماجه هم در سنن خود آن را روایت نموده و می‌گوید: ابوبکر بن ابی شیبه با ما صحبت کرد، یزید ابن هارون از ابی ذئب بن خالد از ابو سعد با ما صحبت کرد، ابوسعید -یعنی خدری- با من صحبت کرد که پیامبر ﷺ گفت: «در یکی از دو بال مگس زهر و در دیگری شفا وجود دارد، پس هر گاه در غذایی افتاد پس آن را فرو ببرد چرا که زهر را جلو انداخته و شفا را پس از آن می‌آورد». [سنن ابن ماجه: کتاب الطب، باب یقع الذباب في الإناء] سندش صحیح می‌باشد.

ابن ماجه می‌گوید: سوید بن سعد با ما صحبت کرد، مسلم بن خالد از عتبه بن مسلم از عبید بن حنین از ابوهریره از پیامبر ﷺ که فرمود: «هرگاه مگس در نوشیدنی شما افتاد پس باید آن را فرو برد سپس دور اندازد، زیرا در یک از بال‌هایش بیماری و در دیگری شفا وجود دارد». [سنن ابن ماجه حدیث شماره: ۳۵۰۵].

روایت دارمی:[1] امام دارمی می‌گوید: عبدالله بن سلمه به ما خبر داد، سلیمان ابن بلال از عتبه بن سلم از عبید بن حنین با ما صحبت کرد که از ابو هریره شنیده می‌گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «هرگاه مگس در نوشیدنی شما افتاد آن را فرو برید، چرا در

۱- او شیخ الاسلام سمر قند ابو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن مفضل بن بهرام تمیمی دارمی صاحب کتاب: المسند و کتاب: التفسیر والجامع می‌باشد. مسند به ترتیب از صحابه‌های والاتر باب‌گذاری شده و در سال ۲۵۰ هجری از دنیا رفت.

یکی از بال‌هایش بیماری و در دیگری شفا وجود دارد». [کتاب الاطعمة: باب الذباب یقع في الطعام، ۹۸/۲].

روایت بزار[۱]:

بزار با سند خود از طریق عبد الله بن مثنی از عمویش ثمامه[۲] روایت کرده که ما پیش انس بودیم، مگسی در ظرفی افتاد و انس با انگشت خویش آن را سه بار در ظرف فرو برد و گفت: به نام خدا، و اظهار داشت: پیامبرﷺ به ایشان چنان دستور داده‌است. حافظ ابن حجر می‌گوید: بزار روایت کرده که راویانش مورد اعتماد هستند. [فتح الباری: ۲۵۰/۱۰].

هیثمی گفته: راویان حدیث بزار جزو راویان صحیح‌اند [مجمع الزوائد: ۳۸/۵] و می‌گوید: حماد بن سلمه از ثمامه از ابوهریره روایت کرده است که ابو حاتم رازی آن را ترجیح داده ولی دار قطنی می‌گوید: هر دو طریق یعنی هم از انس و هم از ابو هریره احتمال دارد.

حدیث مگس در بالاترین درجه‌ی صحت قرار دارد

بنابراین می‌بینیم هفت محدث بزرگوار، حدیث مزبور را روایت کرده‌اند و سند تمامی آنها صحیح می‌باشد، ناگزیر می‌گویم: حدیث مگس از لحاظ سند در بالاترین مرتبه‌ی صحت قرر دارد. و اما راجع به متنش، علم پزشکی جدید به گونه‌ای که جایی برای شک و تردید باقی نگذاشته ثابت کرده که حدیث مگس از لحاظ معنی صحیح می‌باشد.

اگر پزشکانی که آزمایش‌هایی بر روی مگس انجام داده و به این نتیجه رسیده‌اند که ماده‌ی کشنده‌ی میکروب‌های حامل بیماری در خود مگس وجود دارد، مسلمان بودند، شاید کسی می‌گفت: آنان از حدیث جانبداری کرده‌اند ولی همه‌ی آنها پزشکانی هستند که هیچ‌گونه ارتباطی با اسلام ندارند، بلکه نتایج تحقیقات پزشکی، ایشان را به این امر وادار کرده است. فعالیت پزشکان مسلمان در این زمینه در ترجمه تحقیقات پزشکان بیگانه خلاصه می‌شود. قطعا که از جانب خداوند کامل‌ترین پاداش را دارند.

۱- او حافظ علامه ابوبکر احمد بن عمرو بن عبد الخالق بصری نویسنده‌ی کتاب: المسند الکبیر المعلل، است. در آخر عمرش به اصفهان و شام و دیگر مناطق به منظور منتشر ساختن علوم و معارفش کوچ کرد، در سال ۲۹۲ ﻫ در مکه وفا یافت.

۲- او ثمامه بن عبد الله بن انس بن مالک یاور و خدمتگزار پیامبر خداﷺ است.

اینکه می‌فرماید: «فإن في إحدى جناحيه داء» حرف فاء برای استدلال بر فرو بردن و سپس دور انداختش است. در روایت ابوذر با تعبیر: «فإن في أحد جناحيه» یعنی با ضمیر مذکر آمده و همچنین در روایت‌های صحیح بخاری نیز با ضمیر مذکر آمده است و آن بدین خاطر است که واژه‌ی (جناح - بال) برای مذکر و مؤنث بصورت یکسان بکار می‌رود پس هر دو روایت صحیح هستند.

«جناح» در حقیقت به برای بال‌های پرندگان بکار می‌رود و بر سبیل مجاز و کنایه برای غیرپرنده نیز استعمال می‌گردد. چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَٱخۡفِضۡ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحۡمَةِ﴾ [الإسراء: ۲۴].

«دو بال تواضع را از سر مهر را برای ایشان فرود آور».

در روایت ابوداود که ابن حبان آن را صحیح دانسته از طریق سعید مقبری از ابوهریره، جمله‌ای وجود دارد که در بقیه روایات نیست و آن عبارت است از «وأنه يتقى بجناحه الذى فيه الداء» به باور من دلیلش این است که چون برای او بسان اسلحه می‌باشد.

حافظ ابن حجر در [فتح الباری: ۲۵/۱۰] می‌گوید: در هیچ‌یک از طریق‌های روایت تمایز یافتن بال حامل شفا از دیگری برایم روشن نشده است، ولی برخی علما که آن را دنبال کردند، مشاهده نمودند که شفاء در بال راستش قرار دارد، و مناسبت آن آشکار است.

می‌گویم: چون طرف راست در برگیرنده‌ی خیر و خوبی است، و لذا پیامبر به کار بردن طرف راست را در نظافت، پوشیدن کفش و در همه‌ی شئونات زندگیش دوست داشت. و اما طرف چپ نماد بدی است. در حدیث ابو سعید خدری که ابن ماجه روایتش کرده آمده است. مگس «زهر را جلو انداخته و شفا را پس از آن می‌آورد». مراد از زهر میکروب‌های حامل بیماری‌هاست.

پیامبر می‌فرماید: (داء - بیماری) یعنی عامل بیماری و (شفاء) یعنی سبب و عامل شفا و درمان است و این همانگونه است که تحقیقات و آزمایش‌های پزشکی جدید آن را تأیید کرده است.

اینکه می‌فرماید: «وفي الآخر شفاء» یا در روایت ابوذر هروی، یکی از راویان الجامع الصحیح آمده: «و فی الأخری» صحیح و بدون اشکال است، زیرا جناح -چنانکه گفتم- برای مذکر و مؤنث به صورت مساوی بکار می‌رود.

در پاره‌ای روایت‌ها بدون ذکر حرف جر (في) یعنی با تعبیر: «والأخری شفاء» آمده و نیز در روایت سلیمان بن بلال با تعبیر: «فان في احدی جناحیه داء والآخر شفاء» آمده است. کسانی همچون «اخفش- یکی از ائمه‌ی علم نحو» که عطف بر دو معمول که دو عامل مختلفی دارند، را در کلام جایز می‌دانند، به این روایت استدلال می‌نمایند. بنابراین واژه‌ی «الآخر» با اعراب کسره و واژه‌ی «شفا» با نصب خوانده می‌شود و آن بخاطر عطف واژه‌ی «الآخر» بر واژه‌ی «الاحدی» و عطف «شفاء» بر واژه‌ی «داء» که عامل در «إحدی» حرف جر «في» و عامل «داء» حرف «إن» میاشند و آنها عامل واژه‌ی «الاخر» و «شفاء» هستند.

شرح و تفسیر حدیث مگس با روایت‌هایش

جمله‌ی: «إذا وقع الذاب في اناء أحدکم.....».

الذباب (مگس): با ضم ذال و دو باء بدون تشدید، ابو هلال عسکری راجع به آن گفته است: ذباب مفرد و جمع آن ذِبَّاب بر وزن غِربان است. ولی توده‌ی مردم ذباب را برای جمع و ذبابه را بر وزنِ قراده، برای مفرد بکار می‌برند که اشتباه است. ابو حاتم سجستانی هم می‌گوید: اشتباه است.

جوهری، زبان شناس مشهور می‌گوید: مفرد ذباب، ذبابه است و مگو ذُبانه. در کتاب «الحکم» از ابو عبیده معمر بن مثنی از خلف احمر روایت شده که آنچه عسکری گمان کرده اشتباه است، جایز دانسته است. بنابراین ذبابه مفرد و ذباب جمع آن است، جمع کثرت ذبان و جمع قلت أذّبه می‌باشد. سیبویه در جمع ذباب ذُبّ - با ضم ذال و تشدید باء[1] نیز روایت کرده است.

مگس دارای خواص و ویژگی‌های عجیبی است. علت نامگذاریش به ذباب کثرت ذبّ یعنی دفع و اضطرابش می‌باشد. عده‌ای گفته‌اند بخطر حرکات و نا آرامی زیاد ذباب نامیده شده است. در قرآن کریم از ذباب (مگس) یاد شده است.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَن يَخۡلُقُواْ ذُبَابٗا وَلَوِ ٱجۡتَمَعُواْ لَهُۥۖ وَإِن يَسۡلُبۡهُمُ ٱلذُّبَابُ شَيۡـٔٗا لَّا يَسۡتَنقِذُوهُ مِنۡهُۚ ضَعُفَ ٱلطَّالِبُ وَٱلۡمَطۡلُوبُ ٧٣﴾ [الحج : ۷۳]. «کسانی را که به جای الله (به خدایی) می‌خوانید؛ هرگز نمی‌توانند مگسی را بیافرینند، ار چه (همگی)

۱- قاموس المحیط فیروز آبادی ماده «ذب» و المختار الصحاح ماده ذب.

برای این (کار) گرد آیند، و اگر مگس چیزی را از آن‌ها برباید، نمی‌توانند از آن باز پس گیرند، (آری) طالب و مطلوب (= عابد و معبود) ناتوانند».

روایت شده یکی از خلفا از امام شافعی ﷺ پرسیده: خداوند مگس را برای چه آفریده است؟

امام در پاسخ گفت: برای خوار کردن پادشاهان، که در آن هنگام مگسی خلیفه را اذیت می‌کرد و وی را به ستوه آورده بود، امام شافعی پاسخ را از حالت موجود اقتباس کرد.

«في اناء احدكم» این روایت با واژه‌ای «إناء» و در حدیث بدء الخلق (اغاز آفرینش) که کمی پیش بدان اشاره شد، با لفظ «شراب» آمده است. در حدیث ابو سعید خدری ﷺ که ابن ماجه آن را روایت کرده و ابن حبان نیز صحیحش دانسته با تعبیر: «اذا وقع في الطعام» آمده، تعبیر «اناء» ظرف جامع‌تر است، زیرا غذا و نوشیدنی را خواه گرم باشند یا سرد، در بر می‌گیرد. در حدیث انس نزد بزار نیز با لفظ «إناء» آمده است.

«فليغمسه كله» صیغه‌ی امر در اینجا برای ارشاد و راهنمایی، برای مقابله‌ی بیماری با این دارو است. فائده‌ی واژه‌ی «كله» دفع گمان فرو بردن برخی از آن می‌باشد. در روایت ابن ماجه با تعبیر: «فامقلوه فيه» آمده که از ریشه‌ی مقل به معنی فرو بردن است. ابو عبید می‌گوید: یعنی آن را در غذا یا نوشیدنی فرو برید تا شفای موجود در آن را بیرون آورد، چنانکه بیماری را آزاد کرده است که طبیعتاً هر دو کار با الهام از طرف خداوند صورت می‌پذیرد.

«ثم ليطرحه» در روایت سلیمان بن بلال که در حدیث: بدء الخلق است با تعبیر: «ثم لينزعه» ذکر گشته است.

و در حدیث عبد الله بن مثنی از عمویش ثمامة روایت است که گفت: ما نزد انس بن مالک بودیم، در این هنگام مگسی در ظرف غذا افتاد، انس با انگشتانش آن را در ظرف سه بار پایین برد، سپس گفت: بسم الله، و در ادامه گفت: رسول الله ﷺ آنها را امر کرده که چنین کنند.

سیبویه آن (عطف بر دو معمول که دو عامل مختلفی دارند) را جایز نمی‌داند، و می‌گوید: حرف جر حذف شده است، و عمل آن باقی مانده است. و در روایت دیگر صراحتا حرف جر ذکر شده است. آنجا که می‌گوید: «وفي الأخرى شفاء». و جایز است

که هر دو را مرفوع بخوانیم، یعنی: «و الآخرُ شفاءٌ» مبنی بر اینکه یک جمله جدید است. و لفظ «الآخر» مبتدا و «شفاءٌ» خبر آن است.

حدیث مگس از لحاظ سند و متن صحیح است.

از روایت‌های موجود در صحیح بخاری، سنن ابو داود، سجستانی، نسائی، ابن ماجه، ابن حبان، بزار و دیگران که بدانها اشاره کردیم برای هر انسان با انصاف و محقق پیگیر حق روشن می‌شود که حدیث مگس از طریق‌های متعدد و از چندین نفر صحابه نقل شده است.

ندیده‌ام هیچ یک از منتقدان و پیشوایان حدیث، سند را مورد طعن قرار داده باشد، از این رو حدیث در مرتبه‌ای والایی قرار دارد، همه‌ی اعتراضات و انتقادات از برخی سهل‌انگاران و جاهلان و بدعت‌گران است که تنها از ناحیه‌ی متن به این حدیث اعتراض گرفتند. که گفته‌اند:

چگونه ممکن است در مگسی که پناهگاه و مأوای میکروب‌ها است و بر روی آلودگی‌ها می‌نشیند دارو و شفا وجود داشته باشد؟ و خداوند چطور بیماری و دارو را در یک چیز گرد می‌آورد؟ و آیا مگس دارای درک و فهم است که یکی از بال‌هایش را بر دیگری پیش اندازد؟!.

حدیث مزبور یکی از احادیثی است که از دیر زمان مورد یورش شبهات قرار گرفته و امام ابو محمد عبد الله بن ام بن قتیبه متوفای سال ۲۷۶ ﻫ (رح) بدان اشاره نموده است.

و در رد آن تنها به این جملات بسنده می‌کند که حدیث صحیح و با غیر از این الفاظ نیز روایت شده است و با سند خود، روایت انس بن مالک ﷺ را که قبلاً بدان اشاره کردیم، می‌آورد. سپس می‌گوید: طعنه زدن به احادیث بدون دلیل واقعی، بیرون آمدن از دایره‌ی اسلام و تعطیل کردن احادیث به شمار می‌آید، و ردّ اخبار و آثار، مخالف پیام پیامبرﷺ و روش صحابه و تابعین است[۱].

برای او کافی است که اقدام طعنه زنان و منتقدان حدیث مزبور را با زبان و قلبش ناپسند جلوه داده‌است. از خداوند می‌خواهیم بخاطر غیرتش در برابر احادیث و سنن به وی پاداش خیر عطا فرماید. آمین.

۱- تاویل مختلف الحدیث: ۲۲۸-۲۲۹.

پاسخ دانشمندان پیشین رحمهم الله

برخی دانشمندان پیشینمان -خداوند پاداش خیرشان بدهد- در رد این انتقادات کوشیده و قد علم کرده‌اند، امام صمد بن محمد بن ابراهیم بن خطاب بستی که یکی از ائمه‌ی جامع علم معقول و منقول است و در سال ۳۸۸ ﻫ دارفانی را وداع گفته، می‌گوید: افرادی خوار و بی‌ارزش پیرامون این حدیث انتقاد وارد کرده و می‌گویند: چگونه امکان دارد شفا و بیماری در بال‌های مگس جمع گردد و چطور چنین چیزی را می‌فهمد تا بال حامل بیماری را پیش انداخته و بال حامل درمان و شفا را پس از آن بیاورد؟ و چه چیزی او را بدان وادار کرده است؟

می‌گوید: این سؤال، سؤال فردی جاهل یا کسی که خود را به جهالت زده است، می‌باشد. چرا که بسیاری از حیوانات دارای ویژگی‌های متضادند که خداوند آنها را کنار هم گرد آورده است و قوت حیوان را در همان نیروی متضاد قرار داده است. کسی که به زنبور عسل الهام کرده تا خانه‌ی مهندسی شده برای بار آوردن عسل بسازد و به مورچه الهام نموده تا غذایش را برای زمان نیاز ذخیره کرده و به آن الهام کرد که دانه را دو نیم کند تا اینکه دوباره نروید، بی‌شک قادر است که به مگس نیز الهام کند و بیاموزد بالی را پیش انداخته و دیگری را پس اندازد[۱].

علامه ابو الفرج ابن الجوزی متوفای سال ۵۹۷ ﻫ راجع به حدیث مزبور می‌گوید:

«اعتراضی که از طرف این شخص وارد شده عجیب نیست زیرا زنبور عسل از قسمت بالایش عسل تولید کرده و از قسمت پایینیش زهر می‌اندازد، هر مار کشنده از طریق پادزهر سم خودش که وارد گوشتش می‌شود، از آن داروی سم مار تولید می‌شود. و مگس هم با سنگ سرمه پودر می‌گردد و برای صیقل دادن چشم از آن استفاده می‌گردد.

برخی پزشکان ماهر و مجرب گفته‌اند: ورم و خارش به وجود آمده از نیش مگس دلالت بر نیرویی زهر آگین در مگس است، و این سم به منزله اسلحه‌ای برای دفاع او محسوب می‌گردد، پس هرگاه مگس روی چیزی افتاد که وی را آزار داد با آن اسلحه از خود دفاع می‌کند. لذا خداوند حکیم شفایی را در بال دیگرش به ودیعه نهاده تا سم مورد نظر را از بین ببرد. لذا همه مگس در آب یا غذا فرو برده می‌شود، تا مواد سمی با

۱- فتح الباری: ۲۵۱/۱۰-۲۵۲.

پادزهر خودش مقابله کرده وآن را از بین ببرد[۱].

امام شمس الدین ابو محمد عبدالله محمد بن ابی بکر دمشقی معروف به ابن قیم الجوزیه که در سال ۷۵۱ ﻫ دیده از جهان فرو بسته می‌فرماید:

بدان که در مگس نیروی زهر آگینی وجود دارد که ورم و خارش حاصله از نیش او بر آن دلالت کرده و به سان اسلحه‌ای برایش به شمار می‌آید. و هرگاه روی چیزی افتاد که وی را اذیت کرد با اسلحه‌اش از خود دفاع می‌نماید. لذا پیامبر ﷺ ما را راهنمایی کرده تا با شفای موجود در بال دیگرش به مقابله با آن زهر رفته و در آب یا غذا غوطه‌ور نماییم تا آسیب آن برطرف گردد. این دانش پزشکی چیزی نیست که پزشکان زبر دست و ماهر آن را کشف کرده، بلکه نوری است که از چراغ فروزان نبوت بیرون آمده است. ولی با وجود آن پزشکان دانشمند و آگاهِ موفق، به این درمان تن در داده و اعتراف می‌کنند، کسی که آن دارو را تجویز کرده، کاملترین همه‌ی انسان‌ها و به وسیله‌ی وحی آسمانی خارج از نیروهای بشری پشتیبانی می‌شود.

چندین پزشک اعتراف کرده‌اند هر گاه جای نیش زنبور عسل و عقرب، با مگس مالش داده شود بهبودی قابل توجهی خواهد یافت و این عمل باعث تسکین درد می‌گردد. و آن جز به خاطر ماده‌ی شفا آور موجود در آن نیست. و گاه پس از قطع سر مگس، ورم حاصله از موی زائد مژه‌ی چشم موسوم به «شعره» با آن مالش داده شود بهبود می‌یابد:[۲].

دانش پزشکی پیامبر از طریق وحی صورت گرفته است

پیش از اینکه به دیدگاه دانش پزشکی جدید پیرامون حدیث مگس بپردازیم، دوستدارم بگویم: من موافق نیستم با گروهی که -برخی از آنان دانشمند هم هستند- گمان می‌برند دانش پزشکی پیامبر از قبیل امور دنیوی است که امکان دارد در آن به خطا رفته باشد. آنهایی که آن را از قبیل ماجرای گرد افشانی نخلستان می‌دانند، حدیثی که امام مسلمرحمه‌الله در صحیح خود از انس روایت می‌کند که پیامبر از کنار عده‌ای گذشت که درختان خرما را تلقیح می‌کردند. فرمود: اگر چنان نکنید کار خوبی کرده‌اید. انس گفته است: خرمای آن سال نارس بود، پیامبر مجدداً از کنار آنان گذر

۱- فتح الباری: ۲۵۲/۱۰.

۲- زاد الشتمعادفی هدی خیر العباد: ۱۱۱/۴.

کرد فرمود: خرمایتان چه شده است؟ گفتند: شما چنین و چنان گفتید. فرمود: «شما نسبت به امور دنیویتان آگاه‌تر هستید».

در روایتی دیگر از رافع بن خدیج آمده که پیامبر ﷺ نزد گروهی رفت که درختان خرما را گرد افشانی می‌کردند، فرمود: چه کار می‌کنید؟ گفتند: ما قبلاً چنان می‌کردیم، فرمود: اگر چنان نکنید شاید برای شما بهتر باشد، لذا ایشان از تلقیح دست برداشتند ولی خرمای حاصله می‌ریخت یا کم بود. دافع می‌گوید: ماجرا را برای پیامبر تعریف کردند فرمود: «من تنها انسانی هستم، هر گاه شما را به چیزی در زمینه‌ی دینیتان فرمان دادم بدان چنگ اندازید و هر گاه به چیزی در چارچوب رأی و دیدگاه خودم[1] دستور دادم، همانا من تنها انسانی همچون شما هستم».

نمی‌دانم چگونه چنان چیزی درباره‌ی حدیث مگس درست است در حالیکه پیامبر می‌فرماید: «همانا در یکی از بال‌هایش بیماری و در دیگری دارو وجود دارد»؟ پیامبر با حرف «إن-همانا» که برای تأکید است از آن تعبیر می‌کند. و چطور این سیاق تأکیدی از قبیل ظن و گمانه زنی در امری دنیایی می‌باشد؟

بلکه چطور امکان دارد حدیث: (هر که هر روز صبح زود، هفت دانه خرمای عجوه را بخورد نه زهر و نه افسون به وی آسیب نمی‌رسانند)[2] از قبیل ظن و تخمین زدن در امور دنیایی باشد؟

میان سیاق تعبیر این دو حدیث و امثال آنها از احادیث پزشکی و ماجرای گرده افشانی درختان خرما، تفاوت زیادی وجود دارد، زیرا پیامبر در ماجرای تلقیح با تعبیری یقین‌آور قضیه را مطرح نکرد بلکه در قالب خواهش و امید مسأله را مطرح نمود و فرمود: اگر چنان نکنید شاید برای شما بهتر باشد.

بخش عمده‌ی احادیث پزشکی -اگر نگوییم همه‌اش- پیامبر با سیاقی یقینی آنها را بیان می‌کند که دال بر وحی بودن از جانب خداوند می‌باشد.

۱- علما گفته‌اند: اینکه در چارچوب رأی و نظر خودم، یعنی در امور دنیایی نه مسائل مربوط به قانون‌گذاری و اما مسائل مربوط به شریعت که از روی اجتهاد فرموده است عمل بدان واجب است، و تلقیح خرما از این نوع نیست بلکه از نوع قبلی محسوب می‌گردد. دانشمندان می‌گویند: این سخن خبر دادن از طرف خدا نمی‌باشد بلکه چنانکه در آن دو روایت روشن ساخته بر حدس و گمان است.

۲- بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.

طب و بهداشت دو گونه است: طبابت دل‌ها و ادیان و آئین‌ها که پیامبران الهی برای آن آمده‌اند.

و طبابت بدن‌ها که این نیز دو نوع دارد: یک نوع از آن مربوط به روح و درون می‌باشد، مانند تعویذ و دعاها و نوعی دیگر مادی و مربوط به جسم و بدن است مانند مداوای طبی از طریق عسل، خرما، گردوی هندی، سیاه دانه، قارچ و امثال آنها.

وظیفه و مسئولیت پیامبر در درجه‌ی اول، مداوای بیماری‌های درونی و دینی است، ولی شریعت و سنتش مشتمل بر موارد زیادی از طبابت بدن‌ها، اعم از روحی و بدنی می‌باشد، بهترین دلیل این است که کتاب‌های حدیث از قبیل صحیح بخاری، مسلم و دیگر کتب‌های صحاح، مسانید وجوامع، بخشی از کتاب‌هایشان را تحت عنوان «کتاب الطب» به آن مسائل اختصاص داده‌اند. عده‌ای از محدثان، کتاب‌های مستقلی در این زمینه به نگارش در آورده‌اند، مانند:

کتاب: الطب النبوی اثر: ابو نعیم، کتاب: الطب النبوی سیوطی و کتاب: الطب النبوی ابن القیم الجوزیه.

مقصود من در این زمینه این است که اعتقاد به دنیایی بودن علم پزشکی پیامبر را، از دل آن عده که چنین اعتقادی را دارند درآورم، این پندار باطلی است که هیچ دلیلی برایش اقامه نشده، بلکه دلایل زیادی علیه آن وجود دارد.

برای مثال: در حدیث ابو سعید خدری ﷺ آمده: مردی پیش پیامبر ﷺ آمد و گفت: برادرم شکمش درد دارد، پیامبر ﷺ فرمودند: «إِسْقِهِ عَسَلا» «عسل را به وی بنوشان»، سپس بار دوم آمد و گفت: «إِسْقِهِ عَسَلا» «به او عسل بده»، سپس بار سوم آمد و پیامبر باز هم فرمود: «إِسْقِهِ عَسَلا» «به او عسل بنوشان»، سپس بار چهارم آمد و گفت: دستورت را انجام دادم -یعنی بهبود هم نیافت- فرمود: «صَدَقَ اللَّهُ، وَكَذَبَ بَطْنُ أَخِيكَ، إِسْقِهِ عَسَلا» «خداوند راست گفته و شکم برادرت دروغ می‌گوید، به وی عسل بده» آن مرد به او عسل نوشاند -یعنی در بار چهارم- و بهبود یافت. بخاری، مسلم ترمذی و نسائی آن را روایت کرده‌اند.

سخنان امام ابو عبد الله محمد بن ابی بکر دمشقی موسوم به ابن القیم الجوزیه ﷺ در این زمینه تحسین مرا بر انگیخت که می‌فرماید: «ما می‌گوئیم: در اینجا نکته‌ای دیگر وجود دارد و آن اینکه کار پزشکیِ پزشکان نسبت به کار پزشکیِ پیامبر ﷺ، بسان

نسبت پزشکی برخی صوفیان بی‌خبر از کار پزشکی و نسبت نیازمندان به کار پزشکی آنان می‌باشد. عده‌ای از افراد مجرب و زبر دست علم پزشکی بدان اعتراف کرده‌اند، ولی کسیکه فاقد علم و آگاهی است می‌گوید: از قبیل قیاس است، برخی می‌گویند: از قبیل تجربه، برخی دیگر بر این باورند: جزو الهامها و خواب‌ها و حدسیات درست و برخی دیگر معتقدند: بسیاری از آن را از حیوانات اخذ و تجربه کرده است... ابن قیم الجوزیة ادامه می‌دهد تا آنجا که می‌گوید: این کجا و علوم فرود آمده از سوی خداوند کجا؟ لذا معلومات پزشکی آنان نسبت به این وحی به منزله‌ی مقایسه‌ی علوم و معارف ایشان با پیام و معلومات پیامبران است، بلکه در علم پزشکی پیامبر، داروهای شفا بخشی وجود دارد که پزشکان زبردست و مجرّب بدان پی نبرده‌اند و علوم و تجربیاتشان از درک آن ناتوان می‌باشد. داروهای پیامبران از قبیل دواهای قلبی، روحی، غذای قلب، اعتماد و توکل برخداوند، پناه بردن به او، تواضع و فروتنی در حضور حق، صدقه و احسان، دعا و مناجات، توبه و آمرزش خواهی، نیکوکاری در حق مردم، یاری کردن افسردگان و ایجاد گشایش بر روی دردمندان، چیزهایی هستند که ملل دنیا با دین و ملیتهای گوناگون آنها را تجربه کرده و به تأثیراتی دست یافته‌اند که مجرّب‌ترین پزشکان، توانایی پی بردن بدان را ندارند.

ما و دیگران امور زیادی را تجربه کرده و دیده‌ایم که آن داورها تأثیری دارند که داروهای مادی از آن عاجزند. بلکه داروهای مادی در مقایسه با آنها به منزله‌ی داروهای صوفیان نسبت به داروی پزشکان محسوب می‌گردد. و این در چارچوب حکمت الهی می‌گنجد و خارج از آن نمی‌باشد، ولی اسباب و عوامل گوناگون هستند، چون هرگاه قلب با پروردگار جهانیان، آفریننده‌ی بیماری و شفا و تدبیر کننده و تصمیم‌گیرنده‌ی جهان هستی، ارتباط داشته باشد، به داروهای دیگر دست می‌یابد، داروهای که قلب دور از خداوند، از آن برخوردار نیست.

به صورت یقین دانسته شده که هرگاه روح و نفس قوی شدند، می‌توانند بر دفع بیماری فائق آیند.

چگونه انکار می‌شود برکسیکه طبیعت و نفسش نیرومند شده، و از اینکه به خداوند نزدیک است خوشحال و مسرور گشته و با انس و الفت به سوی او و دوستی‌اش برخوردار شده است و تمام نیرویش را به سوی او جلب نموده است، و فقط از او کمک می‌طلبد و به او متوجه است و بر او توکل می‌کند، در حالی که این موارد جزو

بزرگ‌ترین داروها و دفع کننده‌ی همه درد و بیماری‌ها می‌باشند؟

جز جاهل‌ترین و بی‌خبرترین و دورترین مردم از خدا و حقیقت انسانی، کسی دیگر چنان چیزی را انکار نمی‌کند. به توفیق الهی، علت بر طرف شدن درد نیش مار بوسیله‌ی تلاوت سوره‌ی فاتحه بیان خواهیم کرد، که شخص استفاده کننده از آن به گونه‌ای بهبود یافت و برخاست، گو اینکه اصلاً درد و آزاری را احساس نکرده بود.

این دو نوع از علوم پزشکی پیامبر ﷺ است که به توفیق خداوند بنا به تلاش و توانایی و علوم و آگاهی محدود و کالای ناچیز خود به بررسی آن خواهیم پرداخت و در این راستا بخشش خدایی را می‌طلبیم که همه‌ی نیکی‌ها در دست اوست و از فضل و بزرگی او یاری می‌جوییم که او ارجمند و بخشنده می‌باشد[۱].

دیدگاه علم پزشکی جدید راجع به حدیث مگس

پروردگار دانا به گذشته و آینده، خواست راز این حدیث آشکار شده و عده‌ای از پزشکان به این نتیجه برسند که مگس حامل ماده‌ی کشنده‌ی میکروب‌ها است، که با فرو بردنش در ظرف ماده‌ی مزبور عامل ریشه کن کردن میکروبی خواهد شد که گاهی خود مگس حامل آن و گاهی هم در درونش قرار دارد. و بدین ترتیب دیدگاه دانشمندان گذشته به حقیقت تبدیل می‌گردد.

سخنرانی ارزشمند یکی از پزشکان مسلمان در انجمن هدایت اسلامی

و اینک به سخنان یکی از پزشکان مصری معاصر –خداوند او را مورد رحمت خود قرار دهد– در سخنرانی ارائه شده در انجمن هدایت اسلام[۲] قاهره می‌پردازیم که می‌گوید: مگس بر روی مواد آلوده‌ی انباشته از میکروب‌ها و عامل بیماری‌های گوناگون، می‌نشیند، بخشی از آن را با خود حمل کرده و بخش دیگری را می‌خورد. که در نتیجه ماده‌ای زهر آگین موسوم به «آنتی بیوتیک» در بدنش تولید شده و بسیاری از میکروب‌های بیماری‌زا را می‌کشد و با وجود این آنتی بیوتیک، آن باکتری‌ها

۱- زاد المعاد فی هدی خیر العباد: ۱۱/۴-۱۲.

۲- انجمن مزبور مشغول فعالیت چشمگیری در راه دعوت به سوی خدا و دفاع از اسلام است رئیس آن استاد بزرگ محمد بن خضر حسین می‌باشد، استاد مدت زمانی سرپرست اساتید دانشگاه الازهر بود که من هم یکی از اعضای آن بودم و مجله‌ای نیز داشت و بنده در چاپ آن مشارکت داشتم.

نمی‌توانند در بدن زنده باقی بمانند و یا تأثیری در بدن انسان بر جای بگذارند، و خاصیتی در یکی از بال‌هایش وجود دارد که آنتی بیوتیک‌ها را به طرف خود جذب می‌کند.

از این رو هرگاه مگس در غذا یا ماده‌ای نوشیدنی افتاد و میکروب‌هایی که به اندام‌های بدنش آویزان است را در ظرف انداخت در آن صورت نزدیک‌ترین ماده‌ی دورکننده‌ی آن میکروب‌ها که نخستین پیش گیرنده می‌باشد ((آنتی بیوتیک)) است که مگس در شکمش، نزدیک یکی از بال‌هایش با خود حمل می‌کند، بنابراین اگر بیماری هست، داروی آن نزدیک خودش قرار دارد. آنگاه پزشک سخنران گفته‌های خود را با اطلاعات وارده در یکی از مجله‌های تخصصی پزشکی تأیید می‌نماید و می‌گوید:

در مجله‌ی آزمایش‌های پزشکی انگلیسی شماره ۱۳۰۷ سال ۱۹۲۷ آمده است: پشه‌ها میکروب‌ها را در بدن خود کشت می‌دهند، وبعد از مدتی آن میکروب‌ها کشته می‌شوند و اثر آن از بین می‌رود، اما در بدن پشه ماده سمی بنام «باکتریوفاژ» یا همان باکتری خوار پدید می‌آید. اگر پودر این مگس‌ها را در محلولی حل کنید آن محلول حاوی باکتری خوارهایی می‌شود که می‌تواند چهار نوع ویروس بیماری زا را از بین ببرد. و بسیار از پزشکان غربی در این زمینه مقالاتی را نوشته‌اند.

اینگونه روشن می‌شود حدیثی که متساهلین آن را دروغ می‌پندارند، بزرگ‌ترین معجزه برای اثبات و صداقت رسول الله ﷺ شکی باقی نمی‌گذارد.

سخن دانش پزشکی جدید و وقایع

وقتی توده‌ی عظیم گرد و غبار اختلاف در قاهره‌ی مصر میان محدثان مدافع حدیث و عده‌ای پزشک که تنها ظاهری از زندگی دنیا می‌دانستند و وجود شفاء در مگس را تکذیب می‌کردند، بالا گرفت، چندین ماه این نزاع و درگیری میان مجله‌ی دکتر و دیگر مجلات اسلامی همچون مجله‌ی «الازهر» و مجله‌ی «الاسلام» ادامه داشت که خداوند از میان خودِ پزشکان، کسانی را برای دفاع از صحت حدیث و درستی معنایش برانگیخت و دو پزشک بزرگوار[1] و دو کارآزموده از پزشکان مجرب و کار کشته، بحث بسیار ارزشمندی را در رابطه با حدیث مگس با پشتیبانی دلایل محکم نوشتند و در اثبات اعتبار علمی و درستی سخنانشان به منابع علمی آن اشاره

۱- در آینده در بحث مربوط به کثب و کنانود که از جمله پزشکان متجاوز به حدیث هستند به نام آنها اشاره خواهد شد.

کردند به گونه‌ای که جایی برای تردید و شک باقی نگذاشت و اینک عین این بحث متکی بر دلایل علمی.

دیدگاه علم پزشکی پیرامون حدیث مگس[۱]

تحقیقات و منابع علمی حدیث شریف: (هرگاه مگس در ظرف یکی از شما افتاد....) را تأیید می‌کند.

تحقیق علمی دکتر محمود کمال و دکتر: محمد عبد المنعم حسین.

«اعتراضات فراوانی مخصوصاً از طرف پزشکان منکرین این حدیث در مورد حدیث مگس منتشر شده بدین سبب که مگس انتقال دهنده‌ی میکروب‌های بیماری‌زا می‌باشد، ما می‌دانیم که در بین احادیث رسول الله احادیث دروغ و صحیح وجود دارد، و این بر فقهاست در این مورد به پا خیزند و نظر خود را ابلاغ نمایند و صحت و سقم حدیث را بیان کنند. مستمسک فقها برای بیان صحت حدیث، نقد و بررسی رجال حدیث است، اما برخی از پزشکان از جهت پزشکی به این قضیه نگاه کردند وگفتند که حدیث دروغ است، و ما دوست داریم در این چند سطر به آن بپردازیم، سعی می‌کنیم حدیث را بر سه مبنا بدانیم:

۱- عدم تعرض و دخالت صحت و سقم حدیث، چون حوزه‌ی اختصاصی فقها و علمای حدیث است که در این زمینه تحقیق کرده‌اند، و آنها بهتر می‌دانند که چطوری احادیث ضعیف را تشخیص دهند.

۲- تلاش‌های علمی به فرض صحت حدیث، برای رسیدن به حقایقی که رسول الله ﷺ ما را از آن باخبر کرده است، رسول ﷺ که ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ۝٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ۝٤﴾ [النجم : ۳-۴]. «هرگز بر اساس هوی و هوس سخن نمی‌گوید بلکه وحیی است که به او ارسال شده است».

۳- قبل از تحقیق و بررسی کافی در مورد حشرات به نقد حدیث نپردازند. به همین خاطر ما بعد از مطالعه‌ی بسیار و گفتگوهای زیادی که بین دو گروه در مجلات وروزنامه‌ها صورت گرفته است، تلاش کردیم که حق را در جای خودش قرار دهیم، بعضی از ما بعد از شنیدن سخنان فقها در صحت حدیث،

۱- این تحقیق ارزشمند در مجله‌ی الازهر شماره‌ی رجب سال ۱۳۷۸ به چاپ رسیده است.

تردیدی در تصدیق آن پیدا نمی‌کنند، و تلاش می‌کنند تا به مراجع علمی را حدیث را تأیید می‌کنند مراجعه کنند.

آنچه در مراجع علمی ذکر شده است

در مراجع و اسناد علمی آمده که استاد آلمانی «بریفیلد» از دانشگاه «هال» در سال ۱۸۷۱ متوجه شد پشه‌های خانگی به انگلهایی از جنس قارچها آلوده شده‌اند، که آن را «أسبوز اموسکی» از خانواده «انتو موفترالی[۱]» از گروه «زیگو مایسس[۲]» و «فیکو مایسس[۳]» نامید.

این قارچها زندگی خود را در روغنی که در شکم مگس است ادامه می‌دهند. شکل آن انگلها دائره‌ای است، سپس دراز می‌شوند و از راه سوراخ‌های تنفسی یا مفاصل شکمی از درون مگس بیرون می‌آیند و در خارج از بدن مگس قرار می‌گیرند. چرخه زاد و ولد این انگل‌ها همین طور ادامه می‌یابد. و تخم‌های این انگل‌ها در درون سلول‌هایی جمع می‌شوند تا جاییکه سلول توانایی نگهداری آنها را نداشته باشد وبا ترکیدن آنها بیرون بریزند. بعد از تجمع زیاد برای مدت معلمی این سلول‌ها منفجر شده و تخم‌ها مسافت ۲ سانتیمتر به بیرون پرت می‌شوند.

دور و بر یک مگس مرده و روی شیشه منزل به مقدار زیادی از تخم این انگل‌ها دیده می‌شود. همچنین در قسمت بالای سلول مستطیلی که انگلها در آن نگهداری و سپس به بیرون پرتاب می‌شوند. اطراف قمست سوم وآخر بدن مگس بر روی پشت و شکم‌هایش یافت می‌شود. و این قسمت سوم وآخر مگس، زمانی که مگس بر هر جایی می‌نشیند در بالا قرار دارد تا اینکه تعادل مگس را هنگام پرواز نگهدارد وآن را برای پرواز آماده سازد. و انفجار آنچنان که گفتیم بعد از بالا رفتن فشار مایع درون سلول‌های مورد نظر تا حد معینی، صورت می‌گیرد، این عمل باعث می‌شود نقطه‌ای اضافی از مایع درون سلول، اطراف سلول‌های مستطیلی قرار بگیرند وهنگام انفجار، از آن مایع و تخم‌ها قسمتی از سیتوپلاسم از قارچها جدا شده واز سلول خارج می‌شوند. آنچنانکه استاد: «لا نجیرون» بزرگ‌ترین دانشمند قارچ شناسی در سال ۱۹۴۵ گفته

۱- ENTOMOPHTHORALES

۲- ZYGOMYCETES

۳- PHYCOMYCES

این قارچها همانطور که گفتیم در اشکال دائره‌ای در داخل بافت‌های مگس زندگی می‌کنند و آنزیمهای قوی را ترشح می‌کنند که می‌تواند اجزاء حشره‌های حامل مریضی را ذوب می‌کند.

از جهتی دیگر در سال ۱۹۴۷م، آنتی بیوتیک‌هایی به نام جافاسین توسط آرشتین و کوک از انگلیس و رولیس از سویس در سال ۱۹۵۰م از قارچهایی از همان گروهی که بیان کردیم کشف شد. قارچهایی که در بدن مگس زندگی می‌کردند. این آنتی بیوتیک‌ها باکتری‌های گرم منفی ومثبت مختلفی را از بین می‌برد، از جمله باکتری‌هایی همچون وبا و تیفوئید و اسهال خونی.

و در سال ۱۹۴۸ م بریان و کورتیس و هیمنگ و جیفیریس و ماکجوان از بریتانیا، آنتی بیوتیک‌هایی به نام کلوتینیزین از قارچهای مورد نظر کشف نمودند. آنتی بیوتیک‌هایی که بر باکتری‌های گرم منفی تاثیر بسیار دارد. باکتری‌های مانند اسهال خونی وتیفوئیدی.

و در سال ۱۹۴۹م کوکس و فارمر از انگلیس و جرمان و روث و اتلنجر و بلاتنر از سویس، آنتی‌بیوتیکی به نام انیاتین از همان قارچهای که در بدن مگس زندگی می‌کنند، جدا کردند. آنتی بیوتیکی که تأثیر بسیار شدید وقوی بر باکتریهای گرم مثبت و منفی و بر سایر قارچها دارد. از جمله باکتری‌های اسهال خونی وتیفوئید و وبا که بعد از استعمال آن امکان ورود چنین بیماری‌های به بدن وجود ندارد.

اما از عجایب علمی این است که وارد کردن مقدار زیادی از این آنتی بیوتیک‌ها به جسم باعث عوارض مختلفی می‌شود، در حالی که این ماده چنان قوی هست که بر همه آنتی بیوتیک‌ها در درمان بیماری‌ها برتری دارد، و مقدار کمی از آن کافی است برای از بین بردن تیفوئید و اسهال خونی و وبا و مانند آن.

در سال ۱۹۴۷ موفتیش آنتی‌بیوتیک از کشت قارچهای موجود در بدن مگس جدا کرد، و متوجه شد که آنها در برخی از باکتری‌های گرم منفی مانند حصبه و اسهال خونی و مانند آنها بسیار متأثرند. و با بحث و تحقیق در مورد فواید این قارچها برای مقاومت در برابر باکتری‌هایی که باعث بیماری‌های تغذیه‌ای که نیاز به وقت کوتاهی برای مداوا دارد، می‌شود، او متوجه شد که یک گرم از این آنتی بیوتیک‌ها می‌تواند بیش از ۱۰۰۰ لیتر شیر را از آلوده شدن به باکتری‌های بیماریزای مزمن نگهدارد.

و این بزرگ‌ترین دلیل بر توانایی شدید و مؤثر این مواد است.

اما در مورد آلوده بودن مگس به باکتری‌های بیماری‌زایی همچون باکتری‌های وبا و حصبه و اسهال خونی وغیره که مگس آنها را انتقال می‌دهد، باید گفت مکان این باکتری‌ها اطراف پاهای مگس و مدفوع آن است. و این در تمام مراجع باکتریولوژیکی ثابت است و نیازی نیست که اسم مؤلفین و مراجع را نام ببریم.

از همه این بحث‌ها چنین نتیجه می‌گیریم که هرگاه مگسی بر غذایی می‌نشیند، غذا را با پایش که حامل باکتریهای بیماریزا هستند لمس می‌کند. واگر هم آن را از غذا دور کنیم باز هم غذا آلوده می‌شود، اما قارچهایی که آنتی بیوتیک‌ها را جدا می‌کنند و میکروب‌ها موجود را در مدفوع و پاها را می‌کشند، بر شکم مگس قرار دارند، و همراه با مایع درون سلول‌های مستطیلی از قارچهای حاوی آنتی بیوتیک‌ها حرکت نمی‌کند مگر بعد از فشاری که بر مایع درون سلول وارد می‌شود، و باعث انفجار آن سلول و سپس آزاد شدن تخم‌ها و مایعات درون سلول می‌شود.

حاصل تحقیق مزبور

بدین ترتیب دانشمندان با تحقیقات، تفسیر حدیث را روشن نمودند که ضرورت دارد همه‌ی جسم مگس در مایع یا غذا فرو رود و آن بخاطر خنثی کردن تأثیر میکروب‌های بیماری‌زایی است که از طریق پاها و یا مدفوعش منتقل می‌شود، و همچنین به حقیقتی که حدیث به آن اشاره کرده نیز تصریح دارد و آن اینکه در یکی از بال‌های مگس بیماری وجود دارد و در دیگری دارو و شفایی به نام آنتی بیوتیک، که همراه با قارچهای موجود در شکم مگس از بدنش جدا نمی‌شود مگر بعد از فشار بر روی سلول‌های مستطیلی که آنتی بیوتیک‌ها در آن قرار دارند. و چون آن را زیر آب نگه می‌داریم بر سلول‌ها فشار آمده و مواد درون خود را آزاد می‌کنند.

دیدگاه اینجانب راجع به این بحث متکی بر منابع علمی و آزمایش‌ها

بحث مزبور-قسم به حق- واقعاً نتیجه‌ای موفق و دلالتی انکار ناپذیر بر صدق این حدیث -حدیثی که دشمنان سنت و احادیث همچون نظّام و هم مسلکانش اعم از خاورشناسان، کشیشان و برخی سست باوران مسلمان، طبل آن را به سینه زدند و رقصیدند.- و گفته‌های آنچه آن دو دکتر بزرگوار و آن دو پزشک ماهر و کار کشته بدان دست یافتند، دارند، نتیجه‌ای مبنی بر حمل یکی از بال‌های حامل بیماری بر بخشی از اجزای بدن مگس و حمل بال دیگر حامل داروی قارچهای موجود در

شکمش که عبارت از مواد کشنده‌ی میکروب‌هاست. تفسیر نزدیک، قانع کننده و سازگار با روش‌های زبان عربی می‌باشد و چقدر مثال‌های زیادی برای این تأویل در احادیث پیامبر وجود دارد. خداوند پاداش خیر به این دو پزشک دانشمند بدهد که گوشه‌ای از اسرار و رموز کارهای خداوند را در یکی از ضعیف‌ترین آفریده‌هایش (مگس) کشف نمودند. چه کسی می‌داند؟ شاید اگر این ماده‌ی موجود در بدن مگس نبود که میکروب‌های آویخته به آن را از پای در آورده، و آن در مدفوعش جای دارد، مگس بعنوان وسیله‌ای برای نابود کردن مردم تبدیل می‌شد، بویژه در مناطق فقیر نشین و عقب افتاده، و این یکی از نشانه‌های رحمت و مهربانی خداوند نسبت به آفریده‌هایش می‌باشد.

﴿وَرَحۡمَتِي وَسِعَتۡ كُلَّ شَيۡءٖۚ﴾ [الاعراف: ۱۵۶].

«و رحمت من هم همه چیز را در بر گرفته است».

حدیث مگس یکی از معجزات پیامبر ﷺ است

پس از اجرای آزمایش‌ها و تحقیقات علمی پزشکی از سال ۱۹۲۷ که نخستین تحقیق مربوط به وجود دارو و شفا در مگس در مجله‌ی پزشکی انگلیسی، منتشر شد و تاکنون نیز تحقیقات و آزمایش‌ها ادامه دارد با وضوح هر چه تمامتر روشن می‌شود که حدیث مگس یکی از معجزات پیامبر ﷺ می‌باشد.

پس از این: ای خواننده‌ی هوشیار و محققِ آگاه! امید است درباره‌ی صحت این حدیث از لحاظ روایت و درایت -یعنی از جهت معنا و واقعیت آن- یقین و باورت فزونی یافته باشد، و به آنچه از رسول الله ﷺ به صحت رسیده است، اعتماد داشته باشید، چرا که پذیرش آنچه از پیامبر صادر شده برای مومن محقق شایسته‌تر و بهتر است و هر روز که علوم و معارف بشری پیشرفت می‌کند خداوند آیات و نشانه‌های مربوط به خود و جهان هستی را آشکار می‌سازد که دال بر صداقت و درستی قرآن کریم و پیامبرمان محمد ﷺ می‌باشد:

﴿سَنُرِيهِمۡ ءَايَٰتِنَا فِي ٱلۡأٓفَاقِ وَفِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمۡ أَنَّهُ ٱلۡحَقُّۗ أَوَ لَمۡ يَكۡفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ ٥٣﴾ [فصلت: ۵۳]. «به زودی نشانه‌های خود را در آفاق و در نفس خودشان به آن‌ها نشان خواهیم داد، تا برای آن‌ها روشن گردد که او حق است، آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز گواه است؟!».

آری چنین است و من بر آن گواهم!!!.

توضیح بیشتر

دوست دارم بگویم صیغه امر وارده در حدیث: «فلیغمسه کله». و در جمله‌ی: «ثم لیطرحه» تنها دلالت بر راهنمایی و آگاهی دادن است و برای وجوب و الزام نیست.

در حدیث مگس نه دستور نوشیدن از ماده‌ی نوشیدنی و نه امر به خوردن غذا پس از فرو بردن و دور انداختن آن وجود دارد، بلکه این مسأله به خود انسان موکول شده است، یعنی هرکه خواست پس از دور انداختن مگس، از آن بیاشامد می‌تواند و هر که هم از آن تنفر داشت اشکالی ندارد، زیرا گاهی چیزی حلال است ولی نفس انسان از آن بیزاری می‌جوید مانند سوسمار، با وجود آنکه حلال است ولی طبیعت پیامبر ﷺ از آن تنفر داشت و نخورد، چون در منطقه‌ی محل سکونت وی وجود نداشت. آیا در آنچه که قانون گذار حکیم و کاردان ﷻ از جانب پروردگار آموزش داده، حفظ اموال از نابودی نیست؟ آری! قسم به خدا! چنین است.

بسیاری از مردم در مناطق و محیط‌های فقیر و عقب مانده به سر می‌برند، نوشیدنی و غذایی که مگس در آن می‌افتد را دور نمی‌اندازد، بلکه مگس را بیرون آورده و سپس در عین اینکه طبیعتشان از آن بیزار است می‌نوشند و می‌آشامند و اشکالی هم در کار خود نمی‌بینند، زیرا بعد از خستگی و رنج و زحمت بسیار، بدان دست یافته‌اند. من با چشم خود کسانی دیده‌ام چنان می‌کردند و از کار خود نیز خوشنود بودند.

نکته‌ای دیگر که لازم است بدان اشاره کرده و توضیح دهم، اینکه ما محدثان وقتیکه از حدیثی از لحاظ روایت و معنا دفاع می‌کنیم، بدین معنا نیست که ما مردم را بر مبارزه با مگس و پاکسازی خانه‌ها و منازل، خیابانها و راهها و نگه داری غذا و نوشیدنی دور از وجود مگس تشویق نمی‌کنیم! هرگز چنین نیست!! چرا که اسلام دین پاکیزگی به تمام معناست و پیشگیری از بیماری‌ها را تشویق می‌کند.

اسلام چنانکه دستور مداوا داده، به پیشگیری هم فرمان می‌دهد و داروهایی را تجویز نموده که در دوران‌های جدید از آنها اطلاع پیدا کرده‌ایم.

وانگهی! مگر در حدیث صحیحی که بخاری و مسلم از جابر بن عبدالله روایت کرده‌اند نیامده که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «خَمِّرُوا الْآنِيَةَ-یعنی غطوها- وَأَوْكُوا الْأَسْقِيَةَ- یعنی اربطوا أفواهها حتی لا یتقذر الـماء أو تدخل فیه بعض الحشرات الضارة- وَكُفُّوا

صِبْيَانَكُمْ عِنْدَ الْعشاءِ» «ظرف‌هایتان را بپوشانید و منفذ ظرف‌های آبتان را با ریسمان ببندید -یعنی تا آبِ داخل آن آلوده نشود یا حشرات موذی بدان راه نیابند- و از بیرون رفتن کودکانتان پس از مغرب جلوگیری کنید».

این همان پیامبری است که ما را راهنمایی می‌کند غذاهای خود و ظرف‌های آب را نگه داری کرده و فرزندان خویش را از تاریکی شب محافظت نماییم، زیرا شاید بر اثر تاریکی دچار آزار و اذیتی گردند.

گستاخی و بی‌شرمی عده‌ای پزشک و مدعیان علم و دانش که حدیث مگس را تکذیب کرده‌اند، به جایی رسیده که دانشمندان مدافع صحت آن را «ذبابیین: مگسی‌ها» نام نهاده‌اند ولی ما دانشمندان مشکلی نمی‌بینیم و معتقدیم اتهام و آزار رساندن در راه دعوت دینی و دفاع و حمایت از کتاب خدا و سنت پیامبر، آسیبی به ما نمی‌رساند و نمی‌تواند ما را از میدان خارج کند، آنگاه آزار و اذیت‌های کنونی دانشمندان و دعوت‌گران کجا و متهم کردن پیامبر به دروغ پردازی، شعر سرودن و غیب‌گویی و دچار شدن یاران پیامبر در راه انتشار اسلام و دعوت‌گری به انواع اذیت‌ها و فشارها کجا؟ که حقیقتاً اذیت و آزارهای امروزی به یک دهم اذیت، دشنام و تحقیر ایشان نمی‌رسد. سپس کسانیکه از ما می‌خواهند به‌خاطر کوچک‌ترین شبهه‌ای در تکذیب و تحقیر احادیث صحیح شتاب ورزیم.

وانگهی علم و پزشکی جدید آمد و پرده از اسرار و رموز این احادیث مانند حدیث مگس برداشته که منصفان و خردمندان آن را جزو معجزات به شمار آوردند، آنها از ما چه انتظاری دارند، آیا می‌خواهند ما به هر شبه‌ی پوچی حکم به ضعف حدیث کنیم و توهین به آن نماییم. اما خوشبختانه علم و طب آمد و آنچه که این احادیث آن را در نظر داشتند، بیان نمودند، اسراری که منصفان و عقلا آن را از معجزات پیامبر می‌دانند.

آنها بعد از این با خود می‌گویند: آیا پس از آنکه تکذیب کردیم و حکم به جعلی بودنش دادیم برگردیم و صحیحش پنداریم؟ یا راهی دیگری برگزینیم؟

این کینه توزان نسبت به سنت‌ها و احادیث، می‌خواهند احادیث را بازیچه قرار داده و آنهایی که دانشمندان دیروز صحیحش دانستند امروزه به تکذیب آن بپردازیم و آنچه را دیروز جعلی می‌دانستیم، امروز تصحیح نماییم!!! این چیزی است که نمی‌شود و هرگز -به خواست خدا- رخ نخواهد داد، تا زمانیکه سنت و برنامه خدا در هستی چنین باشد که هیچ دوره‌ای از ادوار تاریخ عمر بشر از دعوتگران به سوی حق و

مدافعان آن خالی نباشد تا دستور خدا به اجرا در می‌آید و کار دنیا یکباره خاتمه می‌یابد، چنانکه پیامبر ﷺ آن مبلغ راستگو می‌فرماید: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ لَا يَضُيرهُمُ مَنْ خالفهم حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ، وَهُمْ ظاهرون». «پیوسته گروهی از امتم پا بر جا و استوار بر مسیر حق حرکت کرده و مخالفان نمی‌توانند گزندی به آنان برسانند تا فرمان خدا می‌آید و ایشان همچنان پا برجایند». بخاری و مسلم روایت کرده‌اند[۱].

این گروه بواسطه‌ی ایمان و یقین و دلایل محکم و استوار بر مسیر حق باقی خواهند ماند و بر اثر تأیید و پشتیبانی خداوند تا روز واپسین مخالفان نخواهند توانست ایشان را وادار بر شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت بکنند.

احادیث جادو شدن پیامبر ﷺ

یکی دیگر از احادیثی که از دیر زمان تاکنون مورد تعرض شبهات و انتقادات قرار گرفته احادیث جادو شدن پیامبر ﷺ است. این احادیث در نهایت صحت است و بخاری، مسلم و دیگر اصحاب کتب حدیث آن را روایت کرده‌اند؛ و اینک، شبهه‌ی متعلق به آن و روشن ساختنِ جانب حق در این قضیه:

روایت‌های بخاری و مسلم

بخاری و مسلم در صحیح خود و با سند خودشان از هشام بن عروه از پدرش از عائشه رضی الله عنها روایت می‌کنند که[۲]: «مردی از طائفه‌ی: بنی زریق[۳] موسوم به لبید بن اعصم پیامبر را افسون کرد تا جائیکه پیامبر ﷺ گمان می‌برد فلان کار را انجام می‌دهد ولی در واقع انجام نمی‌داد تا اینکه روزی -یا شبی-[۴]، در حالی که پیش من بود، دعا

۱- صحیح بخاری: کتاب المناقب، باب ۲۸ و کتاب الاعتصام بالکتاب والسنة، باب قول النبی ﷺ: لاتزال طائفة...، مسلم: کتاب الامارة، باب لاتزال طائفة....

۲- صحیح بخاری: کتاب: المناقب، باب ۲۸ و کتاب: الاعتصام بالکتاب والسنة، باب: قول النبی: لاتزال طائفة...و صحیح مسلم: کتاب الامارة، باب: لاتزال طائفة....

۳- بنی‌زریق قبیله‌ای از قبایل انصار و از طائفه‌ی: خزرج است، پیش از اسلام میان بسیاری از انصار و یهبود پیمان و برادری و محبت وجود داشت، وقتی اسلام آمد و مردم مدینه اسلام را پذیرفتند از ایشان برائت جستند. این ماجرا پس از بازگشت پیامبر از صلح حدیبه در ماه ذوالحجه سال هفتم هجری به وقوع پیوست.

۴- تردید از راوی است.

کرد و دعا کرد، آنگاه فرمود: ای عائشه! آیا دانستی که خداوند پاسخ درخواستم را داد؟ دو مرد پیش من آمدند یکی از آنها[۱] کنار سرم و دیگری[۲] کنار پاهایم نشست، یکی از آنها به رفیقش گفت: بیماری و درد این مرد چیست؟[۳] گفت: جادو شده است. گفت: چه کسی وی را افسون کرده؟ گفت: لبید بن اعصم گفت: در چه چیزی؟ گفت: به وسیله‌ی مو و غلاف گرده‌ی خرمای نر. گفت: آن کجا است؟ گفت: در چاه ذروان[۴]. پیامبر خدا همراه گروهی از یارانش بدانجا رفت و هنگامی که رسیدند پیامبر فرمود: ای عائشه! آب آن بسان آب آمیخته با حنا و سر نخل‌های آن مانند کله‌های شیاطین بود[۵]. گفتم: ای پیامبر خدا! چرا آن را بیرون نیاوردی؟ فرمود: خداوند مرا بهبود بخشید و نخواستم راجع به آن آشوب و فتنه‌ای میان مردم راه اندازم[۶] لذا دستور داد چاه مزبور پر شود»[۷].

بخاری و مسلم با سند خود در صحیحشان از ابو اسامه از هشام از پدرش از عائشه روایت می‌کنند -تعبیرات مربوط به بخاری است- که «پیامبر خدا افسون شد به گونه‌ای که تصور می‌کرد فلان کار را انجام می‌دهد در حالیکه انجام نداده بود تا اینکه روزی پیش من بود و بسیار دعا کرد سپس فرمود: ای عائشه آیا فهمیدی خداوند پاسخ خواسته‌هایم را داد؟ گفتم و آن چه بود؟ گفت: دو مرد نزد من آمدند یکی از آنها کنار سرم و دیگری کنار پاهایم ...» جز اینکه در این روایت می‌گوید: پس آن کجا است؟ گفت: در چاه ذروان[۸]. و هم گفته‌ی عائشه در آن آمده که می‌گوید: گفتم ای پیامبر خدا! آیا آن را بیرون آوردی؟ فرمود: نه، چون خداوند مرا بهبود بخشید و ترسیدم سبب برانگیختگی و درگیری میان مردم شوم، و لذا پیامبر دستور پوشیدن سر چاه را داد.

۱- که جبرئیل بود.

۲- که میکائیل بود.

۳- مقصودش پیامبر بوده که به منظور تعظیم و بزرگداشت چنین تعبیری بکار برده است یعنی کمال مردانگی.

۴- چاه مزبور از آن انصار بود.

۵- عرب چیز زشت و ناپسند را به سر شیطان تشبیه می‌کنند در قرآن کریم نیز در تعریف درخت: زقوم آمده که: ﴿طَلۡعُهَا كَأَنَّهُۥ رُءُوسُ ٱلشَّيَٰطِينِ ٦٥﴾ [الصافات : ۶۵] «انکار کله‌های شیطان است».

۶- یعنی از ترس اینکه اگر آن را اعلام کنم میان مسلمانان و یهودیان و هم پیمانان مدینه‌ای‌شان جنگ و نزاع در گیرد.

۷- صحیح بخاری: کتاب الطب، باب السحر، صحیح مسلم: کتاب الطب والمرض والرقیا، باب السحر.

۸- همان چاه ذروان است که بخاطر کار برد زیاد همزه‌اش را تخفیف داده و سپس حذفش کرده‌اند.

بخاری روایت کرده و می‌گوید: عبدالله بن محمد با من صحبت کرد و گفت: از ابن‌عیینه شنیدم می‌گفت: نخستین کسیکه آن را برای ما بازگو کرد ابن جریج[۱] بود می‌گفت: خاندان عروة[۲] از عروه با من صحبت کرد، که پیامبر خدا افسون شد، به گونه‌ای که تصور می‌کرد می‌تواند با زنانش همبستر شود ولی نمی‌توانست. سفیان می‌گوید[۳] این شدیدترین حالت در این نوع افسون است، پیامبر فرمود: ای عائشه آیا فهمیدی خداوند درخواستم را پذیرفت؟ دو مرد پیش من آمدند، یکی از آنها نزدیک سرم و دیگری نزدیک پاهایم نشست، آن که کنار سرم بود به دیگری گفت: این مرد چه بر سرش آمده؟ گفت: جادو شده، گفت: چه کسی وی را افسون کرده؟ گفت: لبید بن اعصم یکی از مردان قبیله‌ی ذریق هم پیمان یهودیان که منافق است. گفت: به چه وسیله‌ای او را افسون کرد؟ گفت: بوسیله مو، گفت: در چه چیزی؟ گفت: در غلاف گرده‌ی درخت خرمای نر زیر تخته سنگ بزرگ، ته چاه، در چاه ذروان. عایشه می‌گوید: پیامبر به سوی چاه رفت تا آن را بیرون آورد و گفت: این چاهی است که در خواب به من نشان داده شده و آب آن مانند آب آمیخته با حنا و سرهای درخت خرمای آن بسان کله‌های شیاطین می‌باشد، گفت: پیامبر آن ظرف و محتویات آن را از چاه بیرون آورد، عایشه می‌گوید: گفتم: آیا داروی مداوای افسون را بکار نمی‌بری؟

فرمود: به خدا قسم خداوند که مرا بهبود بخشید و نمی‌پسندم میان مردم اختلاف و درگیری برانگیزم.

امام بخاری حدیث افسون را در کتابها و بابهای دیگر صحیحش روایت می‌کند[۴] بخاری در کتاب: الادب، حدیث مزبور را از استادش حمیدی از سفیان بن عیینه روایت کرده است. به جز بخاری و مسلم، امام احمد در مسندش[۵] و ابن سعد[۶] و ابن ماجه[۷]

۱- ابن جریج عبدالملک بن عبد العزیز بن جریج امام دادگر مورد اعتماد است.

۲- این دلیل بر آن است که غیر از هشام حدیث را روایت کرده و نزد خاندان عروه معروف و مشهور بوده است.

۳- این توضیحات در سند حدیث آمده و از قبیل توضیحات خارج از آن نمی باشد که این امر دال بر مدرج بودن حدیث است.

۴- کتاب: بدء الخلق، باب: ۱۷، کتاب: الادب، باب: ۵۶، کتاب: الدعوات، باب: ۵۷.

۵- ۳۶۷/۴ و ۵۷/۶، ۶۳، ۶۶.

۶- الطبقات: ج ۲ ق ۲ ص ۴

۷- سنن کتاب الطب، باب ۴۵.

حدیث مزبور را روایت کرده‌اند.

انتقادهای وارده بر حدیث مزبور و پاسخ آنها

ریشه‌های شبهات وارده بر حدیث به عصر اول بر می‌گردد، چه امام ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه[1] ضمن اشاره به احادیثی که نظام و دیگر افراد سست ایمان، نسبت به سنت و احادیث، آنها را مورد طعن قرار داده‌اند، بدان اشاره می‌کند.

و همچنین عده‌ای دانشمندان در دوره‌ی اخیر که در همه‌ی امور عقلِ سرشان را معیار و داور قرار دادهٍ، به این حدیث اعتراض گرفته‌اند. درحالی که هیچ‌گونه اطلاعی از سنت‌ها و احادیث و ضبط و دقت راویان ندارند تا آنها را از خطا باز دارد.

یکی از مدعیان دانش و معرفت نیز در این زمان[2] آمده و کتابی را راجع به سنت نگاشته و تمام انتقادهای خرد و کلان وارده بر سنت و احادیث را ذکر کرده است. و در رد این حدیث استدلال نموده که استاد محمد عبده حدیث مزبور را با دلایل و براهین محکم و استوار رد نموده است.

او و پیشینیانی از میان امامان معتزلی بر امور زیر تکیه کرده و می‌گویند:

۱- این حدیث گر چه بخاری و مسلم روایتش کرده‌اند، جزو احادیث آحاد است که در زمینه‌ی مسائل اعتقادی بدانها استناد نمی‌شود، معصوم بودن پیامبر از اینکه امری بر عقلش تأثیر بگذارد جزو امور اعتقادی است. و اثبات خلاف آن جز با دلیل یقین‌آور همچون حدیث متواتر ثابت نمی‌گردد و در این راستا اکتفا به ظن و گمان کافی نیست.

۲- حدیث مزبور با قرآن کریم که در نفی افسون و جادو از پیامبر متواتر و قاطعیت دارد، همخوانی ندارد. چرا که قرآن اعتقاد به اثبات افسون برای ایشان را به مشرکان نسبت داده و آنان را بر این گمان و پندار باطلشان ملامت کرده و می‌فرماید:

﴿وَقَالَ ٱلظَّٰلِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلٗا مَّسۡحُورًا ۝٨ ٱنظُرۡ كَيۡفَ ضَرَبُواْ لَكَ ٱلۡأَمۡثَالَ فَضَلُّواْ فَلَا يَسۡتَطِيعُونَ سَبِيلٗا ۝٩﴾ [الفرقان: ۸-۹]. «ستمگران می‌گویند: شما جز از یک انسان سحر شده‌ای پیروی نمی‌کنید. ببین چگونه برای تو مثل‌ها می‌زنند و گمراه می‌شوند و نمی‌توانند راهی پیدا کنند».

۱- تأویل مختلف الحدیث: ۱۷۷ و صفحات بعدی.

۲- او محمود ابوریه است که در کتاب: اضواء علی السنة المحمدیة، از آن بحث به میان می‌آورد.

و می‌فرماید:

﴿نَّحۡنُ أَعۡلَمُ بِمَا يَسۡتَمِعُونَ بِهِۦٓ إِذۡ يَسۡتَمِعُونَ إِلَيۡكَ وَإِذۡ هُمۡ نَجۡوَىٰٓ إِذۡ يَقُولُ ٱلظَّٰلِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلٗا مَّسۡحُورًا ٤٧ ٱنظُرۡ كَيۡفَ ضَرَبُواْ لَكَ ٱلۡأَمۡثَالَ فَضَلُّواْ فَلَا يَسۡتَطِيعُونَ سَبِيلٗا ٤٨﴾ [الاسراء: ۴۷-۴۸]. «ما بهتر می‌دانیم که آنان به چه منظوری به سخنان تو گوش فرا می‌دهند، هنگامی که پای سخنانت می‌نشینند، و آن‌گاه که با هم در گوشی صحبت می‌کنند. آن زمان که ستمکاران می‌گویند جز از مرد جادو شده‌ای پیروی نمی‌کنید. بنگر چگونه برای تو مثلها می‌زنند و از این رو آنان گمراه گشته و نمی‌توانند راهی پیدا کنند».

۳- اگر بگوییم جایز است پیامبر تصور کند کاری انجام می‌دهد در حالی که آن را انجام نداده است، پس باید بگوییم جایز است او گمان کرده باشد چیزی تبلیغ کرده ولی در واقع تبلیغ نکرده باشد و یا بپندارد چیزی بر وی فرود می‌آید ولی فرود نیامده باشد که محال بودن چنان چیزی آشکار و نیازمند توضیح و بیان ندارد.

پاسخ به انتقادهایشان

۱- معیار حق بودن چیزی، انسان‌ها و چهره‌های سرشناس نیستند، بلکه این چهره‌ها هستند که از طریق حق و دنباله‌روی از آن شناخته می‌شوند. در سخنان حضرت ﷺ آمده است: «حق را بشناس پیروانش را می‌شناسید».

استاد امام محمد عبده نخستین کسی نیست که درباره‌ی حدیث مزبور، اسب سخن را تاخته باشد، بلکه او دنباله‌رو سران معتزله و همفکرانشان می‌باشد، وقتی شخصی گفته‌های دانشمندان را دستاویز خود قرار داده و حق را جز از طریق انسان‌ها نمی‌شناساند، باید در این نکته با او همراهی کرده و برای او و امثال او روشن سازیم که چنگ زدن به حدیث صحیح، و رد نکردن و تفسیر نمودنش به گونه‌ای که با عقل و نقل یقین‌آور سازگار باشد، مذهب و عقیده‌ی همه‌ی دانشمندان امت است و نپذیرفتن احادیث صحیح به خاطر کوچک‌ترین شبهه، و گمانِ مخالفت با عقل یا قرآن و یا علم، اصلاً محققانه نمی‌باشد.

احادیث صحیح مورد اعتماد، گرچه در زمینه‌ی عقاید ثانویه[1] یقین‌آور نیستند ولی ظن غالب را می‌رسانند، و ما انکار نمی‌کنیم عقاید اساسی و اولی در اسلام، همچون

۱- مانند سؤال دو ملائکه‌ی قبر، اثبات عذاب و خوشی قبر، توضیحات حشر، نشر، صراط و قرارداشتن آن بر روی جهنم.

اثبات وجود خداوند، یکتاپرستی، اثبات جهان آخرت و رسالت پیامبران جز به وسیله‌ی دلایل یقین‌آور اثبات نمی‌شوند.

اگر امام محمد عبده حدیث جادو شدن پیامبر را انکار کند، پیشوایان بزرگواری که در زمینه‌ی علم و آگاهی و دارا بودن علوم معقول از او راسخ قدمتر هستند مانند مازری، خطابی، قاضی عیاض، ابن تیمیه، ابن‌القیم، ابن کثیر، نووی، حافظِ منتقد -ابن حجر-، قرطبی، آلوسی و افراد بیشمار دیگری به صحت حدیث از لحاظ روایت و درایت اعتراف نموده‌اند.

۲- کسانیکه حدیث مزبور را صحیح دانسته‌اند همچون امام بخاری، مسلم و دیگر محدثان و همه‌ی علما پس از ایشان در تفسیر آن گفته‌اند: آنچه برای پیامبر رخ داد گونه‌ای از بیماری‌های جسمی و عارضی است که در حق پیامبران جایز است، و حدیث افسون از طرق متعددی در صحیح بخاری، مسلم و دیگران از چند نفر صحابه از جمله: عائشه، ابن عباس، زید بن ارقم و دیگران روایت شده است که احتمال وجود خطا، اشتباه و یا دروغ را در آن منتفی می‌سازد. حدیث مزبور از طرق مختلف با لفظ: «حتی کان یخیل إلیه انه یفعل الشيء وما فعله» «به گونه‌ای که می‌پنداشت می‌تواند چیزی را انجام دهد و نمی‌توانست». آمده ولی پاره‌ای روایت‌های صحیح وارد شده که ابهام موجود در این روایت را بر طرف می‌سازد، و آن هم روایت امام عادل مورد اعتماد، سفیان بن عیینه یکی از کوه‌های شامخ حدیث و دانش، در میان این امت می‌باشد که دو پیشوای بزرگوار از بین شیوخ امام بخاری از ایشان روایت کرده‌اند، یکی ازآنها عبد الله بن محمد بن عبد الله بن جعفر الجعفی مشهور به ابو جعفر بخاری معروف به مُسندی است.

حافظ ابن حجر راجع به وی می‌فرماید: فردی مورد اعتماد و حافظ، وی مسند را از سن ده سالگی گردآوری نمود و در سال دویست و بیست و نه هجری دیده از جهان فرو بست[۱]، که در کتاب الطب باب: هل یستخرج السحر می‌باشد.

و دیگری امام حمیدی حافظ است که از بزرگوارترین یاران و شاگردان ابن‌عینیه به شمار می‌آید و در سال دویست و نوزده هجری[۲] از دنیا رفت.

۱- تقریب‌التهذیب: ۴۴۷/۱.

۲- تقریب‌التهذیب: ۴۱۵/۱.

حاکم می‌گوید: بخاری هرگاه حدیث را از حمیدی می‌یافت به‌سوی دیگری نمی‌رفت.

عبارت سفیان اینگونه است: «پیامبر خدا افسون شده بود به گونه‌ای که می‌پنداشت توانائی همبستری با همسرانش را دارد و نمی‌توانست».

سفیان گفته: افسون در این حالت، شدیدترین نوع آن محسوب می‌گردد.

این روایتی است که باید بر آن متکی بود و لذا امام قاضی عیاض می‌گوید: احتمال دارد مراد از خیال و گمان این باشد که بر اساس عادت قبلیش مبنی بر توانائی جماع کردن چنین می‌پنداشت می‌تواند، ولی وقتی به زن نزدیک می‌شد سست و ناتوان می‌گشت همانگونه که حال و وضع جادو شده‌ها چنان است[1].

یکی از قواعد پژوهش صحیح علمی هم این است که هرگاه دو روایت در دست بود، یکی خلاف مقصود را برساند و دیگری چنان نباشد، دومی را برگزیده و مراد را با آن معلوم می‌نماییم. بنابراین آسیبی به عصمت پیامبر وارد نمی‌آید و اصلی که انکار و رد حدیث را بر آن پایه‌ریزی کرده بودند فرو می‌ریزد.

۳- اینکه می‌گویند: حدیث مزبور با قرآن سر ناسازگاری دارد پذیرفتنی نیست، زیرا مقصود مشرکان از آیه‌ی: ﴿إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا﴾ این نبوده که پیامبر جادو شده و مدتی تغییراتی بر وی عارض شده و سپس بهبود یافته است، بلکه منظورشان این بود که همه‌ی گفتارها و کردارهایش از روی خیال و دیوانگی صادر شده و برگرفته از وحی و پیام خداوند نمی‌باشد. پس هدف آنان انکار و نفی رسالت ایشان بود، و چنانکه معلوم هم است کافران بر گفتار یا حالتی پا برجا نمی‌ماندند. گاهی می‌گفتند: شاعر است، باری می‌گفتند: غیبگو، باری دیگر می‌گفتند: جادوگر و باری هم می‌گفتند: جادو شده می‌باشد و اینچنین است باطل، هیچ‌گاه پیروانش را بر گفتار یا حالتی، ثابت قدم نمی‌گذارد.

۴- و اما اینکه می‌گویند: وقتی پنداشتن چیزی خلاف واقع در غیر امور مربوط به دین، در حق پیامبر باشد در امور تبلیغی هم جایز می‌باشد، با توضیحاتی که درباره‌ی مقصود حدیث ارائه دادیم که جادو در جسمش اثر گذاشته بود نه در عقلش، غیر قابل قبول است. اگر معنای حدیث بر حسب ظاهرش نیز برایشان بپذیریم، بازهم هدف آنان برآورده نمی‌شود. چون قیاس امور مربوط به وحی و رسالت بر امور دنیایی، قیاس آسمان بر ریسمان است، چه ایشان در رابطه با امور دینی معصوم از خطا و تغییر و

۱- فتح الباری: ۲۲۷/۱۰.

تحول، ولی در امور دنیایی فاقد ویژگی عصمت می‌باشد، از این‌رو پیامبر دو جهت دارد: جهت انسان بودن و جهت پیامبر بودن، نظر به جهت اول هرچه در حق سایر انسان‌ها جایز است در حق وی نیز امکان دارد که یکی از آنها جادو شدنش است و نظر به اعتبار و جهت دوم، صدور چیزهای مخل به رسالت از او امکان ندارد چون دلایل عقلی و نقلی بر معصوم بودنش از آنها وجود دارد.

وانگهی، دیدگاه منکرین حدیث مزبور پیرامون آنچه در قرآن به پیامبر خدا موسی علیه‌السلام نسبت داده شده مبنی بر اینکه راجع به ریسمان‌ها و چوب دستی‌های جادوگران گمان برد که مارهای زنده‌اند، چگونه است؟ آیا قرآن یقینی متواتر را انکار می‌کنند؟ آیا این پندار وی مقام رسالت و تبلیغش را زیر سؤال برد؟!.

وقتی چاره‌ای جز گردن نهادن به آنچه قرآن آورده ندارند، پس چرا گمان موجود در حدیث جادو را منافی عصمت می‌دانند؟ در حالی که داستان موسی علیه‌السلام را متناقض با ویژگی عصمت آنحضرت ندانستند؟!.

خداوند سبحان -که همه‌ی دانائی‌ها از آن اوست- خواسته پیامبرش را با شیوه‌های گوناگون آزمایش کند تا مردم بدانند ایشان نیز همچون آنان انسان بوده و آنها را تا مقام خدائی بالا نبرند. همچنین بدین خاطر که پاداش پیامبران افزایش یافته و جایگاهشان نزد الله متعال بالا رود، انها را به انواع دردها و رنج‌های فراوان در راه تبلیغ دین و پیام‌های الهی مبتلا می‌سازد.

نمی‌خواهم بحث را با ذکر پاره‌ای گفته‌های پیشوایان برخوردار از هر دو علم معقول و منقول به درازا بکشم ولی دو نقل قول را بر می‌گزینم:

دیدگاه درست و معتبر امام مازری[1]

امام مازری می‌فرماید: برخی بدعت‌گذاران این حدیث را انکار کرده و گمان برده‌اند از مقام نبوت می‌کاهد و در آن شک می‌اندازد، می‌گویند: و هر چه بدان بینجامد باطل

۱- او امام ابو عبدالله محمد بن عمربن محمد تمیمی مازری -به فتح زاء- در نسبت به مازره یا مازر یکی از مناطق جنوب جزیره‌ی صقلیة است ایشان یکی از فقهای مالکی مذهب و در مذهب خود به درجه‌ی اجتهاد نائل آمد و توانائی خود را ر زمینه‌ی علوم زیادی نشان داد و دارای نوشته‌هایی نیز هست از جمله: المعلم شرح صحیح مسلم که قاضی عیاض آن را تکمیل کرد و نام: (اکمال المعلم) را بر آن نهاد. در سال ۵۳۶ از دنیا رفت.

و بی‌اساس می‌باشد، و پنداشته‌اند جایز دانستن این امر موجب بی‌اعتمادی به قوانین مقرر ایشان می‌گردد، چه بنابراین، احتمال دارد تصور کند جبرئیل را می‌بیند، درحالی که اینگونه نمی‌باشد و یا احساس کند بر او وحی می‌شود اما چیزی بر او وحی نمی‌شود، مازری گفته: همه‌ی این سخنان مردود است، چون دلایل صدق پیامبر در ابلاغ پیام از سوی خدا و عصمتش در زمینه‌ی تبلیغ، اقامه شده است و معجزه‌ها دلیل و نشانه‌ی صداقت وی می‌باشند. پس جایز دانستن چیزی که دلیل بر آن اقامه شده، باطل است.

و اما آنچه به پاره‌ای امور دنیا مربوط است و هدف از ارسال پیامبران، آن امور نمی‌باشد، پیامبر راجع به آنها در معرض ابتلا به عوارض بشری همچون بیماری‌ها قرار گرفته و بعید نیست چیزی غیر واقعی از امور متعلق به دنیا را تصور کند، با وجودیکه در امور دین و وحی معصوم می‌باشد.

مازری در ادامه می‌گوید: برخی مردم گفته‌اند: مراد از حدیث این است که پیامبر ﷺ گمان می‌برد با همسرانش همبستر است و چنان هم نبود، این‌جور چیزها بهنگام خواب بسیار برای انسان رخ می‌دهد پس بعید نیست در حال بیداری هم برایش پیش بیاید[۱].

سخنان ارزشمند امام ابن القیم در این باره[۲]

امام ابن القیم رحمه الله پس از آنکه به احادیث دال بر جادو شدن پیامبر ﷺ اشاره می‌کند می‌فرماید: این حدیث نزد محدثان ثابت و پذیرفته شده بوده و اختلاف نظری درباره‌ی صحتش ندارند، در حالیکه برای بسیاری از اهل کلام و امثال آنها، قابل تحمل نبوده و آن را به شدت انکار کرده و دروغ پنداشته‌اند. بعضی از آنان نوشته‌ی مستقلی راجع به آن نگاشته و حدیث را به هشام -یعنی ابن عروه بن الزبیر- نسبت داده و مودبانه‌ترین سخنی که درباره آن بزرگوار گفته‌اند این است که هشام به خطا رفته و چنان چیزی رخ نداده است. زیرا نمی‌شود پیامبر جادو زده شود، چون تصدیق دیدگاه

۱- فتح الباری: ۲۲۶۱۰، ۲۲۷.

۲- او امام محدث مفسر فقیه شمس‌الدین ابوعبدالله محمدبن ابی‌بکر دمشقی است که در سال ۷۵۱ از دنیا رفت. او یکی از شاگردان امام ابن تیمیه و کتاب‌های زیادی دارد از جمله: زادالمعاد في هدی خیر العباد، اعلام الموقعین، الطرق الحکمیه، مفتاح السعادة، طریق‌الهجرتین و دیگر کتاب‌های مفید.

کافران است که می‌گفتند: ﴿إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا﴾ پس جایز نیست پیامبران افسون زده گردند چون چنان چیزی، با حمایت خداوند از ایشان و معصوم بودنشان از شیاطین منافات دارد.

ابن القیم رحمه الله گفته: سخنان آنان از دید علما مردود و غیر قابل قبول است، چون هشام یکی از معتبرترین و داناترین مردم بوده و هیچ یک از ائمه چیزی راجع به وی نگفته‌اند که موجب رد و بی‌اعتباری احادیثش گردد، پس فیلسوفان چه ارتباطی با این مسأله دارند[1]؟

غیر از هشام، از عائشه نیز روایت کرده‌اند[2] و اصحابِ هر دو کتاب صحیح، بر صحیح دانستن این حدیث اتفاق نظر دارند و هیچ کدام از محدثان درباره‌ی آن چیزی نگفته‌اند. ماجرای مزبور نزد تاریخ‌نگاران و فقها معروف و مشهور است که ایشان نسبت به آگاهی از زندگی روزمره‌ی پیامبر ﷺ آگاهتر از فیلسوفان‌اند. تا اینکه می‌فرماید: جادوئی که پیامبر بدان مبتلا شد نوعی بیماری بود که خداوند ایشان را بهبود بخشید و به عنوان نقص و عیبی نیز برای ایشان محسوب نمی‌شود. چون بیمار بودن و نیز بیهوش گشتن پیامبر جایز است، پیامبر خدا ﷺ در بیماریش، وقتی پایش سست و بدنش ناتوان شد، از هوش رفت و این جزئی از آزمایش‌هایی است که خداوند مقام وی را بدین وسیله بالا می‌برد. پیامبران بیشتر از همه‌ی مردم در معرض سختی و آزمایش قرار دارند و از سوی امت‌هایشان دچار قتل، ضرب و شتم و زندانی شدند، از این رو جای تعجب نیست پیامبر بزرگوار ﷺ از سوی عده‌ای از دشمنانش دچار افسون گردد چنانکه به وسیله‌ی شخصی مورد هدف قرار گرفت و سرش شکافته شد یا یک شخصی شکمبه‌ی شتری را در حال سجده بر پشت وی انداخت.

پس این‌گونه چیزها به عنوان نقص و ننگ برای ایشان به شمار نمی‌آید، بلکه نشانه‌ی کمال و مرتبه‌ی بلند آنان در پیشگاه خداوند است. آنگاه ابن القیم رحمه الله به پاسخ شبهات وارده بر حدیث می‌پردازد که از چارچوب پاسخهای ما خارج نمی‌شود[3].

۱- یعنی علم حدیث مبنی بر روایت و درایت است و فیلسوفان جز ظاهر آن را نمی‌دانند.

۲- یعنی با واسطه چون هشام از پدرش از عائشه نقل می‌کند. می‌گویم: یکی دیگر از افرادی که حدیث مزبور را از عائشه نقل کرده‌اند عمره تابعی فقیه دختر عبدالرحمن است.

۳- التفسیر القیم: ۵۶۴-۵۷۲.

نتایج تحقیقات

و اکنون پس از این سیر طولانی پیرامون شبهات وارده از طرف دشمنان اسلام علیه سنت و احادیث، از دوران نظّام گرفته تا به امروز، لازم می‌دانم نتایج این بحث مبسوط را در نکات ذیل خلاصه نمایم:

۱- اسلام که دین همگانی و جاودانی است، خداوند آن را بر اساس آشکار ساختن حق در آیه‌ی:

﴿إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلۡإِسۡلَٰمُۗ﴾ [ال عمران: ۱۹].

«بی‌گمان دین(حق) در پیشگاه خدا، اسلام است».

و در آیه‌ی:

﴿وَمَن يَبۡتَغِ غَيۡرَ ٱلۡإِسۡلَٰمِ دِينٗا فَلَن يُقۡبَلَ مِنۡهُ وَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٨٥﴾ [ال عمران: ۸۵].

«و کسی که غیر از اسلام آئینی دیگر برگزیند، از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زمره‌ی زیانکاران خواهد بود».

برای همه‌ی انسان‌های برگزیده، و اسلام در معرض دشمنی آشکار و نهان مشرکان، بت‌پرستان و همگنانشان، اعمّ از یهودیان، مسیحیان و دیگران و همچنین شبهه‌افکنی‌های شیاطین انس و جن در دوران حیات مبارک خود قرار گرفته‌اند، و پیامبر ما نیز از آن مستثنی نیست. ولی دیری نپایید که بعد از جهاد و مبارزه‌ای تلخ، آتش دشمنی‌ها و کینه‌توزی‌ها فرو نشست و فتیله‌ی آن خاموش شد، شرک و مشرکان، باطل و باطل‌گرایان رفتند و حق آشکار و روشن در صحنه‌ی نبرد سرافراز بیرون آمد:

﴿وَقُلۡ جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَزَهَقَ ٱلۡبَٰطِلُۚ إِنَّ ٱلۡبَٰطِلَ كَانَ زَهُوقٗا ٨١ وَنُنَزِّلُ مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِ مَا هُوَ شِفَآءٞ وَرَحۡمَةٞ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ ٱلظَّٰلِمِينَ إِلَّا خَسَارٗا ٨٢﴾ [الإسراء: ۸۱-۸۲]. «و بگو حق فرا رسیده و باطل از میان رفته و نابود گشته است. اصولاً باطل همیشه ازمیان رفتنی و نابود شدنی است. ما آیاتی از قرآن را فرو می‌فرستیم که مایه‌ی بهبودی و رحمت مؤمنان است، ولی بر ستمکاران جز زیان نمی‌افزاید». ﴿بَلۡ نَقۡذِفُ بِٱلۡحَقِّ عَلَى ٱلۡبَٰطِلِ فَيَدۡمَغُهُۥ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٞۚ وَلَكُمُ ٱلۡوَيۡلُ مِمَّا تَصِفُونَ ١٨﴾ [الانبياء: ۱۸]. «بلکه ما حق را بر باطل می‌افکنیم، پس آن را درهم می‌شکند و ناگاه آن (باطل) نابود می‌شود، و وای بر شما (ای کافران) از آنچه توصیف می‌کنید».

پس از آنکه پیامبر بزرگوار و منادی آزادی و توحیدﷺ به دیار باقی شتافت و اسلام به وسیله‌ی یاران جان برکف نیکوکار ﷺ منتشر شد به طوری که آئین انسان ساز اسلام دنیا را فرا گرفت، دشمنی‌ها و غرض‌ورزی‌های تازه‌ای از سوی عده‌ای منافق، یهودی، مسیحی، ملحدان یهودی و فارسها و رومیها و همفکرانشان که به ظاهر مسلمان و در واقع کافر و ضد دین بودند تا با این ظاهرنمایی در پناهگاهی امن قرر گرفته و به دشمنی و مبارزه بادین حاکم خداوند بر روی زمین بپردازند، ظاهر و آشکار گشت.

آنان به قدرت متوسل نشدند چون ناتوانتر از آن بودند که بتوانند علیه قدرت و فرمانروایی خداوند دادگر مهربان در دنیا به میدان بیایند، بلکه به فریب، جعل و دروغ بستن علیه خدا و رسولش روی آوردند و برخی از آنان در پنهان نمودن خود زیر نقاب شعارهای دروغین و تقلبی، نهایت سعی و تلاش خود ا به کار بسته و عده‌ای زیر نقاب دوستی با خاندان پیامبرﷺ به ویژه مرد دلیر و جوان برومند اسلام علی ﷺ به فعالیت کینه‌توزانه‌شان پرداختند، که بنیاگذار این گروه منحرف وگمراه، عبدالله‌بن سبأ یهودی، آن مرد پلید، حیله باز و مکار بود که به دوستی با علی ﷺ تظاهر نمود و حدیث: «هر پیامبری جانشین دارد و جانشین من علی است» را جعل کرد که حدیث مزبور به اتفاق دانشمندان تقلبی و ساختگی می‌باشد.

گمراهی او و دنباله‌روانش به این مقدار محدود نشد، بلکه ادعایی را مطرح کردند که از همه خطرناک‌تر، بدتر و زیان‌آورتر نسبت به عقیده اسلامی بود. او ادعا نمود که خداوند متعال که بری از توصیفات کافران و جاهلان است، در کالبد علی ﷺ حلول کرده است.

خلیفه‌ی بر حق و هدایت یافته، عثمان ذو النورین ﷺ و نیز جانشین پس از وی علی ﷺ ایشان را تعقیب نمودند، عده‌ای را از پای درآورده و عده‌ای هم پا به فرار گذاشته و از دیدگان پنهان شدند.

عبدالله بن سبأ، یکی از اسباب و عوامل به وجود آمدن این شکاف عمیق در تاریخ اسلام بود که به آشوب و بلای بزرگ، یعنی قتل عثمان ذو النورین ﷺ منجر گشت و به سبب همین شخص، جنگ‌های خونین و خانمان سوزی میان علی ﷺ و پیروان عثمان ﷺ، و باری دیگر میان او و معاویه بن ابی‌سفیان ﷺ در گرفت و اختلاف ایشان تنها از روی اجتهاد بود که صاحب حق دارای دو اجر، و به خطا رفته یک اجر دارد.

و لذا می‌بینیم ضرر و زیان بزرگی که یکپارچگی امت اسلامی را از هم پاشید به سبب این یهودی پلید، مکار، فاجر و بدکار و انواع و اقسام ملحدان و دشمنان، به وقوع پیوست. لازم است اشاره شود عده‌ی بسیار زیادی که وارد دایره‌ی اسلام شدند از روی میل و علاقه و انتخاب خودشان بوده و اسلام آنها را در خود ذوب کرد و افرادی دلسوز برای اسلام، عقیده، قدرت و فرهنگ و تمدن اسلامی از آنان ساخت.

قوی‌ترین دلیل برای اثبات این نکته، این است که خدمت جهاد در راه او، منتشر ساختنش بر روی زمین پهناور خداوند و خدمت علوم و فرهنگ اسلامی از سوی مسلمانان غیر عرب بیشتر از مسلمانان عرب زبان، صورت گرفته است.

آنانی که پرچم کینه و دشمنی علیه اسلام را بر افراشته و از قید رسوبات عقاید باطل پیشینیان، عادت و عرفهای ناپسند جاهلی و پیروی‌های کورکورانه و فاسد، آزاد نشده و آثار شوم تعصب ملی، دینی و زبانی بر آنها سایه افکنده، در مقایسه‌ی با دسته‌ی اول در اقلیت بودند و امرا و حکام و دانشمندان در کمینشان نشسته بودند. امرا و فرمانروایان، ایشان را از پای درآورده وتار و مارشان کردند و علما و دانشمندان هم پندارهایشان را تقلبی خوانده و پرده از روی حق برداشتند.

۲- مورد طعن قرار دادن قرآن کریم:

وقتی که اصول و فروع اسلام در دو اصل اساسی و برجسته‌ی:

أ- قرآن، اصل دین و منبع راه راست و سنت.

ب- احادیث نبوی، شارح قرآن و مفسر مجملها، تخصیص دهنده‌ی عامها، مقید کننده‌ی مطلق‌های آن و بیان کننده‌ی قوانین و احکام مستقل در برخی احیان، جلوه پیدا می‌کند.

یورش و حملات پی‌درپی دشمنان اسلام و مسلمانان در راستای مورد طعن قرار دادن و شبهه‌افکنی پیرامون این دو اصل شریف و ممتاز انجام گرفته است و چون قرآن از سوی هزاران هزار نفر، بلکه از سوی هزاران مرد، زن و کودک در مدارس و دانشجویان در دانشسراها و دانشگاهها، حمایت و نگهداری می‌شود، برای دشمنان بسیار سخت و دشوار بود -اگر نگوئیم محال- در آن چیزی بیفزایند و یا بکاهند و لذا به تقلب و فریب‌کاری در تفسیر و تحریف معنایش دست زدند که در نتیجه، این توده‌ی ابر سیاهِ دروغ پردازی، اسرائیلیات پوچ و بی‌اساس، خرافات و گزافه گوئی‌هایی که به درون کتاب‌های تفسیر اعم از تفاسیر بالمأثور -که قدیمی‌تر از

تفاسیر به رأی و اجتهادند- و تفاسیر اجتهادی رخنه کردند، بر آنها سایه افکند[۱].

افراط‌گرایان شیعه، قرمطیان، باطنی‌ها، صوفیان جاهل و نادان و امثال آنها از ملحدان، بدعت‌گذاران و پیروان گرایش‌های باطل و پلید اهدافان و دشمنان اسلام در هر دوره و منطقه‌ای دارای تأویلات باطل و شگفت‌آوری در تفسیر آیات قرآن بودند که با زبان، حکمت نزول، فن زیبایی و بلاغت قرآن همخوانی ندارند و دلایل و شواهدی از شرع یا عقل بر آنها وجود ندارد، چیزیکه در این میان، مایه‌ی تأسف فراوان است، اینکه این تأویلات جاهلانه و باطل نزد برخی دلهای بیمار، ضعیف دینان و سبک‌سران مقبولیت یافته و در راستای ترویج و منتشر ساختن آنها میان مردم کوشیدند.

ولی انسان‌های مؤمن و دارای عقل‌های سلیم و اندیشه‌های درخشانی از میان دانشمندان گذشته و متأخر این امت، در کمین این باطل‌گوئی‌ها و تحریف‌ها نشسته، نقاط ضعف و کاستیشان را تشخیص داده و به بیان آنها پرداختند و لذا فریب و نیرنگشان را به خود آنان باز گرداندند، و قرآن کریم باقی می‌ماند آنچنان که پیامبر می‌فرماید:

«ولا تزيغُ به الأهواءُ، ولا تلتبس به الألسنة، ولا يشبعُ مِنه العلماءُ، ولا يَخلَقُ عن كثرةِ ردٍّ، ولا تَنقضي عجائبُه». «گرایش‌ها و هوا و هوسها، آن را به بیراهه نمی‌برد، بر زبان‌ها دشوار نمی‌آید، دانشمندان از آن سیر نمی‌شوند، هر اندازه بر سر زبان‌ها افتد، فرسوده و مندرس نمی‌گردد و شگفتی‌هایش پایان نمی‌پذیرد»[۲].

اینکه می‌فرماید: «ولا تلتبس به الألسنة» «بر زبان‌ها دشوار نمی‌آید». یعنی زبان مؤمنان نسبت به آن روان بوده و پیچیدگی در آن وجود ندارد، اگر چه عرب زبان هم نباشند، خداوند راست گفته که :

﴿وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ لِلذِّكۡرِ فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٍ﴾ [القمر: ۱۷،۲۲،۳۲،۴۰] «ما قرآن را آسان ساخته‌ایم،آیا پند پذیرنده و عبرت گیرنده‌ای هست؟».

۱- برای آگاهی بیشتر در این راستا به نوشته‌ی اینجانب: الاسرائیلیات والـموضوعات فی کتب التفسیر، مراجعه شود. که چاپ چهارم آن به بازار آمده است.

۲- ترمذی از حدیث حارث اعور از پیامبر ﷺ روایت کرده و می‌گوید: اسناد آن ناشناخته است. و در حدیث حارث انتقاداتی وجود دارد. سیوطی در کتاب: الاتقان بدان اشاره کرده و گفته: ترمذی، دارمی و دیگران روایتش کرده‌اند. خودش چیزی راجع به آن نگفته است. حافظ ابن کثیر نیز در «فضائل القرآن» بدان اشاره کرده و در نتیجه‌گیری از سخنان ترمذی نشانه‌ی تأیید و اعتماد بر حدیث از آن به چشم می‌خورد.

﴿فَإِنَّمَا يَسَّرۡنَٰهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ ٱلۡمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِۦ قَوۡمٗا لُّدّٗا ٩٧﴾ [مریم: ۹۷].

«ما قرآن را به زبان تو ساده و آسان فراهم آورده‌ایم تا به وسیله‌ی آن پرهیزگاران را مژده دهی و مردمان سرسخت را با آن بترسانی».

قرآن کریم از دیر زمان و تاکنون هم در معرض نقدها، شبهه‌افکنی‌ها و یاوه گوئیها قرار گرفته که همه‌ی این تیرهای ناکام و شکست خورده بر روی صخره‌ی سخت و نفوذ ناپذیر قرآن، در هم شکستند و شبهه‌افکنان بسان کسی شده‌اند که شاعر می‌گوید:

كناطح صخرة يوماً ليوهنها فلم يُهنها وأوهي قرنَه الوعِل.

«همچون میشی که برای شسکتن صخره، شاخش را به آن می‌کوبد، اما بجای شکستن صخره، شاخش می‌شکند».

قرآن بیش از چهارده قرن است که منبع و سرچشمه‌ی هدایت، مژده‌دهی، ترساندن و پرتوافکنی می‌باشد و به عنوان بزرگترین و ممتازترین معجزه‌ی پیامبر در طول‌گذر زمان‌ها و دوره‌های مختلف باقی مانده و همچنان باقی خواهد ماند تا زمانیکه خداوند خودش وارث زمین و همه‌ی کسان روی آن خواهد شد؛ و او بهترین وارثان است.

لذا باید طعنه زنان مطمئن باشند، و از یاوه‌گویها و پرت و پلاهایشان دست بردارند چون این قرآن آن کتاب آسمانی است که دست نخورده و بدور از تحریف و تحول می‌باشد و تنها کتابی است که خداوند خودش مسئولیت حفظ و حمایت آن را بر عهده گرفته است: ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ﴾ [الحجر: ۹][1]. این کتاب در طول چهارده قرن، فکر و اندیشه‌ی مسلمانان و غیرمسلمانان را به خود مشغول نموده است.

فکر مسلمانان به خود مشغول کرده، چون منبع هدایت و نخستین مرجع عقیده، قوانین، اخلاق، آداب و رسوم، سیاست، اقتصاد و ... برای آنان است.

و اما غیر مسلمانان نیز چون با تحقیق و بررسی می‌توانند از اصول دینی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، علمی که زمینه‌ساز به وجود آمدن برترین امت برای جهانیان شده، اطلاع یابند، امتی که در زمینه‌ی عقاید، قوانین، اخلاق و روش‌های زندگی میانه‌روترین ملل دنیا هستند:

۱- قبلاً ترجمه‌ی آن گذشت.

﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗاۗ﴾ [البقرة: ۱۴۳].

«و بی‌گمان شما را ملت میانه‌روی قرار دادیم تا گواهانی بر مردم باشید و پیغمبر بر شما گواه باشد».

و یا می‌فرماید:

﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِۗ﴾ [ال عمران: ۱۱۰].

«شما بهترین امتی هستید که برای هدایت انسانها پدیدار شده‌اید، امر به معروف و نهی از منکر می‌نمائید و به خدا ایمان دارید».

هیچ شبهه‌ای بر قرآن وارد نشده مگر اینکه خداوند از میان دانشمندان امت کسی را برای پرده برداشتن از روی پوچی و بی‌اعتباری آن شبهه آماده ساخته است[۱].

۳- مورد تردید قرار دادن سنت و احادیث پیامبر:

چنانکه قرآن را مورد طعن و تردید قرار داده‌اند، احادیث و سنت پیامبر را نیز به باد انتقاد گرفته و گمان برده‌اند شبهه‌افکنی پیرامون آن آسان‌تر از طعنه زدن به قرآن است زیرا تمام آیاتش از طریق تواترِ[۲] یقین‌آور ثابت شده و ارزش و اعتبار و قدسیت زیادی را در دل مسلمانان دارد، بر خلاف احادیث و سنت‌ها، چرا که اکثر آنها از طریق سندهای آحاد[۳] ثابت شده و قداست آن در دل مسلمانان کمتر از قداست قرآن کریم است!!.

انتقادات وارده بر سنت و احادیث از جهات متعدد است که به بیان آنها می‌پردازیم:

أ: مورد تردید قرار دادن حاملان احادیث و سنت از میان صحابه و افراد پس از آنان، چون هرگاه در اعتماد به حاملان آنها خللی وارد شد اعتماد به نقل شده هم کاهش

۱- در کتاب: «المدخل لدراسة القرآن الكريم»، قریب به پنجاه شبهه وارده بر قضیه جمع‌آوری، تناسب، رسم‌الخط، مکی بودن و مدنی بودن قرآن اشاره کرده‌ام و به گونه‌ای صحیح و علمی پاسخ آنها را داده‌ام.

۲- متواتر در اصطلاح علما عبارت از حدیثی است که گروه زیادی از گروه زیادی نقل کرده باشند به گونه‌ای که عادتاً یا عقلاً توافق و هم‌دستی آنان بر دروغ و جعل محال و ناممکن باشد.

۳- تعریف علمی آحاد این است که متواتر نباشد یعنی شامل مشهور، مستفیض، عزیز و غریب می‌شود.

می‌یابد، و این چیزی است که دنبالش هستند. چنانکه عده‌ای صحابه مانند ابوهریره ﷺ، کسی که بیشترین روایت حدیث از آنِ او می‌باشد. همچنین پیشوای حجاز و شام، امام محمد بن شهاب زهری ﷺ را مورد طعن و تردید قرار داده‌اند، وقتی اعتماد به این دو امام و بزرگوار کاهش یابد به طریق اولی کسانی دیگر زیر سؤال رفته و اعتبارشان را از دست می‌دهند.

ب- مورد تردید قرار دادن سندهای حدیث و کاستن از شأن و اعتبارشان و گمان بردن به اینکه نقد و بررسی نزد مسلمانان اگر چه در بحث از تاریخ و زندگینامه‌ی راویان به اوج خود رسیده ولی در این زمینه چیزهایی بر آنان پوشیده مانده که متوجه آنها نشده و اهتمام کافی بدانها نداده‌اند.

می‌گویند: این در صورتی است که دانش اسانید در اسلام در نوع خود تازه است و نزد ملت‌های پیشین آنچنان که در اسلام شهرت یافته معروف و متداول نبوده تا جائیکه محققان و دانشمندان اتفاق نظر دارند سند متصل جزو ویژگی‌ها و نوآوری‌های این امت اسلامی محسوب می‌گردد.

ج- بیشتر اهتمام دانشمندان و منتقدان مسلمان، مصروف نقد اسناد و تاریخ راویان شده است. ولی تحقیق و بررسی متون احادیث بسیار کم‌تر از آن بوده است.

برای تأیید گفته‌ی خویش این امر را دستاویز قرار می‌دهند که برخی احادیث با یکدیگر متضاد، برخی با واقعیات موجود همخوانی نداشته، پاره‌ای از طریق دستاوردهای علمی به ویژه علوم پزشکی و ستاره‌شناسی نقض گردید و پاره‌ای هم نیازمند ملاحظات و آزمایش‌های بسیار است. پیشتر به این بحث اشاره کرده و پاسخ علمی و صحیح آنها را داده‌ایم.

د- خاورشناسان و همفکرانشان از میان کشیش‌های مسیحی و اسقف‌های یهودی، این انتقادات و شبهه‌های وارده از سوی دشمنان اسلام اعم از یهودیان، ملحدان فارس و رومیان و دست پرورده‌های فیلسوفان یونان را، تأیید و بر آنها افزوده و از کاهی، کوهی ساختند.

گناه این افترا و اتهام به گردن خاورشناس یهودی «گولدزیهر» است که افراد زیادی از او دنباله‌روی کرده و اظهاراتش را درباره‌ی هر حدیث، به عنوان حقایق انکار ناپذیر به شمار آورده و این افترا درمیان طبقات متوسط مردم اروپا و دیگر مناطق منتشر کردند و عده‌ای از آنهایی که به منظور دست‌یابی به پایه‌های علمی فوق

لیسانس و دکترا از دانشگاههای غربی بدانجا سفر کرده بودند فریب سخنان و دیدگاه‌هایشان خوردند و وقتی به مناطق خودشان برگشتند این اتهام و افترا را با خود آورده و به خورد دانشجویان دانشگاههای مناطق اسلامی و عربی دادند، به گونه‌ای که این افکار و اندیشه‌های خاورشناسانه در گستره‌ی وسیعی، در جهان اسلام انتشار یافت و کار به فریب دادن دانشجویان هم خاتمه پیدا نکرد بلکه عده‌ای از محققان و اساتیدی که دارای مدارک علمی عالی و غرورآمیزی گشته و بر اریکه‌ی دانشگاهها تکیه زده بودند، از این خاورشناسان فریبکار دنباله‌روی کرده و سخنان زهرآگینشان را در کتاب‌های خود منتشر کرده و در مناطق اسلامی و عربی پخش می‌نمایند.

۵- برخی خاورشناسان یهودی و کشیشان در تحقیق و بررسی حدیث شریف به منظور از بین بردن اسلام و درآوردن لباس اسلام از تن مسلمانان، که محکم‌ترین دستگیره آنان است و کاهش دادن اعتماد به این دین سترگ الهی، به صورت عمدی مرتکب خطا و اشباه گشته‌اند، اینکار از طریق مورد تردید قرار دادن اصل و پایه‌ی زیر بنایی اسلام یعنی: قرآن کریم و سنت و احادیث پیامبر صورت می‌پذیرد و پیشتر به نمونه‌های زیادی در این باره اشاره کردیم.

اندیشه‌ی خاورشناسی در اصل برای خدمت به علم و فرهنگ اسلامی نبوده، بلکه جزو سیاست و برنامه‌ای برای زیر سؤال بردن اسلام و منصرف کردن مسلمانان از آن به ویژه در رابطه با دو اصل قرآن کریم و احادیث پیامبر بود. زیرا آنان معتقدند نمی‌توانند مناطق اسلامی و عربی را به زیر سلطه‌ی خویش درآورده و از معادن و برکات آن بهره ببرند، جز از طریق سست کردن پایه‌ی جهاد در دل مسلمانان، و چون در قرآن کریم و احادیث پیامبر نصوص فراوانی درباره‌ی تقویت روحیه‌ی جهاد و مبارزه میان مسلمانان وجود دارد، لذا هرگاه اعتماد ایشان به این دو اصل و پایه کاهش یابد، فریضه‌ی جهاد در میان آنان فروکش کرده و زمینه‌ی تسلط یافتن بر جهان اسلام برایشان فراهم می‌گردد. و این چیزی است که عملاً به وقوع پیوست زیرا جهان غرب نتوانست مناطق اسلامی و عربی را ویران سازد جز زمانی که روحیه‌ی مبارزه‌گری میان مسلمانان به سستی گرائید و به امور دنیایی روی آوردند.

امام بخاری در جامع الصحیح خود با سند خویش از ابو امامه باهلی روایت کرده که ابو امامه گاوآهنی را دید و گفت: از پیامبر خدا شنیدم می‌گفت: «این وسیله وارد هیچ

خانه‌ای نمی‌شود مگر آنکه خداوند ذلت و خواری را وارد آن می‌کند»[۱].

این حدیث مسلمانان را از اشتغال به کشاورزی و آبادانی دنیا منع نمی‌کند، چگونه مسلمانان را ازآن منع می‌کند در حالی که احادیث صحیحی در رد این برداشت از دنیا آمده است؟! در صحیح بخاری و مسلم و دیگران آمده -تعبیر از بخاری است- از انس روایت شده که پیامبر خدا فرمود: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَغْرِسُ غَرْسًا، أَوْ يَزْرَعُ زَرْعًا، فَيَأْكُلُ مِنْهُ طَيْرٌ أَوْ إِنْسَانٌ أَوْ بَهِيمَةٌ، إِلَّا كَانَ لَهُ بِهِ صَدَقَةٌ» «هر مسلمانی درختی بکارد یا تخمی کشت کند و پرنده‌ای یا انسانی و یا حیوانی از آن بخورد و استفاده کند به عنوان صدقه و احسان برایش محسوب می‌گردد».

بلکه مقصود پیامبر از حدیث مزبور کسانی است که از جهاد و مبارزه روی گردان شده و به کشاورزی و دیگر امور دنیایی سرگرم می‌شوند، پیامبر خدا راست فرموده است، چون دشمنان توانایی تسلط بر مسلمانان نداشتند جز بخاطر آنکه روحیه‌ی جهاد و شهادت‌طلبی در راه خدا میانشان کاهش یافت و به امور دنیایی اشتغال ورزیدند. یاران پیامبر خدا اعم از مهاجرین و انصار در عین اینکه همواره دلهایشان به جهاد و مبارزه مرتبط بود و هرگاه فراخوان جهاد را می‌شنیدند به سرعت به‌سوی آن می‌شافتند و نگران هیچ چیز اعم از زن و فرزند و ثروت و سامان دنیا نمی‌شدند، به کوشش و فعالیت‌های دنیایی از قبیل تجارت و معامله، کشاورزی و باغداری اشتغال داشتند و بی‌کار نمی‌نشستند.

ابوهریره ﷺ از پیامبر خدا روایت می‌کند که «بهترین نوع زندگی مردم برای کسی است که زمام اسبش را در راه خدا در دست گرفته، هرگاه فریاد یا دستور قیام و خیزشی را شنید بر پشتش بپرد و کشتن دشمن یا شهات خود را آرزو کند». این حدیث را مسلم روایت کرده است.

در این جمله دقت کنید: (بر پشتش بپرد ...) یعنی هر گاه مسلمانان بخواهند عزت و اقتدار از دست رفته را بدست آورند باید برای جهاد، شهادت‌طلبی و آماده‌سازی امکانات لازم برای رویارویی با دشمنان آماده داشته باشند.

و- خطا و اشتباه برخی خاورشناسان و پژوهشگران غیر مسلمان نسبت به سنت و حتی برخی محققان مسلمان نیز، از بی‌اطلاعی ایشان از علوم مربوط به سنت، وارد

۱- صحیح بخاری: کتاب الحرث و الـمزارعه، باب ما یحذر من عواقب الاشتغال بآلة الزرع او ...

نشدن به ژرفای آن و در نیافتن دیدگاه و بیانات دانشمندان محققی که عمر خود را در بررسی احادیث و سنت سپری نمودند، نشأت می‌گیرد. و آن بدین خاطر است که علوم مربوط به سنت دریای عمیق و گسترده‌ای است که نیازمند صبر، بردباری و شب‌بیداری و پژوهش و تحقیق طولانی است و شنا کردن در آن احتیاج به شناگری ماهر و ورزیده دارد که بداند چگونه به شنا کردن بپردازد و کنار کدام ساحل آرام گیرد، و غواصی و رفتن به دنبال دُرّ و یاقوت و مرواریدهایش، غواصی مجرب و کار کشته را می‌طلبد که تنها به کف روی دریا و سنگ اکتفا ننماد، آنان اگر به اعماق دریا راه می‌یافتند و حدود و فاصله را می‌شناختند، دچار خطاها و اشتباهات موجود نمی‌گشتند، وقتی برخی مسلمانان فعال در عرصه‌ی حدیث و سنت به این حد نرسیده باشند، غیر مسلمانان چگونه بدان دست می‌یابند؟!.

ز- نفوذ و سیطره‌ی خاورشناس یهودی «گولدزیهر» و مدرسه‌ی فکری‌اش بر شمار زیادی از خاورشناسان، زمان زیادی طول کشیده است، بگونه‌ای که او را بت بزرگ قلمداد کرده و نوشته‌ها و گفته‌هایش را برای تحقیقاتشان پیرامون احادیث و سنت مرجع اساسی خود قرار داده‌اند، و جز تعداد اندکی از خاورشناسان متأخر از چارچوب گفته‌هایش بیرون نیامدند. آنهایی که خود را ملزم به عقاید و نتایج فکری او نکرده‌اند، خود دست به تحقیق زده و پاره‌ای از آراء و نظراتش را به مورد بحث و مداقه گذاشته و داوری‌هایش را درباره‌ی احادیث و رجال آن را ظلم و ستم پنداشتند، شاید عامل اساسی، استقلال فکری این گروه و سرباز زدن از پیروی کورکورانه از او باشد.

گولدزیهر ادامه دهنده‌ی راه عبدالله بن سبأ یهودی پلید و دنباله روان اوست که نابود کردن اسلام و فرو ریختن پایه‌هایش و از میان برداشتن سلطه و نفوذش را بر عهده گرفته بودند. بنابراین باید مسلمانان دنیا و به ویژه روشنفکران و جوان‌هایشان در دانشگاههای عربی هوشیار بوده و از سموم و یاوه‌گویهای این خاورشناس و مدرسه‌اش پیرامون قرآن کریم و سنت نبوی بپرهیزند و آنکه از پیش هشدار می‌دهد، نزد خداوند معذور است.

ح- شماری از خاورشناسان در تحقیقات و بررسی‌هایشان درباره‌ی سنت و احادیث، دارای اقدامات خوب و قابل ستایش هستند، که عبارت از زنده‌سازی پاره‌ای کتب حدیثی و نوشتن برخی کتاب‌هایی است که زمینه‌ی اطلاع از احادیث در جای مناسب خود را برای محققان فراهم ساخته‌اند، مانند اقدام «ونسنگ» پیرامون کتاب

«مفتاح کنوز السنة» و اقدام شماری از خاورشناسان در تألیف کتاب «المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوي» که این کارها تقدیر و تحسین مرا در راستای اقدامات و فعالیت‌های سود آور علمی برمی‌انگیزد، چون ما نه از همه‌ی شرق‌شناسان متنفریم و نه همه‌ی ایشان را دوست داریم و می‌پسندیم، بلکه به نیکوکار می‌گوییم: خوب کاری کردی، به بدکارمی‌گوییم: بد کردی. و به کسی هم که دارای خوبی‌ها و بدی‌ها است می‌گوییم تو کردار خوب و بد را در هم آمیختی.

در واقع آنهایی که اقدام به انجام فعالیت‌های مزبور نموده‌اند، به گونه‌ای از امکانات مادی و ادبی برخوردار شده‌اند که یک سره وقت و فرصت خود را صرف آن کارها نموده‌اند، و اگر این تسهیلات و همکاری‌ها برای بسیاری از دانشمندان مسلمان نیز فراهم می‌شد. خیرات و برکات زیادی عاید اسلام و مسلمانان شده و خدمتی به فرهنگ اصیل اسلامی می‌گشت.

با عرض تأسف و اندوه می‌گویم شاسته‌تر بود دانشمندان مسلمان دست به چنین تألیفاتی مانند این دو کتاب مفید می‌زدند. و همچنین با تأسف می‌گویم دانشگاه‌های اسلامی و عربی در راستای تشویق دانشجویان و دانشمندان مانند دانشگاههای غربی عمل نمی‌کنند، این حقیقتی است که نمی‌خواستم بگویم ولی اعتراف به حق، فضیلت و بزرگی به شمار می‌آید.

ط- برخی مسلمانان محقق در زمینه‌ی سنت و احادیث، مانند محمود ابوریه‌ی لاف‌زن و گزافه‌گو، به تمام و کمال از خاورشناسان دنباله‌روی کرده و پا به پای آنها حرکت کرده و بلکه کوشیده‌اند سخنان ایشان را بیارایند و به ذهن خواننده نزدیک سازند و در پوشاندن لباس حق بر گفته‌هایشان زیاده‌روی کرده و بدینوسیله به منزله‌ی کسی در آمده‌اند که لباس تقلب و فریب را بر تن کرده است.

این شیاد کلاه بردار به حدی خود را کوچک و حقیر نموده که صحابی بزرگوار ابوهریره ﷺ را مورد دشنام و تحقیر قرار می‌دهد.

واقعاً «گولدزیهر» در نقد این صحابی بزرگوار مؤدبانه‌تر و با حیاتر از او می‌باشد و در حقارت به حد ابوریه نمی‌رسد، که در این کتاب به بحث و بررسی آن پرداخته و در کتاب: «دفاع عن السنة» نیز به بحث و بررسی این موضوع پرداخته‌ام.

ی- عده‌ای از محققان مسلمان که در زمینه‌ی زندگی عقلی مسلمانان و تاریخ و ظهور و تحول علوم اسلامی قلم‌فرسائی کرده‌اند، در بسیاری از نوشته‌هایشان دنباله‌رو

خاورشناسان، در برخی موارد هم به مخالفت با ایشان برخاسته و مناظره‌ی مفیدی با آنان ارائه داده‌اند، مانند آنچه استاد احمد امین در کتابهای: «فجر الاسلام» و «ضحي الاسلام» انجام داده‌است. این دسته از محققان خوب و بد را در کتاب‌هایشان با هم آمیخته‌اند. احمد امین تا مقام ریاست دانشکده‌ی آداب، یکی از دانشکده‌های دانشگاه مصر پیش رفت و در مناطق اسلامی و عربی شهرت و اعتبار فراوانی بدست آورد. ما دوست داشتیم احمد امین و امثال وی خود را بالاتر از آن بدانند تا دنباله‌رو خاورشناسان باشند و مسائل را از آنان فرا گیرند، و کلام مستشرقان را مبنای تحقیق و بررسی کتاب‌های احادیث و سنت قرار دهند. و اگر ایشان چنانکه ما انجام دادیم، دست به تحقیق می‌زدند به نتایج ما دست می‌یافتند. آنها به این نتیجه می‌رسیدند که سنت بر پایه‌ای ثابت و استوار ایستاده و ریشه‌ی اکثر قریب به اتفاق احادیث به دوران پیامبر بر می‌گردد و اینکه خداوند پیشوایان دادگر و اهل حفظ و دقتی را برای سنت و احادیث قرار داد تا آن را از وجود مبارک پیامبر خداﷺ تحویل بگیرند و به دست ما بسپارند. آنان یاران دلسوز و توانای پیامبر بزرگوارﷺ هستند. این احادیث دست به دست به امامان اهل عدالت و ضبط و دقت از میان تابعین و اتباع آنان رسید تا اینکه گردآوری آنان در صحاح، سنن، مسانید، معاجم و جوامع به پایان رسید.

و نقد و غربال احادیث و جدا ساختن صحیح، حسن و ضعیف از یکدیگر از همان دوران صحابه شروع شد و در کنار روایت به این مسأله‌ی مهم نیز پرداختند و گردآوری و بررسی احادیث پهلو به پهلوی یکدیگر حرکت کردند. رحمت خدا بر صحابه بزرگوار عبدالله بن مسعود رضی الله عنه باد که فرمود «برای دروغگو شدن هر کسی کافی است هر چه را شنید، بازگو نماید»[1]. و خداوند از صحابی دانشمند عبدالله بن عباس رضی الله عنهما خشنود باد که گفت: «هرگاه کسی چیزی را از یامبر خدا نقل می‌کرد به سرعت چشم‌ها به وی می‌دوختنیم و گوش فرا می‌دادیم، ولی وقتی مردم سوار بر سخت و آسان شدند[2]، جز چیزهایی که می‌شناختیم از آنان بر نمی‌گرفتیم». [مسلم در مقدمه‌ی صحیحش روایت کرده است].

۱- مسلم این نقل قول را در مقدمه‌ی صحیحش به ابوهریره از پیامبر به صورت مرفوع نسبت می‌دهد.

۲- یعنی هر راه پسندیده و نکوهیده‌ای را در زمینه‌ی روایت پیش گرفتند.

امام بزرگوار مالک بن انس ﷺ می‌فرماید: «می‌دانم هر که، هر چه را شنید و بازگو کرد در امان نمی‌ماند و هیچ‌گاه به مقام امامت و پیشوایی نائل نمی‌آید». مسلم روایت نموده است که از ابو الزناد نقل شده که «صد نفر مورد اطمینان را در مدینه دیدم که مردم حدیث را از آنان فرا نمی‌گرفتند و می‌گفتند ایشان شایستگی آن را ندارند». مسلم روایت کرده است. از ابن سیرین نقل شده که «مردم قبلاً از اسناد نمی‌پرسیدند، ولی وقتی فتنه و آشوب درگرفت گفتند: راویانتان را برای ما نام ببرید آنگاه دقت می‌شد اگر جزو اهل سنت نبود احادیثشان مردود شمرده می‌شد». مسلم روایت کرده است.

از عبدالله بن مبارک روایت شده که «اسناد جزو دین است و اگر اسناد در میان نبود هر که هرچه را می‌خواست می‌گفت». باز از او نقل شده: «میان ما و شما پایه‌ها، یعنی اسناد وجود دارد». مسلم روایت نموده است.

سفیان ثوری می‌گوید: «اسناد اسلحه‌ی مؤمن است. مسلم روایت کرده».

عبدالرحمن بن مهدی گفته است: «انسان به مقام امامت نمی‌رسد تا اینکه پاره‌ای از آنهایی که شنیده فرو نگذارد»[۱].

امام شافعی می‌گوید: «کسیکه بدون اسناد دنبال حدیث می‌گردد به مثابه کسی است که در تاریکی شب هیزم جمع می‌کند». و دیگر نقل قول‌ها و اظهارنظرهای ارائه شده در این زمینه که دال بر اهتمام به اسانید و نقد و غربال راویان و بررسی دقیق علمی آنها است و اگر چنین نبود ملحدان و دشمنان اسلام فرصت خوبی برای تباه‌سازی دین و جعل و دروغ‌پردازی در احادیث به دست می‌آوردند، بدون آنکه کسی در میدان باشد که پرده از روی تقلب، دروغ و نیرنگشان بردارد.

پس چگونه این نصوص و بسیاری دیگر، از چشم محققان مسلمان پنهان مانده است؟

ما دوست نداشتیم احمد امین و همفکرانش دُم و دنباله‌ی خاورشناسان باشند بلکه بر عکس انتظار داشتیم استقلال شخصیتی خویش را حفظ می‌کردند.

ک- عده‌ای از مسلمانان امروزی بدعت قدیمی، یعنی اکتفا کردن به قرآن را احیا و سر و سامان داده و می‌گویند: کتاب خدا برای ما کفایت می‌کند، حال آنکه با این پندار خود به مخالفت با کتاب خدا برخاسته‌اند، چرا که خداوند حق را آشکار ساخته و می‌فرماید:

۱- مقدمه‌ی صحیح مسلم: ۱۰/۱- ۱۶.

﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ ..﴾ [الحشر: ۷].

«چیزهایی را که پیغمبر برای شما آورده است بگیرید، و از چیزهایی که شما را از آن بازداشته است، دست بکشید».

و می‌فرماید:

﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ﴾ [النحل: ۴۴].

«و ذکر و وحی را بر تو نازل نکرده‌ایم تا این که چیزی را برای مردم روشن سازی که برای آنان فرستاده شده است و تا این که آنان بیندیشند».

و یا می‌فرماید:

﴿وَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ ٱلَّذِي ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٗ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ٦٤﴾ [النحل: ۶۴].

«ما کتاب را بر تو نازل نکرده‌ایم مگر بدان خاطر که چیزی را برای مردمان بیان و روشن نمائی که در آن اختلاف دارند» و آیات بی‌شمار دیگری در این زمینه.

این بدعت ناپسند که بسیار ابله‌هانه و نکوهیده می‌باشد، در جهان اسلام طرفدارانی دارد. کم‌ترین نتیجه‌ی و ضرر آن، دشوار ساختن فهم و دریافت قرآن بر امت اسلامی است. وقتی سنت و حدیث کنار نهاده شود و درک و دریافت قرآن دشوار گردد اسلام از بین می‌رود!! که انشاءالله هرگز چنین چیزی رخ نخواهد داد. اگر این دعوت و نقشه‌ی شوم و ناپسند برای افراد عادی ناپسند و نکوهیده باشد، برای برخی دست‌اندکاران در پاره‌ای از مناطق اسلامی که بدون شناخت و آگاهی به تمجید و تعریف از این فکر می‌پردازند، ناپسندتر و ابلهانه‌تر است. این نقشه‌ی شوم –ان‌شاءالله– در این دوران همچون سابقش به گور خواهد رفت و به توفیق خداوند تا زمانیکه غالب مسلمانان و دانشمندان‌شان دنباله‌رو حقِّ آشکار می‌باشند و مردم را به سوی راه راست هدایت می‌کنند، سر بر نخواهد آورد.

امروزه در جهان اسلام بیداری قابل ستایشی رخ داده‌است و فریاد دلسوزانه‌ای در راستای دعوت به سوی عمل به کتاب خدا و سنت پیامبرﷺ سر داده شده است و همه بر این قائلند که جز با تمسک ورزیدن به این دو پایه و رکن رکین، راه برون رفت از خطرات و مشکلات وجود ندارد. و با این فکر مبارک قدم در میدان مبارزه گذاشته‌اند. و آثار پر بار آن در بسیاری از نقاط به چشم می‌خورد و بازتاب زیادی داشته است.

قطعاً هرگاه ملل مسلمان، کتاب خدا و سنت رسولش را به داوری برگزینند، دین خدا پیروز می‌گردد و هر که خدا را یاری رساند خداوند وی را یاری می‌رساند: ﴿وَلَيَنصُرَنَّ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥٓ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ۝٤٠﴾ [الحج : ۴۰]. «و به طور مسلم خدا یاری می‌دهد کسانی را که او را یاری دهند. همانا خداوند نیرومند و چیره است».

پس ای ملل مسلمان و ای عرب زبانان! به کتاب خدا و سنت پیامبرش تمسک ورزید و این گفته‌ی پیام‌آور راستین برای شما کافی است که «دو چیز را میان شما فرو گذاشته‌ام که اگر بدانها دست اندازید گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و سنت من».

امام مالک این حدیث را به صورت منقطع و حاکم در «مستدرک» به صورت موصول از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است.

ل- خداوند متعال جهت دفاع از دین و آشکار ساختن محاسن و امتیازات آن و دفاع از کتاب و سنت رسولش، از میان دانشمندان امت سلامی در هر دوره و منطقه‌ای، کسانی برگزیده که شبهه‌های وارده بر کتاب و سنت را رد و بی‌اعتبار سازند، هیچ دوره‌ای از وجود این گروه مخلص، پا بر جا بر حق و مدافع اسلام خالی نمی‌شود، چنانکه یکی از سنن و قوانین خدا در هستی، وجود همیشگی پشتیبانان و حامیان حق است، گرچه باطل بر حق چیره گردد و طرفدارانش فزونی یابند، اما این گروه، استوار و راسخ قدم باقی خواهند ماند.

پیامبر نور و رحمت پیرامون این مسئله می‌فرماید:

امام بخاری، مسلم[1] و دیگران با سند خودشان از مغیرة بن شعبه از پیامبر ﷺ نقل می‌نمایند که «لا تزال طائفة من أمتي ظاهرين حتي يأتيهم أمرالله وهم ظاهرون». «گروهی از امتم پیوسته چیره و پیروز هستند، تا زمانیکه دستور خدا به سوی آنان می‌آید و ایشان بر همان حال می‌باشند».

در روایتی دیگر از مسلم با تعبیر «لَنْ يَزَالَ قَوْمٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى النَّاسِ، ..». «گروهی از امتم پیوسته بر مردم پیروز می‌شوند ...».

بخاری و مسلم با سند خودشان از معاویه بن سفیان رضی الله عنهما نقل می‌کنند که از

۱- صحیح بخاری: کتاب المناقب، دو باب پس از باب علامات النبوة، و کتاب الاعتصام، باب: قول النبی: لاتزال طائفة من امتی ... و صحیح مسلم: در کتاب الامارة باب: قوله ﷺ: لاتزال طائفة ...

پیامبر خدا شنیدم می‌فرمود: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي قَائِمَةً بِأَمْرِ اللهِ، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ أَوْ خَالَفَهُمْ، حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللهِ وَهُمْ ظَاهِرُونَ». «پیوسته گروهی از امتم مجری فرمان و دستور خدا هستند که نه رهاکنندگان و نه مخالفان آسیبی به ایشان نمی‌رسانند تا زمانیکه دستور خداوند می‌آید و آنها بر همان حال ماندگارند».

مراد از واژه‌ی «ظاهر: چیرگی و پیروزی» در حدیث، پیروزی به وسیله‌ی حجت و دلیل در هر دوره و منطقه‌ای است، گاهی پیروزی به وسیله قدرت و فرمانروائی نیز ضمیمه‌ی آن می‌گردد. چنانکه در دوره‌های نخست به وقوع پیوست که حکومت اسلامی بیش از دوازده قرن، فرمانروا و پیروز میدان بود تا اینکه آفت تفرقه و چند دستگی و تمسک نورزیدن به ریسمان محکم خدا، باعث شد امت اسلامی از هم بپاشد و ممالک مسلمانان توسط دشمنان به تاراج برود.

و این همان امت است که از خواب غفلت بیدار گشته و از زیر یوغ اسارت و فرمانروایی غاصب و استبدادی رهایی یافته است. تمام کشورهای اسلامی مستقل و صاحب امر و امور خویش می‌باشد، ما انتظار داشتیم صفوف مسلمانان به هم فشرده و همه به ریسمان خدا تمسک جویند، ولی متأسفانه تفرقه و اختلاف همچنان باقی است و بلکه کار به جایی رسید که مسلمانان علیه یکدیگر صف آرایی کرده و اسلحه را به سمت همدیگر نشانه‌گیری می‌کنند. هیچ تغییر و تحولی صورت نمی‌پذیرد جز به وسیله‌ی خداوند، اوست که شکاف را اصلاح کرده و صفوف را به هم فشرده می‌سازد و آنگاه اقتدار و عظمت و فرمانروایی به امت باز می‌گردد.

مسلم و بخاری از معاویه نقل می‌کنند که پیامبر خدا فرمود: «هر که خدا برایش خیری بخواهد، وی را در دین آگاه می‌سازد، و پیوسته تعدادی از مسلمانان در راه پیروزی حق به نبرد پرداخته و تا روز واپسین بر مخالفانشان چیره و پیروز خواهند شد».

مسلم با سند خود از ثوبان روایت می‌کند که پیامبر خداﷺ فرمود: «همواره گروهی از امتم بر راه حق استوار و پیروزند که کسی نمی‌تواند به آنان آسیبی برسانند تا فرمان خدا می‌آید و آنان بر همان حالت و وضعیت هستند».

از جابر بن عبدالله روایت شده که از پیامبر خدا شنیدم می‌فرمود: «پیوسته گروهی از میان امتم برای پیروزی حق وارد میدان نبرد و مبارزه شده و تا روز قیامت پیروز و چیره هستند».

خواستم به همه‌ی این احادیث مژده رسان اشاره کنم تا بر اثر گرفتاری امت اسلامی آفت ضعف، تفرقه، یأس و نومیدی به درون برخی مسلمانان رخنه نکند، حال آنکه نومیدی از رحمت خدا و یأس از قوت بخشی خداوند به مسلمانان، جزو اخلاق و بینش انسان مسلمان و پایبند دین خدا نمی‌باشد، چنانکه خداوند از زبان یعقوب ﷺ به پسرانش می‌فرماید:

﴿يَٰبَنِيَّ ٱذۡهَبُواْ فَتَحَسَّسُواْ مِن يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَاْيۡـَٔسُواْ مِن رَّوۡحِ ٱللَّهِۖ إِنَّهُۥ لَا يَاْيۡـَٔسُ مِن رَّوۡحِ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡقَوۡمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٨٧﴾ [یوسف: ۸۶].

«ای فرزندانم! بروید. و دنبال یوسف و برادرش بگردید و از رحمت خدا نا امید مشوید! چرا که از رحمت خدا جز کافران نا امید نمی‌گردند».

این آیه نازل شد تا مایه‌ی تقویت دل مؤمنین مجاهد و فداکار در راه دین حق یعنی دین اسلام و دعوت حق یعنی دعوت به سوی خدا گردد، و نازل شد تا مسلمانان را بر ادامه‌ی این راه آشکار و روشن تشویق نماید، هر اندازه هم مصایب و بلایا فرود آید و مشکلات سر راه آنان قرار گیرد.

درباره‌ی اینکه مقصود از این گروه استوار و راسخ قدم کیست؟ اختلاف نظر وجود دارد.

امام بخاری می‌گوید: ایشان دانشمندان هستند.

امام بزرگوار احمد بن حنبل می‌گوید: اگر محدثان نباشند نمی‌دانم چه کسان دیگری هستند؟

قاضی عیاض معتقد است: مقصود امام احمد اهل سنت و جماعت و معتقدان به مذهب محدثان می‌باشد.

کسانی دیگر اظهار نظرهای دیگری ارائه داده، و لذا می‌بینیم هر گروهی از دانشمندان می‌کوشد روشن و ثابت کند او مصداق حدیث مزبور است. ولی دیدگاه حق و راستین همان است که حافظ ابن حجر به نقل از امام نووی در شرح صحیح مسلم می‌گوید:

«ممکن است گروههای متعددی از میان مؤمنان را در برگیرد، از افراد دلیر و آگاه از فنون، فقیه، مفسر، محدث، و انجام دهنده‌ی مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر گرفته تا زاهدان و عبادت کنندگان، و لازم نیست همه‌ی آنها در یک مکان گرد هم آیند بلکه ممکن است در یک مکان یا در مناطق مختلف باشند و امکان دارد دنیا از همه‌ی آنها یکی پس از دیگری خالی باشد تا اینکه تنها یک گروه در یک نقطه باقی

نماند و هرگاه همه‌ی آنان منقرض شدند، فرمان خداوند می‌آید»[۱].

هیچ‌گونه امتیاز و رتبه‌ای به پای منزلت افتخار آمیز دفاع از کتاب خدا و سنت رسولش نمی‌رسد، هر چیزی با عظمت و بزرگی، موضوعش عظمت می‌یابد، کلام خدا با عظمت‌ترین سخنان است و سخنان پیامبر خدا نیز پس از کلام خدا با عظمت‌ترین سخنان است. هیچ‌گونه جایگاه و منزلتی اعم از خاندان و دودمان، جاه و منزلت اجتماعی و ثروت و سامان اگر هم به اندازه سرمایه‌ی قارون یا فرمانروایی و یا مقام وزارت هم باشد به پای آن نمی‌رسد چرا که همه‌ی آنها سرمایه‌هایی زود گذر و پایان‌پذیراند ولی دفاع و حمایت از کتاب و سنت ماندگار و بزرگ‌ترین راه رسیدن به بهشت است.

امیدوارم دانشمندان به صورت عموم و محدثان به طور خصوص این مسأله را دریابند، که دفاع از کتاب و سنت نوعی جهاد و مبارزه محسوب می‌گردد چنانکه پیامبر رحمت ﷺ می‌فرماید:

«به وسیله‌ی مال، جان و زبان‌هایتان با مشرکان مبارزه کنید»[۲].

جهاد با قلم زیر مجموعه‌ی جهاد با زبان است، امروزه که مبارزه با کتاب و مقاله جایگزین مبارزه مسلحانه و بخشش سرمایه شده، ما مسلمانان نیاز شدیدی بدان داریم، در این دورانی که نیروهای بدکار و ویران‌سازی علیه مسلمانان یکدست شده و مبارزه از طریق سخن و کلام صورت می‌پذیرد. گاهی به وسیله‌ی روزنامه، گاهی از طریق رادیو و باری نیز از طریق تلویزیون این موضوعات را منتشر می‌کنند.

م- از نکات شگفت‌آور این است که کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ همواره از قدرت، صلابت و استحکام بر خوردارند، به‌طوری که شبهات و یاوه‌گوئی‌ها و تأویلات نادانان و یاوه‌گویان در آن نفوذ نکرده و ناکام مانده‌اند همچنان که در طول چهارده قرن به این شیوه باقی مانده و ضعف و سستی به درون آنها رخنه نکرده است، زیرا قرآن، حق بوده و از سوی خدای حق فرود آمده و سنت نیز حق، و از سوی همان خدا به رسول‌الله ﷺ وحی و پیام گشته است، و پیام‌آوری که آنها را از سوی خدا آورده حق و حقیقت است. از لحاظ عقلی و شرعی محال و ناممکن است که خداوندِ حق از دفاع و پشتیبانی کتاب و سنت پیامبر خویش دست بردارد.

۱- فتح الباری: ۲۵۹/۱۳.

۲- ابوداوود با سندی صحیح روایت کرده است.

یکی از خاورشناسان ایتالیایی به نام: «کارادی فو» متوجه این امر شده و می‌گوید: حدود چهارده قرن از نزول قرآن می‌گذرد ولی همچنان شاداب و با طراوت بوده، گو اینکه دیروز فرود آمده است.

این سخن دیدگاهی حق و شهادتی راست و درست است که خداوند آن را بر زبان مردی محقق و غیر مسلمان جاری ساخته است.

شاید کسی بپرسد: علت آن چیست؟ پرسشی خوب و بجا و نیازمند پاسخ می‌باشد؟

قبلاً ترجمه‌ی آن گذشت در مکتب اسلام -که آئینی فراگیر و جاودان و مورد پسند خداوند برای همه‌ی انسانها است- نیروهای روحی خارق العاده‌ای نهفته است که تمام گروندگان بدان را ملزم می‌سازد انواع بلا، آزار، فدا کردن جان، خانواده، سرمایه و تمام اشیاء گرانبهای این دنیا را تحمل نمایند. این نیروها در کتاب خدا و سنت رسولش برجسته می‌گردند که تاریخ واقعی شاهد راستینی بر آن است. اگر تاریخ طولانی اسلام و آنچه بر مسلمانان در این چهارده قرن از یورش‌های وحشیانه و جنگ‌های طاقت فرسا، و تهاجماتی که به قصد نابودی اسلام صورت گرفته را بررسی و وارسی نمائیم به نمونه‌های بیشماری بر می‌خوریم.

این نیروهای نهفته در اسلام یا در قرآن و سنت باعث شده اسلامی که بر دوش پیامبر ﷺ، و یک زن (خدیجه)، و یک مرد آزاد(ابوبکر)، و یک برده (زید) و یک کودک (علی) شروع بکار کرد، منتشر گردد و به درون قاره‌های پنجگانه‌ی دنیا نفوذ نماید.

این نیروها بود که بلال بن رباح و امثال وی از افراد و بردگان شکنجه دیده را چنان پرورش داد که عذاب و اذیتی را که خارج از تحمل و مقاومت آنان بود، به جان بخرند و ایشان همچنان بسان کوهی استوار پا برجا مانده و از آئین خویش بر نمی‌گشتند.

امیهٔ بن خلف، آن طاغوت ستمگر در گرمای طاقت‌فرسای مکه که گوشت تازه را بریان و مغز را به جوش می‌آورد، بلال ﷺ را روی شنهای سوزان خوابانده و تخته‌سنگ بزرگی روی سینه‌اش می‌گذاشت و به او می‌گفت: تو را اها نمی‌کنم تا اینکه به محمد و خدای محمد کافر شوی و او پیوسته می‌گفت: خدا یکی است خدا یکی است، و تلخی عذاب با شیرینی ایمان درهم می‌آمیخت و شیرینی بر تلخی غلبه می‌یافت و عذاب به خنکی و آرامش تبدیل می‌گشت.

خانواده‌ی یاسر: عمار پسر یاسر، پدرش و مادرش، چنان عذاب و شکنجه‌ای تحمل کردند که از توان هر خانواده‌ای بیرون است. پدر و مادر زیر رگبار و فشار عذاب جان به جان آفرین تسلیم کردند. آنگاه که ابوجهل -نفرین خدا بر وی باد- نیزه‌ای را به بدن سمیه فرو برد و در دم جان سپرد و به عنوان نخستین شهید اسلام قلمداد شد سپس یاسر نیز به کاروان شهدای راه عقیده و ایمان پیوست.

پیامبر خدا در حال شکنجه از کنار ایشان می‌گذشت ولی جز این در توان نداشت که بگوید:

«ای خاندان یاسر! صبر پیشه کنید، وعده‌گاه شما بهشت است». این سخنان امیدوار کننده و روح‌افزا به عنوان خنکی و آرامشی برای دل‌هایشان محسوب می‌شد.

یکی از وسایل شکنجه ایشان این بود که زره‌های آهنینی که از گرمای آتش قرمز گشنه بودند را بر تنشان می‌پوشاندند، اذیت و شکنجه‌ی عمار به حدی طولانی می‌شد به طوری که نمی‌دانست چه می‌گوید و سخنان کفرآمیزی را بر زبان جاری می‌کرد، هرچند که قلبش آکنده از ایمان بود، پس از آن عمار با گریه نزد پیامبر رحمت می‌آمد و پیامبر به او می‌گفت: چه پشت سر داری؟ عرض کرد: ای پیامبر خدا! بدکاری، شما را بدگویی کرده و خدایانشان را به خوبی یاد کرده‌ام، پیامبر فرمود: دلت چگونه بود؟ گفت: آرامش یافته به ایمان! آنگاه پیامبر دست مبارکش را بر چشمانش می‌کشد و به او می‌فرمود: «اگر مجدداً از تو همان درخواست را کردند تو نیز با همان شیوه پاسخشان بده»!!.

عده‌ای با اشتیاق فراوان گفتند عمار کافر شد، ولی پیامبری که از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید، فرمود: «هرگز، همانا عمار از فرق سر تا پاشنه‌ی پایش لبریز از ایمان است و ایمان با گوشت و خونش در آمیخته است».

سپس برای تأیید عمار از آسمان وحی فرود می‌آید که:

﴿مَن كَفَرَ بِٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِهِۦٓ إِلَّا مَنۡ أُكۡرِهَ وَقَلۡبُهُۥ مُطۡمَئِنُّۢ بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَٰكِن مَّن شَرَحَ بِٱلۡكُفۡرِ صَدۡرٗا فَعَلَيۡهِمۡ غَضَبٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ١٠٦﴾ [النحل: ۱۰۶].

«کسی‌که بعد از ایمانش به الله کافر شود (باز خواست می‌شود) مگر کسی‌که به زور (به کفر) وا داشته شود در حالی‌که قلبش به ایمان آرام باشد،[1] لیکن کسی‌که سینه‌ی خود را برای (پذیرش) کفر بگشاید، پس خشم الله برآن‌هاست، و برای آن‌ها عذاب بزرگی است».

این آیه کمک به این شکنجه شده‌گان در راه خدا بود که اگر تنها با زبان با کافران کنارآیند و دلشان به وسیله ایمان آباد باشد، هیچ گناهی متوجه ایشان نشده و در صورت ترس از دست دادن جان می‌توانند از این رخصت و فرصت بهره ببرند.

این قهرمانی‌های ماندگار در راه عقیده و ایمان ویژه‌ی مردان نبود، بلکه نام و نشان شیرزنان زیادی نیز در فهرست شکنجه شده‌گان که صبر و مقاومت را از خود نشان داده‌اند، ثبت است، مانند: زنیره کنیز عمر بن خطاب ﷺ که چنان او را کتک می‌زد تا اینکه دستانش خسته می‌شد و ابو جهل با او در زدن همکاری می‌کرد. ولی جز استواری و پا بر جایی بر دین چیزی بر او افزوده نمی‌گشت.

و همچنین ام عُنَیس کنیز بنی زهره، حمامه مادر بلال بن رباح، کنیز بنی مؤمل از بنی عدی پسر کعب، نهدیه و دخترش که هر دو کنیز زنی از طایفه‌ی بنی عبد الدار بودند. ابوجهل می‌گفت: آیا از اینان و دنباله‌روانشان تعجب نمی‌کنید؟ در حالیکه اگر آنچه محمد آورده خیر و حق بود از ما پیشی نمی‌جستند!! آیا زنیره جهت دستیابی به هدایت و خرد از ما پیشی می‌جوید؟

آری ای ابوجهل -که هیچ احترام و شخصیتی نداری- زنیره از تو پیشی جست و تا مسلمانی روی زمین باقی بماند یاد و خاطره‌ی وی گرامی داشته می‌شود و تو نیز تا خدا بخواهد مورد نفرین و تحقیر قرار می‌گیری.

ای ابوجهل!! افتخار کردن به تبار و طایفه به سر آمد و تنها معیار و ملاک تقوا و پرهیزگاری باقی مانده است:

﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٞ ١٣﴾ [الحجرات: ۱۳].

«بی‌گمان گرامی‌ترین شما نزد خدا متقی‌ترین شما است».

این نیروهای خارق‌العاده و نهفته‌ی اسلام و ریشه دوانیده در دل مؤمن راستین، باعث شد که مسلمانان در مقابل لشکریان و سپاهیان عظیم اروپا که تعصب مسیحیت

۱- اهل علم بر این اجماع کرده‌اند که اگر شخصی به کفر آوردن مجبور کرده شود، و او برای نجات جان خویش مرتکب به کفر قولی و فعلی گردد ولی قلباً ایمان داشته باشد، کافر نخواهد بود.

آنان را بر اسلام و مسلمان شورانیده بود، ایستادگی و مقاومت نمایند. آن تعصبی که در «پطرس» فاسق و همفکران مسیحیش تجسم یافته بود، و هدف آنان از راه اندازی آن جنگ‌ها، تسلط بر سرزمین شام و بیت المقدس بود و عملاً بیش از نود سال به هدف شوم خویش دست یافتند. ولی لشکریان پیروزمند اسلام تحت امر فرمانده قهرمان نستوه و پرآوازه جهان اسلام و مدافع دین خدا، صلاح‌الدین ایوبی‌رحمه‌الله توانستند خاک مقدس بیت‌المقدس و سرزمین شام را مجدداً به قلمرو اسلامی باز گردانند و دشمنان با حالتی پست و خوار، وادار به عقب‌نشینی شدند و یکی از پادشاهان و فرماندهان والامقامشان در «منصوره» یکی از مناطق سرزمین مصر به اسارت درآمد، سپس لشکریان مسلمان در مصر و شام از پای ننشستند تا پوزه‌شان را به خاک مالیده و آنان را در دریا انداختند و درسی فراموش نشدنی به ایشان دادند.

این نیروهای نهفته، مسلمانان را طوری آموزش و پرورش داد که پس از حملات وحشیانه‌ی مغول و تاتار به سرزمینهای جهان اسلام و ویران ساختن شهرها، قتل عام انسان‌ها و نابود کردن آثار تمدن شکوفای اسلام، قدرت و اقتدار خویش را دوباره به دست آوردند.

این نیروهای سترگ و بی‌نظیر بود که پادشاهان تاتار را وادار به وارد شدن به دایره‌ی اسلام کرد!! در حالیکه مسلمانان در آن هنگام دارای قوت و شوکتی نبودند، بلکه قدرت و غلبه از آن مغول‌ها بود. اما با دخول یکی از پادشاهان آنها به اسلام، بسیاری از مغول‌ها وارد اسلام شدند و دعوت‌گران و نگهبانانی برای اسلام گشتند، درحالی که قبل از آن بر علیه اسلام و مسلمین می‌جنگیدند و پروردگار متعال راست می‌فرماید که:

﴿فَمَن يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يَهۡدِيَهُۥ يَشۡرَحۡ صَدۡرَهُۥ لِلۡإِسۡلَٰمِۖ وَمَن يُرِدۡ أَن يُضِلَّهُۥ يَجۡعَلۡ صَدۡرَهُۥ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي ٱلسَّمَآءِۚ﴾ [الأنعام:۱۲۵].

«پس هرکس را که الله بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را برای (قبول) اسلام می‌گشاید، و هرکس را که بخواهد گمراه کند، سینه‌اش راچنان تنگ می‌کند که گویا به آسمان بالا می‌رود».

همچنین می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكۡرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُۥ قَلۡبٌ أَوۡ أَلۡقَى ٱلسَّمۡعَ وَهُوَ شَهِيدٞ ٣٧﴾ [ق: ۳۷].

«بی‌گمان در این (سخن) برای صاحب دلان یا آنان که با حضور (خاطر) گوش فرا دهند، پندی است».

این نیروهای عظیم و خارق‌العاده است که موجب ایستادگی و مقاومت مسلمانان در برابر هجوم نیروهای بدکار و ظالمِ متجاوز در دو قرن اخیر علیه اسلام شده است. صلیبیان مسیحی همانند گذشته، بلکه بیشتر از گذشته، برگشته و سایه‌ی سیاهشان را بر ممالک اسلامی افکندند. و نیروهای متجاوزگر دیگری نیز به آنان پیوسته‌اند، صهیونیست‌های ویرانگری که برای تخریب مناطق و سرزمین‌ها و کشتار مردم گوی سبقت را از پیشینیان خود ربوده‌اند. بار دیگر سر برآوردند.

این نیروهای معنوی خارق‌العاده‌ی نهفته در اسلام و درون مسلمانان، اسلام را به شکلی درآورده که در برابر هر مخالف و بدخواهی قد علم کرده و ایستادگی می‌کند، و همچنین مسلمانان را گونه‌ای بار می‌آورد که علیه دشمنان مقاومت کرده و خود را به مثابه کوهی نشان می‌دهند.

این دین حق و گروندگان به آن و مدافعان و پشتیبانان آن تا روز رستاخیز، ادامه پیدا می‌کنند. این من هستم که وظیفه‌ی خود را ادا کردم، خدایا گواه باش.

سفارش‌ها و درخواست‌هایی

۱- بر فعالان عرصه‌ی سنن و احادیث در هر منطقه و شهری -که چه بسیارند- لازم است رابطه و پیوند محکمی با هم داشته باشند که صفوف و اهدافشان را یکپارچه سازد. در جهان اسلام از اقیانوس آرام تا اقیانوس اطلس گروههای زیادی مشغول خدمت به سنت پیامبر اکرم ﷺ هستند که اگر این دسته‌ها و گروهها، یکدیگر را شناخته و با هم پیوند و همکاری داشته باشند منافع و برکات بیشتری عاید مسلمانان خواهد شد.

خدمت به سنت از طرف این گروههای پراکنده، در هر حوزه و منطقه‌ای نیازمند برنامه‌ریزی و پی‌ریزی اصول و روش‌هایی است. چرا که هر اندازه نقشه‌ها محکم و استوار و اصول و روش‌ها روشن و آشکار و راههای رسیدن بدان‌ها معلوم و مشخص باشند، این گروهها نتایج بیشتر و محسوس‌تری را به بار خواهد آورد و میوه‌های شیرین و لذیذش را تقدیم خواهد نمود.

از این‌رو اگر آنان گردهمایی‌های سالانه‌ای را در همه‌ی مناطق جهان اسلام تشکیل دهند، نتیجه‌اش، شناخت و همکاری با یکدیگر خواهد بود.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَتَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡبِرِّ وَٱلتَّقۡوَىٰۖ وَلَا تَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِۚ ..﴾ [المائدة: ۲].

«و در راه نیکو کاری و پرهیزگاری با همدیگر همکاری کنید و (هرگز) در راه گناه و تجاوز همکاری نکنید».

چه عملی از خدمت کتاب خدا و سنت پیامبرش بزرگ‌تر و نیکوکارانه‌تر است؟

محدثان در دوره‌های نخست، این همکاری و شناخت یکدیگر را از طریق سیر و سفرهای متعدد و دشوار به منظور دیدار با اساتید، فراگرفتن حدیث و گردآوری آن، محقق ساختند. حقیقتاً محدثان نستوه و خستگی‌ناپذیر از عهد صحابه تا پایان تدوین و گردآوری احادیث و سنت در زمینه‌ی کوچ و مسافرت در این میدان برجسته و ممتاز، نمونه‌ها و الگوهایی آفریدند که نسلهای بعدی همواره با دیده‌ی احترام و تعظیم به آنان می‌نگرند، و این امتیازی است که امت اسلامی را از دیگر ملل متمایز می‌سازد.

جابر بن عبدالله ﷺ یک ماه مهاجرت کرد تا یک حدیث را از صحابی بزرگوار عبدالله بن اُنَیس که به طور مستقیم از پیامبر خدا شنیده بود، فرا گیرد[۱]. بخاری این حدیث را به صورت معلق روایت کرده است.

باز هم از جابر ﷺ روایت شده است که گفت: به من خبر رسید یک حدیث راجع به مقابله به مثل، نزد شخصی در مصر است، من شتری خریدم و رفتم تا وارد مصر شدم، به درِ خانه‌ی آن شخص رفتم و ...

طبرانی از حدیث مسلمه بن مخلَد[۲] روایت می‌کند که جابر ﷺ پیش من آمد و گفت: به من خبر رسیده شما حدیثی راجع به پوشش مسلمانان روایت می‌کنید، ...

ابو ایوب انصاری ﷺ بخاطر تنها یک حدیث به‌سوی عقبه بن عامر جُهَنی ﷺ کوچ کرد. احمد با سندی منقطع روایت می‌کند.

ابو داود در سنن خود از طریق عبدالله بن بریده نقل می‌کند که یک نفر صحابه بخاطر یک حدیث پیش فضالة بن عُبید در مصر رفت.

۱- به ضم همزه و فتح نون و سکون یاء بر وزن صیغه‌ی مصغر، از قبیله‌ی جهنی، هم یمان مدینه‌ای‌ها بود.

۲- به ضم میم و فتح خاء و لام مشدد، یکی از افراد طبقه‌ی صحابه‌های کوچک و ساکن مصر بود و مدتی هم ولایت مصر را بر عهده داشت که در سال شصت و دو هجری از دنیا رفت.

تابعین و پیشوایان حدیث پس از ایشان نیز این راه آشکار و این روش پسندیده ادامه داند.

خطیب بغدادی از عبید الله بن عدی نقل می‌کنند که حدیثی از علی ﷺ به من رسید. ترسیدم اگر بمیرد پیش کسی دیگر آن را نیابم. لذا بار سفر به عراق بستم تا او را آنجا دریابم.

امام مالک از یحیی بن سعید مسیب روایت کرده که من بخاطر یک حدیث روزها و شب‌ها سفر کرده‌ام.

خطیب بغدادی از ابو العالیه نقل می‌کند که ما احادیث را از اصحاب پیامبر می‌شنیدیم، راضی نمی‌شدیم و آرام نمی‌گرفتیم تا نزد آنان می‌رفتیم و رو در رو احادیث را فرا می‌گرفتیم.

شعبی پیرامون مسأله‌ای که در آن فتوا داده بود، گفت: بدون اینکه به زحمت بیافتید آن را به تو دادیم در حالی که برای فراگیری مسأله‌ای کم‌تر از آن راه مدینه در پیش گرفته می‌شد.

دارمی با سندی صحیح از بسر بن عُبَید الله نقل می‌کند که من بخاطر فرا گرفتن یک حدیث شهری از شهرهای بزرگ می‌رفتم.

ابو قِلابَه می‌گوید: سه روز در مدینه اقامت گزیدم هیچ کاری نداشتم جز اینکه مردی بیاید و حدیثی که پیش وی بود را فراگیرم[۱].

وقتی چنین رخدادهایی در زمان‌های قدیم صورت می‌گرفت که فاقد هر گونه امکانات بودند و با وجود کمی وسایل نقلیه و مال و سامان و دوری راه، مشقت و سختی سفر را تحمل می‌کردند پس چه شده که آشنایی و همکاری میان ما در این دوره‌ای که همه‌ی امکانات سفر موجود است و بسیاری از مشقت‌ها و سختی‌های آن بر طرف شده است، صورت نمی‌پذیرد.

۲- بر گروه‌های فعال عرصه‌ی حدیث و سنت لازم است فعالیت‌شان را دسته‌بندی کرده و هر گروهی به خدمت جنبه‌ای از جوانب حدیث و سنن بپردازد، مثلاً: گروهی مشغول زنده‌سازی کتاب‌های قدیمی اسلامی در زمینه‌ی حدیث و علوم مربوط بدان باشند، عده‌ای به شرح و تفسیر کتب حدیثی مشغول گردند که تاکنون شرح داده

۱- فتح الباری: ۱۷۴/۱-۱۷۵.

نشده‌اند و یا شرح داده شده‌اند ولی شروحی مختصر و ناکافی بر آنها نوشته شده است، مانند صحیح مسلم، مسند احمد، سنن نسائی، ابن ماجه و امثال آنها، وعده‌ای نیز اقدام به تحقیق و بررسی احادیث مشکل و پیچیده نمایند، خواه پیچیدگی آنها از عارض ظاهری و یا امری مانند مخالفت ظاهری با عقل یا واقعیت و یا دست‌آوردهای علوم ستاره‌شناسی و هستی شناسی نشأت گرفته باشد، و پس از انجام اقدامات مزبور، به رأی واحد دست یافته تا جوانان مسلمان در گرداب تشویش فکری به وجود آمده از اختلاف‌نظر نویسندگان و شارحان پیرامون این نوع احادیث که ناشی از اختلاف فرهنگ و نوع تفکر و اندیشه است، سرگردان نشوند.

دشمنان اسلام و احادیث و سنت از در این گونه احادیث پیچیده وارد شده و به نقد و طعنه زدن می‌پردازند. جوان مسلمان امروزی هم آنقدر اطلاع و آگاهی ندارد که شبهات وارده بر قلب، عقل و فکرش را بزداید. حال آنکه این جوانان امانت‌هایی بر گردن ما کهنسالان می‌باشند و اگر ایشان را به حال خود واگذاریم تا با این شبهات و شک‌اندازیها دست و پنجه نرم کنند، آنان را در معرض فتنه و سیل خروشان بلاها قرار داده‌ایم، در حالیکه آنها سرمایه و تجهیزات لازم اسلام در آینده هستند. پس بر ما لازم است در حد توان از ایشان نگهداری کرده و نگذاریم بر اثر اسباب و عوامل فتنه‌ها از بین بروند.

و بالاخره گروهی هم به ارائه‌ی روشی جهت آسان‌سازی تحقیق و مطالعه‌ی حدیث و علوم آن برای جوانان امروزی مشغول گردند، چون وقتی دانشجویان متخصص علم حدیث در مراجعه به منابع دست اول حدیث و مطالعه‌ی شرح‌های نوشته شده بر آنها دچار مشکل و سختی می‌گردد چه انتظاری از دیگر جوانان دارید که در زمینه‌ی حدیث تخصصی ندارند؟

و این کار از طریق نوشتن کتابها یا کتابچه‌هایی با زبان و بیانی آسان و شیوا تحقق می‌یابد تا مطالعه‌ی حدیث و علوم برای آنان شیرین و دوست‌داشتنی گردد.

۳- لازم است گروههای متعددی از دانشمندان متخصص در سنت و علوم حدیث و فعالان این عرصه با علاقه شدید به اینکار وارد میدان شده و با در نظر گرفتن فوائد و منافع آن و با الگوبرداری از محدثان دوره‌های نخست و بدون چشم‌داشت مالی و مقامی و تنها برای کسب رضایت و خشنودی خداوند به مطالعه و تحقیق کتاب‌های احادیث و سنت بپردازند.

یکی به مطالعه‌ی کتاب صحیح بخاری با سند و متن، بیان فوائد حدیثی موجود در آن، شرح و تفسیر پیچیدگی‌ها، فقه، علم و توجیهات تربیتی، اجتماعی و اخلاقی آن بپردازد.

آن یکی با همان شیوه و ترتیب به مطالعه و بررسی صحیح مسلم پرداخته، نفر سومی به سنن ابوداود، چهارمی سنن نسائی، یکی دیگر جامع ترمذی، نفری دیگر سنن ابن ماجه، یکی دیگر مسند احمد، نفر هشتمی سنن دار قطنی، نهمی مستدرک حاکم و نفر دهمی سنن بیهقی را مطالعه و بررسی نماید.

و همچنین هر دانشمند آگاه یا گروهی از دانشمندان به مطالعه و تحقیق کتابی از کتاب‌های حدیث اقدام نماید.

و ای کاش این درسها و نتایج تحقیقات مزبور در مساجد و مکان‌هایی که همه‌ی مردم بدانجا دست‌رسی دارند، ارائه شوند و کسی از آن منع نگردد.

شاید کسی بپرسد این گروههای بریده از دنیا و مشغول تحقیق و مطالعه از کجا تغذیه کنند و منبع درآمدشان چیست؟

پاسخ این است: از همان جائی تغذیه می‌نمایند که پیشینیان نیکوکار از میان دانشمندان این امت از آن تغذیه می‌کردند، که بسیاری از آنان گرفتن دستمزد را بخاطر اشتغال به حدیث بلکه بخاطر آموزش علم نیز حرام می‌دانست، بسیاری از امامان تفسیر، حدیث، فقه، اصول و دیگر علوم اسلامی با مقدار اندکی از زندگی دنیا قناعت نموده و پاداش تعیین شده از طرف خدای مهربان و زندگی جاودان بهشت برای ایشان کافی بود. از این گذشته، ثروت و سرمایه‌ی بسیاری از مسلمانان و اموال زکات موجود در خزانه‌ی دولت‌های اسلامی و اموال به دست آمده از برکات نهفته‌ی زمین و فرود آمده از آسمان، می‌تواند زمینه‌ی زندگی مرفه و لذیذی برای این دانشمندان فراهم می‌سازد، و خلأ مزبور را پر کرده و کمبودی احساس نشود.

بلکه اموال و بودجه‌های تخصیص یافته به دانشگاههای اسلامی -که چه بسیارند- می‌تواند نیازمندی‌های گروهها و دسته‌جات مزبور را تأمین کند.

و بی‌گمان خدمت کتاب خدا و سنت رسولش جزو واجب‌ترین واجبات دول و دانشگاههای اسلامی به شمار می‌آید.

۴- هر دانشگاهی از دانشگاه‌های جهان اسلام، عده‌ای از دانشمندان بزرگوار و دلسوز کتاب و سنت را موظف نماید سراسر عمر و زندگی خویش را به خدمت قرآن و سنت اختصاص دهند، و در مقابل تمامی ابزار و امکانات مالی، روانی و زندگی را برای ایشان

فراهم سازد. همانطور که دولت‌های غیر اسلامی چنین عملکرد و اقدامات دارند، اقداماتی از قبیل سرپرستی اعضای مجالس علمی و آماده‌سازی همه‌ی وسایل و امکانات برای دانشمندان متخصص و مشغول به تحقیق و بررسی. که نتیجه آن دست‌آوردها و مباحث و موضوعات مفید بسیاری بوده است و علوم را به صورتی مفید و فراوان غنی کرده‌اند.

۵- دانشگاه‌های اسلامی -که چه بسیارند- با وضعیت کنونیشان نمی‌توانند در هیچ زمینه‌ای اعم از قضاوت، فتوادادن، فن سخنرانی و موعظه، دانشمندان مرجع پرورش دهند، زیرا تحقیقات موجود در آنها بر اساس بررسی علم برای علم صورت نمی‌پذیرد همانگونه که در دوره‌های طلائی نخستین چنان بود، بلکه تحقیقات دانشگاهها به منظور پرورش نسلی مدرس و کارمند در ادارات دولتی، تنها در محدوده‌ی نمونه برداری و ربودن علوم پیشینیان انجام می‌پذیرد.

بسیاری از فارغ التحصیلان امروزی دانشگاه‌ها، تنها در فکر گواهینامه و مدارکی هستند که زمینه‌ی کار کردن در مناصب حکومتی را برایشان فراهم سازد و اصلاً به این امر نمی‌اندیشد که چند ساعت یا چند نصف ساعت تحقیق و بررسی علمی از علوم، نیازمند سال‌ها وقت و بررسی تحقیقی است.

بلکه یادداشت‌هایی که آفت آنها دانشگاه‌های اسلامی را بیمار کرده -بدون استثنای نوشته‌های مبسوط و مفصل- چه دردی را دوا می‌نمایند؟

نشانه‌ی شهامت ادبی و فضیلت انسانی این است که دانشگاهها در دوره‌های تحصیلی، روش تدریس و اهداف برنامه‌ریزی شده به خود آیند و در این راستا گفته‌های عمربن خطاب ﷺ خطاب به ابو موسی اشعری ﷺ پیرامون قضاوت و آداب آن به یاد مسئولین و دست‌اندرکاران دانشگاه‌ها می‌اندازم که فرمود: «قضاوتی که دیروز انجام داده‌ای باعث نشود تو از حقی که امروز بدان راه یافتی، باز دارد، چون بازگشت به حق بهتر از ادامه‌ی باطل است».

درود و برکات فروان خداوند سبحان بر امام و پیشوای ما، محمد و خاندان و یارانش باد

خدمت‌گذار قرآن و سنت

محمد بن محمد ابو شهبه

بخش سوم:

شبهه‌های وارده از سوی برخی منکران حجیت و اعتبار سنت و پاسخ بدانها

به قلم: دکتر عبدالغنی محمد عبدالخالق

بنام خداوند مهربان مهرورز

از مباحث گذشته روشن شد[1] که حجیت و منزلت سنت ضرورتی دینی و دلایل آن نیز به گونه‌ای است که جایی برای شک و شبهه در دل انسان مؤمن باقی نمی‌گذارد، جز اینکه عده‌ای از اسلام نماها و مدعیان پاسداری از آن و پاکسازی دین از تغییر و تحریف‌های وارده برآن، به منظور ابطال حجیت و اعتبار سنت شبهات و انتقاداتی را پیش روی مسلمانانی که اطلاع چندانی از دین و قرآن ندارند، قرار می‌دهند.

یکی از کسانیکه تحت تأثیر این شبهات قرار گرفته، دکتر محمد توفیق صدقی است که شروع به منتشر ساختن این آراء در مجله‌ی المنار[2] کرد و در مقاله‌ای تحت عنوان «الاسلام هو القرآن وحده- اسلام تنها قرآن است» به تأیید و دفاع از آنها پرداخت، به این گمان که چنان کاری به نفع دین تمام می‌شود.

به قول امام مسلم بن حجاج ﷺ در مقدمه‌ی صحیحش ۲۲/۱: «ما اگر پرداختن به این شبهات را نادیده گیریم، نشانه‌ی متانت رأی و پیروی از مذهب صحیح است، چرا که برای نابودی آراء و نظرات مردود، روی‌گردانی از آنها بهتر و شایسته‌تر از پرداختن بدانهاست. جز اینکه بخاطر ترس از عواقب بد و فریب خوردن انسان‌هایی که اطلاع کافی از دین ندارند و در اعتقاد آوردن به خطای خطاکاران سرعت به خرج می‌دهند. لازم دیدیم پرده از روی فساد و پوچی این شبهات برداشته و به پاسخ آنها بپردازیم که إن شاءالله برای مردم مفیدتر و دارای عاقبت بهتر و پسندیده‌تری خواهد بود».

پس نباید کس دیگری مانند او که دور از فقه و اصول آن است و جز پوسته، راهی به هسته‌ی دین و تعالیمش نبرده است، تحت تأثیر آن قرار گیرد.

۱- نکته‌ی شایان ذکر اینکه این بحث طولانی و استوار جدا از کتاب: «حجیة السنة» است که واقعاً یکی از نوشته‌های افتخار آمیز قرن چهاردهم محسوب می‌گردد. ناشر.

۲- سال ۹ شماره ۷ صفحه ۵۱۵ و شماره ۱۲ صفحه ۹۱۳-۹۱۴.

شبهه‌ی اول

خداوند می‌فرماید:

﴿مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖۚ﴾ [الأنعام: ۳۸]. «در کتاب هیچ چیز را فروگذار نکرده‌ایم». و یا می‌فرماید:

﴿وَنَزَّلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ تِبۡيَٰنٗا لِّكُلِّ شَيۡءٖ ..﴾ [النحل: ۸۹]. «و ما این کتاب را بر تو نازل کرده‌ایم که بیانگر همه چیز است».

آیه‌های فوق دلیل بر این است که قرآن همه‌ی امور متعلق به دین و احکام آن را در برگرفته و به صورتی کاملاً آشکار و مفصل بدانها پرداخته است، به گونه‌ای که نیازی به چیزی دیگر همچون سنت نیست که بر حکمی از احکام دین نص گذاشته و یا به تبیین و تفصیل آن بپردازد. چرا که در این صورت نتیجه گرفته می‌شود قرآن کوتاهی نموده و همه چیز را روشن نساخته است و نتیجه آن، خلاف در خبر خداوند صورت خواهد گرفت که چنین چیزی نا ممکن می‌باشد.

پاسخ شبهه اول:

مراد از واژه‌ی کتاب در آیه‌ی اول قرآن نمی‌باشد، بلکه مقصود لوح المحفوظ است. چرا که تنها لوح المحفوظ است که همه چیز را در بر گرفته و به صورتی کاملاً مفصل تمامی احوال و اوضاع ریز و درشت، گذشته، حال و آینده‌ی همه‌ی آفریده‌ها را در خود جای داده‌است. چنانکه پیامبر خدا می‌فرماید: «درباره‌ی هر چه تا روز آخرت رخ می‌دهد، قلم، خشک شده است» این دیدگاه با ذکر جمله‌ی مزبور پس از:

﴿وَمَا مِن دَآبَّةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا طَٰٓئِرٖ يَطِيرُ بِجَنَاحَيۡهِ إِلَّآ أُمَمٌ أَمۡثَالُكُمۚ﴾ [الأنعام: ۳۸].

«و هیچ جنبنده‌ای در زمین و هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند، وجود ندارد. مگر اینکه گروه‌هایی همچون شمایند».

تناسب و همخوانی دارد. زیرا آشکارترین و قوی ترین رأی در معنای مثلیت (همانندی) در اینجا این است که تمامی احوال مربوط به جنبدگان اعم از عمر، روزی، پایان عمر، خوشبختی و بدبختی در کتابی حفاظت شده (لوح المحفوظ) وجود دارد.

اگر بپذیریم مراد از آن قرآن است –مانند آیه دوم–، باز هم نمی‌توان این آیه را بر ظاهر عامش حمل کرد. بدین معنا که قرآن مشتمل بر بیان و تفصیل همه چیز و

همه‌ی احکام است. خواه به امور دینی مربوط باشد یا به امور دنیا و اینکه قرآن در هیچ‌یک از آنها کوتاهی نکرده است. چرا که قرآن در بر گیرنده‌ی همه آنها نیست.

این استدلال باطل است، چرا که همانطور که در ارتباط با احکام دینی قرآن همه آنها را بیان نکرده و برخی را به رسول الله ﷺ واگذار نموده است، و نمی‌شود مبنای عمل را فقط قرآن قرار داد. در امور دنیایی نیز مسلما واضح است که خداوند همه امور را بیان ننموده است. از اینرو لازم است از ظاهر دو آیه‌ی مزبور گذشت و تأویلشان کرد.

علما در تأویل این آیات دیدگاههای مختلفی دارند:

۱- مراد این است که قرآن در هیچ کدام از امور و احکام دین فروگذاری نکرده و همه‌ی آنها را روشن نموده است چه امور دینی و چه امور غیر دینی، زیرا هدف از فرود آوردن قرآن: بیان دین، خداشناسی و شناخت احکام و فرامین خداوند است. ولی این بیان به دو صورت است:

الف- بیان بوسیله نص صریح مانند روزه گرفتن، حج کردن، حلال بودن معاملات و ازدواج، حرام بودن ربا و گناهان، حلال بودن خوردن چیزهای پاکیزه و حرمت خوردن چیزهای پلید و زیان‌آور.

ب- بیان به وسیله‌ی حواله و ارجاع دادن به دلیلی از دلیل‌های دیگری که قانون‌گذار آنها را در کتاب خود معتبر دانسته است.

پس هر حکمی که ازطریق سنت، اجماع، قیاس و دیگر ادله بیان شده باشد، در واقع قرآن بیانگر آن است، چون او حجیت آن را بیان کرده، و ما را به فراگیری آن توجیه و راهنمایی نموده و عمل بدان را بر ما واجب و لازم دانسته است. اگر ارشاد و رهنمود قرآن و لازم شمردن عمل به محتوا و مقتضای آن دلایل از سوی او نمی‌بود، ما از آن حکم اطلاع نمی‌یافتیم تا بدان عمل نمائیم. بنابراین قرآن اساس و پایه‌ی قانون‌گذاری به شمار می‌آید که همه‌ی احکام شریعت اسلامی بدان بر می‌گردد.

امام شافعی رحمه الله در آغاز کتاب الرساله[1] می‌گوید: «هر اشکالی برای متدینان پیش آید، راه برون رفت از آن در قرآن کریم موجود است، خداوند می‌فرماید: ﴿كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ لِتُخۡرِجَ ٱلنَّاسَ مِنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذۡنِ رَبِّهِمۡ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَمِيدِ ١﴾ [ابراهيم:

۱- کتاب الرسالة: ۲۰.

۱]. «کتابی است که آن را به سوی تو فرستاده‌ایم تا این که مردمان را با توفیق و فضل پروردگارشان، از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون بیاوری، به راه خدای چیره‌ی ستوده درآوری».

و همچنین می‌فرماید: ﴿وَنَزَّلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ تِبۡيَٰنٗا لِّكُلِّ شَيۡءٖ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٗ وَبُشۡرَىٰ لِلۡمُسۡلِمِينَ ٨٩﴾ [النحل: ۸۹]. «و ما این کتاب را بر تو نازل کرده‌ایم که بیانگر همه چیز و وسیله‌ی هدایت و مایه‌ی رحمت و مژده‌رسان مسلمانان است».

و یا می‌فرماید:

﴿وَكَذَٰلِكَ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ رُوحٗا مِّنۡ أَمۡرِنَاۚ مَا كُنتَ تَدۡرِي مَا ٱلۡكِتَٰبُ وَلَا ٱلۡإِيمَٰنُ وَلَٰكِن جَعَلۡنَٰهُ نُورٗا نَّهۡدِي بِهِۦ مَن نَّشَآءُ مِنۡ عِبَادِنَاۚ وَإِنَّكَ لَتَهۡدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٥٢﴾ [الشوری: ۵۲]. «و این‌گونه بر تو (ای پیامبر) روحی (= قرآن کریم) را به فرمان خود وحی کردیم، تو (پیش از این) نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست، ولی ما آن را نوری قرار دادیم، با آن هر کس از بندگان‌مان را که بخواهیم، هدایت می‌کنیم، و مسلماً تو (ای پیامبر) به راه راست هدایت می‌کنی».

بیان، اسمی است که در برگیرنده‌ی معانی دارای اصول مشترک و فرعیات و شاخه‌های متعدد است، کم‌ترین آن معانی این است که قرآن، برای مخاطبانش «بیان» است -آنهایی که قرآن به زبان آنان فرود آمده است- در مستوای نزدیک به هم هستند. اگرچه پاره‌ای از آیات بر برخی دیگر آیات روشن‌تر هستند، و برخی از آیات به نسبت غیر عربی زبانان در وضوح مختلف است.

مجموع آنچه خداوند بر اساس برنامه‌ریزی قبلی در کتاب خود برای بندگانش روشن ساخته چند گونه است:

پاره‌ای از آنها را به صورت نص روشن کرده است مانند نصوص وارده پیرامون فرائض نماز، زکات، حج، روزه و محرمات آشکار و پنهان و نصوص وارده درباره‌ی زنا، شراب‌خواری خوردن گوشت مردار و خوک و چگونگی وضو گرفتن و دیگر مواردی که از طریق نص بیان شده‌اند.

پاره‌ی از آنها بدینگونه است که واجب بودنشان را درکتاب بیان نموده و کیفیت انجام آنها را به سنت واگذار کرده است مانند عدد رکعت‌های نماز، جزئیات زکات، اوقات نماز و دیگر موارد از این قبیل.

پاره‌ای دیگر مواردی است که نصی درباره‌ی آنها در قرآن نیامده و پیامبر خداﷺ، آن را به عنوان قانون خداوند تعیین نموده است. که چون گردن نهادن به دستورات پیامبر در قرآن آمده است، پذیرش آن از پیامبر قبول حکم خدا محسوب می‌شود.

و بالاخره بخشی دیگر بدین صورت است که خداوند اجتهاد برای دست‌یابی بدانها را بر مؤمنان واجب کرده و چنانکه ایشان را به وسیله‌ی گردن نهادن به فرائض استنباط‌شده از طریق اجتهاد نیز آنان را مورد امتحان و آزمایش قرار داده‌است:

﴿وَلَنَبۡلُوَنَّكُمۡ حَتَّىٰ نَعۡلَمَ ٱلۡمُجَٰهِدِينَ مِنكُمۡ وَٱلصَّٰبِرِينَ وَنَبۡلُوَاْ أَخۡبَارَكُمۡ ٣١﴾ [محمد: ۳۱]. «و (همه) شما را قطعاً آزمایش می‌کنیم تا از میان شما مجاهدان و صابران را معلوم کنیم، و (اخبار و) احوال شما را بیازماییم».

و می‌فرماید:

﴿وَلِيَبۡتَلِيَ ٱللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمۡ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمۡۚ وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ١٥٤﴾ [ال عمران: ۱۵۴]. «و (این‌ها) برای این است که الله، آنچه را در سینه‌هایتان (پنهان) دارید، بیازماید، و آنچه را در دل‌های تان است؛ خالص و پاک گرداند. و الله به (راز) درون سینه‌ها آگاه است».

و می‌فرماید:

﴿عَسَىٰ رَبُّكُمۡ أَن يُهۡلِكَ عَدُوَّكُمۡ وَيَسۡتَخۡلِفَكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَيَنظُرَ كَيۡفَ تَعۡمَلُونَ١٢٩﴾ [الاعراف: ۱۲۹]. «امید است که پروردگارتان دشمنتان را هلاک سازد و شما را در زمین جایگزین گرداند. پس ببینید چگونه عمل می‌کنید».

امام شافعی رحمه‌الله در ادامه می‌گوید: بیان چهارم عبارت است از: هر آنچه در کتاب خدا نیست و پیامبرﷺ آنها را مقرر فرموده است. آنچه در این کتاب نوشتیم -مبنی بر فراگرفتن کتاب و حکمت که خداوند بر ما منت نهاده است- دال بر این است که حکمت یعنی سنت رسول الله، و همچنین آنچنان که گفتیم دستور خداوند به پیروی از پیامبر، دلیل بر این است که بیان فرائض موجود در کتاب خدا انواع مختلفی دارد:

الف: برخی به تمام و کمال در قرآن بیان شده است و نیازمند چیز دیگری نیست.

ب: برخی تنها فرض بودنشان بیان شده و در کنار آن فرمانبرداری از پیامبر نیز واجب شده است و پیامبر از جانب خدا کیفیت فرض بودن آن را توضیح داده‌است و

همچنین بیان کرده که بر چه کسی فرض شده و چه وقت رخصت یا عزیمت است، یا چه وقت واجب است یا سنت؟

ج: برخی نیز بدون نصی از کتاب، به وسیله‌ی پیامبر روشن و مقرر گشته است، که هرچه در آن بیان شده به منزله‌ی بیان کتاب خدا تلقی می‌شود. بنابراین هر کسی فرائض بیان شده در قرآن را می‌پذیرد، سنت رسول الله ﷺ را نیز، بر اساس دستور خدا مبنی بر اطاعت از رسول الله ﷺ می‌پذیرد و پذیرش هر کدام از فرامین و واجبات موجود در کتاب و سنت، هر دو به مثابه پذیرش فرمان خداوند است. اگر چه جزئیات اسباب قبول آنها گوناگون باشد، چنانکه خداوند به وسیله‌ی اسبابی مختلف حلال‌ها، حرام‌ها، فرائض و حدود را معین نموده است و هر چه بخواهد همان را انجام می‌دهد:

﴿لَا يُسۡـَٔلُ عَمَّا يَفۡعَلُ وَهُمۡ يُسۡـَٔلُونَ ٢٣﴾ [الانبياء: ۲۳].

«خداوند در برابر کارهایی که ممی‌کند، موردبازخواست قرار نمی‌گیرد ولی دیگران بازخواست می‌شوند»[1].

از سخنان اخیر امام شافعی رحمه الله پاسخ گفته‌های دکتر صدقی در مقاله‌اش[2] را در می‌یابی که می‌گوید: چرا پاره‌ای از دین قرآن و پاره‌ای دیگر حدیث است؟ و حکمت و فلسفه‌ی آن چیست؟

از امام شافعی رحمه الله نقل شده که روزی در مسجد الحرام نشسته بود وگفت: راجع به هرچه از من سؤال کنید با کتاب خدا پاسخ می‌دهم. یکی گفت: هرگاه یک نفر در حال احرام، زنبوری را بکشد چه حکمی دارد؟ امام شافعی پاسخ داد: هیچ تاوانی بر او نیست. گفت: این در کجای کتاب خدا وجود دارد؟ گفت: خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ﴾ سپس حدیثی از پیامبر نقل کرد که «سنت من و جانشینان هدایت یافته پس از من را برگیرید». آنگاه گفته‌ای به عمر رضی الله عنه نسبت داد که شخصی در حال احرام می‌تواند زنبور را بکشد. لذا می‌بینیم امام شافعی بعد از سه مرحله پاسخ را از کتاب خدا استخراج کرد.

از ابن مسعود نیز راجع به نفرین واشمه (خال‌کوب) و مستوشمه (خال‌کوبی شده)

۱- الرسالة: ۳۲.

۲- مجله‌ای: المنار سال ۹ شماره ۷- صفحه ۵۱۵.

چنان چیزی نقل شده است.

در حدیث عَسیفِ زناکار نقل شده که پدر وی به پیامبر خداﷺ گفت: بر اساس کتاب خدا میان ما داوری کن. پیامبر فرمود: قطعاً بر اساس کتاب خدا میانتان قضاوت خواهم کرد. آنگاه حکم شلاق زدن و تبعید را در حق «عسیف» و سنگسار را در حق زن زناکار، در صورت اعتراف بدان صادر کرد. واحدی می‌گوید: در کتاب خدا راجع به سنگسار و تبعید نصی وارد نشده است که این دال بر آن است هر چه پیامبر بدان حکم کند عین حکم خدا تلقی می‌شود[1].

۲- قرآن از بیان امور دینی به صورت اجمالی کوتاهی نکرده است بلکه همه‌ی کلیات شریعت را بدون اشاره به جزئیات و تفاصیل آنها روشن ساخته است و معلوم است آن مقدار برای مجتهد کافی نمی‌باشد، لذا باید به منبعی مراجعه نماید که مجمل‌های قرآن را برایش توضیح و جزئیات این کلیات را روشن نماید. در حین بحث از استقلال سنت در زمینه‌ی قانون‌گذاری به دیدگاه‌های دانشمندان راجع به این رأی دوم اشاره خواهیم کرد.

ابو سلیمان خطابی می‌گوید[2]: در حین فرا گرفتن سنن ابوداود از ابن الاعرابی، به نسخه‌ی پیش رویش اشاره کرد و گفت: اگر هر کسی کتاب خدا و این کتاب را در اختیار داشته باشد، هیچ‌گاه نیازمند چیز دیگری نمی‌گردد. زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿مَا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖ﴾ خداوند خبر داده که هیچ چیز از امور دینی را در کتاب فرو نگذاشته است. جز اینکه بیان دو نوع است: بیانی آشکار که قرآن در قالب نص بدان اشاره می‌کند و بیانی پنهان که به صورت ضمنی آن را در می‌گیرد. تفصیل و تشریح این نوع دوم به پیامبر واگذار شده است و این معنای آیه‌ای که می‌فرماید:

﴿لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ ٤٤﴾ [النحل: ۴۴].

«تا این که چیزی را برای مردم روشن سازی که به سوی آنان فرستاده شده است و تا این که آنان بیندیشند».

بنابراین، هر که قرآن و سنت را با هم گرد آورد هر دو نوع بیان را در اختیار گرفته است.

۱- تفسیر رازی: ۴/۴۰-۴۱.

۲- کتاب: معالم السنن ۱/۸.

۳- آلوسی در تفسیر[۱] خود از برخی علما نقل می‌کند که امور به دو دسته‌ی دینی و دنیایی تقسیم می‌شوند. امور دنیایی مورد توجه و اهتمام قانون‌گذار نیست. چون برای آن فرستاده نشده است و اما امور دینی، یا اصلی‌اند، یا فرعی و ثانوی، که اهتمام به دسته‌ی دوم پایین‌تر از دسته‌ی نخست می‌باشد، چون اولین هدف از برانگیختن پیامبران، توحید و امثال آن است، بلکه هدف از آفرینش انسان‌ها، شناخت خدای متعال می‌باشد. چنانچه خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦﴾ [الذاريات: ۵۶].

«من جنیان و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام».

بسیاری از مفسران، عبدت را به معرفت و شناخت، ترجمه کرده‌اند و نیز گفته‌ی خداوند در حدیث قدسی که مشهور بر زبانهاست و از طریق صوفیان تصحیح گشته که «که من گنجینه‌ی پنهانی بودم دوست داشتم شناخته گردم. لذا آفریده‌ها را آفریدم تا شناخته شوم»[۲]. قرآن کریم بیان امور دینی را به کامل‌ترین شیوه بر عهده گرفته است لذا بایستی مقصود از «کل شيء» در آیه آن باشد.

شبهه‌ی دوم:

خداوند حفظ و نگهداری قرآن را بر عهده گرفته نه سنت. چنانکه می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: ۹]. «ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خود پاسدار آن می‌باشیم».

اگر سنت مانند قرآن حجت و دلیل بود، خداوند مسؤولیت آن را نیز برعهده می‌گرفت.

پاسخ شبهه دوم:

خداوند مسئولیت همه‌ی شریعت اعم از کتاب و سنت را بر عهده گرفته است. چنانکه می‌فرماید:

۱- تفسیر آلوسی: ۱۹۷/۱۴.

۲- ابن عراق در کتاب: تنزیه اشریقه ۱۴۸/۱ می‌گوید: ابن تیمیه گفته است: این حدیث جعلی است. ناشر.

﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِـُٔواْ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفْوَٰهِهِمْ وَيَأْبَى ٱللَّهُ إِلَّآ أَن يُتِمَّ نُورَهُۥ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْكَٰفِرُونَ﴿٣٢﴾﴾ [التوبة: ۳۲]. «آنان می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش گردانند، ولی خداوند اجازه نمی‌دهد تا اینکه نور خود را به کمال برساند. هر چند که کافران دوست نداشته باشند».

نور خدا عبارت از شریعت و دینی است که برای بندگاش پسندیده و ایشان را بدان مکلف نموده و منافع آنان را در آن قرار داده است و آن این است که به پیامبرش وحی کرده -اعم از قرآن و غیر قرآن- تا ازطریق دنباله‌روی از آن به خیر و سعادت دنیا و آخرتشان رهنمون شوند و درباره‌ی آیه‌ی: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا ٱلذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ﴾ دانشمندان پیرامون ضمیر غایب (له) دو دیدگاه دارند:

برخی می‌گویند: ضمیر مزبور، به محمد ﷺ بر می‌گردد. پس آنگاه استدلال بدان درست نیست.

وعده‌ای هم معتقدند: به واژه‌ی «ذکر» بر می‌گردد. در این صورت اگر ذکر را به همه‌ی شریعت -اعم از کتاب و سنت- تفسیر نمائیم باز هم نمی‌توان بدان تمسک ورزید و اگر هم به قرآن تفسیرش کنیم، نمی‌پذیریم در آیه حصر حقیقی در قرآن وجود داشته است و غیر از آن محفوظ نمانده است. چرا که خداوند چیزهای زیاد دیگری جز قرآن را نگه داشته است مانند: پاسداری پیامبر از نیرنگ‌ها و قتل و حفظ عرش (تخت فرمانروایی خدا)، و حفظ آسمان‌ها و زمین از نابودی و تخریب تا روز آخرت. پس حصر اضافی و نسبی است، حصر اضافی نسبت به چیز مخصوصی است که نیازمند دلیل و قرینه‌ای می‌باشد، دلیلی در این‌باره، خواه سنت باشد یا چیز دیگری، وجود ندارد. لذا تقدیم جار و مجرور (له) به منظور حصر نیست. بلکه بخاطر رعایت تناسب فواصل آیات است.

بلکه اگر در آیه، حصری اضافی و نسبت به چیزی مخصوص وجود داشته باشد، جایز نیست آن چیز سنت باشد. زیرا حفظ قرآن متوقف بر حفظ سنت و مستلزم آن است. چون سنت دژ محکم، زره نیرومند، نگهبان درستکار و شارح روشنگر قرآن است که مجمل‌هایش را تفصیل، پیچیدگی‌هایش را تفسیر، ابهام‌هایش را توضیح، مطلق‌ها را مقید و مختصرها را مبسوط می‌گرداند. و بیهودگی بیهوده‌گویان و تأویل بر اساس هوا و هوس و مطابق با میل سردمداران شیاطین از آن دور می‌کند. بنابراین حفظ و نگه‌داری سنت یکی از اسباب و لوازم حفظ و پاسداشت قرآن محسوب می‌گردد.

خداوند همچنانکه مسئولیت حفظ قرآن را بر عهده گرفته، سنت را نیز برایمان حفظ کرده و سپاس بی‌پایان برای ذات مقدسش که هیچ چیز از سنت ضایع نشده است، گرچه همه‌ی مردم آن را در بر نگرفته‌اند.

امام شافعی رحمه الله در باره‌ی زبان عربی می‌گوید:[۱]

«زبان عربی از لحاظ مذهب و واژگان، گسترده‌ترین زبان‌ها به شمار می‌آید، فکر نمی‌کنم کسی جز پیامبر از تمام علوم آن آگاهی داشته باشد. ولی مجموع آن از بین نمی‌رود به گونه‌ای که کسی وجود نداشته باشد که آن را نفهمد».

و آگاهی از آن –نزد عربها– بسان آگاهی از سنت نزد فقیهان است که نمی‌دانیم کسی همه سنت‌ها را گردآوری نموده و چیزی از دستش نرفته باشد.

پس هرگاه دانش همه‌ی دانشمندان و آگاهان از سنت جمع گردد، همه به سنت منتهی شده و هرگاه علم هر کدام جدا گردد چیزهایی از دستش می‌رود، سپس چیزی‌که از دست او دررفته نزد دیگری موجود می‌باشد.

دانشمندان نسبت به آگاهی از حدیث چند دسته‌اند:

برخی از آنان بیشتر احادیث را گردآورده‌اند و آن را می‌دانند. اگرچه مقدار کمی از احادیث نیز وجود دارد که آنها بدان دست نیافته است.

گروهی هم جامع حداقل چیزی بوده‌اند که همقطاران آنها جمع‌آوری کرده‌اند.

نباید فراموش کرد اندک چیزی که از دست گروه اول در رفته دال بر این نیست که علم آن نزد گروهی دیگر نیست. بلکه این علم نزد همطرازان آنان وجود دارد و می‌شود از آنها گرفت. و بدینوسیله ما از همه‌ی سنت‌های پیامبر خدا ﷺ –پدر و مادرم فدایش باد– آگاهی می‌یابیم.

همانطور که خداوند در هر قرنی تعداد زیادی از حافظان مورد اعتماد را برای حفظ قرآن برانگیخته تا به صورت کامل به نسل‌های بعدی برسانند، برای حفظ و نگهداری سنت شریف پیامبر ﷺ نیز این تعداد –یا بیشتر از آن– را از میان نگهبانان معتبر برگزیده که عمر خود را در بحث و جدا کردن احادیث صحیح سپری کرده و آنها را از افرادی همچون خود در اعتبار و عدالت نقل می‌کنند تا به پیامبر خدا می‌رسند. تا اینکه سره را از ناسره جدا کرده و سالم و بدون هرگونه عیب و شک و شبهه‌ای به ما

۱- الرسالة: ۴۲-۴۳.

انتقال دادند، کار پایان پذیرفت و استقرار یافت و سپیده‌دم برای هر انسان بینایی درخشید.

و چون خداوند سنت را نیز بسان قرآن حفظ کرد و آن را دژ مستحکم، نگهبان و شارح قرآن قرار داد، غم و غصه گلوی ملحدان را گرفت، خار در چشم ضد دینها افتاد و شمشیر برنده‌ی شبهات منافقان و شک‌اندازیهای حیله‌بازان به جریان افتاد.

پس جای تعجب نیست که دشمنان از هیچ کوششی فروگذار نکرده و از هیچ‌گونه فعالیت برای زیر سؤال بردن حجیت سنت، بی‌اعتبارسازی، فراری دادن مردم از تمسک ورزیدن بدان و هدایت یافتن از طریق آن دریغ نورزیدند. تا به قرآن آسیب وارد کرده و اساس و پایه‌ی دین فرو ریزد.

﴿وَيَأۡبَى ٱللَّهُ إِلَّآ أَن يُتِمَّ نُورَهُۥ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡكَٰفِرُونَ﴾

شبهه سوم

اگر سنت حجت و معتبر می‌بود پیامبر دستور نوشتن آن را صادر و صحابه و تابعین به جمع و تدوینش می‌پرداختند، چرا که حجیت سنت ملزم به اهتمام و توجه به حفظ و نگهداری است تا بدکاران آن را به بازی نگرفته، تحریف‌کنندگان به تحریفش دست نزده، فراموش‌کاران آن را فراموش نکرده و کوتاه کاران در آن به خطا نروند. تا اینکه متأخرین به ثبوت آن یقین کنند. زیرا چیزی که ثبوت آن ظنی باشد استناد بدان صحیح نیست چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ﴾ [الاسراء: ۳۶].

«از چیزی دنباله‌روی مکن که از آن ناآگاهی».

و آیه ۲۸ سوره نجم:

﴿إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّۖ﴾ [النجم: ۲۸].

«و جز از ظن و گمان پیروی نمی‌کنند».

اعتقاد و دست یافتن به یقین نیز در ثبوت سنت، جز از طریق نوشتن و تدوین آن امکان‌پذیر نمی‌باشد. اما پیامبر نه تنها دستور نوشتنش را صادر نکرد بلکه از نوشتن آن نیز جلوگیری فرمود و دستور پاک کردن نوشته‌ها را صادر کرد. صحابه و تابعین نیز چنان عمل نمودند وکار آنان تنها به این مقدار خاتمه نیافت بلکه برخی از ایشان نقل حدیث را منع کرده یا اینکه خود کم روایت کرده‌اند، بلکه دیگران را هم از روایت زیاد

نهی کردند. لذا جمع وتدوین سنت جز پس از سپری گشتن مدت زمان درازی صورت نگرفت، زمانی که برای صورت گرفتن خطا، فراموشی، به بازی گرفتن و تبدیل و تحریف در آن کافی بود. در نتیجه زمینه‌ی شک و تردید ، و عدم یقین و قطع بدان در هر جزئی از آن و عدم اعتماد بر احکام مستنبطه از آن پدید آمد.

این اقدامی که از طرف پیامبر ﷺ و صحابه و تابعین انجام شده، دال بر این است که شارع دست نیافتن به قطعیت و یقین در آن را خواسته و این اراده نیز دلالت بر این می‌کند که قانون‌گذار سنت را به عنوان حجت و دلیل به حساب نیاورده است، و اینک احادیثی مبنی بر اقدام نکردن پیامبر، صحابه و تابعین به نوشتن احادیث:

مسلم از ابو سعید خدری روایت می‌کند: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «لَا تَكْتُبُوا عَنِّي، وَمَنْ كَتَبَ عَنِّي غَيْرَ الْقُرْآنِ فَلْيَمْحُهُ، وَحَدِّثُوا عَنِّي، وَلَا حَرَجَ، وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» «از من ننویسید و هر که غیر از قرآن را از من نوشته پاکش کند و بدون اشکال و گناه احادیث و سخنان مرا بازگو کنید و هر که بر من دروغ ببندد، باید در جهنم جای گیرد».

احمد از ابو سعید برای من نقل کرد که ما نشسته بودیم و سرگرم نوشتن گفته‌ی پیامبر بودیم که پیامبر خدا ﷺ پیش ما آمد و گفت: این چیست که می‌نویسید؟ گفتیم: آنچه از تو می‌شنویم. فرمود: آیا کتابی همراه کتاب خدا وجود دارد؟ کتاب خدا را ناب و خالص گردانید. ابوسعید می‌گوید: آنچه را نوشته بودیم در نقطه‌ای جمع‌آوری کرده و سپس آتش زدیم. گفتیم: ای پیامبر خدا! آیا احادیثت را بازگو نمائیم؟ فرمود: «آری از من حدیث نقل کنید و اشکالی وجود ندارد و هر کسی عمداً علیه من دروغ‌پردازی کند باید جایگاه خویش را در جهنم آماده سازد». می‌گوید: گفتیم: ای پیامبر خدا! آیا سخنان بنی اسرائیل را نقل کنیم؟ فرمود: آری از ایشان نقل قول کنید و اشکالی ندارد، چون هرچه را از آنان نقل نمائید، عجیب‌تر از آن هم نزد آنها وجود دارد.

ابوداود از مطلب بن عبدالله بن حَنْطَب نقل می‌کند که زید بن ثابت ﷺ پیش معاویه ﷺ رفت. معاویه پیرامون حدیثی از او سؤال کرد و او نیز به وی خبر داد. سپس معاویه به یک نفر دستور داد حدیث را بنویسد. زید به او گفت: پیامبر خدا به ما دستور داد هیچ یک از احادیث ایشان را ننویسیم. لذا معاویه نوشته را پاک کرد.

حاکم از قاسم بن محمد نقل می‌کند که عائشه ﷺ گفت: پدرم پانصد حدیث پیامبر را جمع‌آوری کرده بود. شبی بسیار پهلو به پهلو می‌کرد، مرا در غم و اندوه فرو

برد گفتم: چرا چنین می‌کنی آیا بیماری یا خبری به شما رسیده؟ صبح که بیدار شد گفت: دخترم! احادیثی که پیش تو است بیاور. من هم احادیث را برایش آوردم، سپس درخواست آتشی کرد، آنها را سوزاند و گفت: ترسیدم بمیرم و آنها همچنان نزد تو باشند و درمیانشان احادیثی از مردی وجود داشته باشد که من او را امین و رستگار پنداشته‌ام ولی چنان نباشد که برایم بازگو کرده است، آنگاه من گناه آن را بر عهده گیرم.

همچنین ابوامیه احوص بن مفضل غلابی روایت مزبور را از قاسم یا پسرش عبد الرحمن نقل کرده است. و در آن اضافه نموده «و حدیثی وجود داشته باشد که من بدان دست نیافته باشم[1] آنگاه گفته شود: اگر این حدیث پیامبر خدا فرموده بود بر ابوبکر پوشیده نمی‌ماند. من حدیث را برای شما نقل کرده و نمی‌دانم شاید حرف به حرف نشنیده باشم». [منتخب کنز العمال].

ذهبی نیز درکتاب: التذکرة شبیه روایت اول را از حاکم نقل کرده است، و در پایان گفته: این حدیث صحیح نمی‌باشد.

حافظ ذهبی در التذکره می‌گوید: در احادیث مرسل ابن ابی مُلَیکه آمده که ابوبکر صدیق ﷺ پس از وفات پیامبر، مردم را گرد آورد و گفت: «شما احادیثی را از پیامبر بازگو می‌کنید که در آن اختلاف دارید مردم پس از شما دارای اختلاف بیشتری خواهند شد. پس هیچ چیز را از پیامبر بازگو ننماید و هر که از شما پرسید بگوئید: میان ما و شما کتاب خدا وجود دارد. پس حلال و حرامش را حرام بدانید»[2].

ابن عبدالبر از قرظه بن کعب نقل می‌کند که به قصد عراق بیرون رفتیم. عمر ﷺ نیز تا «صرار»[3] مرا همراهی کرد. وضو گرفت و دو بار غسل کرد. سپس گفت: آیا

۱- ابن کثیر گفته: این حدیث بدین صورت بسیار غریب است، و علی بن صالح نیز که یکی از راویان است، شناخته شده نمی‌باشد. احادیث خیلی بیشتر از این هستند شاید ابوبکر جمع‌آوری تنها آن مقدار برایش میسر بوده است. سپس بخاطر آنچه بدان معتقد بوده چنان گفته است. سیوطی ادامه می‌دهد: ممکن است، آن احادیث شامل احادیثی بوده که هم از مستقیم از رسول الله شنیده و هم از برخی از اصحاب، و ظاهرا که چنین است، و چون ترسیده که کسی که برایش حدیث گفته دچار وهم شده باشد و او نتوانسته تشخیص دهد آنها را سوزانده است.

۲- برای آگاهی از تعلیقات ذهبی بر این اثر به التذکره ۱/ ۳-۴ مراجعه کنید.

۳- صرار محلی نزدیک مدینه است. در مذکره تاریخ التشریح: ۸۷ با لفظ حراء آمده ولی خطای آشکاری است، ز پیرا حراء همان غاری است که پیامبر در مکه در آن به عبادت و مناجات می‌پرداخت. در حالیکه عمر ساکن مدینه پایتخت خلافت بود.

می‌دانید چرا همراه شما آمده‌ام؟ گفتند: آری ما اصحاب پیامبر خدا هستیم. عمر ﷺ گفت: شما پیش مردم سرزمین می‌روید که صدا و آوازشان در قرآن خواندن مانند طنین و صدای زنبور عسل است. پس با احادیث آنان را مشغول نکنید. قرآن را جدا نمائید و روایت کردن از پیامبر را کاهش دهید. بروید و من شریک شما هستم. وقتی قرظه وارد عراق شد، گفتند: برای ما حدیث نقل کن. گفت: عمر بن خطاب مرا از این کار منع نمود. امام ذهبی نیز به صورت مختصر بدان اشاره می‌کند.

ذهبی در «التذکرة» نقل می‌کند که از ابوهریره ﷺ سؤال شد آیا تو در زمان عمر اینچنین به روایت می‌پرداختی؟ گفت: اگر در زمان عمر چنان به روایت حدیث می‌پرداختم که امروز می‌کنم، مرا با تازیانه‌اش می‌زد.

شعبه از سعد بن ابراهیم از پدرش نقل می‌کند که عمر سه شبانه روز ابن مسعود، ابوالدرداء و ابو مسعود انصاری را بازداشت کرد و گفت: شما زیاد از پیامبر حدیث روایت می‌کنید.

بیهقی در «المدخل» و ابن عبد البر از عروه بن الزبیر نقل کرده‌اند که عمر بن خطاب ﷺ خواست سنت‌ها را بنویسد. در این باره با یاران مشورت کرد. ایشان پیشنهاد نوشتنش را کردند. ولی عمر یک ماه جهت انجام آن استخاره کرد. سپس روز آخر تصمیم گرفت و گفت: من قبلاً می‌خواستم سنت‌ها را بنویسم ولی به یاد قومی پیش از شما افتادم که کتاب‌هایی را نوشته بودند و بر آنها تکیه زده و کتاب خدا را فرو گذاشتند. قسم به خدا من هیچ‌گاه کتاب خدا را تباه و آلوده نمی‌سازم.

ابن عبدالبر از ابن وهب روایت کرده که از مالک شنیدم روایت می‌کرد: عمر بن الخطاب خواست این احادیث را بنویسد و یا نوشت، سپس گفت: هیچ کتابی همراه کتاب خدا وجود ندارد. مالک می‌گوید: نزد ابن شهاب هیچ کتابی وجود نداشت جز کتابی که تبار و نژاد قومش در آن نوشته شده بود. می‌گوید: آنان نمی‌نوشتند، تنها حفظ می‌کردند و هر که چیزی می‌نوشت برای به حافظه سپردن بود، هرگاه آن را حفظ می‌کرد نوشته را پاک می‌نمود.

از یحیی بن جعده روایت شده که عمر بن الخطاب ﷺ خواست سنت را بنویسد ولی بعداً تغییر نظر داد و منصرف شد. سپس به همه‌ی شهرها و مناطق نوشت هر که هر چیزی نزد او است باید پاکش نماید.

از جابر بن عبدالله بن یسار نقل شده که از علی ﷺ شنیدم خطبه ایراد می‌کرد و می‌گفت: تصمیم می‌گیرم هر کس نوشته‌ای نزد او است بر گردد و محوش کند. چون مردم وقتی از بین رفتند که دنبال احادیث دانشمندانشان را گرفتند و کتاب پروردگارشان را فرو گذاشتند.

از ابو نضره روایت شده: به ابوسعید خدری ﷺ گفتم: آیا آنچه را از تو می‌شنویم، ننویسیم؟ گفت: آیا می‌خواهید آنها را مصحف قرار دهید! پیامبرتان ﷺ احادیث را می‌گفت و ما حفظ می‌کردیم. پس شما نیز حفظ کنید چنانکه ما می‌کردیم.

همچنین از او روایت شده که به ابو سعید خدری گفتم: تو حدیث عجیبی را از پیامبر برایمان می‌گوئی، ما می‌ترسیم چیزی بدان بیفزائیم یا بکاهیم. گفت: آیا می‌خواهید آن را قرآن قرار دهید؟ نه نه. ولی از ما فرا گیرید چنانکه ما از پیامبر فرا گرفتیم.

از ابو کثیر نقل شده: از ابو هریره شنیدم می‌گفت: ما نه نمی‌نویسیم و نه کسی را به نوشتن وا می‌داریم.

از ابن عباس نقل شده که ما علم را نمی‌نویسیم و نه به کسی دیکته می‌کنیم.

باز از او روایت که او از نوشتن علم جلوگیری می‌کرد، و می‌گفت: پیشینیان شما تنها کتاب را جمع‌آوری کردند.

از شعبی روایت شده که مروان زید بن ثابت را برای روایت حدیث فرا خواند. گروهی می‌نوشتند و او نمی‌دانست. او را خبر دادند، پدرم در پاسخ گفت: آیا می‌دانید! شاید هر چه را برایتان بازگو کرده‌ام در واقع چنان نباشد.

از ابو بُردَه نقل شده که نوشته‌های زیادی از پدرم نوشتم. گفت: کتابهایت را برایم بیاور. من هم آنها را پیش او آوردم همه‌ای آنها را شست.

از سلیمان بن اسود مخاربی روایت شده: ابن مسعود نوشتن علم را نمی‌پسندد.

از اسود بن هلال روایت شده: پارچه کاغذی نزد عبدالله آورده شد که حدیثی در آن بود. عبدالله درخواست آب کرد سپس آن را با آب شست و بعد از آن دستور سوزاندنش را داد. سپس گفت: شما را به خدا قسم اگر کسی می‌داند شخصی نوشته‌ای دارد او را به من معرفی کند، سوگند به خدا اگر بدانم در سرزمین هند است، پیش او می‌روم. اهل کتاب پیش از شما وقتی از بین رفتند که کتاب خدا را پشت سر گذاشتند.گو اینکه چیزی نمی‌دانند.

از عبد الرحمن بن اسود از پدرش روایت شده که من و علقمه پارچه کاغذی را دیدیم. نزدیک ظهر بود آن را پیش ابن مسعود بردیم. کنار در نشستیم. سپس ابن مسعود به کنیزک گفت: از در نگاه کن ببین چه کسی هست؟ کنیزک گفت: علقمه و اسود است. گفت: اجازه ورود را به ایشان بدهید. ما هم رفتیم تو. گفت: مثل اینکه زمان زیادی نشسته بودید. گفتیم: آری. گفت: پس چرا اجازه‌ی ورود نمی‌خواستید؟ گفتیم: ترسیدیم خوابیده باشی. گفت: دوست ندارم در مورد من چنین فکر کنید. این لحظه‌ای است که با نماز شب مقایسه‌اش می‌کردیم. سپس گفتیم: این تکه کاغذی است که حدیثی حسن در آن نوشته شده. گفت: ای کنیزک! طشتی بیاور و مقداری آب در آن بریز. آنگاه ابن مسعود با دست شروع به پاک کردنش نمود[1] و این آیه را تلاوت می‌کرد: ﴿نَحۡنُ نَقُصُّ عَلَيۡكَ أَحۡسَنَ ٱلۡقَصَصِ﴾ [یوسف: ۳]. «ما (از طریق این قرآن)، نیکوترین سرگذشت‌ها را برای تو بازگو می‌کنیم». گفتیم: به آن نگاه کن حدیث عجیبی در آن هست. او همچنان به پاک کردنش ادامه می‌داد و می‌گفت: این دلها ظرف‌هایی هستند. آنها را با قرآن جای دهید و چیزی دیگر در آن قرار ندهید.

از ابو بُردَه روایت شده که ابو موسی احادیثی برایمان بازگو کرد ما هم برخاستیم آنها را بنویسیم. گفت: آیا آنچه را از من شنیدید می‌نویسید؟ گفتیم: آری. گفت: آن را پیش من بیاورید. سپس درخواست آب نمود و آن را شست و گفت: احادیث را از ما حفظ کنید چنانکه ما حفظ کردیم. از سعید بن جُبَیر نقل شده که مسائلی را برای اهل کوفه نوشتم که ابن عمر آنها را بیان کرده بود. در کوفه ابن عمر ﷺ را دیدم و راجع به محتوای نوشته از او پرسیدم، اگر می‌دانست من نوشته‌ای همراه دارم باعث جدایی من و او می‌شد.

در روایتی دیگر چنین آمده که ما درباره‌ی چیزهایی اختلاف پیدا می‌کردیم آنها را در کتابی می‌نوشتیم سپس پیش ابن عمر آمده و پنهانی درباره‌ی محتوای نامه از او سؤال می‌کردم. اگر او می‌دانست نوشته همراه دارم باعث جدایی من و او می‌گشت.

از مسروق روایت شده که به علقمه گفتم: مسائل مشابه و شبیه به هم را برایم بنویس. گفت: مگر نمی‌دانی نوشتن ناپسند است؟ گفتم: بله می‌دانم ولی می‌خواهم آنها را از روی نوشته حفظ کنم و سپس نوشته‌ها را بسوزانم.

۱- ابوعبید یکی از راویان این اثر می‌گوید: روایت شده این تکه کاغذ از طرف اهل کتاب گرفته شده بود و لذا ابن مسعود نمی‌خواست آن را نگاه کند. جامع بیان العلم: ۶۶/۱. یا مختصر آن ۳۴.

از ابن سیرین روایت شده: به عبیده گفتم: آیا آنچه را از تو می‌شنوم بنویسم؟ گفت: خیر. گفتم: اگر نوشته‌ای را یافتم برایت بخوانم؟ گفت: خیر.

از ابراهیم نقل شده که من از عبیده می‌نوشتم گفت: هیچ نوشته‌ای را از من نزد خود باقی نگذار.

از ابو یزید مرادی نقل شده: عبیده وقتی در بستر مرگ افتاد، نوشته‌هایش را درخواست نمود و آنها را محو کرد.

از نعمان بن قیس روایت شده که عبیده به هنگام مرگ نوشته‌هایش را خواست و آنها را پاک کرد. در مورد آن از او سؤال شد. گفت: می‌ترسم کسانی به دنبال آنها بیایند و در غیر جای خویش قرارش دهند.

از قاسم بن محمد روایت شده که او حدیث را نمی‌نوشت.

ازسعید بن عبدالعزیز نقل شده که هیچگاه حدیث ننوشته‌ام.

از شعبی نقل شده: هیچگاه سیاهی را در سفیدی ننوشته‌ام و حدیثی را دوبار از یک نفر فرا نگرفته‌ام. در روایتی دیگر، این جمله‌ی اضافی هم آمده که آنقدر احادیث را فراموش کرده‌ام اگر انسانی آنها را حفظ می‌کرد به دانشمندی تبدیل می‌شد.

از ابراهیم نخعی روایت شده: او نوشتن احادیث را در دفاتر و یادداشت نامه‌ها دوست نداشت.

و از او روایت شده که ننویسید چون بی‌تفاوت و تنبل می‌شوید.

از فضیل بن عمرو نقل شده: به ابراهیم گفتم: من پیش تو می‌آیم در حالیکه مسائل را جمع‌آوری کرده‌ام هرگاه تو را می‌بینیم مثل اینکه از من می‌ربایی حال آنکه تو نوشتن را نمی‌پسندی. گفت: نگران نباش چه بسا کسی دنبال علم و دانشی بوده و خداوند از جانب خود آن‌قدر به وی داده که کفایتش کند، و به ندرت اتفاق می‌افتد کسی چیزی بنویسد و بر آن تکیه نزند و تنبل نشود.

از اسحاق بن اسماعیل طالقانی روایت شده: به جریر-یعنی ابن الحمید- گفتم: آیا منصور -یعنی ابن المعتمر- نوشتن حدیث را ناپسند می‌شمارد؟ گفت: آری، منصور، مغیره و اعمش نوشتن حدیث را دوست نداشتند.

از یحیی بن سعید نقل شده: مردمانی را دیده‌ام که تا کنون هم از کتاب و نوشتن می‌ترسند. ما اگر اجازه نوشتن داشتیم دانش و روایات سعید را می‌نوشتم.

از اوزاعی نقل شده است: این علم تا زمانیکه از دهان دانشمندان خارج می‌شد و به

بحث و بررسی آن می‌گذاشتند برجسته و ممتاز بود ولی وقتی به میان کتابها افتاد نور و روشنایی آن از میان رفت و به دست نا اهلان افتاد. ابن‌الصلاح شهرزوری در کتاب: علوم الحدیث-۱۷۱ این روایت را به صورت مختصر با لفظ: «این علم برجسته و شریف بود و محدثان میان خود به بحث می‌گذاشتند، ولی وارد کتابها شد و به دست نااهلان افتاد» بیان کرده است.

پاســخ شبهه سوم

این شبهه در برگیرنده‌ی مسائل متعددی است که گوینده‌ی آن از راه راست منحرف گشته است. لذا بر ما لازم است همه‌ی این مسائل را توضیح داده و به خطا و اشتباه موجود در آنها اشاره کنیم، تا شبهه‌ی مزبور از اساس فرو ریزد و نادرستی آن روشن گردد و از پوچی و بی‌اعتباریش اطمینان حاصل نماییم.

حجت بودن به وسیله‌ی عدالت حامل آن تحقق می‌یابد

چیزی که باعث می‌شود حدیث از تغییر و تحریف مصون بماند وقابل اعتماد باشد و حجیت آن ثابت شود، این است که شخص مورد اعتماد و عادلی آن را روایت کند و آن را به دست کسی همچون خودش بسپارد و به همین ترتیب ادامه یابد، خواه از طریق حفظ آن، یا نوشتنش و یا آن را بفهمد و با الفاظی دقیق و واضح از آن تعبیر کند. لذا هرگاه هر کدام از این سه ویژگی همراه با عدالت راوی باشد، محافظت و نگهداری صورت گرفته است. ولی هرگاه این سه ویژگی وجود داشته باشد اما وصف عدالت منتفی باشد، اجتماع و وجود آن سه ویژگی هیچ نفعی در بر ندارد و اصلاً به درد نمی‌خورد، و در آن صورت از تغییر و تحریف در امان نخواهیم بود.

بنابراین هرگاه نوشتن به تنهایی و بدون همراهی با حفظ، فهم و عدالت راوی و حامل حدیث باشد، به طریق اولی احتمال اشکال و نقص برای نوشته بسیار بیشتر است و ما آنگاه به هیچ‌یک از آن نوشته‌ها اطمینان نخواهیم داشت.

مگر نمی‌بینی یهودیان و مسیحیان تورات و انجیل را می‌نوشتند ولی با وجود آن به دلیل فقدان ویژگی نویسندگان، تغییر و تحریف به درون آنها راه یافت به گونه‌ای که ما نمی‌توانیم از درستی آنها اطمینان حاصل کنیم بلکه از مخالفت با اصلشان اطمینان داریم.

﴿فَوَيۡلٞ لِّلَّذِينَ يَكۡتُبُونَ ٱلۡكِتَٰبَ بِأَيۡدِيهِمۡ ثُمَّ يَقُولُونَ هَٰذَا مِنۡ عِندِ ٱللَّهِ لِيَشۡتَرُواْ بِهِۦ ثَمَنٗا قَلِيلٗاۖ فَوَيۡلٞ لَّهُم مِّمَّا كَتَبَتۡ أَيۡدِيهِمۡ وَوَيۡلٞ لَّهُم مِّمَّا يَكۡسِبُونَ ٧٩﴾ [البقرة: ۷۹].

«وای بر کسانیکه کتاب را با دست خود می‌نویسند و آنگاه می‌گویند این از جانب خدا آمده است تا به بهایی کم آن را بفروشند! وای بر آنان از آنچه با دست‌هایشان نوشتند و وای بر آنها از آنچه به چنگ آوردند».

نوشتن جزو لوازم حجت بودن نیست

اگر اصل مهم در حفاظت از سنت و دلیل حجیت آن عدالت حامل آن است – قطع نظر از شیوه‌ی حمل- به این نتیجه می‌رسیم که کتابت و نوشتن از لوازم حجیت محسوب نمی‌گردد و نگهداری و حجیت سنت مشروط به آن نمی‌باشد، و تنها وسیله‌ی منحصر به فرد آن به شمار نمی‌آید. این چیزی است که بسیار واضح است ولی برای توضیح و شکافتن بیشتر این موضوع به دلایل زیر اشاره می‌کنیم:

۱- ما می‌دانیم پیامبر خدا ﷺ نماینده‌هایی از میان صحابه را انتخاب و به‌سوی قبایل مختلف گسیل می‌داشت تا مردم را به اسلام فرا خوانده، احکام و قوانین آن را به ایشان آموزش داده و شعایرش را در میان آنان اقامه نمایند. ولی همراه هیچ‌یک از سفرا نوشته‌ای از قرآن ارسال نمی‌کرد بلکه تنها خود سفیر جهت اقامه حجت بر مردم کافی بود، هیچ‌کس نمی‌تواند ثابت کند که برای هر یک از آنان مقداری از قرآن می‌نوشت. غالباً پیامبر خدا نامه‌ای مبنی بر اثبات نمایندگی آن شخص همراهش می‌فرستاد، گاهی اوقات نوشته‌ای هم مشتمل بر پاره‌ای احکام سنت به وی می‌داد ولی نصی از قرآن در آن نبود و یا اگر نصی هم وجود داشت برای اقامه حجت بر همه‌ی احکامی که می‌خواست تبلیغش کند، کافی نبود.

بنابراین برای ما روشن می‌شود که پیامبر خدا عدالت و حفظ سفیر را جهت اقامه حجت بر مردمی که سفیر به سوی آنان گسیل داده می‌شد، کافی و معتبر می‌دانست.

۲- معلوم و مشخص است در نماز -که پایه‌ی دوم از پایه‌های استوار اسلام به حساب می‌آید- مجتهد نمی‌تواند کیفیت ادای آن را مستقیما از قرآن استخراج کند، بلکه باید تبیین و روشن‌سازی پیامبر هم وجود داشته باشد و ثابت نشده پیامبر دستور نوشتن کیفیت و حالتی که آن را با کردار و گفتار خویش توضیح داده بود، را صادر کرده باشد. اگر نوشتن جزو لوازم حجیت می‌بود جایز نبود پیامبر ﷺ این امر مهم و حساسی که مجتهدان با تکیه محض به عقل خود و یا از طریق اجتهادشان در قرآن بدان راه نمی‌یابند، را بدون امر به نوشتنی که حجیت را بدنبال بیاورد ترک کند.

۳- ما قبلاً روشن ساختیم حجییت سنت، ضرورتی دینی به شمار می‌آید و دلایل انکار ناپذیری هم برای اثبات آن ارائه دادیم، ولی با وجود آن پیامبر ﷺ دستور نوشتن آنچه از او سر می‌زند صادر نکرد که اگر حجیت مشروط به کتابت می‌بود جایز نبود پیامبر این مسأله را نادیده گیرد و بر اصحاب واجب نکند. سپس می‌گوئیم: اگر یهودیان و مسیحیان خطاب به گوینده‌ی این شبهه بگویند: قرآن شما حجت نمی‌باشد چون به صورت نوشته از آسمان فرود نیامده است، و اگر حجت می‌بود شارع بدان اهتمام نموده و به صورت نوشته نازل می‌کرد چنانکه تورات و انجیل را نوشته فرود آورد. پاسخ وی که می‌گوید نوشتن جزو لوازم حجیت است چه خواهد بود؟ اگر در جواب به ایشان بگوید: عصمت پیامبر از خطا وتبدیل نیازی به آن نداشت تا خداوند آن را مکتوب نازل کند، آنها به او خواهند گفت: موسی و عیسی نیز معصوم بودند ولی با وجود آن خداوند به کتاب ایشان اهتمام نموده و به صورت نوشته فرودشان آورد و آن جز بدین خاطر نیست که عصمت به تنهایی کافی نمی‌باشد.

ما مسلمانان از جانب خود می‌گوئیم: همانگونه که عصمت از فرود آوردن آن به صورت نوشته بی‌نیاز می‌سازد، عدالت راوی نیز ما را از نوشتن اعم از قرآن و سنت بی‌نیاز می‌سازد. نهایت چیزیکه اینجا گفته می‌شود این است که عصمت یقین‌آور و عدالت مفید ظن و گمان می‌باشد و قانون‌گذار هم در فروع و احکام عملی، ما را مکلف به حصول ظن نموده و از ما نخواسته در هر حکمی از احکام به یقین برسیم چون چنین تکلیفی موجب سختی و فشار خواهد بود،

﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَاۚ﴾ [البقرة: ۲۸۶].

«خداوند به هیچ‌کس جز به اندازه‌ی توانائیش تکلیف نمی‌کند».

علاوه بر آن هرگاه شمار گزارش‌گران و حاملان به حد تواتر رسید، نقل و گزارش آنان مانند عصمت، به ما یقین می‌دهد گر چه به صورت نوشتن هم نباشد. بسیاری از سنت نیز به همین صورت به دست ما رسیده است، حال آنکه صاحب شبهه می‌پندارد: هیچ چیز سنت حجت نیست و تنها قرآن حجت به شمار می‌آید.

بنابراین باید گوینده‌ی شبهه‌ی مزبور –اگر مسلمان است– همراه ما اعتراف نماید که نوشتن شرط حجت بودن محسوب نمی‌گردد و اینکه رسیدن راویان به حد تواتر یا عدالت و قوت حافظه‌شان –گرچه در حد آحاد هم باشند– در حفظ و نگهداشت حجت و ثبوت حجیتش، جایگزین عصمت پیامبر ﷺ محسوب می‌شود، تا بتواند اعتراض وارده

از سوی یهود و نصاری را پاسخ دهد.

نوشتن یقین‌آور نمی‌باشد

حال ای خواننده عزیز آیا دریافتی که نوشتن شخص غیرعادل نه یقین به بار می‌آورد و نه ظن غالب بر صحت آن حاصل می‌شود، و همچنان است اگر نوشته از طرف عادلی صورت پذیرفته ولی غیر عادلی به دست ما رسانده باشد.

و اما اگر از طرف یک نفر عادل نوشته شده و عادلی نیز حمل کرده باشد، باز هم یقین‌آور نمی‌باشد. بلکه تنها ظن غالب را در بر دارد. زیرا که احتمال تغییر و خطا وجود دارد اگر چه بدلیل ویژگیها عدالت این احتمال ضعیف است. آری اگر مجموع نویسندگان و حاملان به حد تواتر رسیدند، قطع و یقین را از آن استنباط می‌کنیم و همچنین وقتی که یک نفر نوشته باشد و جمعی در حد تواتر نوشته را خوانده و شماری نیز در همان اندازه آن را حمل کرده باشند. در هر صورت ما یقین را از صرف کتابت و نوشتن استنباط نمی‌کنیم، بلکه آنرا از طریق تواتر نوشتاری در حالت نخست و یا تواتر لفظی در حالت دوم بدست آورده‌ایم.

قوت اعتبار نوشتن پایین‌تر از حفظ است

با وجود آنکه نوشتن ظن به بار می‌آورد، ولی در قوت استدلال وثبوت آن در درجه پائین‌تر از حفظ می‌باشد. و لذا می‌بینی هرگاه حدیث شنیده شده و نوشته شده‌ای با هم تعارض پیدا نمایند دانشمندان علم اصول اولی را ترجیح می‌دهند. آمدی می‌گوید: و اما آنچه متعلق به حدیث باشد از چند جهت قابل ترجیح است:

۱- اینکه روایت یکی از دو خبر به واسطه‌ی شنیدن از پیامبر و دیگری به وسیله‌ی نوشتن باشد که در این صورت روایت اولی بهتر است چون از راه یافتن تحریف و اشتباه به درون آن بعید است[۱].

و همچنین ملاحظه می‌کنید: محدثان -پس از اتفاق بر صحت روایت حدیث از طریق شنیدن- در زمینه‌ی صحت آن به واسطه‌ی تحویل دادن یا مکاتبه اختلاف نظر دارند، عده‌ای آن را جایز شمرده‌اند زیرا پیامبر نامه‌ای برای فرمانده سریه‌ای نوشت و فرمود: آن را باز نکنید و نخوانید تا به فلان و فلان جا می‌رسید. وقتی بدانجا رسید، نامه را باز کرد و برای مردم خواند و ایشان را از دستور پیامبر مطلع ساخت. چنانکه در احادیث معلق

۱- الاحکام: ۳۳۴/۴.

بخاری در صحیحش این داستان آمده است. و برخی هم معتقدند جایز نیست و دلیل مزبور را مبنی بر اینکه نامه‌ی پیامبر حجت و الزام‌آور بود چنین پاسخ می‌دهند که نامه‌ی ایشان به دلیل وجود ویژگی عدالت در صحابی احتمال تحریف و تغییر در آن وجود ندارد، بر خلاف اشخاص پس از آنها. بیهقی این موضوع را روایت کرده است.

ولی چنانکه ملاحظه می‌نمائید پاسخ مزبور ضعیف است و لذا درست این است که به شرط تحقق ویژگی عدالت و فقدان موجب شک و تردید در نوشته، روایت کردن از طریق هر کدام از آنها چه کتابت وچه حفظ جایز می‌باشد.

ابن حجر در: [فتح الباری: ۱۱۵/۱]، می‌گوید: می‌گویم: شرط حجت بودن نوشته این است که نوشته مهر زده شده و حامل مورد اطمینان و شخصی که برای او نوشته شده است خط استاد را بشناسد و تشخیص دهد و شرایط دیگری در این زمینه تا توهم وجود تحریف و تغییر برطرف گردد.

خلاصه: مکاتبه و نامه‌نگاری بیش از سخن گفتن شفاهی و رو در رو، احتمالات در آن است و لذا راجع به آن اختلاف نظر وجود دارد، اگرچه رأی صحیح این است نوشتن با شرایط لازم خود، که ابن حجر به پاره‌ای از آنها اشاره کرد، قابل اعتماد و جایز است. و می‌شود برآن تکیه نمود.

قدرت و جایگاه نوشتن پائین‌تر از حفظ است به ویژه برای عرب‌ها و امثال آنان.

و آن بدین خاطر است که می‌دانی عرب‌ها ملتی بی‌سواد و افراد با سوادشان اندک شمار بودند. آنها هم خوب بلد نبوده و مهارت نداشتند، لذا به احتمال قوی وجود خطا به نوشته‌هایشان راه می‌یابد و اگر نویسنده‌ای هم خوب بلد بوده باشد، خوانندگانشان خوب نمی‌خواندند. پس اشتباه و خطا بدان راه می‌یابد، به ویژه پیش از پایه‌ریزی قواعد نقطه‌گذاری، شکل و جدا ساختن حروف نقطه‌دار و بدون نقطه که تا دوران عبدالملک بن مروان وجود نداشت و لذا بیشترین اعتماد ایشان در تاریخ، اخبار، معاملات و سایر احوال و اوضاعشان بر حفظ بود تا اینکه این ملکه در وجود آنان تقویت گشت و به ندرت، خطا یا فراموشی در مسائلی که حفظ کرده بودند، رخ می‌داد. بر خلاف ملت‌هایی که بر نوشتن اعتماد می‌کنند چه ملکه‌ی حفظ در میان آنان ضعیف و خطا و اشتباه فزونی می‌یابد و ما خودمان این امور را لمس می‌کنیم چون می‌بینیم حافظه‌ی کور بیشتر و قوی‌تر از حافظه‌ی بینا است، زیرا شخص کور همه‌ی اعتماد خویش را بر اساس ملکه‌ی حفظ قرار داده‌است، بر عکس شخص بینا چه او بر نوشته اعتماد

می‌ورزد و به هنگام نیاز بدان مراجعه می‌نماید و همچنین بازرگان بی‌سواد که روزانه حدود صد معامله و عقد قرار داد می‌کند ولی با وجود آن می‌بینیم بدون آنکه کم‌تر از یک درهم هم اشتباه کنند تمام معاملات و مبالغ آنها را حفظ می‌کند. بر عکس بازرگان باسواد که دفاتر یادداشتی را در مغازه قرار داده و برای آگاهی و یادآوری معاملات و جزئیاتش به آن مراجعه می‌کند و می‌بینیم چیزی را که یادداشت نکرده زود از یاد می‌برد و مرتکب اشتباهات بسیاری می‌شود.

نیروی شنوایی کور هم چنان است که بسیار قوی‌تر از شنوایی بینا می‌باشد چون کور به دلیل از دست دادن نیروی بینایی، شنوایش را برای درک و دریافت چیزهای زیادی بکار می‌گیرد که اگر بینا بود از طریق نیروی بینایی آنها را تشخیص می‌داد و لذا نیروی شنوایی وی قوت گرفته است و همچنین می‌بینیم نیروهای بویایی، شنوایی و بینایی حیوانات درنده به مراتب قوی‌تر از نیروهای انسان هستند. چون برای ادامه‌ی زندگی خویش بیش از انسان بر این حواس اعتماد می‌رزند.

طبیعت فضا، ساده زیستی، تیز هوشی، قدرت درک حوادث و اطلاعات وسیع از اسلوب‌های زبان و شیوه‌های بیان، زمینه‌ی تقویت و قدرت بخشیدن به ملکه‌ی حفظ را برای عرب‌ها فراهم ساخته بود. به ویژه برای صحابه و تابعین ایشان.

وقتی این حال و وضع عرب دوران جاهلیت باشد، در مورد یاران بزرگوار پیامبر ﷺ چه فکر می‌کنی که خداوند ایشان را برای حفظ، نگهداری، حمل و ابلاغ شریعت آسمانی به نسل‌های بعدی برگزید، و دلشان را لبریز از تقوا، ترس و بیم کرد که مبادا چیزی از احکام دین بر خلاف آنچه از پیامبر شنیده و دیده بودند و بدون آنکه راجع به آن اطمینان و یقین حاصل کنند، به مردم ابلاغ کنند. آن صحابه‌هایی که افتخار و برکت همراهی پیامبر نصیبشان گشت، وخدمت ایشان زانوی تلمذ بر زمین زدند، و دل‌هایشان را با نور او روشنی داده، بر اساس ادب، هدایت و سنت وی پرورش یافته و پیامبر رحمت نیز دعای حفظ، دانش و آگاهی و فهم را برای آنان نموده، چنانکه در حق ابوهریره رضی الله عنه و ابن عباس رضی الله عنهما وارد شده است.

کسانیکه با ایشان همنشینی داشته، و احوال و زندگی آنان را مشاهده نمودند و پا درجای پای انها نهادند، یعنی تابعین دلسوز نیز در این ویژگی و جایگاه به آنان نزدیک‌اند. همه‌ی آن شرایط دست به دست هم داده و نزدیک است شنونده حدیث احتمال توهم خطا، فراموشی، تحریف و جعل را از آنان منتفی سازد.

اخبار زیادی دال بر قدرت حافظه‌ی عربها در دست است که همه از آن اطلاع دارند و بسیاری از صحابه و تابعین بر قدرت حفظ سرشته شده و ممتاز بودند مانند: ابن‌عباس، شعبی، زهری، نخعی و قتاده و برخی از آنان دارای شهرت و اعتبار خاصی بودند، مگر نمی‌بینی ابن عباس قصیده‌ی عمر بن ابی ربیعه را که هفتاد و پنج بیت و با شعر:

أمن آل نُعم أنتَ غادٍ فمُبْكرُ غداة غدٍ ام رائحٌ فمهجِرُ؟

آغاز می‌شود، در یک بار شنیدن حفظ کرد و آنچه از زهری روایت شده که من از کنار بقیع می‌گذشتم از ترس اینکه مبادا فحش و ناسزایی بشنوم، گوش‌هایم را می‌بستم، به خدا قسم هیچ‌گاه چیزی را که وارد گوش‌هایم شده از یاد نبرده‌ام. از شعبی نیز چنان نقل شده است.

خلاصه: حفظ و نوشتن در محافظت از چیزی پشت سرهم می‌آیند و اکثراً وقتی یکی از آنها نیرو گرفت دیگری سست می‌شود. از اینجا است که به یکی از اسباب و انگیزه‌های صحابه برای تشویق شاگردهایشان بر حفظ و جلوگیری از نوشتن پی می‌بریم. چون می‌دانستند نوشتن ملکه‌ی حفظ را که بر آن سرشته شده بودند، تضعیف می‌کند، و نفس هم به خوی و ویژگی‌های فطری خود میل و گرایش داشته و چیزی را که باعث تضعیف آن گردد، نمی‌پسندد.

حفظ مفیدتر از نوشتن است

زیرا غالباً حفظ همراه فهم و درک معنا و اطمینان از آن است تا بدینوسیله بر فراموش نکردن، فایق آید. آنگاه انسان را به مراجعه و یادآوری آنچه از بر کرده وادار می‌کند تا از فراموشی و از بین رفتن آن در امان باشد، سپس آنچه را حفظ کرده در هر زمانی و هر مکانی همراهش بوده و به هنگام نیاز بدون تحمل زحمت و مشقتی بدان مراجعه می‌کند. بر خلاف نوشتن، چون اکثراً بدون معنا صورت می‌گیرد و یا بخاطر اعتماد بر فهم آن در آینده باعث عدم فهم در حال می‌گردد و گاهی به دلیل ضایع شدن نوشته و یا در دسترس نبودن به هنگام نیاز و یا به علت نبود کسی که نوشته را می‌فهمد و برایش تشریح کند، فرصت فهم آن را در آینده نیز از دست می‌دهد. آنگاه، نویسنده غالباً انگیزه‌ای که وی را وادار به مراجعه به نوشته‌هایش کند، نمی‌یابد و علاوه بر آن حمل نوشته‌ها در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها برای او سخت و مشقت‌آور است و لذا حاملان علم، جاهل و نادان از آب در می‌آیند و مثال و نمونه‌ی آنان بسان

الاغی خواهد بود که کتاب‌هایی را برمی‌دارد، و چه عامل بزرگی در ضایع گشتن دانش و انتشار جهل و نادانی خواهد بود.

از این گذشته گفته‌های پیشین ابراهیم نخعی ﷺ را به یاد می‌آوریم آنجا که می‌گفت، ننویسید چون به تنبلی می‌گرائید.

و یا آنجا که گفت: چه بسا کسی دنبال علم و دانشی بوده و خداوند از جانب خود آن‌قدر به وی داده که کفایتش کند، و به ندرت اتفاق می‌افتد کسی چیزی بنویسد و بر آن تکیه نزند و تنبل نشود.

و نیز گفته‌ی اوزاعی که گفت: «این علم آن زمان که از دهان مردان بزرگ خارج می‌گشت و به بحث می‌گذاشتند چیز ممتاز و برجسته‌ای بود، ولی وقتی به درون کتاب‌ها رفت نور و روشنائیش از دست رفت و به دست نا اهلان افتاد».

و یا گفته‌ی یک شخص عرب که: یک حرف در دلت بهتر از ده حرف در کتابت است. و یا قول یونس بن حبیب آنگاه که از زبان یک بدوی شنید که می‌گفت:

استودع العلم قرطاساً فضيعه فبئس مستودع العلم القراطيس

«علم در کتاب‌ها قرار گرفتند، و کتاب‌ها آن را ضایع کردند، کتاب‌ها چه بد جایگاهی برای علم هستند».

خلیل بن احمد می‌گوید:

ليس بعلم ما حوي القِمَطرُ ما العلم الا ما حواه الصدر

«آنچه در صندوق کتاب است، علم نیست علم جز آن نیست که در سینه جای دارد».

محمد بن بشیر هم چنین می‌سراید.

اما لو أعي كل ما اسمع وأحفظ من ذاك ما أجمع

ولم أستفد غير ما قد جمع تُ: لقيل هو العالم المُقنُّع

ولكنَّ نَفسي إلى كل فن من العَلّم تسمعه تنزع

فلا أنا أحفظ ما قد جمع تُ ولا أنا من جمعه أشبعُ

ومن يك في علمه هكذا يكن دهرَه القهقري يرجع

إذا لم تكن حافظاً واعياً فجمعُك للكتب لا ينفع

أأَحضُر بالجهل في المجلس وعلمي في الكتب مُستودعُ؟

«هان! اگر هر آنچه می‌شنوم دریابم و آنچه جمع می‌کنم حفظ کنم، و غیر از آن بهره نبرم، می‌گویند: او دانشمندی قانع است ولی اگر نفسم به هر شاخه‌ی علمی که می‌شنود، میل و گرایش کند و آنچه گرد آورده‌ام حفظ نکنم و نه از جمع آن سیر نشوم. و هر که در علمش چنین باشد در طول عمرش به عقب برمی‌گردد. هر گاه حافظ و هوشیار نباشی جمع‌آوری کتاب‌هایت بی‌فایده است. آیا من با نادانی در مجلسی حضور یابم و علم و دانشم در کتاب‌ها ذخیره باشد».

ابوالعتاهیه می‌گوید:

من منح الحفظ وعي من ضيع الحفظ وهم

«هر که اهل حفظ باشد، هوشیار است و هر که حفظ را از دست داده باشد، دچار توهم و اشتباه می‌گردد».

منصور فقیه هم می‌گوید:

علمي معي حيثما يممت أحمله من ضيع الحفظ وهم

ان كنت في البيت كان العلم فيه معي او كنت في السوق كان العلم في السوق

«معلوماتم هر کجا بروم همراه من است، شکمم ظرف آن است نه شکم صندوق. در خانه باشم یا در بازار علم و اطلاعاتم همراهم می‌باشد».

از مباحث گذشته پیرامون ارزش و امتیاز حفظ و برتری و مفیدتر بودن آن از نوشتن به سببی دیگر از اسبابی پی می‌بری که بیشتر صحابه و تابعین را بر ناپسند شمردن نوشتن حدیث واداشته است. چه ایشان با اتکا بر نوشتن و نفهمیدن نوشته از ضایع گشتن علم و دانش بیم داشته‌اند.

اعتقاد یقینی به قرآن از تواتر لفظی نشأت گرفته است

اساس اعتقاد به یقینی بودن قرآن و همه‌ی الفاظ آن، تواتر لفظی می‌باشد که به تنهایی برای اثبات آن کافی است و کتابت و نوشتن هیچ تأثیری در این مسأله ندارد و از آن ناشی نشده است. اگر هم نوعی تأکید از طریق آن حاصل شده باشد دلیل بر این نیست که در آن ظن و گمان وجود داشته است، پس اگر فرض کنیم الفاظ قرآن متواتر و نوشته هم نشده باشد، بدون تردید این قطعیت و یقین حاصل می‌گردد. ولی اگر عکس آن را فرض کنیم درباره‌ی هیچ یک از اجزای آن یقین بدست نمی‌آید، چون

نسخه یا نسخه‌هایی که به قلم کاتبان وحی نوشته شده‌اند در دسترس ما نمی‌باشند. اگر هم فرض کنیم آنها در اختیار ما هم باشند از کجا یقین پیدا کنیم این دست خط همان دست خط کاتبان اولیه است؟ و از کجا اطمینان پیدا کنیم تغییر و تحریفی در آن صورت نگرفته است؟ نمی‌توانیم درباره‌ی هیچ‌یک از آنها اطمینان حاصل کنیم جز اینکه یک گروهی که توافق ایشان بر دروغ نا ممکن باشد، خبر دهند که این دست نوشته همان دست نوشته‌ی کاتبان وحی بدون کم و زیاد می‌باشد. این گروه نیز از مانند خودشان خبر دهند و به همین ترتیب پیش برود تا به گروهی در حد تواتر برسیم که کاتبان وحی را دیده و بر مشاهده‌ی آنان در حال نوشتن هر حرفی از آن اتفاق کنند. علیرغم آنکه دستیابی به چنین چیزی بدون شک برای ما میسر نمی‌باشد، می‌بینیم که ما با وجود فرض کردن وقوع آن و همه‌ی پیشینیانمان به جز دسته‌ای که کاتبان وحی را در حال نوشتن دیده‌اند، بر تواتر لفظی اعتماد ورزیده‌ایم که این دست‌نوشته از آنِ نویسندگان اولیه‌ی وحی محسوب می‌شود، لذا اگر تواتر نباشد اطمینان و یقین به وجود نمی‌آید و اما کسانیکه کاتبان اولیه را در حال نوشتن دیده‌اند نیازی به نوشتن ایشان و تواتر لفظی ندارند تا درباره‌ی الفاظ قرآن یقین پیدا کنند، زیرا آنان بر اثر شنیدن قرآن از خود پیامبرﷺ از آن بی‌نیاز و بسان کاتبان هستند.

بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که حصول یقین و اطمینان به قرآن در میان هیچ‌یک از گروهها مبتنی بر نوشتن نبوده است.

شاید کسی بگوید: ما نه به وجود نمونه‌ای از نمونه‌های دست نوشته‌ی کاتبان وحی نیاز داریم و نه به خبر دادن این گروهها، چرا که با تواتر نوشتاری پس از دوره‌ی خلفای راشدین و تعداد نسخه‌های نوشته شده در دوره‌ی دوم اطمینان حاصل می‌شود، و ما را از همه‌ی آنها بی‌نیاز می‌سازد. و این امر ما را اطمینان و یقین می‌بخشد که همه‌ی نوشته‌ها قرآن به شمار می‌آید.

در پاسخ او می‌گوئیم: از کجا به این نتیجه برسیم و ثابت کنیم این نسخه‌های بعدی از همان نسخه‌های متعددی نمونه‌برداری شده که وجود توافق بر موارد مزبور در آن منتفی است؟ آیا نمی‌شود منبع همه‌ی آنها یک نسخه متعلق به زید بن ثابت یا عثمان باشد؟ بلکه واقعیت چنان است و برای کسیکه از تاریخ نوشتن قرآن اطلاع و آگاهی دارد معلوم و واضح است. وقتی منبع نسخه‌ای آحادی باشد از کجا این حق داریم به محتویات آن یقین پیدا کنیم؟

اگر این شخص بگوید: ما از این طریق بدان اعتقاد و یقین پیدا می‌نمائیم که چون همه‌ی صحابه به محتویات این و صحت آن اقرار و اعتراف کرده‌اند.

می‌گوییم: نهایتاً به تواتر لفظی برگشتی مبنی بر اینکه تمام قرآن بدون کم و زیاد و تحریفی در این نسخه وجود دارد. حال آنکه تواتر لفظی چیزی است که تو دلالت آن بر یقین و قطعیت را انکار و ادعا می‌کنید همه‌ی اعتماد -در زمینه‌ی قطع و یقین- تنها بر نوشتن است.

و اینک برای تأیید دیدگاه خود به پاره‌ای از سخنان ائمه اشاره می‌کنیم:

ابن حجر در کتاب [فتح الباري: ۱۱۴/۱] می‌گوید: آنچه از فرستادن نسخه‌های نوشته شده به وسیله‌ی عثمان بن عفان ﷺ بدست می‌آید، تنها ثبوت نسبت صورت نوشته به عثمان است نه اصل ثبوت قرآن، چه اصل قرآن نزد ایشان متواتر و یقینی بود.

ابن الجزری در النشر ۶/۱ می‌گوید: در نقل و گزارش قرآن بر حفظ دل‌ها و سینه‌ها تکیه می‌شود نه بر حفظ مصحف‌ها و کتاب‌ها و این بزرگ‌ترین امتیاز این امت به شمار می‌آید، در حدیث صحیحی که مسلم روایت کرده، آمده است: پیامبر ﷺ فرمود: «پروردگارم به من گفت: میان قریشیان برخیز و بترسانشان. گفتم: پروردگارا! آن‌گاه سرم را همچون نانی که برای آماده شدن کوبیده می‌شود، می‌کوبند. فرمود: من هم آزمایشت می‌کنم و هم تو را وسیله‌ی آزمایش قرار می‌دهم، و کتابی بر تو فرود می‌آورم که آب آن را نمی‌شوید و در حالت خواب و بیداری قرائتش می‌کنی، پس تو سربازانی مهیا کن، من هم همانند آنها را برایت می‌فرستم، و به وسیله‌ی کسانیکه تو را فرمانبرداری می‌کنند به نبرد مخالفانت برو. بخشش کن تا مورد بخشش قرار گرفته شوی».

پس خداوند خبر داد که قرآن برای حفظ، نیازی به کاغذی ندارد که با آب شسته شود بلکه در همه حال آن را می‌خوانند. چنانکه در بیان صفت این امت در انجیل آمده است که آنها انجیل‌هایشان در سینه‌هایشان قرار دارد و آنان بر عکس اهل کتابند که تنها در کتاب‌ها به حفظ کتاب خود پرداخته و جز از طریق دیدن و مشاهده کردن به قرائت آن نمی‌پردازند».

وقتی خداوند برای حفظ آن کسانی را برگزید، پیشوایانی مورد اعتماد را برایش انتخاب و برانگیخت که سراسر عمر و زندگی خویش را صرف استوار ساختن و فراگرفتن حرف حرف آن از پیامبر، کردند به گونه‌ای که نه حرکتی، نه سکونی، نه اثباتی، و نه حذفی را پشت سر گذاشته و راجع به هیچ یک از آنها تردید و پندار بر آنان

عارض نشد. گروهی از آنان تمام آن را از بر کرد، گروهی قسمت عمده‌اش و عده‌ای هم بخشی از آن را حفظ نمود، و همه‌ی آن کارها در زمان پیامبر صورت گرفت.

در فروع و احکام عملی، عمل به ظنی‌الثبوت واجب است

گوینده‌ی شبهه‌ی مزبور چنین فهمیده تنها راه بدست آوردن یقین به ثبوت چیزی نوشتن است، که شما فساد و نادرستی آن قول را در مبحث بالا دریافتی.

سپس نویسنده از این فهم و برداشت خود چنین نتیجه‌گیری کرده و فرعی را بر این اصل بنا نهاده، بدین معنی که جلوگیری از نوشتن سنت، دال بر اراده‌ی قانون‌گذار مبنی بر عدم یقین به ثبوت آن می‌باشد. سپس چنین برداشت نموده که اراده و خواست مزبور دلیل حجت نبودن و اعتبار نداشتن سنت به عنوان دلیل احکام شرعی است.

این نویسنده برداشت خود را بر این اصل بنا گذاشته که یقین به ثبوت جزو لوازم حجیت است و تحقق نیافتن لازم (یقین به ثبوت)، مستلزم عدم تحقق ملزوم (حجت بودن) می‌باشد.

ما به او می‌گوئیم: اصل مزبور را -یعنی یقین به ثبوت جزو لوازم و ضروریات حجیت است- که این برداشت اخیرت را بر آن بنا نهادی، به کلی نمی‌پذیریم، بلکه تنها در زمینه‌ی عقاید و اصول دین پذیرفتنی است نه احکام فرعی و مسائل فقهی. و این مسأله‌ای است که در علم اصول لفقه پیرامون مکلف نمودن به خبر واحد، ثابت و تأیید گشته و از موضوع بحث ما خارج است. البته اشاره‌ای مختصر بدان خالی از لطف نیست، زیرا که نویسنده آن را اساس و پایه‌ی انکار حجیت سنت قرار داده‌است.

پیش از پرداختن به این مسأله، لازم است اشاره کنیم که مسلمانان درباره‌ی یقینی بودن خبر متواتر[1] اختلافی ندارند. تنها «سمنیه» از براهمه منکر آن هستند که آنها هم معتقد به نبوت نمی‌باشند. علی‌رغم اینکه مخالفتشان ستیز آشکاری با عقل است و عدم آگاهی ما از نقاطی دور دست و ملت‌های گذشته، در اجماع به یقینی بودن خبر متواتر تأثیری ندارد چون آنان خارج از چارچوب اسلام هستند، و موافقت یا عدم آنان در انعقاد اجماع بی‌تاثیر است. پس علاوه برآنچه قبلاً گفتیم اجماع بر یقین بخش بودن خبر متواتر، پندار تو را مبنی بر اینکه تنها راه به دست آوردن علم و یقین، نوشتن است، باطل و بی‌اعتبار می‌سازد.

۱- قبلاً به تعریف متواتر اشاره کردیم.

آری، مسلمانان در این نکته اختلاف دارند که آیا این علم ضروری است یا نظری و نیز در باب شرایطی که تواتر بدون آنها تحقق نمی‌یابد، اختلاف نظر دارند، ولی این اختلافی است که سودی به تو نمی‌رساند.

و همچنین راجع به وقوع تکلیف به خبر متواتر از جانب پیامبر خدا ﷺ میان مسلمانان اختلافی وجود ندارد که این اجماع پندار سابقت را مبنی بر اینکه تنها قرآن حجت است چون فقط قرآن قطعی می‌باشد، نقض می‌کند؛ زیرا تردیدی وجود ندارد که اخباری متواتر از پیامبر ﷺ بر جای مانده است

و اما راجع به خبر واحد[1] اگر راوی عادل نبود خبرش نه علم را می‌رساند و نه ظن. ولی اگر یک قرینه یا بیشتر ضمیمه‌ی آن شد که چیزی از آن دو (علم و ظن) را بدست می‌آورد، این چیز بدست می‌آمد.

و اگر راوی عادل بود اجماع علما بر این امر منعقد است که ویژگی فایده رساندن از آن سلب نمی‌گردد ولی در فایده‌ی بدست آمده، اختلاف دارند که آیا علم است یا ظن؟

جمهور علما بر این باورند که ظن به بار می‌آورد ولی اگر قرینه‌ای که علم را برساند ضمیمه‌ی آن گردد، علم صورت می‌گیرد.

وامام احمد معتقد است: چنین خبری علم و یقین به بار می‌آورد.

راجع به تحقیق و بررسی آن سخن را به درازا نمی‌کشیم، ولی آنچه ظن غالب ما است این است که تو در ظن‌آور بودن خبر واحد با ما هم نظری، و اگر بخواهی لجاجت و خودسری کنی و هر دو گزینه (بدست آمدن علم یا ظن بر اساس دو دیدگاه مزبور) را انکار نمایی، اجماع، ناگزیرت می‌کند و اگر هم دیدگاه امام احمد را بپذیری مرا آسوده کردی و اساس انتقادات را فرو ریختی.

پس وقتی مقرر شد: خبر یک نفر راوی عادل، ظن به بار می‌آورد، بدان که تکلیف به احکامی که مشتمل بر ظن است از نظر جمهور علما به استثنای جبائی (از گروه معترلیان) عقلاً جایز می‌باشد.

لذا بدان که قاطبه علمای اصول فقه عمل به خبر واحدی که شخص عادل آن را روایت کند را عقلا جایز شمرده‌اند، و تنها صاحب کتاب جمع الجوامع در این زمینه سخنی به میان نیاورده است. و در مبحث عمل به خبر واحد ایشان از جبایی نقل

۱- پیشتر در بخش دوم به تعریف خبر آحاد اشاره کردیم.

می‌کند[۱]: که جبایی قائل به تکلیف بدان است مشروط به اینکه دو نفر روایتش کنند و یا قرینه‌ای دیگر آن را تقویت نماید، مثل اینکه برخی صحابه بدان عمل کرده و یا میان آنان منتشر شده باشد[۲]. این نکته دیگرِ اصولی‌ها نیز در بیان شروط روایت از جبایی نقل شده است.

سبکی- در شرح منهاج ۱۹۷/۲- این دو نقل را متعارض با یکدیگر می‌داند و پاسخ آن را چنین می‌دهد:

اگر بگویی چگونه بین دو قول جبایی مبنی بر عدم تکلیف به خبر واحد از نظر عقلی در جایی و مشروط کردن پذیرش آن با شرط تعداد توافق حاصل می‌گردد. چون قرار دادن شرط برای چیزی نشانه پذیرش آن است؟.

در پاسخ می‌گویم: دو پاسخ در این باره وجود دارد: نزدیک‌ترین پاسخ اینکه مقصود او از خبر واحدی که در اینجا انکارش می‌نماید، خبری است که یک نفر عادل روایتش کرده باشد نه خبر واحد اصطلاحی (که شامل هر خبری که به حد تواتر نرسیده باشد)، می‌شود و لذا تعبیر امام الحرمین بدینگونه می‌باشد: جبائی معتقد است: خبر واحد پذیرفتنی نیست بلکه باید تعدادی وجود داشته باشد که حداقلش دو نفر است.

پاسخ دوم: اینکه آن را از قبیل شهادت قلمداد نماییم.

اگر به شبهه‌های جبائی برای منع تکلیف به خبر واحد دقت کنید، می‌بینید آنها مانع از تکلیف به خبری هستند که دو نفر یا بیشتر روایت نموده باشند. مادام به حد تواتر نرسیده باشند چرا که روایت چنین گروهی تنها ظن را به بار می‌آورد.

مگر اینکه دنباله‌رو مذهب ابواسحاق و ابن فورک باشد در اینکه: خبر مستفیض علم نظری به بار می‌آورد، که آنگاه این شبهه‌ها دور انداخته نمی‌شوند.

دلیل اینکه جبائی این دیدگاه دارد، ومعتقد پذیرش خبر واحد مشروط به چند

۱- ۹۳/۲.

۲- سیوطی در تدریب الراوی: ۱۷ می‌گوید: ابو علی جبائی معتزلی گفته است: خبر واحد اگر یک نفر عادل روایت کرده باشد مقبول نیست مگر اینکه خبر عادلی دیگر، یا پشتیبانی ظاهر کتاب، یا ظاهر خبر دیگری ضمیمه‌ی آن گردد و یا میان صحابه منتشر شده و یا برخی از آنان بدان عمل کرده باشند. ابوالحسین‌البصری در المعتمد بدان اشاره کرده است استاد ابونصر تمیمی از ابو علی نقل می‌کند که: خبر واحد قابل قبول نمی‌باشد مگر اینکه چهار نفر روایتش کرده باشند.

راوی است این آیه است که الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ﴾[1] و امثال این آیه.

این استدلال بیانگر این امر است که هرگاه عدد وجود داشت از دید وی علم را می‌رساند.

البته ممکن است این پاسخ نیز داده شود که جبائی قائل به منع تکلیف بوده و سپس از آن برگشته و قائل به وقوع آن شده است، ولی شرایطی برای وی در نظر گرفته که عده‌ای مذهب اولیش را به گمان اینکه بر آن استمرار داشته نقل کرده و دیگران هم مذهب اخیرش را نقل نموده‌اند. سپس نویسندگان بدون آنکه تضاد میان آن دو نقل قول را احساس کنند، هر دو را نقل کرده‌اند.

شاید، این همان نکته‌ای باشد که ابن‌السبکی در حین تألیف جمع‌الجوامع به حقیقت آن پی برده است و لذا اشاره‌ای به اختلاف موجود در جواز عقلی تکلیف به خبر واحد نموده است. چون برای وی ثابت و محقق بوده که جبائی از دیدگاه نخستش برگشته است:

یکی دیگر از دلایل جواز تکلیف به خبر واحد این است که به اتفاق علما عمل به راجح نزد مجتهد واجب است، چرا که غالب ظن این است که این قول و حکم خداست. و چنانکه می‌دانی، وجوب عمل به راجح هم معقول و هم منطقی است و هیچ محالی بر آن مترتب نمی‌شود.

جبائی سه شبهه دارد:

۱- تکلیف بدان به حلال کردن حرام و حرام کردن حلال منجر می‌گردد. چرا که از دروغِ خبر دهنده مبنی بر اینکه این خبر از پیامبر خدا است، نشأت می‌گیرد. توضیح آن بدین صور است که: قبلاً ثابت شد که ظن، صدق و راستگویی به بار می‌آورد و ظن در راستگویی موجب بقای احتمال دروغ می‌گردد. گر چه مرجوح هم باشد. پس هرگاه فرض شود این دروغِ ضعیف تحقق یافته، خبر در برگیرنده‌ی حلال بودن چیزی است که در واقع حرام می‌باشد و بدین ترتیب حلال دانستن حرام پدید می‌آید. و اگر هم عکس آن باشد حرام دانستن حلال لازم می‌آید. حال آنکه هر دو امر ممنوع و حرام است، پس هرچه بدانها نیز منجر گردد، ممنوع و حرام خواهد بود. [شرح مختصر: ۵۸/۲ و شرح المسلم: ۱۳۱/۲].

۱- شرح جمع‌الجوامع: ۸۹/۲.

در پاسخ به شبهه‌ی نخست جبائی نکاتی باید مد نظر قرار داد:

أ- استدلال شما با تکلیف به گفته‌ی مفتی و دو شاهد، که به اجماع علما جایز است، نقض می‌گردد. چون جایز است دروغ‌گو باشند. بنابراین هرگاه به وقوع پیوستن این دروغ را فرض کنیم، ایراد جبائی مبنی بر حلال دانستن حرام و عکس آن متوجه خود وی می‌شود.

ب- مجتهد شنونده‌ی خبر عادل هرگاه به اجتهاد پرداخت و ظن غالب پیدا کرد خبردهنده عادل و خبرش راست است، حکم موجود در خبر، حکم خدا تلقی می‌شود که بر اساس دیدگاه معتقدان به تصویب در اجتهاد (کسانی که معتقد به عدم خطای مجتهد در امور اجتهادی هستند) بدان مکلف گشته است، و در واقع به نسبت این مجتهد حکم مخالف حکم خدا نمی‌باشد. پس ایراد مزبور (حلال دانستن حرام و عکس آن) لازم نمی‌آید.

و اگر هم دیدگاه مخطئه (کسانی که معتقدند مجتهد در اجتهاد به خطا می‌رود) را بپذیریم اشکال مذکور پیش می‌آید. و ما این مسأله یعنی تحلیل حرام و تحریم حلال را زمانی که ناشی از اجتهاد و ظن غالب مجتهد باشد در آن مشکلی نمی‌بینیم، چون حکمی که در واقع مجتهد به آن رسیده اگر چه خطا هم باشد به اجماع علما گناهش از او ساقط می‌گردد. مگر نمی‌بینی که هرگاه یک نفر مکلف با زن بیگانه‌ای به گمان اینکه همسر خودش است جماع کرد، گناهی متوجه او نشده است؟ و هرگاه با آب پلیدی به گمان پاک بودنش وضو گرفت، وضویش درست است؟ و باز هرگاه بر خلاف جهت قبله نماز خواند به گمان اینکه رو به قبله ایستاده است، نمازش درست و بدون اشکال است؟ و دیگر مسائل معلوم در این زمینه.

۱- شبهه دوم جبایی این است که هرگاه دو نفر عادل مساوی در اصل عدالت، دو خبر متضاد را نقل کردند تکلیف بدان منجر به اجتماع دو ضد و نقیض می‌گردد. حال آنکه اجتماع دو نقیض محال و ناممکن است، پس هر چه بدانها هم منجر گردد چنان است. [شرح مسلم: ۱۳۱/۲].

در پاسخ آن گفته می‌شود که اولاً اعتراض شما با توضیحات در پاسخ به شبهه اولی در مسأله‌ی مفتی و شاهدان نقض می‌گردد.

و ثانیاً: پدید آمدن اجتماع دو چیز متناقض را نمی‌پذیریم، چون مجتهد در صورتی که دو دلیل از هر حیث در یک درجه باشند، و امکان ترجیح یکی بر دیگری نباشد، به

دلیل تعارضشان با یکدیگر به هیچ‌یک از آنها عمل نمی‌کند. بلکه مکلف است تا ترجیح دهنده‌ای نیافته، توقف نماید.

۲- شبهه سوم جبایی مبنی بر عدم پذیرش خبر واحد چنین است که اگر تکلیف بدان در فروع و احکام عملی جایز باشد، در اصول و عقاید، نقل قرآن و ادعای نبوت بدون وجود معجزه هم قاعدتا باید جایز می‌باشد که چنان چیزی باطل و غلط است. [شرح مسلم: ۱۳۱/۲].

پاسخ آن بدین صورت است که اولاً: نتیجه‌گیری و استلزام مزبور قابل قبول نمی‌باشد، چون عادتاً میان خبر در کردارها و خبر در امور مزبور تفاوت وجود دارد، زیرا مقصود اصلی در عقاید به دست آوردن علم و یقین است، -چون خطا در آن موجب کفر و گمراهی می‌گردد- و این با خبر واحد تحقق نمی‌یابد.

اما در رابطه با قرآن انگیزه‌های فراوانی بر نقل و حفظ آن وجود داشته است، پس هرگاه تنها یک نفر ناقل قرآن باشد و کسانی دیگر او را تأیید نکنند دروغ گوییش قطعی است. همچنین ادعای پیامبری بدون معجزه نیز از جمله چیزهایی است که عادت آن را محال می‌داند. وانگهی یقین و قطعیت در همه‌ی مسائل شرعی امکان ندارد، بر خلاف دنباله‌روی پیامبران ومسایل اعتقادی.

و ثانیاً: بطلان و نادرستی لازم (یعنی جواز تکلیف به خبر واحد در عقاید و نقل قرآن و ادعای پیامبری) را هم نمی‌پذیریم، زیرا امتناع تکلیف به خبر واحد در این امور، شرعی است نه عقلی، و امتناع شرعی نیز مستلزم امتناع عقل نمی‌گردد. حال آنکه سخن ما در رابطه با امتناع عقلی است.

سپس، معتقدان به جایز بودن عقلی آن قائل به وقوع شرعی‌اش نیز هستند، به جز رافضی‌ها و ظاهری‌ها. [شرح مسلم: ۲/ ۱۳۱ و شرح مختصر: ۵۹/۲].

دلایل فراوانی راجع به وقوع شرعی آن وجود دارد که به مهم‌ترین آنها اشاره خواهیم کرد:

۱- خبر یک نفر عادل، ظن غالب بر آن است که حکم موجود در آن، حکم خدا محسوب می‌شود، پس بدون اشکال هستند، همانند ظاهرهای قرآن عمل بدان هم واجب می‌باشد. توضیح اینکه خبر واحد، ظن غالب مزبور را به وجود می‌آورد، بدین‌گونه است که ما -با دلایل غیر قابل انکار، تردید و پندار- روشن ساختیم سنت از لحاظ ذاتی حجت محسوب شده و عمل بدان واجب است. از این رو سنت قطعی و

یقینی ملزوم و وجوب عمل بدان لازم است و لزوم عمل بدان نیز، مستلزم این است که حکم مستنبطه از آن را به عنوان حکم خداوند تلقی کنیم، زیرا به اتفاق علما عمل کردن، جز به حکم خدا واجب نیست.

و لازمِ لازمِ یک چیز، لازم آن است؛ بنابراین سنت قطعی و یقینی ملزوم است و اینکه حکم موجود در آن جزو احکام خدا محسوب می‌گردد، لازم است و همانگونه که یقین به لزوم، موجب یقین به لازم می‌گردد، ظن و گمان به ملزوم نیز موجب ظن به لازم می‌شود. و از آنجا که خبر واحد عادل، گمان به ملزوم را به بار می‌آورد، پس در نتیجه گمان به لازم نیز موجب می‌شود.

تنها صاحب المسلم دلیل بالا را در کتابش ذکر کرده و شارح آن به اصلاحش پرداخته است، البته شارح بر آن خرده گرفته و در پاسخ بدان هم می‌گوید: اگر بگویی: نمی‌پذیریم مطلق ظنی بودن ملزوم و عمل بدان را واجب می‌کند، بلکه ظنی بودن چیزی است که از متنی قطعی مانند ظاهر قرآن پدید می‌آید، می‌گویم: تفاوت قائل شدن میان آن دو، ترجیح بدون مرجح است، چرا که ظنی بودن متن، تنها ظن به این امر را به بار می‌آورد که آنچه از طریق او ثابت شده حکم خدا تلقی می‌شود، ظاهرهای قرآن نیز چنان است. لذا این ظنی بودن اگر در آنجا چیزی را واجب کرده در اینجا نیز واجب می‌گرداند. [شرح المسلم: ۱۳۲/۲].

لازم است بگوییم: هر که می‌خواهد در زمینه‌ی استخراج احکام، تنها بر قرآن اعتماد ورزد و معانی شرعی و اخبار روشن‌کننده‌ی مراد و مقصود موجود در سنت را فرو نهد، از ظنی بودن اجتهادش و دریافت معانی قرآن بر اساس قواعد زبان عربی گریزی ندارد و آن بدین خاطر است که چون اگر فرض کنیم الفاظ در بر گیرنده‌ی احکام موجود در قرآن در معانی لغویشان به کار رفته‌اند –نه معانی اصطلاحی مورد نظر قانون‌گذار– این معانی لغوی جز به واسطه‌ی قواعد دستور زبان عربی از آنها استنباط نمی‌شود. زیرا دلالت آن الفاظ بر معانی لغوی دلالت عقلی صرف نمی‌باشد، و عقل هم در شناخت این اوضاع استقلال نداشته و همراه انسان، زاده نشده است بلکه از طریق نقل از دیگران، آنها را فرا می‌گیرد و بیشتر معانی الفاظ هم از طریق آحاد اعم از شنیدن یا کتاب‌ها به دست ما می‌رسد، و معانی مشهور یا متواتر دوره‌ی اخیر غالباً در اصل آحادی بوده‌اند که به نقل قول یک نفر مانند اصمعی یا ابوعبید بر می‌گردد و گاهی یکی از آنان از خانواده‌ی است که به هرزه‌گی، گناه، جعل و دروغ شهرت یافته‌اند مانند

ابونواس، بشار و عمر بن ابی ربیعه بدست می‌آید.

بنابراین قرآن گر چه الفاظش قطعی و یقینی هستند، و فهم و دریافت معانی قرآن بدون کمک و پشتیبانی سنت، نیز حرکت در مسیری است که ظنی است، چرا که اصل دلالت لفظ بر معنی برای ما ظنی است. این ظنی بودن -اگر نسبت آن را به ظن بپذیریم- به مراتب ضعیف‌تر از ظنی بودن راه سنتی است که می‌خواهد معانی مورد نظر پروردگار، فرمانروای بندگان و فرود آورنده‌ی قرآن را تفسیر و تبیین نماید. قرآنی که بر یک نفر معصوم از دروغ، فرود آورده و افراد معتمد، پرهیزگار، دنباله‌رو و دلسوز دین انتقالش داده‌اند. افرادی همانند یاران بزرگوار پیامبر ﷺ، زهری، مالک، شافعی، احمد، بخاری و مسلم ﷺ کجا و گزارشگران لغت مانند خلف الاحمر کجا؟ که چیزهای زیادی درباره‌ی او گفته شده است. و افراد همانند وی مشهور به دروغ پردازی و جعل و افترا فراوانند که هدفشان از پرداختن به مباحث زبان‌شناختی کسب مال دنیا، شهرت، نزدیکی به حکام و چاپلوسی کردن، در محضر ایشان بوده است. لذا دین و بیم از پروردگار، هیچ‌یک از آنان را منع نکرده که واژه‌ای را بر طبق میل و فهم خود تفسیر کرده و یا بیت شعری جعل نموده و به امری‌ءالقیس و امثال وی نسبت دهد تا دیدگاه خویش را بدان اثبات نماید، همانگونه که مشهور است چنان رفتار کرده‌اند. و لذا آشفتگی و جعل در معانی لغوی الفاظ بسیار به چشم می‌خورد.

پس دسته‌ی اول مورد اعتماد، پرهیزگار، دلسوز دین و خواهان رضایت و خشنودی پروردگارشان کجا و دیگرانی که این حال و وضعشان است کجا؟

فاین الثریا واین الثری و ایـــن معاویـــة مـــن عـــلي[1]

«زمین خاکی کجا و خوشه‌ی پروین کجا؟ معاویه کجا و علی کجا؟».

به ماندگاری حق قسم، روش محدثان بهتر و بیشتر زمینه‌ی ظن غالب، سلامت فرجام و آرامش دل را فراهم می‌سازد، درصورتی که درست باشد میان این دو روش مقایسه‌ای برقرار گردد.

۱- رحمت خدا بر مؤلف باد بهتر آن بود به این بیت شعر استناد نمی ورزید چون یا معاویه و یا علی را مورد طعن قرار می‌دهد که هر دو از یاران بزرگوار و کاتبان وحی بودند، حال آنکه دیدگاه اهل سنت نپرداختن به فتنه و آشوب در گرفته میان آنان است. اگرچه علی برتر از معاویه باشد که مذهب اهل سنت چنان است ولی این نباید موجب مقایسه‌ی او با معاویه گردد. زیرا ارزش و مقام دیگری را می‌کاهد. ناشر

سپس، وقتی لازم باشد بر نقل از عربها اعتماد ورزیم، پیامبری که فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین عرب‌ها است و یاران دنباله‌رو ایشان، در اعتماد بر تفسیر کلام خداوند سزاوارتر از سایر عرب‌هایی هستند که در حال مستی در مجالس زنان و لهو و گناهکاری اشعار و گفته‌هایشان را می‌گویند.

این سخن بسیار واضح و روشن است ولی گاهی هوا و هوس و شیطان انسان را کور و از درک حقیقت باز می‌دارند.

به اصل دلیل بر می‌گردیم و می‌گوییم: مخالف می‌تواند بگوید: این سخن شما قیاسی اصولی است و من معتقد به حجیت آن نیستیم. از این گذشته اگر حجیت را نیز بپذیریم تنها ظنی به وجود می‌آورد در حالیکه مسأله‌ی مورد بحث قطعی و یقینی است.

اگر صاحب کتاب المسلم، این را به صورت قیاسی منطقی درآورده و آن را چنین قرار داده‌است که «خبر واحد عادل برای مجتهد ظن غالب ایجاد می‌کند که آن حکم خداوند است، و هرچه چنان باشد عمل بدان واجب است». و برای اثبات صغری این استدلال آنچنان که در مبحث بیان علت در فرع گذشت، استدلال می‌کند، و برای کبری هم با اجماع علما بر وجوب عمل به ظن غالب مجتهد استدلال می‌نماید – چنانکه در تعریف فقه گفته‌اند و شافعی در الرساله و غزالی در المستصفی[1] بدان اشاره نموده‌اند– از هر دو اعتراض در امان می‌ماند.

۲– صحابه بر وجوب عمل به خبر واحد عادل که علی ﷺ هم درمیان ایشان بود، در مواقع متعدد اجماع کرده‌اند که اگر یکایک آنها به حد تواتر نرسد نقطه‌ی مشترک همه‌ی آنها متواتر است. اگر به تمامی آنها اشاره کنیم نفس‌ها خسته و کاغذها پایان می‌یابند، –که در گذشته به برخی از آنها اشاره نمودیم– چون به نکته مشترک همه این روایت‌ها نظری افکنیم، یقین می‌کنیم که اصحاب هنگام مشکلات و رخدادهای فراوان، بی‌درنگ روایات آحاد را عملی می‌کردند وشکی به خود راه نمی‌دادند، لذا نیازی به شمارش این احادیث نیست. و این چیزی است که انکار ناپذیر است و دلیلی برای انحصار آن در مورد خاص وجود ندارد.

هرگاه گفته شود: اگر عمل به اخبار آحاد از ایشان نقل شده باشد، رد و انکار آنها نیز از ایشان نقل شده است، برای مثال: ابوبکر خبر مغیره را در باب ارث مادر بزرگ رد

۱– شرح سبکی بر روی منهاج: ۲۲/۱.

کرد تا اینکه ابن مسلمه نیز روایتش کرد، عمر خبر ابوموسی اشعری را پیرامون اجازه‌ی ورود طلبیدن رد کرد تا ابوسعید خدری هم با وی همراهی نمود، علی خبر معقل‌بن‌سنان را درباره‌ی مفوضه رد نمود و هر راوی که روایت می‌کرد غیر از ابوبکر صدیق ﷺ او را سوگند می‌داد و عائشه ﷺ نیز خبر ابن عمر ﷺ در رابطه با شکنجه مرده بر اثر گریه‌ی اقوام و خویشانش را رد کرد. [شرح المسلم: ۱۳۳/۲-۱۳۴].

در پاسخ گفته می‌شود: ایشان به هنگام شک در صداقت یا حفظ راوی توقف کردند نه به خاطر اینگه خبرشان جزو اخبارآحاد بود. مگر نمی‌بینی که ایشان پس از انضمام راوی دیگر یا سوگند همان راوی بدان عمل نمودند در حالیکه خبر در هر صورت از آحادی بودن خارج نگردید، وقتی شخصی انکار وقوع تکلیف به خبر واحد نماید، خبر دو نفر و یک نفر همراه سوگند را نیز انکار می‌کند ... ولی عمل ابوبکر، عمر و علی به آن، علیه خودش تمام می‌شود. ما در صورتی قائل به پذیرش خبر یک نفر هستیم که گمان و تردید وجود نداشته و اشکال و نقصی هم آسیبی به وی نرساند.

۳- به تواتر رسیده که پیامبر خدا ﷺ نمایندگانی را جهت تبلیغ احکام و روشن ساختن حلال و حرام به مناطق مختلف می‌فرستاد، و گاهی نامه‌هایی هم همراهشان بود. ولی نقل اوامر پیامبر از سوی ایشان به صورت آحادی بود، و دارای عصمت هم نبودند بلکه خبر آنان در معرض گمان‌ها نیز بود. پس اگر خبر آحادی حجت نباشد تبلیغ ایشان نه تنها مفید واقع نمی‌شد بلکه به امری گمراه‌ساز نیز تبدیل می‌گشت. [شرح مسلم: ۱۳۳/۲-۱۳۴].

اگر گفته شود: اختلاف و درگیری بر سر وجوب عملِ مجتهد است، حال آنکه جایز است مردمی که نمایندگانی بسوی ایشان فرستاده می‌شد، مقلد باشند. [شرح مسلم: ۱۳۲/۲-۱۳۴].

پاسخ این است که معلوم است پیامبر خدا ﷺ در موکول کردن تبلیغ احکام به صحابه‌ی مجتهد، نیازی به تحقق عدد تواتر نداشت بلکه به آحاد اکتفا می‌کرد. [شرح مسلم: ۱۳۴/۲].

اگر بگویی: اگر این دلیل درست باشد، اثبات عقاید از طریق دلیل ظنی و یا به وجود آمدن علم و یقین به وسیله خبر یک نفر لازم می‌آید، زیرا یکی از فرستادگان معاذ بن جبل ﷺ بود که پیامبر خدا به وی گفت: تو نزد گروهی از اهل کتاب می‌روی پس ایشان را به ایمان به یکتایی خداوند دعوت کن ... [شرح مسلم: ۱۳۴/۲].

در پاسخ می‌گویم: امر به جاری ساختن الفاظ شهادتین بر زبان نزد همه معلوم و یقینی بود و کسی در آن ترید نداشت که از جانب پیامبر دستور داده شده است. علت اینکه معاذ را در آغاز بدان امر کرد این بود: چون دعوت کافران به‌سوی آن امری حتمی یا سنت است و چون احتمال دارد ایمان آورده و پاداش بزرگی به جنگ آورند. [شرح مسلم: ۱۳۴/۲].

رافضی‌ها و همفکرانشان این‌گونه استدلال می‌کنند که خبر یک نفر، تنها ظن به بار می‌آورد، و هر چه چنان باشد عمل نمودن بدان ممنوع است، زیرا خداوند دنباله‌روی از ظن را منع و نکوهش کرده است: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌۚ﴾۱ [الإسراء: ۱۳۶]. و ﴿وَمَا لَهُم بِهِۦ مِنْ عِلْمٍۖ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّۖ وَإِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ ٱلْحَقِّ شَيْـًٔا ﴿٢٨﴾﴾۲ [النجم: ۲۸]. منع و نکوهش هم دال بر حرام بودن هستند. [شرح مختصر: ۶۰/۲ و شرح مسلم: ۱۳۶/۲].

پاسخ آن بدین ترتیب است که ۱- مسأله‌ی مزبور قطعی و این دو آیه ظنی‌اند، زیرا از قبیل عام است و عام نیز از نظر شما اگرچه تخصیص هم نخورده باشد ظنی‌الدلاله می‌باشد. اگر دیدگاه حنفیان را هم مبنی بر اینکه اگر تخصیص نخورده باشد قطعی است، بپذیرند باز هم نفعی برای شما در بر ندارد. چون به معنای اعم قطعی است. یعنی اینکه احتمال ناشی از دلیل را نداشته باشد، حال آنکه مسأله‌ی مزبور به معنای خاص قطعی است یعنی هیچ‌گونه احتمالی ندارد، نه احتمال ناشی از دلیل و نه غیر آن. بنابراین نمی‌شود با آن دو آیه به فرض قطعی بودنشان به معنای عام بر چیزی استدلال نمود که به معنای خاص قطعی است. چون همواره احتمال راه یافتن احتمال بدان‌ها وجود دارد لذا چیزی را که هیچ‌گونه احتمالی ندارد، نمی‌توان با آنها اثبات کرد.

۲- اگر درست باشد بگوئیم دو آیه‌ی مزبور عمل به ظن را باطل می‌گردانند، به بطلان و نادرستی عمل به ظاهر کتاب منجر می‌گردد، زیرا عمل به ظاهر، عمل به ظن است که به اجماع علما باطل می‌باشد. بلکه می‌گوییم: این دو آیه جزوآیات ظاهری کتاب‌اند، پس هرگاه عمل به ظاهر را باطل گردانند پیش از هر چیز خود را باطل کرده‌اند و لذا استدلال بدانها صحیح نمی‌باشد.

۱- ترجمه‌اش گذشت.

۲- قبلا ترجمه شد.

۳- تحریم عمل به ظن موجود در دو آیه‌ی مزبور ویژه‌ی عقاید و اصول دین همچون یکتایی خداوند است. چون در مسائل فقهی واجب است به دلایل قطعی پیشین عمل و اعتبار کرد، لذا باید عمومیت دو آیه را با آن تخصیص زد.

۴- ما نمی‌پذیریم این دو آیه بر تحریم عمل به ظن نسبت به ما دلالت می‌کنند. زیرا آیه‌ی اول خطاب به پیامبر ﷺ است که از حرمت دنباله‌روی او از ظن با وجود توانائی بر تحصیل یقین از طریق انتظار کشیدن وحی، حرمت آن نسبت به ما با وجود عدم قدرت بر دست‌یابی به یقین از آن لازم نمی‌آید. و نیز احتمال دارد مراد از علم در آن مطلق تصدیق شامل ظن باشد. زیرا اطلاق عام بر ظن شایع و مشهور است، پس بدین ترتیب معنای آیه چنین می‌شود: «از چیزی که در آن تردید یا تصور غلط و نادرست داری و یا نسبت به آن بی‌اطلاع هستی، پیروی مکن». و همچنین احتمال دارد مراد ازجمله‌ی: ﴿...مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٞۚ﴾ چیزی باشد که خلاف آن برای پیامبر ﷺ معلوم نباشد پس شامل ظن نمی‌گردد چون خلاف آن معلوم نیست بلکه توهم و پندار است.

و اما نکوهش وارده در آیه‌ی دوم بخاطر این نیست که ایشان دربرخی اوقات دنباله‌رو ظن و گمان هستند، بلکه بخاطر انحصار حال و وضعشان در پیروی ظن و دنباله‌روی نکردن کلی از علم می‌باشد، که بدون تردید چنین روشی نکوهیده و ناپسند است چون حتماً به فرو گذاشتن چیزهای معلومی می‌انجامد.

حکمت فرمان پیامبر ﷺ به نوشتن تنها قرآن

اگر کسی بگوید: وقتی دستور پیامبر به نوشتن قرآن از حجیت آن ناشی نشده و نوشتن، یقین به بار نیاورد، پس حکمت و فلسفه‌ی این دستور چیست؟ وحکمت چیست که دستور نوشتن سنت را صادر نفرمود؟

در پاسخ می‌گویم: حکمت دستور ایشان به نوشتن قرآن، بیان چینش آیات و قرار دادن آنها در کنار یکدیگر بوده است، چون به اتفاق علما، چینش کنونی آیات توفیقی و جبرئیل، کیفیت آن را در آخر حیات پیامبر ﷺ فرود آورد. و قرآن قبلاً بخش بخش و بر اساس نیاز و واقعیت نازل می‌گشت. و نیز بخاطر بیان چینش سوره‌ها بوده، چون بنا بر قوی‌ترین رأی چینش سوره‌ها هم توفیقی است و همچنین برای تأکید بیشتر بوده است، زیرا انکار نمی‌کنیم نوشتن، یکی از راه‌های اثبات محسوب می‌شود، چون گرچه ضعیف‌تر از شنیدن -گذشته از تواتر لفظی- می‌باشد ولی اگر ضمیمه‌ی قوی‌تر از آن در زمینه‌ی اثبات گردد، بر قدرت آن می‌افزاید.

و علت اینکه نیازمند تأکید بیشتر بوده این است که چون قرآن کلام خدا و بزرگ‌ترین و ارزشمندترین معجزات پیامبر فرستاده به‌سوی همه‌ی مردم تا روز آخرت، به شمار می‌آید. و چون تنها معجزه‌ی جاودان پیامبر ﷺ تا روز قیامت است، تا برای پسینیان دلیلی درخشنده و انکارناپذیر بر ارسال ایشان باشد. و نیز بخاطر اینکه قرآن رکن رکین و زیربنای شریعت اسلامی است که دیگر ادله‌ی شرعی جهت ثبوت اعتبارشان از نظر شارع بدان برمی‌گردد، و همه‌ی عقاید دینی لازم و اصول فرعی از طریق آن ثابت شده، و بر اثر نابودی آن تمامی این امور از بین رفته وبنای کل شریعت فرو می‌ریزد. و بالاخره بخاطر اینکه خداوند ما را به تلاوت الفاظ آن در نماز و خارج از آن مکلف نموده و اجازه نداده حرفی را از آن تغییر دهیم.

به خاطر اینکه قرآن مشتمل بر این امور ارزشمند و سترگ است، قانون‌گذار بیشرین اهتمام خود را مصروف آن نموده است. و آن را تا روز قیامت با همه‌ی راه‌ها و شیوه‌های ممکن اثبات کردن برای مردم ثابت و باقی گذاشته تا لفظ و ترتیبش نگهداری گردد و تا مردم اطمینان کامل ازآن داشته باشند، همانگونه که معنایش را از طریق سنت نگهداشته و نگذاشته بازیچه‌ی دست یاوه‌گویان گردد.

ولی چون سنت از این مزایا برخوردار نمی‌باشد و ترتیب و نظمی میان احادیث با یکدیگر وجود ندارد، معجزه نیست، خداوند ما را به تلاوت الفاظش مکلف ننموده و به ما اجازه داده تغییرات در الفاظش ایجاد کنیم، مادام معنای اصلی ازبین نرود. چون مقصود از سنت بیان و روشن ساختن کتاب و شرح احکام است، که برای تحقق این مقصود دریافت معنا و اطمینان از آن کافی است، خواه با همان واژه‌های صادره از پیامبر باشد یا به الفاظی دیگر تغییر داده شده باشد، و چون قرآن در راستای اثبات حجیت سایر ادله و اثبات عقاید و اصول دین و اصول احکام فرعی ما را بی‌نیاز می‌سازد، شارع این اهتمام و توجه را معطوف سنت نکرده و به وجود یک دلیل بر ثبوت آن بسنده کرده است. ولی اگر همه‌ی راهها برای ثبوت چیزی ازآن دست به دست هم دادند اشکالی ندارد.

همه‌ی اینها در کنار ملاحظه‌ی تفاوت زیاد حجم قرآن و سنتی که وظیفه‌اش شرح و بیان قرآن می‌باشد، است. که اصولاً شرح، حجم آن بیشتر از متن می‌باشد. و هر چه دارای حجم کوچک‌تری است عادتاً نقل و انتقال دادن آن با همه‌ی راهها ممکن است، برعکس چیزی که دارای حجم و مقیاسی بزرگ می‌باشد، چون به اجرا درآوردن تمامی

راهها در آن به ویژه برای ملتی بی‌سواد همچون عربها ناممکن است. به خصوص وقتیکه ملاحظه کنیم سنت شامل گفتار، کردار و تأییدات صورت پذیرفته از سوی پیامبر ﷺ می‌باشد. لازم نیست، بلکه امکان ندارد همواره گروهی صحابه همراه پیامبر باشند که بتوانند سنت را نوشته و توافق آنان بر دروغ وجود نداشته باشد، آنگاه هرچه را می‌شنوند و می‌بینند از تمامی راه‌ها اعم از تواتر لفظی و نوشتن به نسل‌های حاضر و غائب پس از خود برسانند. بلکه گاهی گفتاری یا کرداری در حضور یک صحابه‌ی بی‌سواد، از پیامبر صادر می‌شود و باری دیگر تکرار نمی‌گردد. بر خلاف قرآن چون پیامبر ﷺ آیه‌ای یا سوره‌ای از آن را در جمع گروهی نویسنده و بی‌سواد قرائت می‌کرد، و بدون تغییر و تبدیل در آن، در زمان‌ها و مکان‌های گوناگونی تکرار می‌گردید. و لذا تمامی راه‌ها و شیوه‌های نقل در آن تحقق می‌یابد.

جلوگیری پیامبر ﷺ از نوشتن سنت دلیل حجت نبودنش نیست

اگر کسی بگوید: اگر کار به همین جا ختم می‌شد و پیامبر ﷺ دستور نوشتن سنت را صار نمی‌کرد، پاسخ شما قانع‌کننده و شبهه‌ی ما را بر طرف می‌ساخت، اما ایشان به این اکتفا نکرده و امر به جلوگیری از نوشتن و پاک کردن نوشته‌ها کردند، و آن دال بر علاقه و میل پیامبر ﷺ به منتقل نشدن سنت به نسلهای بعدی می‌باشد،که آن میل وعلاقه نیز مستلزم حجت نبودنش می‌گردد؛ چون اگر حجت می‌بود انتقال آن را از هیچ‌کدام از راهها و شیوه‌های نقل کردن، منع نمی‌کرد.

در پاسخ می‌گویم: به هیچ وجه جایز نیست جلوگیری پیامبر از نوشتن را دلیل علاقه نداشتن ایشان به منتقل نشدن و عدم حجیتش، دانست. چون قبلاً روشن نمودیم که نوشتن جزو لوازم و ضروریات حجت تلقی نمی‌شود، و اینکه یقین‌آور نیست و با فرض پذیرش یقین‌آور بودن نوشتن، برای حجت بودن چیزی، لازم نمی‌باشد از طریقی قطعی و یقین‌آور ثابت شود. چطور می‌توان جلوگیری پیامبر ﷺ را نشانه‌ی عدم حجیت دانست، حال آنکه پیامبر ﷺ بلافاصله پس از این دستور، یارانش را به بازگو کردن احادیث وی که نقل و بازگو کردن قوی‌ترین راه محسوب می‌گردد، فرمان می‌دهد و در همان حال کسی را که از روی عمد علیه او درغ می‌بندد به شدت مورد تهدید قرا می‌دهد. چنانکه در حدیث ابوسعید خدری ﷺ که مسلم روایت می‌کند، آمده است. و در حدیث بخاری و مسلم از ابوبکره آمده که بایستی حاضر به غایب ابلاغ کند،

چون امید است شخص حاضر به کسی هوشیارتر از خود برساند. و در روایت احمد از زید بن ثابت می‌فرماید: «نَضَّرَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ مِنَّا حَدِيثًا حَفِظَهُ حَتَّى يُبَلِّغَهُ فَرُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ، وَرُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ لَيْسَ بِفَقِيهٍ». «خداوند آن کس را شکوفا کند که حدیثی از ما شنیده و آن را حفظ کرده تا ابلاغش می‌کند. چه بسیار رخ می‌دهد کسیکه حامل آگاهی و علمی است آن را به آگاه‌تر و داناتر از خود می‌رساند، و بسیاری از حاملان فقه و آگاهی، خودشان فقیه و آگاه نیستند». در روایت ترمذی از ابن مسعود می‌گوید: «نَضَّر الله امرءاً سمع منا شيئاً، فبلَّغه كما سمعه، فرُبَّ مبلَّغ أَوْعَى من سامع». «خداوند کسی را شکوفا کند که چیزی را از ما شنیده و با همان شیوه تبلیغش می‌نماید. و بسیاری ازکسانیکه احادیث به ایشان می‌رسد هوشیارتر و داناتر از شنونده‌ی آن می‌باشند». در روایت احمد از جبیربن مطعم آمده: «نَضَّرَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ مَقَالَتِي، فَوَعَاهَا، ثُمَّ أَدَّاهَا إِلَى مَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا، فَرُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ لأَفْقَه مِنْهُ». «خداوند آن کس را شکوفا کند که سخن مراشنیده سپس حفظ کرده و به کسی رسانده که نشنیده است، چه بسیاری از حاملان فقه و آگاهی آن را به داناتر و آگاه‌تر از خود می‌رسانند». در روایت بخاری از گفته‌ی پیامبر ﷺ به هیئت نمایندگی عبدالقیس آمده که پس از اینکه ایشان را به چهار چیز امر و از چهار چیز منع می‌کند، می‌فرماید: «آنها را حفظ کرده و به افراد پس از خودتان برسانید».

در روایت شافعی و دیگران از ابورافع آمده است: «هیچ‌یک از شما را در حال تکیه زدن بر بستر خویش مشاهده نکنم که چیزی از اوامر و نواهی من به او برسد و بگوید: نمی‌دانیم، هرچه را در کتاب خدا یافتیم از آن پیروی می‌کنیم». و دیگر احادیث موجود در این باره که در مبحث دلایل حجیت سنت بدانها اشاره کردیم.

آیا امر به بازگو کردن، ابلاغ، حفظ، تهدید بر دروغ‌پردازی علیه او و جلوگیری از تمسک نورزیدن به سنت، دلیل بر این نیست که سنت دارای جایگاه ویژه و فایده‌ی فراوانی برای شنونده و غائب است؟ پس این فائده و این منزلت سترگ کدام است؟ آیا آن نیست که سنت در زمینه‌ی دین و بیان احکام شرعی حجت به شمار می‌آید. چنانکه جملات پس از امر به تبلیغ -که در روایات مزبور آمده- که می‌گوید: (چون بسیاری از حاملان علم و آگاهی، خودشان فاقد بینش و آگاهی هستند و بسیاری از حاملان، علم را به کسی می‌رسانند که ازایشان آگاه‌تر و داناتر است)، بیانگر آن است. آیا این سخنان تو را متوجه نمی‌کند که هدف از تبلیغ حدیث از طرف شنونده به افراد

پس از خود، تمسک جستن غائب به فقه و بینش و حکم شرعی موجود در حدیث می‌باشد؟ و آیا چنان چیزی رخ می‌دهد اگر حدیث حجت و دلیل اثبات احکام موجود در آن نباشد؟ و آیا می‌شود کسیکه ذره‌ای عقل و ایمان داشته باشد بگوید دستور پیامبر ﷺ به بازگو کردن احادیث و ابلاغ آنها تنها بخاطر لذت بردن و سرگرمی‌های شبانه‌ی مجالس بوده چنانکه تاریخ و زندگینامه‌ی حکام و فرمانروایان انباشته از آنها بوده است؟ هرگز، چرا که پیامبر ﷺ بزرگوارتر، برجسته‌تر و معصوم‌تر از آن است امت و پیروانش را به انجام دادن چیزی بدون فائده و زمینه‌ساز لذت و سرگرمی و بیهوده‌گری آنان دستور دهد.

و اینک سخنان و اظهارات امام شافعی رحمه الله پیرامون حدیث گذشته‌ی ابن‌مسعود رضی الله عنه که گفته‌های مرا تأیید می‌نماید:

ایشان رحمه الله در کتاب [الرسالة: ص۴۰۲] می‌فرماید: وقتی پیامبر ﷺ دستور گوش فرا دادن به سخنانش، حفظ و ابلاغ آنها را صادر می‌فرماید، دال براین است که پیامبر ﷺ دستور ادای چیزی نمی‌دهد مگر اینکه حجت بر آن کس باشد که به وی ابلاغ می‌گردد، زیرا چیزهایی از او گرفته می‌شود که حلال، حرام، حدود و نصایح دینی و دنیایی باشند. و نیز برآن دلالت می‌کند که گاهی غیر فقیه، فقهی را حمل می‌کند که حافظ آن است ولی خود در آن فقیه نیست. سپس می‌گوییم: چرا تنها دروغ بستن بر پیامبر گناهی بزرگ و نابخشودنی و سزاوار این تهدید شدید است بر خلاف دروغ‌پردازی علیه کسی دیگر چونکه آن با وجود حرام بودنش، به این حد نمی‌رسد زیرا اگر مساوی با آن باشد حکمتی در نص‌گذاردن علیه ایشان باقی نمی‌ماند، با وجود آنکه داخل چارچوب کلی دروغی می‌باشد که حرام بودنش برای همه‌ی مردم معلوم و محقق است.

بدون تردید دلیل نص گذاشتن بر دروغ‌گویی علیه او و مختص کردنش به این تهدید شدید، این است که چون مستلزم تبدیل احکام شرعی و تغییر دادن حرام و حلال خواهد شد و این استلزام تنها از حجیت سنت و دلالت کردنش بر احکام شرعی نشأت می‌گیرد. اگر بخواهی در مورد گفته‌های ما اطمینان حاصل کنید به حدیث بخاری و مسلم از مغیره مراجعه کن که پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ كَذِبًا عَلَيَّ لَيْسَ كَكَذِبٍ عَلَى أَحَدٍ، مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». «دروغ بستن علیه من بسان دروغ‌گویی علیه هیچ‌کس دیگری نیست، هر که عمداً علیه من دروغ‌پردازی نماید باید جایگاه خودش را در آتش آماده سازد».

آنگاه به روایت مسلم از ابوهریره ﷺ نگاه کن که پیامبر خداﷺ فرمود: «سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي دَجَّالُونَ كَذَّابُونَ, يَأْتُونَكُمْ بِبِدَعٍ مِنَ الْحَدِيثِ لَمْ تَسْمَعُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ، فَإِيَّاكُمْ وَإِيَّاهُمْ, لَا يَفْتِنُونَكُمْ». «در پایان دنیا، حقه بازان و دروغ گویانی پدید می‌آیند. احادیثی را برایتان می‌آورند که نه شما و نه نیاکانتان نشنیده‌اید پس آگاه باشید آنان شما را گمراه نسازند و فریبتان ندهند».

به خدایت قسم می‌دهم به من بگو اگر حدیث پیامبر حجت نبوده باشد این هشدار درباره‌ی احادیث جعلی برای چیست؟ که نه گمراهی و نه فریبی از طریق آنها صورت نگرفت؟ اگر هدف از بازگو کردن حدیث از پیامبر خداﷺ تنها لذت بخشیدن و سرگرمی بوده باشد مانند روایت اشعار و اخبار و سرگذشت‌های عرب، آیا راستگو و دروغگو در این معنا مساوی نخواهند بود؟ و اگر تفاوتی میان آنان وجود دارد آیا حدیث پیامبرﷺ سزاوار این تفاوت و هشدار جدی از وقوع گمراهی و فریب می‌باشد؟ هرگز.

خلاصه: تمام احادیث و دیگر نقل قول‌هایی که بدانها اشاره رفت فریاد برمی‌آورند که سنت حجت به شمار می‌آید. و از دیدگاه کسیکه دارای درک و فهم باشد به مثابه تصریح پیامبرﷺ بدان تلقی می‌گردد و در همان حال تصریح ایشان به علاقه‌ی او در نقل سنت و محافظت بر آن قلمداد می‌شود. پس با وجود این، چگونه کسی می‌پندارد جلوگیری او از نوشتن سنت دال بر میل ایشان به منتقل نکردن، نگهداری ننمودن و عدم حجیتش می‌باشد؟

﴿فَإِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَلَا تُسۡمِعُ ٱلصُّمَّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا وَلَّوۡاْ مُدۡبِرِينَ ۝٥٢ وَمَآ أَنتَ بِهَٰدِ ٱلۡعُمۡيِ عَن ضَلَٰلَتِهِمۡۖ إِن تُسۡمِعُ إِلَّا مَن يُؤۡمِنُ بِـَٔايَٰتِنَا فَهُم مُّسۡلِمُونَ ۝٥٣﴾ [الروم: ۵۲-۵۳]. «تو نمی‌توانی صدای خود را به گوش مردگان برسانی و نمی‌توانی صدا را به گوش کران برسانی، هنگامی که روی برمی‌گردانند و می‌روند. همچنین تو نمی‌توانی کوردلانِ گمراه را از گمراهیشان راهنمایی کنی. تو تنها می‌توانی به گوش کسانی برسانی که آیات ما را باور می‌داند، چرا که آنان تسلیم هستند».

حکمت جلوگیری از نوشتن سنت

اگر گفته شود: در گذشته حکمت دستور نوشتن قرآن و فرمان دادن به نوشتن سنت را روشن ساختی ولی آنچه گفتی مستلزم جلوگیری از نوشتن سنت نمی‌گردد، چون دلایلی همچون معجزه نبودن، عدم تکلیف به تلاوت، شارح بودن قرآن و بیانگر

بودن مراد آن، عامل این نهی و جلوگیری نمی‌باشد و بلکه می‌شود حکمت نوشتن آن از سوی صحابه باشد. آنگاه تو باز هم روشن کردی که درست نیست عدم حجیتش عامل این جلوگیری تلقی شود، چون قبلاً مقرر شد که سنت حجت محسوب می‌گردد.

پس باید عامل دیگری وجود داشته باشد که به توضیح و بیان آن خواهیم پرداخت:

دانشمندان پیرامون حکمت و فلسفه‌ی این جلوگیری دیدگاههای مختلفی دارند:

۱- علت جلوگیری، بیم آمیختن آن با قرآن و پدید آمدن ابهام در آن بوده است. [توحید النظر: ۵].

اگر گفته شود: وجود این ابهام و همسانی هیچ ضرری ندارد، چرا که هر یک از آنها حجت و منشأ احکام شرعی محسوب می‌گردد، و برای اثبات حکم شرعی برای ما همین کافی است که لفظ مرتبط با آن از پیامبر صادر شود خواه قرآن باشد یا سنت، مهم این است که آن حکم از چارچوب یکی از آنها خارج نگردد. [مجله‌ی المنار سال ۹ شماره ۹۱۲/۱۲].

در پاسخ می‌گویم: قرآن در چیزهایی مانند تکلیف به تلاوت و دلالت کردنش -به وسیله‌ی اعجازش- بر رسالت پیامبر و جاودانگی این دلالت تا روز آخرت، از سنت جدا شده و بر آن برتری می‌یابد، یعنی گرچه در حجیت همسان با سنت است ولی به علت این امور واجب است، از آن جدا گردد.

اگر کسی بگوید: خودِ اعجازش برای جدا ساختن آن کافی است و نیازی به جدا نمودنش از طریق کتابت و نوشتن ندارد. [مجله المنار سال ۹ شماره ۵۱۵/۷].

می‌گویم: تنها بزرگان و چهره‌های سرشناس و بلیغان عرب در دورانی که بلاغت عرب به اوج خود رسیده بود، اعجاز آن را درک می‌نمایند و آن هم در زمان پیامبر ﷺ و دوران‌های نزدیک او.

و اما سایر مردم آن دوران‌ها -که اکثریت را تشکیل می‌دادند- و همه‌ی عرب‌های پس از آنها و تمامی غیر عرب‌ها در طول قرون مختلف، نمی‌توانند به واسطه‌ی اعجاز، قرآن را از سنت جدا سازند، به ویژه اگر ملاحظه کنیم سنت گفتاری از فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین مردم عرب صادر شده که در بلاغت نزدیک و پا به پای قرآن حرکت کند. و جز سوارکاران ماهر و مجرب میدان بلاغت و بیان، نمی‌توانند بیان قرآن را از سنت جدا کنند، که آنان هم انگشت شمارند.

غیر بلیغان نیز خودشان توانائی درک اعجاز را ندارند، بلکه از طریق بزرگان و

پیشوایان بلاغت -که پیامبر ﷺ ایشان را برای آوردن کوچک‌ترین سوره به مبارزه طلبید- بدان پی می‌برند.

هرگاه اعجاز آن بر ایشان محقق شود، رسالت پیامبر هم برایشان ثابت می‌گردد، و هرگاه رسالش به اثبات رسید، صداقتش نیز در خبر دادن از اینکه: این سوره یا این آیه یا این واژه و یا این حرف جزو قرآن است، ثابت و محقق می‌شود. پس از این طریق، تشخیص قرآن از غیر آن برای همه اعم از عرب و غیر عرب، بلیغ و غیر بلیغ، ممکن می‌گردد.

و چون این خبر رسانی ضرورتاً برای همه حاصل نمی‌گردد، بلکه برای برخی مردم دوران پیامبر تحقق می‌یابد و پیامبر پیش از استقرار آنها در دل‌ها و شایع شدنش در میان مردم، از آن شنوندگان حاضر بیم داشت، زیرا بر اثر طول زمان و حفظ نکردن کامل الفاظ و واژه‌هایش اشتباه رخ می‌دهد.-به ویژه اشتباه در یک آیه، یک واژه و یک حرف- لذا ایشان علاقه‌ی شدیدی به جدا ساختن تمامی آن به وسیله‌ی کتابت از سایر چیزهایی که از او سر می‌زند، داشت و نوشتن را به آن تخصیص داده تا در نزد عموم مردم، قرآن از غیر آن باز شناخته شود و از استقرارش در دلها و شایع گشتنش میان عموم مردم اطمینان یابد، و اینکه اگر فردی از افراد امت به خطا رفت -و قرآن و غیر قرآن را با هم قاطی کرد- سایر افراد و یا کسانیکه توافق آنان بر دروغ امکان ندارد، وی را به راه راست هدایت کنند.

و لذا وقتی که پیامبر ﷺ از جدا گشتن آن اطمینان کامل یافت، اجازه‌ی نوشتن حدیث را داد، چنانکه اشاره خواهیم کرد.

۲- بخاطر ترس ازتکیه نمودن اصحاب بر نوشتن و نادیده گرفتن حفظی که جزو طبیعت و سرشتشان است، ایشان را از نوشتن سنت منع کرد. زیرا بدینوسیله ملکه‌ی حفظ کم رنگ و به سستی می‌گراید. [ترتیب الراوي: ۱۵۰].

و چنانکه پیشتر اشاره کردیم، تکیه زدن بر نوشتن و نادیده گرفتن حفظ، به از بین رفتن علم و درک و فهم می‌انجامد. و لذا جلوگیری پیامبر ﷺ، ویژه‌ی کسانی بود که از لحاظ نیروی حافظه قوی و از فراموشی در امان بودند[1]. و اما آنهایی که حافظه‌شان ضعیف بود، اجازه‌ی نوشتن را به ایشان می‌داد، که بعداً بدان اشاره می‌کنیم. و همچنین وقتی سنت بسیار افزایش یافت و قابل شمارش نبود، اجازه‌ی نوشتن را به افراد داری حافظه‌ی قوی هم داد. چنانکه برای عبداللهبن عمرو پیش آمد.

۱- تدریب الراوی: ۱۵۰.

اگر گفته شود: بیم تکیه زدن بر نوشتن -که باعث ضعف حافظه و از بین رفتن علم و دانش می‌شود- نسبت به قرآن نیز وجود دارد، پس چرا باعث جلوگیری از نوشتن آن هم نشده است؟

در پاسخ می‌گویم: عوامل و اسباب دیگری نسبت به قرآن درمیان است که با این حکمت منافات داشته و امر به نوشتن را ایجاب می‌کند، بلکه برآن غلبه یافته و تأثیر را که منشأ ضرر و آسیب است، بی‌اعتبار می‌سازد. این اسباب هم چنانکه دانستی عبارت از تکلیف به تلاوت و اعجاز و دیگر عوامل می‌باشد، و آنچه باعث امر به نوشتن می‌شد را هم دانستی.

و اما اینکه آسیب ناشی از نوشتن را برطرف می‌سازد بدین‌گونه است که انجام عبادت با قرآن، حفظ آن را از مکلف می‌طلبد گرچه آن را نوشته هم باشد. چون اعجاز، روانی و شیوایی نظم و اسلوب بی‌نظیرش، نویسنده را بر حفظ و سپردن آن به حافظه تشویق و وادار می‌نماید.

۳- آگاهان از فن کتابت و نوشتن در آغاز اسلام اندک بودند، و لذا حکمت و شرایط ایجاب می‌کرد تمام سعی و تلاش خویش را صرف نوشتن قرآن کرده و خود را مشغول نوشتن چیزی دیگر ننمایند. [مفتاح السنة: ۱۷].

و لذا وقتی شمار نویسندگان افزایش یافت، پیامبر اجازه‌ی نوشتن حدیث را صادر فرمود، چنانکه برای عبدالله‌بن عمرو رضی الله عنهما پیش آمد و همچنان که در مرضی که به وفات آن‌حضرت ﷺ منجر شد نیز تصمیمش برای نوشتن قرار گرفت که بعداً اشاره می‌کنیم.

۴- چون نویسندگان در امر نوشتن ضعیف و مهارت نداشتند از ترس وقوع غلط و اشتباه در آن، ایشان را از نوشتن سنت منع نمود. [تأویل مختلف الحدیث: ۳۶۶ و توجیه النظر: ۱۰] بنابراین کسانیکه مشمول منع قرار گرفتند، نویسندگانی بودند که نوشتن را خوب بلد نبودند و اما کسانی‌که خوب می‌نوشتند مهارت داشتند به آنان اجازه داد. مانند آنچه برای عبدالله‌بن عمرو پیش آمد.

ولی اعتراضی متوجه این دیدگاه اخیر می‌شود و آن اینکه: معتبرترین دلیل -برای ثبوت منع- حدیث ابوسعید خدری رضی الله عنه است: و چیزیکه در وهله‌ی اول، از آن به ذهن می‌رسد این است که پیامبر اجازه‌ی نوشتن قرآن را به کسانی داد که از نوشتن سنت منعشان کرده بود.

لذا اگر علت جلوگیری از بیم خطا کردن در نوشتن بود، چگونه به ایشان اجازه می‌دهد که قرآن را بنویسند؟ مگر اینکه خلاف این برداشت از حدیث ابو سعید ﷺ ثابت شود.

پیامبر اجازه‌ی نوشتن سنت را داده است

سپس آنچه شبهه‌ی مزبور را از اساس فرو می‌ریزد اینکه اجازه‌ی نوشتن سنت از طرف پیامبر ثاب شده است:

ابن عبدالبر ﷺ در [جامع بیان العلم: ۷۳/۱] از طریق عبدالله بن مؤمل از ابن جریح از عطاء از عبدالله بن عمرو روایت کرده که گفتم: «ای پیامبر خدا! آیا علم را با نوشتن به بند بکشم؟ فرمود: به بند بکش. عطا می‌گوید: به بند کشیدن علم چیست؟ گفت: نوشتنش است». در روایت دیگری آمده، عبدالله به او گفت: «ای پیامبر خدا! به بند کشیدن کدام است؟ فرمود: نوشتن است». [جامع بیان العلم: ۲۷/۲].

ابن قتیبه در کتاب [تأویل مختلف الحدیث: ۳۶۵] از طریق ابن جریح، این حدیث را از عطاء روایت کرده است. مقصود از علم تنها حدیث می‌باشد. [جامع بیان العلم: ۲۷/۲].

احمد از طریق عمرو بن شعیب از پدر بزرگش عبدالله‌بن عمروﷺ روایت می‌کند که من هرچه را از پیامبر خداﷺ می‌شنیدم، می‌نوشتم و می‌خواستم حفظ نمایم. ولی قریش مرا ازاین کار منع کرده و گفتند: تو هرچه را از پیامبر بشنوی، می‌نویسی در حالیکه پیامبر انسانی است و در حال خشم و خوشی سخن می‌گوید. من هم از نوشتن دست برداشتم و ماجرا را برای پیامبرﷺ تعریف کردم، فرمود: «اكْتُبْ, فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ: مَا يَخْرُجُ مِنْهُ إِلَّا حَقٌّ». «بنویس! سوگند به کسیکه جان من در دست اوست، جز سخن حق از من صادر نمی‌شود».

ابن عبدالبر نیز در کتاب [جامع بیان العلم: ۷۰/۱-۷۱] حدیث فوق را از این طریق به صورت مختصر با تعبیر گفتم: ای پیامبر خدا! آیا هرچه را از تو می‌شنوم، بنویسم؟ فرمود: آری. گفتم: در حالت خشم و خوشی هم؟ فرمود: آری. «نَعَمْ فَإِنِّي لَا أَقُولُ فِي ذَلِكَ كَلِمَةً إِلَّا الْحَقَّ» «چون در همه‌ی شرایط جز سخن حق بر زبانم جاری نمی‌شود».

اگر دو حدیث مزبور به باد انتقاد گرفته شود که نمی‌توان به هیچ‌کدام از دو طریق ابن المؤمل و ابن شعیب استناد کرد، زیرا ابن معین، نسائی، دار قطنی و منذری راجع به ابن المؤمل گفته‌اند: ضعیف است. ابوحاتم و زرعه گفته‌اند: قوی نمی‌باشد. باز هم ابن معین روایت شده که اشکالی ندارد و بخش عمده‌ی احادیثش آشکار و پیدا است.

ابن شعیب می‌گوید: وقتی از ابوداود سؤال شد: آیا روایت عمرو از پدرش از پدر بزرگش حجت و معبر است؟ گفت: نه، نیمه حجت هم نیست. و نیز می‌گوید: از احمد بن‌حنبل شنیدم می‌گفت: محدثان هرگاه بخواهند به روایت عمرو بن شعیب از پدرش اسناد می‌کنند و هرگاه خواستند آن را فرو می‌گذارند. یعنی: چون راجع به وی متردد هستند. عبدالملک میمونی می‌گوید: از احمدبن حنبل شنیدم گفت: سند عمرو بن شعیب از پدرش از پدر بزرگش دارای چیزهای منکری است، ما احادیثش را تنها برای عبرت گرفتن می‌نویسم نه به خاطرحجت بودنش. یحیی بن سعید قطان می‌گوید: حدیث عمرو بن شعیب از نظر ما سست و بی‌اعتبار است. عباس از ابن معین نقل کرده که هرگاه از پدرش از پدربزرگش روایت کرد کتاب بوده (و از اینجا ضعفش آمده است) و هرگاه از سعید یا سلیمان‌بن یسار یا عروه نقل کرد مورد اعبتار است. ابن ابی شیبه می‌گوید: راجع به عمرو بن شعیب از ابن‌المؤینی سؤال کردم، گفت: هرچه ایوب و ابن جریح از او نقل کرده‌اند همه‌اش صحیح ولی هرچه عمرو از پدرش از بزرگش روایت کرده، کتابی است یافته و ضعیف تلقی می‌گردد. ۱ هـ

جز عده‌ای از متأخران به این طریق استناد نکرده‌اند که نشانه‌ی سهل‌انگاریشان بوده است و طریق سومی هم -به گمان ما- برای این حدیث در دست نیست، پس حدیث مزبور صحیح نمی‌باشد. [مجلع المنار سال ۱۰ شماره ۷۶۵/۱۰-۷۶۶].

در پاسخ اعتراض مزبور می‌گوئیم: اما در مورد ابن‌المؤمل، ابن سعید راجع به وی گفته: مورد اعتماد است. ابن خزیمه، ابن حبان و دیگران احادیث وی را صحیح دانسته‌اند. ابن معین در دو روایت وی را مورد اعتماد و در یک روایت ضعیف می‌داند [الترغیب والترهیب: ۲۸۶/۴] بنابراین پیرامون او اختلاف نظر داشته و بر تجریح و نامعتبر دانستن وی اتفاق نکرده‌اند. و برخی از آنهایی که وی را تجریح نموده، احادیثش را به کل فرو نگذاشته بلکه پاره‌ای را برگزیده و پاره‌ای را هم ترک نموده‌اند.

سپس، روایت این حدیث از سوی ابن عبدالبر در کتاب: [جامع بیان العلم: ۲۷/۱]، و ذهبی در: [المیزان: ۹۵/۲] از طریق عبدالحمیدبن سلیمان از عبدالله بن مثنی از ثمامه از انس به صورت مرفوع با تعبیر: «علم را با نوشتن بند بزنید»، روایت حدیث مزبور را تقویت می‌بخشد.

و تضعیف عبدالحمید نیز از سوی ابن معین، ابن‌المویني، نسائی و دار قطنی تأثیری ندارد. چون ابو داود و دیگران، وی را معتبر دانسته‌اند و روایت انس سبب تقویت

روایت ترمذی می‌گردد.

و اما راجع به شعیب می‌گوئیم: ذهبی در [الـمیزان: ۲۸۹/۲] درباره‌ی او می‌گوید: یکی از دانشمندان دوران خودش بوده و ابن معین، ابن راهویه و صالح جزره او را معتبر دانسته‌اند. ۱ه

اوزاعی می‌گوید: هیچ فردی ازطایفه‌ی قریش ندیده‌ام کامل‌تر از عمرو بن شعیب باشد. و می‌گوید: عمرو بن شعیب برایم صحبت می‌کرد و حدیث روایت می‌نمود که مکحول نیز نشسته بود.

اسحاق بن راهویه می‌گوید: سند عمرو بن شعیب از پدرش از پدر بزرگش به منزله‌ی سند ایوب از نافع از ابن عمر می‌باشد. ابو حاتم می‌گوید: روایت عمرو از پدرش از پدر بزرگش نزد من دوست داشتنی‌تر از روایت بهز بن حکیم از پدرش از پدر بزرگش می‌باشد. و می‌گوید: راجع به عمرو بن شعیب از یحیی بن معین سؤال کردم، با عصبانیت گفت: مگر چطور است؟ و گفت: درباره‌ی او چه بگویم که ائمه از او روایت کرده‌اند؟

عباس و معاویه بن صالح از ابن معین روایت کرده‌اند که راجع به وی گفته: فردی معتبر است. کوسج نیز از ابن معین نقل کرده که احادیث عمرو نوشته می‌شوند. ابو زرعه می‌گوید: عمده‌ی احادیث منکری که از او روایت می‌شود از طریق مثنی‌بن صباح و ابن لهیعه است و گرنه او در ذات خود معتبر می‌باشد. یحیی قطان می‌گوید: هرگاه فرد مورد اعتمادی از او روایت کرد حجت و مورد اطمینان محسوب می‌شود. [الـمیزان: ۲۸۹/۲-۲۹۱].

آنچه از احمد نقل شده -که عدم استناد به او را می‌رساند- اگر صحیح هم باشد از تردید نشأت گرفته نه یقین و اطمینان، سپس تردید و گمانش برطرف شده و قائل به معتبر بودنش گشته است.

سخن اثرم که می‌گوید: در مورد عمرو بن شعیب از احمد سؤال شد. گفت: گاهی اوقات به حدیثش استناد کرده‌ایم و گاهی هم ترس و دلهره‌ای نسبت به او در دل هست[1]، دال بر تردید امام احمد می‌باشد.

و همچنین گفته‌ی بخاری در کتاب: التاریخ که احمدبن حنبل، علی بن المدینی، اسحاق بن راهویه، حمیدی، ابوعبید و اکثر یارانمان را دیدم که به حدیث عمرو بن شعیب

۱- الـمیزان: ۲۸۹/۲-۲۹۱.

استناد کرده و هیچ یک از مسلمانان حدیث وی را فرو نگذاشته‌اند، مردم پس از ایشان چه کاره‌اند؟[۱] دال بر این است که تردید امام احمد برطرف گشته و آن را معتبر دانسته است.

و آنچه عباس از یحیی بن معین نقل کرده که این طریقِ روایت را تضعیف نموده، باز هم بر تردید وی و سپس برطرف شدن آن و قائل گشتن به معتبر بودنش، حمل می‌گردد.

و گرنه با نقل قول ابو حاتم، کوسج بن صالح و خود عباس از یحیی بن معین -که اشاره کردیم- و نیز با گفته‌ی بخاری مبنی بر اینکه: علی، یحیی بن معین، ابو خیثمه و اساتیدی از اهل علم گردهم آمده و حدیث عمرو بن شعیب را به بررسی گذاشته‌اند که در نهایت تأییدش نموده و او را معتبر شمرده‌اند[۲]، تعارض پیدا می‌کند، و نقل قول بخاری به تنهایی –بدون شک- قوی‌تر و معتبرتر از نقل قول عباس است و همچنین است آنچه ابن‌ابی‌شیبه از ابن‌المدینی نقل کرده است.

و آنچه از ابوداود نقل شده با روایتی که خود او از حدیث حبیب معلم از عمرو بن شعیب -با همین طریق- نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «سه گروه در نماز جمعه حضور می‌یابند: «دعا کننده یا باطل و بی‌اعتبار کننده و یا گوش فرا دهنده». [الـمیزان: ۲۸۹/۲، السنن: ۲۹۱/۱].

خلاصه: عمل تجریح از سوی کسانی‌که تجریح کرده‌اند -که اندک هستند- با تأیید تأییدکنندگان که شما بسیاری را تشکیل می‌دهند، در تقابل و تضاد است. عجیب این است که گوینده‌ی این اعتراض به چیزی از آن اشاره نمی‌کند، مثل اینکه از مراجعه به کسانی که او تجریح را از ایشان نقل کرده اطمینان داشته در حالیکه تأییدهای بسیاری نیز از آنان نقل شده است.

سپس تردید و تجریح کنندگان از یکی از دو علت زیر و یا هر هر دوی آنها نشأت گرفته است.

۱- او چنین فهمیده که حدیث مزبور از این طریق جزو احادیث مرسل است (که بدان استناد نمی‌شود و یا حداقل در آن توقف می‌گردد). ابن‌عدی می‌گوید: عمرو بن شعیب در ذات خود معتبر است، مگر اینکه از پدرش از پدر بزرگش از پیامبر ﷺ روایت کند که در آن صورت حدیثش مرسل خواهد بود. ذهبی می‌گوید: زیرا پدر بزرگش -از نظر او- محمد بن عبدالله بن عمرو است که صحابی نبوده است. [الـمیزان: ۲۸۹/۲-۲۹۰].

۱- فتح الـمغیث: ۶۸/۴ والـمیزان: ۲۹۰/۲.

۲- فتح الـمغیث: ۶۸/۴.

ابن حبان می‌گوید: درست این است که عمرو بن شعیب از گروه افراد معتبر محسوب گردد؛ زیرا عدالت وی ثابت است. [الـمیزان: ۲۹۱/۲].

و اما احادیث وی اگر در روایت او از پدرش از پدر بزرگش بود حکم افراد معتبر را دارد. وقتیکه احادیث مقطوع و مرسل را روایت کردند، یعنی احادیث مرسل و مقطوعشان ترک گشته و حدیث صحیحشان مورد استناد قرار می‌گیرد. ۱ هـ

۲- آنچه را از این طریق روایت کرده از صحیفه‌ای است که از طریق وجاده (دریافت علم از اوراق و برگه‌ها بدون شنیدن و اجازه) نقل کرده، یا برخی از آن از طریق و جاده و برخی دیگر به شیوه‌ی سماع (یعنی با تعبیر سمعت فلانا: از فلانی شنیدم) بوده است. پس نمی‌توان برآن اعتماد کرد. مغیره می‌گوید: صحیفه‌ی عبدالله بن عمرو از نظر من به دو دانه خرما یا دو فلس نمی‌ارزد [الـمیزان: ۲۸۹/۲-۲۹۰].

به نقل قول از او -در اعتراض- از ابن معین و ابن المدینی مراجعه نمائید.

ولی هر دو امر باطل و بی‌اساس هستند:

راجع به امر اول ذهبی گفته است: این چیزی نیست، زیرا شنیدن شعیب از عبدالله ثابت می‌باشد و او کسی است که شعیب را پرورش داده‌است، تا جائیکه گفته شده: محمد در زمان حیات پدرش (عبدالله) مرد و پدر بزرگش (شعیب) او را سرپرستی نمود. پس هرگاه گفت: از پدرش، سپس گفت: از پدر بزرگش، مقصودش از ضمیر (جده- پدر بزرگش) شعیب است. [الـمیزان: ۲۸۹/۲-۲۹۰].

علی بن مدینی می‌گوید: شعیب بن محمد، عبدالله بن عمرو را دیده و از او شنیده است. ذهبی گفته: مقصود او از شعیب، نوه‌ی عبدالله بن عمرو می‌باشد [الـمیزان: ۲/ ۲۸۹-۲۹۰].

حافظ عراقی می‌گوید: شنیدن شعیب از عبدالله بن عمرو به اثبات رسیده، چنانکه بخاری در التاریخ و احمد بدان تصریح کرده و دار قطنی و بیهقی در السنن با سندی صحیح روایتش نموده‌اند. [فتح الـمغیث: ۴/ ۶۸- ۶۹].

ابن الصلاح می‌گوید: بیشتر محدثان به لحاظ حمل جد (پدر بزرگ) بر عبدالله بن عمرو صحابی -نه پسرش محمد پدر شعیب- به احادیث وی استناد کرده‌اند، چون برایشان مشخص شده که مقصود وی از پدر بزرگ عبدالله صحابی است. [فتح الـمغیث: ۶۸/۴-۶۹].

و اما در مورد امر دوم، ذهبی می‌گوید: اینکه وجاده بوده باشد و یا پاره‌ای از آن به طریق سماع و پاره‌ای دیگر به شیوه‌ی وجاده جای بحث و بررسی است. ما نمی‌گوئیم: حدیث او در بالاترین درجه‌ی حجت قرار دارد بلکه از قبیل حدیث حسن می‌باشد. [الـمیزان: ۲۹۱/۲].

من معتقدم: اگر بپذیریم روایت او تنها ازطریق صحیفه بوده نه شنیدن و رو در رو سخن گفتن، آنچه بیشر احتمال می‌رود اینکه عمرو از پدرش شعیب -که هردو مورد اعتماد هستند- چیزی را از کاغذ و ورقی روایت نمی‌کند مگر اینکه اطمینان داشته باشد که اشتباهی در نوشته نیست و اینکه با دست‌خط خود عمرو نوشته شده و تغییر و تحریفی وارد آن نگشته است.

بنابراین اکثر افراد معتبر اگر نگوئیم همه، قائل به حجت و استناد بدان شده‌اند. احمد بن صالح می‌گوید: خاندان عبدالله اجماع دارند که دست نوشته‌ی مزبور از آن عبدالله می‌باشد. [اعلام الـموقعین: ۱۱/۱-۳۱۷].

ابن‌القیم در کتاب «زادالـمعاد: ۳۵۲/۴-۳۵۳» می‌گوید: به اثبات رسیده که عبدالله بن عمرو حدیثش را می‌نوشت، یکی از آن نوشته‌ها صحیفه‌ای بنام «صحیفه‌ی صادقه» که جزو صحیح‌ترین احادیث است و برخی محدثان آن را در مستوای سند ایوب از نافع از ابن عمر، قرار داده‌اند و امامان چهارگانه‌ی فقه و دیگران نیز بدان استناد نموده‌اند. باز می‌گوید: ائمه‌ی چهارگانه و همه‌ی فقها بدون استثناء به صحیفه‌ی عمرو بن شعیب از پدرش از پدربزرگش استناد کرده‌اند، و هیچ یک از پیشوایان فتوا نیست که نیازمندش نباشد و بدان استدلال ننماید. تنها کسانیکه مسئولیت فقه و فتوی بر دوششان نیست مانند: حاتم بستی، ابن حزم و امثال آنها آن را مورد طعن و تحقیر قرار داده‌اند. [اعلام الـموقعین: ۱۱۶/۱ و ۳۳۱۷].

البته میتوان گفت: حدیثی که ما بدان استناد می‌کنیم جزو احادیث موجود در صحیفه نمی‌باشد بلکه حدیثی است که اجازه‌ی نوشتن صحیفه‌ی مشتمل بر احادیث دیگر را در بر می‌گیرد. و لازم نمی‌آید که از طریق آن روایت شده جزو آن هم باشد.

و اما اینکه برخی متاخران به این طریق استناد نکرده، و این اقدام سهل‌انگاری ایشان محسوب می‌گردد، مردود است. چنانکه سخنان بخاری، ابن القیم و ابن الصلاح که بدان‌ها اشاره شد بر آن دلالت می‌کند و نیز گفته‌ی احمد بن سعید دارمی که

می‌گوید: یاران ما به حدیث او استناد نموده‌اند[۱]، و سخنان منذری که: جمهور محدثان وی را معتبر دانسته و به روایت او از پدرش از پدربزرگش استدلال کرده‌اند[۲] بر آن دلالت می‌نماید.

و اینکه گفته شود حدیث مزبور طریق سومی ندارد، باز هم مردود است، چرا که ابوداود در کتاب [السنن: ۲۸۹/۴] و احمد نیز از طریق یحیی بن سعیداز عبید الله بن اخنس از ولید بن عبدالله از یوسف بن ماهک از عبدالله بن عمرو -که طریقی بسیار صحیح می‌باشد- با تعبیر (ماجرا را برای پیامبر ﷺ تعریف کردم، ایشان با انگشت به دهانش اشاره کرد و فرمود :«بنویس، چون سوگند به کسی که جانم در دست اوست جز حق از آن بیرون نمی‌آید»)، روایت کرده‌اند. بیهقی در کتاب: «الـمدخل» و دارمی در «السنن» نیز با همین لفظ و تعبیرروایتش نموده‌اند. صاحب کتاب: [الفتح الربانی: ۱۷۲/۱-۱۷۳]. می‌گوید: حاکم نیز روایتش کرده و می‌گوید: حدیثی حسن و سندش صحیح می‌باشد، و دلیل نوشتن حدیث پیامبر به شمار می‌آید. مسلم و بخاری روایتش ننموده‌اند، ولی به همه راویان آن جز عبدالواحد بن قیس، استاد مردم شام و پسرش عمر بن عبدالواحد دمشقی یکی از پیشوایان حدیث، استناد کرده و ذهبی هم اقدام آنان را تأیید کرده است. آنگاه می‌گوییم: روایت احمد، بخاری و ترمذی از وهب بن منبه از برادرش عصام که (از ابو هریره شنیدم می‌گفت: هیچ کدام از یاران پیامبر ﷺ به اندازه‌ی من حدیث روایت نکرده‌اند جز اینکه عبدالله بن عمرو احادیث را می‌نوشت و من نمی‌نوشتم)، سخنان قبلی را تقویت می‌بخشد. عبد الرزاق نیز از طریق معمر از همام بن منبه روایت نموده است.

عینی در [عمدة القاری: ۱۶۸/۲]. می‌گوید: عبدالله بن عمرو جزو بزرگان صحابه بود و آن‌چه را از پیامبر می‌شنید به نگارش در می‌آورد، اگر نوشتن درست نمی‌بود دست به آن کار نمی‌زد، پس اگر معتقد باشیم کردار صحابی حجت می‌باشد، اختلافی بوجود نمی‌آید، وگرنه می‌گوییم: تأیید نوشتن او از سوی پیامبر نشانه‌ی درست بودنش محسوب می‌گردد. وی در ادامه می‌افزاید: ترمذی در کتاب‌های :«العلم» و «الـمناقب»حدیث ابو هریره ﷺ را از سفیان بن عیینه روایت کرده و می‌گوید: حدیث

۱- فتح الـمغیث: ۶۸/۴.

۲- الترغیب والترهیب: ۲۸۹/۳.

حسن و صحیح است. نسائی نیز در کتاب: «العلم» از اسحاق بن راهویه از سفیان روایتش کرده است. [عمدة القاری: ۱۶۹/۲].

اجازه پیامبر خدا ﷺ با امر به نوشتن حدیث در روایت احمد و بیهقی از طریق عمرو بن شعیب از مجاهد و مغیره بن حکیم، آمده است. که مجاهد و مغیره می‌گویند: از ابوهریره شنیدیم می‌گفت: «هیچ‌کس به اندازه من از احادیث پیامبر اطلاع نداشت، جز اینکه عبد الله بن عمرو با دست می‌نوشت و بادلش درک میکرد ولی من تنها با دل می‌فهمیدم و نمی‌نوشتم. عبدالله اجازه‌ی نوشن را از پیامبر ﷺ درخواست کرد و ایشان نیز به وی اجازه دادند».

ابن حجر راجع به حدیث بالا می‌گوید: سندش حسن است و طریق دیگری هم دارد که عقیلی در شرح حال عبدالرحمن بن سلیمان از عقیل از مغیره بن حکیم آورده است. [فتح الباری: ۱۴۸/۱-۱۴۹]. دارمی نیز در کتاب: [النقض: ۱۳۱] از همین طریق روایتش کرده است.

بخاری[۱] و مسلم[۲] از طریق ولید بن مسلم از اوزاعی از یحیی بن کثیر از ابوسلمه بن عبدالرحمن از ابو هریره روایت کرده‌اند که وقتی خداوند مکه را برای پیامبر ﷺ آزاد کرد، پیامبر درمیان مردم برخاست، خدا را سپاس و ستایش نمود و فرمود: «خداوند از ورود فیل -یا قتل و کشتار- به مکه جلوگیری کرد و پیامبرش و مومنان را بر آن تسلط بخشید، چون برای کسی پیش از من حلال نبوده، ولی در قسمتی از یک روز برایم حلال گشت و برای کسی پس از من هم حلال نمی‌باشد، پس نه شکارش ترسانده شده، نه خارش بر کنده گشته و گم شده‌اش حلال نیست جز برای اعلان و پیدا کردن صاحبش و هر که یکی از بستگانش کشته شد دو راه پیش رو دارد: یا فدیه و خون بها می‌گیرد ویا قصاص می‌کند». عباس گفت: ما گیاه خوشبوی کوم را در قبرها و خانه‌هایمان می‌گذاریم، پیامبر فرمود: جز گیاه خوشبو کوم. ابو شاه (مردی یمنی بود) برخاست و گفت: ای پیامبر خدا! برایم بنویس، فرمود: «برای ابوشاه بنویسد».

ولید می‌گوید: از اوزاعی پرسیدم: جمله‌ی: ای پیامبر خدا برایم بنویس، چیست؟ گفت: این خطیبه‌ای است که از مسلم و بخاری نیز از طریق شیبان از یحیی از

۱- ج ۱۲۵/۳.

۲- ج ۱۱۰/۴.

ابوسلمه از ابو هریره با اشاره به بیان سبب ایراد خطبه، شنیده است. سبب خطبه این بود که طایفه خزاعه در سال آزاد سازی مکه، مردی از قبیله بنی لیث را در قصاص یکی از افراد قبیله‌شان کشتند، ماجرا برای پیامبر ﷺ تعریف گشت او نیز سوار شترش شد و به ایراد خطبه پرداخت. اختلاف اندکی در الفاظش هست. [صحیح مسلم: ۱۱۱/۴، صحیح بخاری: ۲۹/۱-۳۰].

بیهقی از ابوهریره روایت کرده که مردی از انصار پیش پیامبر ﷺ اظهار ناراحتی کرد و گفت: احادیث و سخنان تو را می‌شنوم ولی نمی‌توانم به حافظه‌ام بسپارم. پیامبر فرمود: از دست راستت کمک بگیر (و با دست به خط و نوشتن اشاره کرد) ترمذی نیز روایت کرد و صحیحش می‌پندارد. ولی برخی می‌گویند: ترمذی گفته:[1] سندش چندان استوار نیست، و از بخاری شنیدم می‌گفت: حدیث خلیل بن مره -که یکی از راویان آن است- منکر می‌باشد[2].

احمد و بخاری و مسلم -که تعبیر اینجا از مسلم است- از یزید بن شریک تیمی روایت کرده‌اند: علی بن ابی طالب ﷺ خطبه‌ای ایراد کرد و گفت: «هر که بپندارد ما جز کتاب خدا و این صحیفه (صحیفه‌ای آویخته به نیام شمشیرش بود) چیز دیگری را می‌خوانیم دروغ گفته است». در آن به سن وسال شتر و چیزهای مربوط به زخم‌ها، اشاره شده و آمده است: پیامبر خدا فرمود: «شهر مکه از عیر تا کوه ثور حرام است،پس هرکه فتنه‌ای را در آن برانگیزد و یا آشوبگری را پناه دهد نفرین خدا و فرشتگان و همه‌ی مردم بر او باد و خداوند در روز آخرت هیچ کرداری را از او نمی‌پذیرد. و پیمان مسلمانان یکی است که به (پیمان) کمترین آنها عمل می‌شود، پس هر کس پیمان مسلمانی را بشکند نفرین خدا و فرشته‌ها و همه مردم بر او باد و خدا هیچ عملی را از او قبول نمی‌کند. و هر که به دروغ، خود را به غیر از پدرش یا غیر از آقا و موالی خویش نسبت دهد، نفرین خدا و فرشتگان و همه مردم بر او بادکه خدا هیچ کرداری را از او نمی‌پذیرد».

احمد و بخاری -که تعبیر اینجا از بخاری است- از ابوجحفه روایت کرده‌اند: به

۱- حاشیه شماره ۱ تیسیر الوصول: ۱۷۶/۳.

۲- ولی روایت بیهقی و حدیث رافعو علی که به آن اشاره خواهیم کرد، آن را تقویت می‌کند.

علی گفتم: آیا نوشته‌ای نزد شما هست[۱]؟ گفت: نه، به جز کتاب خدا، یا درک و فهمی که به انسان مسلمان داده شده است و یا آنچه در این صحیفه وجود دارد. گفتم: چه چیزی در این صحیفه هست؟ گفت: خونبها، آزاد کردن اسیر و اینکه مسلمان در برابر کافر قصاص نمی‌شود.

مسلم از ابوالطفیل روایت می‌کند: از علی سوال شد: آیا پیامبر خدا چیزی را به شما اختصاص داده‌است؟ گفت: پیامبر خدا چیزی را به ما اختصاص نداده که همه‌ی مردم از آن برخوردار نبوده باشند مگر آنچه در این نیام شمشیرم است. آنگاه صحیفه‌ای را از آن بیرون آورد که در آن نوشته شده بود: نفرین خدا بر کسی که برای غیر خدا، حیوان سر می‌برد، نفرین خدا بر کسی که نشانه‌ی زمین را می‌دزدد، نفرین خدا بر کسیکه پدرش را نفرین می‌کند و نفرین خدا بر کسیکه آشوبگری را پناه می‌دهد.

نسائی از قیس بن عباد نقل کرده که من و اشتر پیش علی ﷺ رفتیم از او سوال کردیم: آیا پیامبر خدا ﷺ چیزی را به تو سپرده که به دیگران نسپرده است؟ گفت: نه مگر آنچه در این کتابم هست. سپس نوشته‌ای را از نیام شمشیرش بیرون آورد ودر آن آمده بود: مسلمانان از خون مساوی برخوردارند و آنان علیه غیر مسلمانان یک دست و متحد و برای اجرای پیمان کمترین آنها تلاش می‌شود، آگاه باشید مؤمن در برابر کافر قصاص نمی‌شود و کافری هم که پیمان داده باشد پس از آن کشته نمی‌شود. هرکه آشوبی را بر پا کرد به زیان خودش تمام می‌شود و هرکه آشوبگری را پناه داد نفرین خدا و فرشته‌ها و همه‌ی مردم بر او باد.

احمد با سندی حسن -چنانکه ابن حجر می‌گوید- از طارق بن شهاب نقل می‌کند: علی را بر روی منبر دیدم می‌گفت: قسم به خدا نوشته‌ای نزد ما نیست که برایتان بخوانیم بجز کتاب خدا و این صحیفه (به نیام شمشیرش آویزان بود) که از پیامبر خدا ﷺ تحویل گرفته‌ام و فرایض زکات و صدقه در آن وجود دارد.

ابن حجر می‌گوید: جمع و توفیق میان این احادیث بدین ترتیب است که صحیفه مزبور یک چیز بوده و همه‌ی آنها نوشته‌هایی داشته‌اند و هر کدام از راویان آنچه را به

۱- در فتح الباری: ۱۴۶/۱ می‌گوید: علت سوال ابو جحفه این بوده که: چون گروهی از شیعیان گمان می‌بردند اهل بیت -به ویژه علی- چیزهایی از وحی دارند که پیامبر به آنها اختصاص و کس دیگری را از آنها مطلع ساخته است.

یاد داشته نقل کرده است.

قتاده در روایت این حدیث از ابو حسان از علی ﷺ آن را روشن نموده و همچنین به انگیزه‌ی سوال ایشان از علی ﷺ اشاره کرده است احمد و بیهقی در «الدلایل» از طریق ابوحسان روایت کرده‌اند که علی ﷺ دستوری می‌داد به او می‌گفتند: انجام دادیم می‌گفت: خدا و پیامبرش راست گفته‌اند. اشتر به وی گفت: این چیزی که می‌گویید آیا پیامبر خداﷺ تنها به شما سپرده است؟ سپس حدیث را مفصلاًمی آورد.

ابن عبد البر از ابو جعفر محمد بن علی روایت می‌کند: در غلاف شمشیر پیامبر خداﷺ ورقی یافت شد که در آن نوشته بود: «هر کس راه را از مردم گم کند یا حد و مرزهای زمین را بدزدد و یاغیراز آقا و سرپرست‌های خویش را به سرپرستی گیرد، نفرین شده می‌باشد» و یا فرمود: «هر که نعمتی از نعمت‌های خدا را انکار کند نفرین شده است» [مختصر جامع بیان العلم: ۳۶-۳۷] ابو داود در: [السنن: ۳۱۹/۳] از ابو سعید خدری روایت کرده: «ما جز تشهد و قرآن را نمی‌نوشتیم». تشهد جزو سنت است، پس ثابت شده که سنت به صورت جزیی از سوی ابو سعید خدری که حدیث جلوگیری از نوشتن حدیث را روایت کرده، نوشته شده است.

رامهرمزی از رافع بن خدیج روایت می‌کند: گفتم ای پیامبر خدا! ما چیزهایی را از شما می‌شنویم آیا آنها را بنویسم؟ فرمود: آنها را بنویسید و اشکالی ندارد. [تدریب الراوی: ۱۵۰] دیلمی از علی ﷺ به صورت مرفوع روایت کرده: «هرگاه حدیث را نوشتید آن را همراه سندش بنویسید». [تدریب الراوی: ۱۵۰].

بخاری در [صحیح: ج ۱۱/۹-۱۱۲ و ج ۹/۶-۱۰ و ج ۳۰/۱] از سه طریق از زهری از عبید الله بن عبد الله بن عتبه از ابن عباس رضی الله عنهما -با الفاظی نزدیک به هم- روایت می‌کند: وقتی پیامبر ﷺ در بستر موت افتاد -که افرادی از جمله عمر بن خطاب حضور داشتند- فرمود: «بیایید چیزی را برایتان بنویسم که پس از آن هیچگاه گمراه نشوید». عمر گفت: درد و رنجوری پیامبر را تحت تأثیر قرار داده شما که قرآن را در اختیار دارید پس کتاب خدا برای ما کافی است. حضار به نزاع و بگو مگو پرداختند: یکی می‌گفت: کاغذی را بیاورید تا پیامبر چیزی را برایتان بنویسید وبعد از آن گمراه نشوید و برخی هم دیدگاه عمر را می‌پذیرفتند[1]. وقتی اختلاف و نزاعشان بالا گرفت

۱- برای آگاهی ازاین سخن عمربه کتاب فتح الباری: ۱۴۹/۱و۱۵۰ مراجعه کنید.

پیامبر فرمود: «برخیزید و مرا تنها گذارید» عبدالله می‌گوید: ابن عباس می‌گفت: خسارت سنگین آن چیزی بود که بر اثر بالا گرفتن اختلاف و بگو و مگوشان نگذاشتند پیامبر خدا آن چیز را بنویسد. (یکی از این سه طریق اشاره بنام عمر یا کس دیگری نمی‌کند) احمد، مسلم، اسماعیل و ابن سعد نیز حدیث مزبور را روایت کرده‌اند. در روایت احمد آمده است: علی مأمور نوشتن گشت.

مسلم و بخاری[1] از طریق سعید بن جبیر -تعبیر اینجا از بخاری است- روایت کرده‌اند: روز پنج شنبه و چه روز پنج شنبه ای، درد و بیماری پیامبر خدا ﷺ شدت گرفت و فرمود: «کاغذی را برایم بیاورید تا چیزی را برایتان بنویسم و پس از آن هیچ‌گاه گمراه نشوید». ولی به نزاع و بگو و مگو پرداختند که نباید در حضور هیچ پیامبری اختلاف و نزاع درگیرد. گفتند: چه برایش پیش آمده؟ آیا دچار سخنان بیهوده و پرت و پلا شده؟[2] از او بپرسید. و به رد و بگو ومگو با ایشان پرداختند، لذا فرمود: «مرا به حال خویش وا گذارید آنچه در آن بسر می‌برم بهتر از آن است که مرا بدان فرا می‌خوانید و آنها را به سه چیز سفارش نمود» ....

ابن حجر در [فتح الباری: ۱۵۰/۱] می‌گوید: بخاری پیشتر حدیث علی ﷺ را -مبنی بر آنکه سخنان پیامبر را می‌نوشت- روایت کرده است که احتمال دارد اقدام علی ﷺ پس از پیامبر بوده و خبر جلوگیری به وی نرسیده باشد. سپس حدیث ابو هریره ﷺ را می‌آورد که پس از جلوگیری است، پس حدیث ابو هریره نسخ کننده‌ی حکم حدیث علی ﷺ است. پس از آنها حدیث عبدالله بن عمرو ﷺ را ذکر می‌کند که روشن ساختم برخی طرق آن در بر گیرنده‌ی جلوگیری پیامبر ﷺ از آن می‌باشد. لذا این حدیث در استدلال بر جایز بودن نوشتن قوی‌تر از دستور نوشتن برای ابو شاه می‌باشد، چون احتمال دارد امر وارده در آن (حدیث ابو شاه) ویژه افراد بیسواد یا کور باشد. بخاری در پایان به حدیث ابن عباس ﷺ اشاره می‌کند مبنی آنکه پیامبر ﷺ خواست چیزی را برای امتش به نگارش در آورد که مانع از وقوع درگیری میانشان گردد و او جز به حق تصمیم نمی‌گیرد.

۱- صحیح بخاری: ۹/۶ و صحیح مسلم: ۷۵/۵.

۲- برای آگاهی کامل از این مسأله به کتاب: فتح الباری: ۹۳/۸-۹۴ مراجعه نمایید.

ثابت شده که پیامبر ﷺ نوشته‌های بسیاری را در رابطه با دیه، خونبهای اعضای بدن، مسایل ارث و دیگر احکام نوشته است، چنانکه وقتی عمرو بن حزم را به نجران و معاذبن جبل را به یمن فرستاد، ناهه‌هایی برایشان نوشت و برای افراد دیگری نیز چنان کرد که اگر ترس به درازا کشیده شدن موضوع و ایجاد خستگی نبود، همه‌ی آنها از منابع صحیح و معتبر خویش می‌آوردم. لذا اگر می‌خواهی از آنها مطلع شوی به آن منابع مراجعه نمایید[۱].

جمع میان احادیث جلوگیری و احادیث اجازه دادن

اگر اعتراض وارد شود که احادیث جلوگیری با احادیث حاوی اجازه دادن همخوانی ندارند، لذا جمع و ایجاد سازگاری میان آنها چگونه امکان دارد؟ و آیا درست است گفته شود احادیث مربوط به منع و جلوگیری، نسخ کننده حکم احادیث اجازه دادن باشد همانگونه برخی نویسندگان و صاحب نظران این مسأله چنان معتقدند؟[۲] در پاسخ پرسش نخست می‌گوییم: علما در رابطه با جمع میان این دو دسته احادیث دیدگاههای گوناگونی دارند:

۱- جلوگیری ویژه‌ی وقت فرود آمدن قرآن بوده بخاطر بیم اشتباه و آمیختگی قرآن با چیزی دیگر، ولی اجازه دادن در غیر آن وقت بوده است. [تدریب الراوی: ۱۵۱ و فجر الاسلام: ۲۴۶/۱].

۲- منع درباره‌ی نوشتن قرآن همراه حدیث، در یک صحیفه است، زیرا ایشان تأویل و تفسیر آیه را که می‌شنیدند، گاهی آن را در کنار آیه می‌نوشتند، لذا از ترس اینکه مبادا اشتباهی صورت پذیرد از آن کار منع گشتند. ولی اجازه دادن مربوط به نوشتن حدیث در اوراق مستقلی بوده که چیزی از قرآن در آنها نوشته نشده بود. [تدریب الراوی: ۱۵۰-۱۵۱، فتح المغیث: ۱۸/۲].

به خاطر همین اشتباه پدید آمده از نوشتن تفسیر آیه همراه آن است که عده‌ای از دانشمندان معتقداند: احتمال دارد قرائت شاذ از این نشأت گرفته باشد که یک نفر

۱- الطبقات: ج ۲، جمهرة رسایل العرب: ج ۱، الاموال: ۲۷، ۱۲۵،۳۵۸ و دیگر صفحات الخراج ابو یوسف: ۵۸، الخراج قریشی: ۱۱۶،۱۱۹، و کتاب‌های سیره و تاریخ و نیز سنن نسایی، ابو داود، دارمی، دارقطنی، محلی و دیگران.

۲- مانند صاحب مجله المنار سال ۱۰ شماره ۱۰ ص ۷۶۷.

صحابی تفسیر واژه‌ای از قرآن در کنار آن نوشته وفرد تابعی هم گمان برده آن تفسیر جزو قرآن است. و یا اینکه صحابی تفسیر آیه‌ای را برای فرد تابعی ذکر نموده و او نیز همراه قرآن نوشته است که پس از او گمان برده شده تفسیر مزبور جزو قرآن می‌باشد.

۳- منع، خاص نویسندگان وحی تلاوت شده (قرآن) است آنهایی که وحی را در اوراقی می‌نگاشتند تا در خانه پیامبر نگهداری شود. لذا اگر پیامبر اجازه‌ی نوشتن حدیث را به ایشان می‌داد، احتمال قاطی شدن قرآن با غیر قرآن وجود داشت. ولی اجازه دادن برای دیگران بوده است. [مذکرة تاریخ التشریع: ۱۹۷،۱۹۸ و علوم الحدیث: ۱۷۱].

۴- نهی برای کسانی بوده که از فراموشکاری در امان بوده و به نیروی حافظه‌ی خویش اعتماد داشته و ترس این امر وجود داشته اگر بنویسد بر خط و نوشته تأکید نماید و به تدریج حافظه‌اش به سستی گراید.

ولی اجازه دادن برای افرادی بوده که از چنان نیرویی برخوردار نبوده و یا در صورت اقدام به نوشتن بیم تکیه کردنش بر نوشته وجود نداشته است [تدریب الراوی: ۱۵۰، فتح الـمغیث: ۱۸/۲ و علوم الحدیث: ۱۷۱].

۵- پیامبر ﷺ اجازه‌ی نوشتن را تنها به عبدالله بن عمرو داد چون کتاب‌های پیشینیان را خوانده بود و با زبان سریانی و عربی هم می‌نوشت. ولی سایر صحابه بیسواد بوده و جز، یکی دو نفر، توانایی نوشتن را نداشتند و اگر اجازه‌ی نوشتن می‌یافتند خوب نمی‌نوشتند و غلطها و اشتباهات به نوشته‌هایشان راه پیدا می‌کرد و لذا وقتی بیم آن را احساس کرد، ایشان را از نوشتن منع نمود ولی چون ترسی از عبدالله نداشت به او اجازه داد. ابن قتیبه در کتاب: [تأویل مختلف الحدیث: ۳۶۵-۳۶۶] به این رأی اشاره کرده است. به باور من: آنچه از حدیث «چیزی از من ننویسد و هرکه غیر از قرآن را از من نوشته باید پاکش کند» و حدیث: «کتاب خدا را خالص و به تنهایی بنویسید» برمی‌آید این است که : کسانی را که پیامبر ﷺ آنها را از نوشتن سنت منع کرد، اجازه‌ی نوشتن قرآن را به آنها داد. امکان ندارد ایشان را بخاطر ورود اغلاط و اشتباهات به نوشته‌هایشان از نوشتن صحیح منع کرده ولی اجازه‌ی نوشتن قران را به همان افراد داده باشد، با وجود آنکه نوشتن قرآن احتیاط بیشتری را می‌طلبد.

از توضیح و پرداختن به دیدگاههای گذشته روشن شد که آنها قائل به نسخ چیزی به وسیله چیزی دیگر نبوده و تنها طرفداران دیدگاه ششم -که بدان اشاره خواهیم کرد-چنان باوری دارند.

۶- جلوگیری از قبیل نسخ سنت به سنت است، مثل اینکه در آغاز از نوشتن گفته‌هایش جلوگیری کرده سپس -وقتی دانست که سنتها افزایش می‌یابند و قابل حفظ کردن نمی‌باشند- مناسب دیدند با نوشتن مقید شوند. ابن قتیبه به این رأی نیز اشاره کرده است خطابی صاحب: [معالم السنن: ۱۳۰/۱۸]. نیز چنان می‌گوید: «احتمال دارد پیشتر نهی کرده و در آخر مباح شده است». از سخنان آنان چنین برمی‌آید که هر کدام از منع و اجازه دادن شامل همه‌ی نوشته‌ها و افراد و زمان‌های مختلف گشته و به هیچ‌یک از موارد مزبور در دیدگاههای گذشته اختصاص نداشته و نیز از آن برمی‌آید که پیامبرﷺ در آغاز به طور مطلق (خواه احتمال وجود اشتباه بوده باشد یا نه) از نوشتن جلوگیری کرده و سپس به همه‌ی افراد اجازه داده‌است.

ولی اعتراضاتی متوجه ایشان می‌شود:

۱- در صورت احتمال نداشتن وقوع اشتباه حکمتی در منع و جلوگیری وجود ندارد، مگر اینکه گفته شود تعبدی است و از چارچوب حکمت‌های عقلی خارج می‌باشد.

۲- و در صورت بیم وقوع اشتباه به هیچ وجه اجازه دادن جایز نیست، مگر آنکه گفته شود: قرآن از زمان صدور اجازه‌ی نوشتنش نزد ایشان ثابت و به تواتر رسیده بود و آن را از غیر قرآن جدا کرده بودند و این شرایط و حالت تا روز قیامت ادامه خواهد داشت، لذا حصول اشتباه امکان ندارد و زمان ترس به سر آمده و حکمش نیز (جلوگیری از نوشتن) پایان یافته تلقی می‌گردد. ولی این توجیه بعید بنظر می‌رسد، چه حصول اشتباه برای کسی که تازه مسلمان و دور از فردِ آگاهی است که وی رابه راه راست هدایت کند، همچنان باقی است. لذا هرگاه درخواست نوشتن قرآن را از ما کرد نباید چیزی همراه قرآن برایش نوشته شود. پس واقعیت این است که اجازه دادن به حالت ایمنی و نبود اشتباه مقید گردد. و لذا سیوطی‌رحمه‌الله در توضیح این دیدگاه می‌گوید: «پیامبر به هنگام بیم قاطی شدن قرآن با سنت، از نوشتنش جلوگیری کردولی وقتی ترس و احتمال مزبور برطرف شد اجازه دادند». بنابراین منع و جلوگیری نسخ شده تلقی می‌گردد. نووی نیز در شرح مسلم چنان دیدگاهی دارد. این حجر در کتاب: [فتح الباری: ۱۴۹/۱] می‌گوید نهی پیشتر بوده و اجازه دادن هنگام بر طرف شدن اشتباه، نسخ کننده‌ی حکم آن تلقی می‌گردد.

ولی از سخنان ابن حجر رحمه‌الله اعتقاد به نسخ برمی‌آید، چون ایشان در آغاز، نهی را مرتبط با حالت ترس و امنیت دانسته، چنانکه از مطلق امر برمی‌آید، سپس پس از

ایمنی و فقدان آن ترس، حکم اجازه، نهی را نسخ می‌کند. اما حکم نهی در حالت ترس، همچنان ادامه می‌یابد.

و اما از عبارت و سخنان سیوطی و نووی بوی نسخ به مشام نمی‌رسد، چون نهی در آغاز ویژه‌ی حالت ترس و اجازه دادن در حالت ایمنی بوده است. پس حکم دوم، حکم نخست را بر طرف نمی‌سازد چون در یک حالت وارد نشده‌اند بلکه مربوط به دو حالت و دو علت مختلف می‌باشند.

از این رو هر دو حکم تا روز آخرت ادامه خواهند داشت: اگر ترس وجود داشت حکم نهی، و اگر هم ترسی در میان نبود حکم مباح بودن برقرار می‌شود، پس نسخ در کجا وجود دارد؟

مگر آنکه ادعا شود: منع و جلوگیری مختص زمانی است که جز ترس از وقوع اشتباه به علت استقرار نیافتن قرآن در دلها و جدا نیافتن آن به صورت کامل، درمیان نبوده باشد. و اینکه از زمان اجازه دادن تا روز قیامت، به علت تواتر قرآن و جدایی کامل آن، جز حالت امنیت و فقدان ترس، وجود نخواهد داشت. و اگر فرض شود یک نفر دچار اشتباه گردد به سایر مردم مراجعه کرده و آنها اشتباه وی را تصحیح و بر طرف می‌سازند. پس او در نهایت از اشتباه کردن در امان می‌باشد. و از آنجا که علت جلوگیری پایان یافته و از زمان اجازه دادن امکان ندارد دوباره سر بر آورد، لذا حکم جلوگیری نیز برای ابد پایان یافته قلمداد شده که این هم نسخ محسوب می‌گردد.

ولی سخنان بالا جای نقد است، چون بر فرض صحت این سخنانشان، نمی‌توان راجع به اجازه دادن گفت: نسخ کننده‌ی حکم جلوگیری می‌باشد. نهایتا چیزیکه در این راستا می‌توان گفت: این است که حکم نهی به دلیل پایان پذیرفتن علت و موجبش و بدلیل سر بر نیاوردن مجددش، پایان یافته است، و چنین چیزی نسخ نامیده نمی‌شود، زیرا نسخ یعنی: بر طرف ساختن حکمی شرعی به واسطه‌ی خطاب و دلیلی شرعی.

انتقاد دیگری هم متوجه آن می‌شود که در مسأله‌ی فرد تازه مسلمان بدان اشاره شد.

بنابر این قائل شدن به نسخ از سخنان ابن قتیبه و خطابی –علاوه بر وجود اعتراض گذشته در آن– و از بیانات ابن حجر برداشت می‌شود. جز اینکه نسخ موجود در سخنان ابن قتیبه و خطابی شامل هر دو حالت ایمنی و ترس، ولی در سخنان ابن حجر تنها حالت ایمنی و فقدان بیم را در برمی‌گیرد.

جمهور علما[1] در این زمینه قائل به نسخ هستند و برخی متاخران نیز[2] آن را بر گزیده‌اند ولی واقعیت این است که اساساً نسخی وجود ندارد، جلوگیری مرتبط با ترس و بیم، و اجازه دادن ویژه حالت نبود ترس است، و ترس و بیم مزبور گاهی در زمان‌های دیگر هم پدید می‌آید و حکم منع باز می‌گردد و گاهی حالت ایمنی نیز پدید آمده و حکم اجازه دادن بدان تعلق می‌گیرد. چون لازم است جز در حالت عدم امکان ایجاد توافق به نسخ روی نیاوریم، حال آنکه می‌توانیم جمع آنها را از طریق اختصاص دادن منع به حالت ترس و اجازه دادن به حالت ایمنی، برآورده سازیم، که راه حلی معقول و منطقی به شمار می‌آید. پس دلیلی برای قائل شدن به نسخ وجود ندارد. آنگاه، انگیزه‌ای برای اختصاص دادن به اوراق یا اشخاص و یا زمان‌های مختلف وجود ندارد که در دیدگاه‌های گذشته به آنها اشاره شده بود. بلکه محورِ منع، برگردِ اشتباه، ناشی از نوشتن سنت همراه قرآن و یا به صورت مستقل یا ازطرف نویسنده‌ی وحی و یا عاملی دیگر، و در زمان نزول وحی یا دیگر زمان‌ها، می‌چرخد. و محور اجازه دادن نیز حول اطمینان از به وجود نیامدن اشتباه در شرایط مزبور، می‌چرخد.

و در پاسخ به سوال دوم می‌گویم: دلایل زیر اثبات می‌کنند که به هیچ وجه درست نیست منع را نسخ کننده‌ی حکم اجازه دادن دانست:

۱- اینکه اشاره کردیم: نباید به راه حل نسخ روی آورد مگر در صورت ناتوانی از ایجاد توافق و سازگاری میان دو دلیل متعارض و متضاد با شیوه‌ای غیر از نسخ.

و چنانکه توضیح دادیم در این مسأله جمع ممکن است و لذا صحیح نیست یکی از آنها را نسخ کننده‌ی دیگری دانست.

۲- احادیث حاوی اجازه دادن پس از احادیث منع آمده‌اند: حدیث ابوشاه در سال آزاد سازی مکه که در اواخر زندگی پیامبر صورت گرفت، واردشده و حدیث ابوهریره ﷺ نیز در مقایسه با حدیث عبدالله بن عمر ﷺ متأخر می‌باشد، زیرا ابوهریره ﷺ دیرتر به اسلام گروید. و این دال بر این نکته هم می‌باشد که عبدالله پس از اسلام آوردن ابو هریره می‌نوشت، و حدیث قصد پیامبر خدا ﷺ برای نوشتن چیزی که مردم پس از آن منحرف نشوند در بیماری مرگ ایشان صادر شد. بسیار بعید به نظر می‌رسد حدیث ابو

۱- بنا به گفته شیخ الا سلام ابن تیمیه در پاسخ خود راجع به صحت مذهب اهل مدینه ۳۶.

۲- همچون صاحب: مفتاح السنة: ۱۷ و استاد احمد شاکر در شرح خود بر کتاب: الباعث الحثیث: ۱۵۵.

سعید بعد از همه‌ی این احادیث اخیر و به ویژه صادر شده باشد، اگر پس از همه‌ی آنها صادر می‌شد، چنان چیزی نزد صحابه معلوم و یقینی می‌بود.

۳- اجماع قطعی امت پس از دوران صحابه و تابعین بر اجازه و مباح بودن نوشتن حدیث و اینکه اجازه دادن پس از منع بوده است. اجماع مزبور از طریق تواتر عملی صورت گرفته و از سوی گروههای متعدد امت، پس از دوره‌ی نخست، ثابت شده است[۱]. تا جائیکه کسانی را که در این دوران، قائل به نسخ شدن حکم اجازه دادن با حکم نهی هستند، می‌بینیم نوشته‌ها را انباشته از احادیث پیامبر خدا ﷺ کرده‌اند.

نوشتن و تدوین سنت در دوران صحابه

اگر گفته شود: اقدامات صورت گرفته از سوی صحابه و تابعین پس از فوت پیامبر خدا ﷺ یعنی: امتناع از نوشتن و تدوین سنت، جلوگیری از آن، سوزاندن نوشته‌های موجود و استدلالشان بر آن کارها به جلوگیری پیامبر از نوشتن حدیث، دال بر حجت نبودن سنت و ورود نهی پس از رخصت و نسخ گشتنش برای آن نمی‌باشد؟ وگرنه به مقتضای رخصت موجود عمل می‌کردند. در پاسخ می‌گوییم: همه‌ی آنان برامور مزبور اتفاق نداشته‌اند، بلکه بیشترشان نوشتن حدیث را جایز دانسته و نوشته‌هایشان را نگهداری می‌کردند و عده‌ای عملاً به امر نوشتن می‌پرداختند۲ و اینک پاره‌ای آثار در این زمینه:

وقتی ابوبکر صدیق ﷺ، انس بن مالک را به منظور جمع‌آوری اموال زکات به بحرین فرستاد برایشان نوشت: «این فرض‌های زکاتی است که پیامبر خدا ﷺ بر مسلمانان واجب کرد و خداوند متعال پیامبرش را بدان‌ها فرمان داد. پس هر مسلمانی به شیوه‌ی صحیح آن را درخواست کرد باید به او داده شود و هر که فراتر از آن را طلب کرد به او داده نمی‌شود....» بخاری، ابو داود و نسائی روایتش نموده‌اند.

ابن عبدالبر از عبد الملک بن سفیان از عمویش روایت کرده که از عمر بن خطاب ﷺ شنیده می‌فرمود: «علم را با نوشتن به بند بکشید». حاکم و دارمی نیز روایتش کرده‌اند. ابن عبدالبر مشابه آن را از طریق یحیی بن ابی کثیر از ابن عباس ﷺ روایت نموده است.

۱- چنانکه استاد احمد شاکر در شرح: الباعث: ۱۵۹ می‌گوید.

۲- چنانکه دارمی در النقض:۱۳۲،۱۳۰، به اثباتش رسانده است.

از هارون بن عنتره از پدرش از ابن عباس روایت شده که اجازه‌ی نوشتن به او داده شده است. از سعید بن جبیر نقل شده که وی همراه ابن عباس بوده حدیثی را که او می‌شنید روی قسمت پیشین پالان شترش می‌نوشت و هرگاه پایین می‌آمد آن را به اوراق انتقال می‌داد.

مسلم از ابن ابی ملیکه نقل کرده: از ابن عباس درخواست کردم نامه‌ای را برایم بنویسد و از من پنهان کند گفت: فرزندِ دلسوز، من چیزهایی را برایش برمی‌گزینم و مخفی نگه می‌دارم. پس قضاوت علی را طلبید و شروع به نوشتن بخش‌هایی از آن کرد هرگاه به چیزی بر می‌خورد می‌گفت: قسم به خدا علی چنین چیزی قضاوت نکرده مگر اینکه دچار گمراهی و اشتباه گشته است.

از طریق سفیان بن عیینه از طاوس روایت شده: نوشته‌ای در بر گیرنده‌ی قضاوت‌های علی پیش ابن عباس رضی الله عنهما آورده شد، جز مقداری از آن، بقیه را محو کرد (سفیان به بازویش اشاره کرد). احمد از قعقاع ابن حکیم نقل نموده: عبدالعزیز بن مروان به ابن‌عمر رضی الله عنهما نوشت: نیازمندیت را پیش من بیاور. ابن عمر رضی الله عنهما در پاسخ نوشت پیامبر خدا ﷺ می‌فرمود: «دست بالاتر بهتر از دست پایین است و از کسیکه وی را سرپرستی می‌کنی شروع کن». من نه چیزی را از تو می‌طلبم و نه روزیی را که خداوند از سوی تو به من داده رد می‌کنم.

ابن حجر در کتاب «فتح الباری» می‌گوید: در کتاب وصیت ابو القاسم بن منده از طریق بخاری با سندی صحیح متصل به ابو عبد الرحمن حُبُلی یافته‌ام که کتابی حاوی احادیثی از پیامبر خدا ﷺ پیش عبدالله آورده شد. گفت: به این کتاب بنگر هرچه را شناختی باقیش بگذار و هر چه را نشناختی پاکش کن. آنگاه ابن حجر می‌گوید: احتمال دارد عبدالله همان عبدالله پسر عمر بن خطاب باشد چون حبلی از او شنیده است. و احتمال دارد عبدالله پسر عمرو بن عاص باشد زیرا حبلی به روایت از او شهرت دارد.

ابن عبدالبر از مجاهد نقل کرده که عبدالله بن عمرو گفت: دو خصلت صادقه و وهط مرا به زندگی علاقه‌مند می‌کند. صادقه صحیفه‌ای است که از پیامبر خدا نوشتم و وَهط نیز زمینی است که عمرو بن عاص به صدقه داد.

از فضیل بن حسن بن عمرو بن امیه ضمری از پدرش نقل شده: پیش ابوهریره حدیثی را گفتم ولی او آن را نپذیرفت. گفتم: من از تو شنیده ام. گفت: اگر از من

شنیده باشی به صورت نوشته پیش من موجود می‌باشد. سپس دستم را گرفت و به خانه‌اش برد و نوشته‌های زیادی از پیامبر ﷺ را به من نشان داد که آن حدیث را در آن یافت و گفت: به تو گفتم: اگر من برایت گفته باشم به صورت نوشته پیش من موجود است. ابن‌حجر نیز مشابه آن را روایت کرده است. ابن عبد البر می‌گوید: این حدیث، برخلاف حدیث ابو هریره است که او نمی‌نوشت و عبد الله بن عمرو نوشته است. و آن حدیث صحیح‌تر از این می‌باشد. می‌گویم: ابن حجر می‌گوید: این حدیث با حدیث پیشین نقل شده از ابو هریره تعارض ندارد، زیرا ممکن است میان آنها اینگونه سازگاری ایجاد کرد که: ابوهریره در دوران پیامبر نمی‌نوشت سپس بعد از فوت ایشان به نوشتن پرداخت. یا اینکه از وجود حدیثی به صورت نوشته نزد او، لازم نمی‌آید حتما خودش نوشته باشد، و قبلاً ثابت شد که او ننوشته است. پس مشخص می‌شود نوشته‌ی موجود پیش او با دست خودش نبوده است. ابن عبدالبر از بشیر بن نهیک روایت کرده است: من آنچه را از ابو هریره می‌شنیدم می‌نوشتم، وقتی خواستم از او جدا شوم نوشته‌ای را آوردم و گفتم: این چیزی است که از تو شنیده‌ام گفت: آری همان‌ها می‌باشد.

مسلم از انس بن مالک روایت کرده است: محمود بن ربیع از عتبان بن مالک با من صحبت کرد که محمود گفت: به مدینه رفتم، عتبان را در آنجا دیدم و گفتم: حدیثی از تو به من رسیده است. گفت: بیناییم کمی ضعیف شد. کسی پیش پیامبر خدا ﷺ فرستادم که دوست دارم منزل من بیایی و در آنجا نماز بخوانی که من آن را جای نماز خودم قرار دهم. سپس پیامبر ﷺ و عده‌ای از یارانش تشریف آوردند و وارد خانه شد و شروع به نماز خواندن کرد و یارانش هم راجع به احوال و اوضاع منافقان به بحث و گفتگو پرداختند که بیشتر آن کردارهای زشت را به مالک بن دخشم نسبت می‌دادند و آرزو کردند پیامبر بر او دعا کند و نابود گردد و آرزو داشتند دچار بدبختی و بلا شود. پیامبر نماز را به پایان برد و فرمود: «آیا مگر به یکتایی خداوند و رسالت من گواهی نمی‌دهد» گفتند: او تنها به زبان می‌گوید و در قلبش به آن باور ندارد. پیامبر ﷺ فرمود: «=هچ کسی شهادت نمی‌دهد که غیر از الله هیچ معبودی نیست و من رسول برحق الله هستم پس وارد آتش شود و یا آن را بچشد». انس می‌گوید: این حدیث توجه مرا به خود جلب کرد و به پسرم گفتم: آن را بنویس. او نیز نوشت.

ابن عبد البر از ثمامه روایت کرده که انس به پسرانش می‌گفت: پسرانم! علم را با نوشتن بند بزنید. حاکم نیز این حدیث را روایت کرده است.

از ربیع بن انس روایت شده: جابر را دیدم آموخته‌هایش را نزد ابن ساباط در تخته‌هایی می‌نوشت.

از عبدالله بن خنیس روایت سده: شاگردان براء را دیدم با نی روی دستشان می‌نوشتند.

ازمعن نقل شده: عبدالرحمن بن عبدالله بن مسعود کتابی را بیرون آورد و سوگند یاد کرد که با دست خط پدرش نوشته شده است.

از حسن بن جابر روایت شده که درباره نوشتن علم از ابو امامه پرسیدم، او اشکالی در آن ندید.

از هشام بن عروه از پدرش نقل شده که روز ماجرای حره کتابهایش در آتش سوخت، و می‌گفت: دوست داشتم زن و فرزند و اموالم از بین می‌رفتند و کتاب‌هایم باقی می‌ماندند.

از سری بن یحیی از حسن نقل شده که در نوشتن علم اشکالی نمی‌دید و وقتی تفسیر را املا می‌کرد نوشته می‌شد.

از اعمش نقل شده که حسن می‌گفت: ما کتاب‌هایی داریم که از آنها مراقبت می‌نماییم.

از ابراهیم نخعی نقل گشته که هیچ اشکالی در نوشتن دیه‌ی اندام‌ها وجود ندارد.

از ابو کیران روایت شده که از ضحاک شنیدم می‌گفت: هرگاه چیزی را شنیدی آن‌را بنویس اگر بر دیواری هم باشد. و از حسین بن عقیل نقل شده: ضحاک مناسک و اعمال حج را بر من املا کرد.

از ابو قلابه نقل شده که نوشتن نزد ما دوست داشتنی‌تر از فراموشی است.

ابو قلابه و سیوطی در کتاب: «التدریب» از ابو المليح روایت کرده‌اند که نوشتن را بر ما خرده می‌گیرند در حالیکه خداوند می‌فرماید:

﴿قَالَ عِلۡمُهَا عِندَ رَبِّي فِي كِتَٰبٖۖ لَّا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى ٥٢﴾ [طه: ۵۲].

«اطلاعات مربوط به ایشان در کتابی عظیم و شگفت است و تنها پروردگارم از آن مطلع است و بس پروردگار من به خطا نمی‌رود و فراموش نمی‌کند».

از عبدالرحمن بن حرمله روایت شده: نیروی حافظه‌ام ضعیف بود سعید بن مسیب اجازه‌ی نوشتن را به من داد.

از مالک نقل شده که از یحیی بن سعید شنیدم می‌گفت: اگر هر آنچه را می‌شنوم

بنویسم نزد من دوست داشتنی‌تر از آن است که به اندازه‌ی آن اموال و سرمایه داشته باشم.

از سواده بن حیان نقل شده که از معاویه بن قره شنیدم می‌گفت: هر کس علم را ننوشت آن را علم به حساب نیاورید.

از عبدالرحمن بن ابی زناد از پدرش نقل شده که ما احکام حلال و حرام را می‌نوشتیم و ابن شهاب هر چه را می‌شنید می‌نوشت، وقتی مردم به نوشتن نیاز پیدا کردند دریافتم که او داناترین مردم است.

از درواردی روایت شده: نخستین کسیکه به تدوین و نوشتن علم اقدام کرد ابن شهاب بود. از مالک نیز شبیه آن روایت شده است.

از معمر از زهری نقل شده که ما نوشتن علم را نمی‌پسندیم تا اینکه فرمانروایان مرا مجبور کردند. لذا مناسب دیدیم هیچ‌کدام از مسلمانان را از نوشتن منع ننماییم.

از ایوب بن ابی تهیمه نقل شده که زهری گفت: فرمانروایان درخواست نوشتن از من کردند من هم برایشان نوشتم ولی از خدا شرم کردم وقتیکه پادشاهانی بنویسند و من برای غیر از آنان ننویسم.

معمر نقل شده که صالح بن کیسان گفت: من و ابن شهاب دنبال علم بودیم، اتفاق کردیم که سنت‌ها را بنویسم لذا هرچه را از پیامبرﷺ شنیدم به رشته‌ی تحریر در آوردم.

سپس گفت: هرچه را از اصحاب آمده بنویس ولی من گفتم: نه، چون سنت محسوب نمی‌شود. او گفت: بلکه سنت است. در نهایت او نوشت و من ننوشتم که او پیروز گشت و من از دست دادم.

از خالد بن نزار نقل شده که هشام بن عبد الملک، دو نویسنده را مأمور کرد از زهری بنویسند آنها هم مدت یک سال به نوشتن احادیث او مشغول شدند.

از معمر نقل شده که یحیی بن ابی کثیر، احادیثی را برایم بازگو کرد و گفت: حدیث فلان و فلان را از من بنویس. گفتم: مگر تو نوشتن علم را ناپسند نمی‌شماری؟ گفت: بنویس چون اگر ننویسی از دست داده‌ای. یا گفت: ناتوان شده‌ای.

از عامر شعبی روایت شده: نوشتن زنجیر علم بشمار می‌آید.

از وهب بن جریر نقل شده است: شعبه حدیثی را برایمان بازگو کرد و سپس گفت: این حدیث در صحیفه‌ای نزد من نوشته شده است. وهب می‌گوید: از شبابه شنیدم می‌گفت: از شعبه شنیدم: هرگاه مرا دیدید سخنان زیادی بر زبان جاری ساختم بدانید

آن را از روی نوشته حفظ کرده‌ام.

از سلیمان بن موسی روایت شده: عالم و دانشمند با سه گروه می‌نشیند: مردی که هرچه را شنید بر می‌گیرد او بسان جمع کننده هیزم در شب تاریک است، مردی که نمی‌نویسد و می‌شنود آن کس همنشین دانشمندان نامیده می‌شود و مردی که گزینش می‌کند و او بهترینشان محسوب می‌گردد. باری دیگر گفته او عالم است.

از سفیان نقل شده که برخی حکام از ابن شُبرمه پرسیدند: این احادیثی که از پیامبر برای ما بازگو می‌کنید چیست؟ گفت: در کتابی پیش ما هستند.

از حاتم فاخر نقل شده است: از سفیان ثوری شنیدم می‌گفت: دوست دارم حدیث را به سه شیوه بنویسم: حدیثی را که می‌خواهم به عنوان دین قرار دهم، حدیث مردی که راجع به آن توقف می‌کنم، نه دور می‌اندازم و نه بدان گردن می‌نهم. و حدیث ضعیفی که دوست دارم آن را بشناسم و اهمیتی بدان ندهم.

از خالد بن خداش بغدادی روایت شده است: وقتی از مالک بن انس جدا شدم به او گفتم: ای ابو عبدالله مرا نصیحت کن. گفت: در نهان و آشکار از خدا بترس، برای هر مسلمانی دلسوزی کن و علم را از صاحبان آن فرا گیر و بنویس.

از اسحاق بن منصور روایت شده که از احمد بن حنبل پرسیدم: چه کسی نوشتن علم را نمی‌پسندید؟ گفت: گروهی آن را ناپسند شمرده و دیگرانی هم اجازه داده‌اند. به او گفتم: اگر علم نوشته نمی‌شد از بین می‌رفت. گفت: آری، اگر نوشتن علم نمی‌بود ما چه بودیم.

اسحاق بن منصور می‌گوید: در رابطه با مسأله نوشتن علم از اسحاق بن راهویه پرسیدم او نیز مانند احمد بن حنبل پاسخ داد.

از ابوزرعه نقل شده است: احمد بن حنبل و یحیی بن معین می‌گویند: هر که علم را ننویسد از دچار شدن به اشتباه و غلط کاری در امان نخواهد بود.

از ریاشی روایت شده که خلیل بن احمد گفت: آنچه را می‌نویسی در بیت المال قرار ده و آنچه را در سینه داری ببخش.

ازمبرد نقل شده که خلیل گفت: هرچه را شنیده‌ام نوشته‌ام و حفظ نموده‌ام و هرچه را حفظ کرده‌ام به من سود رسانده است.

و اما پیرامون سر زدن این امور از برخی اصحاب اگر بپذیریم که کردار این عده حجت محسوب می‌شود دال بر عدم حجیت نمی‌باشند، زیرا قبلاً در بحث جلوگیری

پیامبر ﷺ از نوشتن روشن ساختیم که نهی مزبور نشانه‌ی حجت نبودن نیست و نوشتن جزو لوازم آن محسوب نمی‌آید، بلکه جلوگیری ایشان بخاطر عوامل و اسباب دیگری بوده که در اینجا می‌توانند وجود داشته باشند.

و دلالت بر این هم نمی‌کنند که نهی پس از رخصت، و نسخ کننده آن است. چون اگر دیدگاه ابن قتیبه و خطابی را مبنی بر اینکه هر کدام از منع و اجازه دادن، همه شرایط و انسان‌ها را در بر می‌گیرد بپذیریم، می‌گوییم: ایشان پس از وفات پیامبر ﷺ این امور را ادامه دادند چون از اجازه‌ی او اطلاع نداشته و معتقد بودند حکم اولی همچنان باقی می‌باشد و نسخ نگشته است، نه به این خاطر که در واقع نسخ پس از رخصت و نسخ کننده‌اش می‌باشد. و گرنه پس از آنان اجماع صورت نمی‌گرفت که نوشتن جایز و مباح می‌باشد.

اگر هم دیدگاه اختصاص دهندگان هر یک از منع و اجازه را به هر کدام از انواع تخصیص‌هایی که درگذشته ذکر کردیم، بپذیریم، می‌گوییم: سر باززدن گروهی صحابه و تابعین از نوشتن و منع دیگران از یادداشت و سوزاندن نوشته‌ها، هنگام تحقق حالتی از حالت‌های گذشته‌ی نهی بوده که ممکن است در عصر ایشان وجود داشته باشد، مثل اینکه از نوشتن قرآن و سنت در یک صحیفه و یا به صورت مستقل، از اشتباه و آمیختن قرآن با سنت و یا تکیه نمودن بر نوشتن و بی‌توجهی به حفظی که فطرتاً بدان تمایل دارد، ترسیده و اعتقاد داشته باشند که بی‌اعتنایی به حفظ، زمینه‌ی نابودی علم و درک و فهم را فراهم می‌سازد.

بیانات فوق راجع به تدوین و گردآوری سنت در یک کتاب، مانند قرآن صدق می‌کند، برای اثبات و توضیح بیشتر در مورد بطلان اینکه «نوشتن و تدوین یکی از لوازم حجیت است» می‌گوییم: اگر عدم تدوین نشانه‌ی عدم حجت بود، درست است گفته شود: علت امتناع ابوبکر ؓ و زید بن ثابت ؓ از گرد آوری قرآن در آغاز، عدم اعتراف آنها به حجیت قرآن بود، که امکان ندارد چنان چیزی در حق ابوبکر وزید تصور شود. ولی واقعیت این است که علت امتناع آنان، عدم اقدام و دستور پیامبر ﷺ در این زمینه بود. سپس وقتی دریافتند مصلحت و خیر کلی در گرد آوری آن است اقدام به جمع‌آوری قرآن نمودند.

بخاری از طریق ابن شهاب از عبید بن سباق روایت می‌کند که زید بن ثابت ؓ گفت: پس از کشته شدن حافظان قرآن در حادثه یمامه، ابوبکر ؓ کسی را دنبالم فرستاد. وقتی

رفتم دیدم عمر بن خطاب ﷺ نیز پیش ایشان حضور دارد. ابوبکر گفت: عمر نزد من آمده و می‌گوید: ماجرای یمامه بسیاری از قاریان قرآن را با خود برد. می‌ترسم در نقاط متعدد دیگری نیز از بین بروند و در نتیجه بسیاری از آیات قرآن ناپدید شوند. لذا معتقدم دستور جمع‌آوری قرآن را صادر نمایی. به عمر ﷺ گفتم: آخر چطور دست به کاری بزنیم که پیامبر ﷺ اقدام به آن نکرده است؟ عمر ﷺ گفت: به خدا قسم این بهترین راه حل است. عمر پیوسته با من بحث و گفتگو کرد تا اینکه خداوند سینه‌ام را برای انجام آن گشاد کرد و رأی ایشان را پذیرفتم. زید می‌گوید: ابوبکر گفت: تو جوان خردمندی هستی که از نظر ما متهم به چیزی نمی‌باشی و وحی را برای پیامبر ﷺ می‌نوشتی لذا مسئولیت گردآوری قرآن را بر عهده بگیر. به خدا سوگند اگر مرا به جا به جا کردن کوهی از کوهها مکلف می‌نمودند از دید من سنگین‌تر از مسئولیت محوله نبود. گفتم چگونه اقدام به کاری می‌کنید که پیامبر خدا ﷺ انجام نداده است؟ ابوبکر ﷺ گفت: قسم به خدا بهترین کار است. ایشان پیوسته با من بحث و مناقشه کردند تا سینه‌ام را برای آن چیز گشاد نمود که سینه‌ی ابوبکر و عمر را برای آن گشاد کرده بود. لذا به گردآوری آن از روی چوب‌های خرما، سنگ‌های نازک و سینه حافظان پرداختم تا اینکه آخر سوره توبه یعنی از آیه‌ی: ﴿لَقَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ عَزِيزٌ عَلَيۡهِ مَا عَنِتُّمۡ حَرِيصٌ عَلَيۡكُم بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ ١٢٨﴾ تا آخر سوره را تنها نزد ابوخزیمه انصاری یافتم. مصحف گردآوری شده پیش ابوبکر بود تا زمانیکه از دنیا رفت سپس نزد عمر نگهداری شد تا آخر حیاتش آنگاه به دست حفصه ام المؤمنین ﷺ دختر عمر ﷺ افتاد.

حدیث بالا دال بر این است که تدوین نکردن نشانه عدم حجیت محسوب نمی‌شود، بلکه تدوین نکردن سنت بخاطر سببی از اسباب گذشته یا عواملی می‌باشد که بدانها اشاره خواهیم کرد.

سپس ما می‌بینیم عمر ﷺ در راستای جمع و تدوین در سنت در یک کتاب، متردد بود و پیرامون آن با اصحاب مشورت و رایزنی کرد که برخی از آنان پیشنهاد تدوین و گردآوری را به ایشان کردند. اگر تدوین جزو لوازم حجیت می‌بود، از تردید وی در جمع‌آوری سنت، تردیدش در حجیت سنت لازم می‌آید. پس آیا درست است کسی چنان گمانی نسبت به عمر داشته باشد؟ امکان ندارد عمر پس از طی دورانی طولانی –از زمان اسلام آوردن تا زمان خلافتش– همچنان در حجت بودن سنت متردد بوده

باشد، در حالیکه ایشان اهتمام بسیاری به شناخت احکام صادره ازطرف پیامبر و بحث و بررسی آنها داشت.و در بسیاری از آرا و دیدگاه‌هایش با صراحت هرچه تمام‌تر رأی و دیدگاه خویش را اظهار می‌کرد. لذا حال و وضعیت او یکی از این دو گزینه می‌باشد. یا معتقد به حجیت آن بوده است یا اعتقادی به آن نداشته، در هر حال نمی‌توان گفت تردید وی درباره تدوین سنت، ناشی از تردیدش در حجیت آن بوده باشد. بلکه باید از تردید و شک او راجع به عوامل و انگیزه‌های وادار کننده به بحث در امر تدوین سنت، نشأت گرفته باشد.

به باور ما امتناع عده‌ای صحابه از تدوین سنت و سوزاندن نوشته‌ها دو عامل دیگر نیز دارد:

۱- بخاطر ورع و تقوای زیاد ایشان بوده که مبادا یکی پس از او به آن حدیث استناد نماید در حالیکه حدیث تدوین شده از طرف مردی ظاهرا معتمد ولی در واقع درغگو و یا ظاهرا دارای حافظه‌ی قوی ولی حقیقتا ضعیف به وی رسیده است. و یا در صورتی که میان او و پیامبر ﷺ واسطه وجود نداشته احتمال دارد خود وی از روی اشتباه حرفی را به حرفی دیگر تغییر داشته باشد. ابوبکر ﷺ در استدلال برای عائشه ﷺ مبنی بر توضیح علت سوزاندن احادیث نوشته شده (که صاحب این شبهه بدان اشاره کرده است) به همین نکته اشاره می‌کند که ترسیدم من بمیرم و این احادیث همچنان نزد تو باقی بمانند و حدیثی درمیان آنها وجود داشته باشد که از یک نفر مورد اطمینان و اعتماد به من رسیده باشد ولی در واقع چنین نباشد که برای من بازگو کرده ودر نتیجه من گناه آن را بر عهده می‌گیرم. و یا در روایت دیگر می‌گوید: من حدیثی را برای شما نقل کرده‌ام در حالیکه نمی‌دانم شاید حرف به حرف آن را نشنیده باشم.

۲- معلوم و محقق است که یک یا دو یا ده یا صد نفر نمی‌توانند هرچه از پیامبر سرزده در یک کتاب گرد آورند، چنانکه در مورد قرآن میسر بود. چون هیچ‌یک از اصحاب همیشه همراه پیامبر ﷺ نبوده است. و اگر چنان چیزی هم فرض شود نمی‌توان هر آنچه از او سرزده حفظ کند، همیشه به یاد داشته و به تدوین و نوشتن آن اقدام نماید. و همچنین امکان ندارد گروهی از آنان دور هم گرد آمده و زندگی روزمره‌ی پیامبر ﷺ را میان خود تقسیم کرده و پشت سر هم خدمتشان حضور یابند تا چیزی از دستشان خارج نشود. و گاهی همراه یکی از آنان بدین صورت بوده که لحظاتی به تنهایی خدمت پیامبر حضور یافته و در این مدت چیزهایی از ایشان سرزده

که دیگران هیچ اطلاعی از آن نداشته‌اند. و لذا لازم است اعتقاد داشت هر کدام از اصحاب چیزی را در اختیار داشته که دیگران فاقد آن بوده‌اند. و برای هیچ کسی هر اندازه توانا هم باشد، ممکن نیست همه‌ی یاران بزرگوار را (که هزاران نفر بوده‌اند) را پس از در گذشت پیامبر ﷺ گرد آورده و هرچه را در اختیار داشته‌اند از ایشان تحویل گرفته و به تدوین آنها اقدام نماید.

بنابراین وقتی پی بردند چنین کاری از توانایی ایشان خارج است از تدوین سنت امتناع ورزیده و از بیم اینکه مبادا نسلهای بعدی بپندارند آنان همه‌ی کوشش و توان خود را در راستای تدوین و گرد آوری سنت صرف کرده و تمامی سنت را بدون استثنا در این کتاب جمع و تدوین کرده‌اند و معتقد باشند هرآنچه خارج از آن است سنت به شمار نمی‌آید، به سوزاندن نوشته‌های موجود مبادرت ورزیدند. و یا چنان اعتقادی نداشته باشند ولی به هنگام تعارض میان حدیث تدوین شده و حدیثی که به صورت شفاهی روایت می‌گردد، حدیث نوشته شده را ترجیح دهند که گاهی در واقع حدیث شفاهی نسخ کننده‌ی حکم حدیث تدوین شده می‌باشد، و در نتیجه خطر بزرگ از بین رفتن بخش زیادی از احکام شرعی، مسلمانان را تهدید می‌کند.

هنگامی که بزرگان صحابه‌ای که بیش از همه همراه پیامبر ﷺ بوده، بویژه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما که گردآورنده و تدوین کننده‌ی سنت می‌باشند، سر بر آوردن این اعتقاد از سوی متاخرین و نسل‌های پس از صحابه دور از انتظار نیست.

هرگاه در نقل قول صاحب شبهه از ابوبکر رضی الله عنه دقت کنید که (گاهی حدیثی باقی می‌ماند که من نیافته‌ام آن‌گاه گفته می‌شود: اگر پیامبر خدا می‌فرمود از ابوبکر پوشیده نمی‌بود) اطمینان بیشتری نسبت به گفته‌های ما پیدا خواهید کرد.

و اما اگر تدوین کننده صحابه‌ای باشد که مشهور به همراهی زیاد با پیامبر ﷺ نباشد، احتمالی همچون احتمال مزبور بعید بنظر می‌رسد. و بعیدتر از آن اینکه کسی گمان ببرد پیشوایان بزرگی مانند زهری یا بخاری یا مسلم –که همه توانایی و تلاش خویش را در راستای برسی دقیق و تدوین سنت بکار گرفتند– توانسته‌اند تمامی سنت را گردآورند، دلیل آن هم ازدیاد فاصله با دوران صحابه، گسترش اسلام، مرگ همه یا اکثر قریب به اتفاق صحابه و افزایش شمار حاملان حدیث از میان تابعین و نسل‌های بعدی بگونه‌ای که باعث می‌شود انسان خردمند در نگاه اول دریابد کسانی همچون زهری نه می‌توانند همه صحابه را ببینند و نه تمامی احادیث را از ایشان تحویل گیرند، می‌باشد.

وقتی احتمال مزبور نسبت به آنان منتفی است پس اشکالی ندارد به جمع و تدوین سنت مبادرت ورزند، بلکه به دلیل گذشت زمانی دراز، از دنیا رفتن حاملان معتبر، ضعف نیروی حافظه، آمیزش اجتماعی عرب با غیر عرب‌ها، انتشار فرهنگ و تمدن ایشان میان عرب‌ها، فرا گرفتن فن نوشتن از سوی اکثر آنان، انحراف ایشان از طبیعت اولی مادریشان یعنی اعتماد بر حفظ و انتشار دروغ بستن به پیامبر خدا به سبب سر بر آوردن مذاهب و فرقه‌های متعدد و افزایش الحاد و بی‌دینی به گونه‌ای که برای اطمینان از صحت آنچه از پیامبر خدا صادر شده و تشخیص سره از ناسره به نوشتن و تدوین افراد مورد اعتماد و معتقد نیاز بود، مطلوب و پسندیده هم بود.

حافظ ابن حجر در مقدمه [فتح الباری: ۴/۱] می‌گوید: بدان که خدا، من و تو را از علم سرشار خویش بهره‌مند سازد، آثار پیامبر ﷺ در دوران صحابه و بزرگان تابعین بخاطر دو علت در کتاب‌ها ترتیب و تدوین نگشت: ۱- ایشان در آغاز بخاطر اینکه مبادا سنت با قرآن قاطی شود، از آن منع شده بودند. چنانکه در صحیح مسلم آمده است. ۲- بخاطر نیروی حافظه‌ی قوی و ذهن و فکر باز و عدم آگاهی اکثر آنها از فن نوشتن. سپس در اواخر دوران تابعین که دانشمندان در مناطق مختلف پراکنده گشتند و گروه‌های بدعت‌گذار از قبیل خوارج، رافضی‌ها و منکرین قضا و قدر افزایش یافتند، آثار موجود تدوین و اخبار باب بندی شد.

بخاطر همه آنها و پدید آمدن شرایط مزبور بود که عمر بن عبدالعزیز ﷺ کارداران و دانشمندان را به جمع و تدوین حدیث فرمان داد و نسخه‌ای از کتاب نوشته شده را برای هر یک از شهرهای بزرگ فرستاد.

ابوعبدالله بخاری در احادیث معلق خود می‌گوید: عمر بن عبدالعزیز ﷺ به ابوبکر بن حزم ﷺ نوشت: هر چه را حدیث پیامبر دانستی بنویس، چون از نابودی علم و از میان رفتن علما می‌ترسم. و چیزی جز حدیث پیامبر ﷺ قبول نکن. باید علم را گسترش داده و با هم جلسات و نشست‌ها داشته باشید تا کسانی که نمی‌دانند بفهمند و اطلاع یابند، زیرا فروغ علم افول نمی‌کند مگر اینکه پنهان بماند. مالک نیز در «الـموطأ» از روایت محمد بن حسن ﷺ به صورت مختصر روایتش می‌کند[1].

۱- قواعد التحدیث: ۴۶-۴۷.

هروی درباره‌ی نکوهش کلام از طریق یحیی بن سعید از عبدالله بن دینار نقل می‌کند که نه صحابه و نه تابعین احادیث را نمی‌نوشتند، بلکه تنها به صورت لفظ و شفاهی به ادای آنان پرداخته و حفظش می‌کردند به جز نامه حاوی مسائل مربوط به زکات و موارد اندکی که شخص محقق پس از بررسی دقیق از آنها اطلاع می‌یابد تا زمانیکه بیم محو و نابودی علم پدید آمد و مرگ دانشمندان افزایش یافت، عمر بن عبدالعزیز ﷺ در نامه‌ای به ابوبکر حزم فرمان داد: به تحقیق و بررسی در این زمینه بپرداز هرچه جزو سنت یا حدیث بود آن را بنویس و تدوین کن. [قواعد التحدیث: ۴۶-۴۷].

ابو نعیم در: «تاریخ اصبهان» ماجرای فوق را با تعبیر: (عمر بن عبدالعزیز به مناطق مختلف نامه نوشت که در زمینه احادیث پیامبر خدا ﷺ تحقیق کنید و آنها را گرد آورید» روایت می‌کند.

عبدالرزاق از ابن وهب نقل می‌کند: از مالک شنیدم می‌گفت: عمر بن عبدالعزیز نامه‌هایی را به شهرهای بزرگ می‌نوشت و سنتها و فقه و احکام را به آنان می‌آموخت. به مردم مدینه هم می‌نوشت که درباره گذشته از ایشان می‌پرسید و از آنان درخواست می‌کرد به آنچه دارند عمل نمایند. و به ابوبکر بن حزم هم نوشت تا سنت‌ها را گرد آورده و نزد او بفرستد. ابن حزم کتاب‌هایی نوشت ولی پیش از آنکه پیش او بفرستد، عمر ﷺ از دنیا رفت. [قواعد التحدیث: ۴۷] ابن عبدالبر از سعید بن زیاد برده‌ی زبیر روایت کرده: از ابن شهاب شنیدم که به سعد بن ابراهیم می‌گفت: عمر بن عبدالعزیز مرا به جمع‌آوری سنت‌ها فرمان داد ما هم آنها را به صورت نسخه نسخه نوشتیم، عمر نیز هر نسخه‌ای را به سرزمینی که در چارچوب حکومتش قرار داشت، فرستاد.

ابن حجر در مقدمه «فتح الباری» در ادامه سخنان گذشته‌اش می‌گوید: نخستین کسانیکه سنت را جمع آوری کردند ربیع بن صبیح، سعید بن ابی عروبه و دیگران بودند که هر بابی را به صورت مستقل به نگارش در می‌آورند. تا اینکه بزرگان و پیشوایان گروه سوم بر خاسته و به تدوین احکام پرداختند: امام مالک کتاب: الموطأ را به رشته تحریر در آورد و احادیث قوی حجازیان را در آن دنبال کرد و با آراء و گفته‌های صحابه و فتواهای تابعین و علمای پس از آنان در هم آمیخت و هر کدام از ابو محمد عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج در مکه، ابو عمرو عبدالرحمن بن عمرو اوزاعی در شام، ابوعبدالله سفیان بن سعید ثوری در کوفه و ابو سلمه حماد بن سلمه بن دینار در بصره به تألیف و نگارش پرداختند. سپس بسیاری از دانشمندان معاصرشان راه و روش ایشان را ادامه دادند تا

اینکه عده‌ای از علما در آغاز قرن دوم مناسب دیدند احادیث پیامبر ﷺ را به صورت مستقل و جدا از دیگر آرا و فتاوا بنویسند، بر این اساس هریک از عبیدالله بن موسی العبسی کوفی، مسددبن مُسرهد بصری، اسد بن موسی اموی و نعیم بن حماد خزاعی ساکن مصر کتابی را از نوع مسند نوشتند و ائمه‌ی پس از آنان هم روش ایشان را ادامه دادند، کم‌تر امامی یافت می‌شود که احادیثش را به نوع مسند گرد نیاورده باشد مانند: امام احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه، عثمان بن ابی شیبه و دیگر علمای ممتاز و عالی مقام.

برخی دیگر همزمان به صورت ابواب و مسند نوشتند مانند: ابوبکر ابن ابی شیبه.

ولی وقتی امام بخاری این نوشته‌ها را دید و روایتشان کرد، بوی خوش آنها را استشمام نمود و پرده از روی چهره‌ی آنان برداشت، دریافت که نوشته‌های مزبور در بر گیرنده‌ی احادیث صحیح و حسن و بسیاری از آنها شامل حدیث ضعیف هم می‌باشد و نباید ضعیفشان را قوی خواند. لذا تلاش و توانایی خویش را صرف گردآوری احادیث صحیحی کرد که تردیدی در آنها نباشد و عزم خود را بر آنچه از استادش اسحاق بن راهویه شنیده بود که به شاگردانش از جمله بخاری گفت: کاش کتاب مختصری را برای سنت صحیح پیامبر خدا ﷺ گرد می‌آوردید، جزم کرد، بخاری می‌گوید: پیشنهاد استاد در دلم تأثیر گذارد و شروع به گردآوری احادیث صحیح نمودم.

صاحب کتاب: «قواعد التحدیث» می‌گوید: شیخ سیوطی گفته است: همه آنهایی که نامشان در فهرست گردآورندگان نخستین ثبت شده در میانه قرن دوم می‌زیسته‌اند، و اما آغاز تدوین حدیث به ابتدای قرن اول در حین خلافت عمر بن عبدالعزیز بر می‌گردد. حافظ ابن حجر نیز در مقدمه [فتح الباری: ۱۴۶/۱، ۱۴۹] می‌گوید: نخستین کسیکه اقدام به تدوین نمود ابن شهاب به فرمان عمر بن عبدالعزیز بود چنانکه ابو نعیم از طریق محمد بن حسن از مالک روایت کرده که اولین تدوین کننده‌ی حدیث ابن شهاب یعنی زهری بود.

و لذا بعد از دوره‌ی تابعین، اجماع علما بر مباح دانستن نوشتن و تدوین سنت انعقاد یافت، بلکه برخی قائل به سنت و واجب بودنش شدند. [عمدة القاری: ۱۵۸/۲].

قاضی عیاض می‌گوید: میان پیشینیان صحابه و تابعین اختلاف زیادی درباره‌ی نوشتن و تدوین علم بود:بسیاری از آنان نوشتنش را ناپسند شمرده و اکثرشان جایز می‌دانستند. سپس مسلمانان بر جایز بودنش اجماع کرده و اختلاف و نزاع مزبور بر طرف شد. [به نقل از شرح مسلم نووی: ۱۲۹/۱۸، ۱۳۰].

ابن الصلاح شهرزوری در کتاب: [علوم الحدیث: ۱۶۹،۱۷۱] می‌گوید: دوره‌ی نخست -خدا از ایشان خشنود باد- راجع به نوشتن حدیث اختلاف نظر داشتند ...

سپس اختلاف مزبور برطرف گشته و مسلمانان بر مباح دانستن و تجویز آن اجماع کردند. اگر احادیث و علوم در کتاب‌ها تدوین نمی‌شدند در دوره‌های اخیر محو و نابود می‌گشتند.

ابن حجر در مقدمه [الفتح: ۱۴۶/۱، ۱۴۹] می‌گوید: پیشینیان در عمل بدان و فرو گذاشتنش اختلاف نظر داشتند گر چه بعداً قضیه استقرار یافت و اجماع مسلمانان بر جایز بودن نوشتن علوم و بلکه مستحب دانستنش، منعقد شد. تا جائیکه وجوب آن بر کسیکه از فراموشی می‌ترسید و مسئولیت تبلیغ علم را بر عهده داشت، بعید نمی‌باشد.

امتناع صحابه از بازگو نمودن سنت و جلوگیری کردنشان از آن

اگر گفته شود: حکمت و علت امتناع صحابه از نوشتن و تدوین سنت مشخص شد، ولی پیرامون سرباز زدن ایشان از باز گو نمودن سنت و جلوگیری کردنشان از آن‌چه می‌گویی؟ آیا آن موضع‌گیری ایشان دال بر حجت نبودن سنت از نظر آنان نمی‌باشد، و اینکه آنان خواست و اراده‌ی قانون‌گذار را دریافته بودند که مردم سنت را به عنوان دلیل احکام شرعی به حساب نیاورند؟

در پاسخ می‌گوییم: به هیچ وجه درست نیست کسی گمان برد آنان در همه شرایط از بازگو کردن حدیث سرباز زده و بپندارد امتناع ایشان در برخی شرایط از عدم حجیت آن نشأت گرفته بود. چطور جایز است چنان تصور نمود حال آنکه ثابت گشته که پیامبر خداﷺ مسلمانان را به باز گو نمودن حدیث و تبلیغ آنچه از او سر می‌زند، فرمان داده‌است، و در روایت ابن عباس از پیامبر آمده: «می‌شنوید و از شما شنیده می‌شود و همچنین از کسانیکه از شما شنیده‌اند شنیده خواهد شد».

از خود صحابه -اعم از منع کنندگان و کسانیکه چنان موضعی نداشتد- به تواتر رسیده که همه‌ی آنان علاقه‌مندترین مردم به تمسک جستن به سنت، تبلیغ آن و بازگو نمودنش بودند مشروط به اینکه موانعی که به آن اشاره خوهیم کرد، سر راه ایشان قرار نگیرد. و نیز آنان آرزومندترین مردم بر استناد به سنت علیه دیگران، متقاعد شدن بدان در صورت استناد طرف مقابل به سنت، مراجعه به آن در حوادث و رخدادهای گوناگون و تشویق دیگران به عمل به سنت پیامبرﷺ بودند: این یکی ابوبکر است که روز ماجرای «سقیفه» در مقابل انصار به حدیث: جامع معمر بن راشد (۱۱/ ۵۸).

«الْأَئِمَّةُ مِنْ قُرَيْشٍ». «امامان از طایفه‌ی قریش هستند» استناد کرده و ایشان هم متقاعد می‌گردند، در برابر فاطمه که خواهان ارث پدر بود به حدیث:

«نحن مَعاشرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ». «اموال ما گروه پیامبران به ارث نمی‌رود و هرچه به جا گذاریم صدقه است» استناد نمود و بدان قناعت می‌کند، پس از آنکه از حدیث ارث مادر بزرگ که مغیره به روایت محمد بن سلمه نقل کرد، اطمینان و یقین حاصل نمود بدان حکم کرد و عمر علیه او به حدیث: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى ...» «فرمان داده شده‌ام با مردم به مقابله بپردازم تا زمانیکه...» استناد کرد و ایشان هم با پایان حدیث که (جز به حق اسلام) پاسخ وی را داد.

و این عمر است که به هنگام بوسیدن «حجر الأسود» می‌گوید: اگر پیامبر را نمی‌دیدم تو را می‌بوسید بر تو بوسه نمی‌زدم، در حضور مردم بالای منبر پیامبر خدا ﷺ حدیث: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» «ارزش کردارها به نیتشان است» باز گو می‌کند، به حدیث اجازه‌ای ورود گرفتن به هر خانه‌ای که ابو موسی روایتش می‌کند، پس از شهادت ابو سعید، به صحت آن قناعت می‌ورزد، اوست که بارها و در مناسبت‌های گوناگون مردم را فرا می‌خواند که او راجع به فلان چیز دانشی از پیامبر خدا را دارد. (مثل آنکه مالک و دیگران درباره‌ی واگذار کردن سهمی از دیه‌ی شوهر به همسرش، سقط جنین به هنگام زدن شکم مادرش و دیگر مسائل از او روایت می‌کنند) اوست که به کاردارانش می‌نویسد: سنت را فرا گیرید همچنان که قرآن را فرا می‌گیرید، باری می‌گوید: از رأی و اظهار نظرهای عقلی بپرهیزید چرا که عقلگرایان دشمنان سنت‌اند و نتوانسته‌اند احادیث را حفظ نمایند، باری دیگر می‌گوید: بهترین مسیر هدایت، مسیر و خط مشی پیامبر ﷺ است و بالاخره اوست که می‌گوید: گروهی خواهند آمد با آیات متشابه قرآن با شما به بحث و مجادله می‌پردازند شما نیز ایشان را با سنتها بگیرید و محکوم کنید، چون پیروان سنت، به کتاب خدا آگاه‌تر می‌باشند.

علی ﷺ می‌گوید: هرگاه حدیثی از پیامبر برایتان نقل گردید (در روایتی آمده: هرگاه حدیثی را برایتان بازگو کردم) مفیدترین، پرهیزگارانه‌ترین و هدایتگرترین گمانها را نسبت به پیامبر ببرید.

عبدالله بن مسعود به حدیث: «خداوند خال کوب را نفرین کرده است» استناد می‌کند. و عثمان بن عفان حدیثی از پیامبر خدا ﷺ نقل می‌کند که در روایت ابو داود از علقمه

آمده: من همراه عبد الله بن مسعود در منی راه می‌رفتم که ناگاه عثمان ایشان را دید و در خواست کرد دقایقی با او تنها باشد، عثمان وقتی دید عبد الله نیازی ندارد مرا صدا زد: علقمه بیا اینجا، من هم رفتم عثمان به عبدالله گفت: ای ابو عبدالرحمن چرا دختر باکره‌ای را به عقدت در نیاوریم تا شاید آنچه می‌دانید به تو بازگردد. عبدالله گفت: اگر تو چنان بگویی من هم از پیامبر خدا شنیده‌ام می‌گفت: هر کدام از شما توانایی همسر داری را دارد ازدواج کند چون بیشتر زمینه پوشیدن چشم و نگهداری عورت را فراهم می‌سازد، و هر کس توانایی آن را ندارد (روزه بگیرد چون روزه گرفتن سپر او می‌باشد).

ابن عمر رضی الله عنهما، ابو هریره را اینگونه می‌ستاید که تو بیشتر از ما خدمت پیامبر ﷺ بودی و نسبت به احادیث وی آگاه‌تر از ما هستی و هنگام خاکسپاری‌اش برایش دعای رحمت نموده و می‌گوید: او حدیث پیامبر ﷺ را برای مسلمانان حفظ و نگهداری می‌کرد. بخاری در «التاریخ» و بیهقی در: «المدخل» از محمد بن عماره ابن حزم نقل می‌کنند که در حضور عده‌ای از اصحاب پیامبر ﷺ بوده و ابوهریره حدیثی از پیامبر را برایشان بازگو می‌کرد ولی برخی از ایشان آن را نمی‌دانستند، لذا برای آگاهی از آن به او مراجعه می‌نمودند. سپس حدیثی را برایشان نقل می‌نمود که باز هم از آن خبر نداشتند و چند بار این مسأله تکرار شد. از آن روز دریافتم ابوهریره بیش از همه احادیث را حفظ کرده است. ابوهریره -در روایتی که بخاری نقل می‌کند- می‌گوید: مردم می‌گویند: ابو هریره بسیار روایت می‌کند، اگر این دو آیه باعث نمی‌شد هیچ حدیثی را باز گو نمی‌کردم:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡتُمُونَ مَآ أَنزَلۡنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلۡهُدَىٰ مِنۢ بَعۡدِ مَا بَيَّنَّٰهُ لِلنَّاسِ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أُوْلَٰٓئِكَ يَلۡعَنُهُمُ ٱللَّهُ وَيَلۡعَنُهُمُ ٱللَّٰعِنُونَ ١٥٩ إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ وَأَصۡلَحُواْ وَبَيَّنُواْ فَأُوْلَٰٓئِكَ أَتُوبُ عَلَيۡهِمۡ وَأَنَا ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ١٦٠﴾ [البقرة: ۱۵۹-۱۶۰].

«بی‌گمان کسانی‌که پنهان می‌دارند آنچه را که از دلایل روشن و هدایت فرو فرستاده‌ایم، بعد از آنکه آن را برای مردم در کتاب، بیان و روشن نموده‌ایم، خدا و نفرین کنندگان ایشان را نفرین می‌کنند. مگر کسانیکه توبه کنند و به اصلاح بپردازند و آشکار سازند. پس توبه‌ی چنین کسانی را می‌پذیرم و من بسی توبه‌پذیرو مهربانم».

برادران مهاجرمان در بازار سرگرم داد و ستد بودند، برادران انصاری مشغول تجارت در اموالشان بودند، و ابوهریره برای سیر کردن شکم و حفظ و حاضر نمودن چیزهایی

که دیگران حاضر نمی‌کنند، پیوسته همراه پیامبر خدا بوده است. کنار اتاق عایشه ﵂ می‌نشست حدیث را نقل کرده و می‌گفت: ای کد بانوی اتاق! گوش کن.

ابوذر می‌گوید: اگر تیغ بران بر دهانم بگذارید و سپس گمان کنم کلمه‌ای که از پیامبر شنیده‌ام را می‌گویم پیش از آنکه اجازه بدهید آن را بگویم.

براء بن عازب در روایتی که احمد نقل می‌کند، می‌گوید: همه‌ی احادیث را از پیامبر نشنیده‌ام بلکه به دلیل اشتغال به چوپانی شتران، یارانمان برای ما بازگو می‌کردند.

مجاهد -در حدیثی که مسلم روایت می‌کند- از ابن عباس نقل می‌کند: بشیر عدوی پیش ابن عباس آمد، شروع به نقل حدیث کرد و می‌گفت: پیامبر خدا ﷺ گفته است. پیامبر خدا گفته است. ابن عباس اجازه‌ی حدیثش را نمی‌داد و به وی نگاه نمی‌کرد، بشیر گفت: ای ابن عباس !چرا می‌بینم به حدیثم گوش نمی‌دهید؟ من از پیامبر برایت حدیث نقل می‌کنم و تو گوش نمی‌کنی؟ ابن عباس گفت: ما قبلاً از کسی می‌شنیدیم می‌گفت: پیامبر خدا ﷺ فرموده است، چشمانمان را به وی دوخته و گوش می‌دادیم. ولی از وقتیکه مردم دچار چیزهایی بی‌ارزش گشته‌اند هر چه را نشناسیم تحویل نمی‌گیریم.

آثار بیشماری از یاران بزرگوار در این زمینه در دست است که در بحث حجیت سنت به موارد بسیاری اشاره کردیم و مجموع آنها مرا اطمینان می‌دهند که علت امتناع ایشان از نقل حدیث نه بخاطر خودِ بازگو کردن بوده و نه بدلیل اینکه حدیث از نظر آنان حجت محسوب نبوده باشد، بلکه بخاطر برخی موانع عارضی بوه است. و همچنین مرا یقین می‌بخشد که حجیت سنت در دل آنان ریشه دوانیده و همه بر آن متفق القول بوده‌اند.

و این مرا وادار می‌کند از اسباب و انگیزه‌هایی دیگر غیر از آنچه صاحب این شبهه می‌گوید، تحقیق و بررسی به عمل آوریم که در برخی شرایط ایشان را به امتناع از بازگو کردن حدیث و جلوگیری از آن واداشته است. (بعداً به آنها اشاره خواهیم نمود) زیرا پس از آنکه دستور پیامبر خدا به تبلیغ و نقل حدیث، اجماع صحابه بر حجیت سنت و علاقه مندی شدید ایشان به اجرای آن دستور به اثبات رسید و بعد از وجود ادله‌ی قاطع و انکار ناپذیر بر حجیت آن، درست نیست کسی گمان برد علت امتناع ایشان از نقل حدیث و جلوگیری کردنشان از آن عدم حجیت سنت از دید آنان بوده است.

اگر هم فرض کنیم امتناع ورزیدن و جلوگیری ایشان ثابت و محقق است، و نیز فرض نماییم آن اقدام آنان دال بر حجت نبودن سنت می‌باشد، ای کسیکه عقل در سر دارید و معتقدید: اسلام تنها قرآن است و هیچ دلیل دیگری بر احکام وجود ندارد، گرچه این دلیل گفتار یا کردار آن پیامبری باشد که وحی بر او فرود می‌آمد و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گفت، آیا برای تو جایز است و می‌توانی چنان تصور کودکانه‌ای بکنی که امتناع یا منعِ یک یا دو یا شماری از اصحاب از بازگو کردن حدیث، دلیل صحیح و معتبر شرعی بر عدم حجیت برای تو به شمار می‌آید؟ وقتیکه گفته‌ی پیامبر، اجماع مسلمانان، دلالت خود قرآن و دلایلی دیگر بر اثبات حجیت سنت به هدر رود؟

درست نیست چنان اقدام کنید، چون مخالف قاعده و چارچوب خودت می‌باشد که اسلام تنها قرآن است، چنانکه مخالف قاعده‌ی ما مبنی بر اینکه سنت و اجماع صحابه مانند قرآن حجت بشمار می‌آیند، می‌باشد و اینکه کردار یا گفتار یکی دو صحابه حجت محسوب نمی‌شود. و اگر هم فرض کنیم حجت است احتمالی قوی‌تر از برداشت و احتمال تو را دارد که امتناع و جلو گیری آنها بخاطر عدم حجیت نبوده باشد، چنانکه آثار پیشین و آینده دال بر آن است. و اگر فرضمان بر این باشد که اقدام آنها تنها برداشت و احتمال تو را در بر دارد، با عملکرد خودِ آنان یعنی: نقل حدیث و عمل بدان و عملکرد بسیاری دیگر که اکثریت با آنان است و بلکه با اجماع ایشان و آنچه از پیامبرﷺ رسیده است. در تعارض و آن را نقض می‌نماید. و البته ما در تعبیر کردن با تعارض و تناقض با تو سهل‌انگاری کرده‌ایم، چون درست نیست میان گفتار یکی دو نفر صحابی و گفته‌ی پیامبر و اجماع قائل به تعارض باشیم، چون از نظر ما آنها مقدم و معتبرتر هستند. گرچه آن را دوست نداشته باشی و عقل و فهمت بدان راضی نباشد. و از آنجا که استدلالت بر قاعدی خودت و قاعده‌ی ما، انطباق ندارد، لذا باطل و بیهوده تلقی گردیده و برای استدلال و الزام نمی‌گنجد.

عواملی که اصحاب را بر امتناع و جلوگیری وادار کرد.

سپس ما به روشن ساختن اسباب و انگیزه‌های واقعی امتناع و نهی صحابه از نقل حدیث خواهیم پرداخت که آثار خودشان بیانگر آن می‌باشد، تا اندک شبهه‌ای در سخنان گمراه کننده‌ات باقی نماند، و لذا می‌گوییم:

عامل اول: برخی از آثاری که بدانها استناد شد، تنها بر امتناع و جلوگیری ایشان از زیاد بازگو کردن حدیث دلالت می‌کنند، نه کل نقل حدیث. و آن بدین خاطر بود که آنان از

دچار شدن راوی به خطا و اشتباه غیر عمدی بیم داشتند که مبادا حدیث اشتباهی تا روز آخرت حجت محسوب گردد. چون زیاد پرداختن بدان باعث می‌شود بیشتر در معرض اشتباه قرار گیرد، و گرچه خطا باعث گناه نمی‌شود ولی از روی عمد در معرض آن قرار گرفتن، موجب نسبت دادن به تقصیر و کم کاری می‌گردد، زیرا به منزله‌ی دروغ عمدی می‌باشد و: (هر که دور حریمی بچرخد در آستانه‌ی ورود به آن قرار می‌گیرد).

و لذا ایشان احتیاط شدیدی کرده، و از نقل حدیث می‌کاستند و تنها احادیثی را بازگو می‌کردند که بدانها اعتماد و اطمینان کامل داشتند. و هر کدام از آنان از نقل زیاد احادیث اطمینان داشت احادیث بسیاری را روایت می‌کرد.

این ترس و احتیاط نشانه‌ی برخورداری سنت از جایگاه ویژه‌ای نزد آنان و حجت بودنش می‌باشد، بر خلاف آنچه از آن برداشت کرده‌ای. و همزمان دل‌های ما را از ارج نهادن و اعتماد به ایشان و اطمینان از احادیثی که از پیامبر روایت می‌کنند، لبریز می‌گرداند.

و اینک احادیث وآثار دال بر اینکه، بیم و احتیاط صحابه از وقوع خطا، علت و انگیزه‌ی امتناع و جلوگیری ایشان، از زیاد پرداختن به احادیث بود و اینکه جز احادیث مورد اطمینان و معتبر را باز گو نکرده و بدان عمل نمی‌نمودند.

احمد از ابن عباس نقل کرده است: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «اتَّقُوا الْحَدِيثَ عَنِّي إِلا مَا عَلِمْتُمْ، فَإِنَّهُ مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا، فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». «پیرامون روایت حدیث از من تقوای خدا داشته باشید جز احادیثی که از آنها اطلاع دارید. چون هر کس به عمدی بر من دروغ ببندد باید جایگاه خویش را در آتش آماده سازد».

احمد، ابن ماجه و دارمی از قتاده نقل کرده‌اند که از پیامبر خدا ﷺ شنیدم می‌فرمود: «أيُّها الناسُ، إيَّاكم وكثرةَ الحديثِ عنِّي، مَن قالَ عليَّ فلا يقولَنَّ إلا صِدقاً أو حَقاً، فمَن قالَ عليَّ ما لم أَقلْ فليَتبوأْ مقعَدَه مِن النارِ» «ای مردم! از زیاد گفتن از قول من بپرهیزید، هر که چیزی را از زبان من نقل کرد پس نباید جز حق یا راستی را نقل نماید. و هرکس علیه من دروغ پردازی نمود باید جای خود را در آتش آماده کند». حاکم نیز این حدیث را روایت کرده و گفته: بر اساس شرایط مسلم است.

احمد از سمره بن جندب روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ رَوَى عَنِّي حَدِيثًا وَهُوَ يَرَى أَنَّهُ كَذِبٌ، فَهُوَ أَحَدُ الْكَاذِبَيْنِ» «هر کس حدیثی را که می‌داند دروغ است از من

روایت کند، یکی از دروغگویان بشمار می‌آید»[1]. در روایتی دیگر با لفظ (کذابین- بسیار دروغگویان) آمده است. مسلم، ترمذی، ابن ماجه و دیگران نیز این حدیث را روایت کرده و همانند آن را از طریق مغیره بن شعبه روایت نموده‌اند. مسلم از ابوهریره نقل می‌نماید که: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «كَفَى بِالْمَرْءِ كَذِبًا أَنْ يُحَدِّثَ بِكُلِّ مَا سَمِعَ». «برای دروغگویی هر کسی کافی است هرچه را شنید بازگو کند».

ابن عبدالبر از طریق مالک، معمر و دیگران از عمر بن خطاب ﷺ در حدیث ماجرای سقیفه روایت کرده که روز جمعه بالای منبر رفت و به ایراد خطبه پرداخت پس از سپاس و ستایش خداوند فرمود: اما بعد، من می‌خواهم چیزی بگویم که گفتنش برای من مقدر شده است، هر که را آن فهمید و حفظ کرد بازگویش نماید وهر که می‌ترسد آن را نفهمد و درک نکند، برایش تجویز نمی‌کنم بر من دروغ ببندد، و آن اینکه: خداوند محمد ﷺ را بر حق برانگیخت و کتاب را همراه او فرو فرستاد، از جمله‌ی آنچه بر او فرود آورد، حکم سنگسار است....

ابن عبد البر می‌گوید: مسلم بن حجاج از قیس بن عباد نقل کرده: از عمر بن خطاب ﷺ شنیدم می‌فرمود: هر کس حدیثی را شنید و به همان شیوه نقلش کرد، در امان مانده است. مسلم از عمر روایت می‌کند: برای دروغ‌پردازی انسان کافی است هرچه را شنید باز گو کند. مشابه این گفته را از عبدالعزیز روایت می‌کند.

ابن علیه از رجال بن ابی سلمه نقل می‌کند: به من خبر رسیده که معاویه می‌گوید: به احادیث دوران عمر تمسک جویید، چه او مردم را از نقل حدیث پیامبر ﷺ می‌ترساند. ذهبی در «التذکرة» روایت کرده است.

احمد و بیهقی از علی ﷺ روایت کرده‌اند: من هرگاه چیزی را از پیامبر می‌شنیدم، خداوند هر اندازه اراده می‌کرد به من نفع می‌رساند. و هرگاه یکی از یارانش برایم بازگو می‌نمود، سوگندش می‌دادم، در صورت قسم خوردن، وی را تصدیق می‌کردم. و ابوبکر -که راستگو است- برایم نقل کرد از پیامبر ﷺ شنیده می‌فرمود: هر بنده‌ی صاحب یقینی، گناهی مرتکب گردد و سپس وضوی کاملی بگیرد و دو رکعت بجای آورد و از خدا آمرزش بخواهد خداوند وی را مشمول مغفرت خویش قرار دهد.

۱- یا یکی از دو دروغگویان است، چنانکه ابو نعیم در کتاب: التخریج علی صحیح مسلم روایت نموده است.

بیهقی از حسن از سمره روایت کرده که دو سکوت را از پیامبر به یاد دارم: یکی به هنگام تکبیر و دیگری در حین پایان یافتن خواندن سوره. لذا عمران بن حصین آن را برای ابی بن کعب نوشت و بر صداقت سمره گواهی داد و گفت: سمره حدیث را از پیامبر ﷺ حفظ کرده است.

احمد از مطرف بن عبدالله روایت می‌نماید: عمران بن حصین به من گفت: ای مطرف! قسم به خدا اگر بخواهم دو روز پشت سر هم از پیامبر ﷺ حدیث نقل کنم، می‌توانم و هیچ حدیثی را دو بار تکرار نمی‌کنم. ولی آنچه باعث افزایش سستی و بیزاری من می‌شود این است که: عده ای از یاران پیامبر ﷺ -یا برخی از یاران محمد ﷺ- چنانکه آنها شاهد بوده و شنیده‌اند، من هم شاهد بوده و شنیده‌ام، اما آنها احادیثی بازگو می‌کنند ولی چنان نیست که می‌گویند. و من می‌دانم ایشان از دست یافتن به خیر و نیکی کوتاهی نمی‌ورزند و می‌ترسم چنانکه آنان دچار اشتباه گشته‌اند من هم مرتکب شوم.

عمران گاهی می‌گفت: اگر برایتان گفتم من از پیامبر چنین و چنان شنیدم به باور خودم راست گفته‌ام و گاهی نیز به صورت قطعی می‌گفت: چنین و چنان را از پیامبر شنیده‌ام.

مسلم از انس روایت می‌کند: بی‌گمان آنچه پیامبر ﷺ می‌فرماید: «هر که عمداً علیه من دروغ گوید باید جایگاه خویش را در آتش آماده کند»، مرا از نقل احادیث زیاد باز می‌دارد.

احمد از ابن سیرین نقل می‌کند: انس بن مالک هرگاه حدیثی را از پیامبر خدا ﷺ نقل می‌نمود در پایان آن می‌گفت: یا همانگونه که پیامبر خدا ﷺ فرموده است.

صاحب کتاب: الفتح الربانی در ارزیابی اثر بالا می‌گوید سند آن جید و حافظ سیوطی در: الکبیر آن را آورده و به ابویعلی نسبت داده و بیهقی در السنن و ابن عساکر نیز روایتش کرده‌اند.

ابن حجر در «فتح الباري» می‌گوید: در روایت عتاب برده‌ی هرمز آمده که از انس شنیدم می‌گفت: اگر بیم از وقوع در خطا نبود، چیزهایی را برایت بازگو می‌نمودم که پیامبر خدا ﷺ آنها را گفته است.

بخاری از عبدالله بن زبیر روایت می‌کند: به زبیر گفتم: من نمی‌شنوم مانند فلان و فلان از پامبر خدا ﷺ نقل قول کنید؟ گفت: من از او جدا نشده‌ام ولی از ایشان شنیده‌ام می‌فرمود: «هر که علیه من دروغ گوید باید جایگاه خویش را در آتش آماده سازد».

مسلم از طاوس روایت کرده: این (یعنی بشیر بن کعب) پیش ابن عباس آمد و شروع به نقل حدیث کرد. ابن عباس به وی گفت: به حدیث فلان و فلان برگرد. او نیز مجددا تکرار کرد. سپس برایش حدیث روایت نمود و به وی گفت: حدیث فلان و فلان را تکرار کن او نیز تکرار نمود. طاوس گفت: نمی‌دانم! آیا همه‌ی حدیث‌هایم را شناختی و فقط همین یکی را انکار کردی؟ یا همه را ناپسند شمردی و تنها این یکی را شناختی؟ در پاسخ گفت: ما در زمانیکه علیه پیامبر دروغ پردازی نمی‌شد حدیث او را بازگو می‌نمودیم ولی از وقتیکه مردم دچار اشتباهات و گناه گشته‌اند از نقل حدیث دست برداشته‌ایم.

بیهقی از براء بن عازب روایت کرده است: همه‌ی ما حدیث را از پیامبر ﷺ نمی‌شنیدیم، ما سرگرم کسب و کار بودیم. ولی مردم دروغ نمی‌گفتند و حاضر برای غائب بازگو می‌کرد. باز بیهقی از قتاده نقل می‌کند: یک نفر حدیثی را نقل نمود یکی دیگر به او گفت: آیا این را از پیامبر ﷺ شنیده‌اید؟ گفت:آری، یا کسی برایم بازگو کرده که دروغگو نبوده است. به خدا قسم ما دروغ نمی‌گفتیم و نمی‌دانستیم دروغ چیست.

بخاری و مسلم از عروة بن الزبیر روایت می‌کنند: عائشه رضی الله عنها گفت: ای خواهرزاده! به من خبر رسیده که عبدالله بن عمرو همراه ما به حج می‌آید. برو از او سؤال کن، چون او دانش زیادی را از پیامبر یاد گرفته است. عروه می‌گوید: پیش او رفتم و راجع به چیزهایی از وی پرسیدم که از پیامبر نقل می‌کرد، از جمله آنها این بود که پیامبر می‌فرماید: «إِنَّ اللهَ لَا يَنْتَزِعُ الْعِلْمَ مِنَ النَّاسِ انْتِزَاعًا، وَلَكِنْ يَقْبِضُ الْعُلَمَاءَ فَيَرْفَعُ الْعِلْمَ مَعَهُمْ، وَيُبْقِي فِي النَّاسِ رُءُوسًا جُهَّالًا، يُفْتُونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ، فَيَضِلُّونَ وَيُضِلُّونَ». «بی‌گمان خداوند علم را از مردم یکدفعه بیرون نمی‌کشد، بلکه دانشمندان را می‌میراند و با مرگ ایشان علوم و دانشها از میان می‌رود. و پیشوایان نادانی را از میان مردم باقی می‌گذارد که بدون آگاهی فتوا می‌دهند (در روایت بخاری آمده: بر اساس رأی خود بر ایشان فتوا می‌دهند). لذا هم خودشان گمراه می‌شوند و هم مردم را گمراه می‌سازند». عروه می‌گوید: وقتی آن را برای عائشه بازگو کردم ناپسندش شمارد و گفت: آیا گفت این را از پیامبر خدا ﷺ شنیده است؟ گفتم آری. سال بعد دوباره ام‌المومنین به من گفت: ابن عمرو آمده برو باب گفتگو را با وی باز کن تا از حدیثی که راجع به علم برایت نقل کرد از او بپرسی. عروه می‌گوید: رفتم و پیرامون آن از او سؤال کردم و مانند بار اول برایم بازگو نمود. وقتی ماجرا را برای عائشه تعریف کردم گفت: به گمان من راستگو است چون تغییری در آن ایجاد نکرد. در روایت بخاری آمده که گفت: قسم به خدا عبدالله حفظ کرده است.

مسلم از ابو رافع از عبدالله بن مسعود نقل می‌کند: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «مَا مِنْ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللَّهُ فِي أُمَّةٍ قَبْلِي إِلَّا كَانَ لَهُ مِنْ أُمَّتِهِ حَوَارِيُّونَ وَأَصْحَابٌ يَأْخُذُونَ بِسُنَّتِهِ وَيَقْتَدُونَ بِهَا ثُمَّ يَخْلُفُ مِنْ بَعْدِهِمْ خُلُوفٌ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ وَيَفْعَلُونَ مَا لَا يُؤْمَرُونَ فَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِيَدِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِلِسَانِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِقَلْبِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ الْإِيمَانِ حَبَّةُ خَرْدَلٍ». «خداوند هر پیامبری را برانگیخته، یاران ویژه‌ای را از میان امتش برای وی انتخاب کرده که به سنت و اوامر او تمسک می‌ورزند، سپس کسانی جای آنان را می‌گیرند که به گفتار خویش عمل نکرده و کارهایی انجام می‌دهند که بدانها فرمان داده نشده‌اند. هر کس با دستش وارد میدان مبارزه با ایشان شود مؤمن محسوب می‌گردد، و هرکس با قلبش به مقابله با آنان بپردارد مومن است و در غیر این صورت به اندازه‌ی دانه خردلی، در قلب او ایمان وجود ندارد». ابو رافع می‌گوید: این حدیث را برای عبدالله بن عمر رضی الله عنهما بازگو کردم ولی از من نپذیرفت، پس از آن ابن مسعود در: «قناة[1]» فرود آمد، ابن عمر پیش از من خواست نزد ابن مسعود برود، من هم با او رفتم. وقتی نشستیم این حدیث را از وی پرسیدم او نیز آن را همانگونه که برای ابن عمر بازگو کرده بود برایم نقل نمود.

عامل دوم: صحابه‌های تازه مسلمان که قرآن را خوب فرا نگرفته بودند از بازگو کردن حدیث منع کرده و می‌ترسیدند بر اثر اشتغال به چیزی دیگر، قرآن را فراموش نمایند، چون قرآن مهم‌تر و اساس همه‌ی دانش‌ها است.

این گفته عمر رضی الله عنه بیانگر آن است که می‌گوید: شما به سرزمینی می‌روید که آواز قرآن خواندن مردمانش بسان آواز زنبور عسل می‌باشد پس ایشان را با احادیث از آن باز ندارید. یعنی: ساکنان این منطقه تازه به اسلام گرویده و شروع به حفظ قرآن نموده‌اند و هنوز آن را به پایان نبرده‌اند، لذا آنها را از مهمتر باز ندارید که سرگرم چیزی پایین‌تر از آن گردند.

عامل سوم: ایشان از ترس اینکه اشتغال زیاد به حدیث، حافظان را از تأمل و دقت در معانی باز دارد، مردم را از آن منع نموده و یا خود از آن باز گو کردن زیاد احادیث امتناع ورزیدند، زیرا آنهایی که زیاد به روایت کردن اهتمام می‌دهند کمتر در آن دقت کرده و معنایش را می‌فهمند.

۱- دره‌ای از دره‌های مدینه منوره است.

عامل چهارم: آنان از بازگو کردن احادیث متشابه و دیر فهم برای توده‌ی مردم بی‌سواد و کم توانا منع می‌کردند تا مبادا آن را بر خلاف معنای اصلی درک و عمل کرده و با ظاهر آنها، بر بدعت‌های ابلهان استدلال نمایند. و یا معنایشان در چارچوب عقل آنها نگنجد و آن را به باد انتقاد بگیرند و نهایتاً به تکذیب خدا و رسولش بینجامد. و لذا ابن مسعود می‌گوید: هر حدیثی را برای مردمی نقل نمایید که عقلشان به آن نرسد به فتنه‌ای برای آنان تبدیل می‌گردد. مسلم روایتش کرده است.

علی ﷺ می‌گوید: چیزی را برای مردم بگو که می‌توانند تشخیص دهند و آن را می‌فهمند، آیا دوست دارید خدا و پیامبرش تکذیب شوند. بخاری روایت نموده است.

ابن حجر می‌گوید: آدم ابن ابی ایاس در کتاب: العلم، این جمله را بدان افزوده که «و آنچه را نمی‌شناسند فروگذارید». یعنی آنچه که فهمش برای آنان دشوار است.

از کسانی که از بازگو نمودن قسمتی از حدیث بدون تکمله‌ی آن، همچون احادیثی که نظرشان خروج و شورش علیه فرمانروا است، کراهت داشته و آن را برای توده‌ی مردم نادرست دانسته، امام احمد در احادیث آحاد و امام مالک در نقل احادیث صفات خداوند و ابویوسف در احادیث غریب و شگفت‌آور و پیش از همه‌ی آنها ابوهریره ﷺ می‌باشد، بخاری از او روایت می‌کند: دو ظرف حدیث را از پیامبر ﷺ به یاد دارم: یکی را پخش نموده‌ام و دیگری را اگر پخش کنم این گلو را می‌برد. ابن حجر در شرح آن می‌گوید: علما ظرف احادیثی را که ابو هریره پخشش نکرده بر احادیثی حمل کرده‌اند که راجع به فرمانروایان بدکار، حال و وضع و زمانشان وارد شده است. و جزو احادیث در بر گیرنده‌ی احکام شرعی نبوده‌اند وگرنه نمی‌توانست آنها را مخفی نگه دارد، زیرا در حدیث گذشته به آیه دال بر نکوهش کسیکه علم را مخفی نگه می‌دارد، اشاره کرد. و همچنین احتمال دارد احادیث مربوط به مقدمات قیامت، دگرگونی احوال و اوضاع خونین بوده باشد. و در نتیجه افراد کج فهم و آنهایی که بدان عادت نکرده، بر آنها خرده بگیرند و مردودش بشمارند.

و یا جلوگیری ایشان مربوط به احادیثی بوده که بیم تکیه کردن توده‌ی مردم بر آنها وجود دارد، مانند حدیث مسلم و بخاری از انس که پیامبر خدا ﷺ -که معاذ پشت سر او سواربر شتر بود- خطاب به او گفت: ای معاذ بن جبل! پاسخ داد: گوش به فرمانم ای پیامبر خدا! فرمود: ای معاذ! معاذ سه بار گفت: در خدمتم ای پیامبر خدا! فرمود: هرکه صادقانه به یکتایی خدا و رسالت محمد گواهی دهد خداوند وی را از آتش

مصون می‌دارد. معاذ گفت: ای پیامبر خدا! آیا آن را برای مردم بازگو کنم که خوشحال شوند؟ فرمود: آنگاه سست و تنبل می‌شوند. معاذ در بسترمرگ بخاطر پرهیز از گناه بدان خبر داد. یعنی گناه پنهان کردن علم از کسی که احتمال تنبل شدن در حق وی وجود ندارد. و سکوت او تا آن زمان بخاطر گردن نهادن به جلوگیری پیامبر ﷺ از منتشر ساختن آن بود. چنانکه عنوان بندی بخاری برای این حدیث تحت عنوان: «من خص بالعلم قوما دون قوم کراهیة آن لا یفهموا»[1] بیانگر آن می‌باشد.

ابن حجر در: «الفتح: ۲۲۸/۱» پس از بحث و بررسی این حدیث می‌گوید: معاذ می‌دانست مقصود از منع تحریم آن نیست، به دلیل آنکه پیامبر ﷺ به ابو هریره دستور داد مردم را بدان مژده دهد، اما زمانی که عمر رضی الله عنه، ابو هریره را دید وی را منع کرد و گفت: ای ابو هریره برگرد! و به دنبال آن خدمت پیامبر رفت و گفت: ای پیامبر خدا! چنین نکن، چون می‌ترسم مردم سست و تنبل شوند، لذا ایشان را رها کن تا به تلاش و فعالیت بپردازند. پیامبر فرمود: آنان را رها کن. مسلم روایتش کرده است. مثل اینکه گفته‌ی پیامبر ﷺ به معاذ که: «می‌ترسم مردم سست و تنبل شوند»، پس از ماجرای ابو هریره بوده و منع ایشان بخاطر مصلحت بوده نه اینکه حرام باشد، و لذا معاذ بر اساس عموم آیه‌ی مزبور آن را منتشر ساخت.

شبهه‌ی چهارم: احادیثی از پیامبر مبنی بر حجت نبودن سنت:

روایت شده پیامبر ﷺ یهودیان را فراخواند و از ایشان سؤال کرد ولی آنان در سخنانشان به جایی رسیدند که علیه عیسی علیه السلام دروغ گفتند. پیامبر ﷺ بالای منبر رفت و فرمود: «بی‌گمان حدیث و سخنان من منتشر می‌شوند، پس هرچه از آنها با قرآن همخوانی داشت از جانب من صادر شده و هرچه با قرآن تناقض داشت از من نیست».

مفهوم بالا از راه‌های مختلفی روایت شده که دال بر عرضه سخنان و احادیث منسوب به پیامبر بر قرآن است، و اینکه درست نیست بدانها استناد ورزید جز آنهایی که به تمام و کمال با قرآن سازگاری دارد، نه احادیثی که احکام مستقلی بیان کرده و یا به تبیین مجملهای قرآن پرداخته است چون اینگونه احادیث در قرآن یافت نمی‌شود

۱- کسیکه همه‌ی مردم را از دانش خود خبر ندهد مبادا آن را نفهمند.

لذا وظیفه سنت در این راستا تنها تأکید است.

از این رو سنت، حجت و دلیلِ حکم شرعی محسوب نمی‌گردد، زیرا راجع به دلالت حجت بر چیزی، نباید ثبوت آن چیز متکی بر حجتی دیگر باشد.

بلکه می‌توانی ویژگی تأکید را نیز از آن منع نمایید. چون باید حتماً با قرآن موافق باشد.

یکی دیگر از آن روایت‌ها آن است که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «هرگاه حدیثی از من برایتان نقل شد که آن را می‌شناختید و آگاهی داشتید، من گفته باشم یا نه، تصدیقش کنید. زیرا من چیزهای شناخته شده و مألوف می‌گویم. و هر گاه حدیثی از من برایتان نقل شد که آن را نمی‌شناختید تصدیقش نکنید، چون من چیزهای شناخته نشده را نمی‌گویم».

این معنا از طرق متعددی روایت شده و این امر موجب عرضه سخنان منتسب به پیامبر ﷺ بر نوشته یا عقل مورد تأیید وتحسین مردم می‌گردد. بنابرا ین سنت حجت بشمار نمی‌آید.

روایت شده پیامبر ﷺ فرمود: «من جز آنچه که خداوند در کتابش حلال یا حرام کرده، به حلال یا حرام بودن چیزی حکم نمی‌کنم».

سیوطی در کتاب: [مفتاح الجنة: ۱۹] می‌گوید: شافعی و بیهقی حدیث بالا را از طریق طاوس چنین روایت کرده‌اند. و آنچه در کتاب: [جماع العلم: ۱۱۳] شافعی است مبنی بر اینکه پیامبر ﷺ می‌فرماید: مردم هیچ چیز را از من نگه ندارند، زیرا من جز آنچه خداوند حلال کرده حلال نمی‌کنم و جز آنچه خداوند حرام کرده حرام نمی‌کنم. سیوطی پس از آن اشاره می‌کند که این روایت نیز از طریق طاوس نقل شده است.

بنابراین روایت نخست بر این امر دلالت می‌کند هر چه از پیامبر صادر می‌شود موافق کتاب خدا می‌باشد، پس حجت بشمار نمی‌آید. چنانکه اشاره کردیم.

و در روایت دوم نیز از تمسک ورزیدن به سنت و استناد به آن، جلوگیری شده است.

روایت شده که یکی از اصحاب از پیامبر ﷺ سؤال کرد: آیا استفراغ موجب وضو می‌گردد؟

ایشان پاسخ دادند: اگر واجب می‌بود آن را در کتاب خدا می‌یافتم.

روایت فوق دال بر این است که جز آنچه در قرآن است واجب نمی‌باشد و سنت هیچ‌چیز را واجب و فرض نمی‌گرداند.

پاسخ

همه‌ی احادیث مربوط به عرضه سنت بر کتاب ضعیف و تمسک بدان‌ها صحیح نمی‌باشند، چون پاره‌ای از آنها منقطع، برخی دیگر، تعدادی از راویان آن غیر معتبر یا ناشناخته‌اند و پاره‌ای هر دو نقص مزبور را دارند.

ابن حزم در [الأحکام: ۷۶/۲، ۷۹] و سیوطی در: [مفتاح الجنة: ۶ و ۱۴ ،۱۹] به نقل از بیهقی مفصلاً به تبیین آن پرداخته‌اند.

شافعی در «الرسالة: ۲۲۵» می‌گوید: این احادیث را افراد مورد اعتماد روایت نکرده‌اند تا گفته شود: حدیث این افراد را در موضوعی اثبات کرده‌اید. این نیز روایتی منقطع از فردی مجهول الهویه است که ما اینگونه روایات را در هیچ زمینه‌ای قبول نداریم. ابن عبدالبر –در جامع خود ۱۹۱/۲– می‌گوید: عبدالرحمن بن مهدی معتقد است: ملحدان و خوارج این حدیث را جعل کرده‌اند. سپس در ادامه می‌گوید: این الفاظ از نظر آگاهان حدیث صحیح و ضعیف، از پیامبر ﷺ صادر نشده است. عده‌ای از دانشمندان با حدیث مزبور مخالفت کرده و می‌گویند: ما پیش از هر کاری، این حدیث را برکتاب خدا عرضه کردیم و بر آن اعتماد ورزیدیم، ولی وقتی چنان کردیم دیدیم مخالف کتاب خدا می‌باشد، چون در کتاب خدا نیافتیم که در میان احادیث پیامبر ﷺ جز آنهایی که با قرآن سازگاری دارد مورد قبول نیستند. بلکه دستور الگو برداری و پیروی از پیامبر و هشدار درباره‌ی سرپیچی از دستورات وی در همه‌ی شرایط را در آن یافتیم. پس آنها علیه خود قضاوت کرده‌اند.

آنگاه، در برخی طریق‌های آن از ابو هریره ﷺ بصورت مرفوع آمده که پیامبر خدا ﷺ فرمود: احادیث متعدد و گوناگونی از طرف من به دست شما خواهند رسید، پس هر کدام از آنها با قرآن سازگاری داشت از من صادر شده و هر چه مخالف کتاب خدا و سنت من بود از آن من نیست، این روایت –گر چه باز هم ضعیف است ولی ضعیف‌تر از دیگران نیست– به نفع ما است نه علیه ما .

یکی از دلائل جعلی بودن حدیث مزبور حدیثی است که از پیامبر ﷺ به اثبات رسیده که می‌فرماید: «لَا أُلْفِيَنَّ أَحَدَكُمْ مُتَّكِئًا عَلَى أَرِيكَتِهِ يَأْتِيهِ الْأَمْرُ مِنْ أَمْرِي مِمَّا أَمَرْتُ بِهِ أَوْ نَهَيْتُ عَنْهُ فَيَقُولُ: مَا نَدْرِي، مَا وَجَدْنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ اتَّبَعْنَاهُ». «نبینم یکی از شما بر بستر خود تکیه زند و یکی از اوامر و نواهی من به وی برسد و آنگاه بگوید: از آن خبر ندارم هرچه را در کتاب خدا بیابم از آن پیروی می‌کنم».

شافعی در –الرسالة– پس از روایت این حدیث می‌گوید: پیامبر خداﷺ مردم را در تنگنا قرار داده که مبادا دستور و فرمان وی را مردود شمارند. چون خدا دنباله روی اوامرش را بر آنان واجب کرده است.

و به فرض پذیرش صحت حدیث عرضه کردن، باور نداریم هیچ‌یک از مسلمانان حدیث مزبور را اینگونه تفسیر نمایند که آنچه از پیامبر سر می‌زند دو گونه دارد: آنچه با قرآن همخوانی دارد و بدان عمل می‌شود و آنچه با آن ناسازگاری ندارد و رد می‌گردد. مگر نمی‌بینی که جمله‌ی: «از من صادر شده» در روایت مزبور راجع به گونه نخست و جمله‌ی: «از آن من نیست» و گفته پیامبرﷺ در برخی روایاتی که ابن حزم روایتش کرده است: (پیامبر حق ندارد مخالف قرآن حرف بزند در حالیکه خداوند وی را بواسطه‌ی قرآن هدایت کرد). ناظر به گونه دوم می‌باشد؟!.

چگونه امکان دارد معنای حدیث این باشد حال آنکه پیامبر خداﷺ به اتفاق مسلمانان معصوم از آن است که چیزی خلاف قرآن از او سرزند، وایشان بیشتر از همه‌ی مردم حافظ آیات و اهل تدبر و تأمل در آنها بود؟ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلۡ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنۡ أُبَدِّلَهُۥ مِن تِلۡقَآيِٕ نَفۡسِيٓۖ إِنۡ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّۖ﴾ [یونس : ۱۵]. «بگو: مرا نسزد که خودسرانه و از جانب خودم آن را تغییر دهم. پیروی نمی‌کنم مگر از انچه بر من وحی شده است» لذا هر مسلمانی معتقد است: هر چه از پیامبر سر می‌زند مخالف قرآن نمی‌باشد.

شافعی رحمه‌الله در: [جماع العلم: ۱۱۸] می‌گوید: خداوند در کتاب و دینش پیامبرﷺ را در جایگاهی قرار داده که در کتابش روشن ساخته است، لذا بر مردم واجب است بدانند او –در زمینه‌ی وحی فرود آمده– جز به همان روشی که خدا نازل نموده سخن نگفته و با کتاب خدا مخالفت نمی‌ورزد و همان معنایی که خدا خواسته تبیین کرده است. آنگاه می‌گوید: هیچ‌گاه سنتی پدید نمی‌آید که مخالف قرآن باشد و خدا خودش توفیق دهنده است[۱].

بنابراین معنای حدیث –اگر صحیح باشد– بدین شرح است: هرگاه حدیثی برای شما روایت گشت و در حق بودنش مشکوک بودید آن را بر کتاب خدا عرضه کنید، پس اگر با آن مخالفت و ناسازگاری داشت تکذیبش کنید چون از من صادر نگشته است.

۱– کتاب جماع العلم: ۱۳۴.

از عدم مخالفت گفتارها و کردارهای پیامبر ﷺ با قرآن، بطلان حجیت سنت، عدم تبیین مجمل قرآن، عدم تخصیص عام قرآن، عدم تقیید مطلق قرآن، پایان دادن و نسخ حکمی و توضیح ندادن مشکلی در قرآن لازم نمی‌آید -چنانکه صاحب شبهه گمان برده- چون این بیان همخوانی کامل با مراد و مقصود خدا دارد، هرگاه به ظاهر قرآن بنگریم و قبول کنیم که موافق با آن نیست، باز هم با آن مخالفتی ندارد، زیرا پیامبر ﷺ فرمان تکذیب و رد مخالف را داده نه مخالفت و رد چیزی که، نه موافق است و نه مخالف.

دلیل این امر حدیث دیگری پیرامون عرضه سنت بر کتاب است که ابن حزم روایت کرده و پیامبر خدا در آن می‌فرماید: «احادیث روایت شده از من به سه دسته تقسیم می‌شوند: هرچه از من به شما رسید و به وسیله کتاب خدا آن را می‌شناختید، قبولش کنید، هرچه از من به شما رسید و مخالف آن را در قرآن نمی‌یافتید و جایش را هم در آن نمی‌شناختید قبولش نمایید و هر حدیثی به شما رسید که لرزه بر اندامتان افتاد، دل‌هایتان از آن بیزار بود وخلافش را در قرآن یافتید، مردودش شمارید».

چنانکه ملاحظه می‌کنید ایشان پذیرفتن احادیثی را که نه موافق و نه مخالف قرآن هستند واجب دانسته است. این روایت -گرچه ضعیف است- از نوع آنهایی می‌باشد که گوینده‌ی شبهه بدانها استناد می‌نماید.

بر این اساس، روایت مزبور دال بر بطلان استناد به حدیثی که قرآن بدان اشاره نکرده و به صورت مستقل در سنت آمده است، نیست. چه از آنجا که قرآن راجع به آن سکوت نموده حکم مخالف قرآن تلقی نمی‌گردد.

بلکه معتقدیم قرآن به صورت اجمالی به موافقت خود با آن اشاره کرده است، آنجا که می‌فرماید:

﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ﴾ [الحشر: ۷]. «چیزهایی را که پیامبر برای شما آورده است اجرا کنید، و از چیزهایی که شما را از آن باز داشته است، دست بکشید».

آن را به صورت عام گفته وبه این امر اختصاص نداده که موافقت همه جانبه را با قرآن داشته باشد. علاوه بر آن گاهی پیامبر ﷺ چیزی را از قرآن برداشت می‌کند که دیگران نمی‌فهمند و ما گمان می‌بریم در قرآن وجود ندارد حال آنکه پندار ما غلط است.

مگر نمی‌بینی وقتیکه راجع به الاغ از ایشان سؤال شد فرمودند: درباره‌ی آن چیزی بر من فرود نیامده جز این آیه جامع و کلی:

﴿فَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ خَيۡرٗا يَرَهُۥ ٧ وَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ شَرّٗا يَرَهُۥ ٨﴾ [الزلزلة: ۷- ۸]. «پس هر کس به اندازه‌ی ذره‌ای کار نیکو کرده باشد نتیجه‌ی آن را خواهد دید. و هر کس به اندازه‌ی ذره‌ای کار بد کرده باشد، جزای آن را خواهد دید».

ای کسیکه می‌خواهی بدون اعتماد بر سنت، احکام را از قرآن استخراج نمایی! آیا عقل می‌تواند این حکم را از این آیه بیرون کشد؟

ابن مسعود ﷺ می‌فرماید: هیچ چیز نیست که در قرآن روشن نشده باشد، ولی درک و فهم ما توانایی دست یافتن بدان را ندارد. و لذا خداوند به پیامبرش می‌فرماید:

﴿لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ ٤٤﴾ «تا اینکه چیزی را برای مردم روشن سازی که برای آنان فرستاده شده است». دقت کن این گفته از ابن مسعود است که یکی از بزرگان و پیشکسوتان صحابه بشمار می‌رود.

و اما حدیث عرضه‌ی احادیث برآنچه مردم می‌شناسند، روایات آنها نیز ضعیف هستند. -همانگونه که بیهقی، ابن حزم و دیگران گفته‌اند-. گذشته از اینکه نسبت دادن دروغ بر پیامبر را در بر می‌گیرد، زیرا می‌گوید: هر حدیثی که از جانب من به شما رسید گفته باشم یا نه، از آن من است.

بیهقی در :«المدخل» می‌گوید: عالی‌ترین سند روایت شده در این معنا، روایت ربیعه از عبدالملک بن سعید از ابو حمید یا ابواسید است که پیامبر خداﷺ می‌فرماید: «هر گاه حدیثی از من شنیدید که دلهایتان آن را شناخت، موها و پوست‌هایتان نرم و پذیرای آن بود و دیدید به شما نزدیک است، من بدان سزاوارترم و هرگاه حدیثی از من به شما رسید که دل‌هایتان آن را نشناخت، موها وپوست‌هایتان از آن متنفر و بیزار بود و دیدید دور از شما است من دورتر از آن هستم».

بکیر از عبدالملک بن سعید از ابن عباس بن سهل از اُبی نقل می‌کند که هرگاه از پیامبر خدا چیزی به شما رسید که شناخته شده بود و پوست‌ها پذیرای آن بودند، پس بدانید پیامبر جز خیر را نمی‌گوید.

بخاری می‌گوید: این حدیث صحیح‌تر از روایت ابوحمید یا ابواسید است.

ابن لهیعه نیز از بکیر بن اشج از عبدالملک بن سعید از قاسم بن سهیل از ابی بن

کعب حدیثی در همین معنا و چارچوب روایت کرده است، بنابراین حدیث مسند به معلول تبدیل می‌گردد.

احادیث ثابت پیامبر خدا ﷺ در شرایط گوناگون معقول و موافق اصول است، عقل هیچ خردمندی که جایگاه پیامبر ﷺ در دین و لزوم پیروی از او را دانسته باشد، آن را ناپسند نمی‌شمارد و دل هر کسی که معتقد به صداقت و راستگویی و دنباله روی از احکام او باشد از آن متنفر نمی‌باشد. و همانگونه که از لحاظ شرعی خوب و بی‌عیب است، نزد خردمندان از لحاظ اخلاقی نیز خوب و پسندیده است.

این است مقصود الفاظ و تعبیرات این اخبار که امید صحت آنها می‌رود. پایان بیانات بیهقی.

بنابراین هرچه از پیامبر خدا ﷺ سر می‌زند، نیکو و پسندیده و نزد خردمندان مشهور و شناخته شده می‌باشد، ولی گاهی عقل و فهم، ناتوان از درک قوت و بی‌عیبی است که چنان چیزی باعث ابطال صدور آن از او و یا حجت بودنش نخواهد شد، بلکه اگر افراد مورد اطمینان برای ما روایت کنند، پذیرش، حسن ظن و عمل بدان بر ما واجب می‌گردد و باید عقل و درک خویش را زیر سؤال برده و نسبت به آن بد گمان باشیم.

ابن عبدالبر می‌گوید: ابو اسحاق ابراهیم بن سیار می‌گفت: به من خبر رسیده که پیامبر خدا ﷺ از آب نوشیدن از دهانه مشک جلوگیری کرده است. من می‌گفتم: این حدیث مربوط به واقعه‌ای است و گرنه نوشیدن آب از دهانه مشک چه اشکالی دارد تا این نهی راجع به آن وارد شود؟ ولی وقتی به من گفتند: مردی از دهانه مشک آب نوشیده و ماری وی را گزیده، چون مارها از دهانه مشک آب می‌نوشند، دریافتم که هر چه تأویلش را نمی‌دانم راه حل و پاسخی دارد گر چه من هم بدان پی نبرده باشم.

ابن عبدالبر از سعید بن مسیب از ابن عباس از سعد بن معاذ نقل می‌کند: در سه چیز چنانکه شاید و باید است، عمل نموده‌ام ولی در سایر موارد مانند دیگر مردم هستم: هرگاه حدیثی از پیامبر شنیده باشم دانسته‌ام که حق و از سوی خدا است، هیچگاه در نماز، خود را به چیزی دیگر مشغول نکرده‌ام و هیچ‌گاه رخ نداده در تشییع جنازه‌ای شرکت جسته و خودم را به چیزهایی غیر از دعاها و امور مربوط به آن مشغول کنم تا برگشته‌ام. سعید می‌گوید: این ویژگی‌ها را جز برای پیامبران در نظر نداشته‌ام.

و اما حدیث طاوس درهر دو روایتش منقطع است چنانکه شافعی بیهقی و ابن حزم گفته‌اند و ابن حزم آن را از طریق طاوس نیز روایت نموده است.

اگر هم فرض کنیم که صحیح هست، در روایت اول هیچ دلیلی بر عدم حجیت نیست ونه دلیلی بر اینکه پیامبر ﷺ جز حلال و حرام‌های قرآن، مورد دیگری را نمی‌آورد.

زیرا مقصود از کتاب قرآن نیست بلکه -همانگونه که بیهقی می‌گوید- مراد از آن پیام‌های وحی شده به اوست. وحی شده‌ها دو نوع‌اند: یکی وحی است که تلاوت می‌شود و دیگر وحیی تلاوت نشده می‌باشد.

آنچه مرا به این تأویل و تفسیر وا داشته، امثال این حدیث است که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «هیچ‌یک از شما را نبینم بر بستر تکیه زند...» چه حدیث مزبور دال بر این است که پیامبرﷺ در غیر محدوده قرآن هم تحلیل و تحریم انجام می‌دهد.

به‌کارگیری واژه‌ی کتاب در عموم وحی شده‌ها، در سنت نیز وارد شده است. در کتاب: «الام» روایت شده که پیامبر خدا ﷺ به زنا کار با همسر مردی که در برابر گوسفند و خدمتکار با وی سازش کرده بود فرمود: «سوگند به کسیکه جانم در دست اوست میان شما بر اساس کتاب خدا قضاوت و داوری خواهم کرد» لذا گوسفند به شما (زناکار) بر می‌گردد و همسر او هم هرگاه اعتراف کرد سنگسار می‌شود. که درنتیجه زناکار را صد تازیانه زد و یک سال تبعید نمود.

چنانکه ملاحظه می‌کنید پیامبر ﷺ حکم سنگسار و تبعید را جزو کتاب خدا بحساب آورده است. مراد وی از کتاب، عموم وحی شده‌ها بوده است.

و احتمال دارد مراد از کتاب، لوح محفوظ باشد. همانگونه که برخی مفسران در تفسیر آیه‌ی ﴿مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖۚ﴾[1] چنان گفته‌اند.

اگر هم بپذیریم مقصود از کتاب، قرآن است، تحلیل و تحریمهای پیامبر ﷺ که در قرآن نیامده است براساس آیه‌ای: ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ﴾[2] جزو حلال‌ها و حرام‌های قرآن محسوب می‌گردد. که در شبهه‌ی نخست بدان اشاره کردیم. و اما معنای جمله‌ی روایت دوم که می‌فرماید: «مردم هیچ چیز را از من نگیرند» تحریم تمسک ورزیدن به گفتارها و کردارهای صادره از او نیست.

۱- ترجمه‌اش گذشت.

۲- قبلاً ترجمه آن گذشت.

بلکه معنای آن چنین است: مردم به چیزهای ویژه‌ی من، تمسک نجویند که خداوند حکم مرا در آنها، مخالف حکم ایشان قرارداده است و کسی بر من خرده نگیرد که چرا پیامبر خدا ﷺ فلان چیز را انجام می‌دهد و بر ما حرام می‌کند؟ و چرا خود را از انجام چنان چیز باز می‌دارد و برای ما مباح می‌گرداند؟ ویا تا هیچ کس خود را در آن چیزها با من مقایسه نکند. چون من چیزهایی را که برای خود یا آنها حلال می‌کنم و یا بر خود یا آنان حرام می‌نمایم، بدون دلیل و از طرف خودم نیست و میان خود و آنان تفاوتی قائل نبوده‌ام، بلکه حاکم و قانون‌گذار در تمامی آنها، خداوند متعال است، اوست که در برخی احکام میان من و ایشان مساوات برقرار نموده و در برخی دیگر تفاوت قائل گشته است.

امام شافعی رحمه الله در [جماع العلم: ۱۱۳،۱۱۵] -پس از آنکه حدیث طاوس را روایت کرده- می‌گوید: این حدیث منقطع است، ما فقه و آگاهی طاوس را می‌شناسیم.

اگر از پیامبر خدا ﷺ به اثبات برسد روشن است که به خواست خدا انجام گرفته است.

پیامبر ﷺ فرمودند: مردم چیزی را بر من نگیرند. ایشان نفرمود: به چیزی که از من سر می‌زند تمسک نورزید، بلکه بدان امر کرده و خداوند نیز بدان دستور را داده‌است.

ابن عیینه از ابو النضر از عبید الله بن ابی رافع از پدرش به ما خبر داده که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «نبینم که یکی از اوامر یا نواهی من به سوی شما بیاید، و او در حالی‌که بر بسترش تکیه بزند و بگوید: نمی‌دانیم این چیست، هرچه در کتاب خدا بیابیم از آن پیروی می‌کنیم». پیامبر ﷺ ما را به دنباله روی از دستورات و پرهیز از نواهی صادره از او دستور داده، و خداوند هم در قرآن آن را بر مردم واجب نموده است. و جز تمسک جستن به آنچه از خدا، سپس از پیامبر ﷺ و راهنمایی وی صادر می‌شود، مردم اختیاری ندارند.

و اما جمله‌ی: «مردم چیزی را از من نگیرند» -اگر گفته‌ی ایشان باشد- بر این نکته دلالت می‌کند که : چیزهایی برای پیامبر -که الگو و سرمشق می‌باشد- مباح یا بر او حرام شده که برای دیگران مباح یا حرام نبوده است، لذا می‌فرماید: مردم چیزهایی از من نگیرند که ویژه‌ی من است و در آنها با ایشان تفاوت دارم.

راجع به خبر سؤال از نقض وضو به دلیل استفراغ نیز باید گفت: آن را جز در مقاله دکتر صدقی نشر یافته در مجله‌ی «المنار»[1]، ندیده‌ام که نه سندش را بیان و نه منبع

۱- سال ۹ شماره ۷ ص ۵۱۵.

آن را معرفی کرده است. شاید از جمله جعل‌های دوران معاصر باشد.

به فرض صحیح بودنش، پاسخ آن را به هنگام بحث از حدیث طاوس در روایت نخست دریافتید.

و اما اینکه دکتر می‌گوید: «این حدیث -صحیح باشد یا نه- سازگار با عقل و منطق بوده و لازم است بعنوان اصل و اساسی برای مسلمانان قرار گیرد و از آن عدول نکنند...»، با ارائه‌ی دلائل مزبور و دفع شبهه در نهایت بی‌اعتباری قرار می‌گیرد.

عقل و خرد مسلمانان -که به حمد خدا سالم و بی‌عیب است- ایجاب می‌کند ایشان به هر آنچه پیامبر ﷺ آورده دست اندازند، زیرا او سفیر و نماینده‌ی خدا به‌سوی مردم محسوب می‌گردد، گر چه دستوراتش در قرآن نیامده باشند.

چنانکه لازم است مردم پیرو گفته‌ی نماینده‌ی فرمانروایشان باشند -پس از اثبات نمایندگیش- گر چه نوشته‌ای هم از جانب فرمانروا برایشان نیاورده باشد.

این چیزی کاملاً بدیهی و معقول است، شاید تنها عقلی که با ظاهر حدیث استفراغ سازگار است، تنها عقل و فهم دکتر باشد.

ولی خرد مسلمانان نسبت به آن پاکیزه و بدون هر نوع آلودگی می‌باشد. خداوند به لطف خویش مرا به آنچه خیر و خرد ورزی در آن است رهنمون گردد.

و سپاس و ستایش بیکران برای خدایی که همه‌ی نیکی‌ها به لطف و نعمت او کامل می‌گردند.